نهج الفصاحه

مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ص

با ترجمه فارسی

مترجم و فراهم آورنده:

ابوالقاسم پاینده

گفتار محمد از گفتار آسمانی فروتر
و از گفتار انسانی فراتر است

نهج الفصاحة

مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (ص)
با ترجمه فارسی

بانضمام فهرست موضوعی
در آخر کتاب

و مقدمه‌ای جامع از زندگانی محمد (ص)

مترجم و فراهم آورنده

ابوالقاسم پاینده

دنیای دانش
بنیانگذار: محمود علمی

نهج الفصاحه

مترجم و فراهم‌آورنده: ابوالقاسم پاینده

تیراژ: دو هزار و دویست جلد
نوبت چاپ: چهارم ـ ۱۳۸۲
چاپ: چاپخانه زیبا
شابک: ۳ ـ ۰۴ ـ ۶۷۱۸ ـ ۹۶۴
ISBN : 964 - 6718 - 04 - 3

مقدمه چاپ اول

به نام خدای سخن آفرین

سخن آئینهٔ روح است زیرا تصّورات و امیال و افکار و معتقداتِ گویندگان در آن جلوه گر می‌شود و محقّق است که هر چه روح بزرگتر و نیرومندتر باشد، جلوهٔ آن زیباتر و دلپذیرتر است.

بزرگی و توانائی روح را از آثار آن می‌توان شناخت. کسانی که در جهان کارهای بزرگ و شگفت‌انگیز انجام داده‌اند اعمالشان بر بزرگی و توانائیِ روحشان شاهدی صادق است. از این میانه آن‌ها که اعمال بزرگ و حیرت‌انگیزشان مایهٔ بهبود و کمال و صلاحِ انسانیت شده در مرحلهٔ عظمت و نبوغ، در صف اوّل جای دارند و از سایر بزرگان جهان ممتازند. اینان در میان فرزندان انسان مانند خورشید در میان ستارگانند که با حرارت و نور و نیروی خود زندگی و نظم معنوی جهان را از زوال و آشفتگی حفظ می‌کنند و رفتار و گفتارشان برای راهنمائیِ کسان، به کمال مطلوبِ انسانیت ورها ساختنِ بیخبران از بندِ هوی و پای‌بند شهوت بهترین وسیله است.

در ظلمتکدهٔ جهان که حقیقت با اوهام و ظنون آمیخته و راه از چاه هویدا نیست و از تصادم امیال و وظایف و قیود در هر قدم هزاران پیچ و خم و پرتگاه در پیش است، برای فرار از حیرت و گمراهی، بناچار دلیلِ راهی باید جست و به پرتوِ او این راهِ سخت و

پرخطر را آسان و بی‌خطر پیمود.

این کار از همه کس ساخته نیست. اگر رهسپری، مشکل و پرخطر باشد محققاً رهبری، هزاربار مشکلتر است. طینتی پاک باید و گوهری اصیل و روحی چون کوه استوار و همّتی چون آسمان بلند و حوصله‌ای چون دریا وسیع و از همهٔ اینها مهمتر، دلی باید از شوق لبریز و سری از عشق پرشور و روحی از پرتو غیب، روشن تابه نیروی شوق و رهنمائی عشق و پرتو غیب، راه از چاه باز شناسد و از تاریکی نجات یابد و آنگاه گمشدگانِ مسالک را از مهالک برهاند و به سرمنزل مقصود برساند.

این مقامِ عالی، اوج کمال انسانی است. کسی که بدین مرحله وسید جهان‌را با هر چه در آنست زیرپا می‌گذارد و از سر منزلِ طبیعت تا سرحدّ حقیقت بالا میرود، از خلق می‌گذرد و به حق می‌رسد و آنگاه از مرحلهٔ وصول نزول می‌کند تا دیگران را نیز که در راهِ طلب از فرطِ تعب از رفتار بازمانده‌اند، یا چنان سخت در دامِ طبیعت افتاده‌اند، که به اندیشهٔ طلب نیفتاده‌اند در این سیرِ ابدی راهبری و راهنمائی کند. کسی که بدین مقام رسید رفتارش برای دیگران سرمشقِ کمال و گفتارش دستور فضیلت و اخلاقست، و سخنانی که از روحِ بزرگِ او تراوش می‌کند برای جان‌های سرگشته و حیرت‌زده که در کار خویش فرومانده و در ظلماتِ وهم و تردید فرورفته‌اند، مانند آب حیات است که آن‌ها را در جهانِ معانی، زندگی جاودانی می‌بخشد.

میگویند ارزش سخن را بمقامِ صاحب سخن نشاید سنجید و در این مرحله باید از وضع و مقام گوینده چشم پوشید و مقام و وضع گفتار را دید و مردِ خردمند باید گفتارِ سودمند را اگر چه نقش دیوار

باشد نقش خاطر و آویز گوش کند. این سخن در عالم فرض صحیح است، اما در عالم عمل، طبعِ کسان این نکته را مشکل می‌پذیرد یا اصلاً نمی‌پذیرد.

تأثیر سخن بسته به رفتار صاحب سخن است. وقتی گوینده به چیزی معتقد بود چون ایمان ملازم عمل است، طبعاً بدان عمل میکند و از تکرارِ عمل عقیدهٔ وی راسخ‌تر می‌شود و به مرحلهٔ یقین می‌رسد و همینکه دربارهٔ آن چیز، سخن گوید گوئی شعله‌ای از ایمانِ خود را در قالب الفاظ و عبارات جای داده، در روح شنونده سرمی‌دهد و او را گرم و نورانی می‌کند. اما سخنی که به قصد خودنمائی و فریفتن دیگران گفته شود چون در دل گوینده جا ندارد از دل برنمی‌خیزد و مسلّم است که وقتی سخن از دل برنخیزد بر دل نمی‌نشیند و حدودِ تأثیر آن از منطقهٔ گوش، تجاوز نمی‌کند، بدینجهت است که مردم گفتار را به کردار می‌سنجند و اگر گفتاری باکردار، همراه یا موافق نبود آنرا بدیوار می‌زنند، زیرا این نکته بالطّبع معلوم است که گفتار بی‌کردار موج هواست.

سخنِ خوب و مؤثر آنست که در دل نفوذ کند و روح را از تاریکی و زشتی و پلیدی برهاند و از پستی و فروافتادگی اوج دهد و در افقی وسیع و باصفا که به نور ایمان روشن است سردهد. روحی که ایمان ندارد سخنی چنین مؤثر و نافذ از او بوجود نمی‌آید زیرا در پیش اهل نظر مسلم است که عطاکنندهٔ شئی فاقد آن نیست و طبعاً فاقد شئی عطاکنندهٔ آن نتواند بود، یعنی آنکه یقین ندارد دیگران را به یقین نمی‌رساند و آنکه کور است از عصاکشی دیگران ناتوانست. بنابراین تأثیر سخن با ایمانِ گوینده تناسب مستقیم دارد و هر چه ایمانِ صاحب سخن استوارتر باشد، نفوذ سخنش بیشتر است.

اکنون با سرعت و اجمال زندگانی مرد بزرگی را که این مجموعهٔ سخنان، نماینده روح بزرگوار اوست از نظر می‌گذرانیم، تا از قوت یقین و ثباتِ ایمان او و بالنّتیجه از ارزشِ اخلاقی و نفوذ معنویِ سخنانش آگاه شویم.

***

در سرزمینی دور از مدنیّت، در میان درّه‌ای خشک و بی‌حاصل، طفلی یتیم که از رعایت پدر و محبت مادر محروم و از تعلیم بی‌بهره بود پرورش یافت. طفولیت وی به گوسفندچرانی گذشت. فقیر بود امّا امین و درستکار بود و روح وی در معبر زندگانی، از آلایشِ زشتی و پستی برکنار ماند. در سن چهل سالگی بر ضدّ بت‌پرستی، و پستی و بیدادگری که در آن روزگار، در میان مردمش سخت رواج داشت، قد برافراشت و مردم عرب را که دائماً چون درّندگان با یکدیگر در جدال و ستیز بودند، به یگانگی خواند و گفت باید از پرستش بتان چشم بپوشند و خدای یگانه و بی‌شریک را که نزائیده و زائیده نشده و کسی همتای او نیست بپرستند و با یکدیگر برادر و برابر باشند و هیچکس را جز به وسیلهٔ پرهیزگاری امتیازی ندهند.

مالداران و متنفّذانِ قریش که تعلیماتِ او را مخالف مرکزیّت مکه و بالنّتیجه، منافیِ سیادتِ اقتصادی و دینی و سیاسی خود میدانستند باتمام قوّت بمخالفتش برخاستند و تا آنجا که قدرت و وسیله داشتند کوشیدند تا شاید او را از این راه بازگردانند. نخست او را تهدید نمودند، سپس به مال و مقام تطمیع کردند، اما از این کارها، سودی نبردند. پس از آن روابط خود را با او و کسانش بریدند و آنها را در درّه‌ای محصور ساختند، ولی او از گفتارِ خویش دست برنداشت و همچنان در کار دعوت خود استوار بود. مالداران قریش که او را

مایهٔ ویرانی خود می‌دانستند به مشورت یکدیگر برای ریختن خونش طرحی ماهرانه ریختند. وی ناچار شد هستی و دیار خویش را بگذارد و فرار کند، اما در همهٔ این احوال چون کوهی استوار و پابرجا بود و به تهدید کسان وقعی نمی‌گذاشت و به تطمیعشان اعتنا نمی‌کرد و از آزارشان باک نداشت. ضعف و تزلزل و اضطراب را نمیشناخت. با ایمان و عقیده‌ای ثابت و خلل ناپذیر دائماً بسوی خدا نگران بود شعله‌ای که در روحش سوزان بود خاموشی و سردی نمی‌پذیرفت و مخالفت کسان در آن بی‌اثر بود.

هنگامیکه از شهر خود گریخته از بیم تعصّب دشمنان، در غاری نهان شده بود، کافران بجستجویش تا در غار رفتند و مصاحبِ وی، وقتی صدایشان را شنید از وحشت بلرزید اما او همچنان خونسرد و بی‌اعتنا بود و وقتی ترس مصاحب خود را دید گفت: «غم مخور خدا باما است».

زمانی که از دیار خود چشم پوشید و در مدینه مقیم شد، کار صورتِ دیگر گرفت. متنفذان قریش که باور نمیکردند کار او چنین بالا بگیرد، وقتی دیدند نفوذ وی در شهری که مَعبرِ تجارتِ شام بود استقرار یافت از سرنوشتِ تجارت و زوالِ سیادتِ خود بترسیدند و مبارزهٔ آن‌ها که تا آنوقت صورت تهدید و تطمیع و محصور کردن داشت، بصورت مبارزهٔ مسلّحانه درآمد، ولی او ایمانی تزلزل‌ناپذیر داشت و به نیروی ایمان و پشتیبانی خدا از هیچکس باک نداشت.

در جنگ بدر که پیروان او با نیروئی سه برابر نیروی خود و از لحاظ لوازم جنگیِ چند برابر روبرو شدند، همین که ضعف کسانِ خود و نیروی مخالفان را بدید نگران شد، اما متوحّش نشد، سر به آسمان برداشت و گفت: «خدایا اگر این گروه هلاک شوند کسی ترا

پرستش نخواهد کرد.»

در جنگ اُحد که شکست در پیروانِ وی افتاد و دشمنان از هر طرف درمیانش گرفتند تا از میانش برگیرند، نیرویِ ایمانش سستی نگرفت و مضطرب نشد. بیشتر پیروانش از مقابل دشمن گریختند و او را در معرکه تنها گذاشتند اما خدا با او بود.

در جنگِ حُنین که دشمنان در تاریکی شب بناگاه از کمینگاه برسر مسلمانان تاختند و تفرقه در آنها انداختند، وی با چند تن از صمیمی‌ترین یاران خود در مقابلِ انبوه دشمن که چون سیلِ دمان، از دامان کوه به اعماقِ درّه سرازیر بود بایستاد و نه فقط بخیال فرار نیفتاد، بلکه از فرط ایمان و حمیّت، چنان به هیجان آمد که میخواست یک تنه به قلب سپاه بزند و اگر یکی از خویشاوندانش جلو استرش را نمیگرفت هیچ چیز او را از این اقدام خطرناک بازنمیداشت. خطر بزرگ بود ولی ایمانِ وی از خطر بزرگتر بود.

بدینطریق در مدّتِ زندگانیِ عملی خود در همه جا و همه وقت با ایمان و ثبات بجانِب هدف عالی خویش که کمال انسانیّت بود، توجه داشت، چیزی نگذشت که سراسر عربستان و پس از مدّتی قسمت اعظم دنیای آنزمان پیرو تعلیمات او شد.

مردی چنین بزرگ و نیرومند و مؤمن که تا این حد در مبادی خود استوار بود سزاوار است که پیشوای جهانیان باشد زیرا تنها چیزی که زندگانی پرآشوب این جهان را با صلح و صفا و خوبی و نیکی و جمال قرین می‌کند ایمانِ پاک و اعتقاد بی‌خلل است. ایمان شعلهٔ حیات است و روشنی و گرمی آن، جهانرا از خاموشی و خمودی و سردی و تاریکی نجات میدهد. روح بی‌ایمان مانند سنگی جامد و یخی منجمد است که در ظلمت و وحشت و برودت و جمود فرو

رفته و کاری از او ساخته نیست. آنکس که ایمان ندارد و بمرض وسواس و تردید دچار است همیشه بیچاره و بی‌نوا است و چون پشه‌ای ضعیف در مقابل میلها و هوس‌های مختلف، هر دم بسوئی نگرانست، عمری را به اضطراب و حیرت و دو دلی میگذراند و سرانجام با وحشت و ترس، به این زندگانی بدتر از مرگ خاتمه میدهد.

بدینجهت من این مجموعه را که از سخنان یکی از مؤمن‌ترین مردانِ جهان جمع‌آوری کرده‌ام بنسل حاضر ایران که در روشنائی عصر جدید برای احراز تفوّق و اثباتِ لیاقت نژاد ایران می‌کوشد، ارمغان میفرستم و امیدوارم این سخنانِ بزرگ که تراوش یک روح نیرومند است برای تهذیب و تصفیهٔ جوانان امروز که مردان فردا هستند عاملی مؤثر باشد.

برای بحث از زیبائی اسلوب و میزان فصاحت و اهمیت ادبی سخنان محمّد کتابی مفصل یا لااقل مقالی مطوّل لازم است. جاحظ که بحق یکی از معروف‌ترین و تواناترین و مطلعترین نویسندگان عرب است و شهادت وی در این قبیل مسائل سندی تردیدناپذیر است دربارهٔ سخنان محمّد(ص) چنین میگوید:

«سخنی است که شمارهٔ حروفش اندک و شمارهٔ معانیش بسیار، از تصنّع بری و از تکلّف برکنار است. آنجا که تفصیل باید مفصل و آنجا که اختصار شاید مختصر است. از کلمات نامأنوس و فراری و از سخنان مبتذل و بازاری مبرّاست. کلماتش با حکمت همدوش و با عصمت هم آغوش و با تأیید قرین و با توفیق همنشین بود. این گفتار را خداوند، با محبت و قبول توأم ساخته بود. مهابت و حلاوت و الهام و اختصار را با هم داشت. از تکرار سخن بی‌نیاز بود و شنونده را بدینکار نیاز نمی‌افتاد. باوجود این هیچوقت کلمه‌ای از سخنش نمی‌افتاد و خطائی

بر او رخ نمیداد و دلیلش سستی نمیگرفت، هیچکس براو فائق نمیشد و سخندانی او را مجاب نمیکرد. سخنان مفصل را با کلمهٔ مختصر رد میکرد. برای اسکات حریف، در حدود معلومات او سخن می‌گفت. جز سخن راست دلیلی نمی‌آورد و غلبه را جز بوسیلهٔ حقیقت نمیخواست. سخنان فریبنده و خدعه‌آمیز نمیگفت. عیبجوئی نمیکرد. گوشه نمیزد. در سخن نه کند بود و نه تند. گفتارش نه طولانی بود و نه مبهم. مردم سخنی سودمندتر و شیواتر و رساتر و مؤثرتر و رواتر و فصیحتر و واضحتر از سخن وی نشنیدند.»

جاحظ پس از ذکر این سخن از بیم آنکه مبادا گفتار وی در نظر کوته‌نظران و بی‌خبران گزاف جلوه کند چنین گوید:

«شاید آنها که از دانش بهرهٔ کافی ندارند و از رموز سخن و سخندانی بی‌خبرند گمان برند که ما در ستایش سخن محمّدی راه تکلف پیموده‌ایم و دربارهٔ اهمیت آن گزاف گفتیم، چنین نیست. قسم به آنکه گزاف‌گوئی را بر دانشمندان حرام کرده و تکلّف را در نظر اهل نظر قبیح ساخته و دروغگویان را در پیش خردمندان بی‌قدر نموده، این گمان را کسانی می‌کنند که از راه حقیقت منحرف شده‌اند.»

این سخن از محمّد(ص) سخت مشهور است که میگفت: «من از همهٔ مردم عرب فصیحترم» هر چند این سخن در مقام تحدی و دعوت بمعارضه گفته نشده اما مسلّم است که گفتاری چنین و ادعائی بدین صراحت و وضوح، حمّیت مردم عرب را که فصاحت و بلاغت را ناحیهٔ تخصّص و مایهٔ تشخّص خود میدانستند تحریک می‌کرد و آنها را بمعارضه وامیداشت و محققاً اگر قدرت داشتند، دست از معارضه برنمی‌داشتند و این خود دلیلی روشن است که وی در میان سخنگویان عرب، در فصاحت ممتاز و در بلاغت بی‌همتا بود و این عجب نیست، زیرا قلب وی مهبط الهام بود و گفتار الهی بر زبانش

جاری میشد، هر چند اسلوب سخنان وی با گفتار الهی مختلف است اما در اینجهت باهم اشتراک دارد که هر دو از دسترس معارضه و تقلید برکنار است.

ابوبکر که در علم احوال و اخبار عرب تبحّری بسزا داشت یکبار بدو گفت: «من در میان عرب گشته و گفتار فصحای عرب را شنیده و از تو فصیحتر کسی را ندیده‌ام، چه کسی ترا ادب آموخت؟» جواب داد: «خدایم ادب آموخت و نیک آموخت.»

***

منابعی که در جمع‌آوری این مجموعه از آنها استفاده شده از این قرار است:

۱ ـ اصول اربعه: کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب، استبصار.

۲ ـ صحاح سته: بخاری، مسلم، ابوداود، ترمدی، نسائی.

۳ ـ اعیان الشیعه تألیف سیدمحسن امین عاملی.

۴ ـ ناسخ‌التواریخ (جلد حضرت رسول) تألیف محمّدتقی سپهر.

۵ ـ الجامع‌الصّغیر من حدیث البشیر النّذیر تألیف سیوطی.

۶ ـ تیسیرالوصول الی جامع الاصول تألیف ابن دیبع شیبانی.

۷ ـ کنوزالحقایق فی‌حدیث خیرالخلایق تألیف امام عبدالرؤف مناوی.

۸ ـ کمال‌النّصیحة والادب تألیف کمال‌الدین عراقی.

۹ ـ البیان والتبیین تألیف ابوعمر و عثمان جاحظ.

۱۰ ـ العقدالفرید تألیف شهاب‌الدین احمدبن عبدربه.

۱۱ ـ ربیع‌الابرار تألیف جارالله محمود زمخشری.

نکته‌ای که تذکر آن لازم می‌نماید اینست که بعضی کلمات این

مجموعه در ردیف کلمات قصار علی‌بن‌ابیطالب(ع) نقل شده و این توارد در بسیاری از کلمات و اخبار منتسب به علی‌بن‌ابیطالب(ع) دیده می‌شود. بعضیها گمان کرده‌اند این قضیه نتیجهٔ اشتباه راویان است ولی حقیقت اینست که تقارب و تشابه معنوی که میان محمّد(ص) و علی(ع) وجود داشته این توارد و تشابه را بوجود آورده است.

علی(ع) از طفولیت در پناه محبت و رعایت محمّد(ص) نشو و نما یافت و در دورهٔ جوانی نیز تحت تربیت و نفوذ فکری او بود، بدینجهت شاید در دنیا دو تن را نتوان یافت که تا این حد از لحاظ فکر و عقیده و معنویات با هم نزدیک باشند و عجب نیست اگر گفتارهائی که منسوب به این دو تن است از بعضی جهات متشابه و حتی از لحاظ لفظ و معنی متوارد باشد.

سید رضی فراهم آورندهٔ نهج‌البلاغه در ذیل یکی از کلمات قصار میگوید: «این سخن را از پیغمبر روایت میکنند و عجب نیست اگر دو سخن شبیه هم باشد زیرا سرچشمهٔ آن یکی است.»

جای تأسف است که این مجموعهٔ زیبا که کمال معنی و جمال ظاهر را یکجا دارد از یک عیب که نمیدانم کوچکش بنامم یا بزرگ خالی نیست، آنها که باکار چاپ و چاپخانه سروکار دارند میدانند که چاپ کتاب بی‌غلط عادةً محال است، بارها شده که برای اکمال تصحیح، چند بار نمونه‌های چاپخانه غلط‌گیری شده و باز در موقع چاپ یک یا چند حرف از جای خود در رفته و پس و پیش شده است. اینهمه اشکال در چاپ و تصحیح عبارات فارسی از تعداد اشکال حروف پدید می‌آید. وقتی حروف معرّب باشد اشکال تصحیح دو چندان است بدینجهت وقتی چاپ این مجموعه آغاز میشد امیدوار نبودم بتوانم آنرا بی‌غلط از چاپ درآرم و اعتراف

میکنم که صحّت آن تا این حد نیز موافق انتظار منست زیرا خوشبختانه اغلاطی که از تغییر یک کلمه پدید آمده بسیار کم و انگشت‌شمار است و بیشتر غلط‌ها از آنجاست که یک نقطه افتاده یا بیجا افتاده و یا اعرابی زیروزبر شده است. خوشبختانه بیشتر این غلط‌ها چندان مهم نیست و در معنی اثر ندارد بعلاوه خواننده اگر دقیق باشد صحیح آنرا به آسانی تشخیص میدهد.

این مجموعه دو قسمت متمایز است: قسمتی که سخنان محمّد است از حدود عیبجوئی و خرده گیری برکنار است. قسمت دیگر کار من است که مفاد سخنان محمّد(ص) را ضمن آن بفارسی آورده‌ام. آنان که براین قسمت بچشم عنایت نگرند و بخطائی برخورند اگر سر عیبجوئی دارند باید درنظر آرند که کامل مطلق خداست و انسان همعنان سهو و قرینِ نسیان است و اگر منظورشان اصلاح خطا و اظهار حقیقت است امیدوارم با ابراز نظریات خود رهین امتنانم کنند.

رَبَّنا لاتُؤاخِذْنا إنْ نَسِینا أوْ أخْطَأْنا، رَبَّنا وَلا تُحَمِّلْ عَلَیْنا إصْراً إنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاء.

مرداد ۱۳۲۴ ابوالقاسم پاینده

مقدمهٔ چاپ دوّم

آن بامداد که محمد امین(ص) هراسان از حرا بیآمد و گفت: «در خلوتگه غار، فرشتهٔ خدا را دیدم که بمن گفت: «بخوان» و کلماتی خواند.» هیچکس باور نمیکرد کزاین شهودِ نیمشب موجی جهانگیر میزاید.

وحی نخستین از پس سال‌ها خلوت و ریاضت، چون برقی در ظلمات ظنون جست و آنگاه فترتی شد که این جان روشن از تجلّی وحی، از هول قطع رابطه با خدای، دل بر سقوط از فراز ابوقبیس نهاده بود، اما حیرت نپائید و باز وحی آمد و ندای: مَاوَدَّعَکَ رَبُّکَ[1] این ضمیر طوفان زده را از آن حالت اطمینان که خاّص موهبت یافتگان است سرشار کرد و بدنبال آن، فرمان: قُمْ فَأَنْذِرْ[2] رسید و اسلام از خانهٔ محمد(ص) جوانه زدن آغاز کرد و شاگرد بی‌همتا و همسر با وفایش که خفایای کار او را موبمو می‌دانستند، بی‌گفتگو بحوزهٔ دین نو درآمدند. پس از آن بمرور زمان، تنی چند از اشراف زادگان جوان که به تعبیر پدرانشان راه رشاد گم کرده بودند، و به تبع ایشان گروهی ناچیز از بندگان و موالیان و بدویان که از سودجوئی و زورگوئی و امتیازطلبی قرشیان به جان آمده بودند و از جورشان مَفَّری میجستند بمسلمانان نخستین پیوستند که در مدت سه سال و بیشتر، مجموعشان از سی و پنج شش کس فزونتر نبود. آنگاه ندای: وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ[3] و خطاب: فَاصْدَعْ بِمَاتُؤْمَرْ[4] رسید و دعوت که در نهان

---

۱ ـ سورهٔ والضحی آیه دوم،
۲ ـ مدثر، ۳
۳ ـ شعراء، ۲۱۲
۴ ـ حجر، ۹۴

انجام میشد آفتابی شد و از بالای صفاصلای: قُولُوا لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ تُفْلِحُوا برخاست. سیر دعوت کند بود و این چشمهٔ زلال که از بطحا میجوشید در آن ریگزارهای سوزان، راه خود را آهسته می‌پیمود و از آن مردمِ عطشان، آبجویان فراوان نمی‌یافت. صلای دعوت عام بود اما قبول آن خاص کسانی بود که گوش مستمع و جان مستعد داشتند.

ده سال بعد که حمیّت قرشیان بجوشید و امید آشتی نماند و کار دشمنی بالا گرفت و همهٔ مسلمانان جز تنی چند از مستضعفان، چون مجرمان فراری، نیمشبان راهِ شهرکِ یثرب، موطن قبایل یمنی، رقیبان دیرین قرشیان را پیش گرفتند، بحداکثر بیش از هشتاد و پنج یا شش کس نبودند، اما دین جدید چون نهالی اصیل که مدت‌ها ریشه کرده و شاخه‌زده با همین گروه به ظاهر معدود و به معنی فزون، مایهٔ کافی برای باروری و سایه گستری حاصل آورده بود.

در یثرب (مدینه) سیر حوادث تند شد. از ائتلاف هشتاد و چند مهاجر مکّی با دویست و سی و چند تن انصار اوسی و خزرجی از طوایف قحطانی که اگر به سابقه از مهاجران کم بودند به همت از آنان کم نبودند، نیروئی فراهم آمد که میشد به دستیاری آن راه تجارت مکیان را که به برکت ایلاف قریش، قرن‌های پیاپی در عربستان پرآشوب از دستبرد مصون مانده بود، بست و قرشیان مغرور را به خفقان اقتصادی گرفت و انتقام آن حصار هول‌انگیز را که چند سال پیش در مکه، حریم امن و امان، بناحق بگروهی از همین مهاجران تحمیل کرده بودند کشید و تلوان آن مال و اثاث را که از مسلمانان مهاجر در مکه به جا مانده و غالباً چپاول شده بود از اموال کاروان‌ها که در عبور از مکه بشام ناچار از حومهٔ یثرب میگذشتند گرفت که قانون فطرت همین است: فَمَنِ اعْتَدىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ

مَااعْتَدیٰ عَلَیْکُمْ[1]

خطری بزرگ بود، جمهوری مکه برای شکستن حصار و رفع خطر از تجارت شمال، چند بار به قلمرو دین جدید هجوم برد، در جنگ بَدر شکستی رسوا خورد، در جنگ اُحد انتقام ناتمام گرفت، در جنگ احزاب از محاصره فرسوده شد و نومید پس رفت، آنگاه مکه شهر مرفه دیروز که زیارتش متروک و تجارتش مختل بود بزانو درآمد و با وجود تعلّل حدیبیه که لجوجان قوم برای حفظ ظاهر کردند، خواه ناخواه دروازه‌های خویش را بر فراریان دیرین گشود، که چون فاتحان وارد آن شدند و محمد(ص) که هشت سال پیش بحکم سنای مکه مهدورالدّم بقلم رفته بود در مقابل اشراف قریش که پس از عزت قرون درمانده و زبون شده بودند، بانگ زد: بروید که شما آزاد شدگانید. وعدهٔ خدا محقق شده بود عربستان بجنبش آمد، مردم قبایل نه تک تک بل فوج فوج، مسلمان میشدند.

اسلام اوج میگرفت ولی افکن اسلام در نتیجهٔ بیست و سه سال کوشش دائم چون ستارهٔ صبحدم به افولگاه میرفت. در حج وداع صدای: اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُم[2] داد و فرمان: فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ[3]. شنید. دین خدا از جنوب تا شمال عربستان از مرزهای شام تا اقصای یمن مستقر شد و او پس از یک بیماری دو هفته که معلوم نشد چیست، به مرجع جانهای مطمئن پیوست.

در همهٔ مدت دعوت، کار پیمبر بلاغ بود و وسیلهٔ بلاغ سخن بود و این هیمالیای سربلند تاریخ، جانهای قابل را که استعداد هدایت داشتند به نیروی بیان صیقل میداد تا جلوهٔ حق را در آفاق به بینند و

---

۱ ـ بقره، ۱۹۰ ۲ ـ مائده ۵.
۳ ـ نصر، ۳.

به کمک کلمات، چیزی از آن شور و حال را که در ضمیر وی موج میزد در ضمیرشان سرمیداد و از شتربانان حقیر مکه، قهرمانان بزرگ تاریخ میساخت.

قسمتی از آن کلماتِ بیّنات که محمّد(ص) به هنگام بلاغ میگفت نظم و سیاق خاص داشت که در شرایطی ممتاز بدو نازل میشد. این کلمات خدا بود، روح بزرگ کاینات که بی‌اقتران به همه اشیا درونست و بی‌افتراق از همهٔ اشیا برونست، این جان روشن مهذّب را جلوه‌گاه ارادهٔ خویش کرده بود و کلمات خدا با کلمات فَصیحِ عربی، که نظم و اسلوب آن چون الماس تراشیده، زیبا و یک دست بود، بوسیلهٔ روح‌القدس، فرشته امین، به قلبِ وی القا میشد که از مجموع آن معجز جاودان، یعنی قرآن پدید آمده که ضمن مقدمه‌ای بر ترجمهٔ قرآن کمی از آنچه باید دربارهٔ آن گفته شود، گفته‌ام.

و قسمت دیگر مبدعاتِ خاطرِ وی بود که از کلام خدا ممتاز بود و در عین بلاغت و قوّت بیان با سیاق قرآن از زمین تا آسمان تفاوت داشت و این مجمل را بعنوان تکمله بر چاپ تازه و کامل مجموعه‌ای از این سخنان پرداخته‌ام که طبعاً همه سخن خاص آن بایدم کرد: وَ ما مُحَمَّدٌ إلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ[1]

محمّد(ص) خاتم پیمبران از دودمان قریش بود و در طایفهٔ بنی‌سعد پرورش یافته بود. لهجهٔ اصیل و دلاویز بنی سعدیان در سراسر جزیره ضرب‌المثل بود و اریستوکرات‌های تجمل طلب مکّی، نوزادان خویش را، هم برای رضاع و هم برای لهجه آموزی بدیشان میسپردند. قرشیان که به تدبیر دها، درّهٔ بی‌حاصل و بی‌آب خویش را معروف‌ترین شهر دنیای قدیم کرده بودند و قبایل چپاولگر صحرا را

۱ـ آل عمران، ۱۳۸

چنان بنظم ایلاف قریش بسته بودند که به برکت آن، جزیرهٔ محصورِ عرب، سر پل تجارت قاره‌ها شده بود، طبعاً لهجهٔ خاصشان هم آهنگ با زندگی مادی، رونق و کمالی فوق‌العاده داشت که رسائی کلمات و زیبائی معانی از احوال نفوس می‌آید و زندگی قوم هر چه گشاده‌تر باشد ضمیرشان معنی آفرین‌تر و کلمات زبانشان به ادای حالات گونه‌گون، رساتر میشود و عجب نیست اگر قرشیان، هم آهنگ توفیق تجارت در فنون سخن نیز میرقبایل بودند و در آن بازارها که برای منافره و مفاخره و مشاعره بپا میشد و سخن‌پردازان از اقصای جزیره برای عرض متاع خویش بدانجا میشدند، وجوه نقادان سخن از قرشیان بودند و سرآمد پیمبران بتأیید خدا در جمع قرشیان بفصاحت یکّه بود و بی‌باک از تعرض کسان، صلای: اَنَا افصحُ العرب میداد که فرموده بود: «خدا قرشیانرا از عرب برگزید و مرا از قریش»

حقاً محمّد(ص) افصح عرب بود. اما فصاحت وی در آنگونه سخن که نه به وحی الهی بل به ابداع خاطر میگفت از قماش فصاحت قرآن نبود، از نوع دیگر بود بمرتبت مادون قرآن. اما در مرحله‌ای مافوق بلاغت عادی که از فرط عذوبت و سهولت و صفا، جان امیّان صحرا از ذوق آن به وجد می‌آید و خاطرشانرا چنان می‌ربود که پروانه او میشدند، اوج فصاحت وی چون قرآن دراعلای ثریا نبود اما از ثری فراتر بود، در حقیقت سخنی بود فاصل میان بلاغت خالق و صنعت مخلوق.

دربارهٔ راز فصاحت و قوّت بیان، و هم این نکته که فصاحت، خاصِ کلمه است و از آنجا بمعنی میرود یا خاص معنی است و کلمه به تَبَعِ آن حال فصاحت میگیرد، گفتگوها کرده‌اند از همان باب که شرر از تیشه خیزد یا زسنگ است، اما حق اینست که فصاحت، چون

جمال است یعنی فصاحتِ بیان جمال جانست و جستجوی راز فصاحت چون جستجوی راز جمال بحثی بیحاصل است.

به پندار من فصاحت نه در کلمه است نه در معنی، بلکه در ضمیر گوینده است و قوّت بیان از قدرت جان می آید و این گویندهٔ فصاحت شعار است که چون حفّارِ معدن الماس از خفایای ضمیرِ خویش آن معانی باریک راکه به روزگاران از تجربه‌ها و حادثه‌ها و موهبت‌ها تکوین شده کشف میکند و در کپسول کلمات میریزد. جان سخن همین است و همهٔ آن فرض‌ها که پیشاهنگان فن دربارهٔ فصاحت و وسایل آن کرده‌اند گفتگو از توابع و نتایج است و از صمیم مطلب، کمتر سخن کرده‌اند یا نکرده‌اند: وَ عَلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمْ.

فصاحت محمّدی فصاحت موهوب بود نه مصنوع. آن جان نیرومند که نورافکن تاریخ بود با آن اقتدار عجیب بر احاطهٔ معانی که خدایش داده بود، با آن تسلط خارق‌العاده که بر لهجات عرب، خاصّه لهجهٔ مهذب و کامل قریش داشت با آن قوت عزیمت و استقامت طبع که با حوادث سهمگین تحدی میکرد با آن صفای خاطر که چون آسمان بلند مافوق حوادث بود و غبار کدورت آسان نمیگرفت، بحق در سایهٔ قرآن، بمرحله‌ای مادون آن بی‌منازع بر اورنگِ فصاحتِ عرب تکیه زده بود.

براستی که خدایش برای ابلاغ رسالت نکو پرورانیده بود و برای وصول بدان اوج کمال که خلوتگه راز است، همه رنجهای گونه‌گون حیات را از مرارت یتیمی و حرمان محبت مادر وگزش فقر و داغ فرزند و هول دائم خطر و حیرت نابسامانی و محنت غربت و بدتر از همه انزوای توانفرسای کشنده یعنی بلیهٔ تنهائی در جمع بی‌خبران پرمدعا چشیده بود و این جان نورانی باریک بین که از پرواز دادن

طایری، بر تپه‌ای مشرف به‌خانه‌ای در مدینه که در طفولیّت در آن سفرِ آخر همراه مادر جوانمرگ خویش دیده بود چنان به رقّت آمده بود که در سال‌های آخر عمر پس از نیم قرن حوادث موسپیدکن، هنوز آنرا بخاطر داشت[1] در بوتهٔ این بلایای سخت که می‌بایست تحمل کند تا خلعت «خلق عظیم» به تن کند، خوب گداخته بود و به عمل نه پندار از آن رنجهای جانکاه که دهرِ قساوت‌گر بر ابنای بشر تحمّل میکند و تا جان دربند زندگی است از تحمل آن چاره نیست، خبر یافته بود و رمز هدایت جماعات را در مسالک پرخطر حیات تا گور و ماورای گور که عنوان آن پیغمبری است به ارادهٔ ازلی در مکتب حرمان و رنج آموخته بود، انسان‌کامل شده بود. پیداست که از ضمیری چنین مهذّب که آینهٔ بی‌غش جلوهٔ خداست چه میزاید، همه دُرهای شاهوار.

بنابراین سرآمد پیغمبران بجز معجزةالمعجزات قرآن که ولوله در جهان افکند معجز دیگر داشت که جلوهٔ شخصیت او بود و چیزی از آن در کلمات وی از دستبرد قرون مصون مانده و از آن گرمی و روشنی که هنوز دارد، توان دانست که این جرقه‌ها در آن روزگار که از کانون می‌جهیده چسان بوده است. آنها که در عصر رسالت چیزی از این سخنانرا به مشافهه شنیده‌اند از موالف و مخالف معترف بوده‌اند که سرگُل دودمان هاشم، قوت بیانی معجزآسا دارد. یکبار در نیمه راه دعوت که ا سلام چون نهال نوکار ازباد حوادث می‌لرزید، اشراف مکه پیش از موسم حج انجمنی کردند تا به مشورت و تدبیر از بسط نفوذ محمّد(ص) بر زائران کعبه جلوگیری کنند، اینان گرگان جزیره بودند که از رمز نفوذ در جماعات که جادو همان بود، نکته‌ها

---

۱ ـ الطبقات الکبیر

آموخته بودند یکیشان گفت: «بر راه‌ها نشینیم و به زائران تازه رسیده گوئیم، این جادوگری جن‌زده است» یعنی بکمک تلقین، ضمیر بی‌رنگ کسانرا به نقش پندار خویش آلوده کنیم تا گوش از سخن حق بدارند که وقتی نقشی به لوح کرده باشند نقش نو بر آن مشوّش میشود، اما یکی دیگرشان که اتفاقاً از عنودترین دشمنان اسلام یعنی طایفهٔ مخزوم بود، وَهْنِ این کار را نمایان کرد و گفت: «قوت بیان محمّد چنانست که وقتی کسان با او روبرو شوند افسون ما بی‌اثر مشود» (۱)

من نمیدانم در وصف بیان محمّد(ص) از شهادت جاحظ، پادشاه نثر عرب در همهٔ قرون که عین آنرا در جای دیگر آورده‌ام(۲) بیشتر چه میتوان گفت که امام صناعت مباحث مفصل را در کلمات مجمل آورده و از عبارت‌ها به اشارت‌ها بس کرده، اما حق سخن را دربارهٔ آن قوت و فصاحت و عذوبت و انسجام که کلام محمّد(ص) را هست ادا کرده و بر سخن وی سخنی، افزودن خرما به بصره بردن است.

گفتار محمّد(ص) شیوه‌ای دارد که خاص اوست. این جانِ منوّر که ثبات کوه و مناعت آسمان و شکوه صحرا داشت به هنگام کلام از ضمیرِ دریاوش خویش مرواریدها می‌پراکند که نقّاد خبیر، از محک آن به حیرت می‌شود که گفتار وی از آن اوج و حضیض‌ها که در سخنها هست و از آن ضعف و قوّت بیانی که بلای متکلّمانست مصون مانده، چون موج دریا یکنواخت و چون قطرات باران، آسان و روان از پی هم میرسد. از آن صنعت سجع که کاهنان سلف می‌پرداخته‌اند و متادبان خلف تقلید آن کرده‌اند و سخن را از نظم عادی و صفای

---

۱ ـ انسان العیون

۲ ـ مقدمه چاپ اول

فطری منقلب میکند نشانی ندارد. کلمات با دقتی معجزآسا قالب معانیست و معانی درست، در خور کلماتست، حقاً عنوان سهل و ممتنع درخور این کلمات تامات است که معانی عالی در عبارات عادی، بری از تصنّع و تشویش و اغلاق، چون مروارید غلطان از صدف فکرت مردی که خدایش خاص رسالت خویش کرده بود، یکسان برآمده و چون آب زلال و زمین تفیده خاطر رُبا است. کلمات در سلک کلام به قوت و انسجام فولاد آبدیده صیقلی شده را ماند که نشان اعوجاج و خلل در آن نیست. در همه جا اجزای جمله چنان خوب بهم پیوسته که صدر و ذیل و میان آن چون نغمه‌ای موزون هم آهنگ و طرب‌انگیز است. عبارات در عین سادگی چنان پرشور و هیجانست که گوئی حیات و قوت در آن موج میزند و یک عقل نورانی از خلال کلمات پرتوافشانی میکند.

انطباق لفظ و معنی چنانکه جامهٔ لفظ بقامت معنی رسا باشد و معنی از حوصلهٔ لفظ کمتر و بیشتر نباشد، از معجزات کلام است که وصول بمعراج آن خاص موهبت یافتگان است. این عنعنه‌ها و تمتمه‌ها که متکلمان دارند و آفت کلام و نفرت گوش و حجاب تفاهم است، از آنجا است که در سرسرای خاطر، اندیشه‌ای آمادهٔ ظهور دارند، اما در محفظهٔ ضمیر کلمه‌ای که قالب آن تواند شد حاضر ندارند و کارشان به آن رسوائی میکشد که لکنت معنوی است و وارون آن چنان است که گوینده از مضبوط خاطر، الفاظ مکرر فراهم کند، چون تفاله که از آب و رونق معنی تهی است که وادی معنی تنگ است و پای فکرت لنگ، چون کور که در جهان پرنور جز ابهام نمی‌بیند و عِرضِ خود میبرد و زحمت مستمعان میدارد و این بلّیهٔ عظمی در روزگار ما که غول گوتمبرگ از طلسم آزاد شده و هر روز

از صنعت مترسّلان خوراک تازه میجوید و پیوسته: هَل مِنْ مَزید میگوید، شیوعی عجیب دارد که در نتیجه آن هنر بیان حکایت سیمرغ و کیمیاست.

کلام محّمد(ص) از همهٔ آفات سخن آنچه گفتیم و آنچه نگفتیم و فهرست آنرا در کتب بلاغت می‌توان جست برکنار است که سخن پیمبر، پیمبر سخن است و فضل آن بر دیگر سخنان همان است که پیمبر را بر دیگران بُوَد.

دربارهٔ گفتار محمّد(ص) سخن مفصّل‌تر از این باید گفت و این اجمالی از آن مقال است که در وصف بلاغت وی باید آورد که مایه از بلاغت الهی داشت و آن شور نشور که در عصر اول در اقوام صحرا فکند که شتربانان تهامه و چوپانان نجد در مدتی کوتاه نظم جهانرا دگرگون کردند و قاره‌ها را بپای نشاط پیمودند، از قرآن و اینگونه سخن که در ضمیر خود داشت مایه میگرفت که شعله بجانها میزد: لَما نَشَأتُ بُغضَ اِلَی الْأَوثانُ و بُغْضَ اِلَی الشِّعْرُ(۱)

آن قوّت و شکوه و جلوه و رونق که قرآن و بیان محمّد(ص) داشت، این پندار را در مخالفان راسخ کرده بود که او را به شاعری منتسب کنند که معجز وی از نوع سخن بود، غافل از آنکه تسخیر قلوب، با کلماتی که همه وعظ و عبرت و پند و مثل است، باکار شاعران، تفاوتِ بسیار دارد که همهٔ هنر شاعر،‌کاهی را به مقام کوه بردن و از انبان خیال، نقش‌های فریبا برون آوردن است. کَسَرابٍ بِقِیعَةٍ یَحْسَبُهَا الظَّمْآنُ ماء(۲)

افلاطون، خرد پیشهٔ یونان، در آن جمهوری پنداری، شاعران را به طبقات جماعت نیاورده که با اوهام خویش فکر هموطنان

---

۱ ـ حدیث شریف. ۲ ـ نور، ۳۹.

جمهوری را مشوّش میکنند، الشُّعَراء یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ. أَلَمْ تَرَأَنَّهُمْ فی کُلِّ وادٍ یَهیمُونَ. و أَنَّهُمْ یَقُولُونَ مالایَفْعَلُونَ(۱)

و بنظر صاحب نظر، بدتر از شاعران ضلال افکن، شاعران ستایش گرند که به نسّاجی خیال، بتان منفور انسانی را رنگ میزنند و بازار بت‌پرستی را رونق میدهند و نابکاران دژمخوی ستمگر دون را بصف فرشتگان مقرب میبرند که حقاً خطر اینان برای جماعات از خطربتان بیش است. شاعران عرب نیز جز این نبودند که دیوان شعر عرب بجزتشبیب و تغزّل و تذکار مفاخر اجداد، همه مدحی بود یا قدحی، که نه ممدوح، آنهمه فضایل داشت و نه مقدوح آنهمه رذائل، که شعرشان دروغی بود مزخرف که بندگان خدا را از استقامت منحرف میکرد و اینهمه نتیجهٔ هیام شاعر بود که از خشت خیال، بناها میساخت و خدای عزوجل بر بندهٔ منتخب خویش که میباید بنای دنیای کهن را واژگون کند و بر ویرانهٔ آن طرحی دیگر بریزد و بتانرا بی‌آبرو کند و بتان مال و قدرت و نسب را از عرش جبروت بزیر آرد و صلای إِنَّ أَکْرَمَکُم عِنْدَاللّٰهِ أَتْقیکُمْ(۲) برآرد هم آهنگی شاعرانرا نپسندید و ما عَلَّمْناهُ‌الشِّعْرَ(۳) و از کودکی شعر را چون بتان، منفور وی کرده بود تا بدانجا که با همهٔ دقت نظر، به اراده خدا سلیقهٔ نظم کلام از او دور بود که اگر چیزی انشاد کردی بجز مصرعی نکردی و اگر شعر، کامل بود به وزن، کامل نبود که خمیرهٔ شعر در ضمیر وی نبود و سزاوار وی نبود وَ ما یَنْبَغي لَهُ که شعر فساد جماعت و تغریر غافل و تأیید ظالم و ترویج باطل است چون مایهٔ چرکین که از تشویش مزاج میآید لِأَنْ یَمْتَلِيَ الْمَرْء قیحاً خَیْرٌ مِنْ أَنْ یَمْتَلي شِعْراً که

---

۱ ـ شعراء، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶.
۲ ـ حجرات، ۱۳.
۳ ـ یس، ۶۹.

چرک فساد یکی است و شعر فساد همگان. البته اینهمه دربارهٔ تخیل و تضلیل و قدح و مدح است وگرنه شاعر خردمند که اعتبار سخن سبک نکند و مدح و ذمّ کس نگوید و به تاجدار زمان فخر کند که ایام سعدی در ایام اوست از باب دیگر است که: إِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِكْمَةً و باز این حکمت در خور پیمبر نبود که پیمبری از وادی دیگر است. قُلْ إِنَّمَا الآيَاتُ عِندَاللَّه[۱]

براستی که محمّد (ص) حکومت دلها داشت و این حکومت را بتأیید خدا به نیروی سخن داشت و به اعجازِ قرآن و قدرتِ بیان، چنان جانها را مسخّر کرد که اکنون پس از قرنها هنوز آن دولت پاینده خلل نیافته: اَلْإِسْلاٰمُ يَعْلُوا وَلاٰيُعْلىٰ عَلَيْهِ و این توفیق شگفت که بحق، معجز تاریخ است بسیار کسان را به نقل و روایت خرق عادت‌ها از آن نوع که انبیای سلف داشته‌اند واداشته که ضبط آن به تفاوت از چند تا یکصد و چند است و تسبیح حصا و تکلّم حیوان از آن جمله است و در قبالِ اینان، بعض محققان پنداشته‌اند که همه یا بعضی از این روایات با قرآن سازگار نیست که به حکایت آن مخالفان از ختم رسل معجزه‌ها می‌خواستند: لَوْلاٰ أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّه[۲] لَوْلاٰ نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّه[۳] لَوْلاٰ يَأْتِينا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّه[۴] لَوْلاٰ أُنْزِلَ عَلَيْهِ آياتٌ مِنْ رَبِه[۵] و به توبیخ این متکلفان، به طنزی بدیع بدنبال همین آیه از سورهٔ عنکبوت گوید: أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ يُتْلىٰ عَلَيْهِمْ[۶] و باز بتأیید این نکته در وصف خارق عادت طلبان که سرلجاج داشتند نه کشفِ حق گوید:

---

۱ ـ عنکبوت، ۴۹
۲ ـ رعد، ۲۷.
۳ ـ انعام، ۳۹
۴ ـ طه، ۳۳.
۵ ـ عنکبوت، ۵۰.
۶ ـ عنکبوت، ۵۱.

وَلَوْنَزَّلْنا عَلَيْکَ كِتاباً فِي قِرْطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هٰذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِينٌ[1] و هم این گروه، بتأیید نظر خویش گویند که روایت خرق عادات در متون سیرت قدیم که زمان تألیف آن کمی پس از عصر اول است یا نیست و اگر هست کم است و این قرینه دیگر است که اینگونه روایات در دورانهای بعد بصنعت قصاصان پدید آمده و بعضی محققان به غلّوی بیشتر پنداشته‌اند که روایت خرق عادت‌ها بساحت قرآن و جلال رسول، وَهنی نارواست که این وَهم هست که خرق عادت جویان، جذبهٔ قرآن و شور سخنان محمد را برای جلب آنها که لوح دلشان تذکار جو بوده کافی نمی‌دانسته‌اند که برخلاف سنت خدا روایت‌ها بتأیید آن آورده‌اند.

و مرا این پندار هست که از بود و نبود این روایات قوت و وهنی نمی[illegible] که معجزِ جاویدِ سرآمد پیمبران که با تحدّی همراه بود و از معارف [illegible] رسول [illegible] چنانست که باوجود آن، همه روایت‌ها گومباش، البته بتأیید روایتها توان پنداشت که خدا بمصلحتی سنت مقرر خویش بشکند که به دیدهٔ تیزبین، در تکوین اشیا و سیر حادثه‌ها نظم هست اما جبر نیست اما فطرت سلیم از فرض وقوع تا وقوع فرض فاصله می‌بیند.

براستی که جز قرآن و اوج بلاغت که محمد راست، در سیرت وی از حوادث مسلم خرق عادتهاست که از بعضی روایاتِ قصّه وش که محتملاً اغراقات آن‌دَس[2] دشمنانست بقوت و دلالت کمتر نیست. فی‌المثل آن صفا و بی‌پیرایگی که داشت و در اوج قدرت مدینه بتواضع چوپان فقیر مکه بوَد با قیاس بآنچه ازدخایل نفوس میدانیم، اگر خرق عادت نیست چیست؟

مردی از حضیض فقر و حیرت یتیمی به اوج آمده چون اهرام

---

۱ - [illegible] ۷

۲ - مانند، شبیه، دیس.

بلند در میان جماعات شیفته که در خیرگی توفیق‌های عظیم، بتعظیم وی هر فکری را پذیرا بودند، پیوسته بانگ: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ[1] میزد و ندای إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ[2] میداد و: لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ می‌گفت و نشان میداد که برخلاف انسانهای عادی از این دعوت، هدفی بزرگتر و بالاتر از تعظیم خویش دارد.

صداقت بی‌بدیل محمّد(ص) در کار بلاغ دعوت، خرق عادتی دیگر بود، همو دربارهٔ آن مسلمان سرشار از حمیّتِ بدوی که چون فولادِ اصیل در کورهٔ تعلیمات اسلام آب ثبات و صراحت دیده بود و در اعلای حق، ضعف و تهاون نداشت یعنی ابوذر غفاری فرموده بود: «آسمان بر راستگوتر از ابوذر سایه نکرد و توان این سخن را استعاره کرد که زیر آسمان از محمد(ص) راستگوتری نبود و سیرت وی که از دقایق آن، چیزی نهان نیست بر این مدّعا شاهدی صادق است.

محمّد(ص) از آغازِ دعوت اعلام کرده که کار به وحی خدا میکنم اما هر جا وحی نبود از مشورت و قبول رأی کسان دریغ نداشت. پیش از جنگ بدر که مسلمانان به تعاقبِ قافله بیرون شدند، بر سر چاه بدر که معلوم شد قافله از راه دیگر رفته و حامیان جنگجوی قافله با عده‌ای ساز و برگ کافی نزدیکند و بجای غنیمت آسان، تصادمی خونین در پیش است، حباب بن‌منذر انصاری دربارهٔ جایگاه مسلمانان رأی خاص داشت که به پندار وی شایسته بود این گروه بر چاهی نزدیک دشمن فرود آیند، و چاه‌های دیگر را پر کنند تا دشمن فزون بشمار، از تنگی آب در کار خویش فروماند که: اَلْحَرْبُ خُدْعَةٌ و چون احتمال میداد که جای مسلمانان به انتخاب محمّد(ص) و وحی خداست این نکته را پرسید و او مثل همیشه بی‌تحفظ و دریغ اعلام

---

۲ - یونس

کرد که وحی نبوده و چون رأی حباب را پسندیده یافت کار بمشورت وی کرد.

و صبحگاهانِ احد، در آن شورای جنگ، در خانه محمّد(ص) که پیران قوم طرفدار جَنگ حصار بودند و جوانانِ پرحمیّت و شور، مصّر بودند با دشمن کینه‌توز که با اباطح و ظواهر قریش و گروه اجابیش[1] و دستهٔ کمکی غطفان سه برابر نیروی مسلمانان بود در میدان روبرو شوند، وی با حصاریان، همدل بود اما چون رأی پیران با حمیّت جوانان برنیامد و سنگ اکثریت به کفهٔ ایشان افتاد. کار برأی جوانان، کرد اما رأی خویش را با آن بیم که از شکست مسلمانان در جنگ میدان داشت پنهان نکرد.

بی‌گفتگو، اگر صداقت وی نشان خلل داشت، به سهولت میتوانست رأی خویش راکه در نتیجهٔ جنگ اصابت آن معلوم شد، به دستاویز وحی غالب کند-اما نکرد و بعض اهل نظر، حوادثی از اینگونه راکه نظایر آن در متون سیرت فراوانست و خفایای آن جانِ پاک را آفتابی می‌کند از غالب روایات خرق عادت که با فرض صحّت، بسیاری از آنرا بجدل با حکایات مشعبدان مانند توانند کرد، در راه مقصود که کشف صدق پی‌افکن اسلام است بدلالت قویتر می‌بینند.

و دلیل دیگر برصداقت بی‌شایبه محمّد(ص) آن تعرض‌هاست که در عبارات وحی بر رفتار او هست که اگر قرآن منسوج خاطر وی بود، نه القای وحی، این تعرض برفتار خویش کردن و ترک اولاهای خویش وانمودن خاصه در آن دوران اول که اسلام نیروی ظاهر

---

۱ ـ قریش اباطح قرشیان اصیل و مقیم دره مکه بودند قریش ظواهر وابستگان قریش و مقیم خارج دره و در حقیقت قرشیان افتخاری بودند و اجابیش گروه بستگان و آزاد شدگان قریش بودند. «دائرةالمعارف اسلامی».

نداشت و دشمنان نیرومند لجوج داشت، معقول نبود که سیرت انسانها جز این نیست که بزبان همه تکریم خویش گویند و ضعف خویش قوت نمایند.

نمونهٔ این تعرض را، در سورهٔ عبس سورهٔ هشتادم نظم موجود قرآن میتوان یافت. و قصه چنان بود که وی با تنی چند از مقتدران و توانگران قریش، عتبة ابن ربیعه و عمروبن‌هشام و عباس‌بن عبدالمطلب و امیه و ابی پسران خلف انجمن بود و با آنها به راز سخن می‌گفت که به اسلامشان امید میداشت که شوکتشان مایهٔ قوت اسلام توانست شد.

عتبه شیخ طایفه امیّه و عضو متنفّذ سنای مکه بود و تنها کس بود که در مکه خانهٔ مزین به آئینه بنام دارالقواریر داشت[1] و همو بود که در شب هجرت در تصویب قتلنامه محمّد(ص) خلل کرد[2].

عمروبن هشام پیشوای مخزومیان، ملقب به ابوالحکم معروف به ابوجهل، سردمدار سنا و علمدار جمهوری مکه بود، از همهٔ معاریف آن دوران، تنها کس او بود که هنوز مو بچهره نیاورده برخلاف سنت به دارالندوه رفت و بر شیوخ قوم مقدم نشست[3] ابی و امیه پسران جمح از طایفهٔ عبدالدار از جمله مالداران مکه بودند. نگفته پیداست که نرم کردن مردانی چنین برای نهضت نوزاد که در آن روزگار نیلوفری آویخته بشاخ بود، توفیقی بزرگ مینمود که در دنیای ماحق مجرد پا نمیگیرد و مبادی بلند اگر پشتیبانهای قوی از پسران آدم نداشته باشد جز به اوراق دفتر یا بخاطر مفکر نفوذ نمیکنند، و عجب نبود اگر محمّد(ص) دقت و توجه خویش را همه خاصّ ایشان کرده بود. در آن اثنا ابن ام مکتوم که کوری فقیر بود بپاخاست و طبعاً با آن

---

۱ ـ انسان العیون ۲ ـ الطبقات الکبیر.

۳ ـ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید.

آهنگ ناخوشایند که بدویان نامهذب داشتند و مستوجب ملام قرآن شده‌اند بانگ زد ای فرستادۀ خدا از آنچه خدایت آموخته بمن بیاموز. و چون اقبالی ندید غافل از اینکه پیمبر از او بدیگران مشغول است ندا مکرر و بانگ بلندتر کرد تا آنجاکه اثر کراهت در قیافۀ پیمبر نمودار شدو خاصۀ بشری در او بجنبید که اکنون این بزرگان اندیشه کنند که پیروان محمّد همه کوران و فرومایگان و بندگانند[1] وچهره درهم کشند و با آن کسان رازگوئی از سر گرفت.

همانوقت وحی آغاز شد که: عَبَسَ وَ تَوَلّىٰ. أَنْ جاءَهُ الْأَعْمىٰ. وَ ما يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكّىٰ. أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرىٰ. أَمّا مَنِ اسْتَغْنىٰ. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّىٰ. وَ ما عَلَيْكَ أَلاّ يَزَّكّىٰ. أَمّا مَنْ جاءَكَ يَسْعىٰ. وَ هُوَ يَخْشىٰ. فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّىٰ. كَلاّ إِنَّها تَذْكِرَةٌ. فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ[2]

آیۀ اول دوم و صف حال پیمبر است که: «روی ترش کرد و پشت بگردانید که چرا آن کور نزد وی آمد.» آنگاه تعرض آغاز میشود که: «تو چه دانی شاید او پاک شود یا تذکار یابد و تذکارش سود دهد.» سپس لحن تعرّض اوج میگیرد که: «اما آنکه بی‌نیازی میکند. تو بدو اقبال میکنی که اگر هم پاک نشود گناهی بر تو نیست.» و بار دیگر تعریض رنگ عتاب میگیرد که: «اما آنکه شتابان نزد تو آمده و همو ترسد، تو از وی تغافل میکنی.» کلمۀ کَلاّ در قرآن بسیار نیست و هر چه هست در آیات مکّی است و همه جا برای تشدید عتابست که: «هرگز چنین روانیست که این تذکاریست و هر که خواهد آنرا یاد گیرد» که نزد خدا آنکه بطلب حق می‌شتابد اگرچه کوری فقیر است از آن قدرتمند فخرفروش که از حق بی‌نیازی میکند و با پیروان حق سرگرانی میکند، گرامی‌تر است که کرم مرد به مال و جاه و حسب

---

۱ ـ اسباب النزول واحدی

۲ ـ سوره عبس آیه اول تادوازدهم

نیست، به حق جوئی و تقوی است.

از پس این حادثه پیمبر ابن ام مکتوم را سخت گرامی داشتی و هر وقت او را بدیدی گفتی: «مرحبا به آنکه خدایم دربارهٔ او عتابم کرده است.»

و مورد دیگر از تعرض وحی بر رفتار رسول(ص) دربارهٔ اذن تخلف از سفر پرخطر و رنج تبوک بود و قصه چنان بود که پس از فتح مکه و تسلیم قریش بسال هشتم هجرت که غلبهٔ دین خدا مسلم شد، آن گروه از مردمِ حسودِ عنود که سالها در مدینه دندان بر جگر داشتند و آرزومند سقوط اسلام بودند و قرآن از آنان بعنوان منافقان یاد میکند، سخت بجنبیدند و توطئه‌ها کردند، مگر کاری بسازند که نفوذ روزافزون اسلام مقاصدشانرا بخطر داشت. در همان دوران گروهی از بنی‌عوف ظاهراً بتقلید مسجد قبا و در باطن به تلقین ابوعامر، راهبِ معروف به فاسق که از سالها پیش مسیحی شده و تعمید گرفته بود و با فرماندار رومی شام سروسری داشت و به اتکای دولتِ مستعمراتی روم، حکومت جزیره یا لااقل مدینه را خاص خود میخواست و برضد اسلام ستون پنجمی بنیاد میکرد، مسجدی ساختند که به تعبیر قرآن مسجد ضرار عنوان یافت. ابوعامر همان بود که پس از بدر بمکه رفت و بر کشتگان قریش نوحه کرد و در احد به همدستی قرشیان برضد اسلام به میدان آمد مگر از آن نفوذ که پنداشت در مردم مدینه دارد کاری برای کینه جویان مکه بسازد و نساخت، و پیوسته به یاران خود وعده میداد که بزودی به کمک سپاه روم محمّد(ص) را از مدینه برون خواهد کرد.

اتفاقاً در آن تابستان گرم، سفر تبوک پیش آمد که پس از دو سه سال قحط، نخل‌ها بثمر آمده بود و سایهٔ نخیلات میوه‌دار را رها

کردن و در صحراهای سوزان باستقبال خطر رفتن، خاصه با آن تلقین‌ها که منافقان میکردند و سقوط اسلام را قریب‌الوقوع میدانستند که به پندار ایشان با دولت عظیمی چون روم شرقی، پنجه افکندن مشت به سندان کوفتن بود، حقاً سخت مینمود. هنگام سفر، در مدینه جنجالی شد و هر کس به بهانه‌ای سر از سفر باز زد و گروهی از آنها که دل باسکندر داشتند به سنّت مردم مآل اندیش دنیاکه هنگام خطر جز حفظ خویش بهردناثت هدفی ندارند از محمّد (ص) اذن ماندن میخواستند تا در مدینه مراقب کار باشند و از ثمرات توطئه، اگر به نتیجه میرسید، بی‌بهره نمانند، و وی که به الهام خدا از مخفیّات کارشان خبر داشت از آن شرم حضور که بکمال داشت اذن ماندنشان داد و عتاب سخت قرآن آمد که: لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ[1] اما این عتاب به تلطیف: با عَفَاﷲُ عَنْکَ آغاز شده بود.

و مورد دیگر از تعریض وحی، قیام بر قبر عبداﷲابن ابی‌ابن سلول بود که وی را به تعصّب و لجاج، در صف مخالفان اسلام با ابوجهل، عمروبن‌هشام مخزومی قیاس توان کرد که او در مکه و این در مدینه از حمیّت و جاه طلبی، روزگار مسلمانان را زهرآگین کرده بودند و از کارشکنیهای عیان و نهان کاری که نکردند، نبود. ابن ابی همان بود که در احد به این بهانه که یهودان معاهد او را بکار جنگ نگرفته‌اند از نیمه راه میدان با سیصدتن از کسان خود بازگشت و مسلمانان را در مقابل نیروئی چهار برابر تنها گذاشت و هم او بود که در احزاب وحدت یثرب از تفتین وی بخطر بود و قرآن شعار: یا أَهْلَ یَثْرِبَ لامَقامَ لَکُمْ[2] را بحکایت گفتار وی یاد میکند و هم در آن قصّه افک که مخالفان ناجوانمرد به تشفی آن کینه‌ها که از توفیق

---

۱ ـ برائت، ۴۲

۲ ـ احزاب، ۱۳.

اسلام در سینه داشتند عرض پاک محمّد(ص) را هدف کرده بودند و دامن زنی راکه قرآن به تأیید عفت وی نازل شد، چون دلهای خویش آلوده میخواستند، آتش افروز فضاحت، ابن‌ابی بود و دیگران همه افزارکار بودند و هم او بود که به تعبیر قرآن سخن کفرآمیز گفته بود که کار ما و مها جران چنانست که سگت را چاق کن تا ترا بخورد وَاللّٰهِ لَئِنْ رَجَعْنا اِلیَ الْمَدِینَةِ لَیُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ مِنْهَا الْاَذَلَّ(۱) و هم در آن توطئهٔ عظیم راه تبوک که بنا بود محمّد (ص) را در تنگنای راه از میان بردارند و در مدینه آشوب کنند و کاری راکه سی سال بعد به دست معاویه انجام شد زودتر کنند و قرآن با عبارت: هَمُّوا بِمالَمْ یَنالُوا(۲) از آن یاد میکند انگشت، وی نمودار بود که هنگام سفر تبوک برای شوکت نمائی، با یاران خویش در ذی‌جده اردو زد و گروه وی از آن گروه که با محمّد (ص) در ثنیة الوداع اردو زده بودند کمتر نبود(۳)، اما بهانه‌ای کرد و به تبوک نرفت و بشهر بازگشت و منتظر حوادث بود.

پس از تبوک ابن ابی، شایسته‌ترین کار همهٔ عمر خود راکرد یعنی مرد و جانها از شرّش بیاسود و اسلام از کید این دشمن درونی که بخطر از دشمنان برونی بزرگتر بود و قسمتی از سورهٔ برائت و همهٔ سوره منافقون، قدح وی و اعمال اوست رهائی یافت، اما پسر وی که مسلمانی نیک اعتقاد بود پس از مرگ پدر از پیمبر خواست که پیراهن تن خویش برای کفن میت ایثار کند و بر او نماز بَرَد و استغفار کند، پیمبر پیراهن خویش بداد و بر قبر ابن ابی ایستاد و استغفار کرد که از خبار: اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْلاَتَسْتَغْفِرْ لَهُمْ(۴) این کار را روا دانسته بود و

---

۱ - منافقون، ۸
۲ - برائت، ۷۵.
۳ - امتاع الاسماع
۴ - برائت، ۸۰

تعرّض وحی بلحن خفیف آمد که: وَلاٰ تُصَلِّ عَلیٰ قَبْرِ أَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ أَبَداً وَلاٰ تَقُمْ عَلیٰ قَبْرِه(۱)

موارد دیگر از این باب هست که هر یک بر صدق دعوی محمّد (ص) شاهد دیگر است که هیچکس از ابداع خاطر، تعریض خویش چنین مکرر نمی‌کند.

چرا حادثهٔ مرگ ابراهیم را نگوئیم که مقارن آن، آفتاب گرفت و کسان که آشفتگی این جان مطمئن را از غم مرگ یگانه پسر دیده بودند که خاطر منّورش از شدت غم منکسف بود پنداشتند کسوف خورشید به رعایت خاطر اوست اما وی این وهم را بشدت سرکوب کرد و گفت: «این آیات خداست که سنتی معین دارد وگرنه خورشید و ماه از مرگ کسی نمیگیرد.»

و از زندگی خاص وی که متون سیرت و حدیث و طبقات، جزئیات آنرا به دقت ثبت کرده‌اند، بر این صداقت شاهدها است که قدرت طلبان دروغزن توفیق را برای جاه و جبروت و عیش مهیا و معاش مهنّا میجویند اما محمّد (ص) در فقر و غنا و ضعف و قدرت و حضیض و اوج همان بود که بود بارها دیده بودند که کفش خویش میدوخت یا وصله بجامهٔ خود میزد، یا در اجاق آتش میافروخت یا خاشاک بجاروب از خانه میرفت یا به دوشیدن بز اشتغال داشت یا از بازار برای کسان خود چیزی میخرید و به هر که میرسید به سلام کردن پیشی میگرفت.

این رفتار کسی بود که بر عصر خویش نفوذی نگفتنی داشت و این نفوذِ مافوق انسانی بدانجا رسیده بود که یک روز سوار بر استر فقط با یک ملازم، بیرون مدینه رفت و یکی را که در گرماگرم جنگ

---

۱ ـ برائت، ۸۴

احد، بکینهٔ دیرین، مسلمانی را از پشت سر هدف کرده بود، در دل قبیلهٔ او، با حضور سرانِ قبیله، به دست یکی از آنها گردن زد و بازگشت. آنها که دانند، عرب بحکم عادات قرون در کار حمایت از افراد قبیله بی‌اختیار است، همین قضیه را از لحاظ خرق عادات عصر، از تسبیح حصا عجیب‌تر می‌دانند.

زهدوی عجب بود. در همهٔ عمر گوشه‌ای خاصِّ خود نداشت و آن اطاق‌های حقیر گلین که در جوار مسجد خاص همسران خود داشت، طاقهائی از چوب نخل داشت و بجای در، پرده‌ها از موی بز یا پشم شتر بر آن آویخته بود. آن هفته‌ها که به تحریک عایشه و تفتین حفصه، خلاف در خانهٔ وی افتاده بود و از اطاق زنان دوری گرفت، در بالاخانه‌ای سکونت داشت که فرش آن حصیری کوتاه بود و چون بر آن می‌خفت یک نیمهٔ تنش بر زمین بود. متکّائی زیر سر داشت که آنرا از برگ خرما پر کرده بودند. بالای سر او پوست خامی آویخته و مقداری گندم در گوشه‌ای ریخته بود[1] در اوقات دیگر نیز بستر وی از این بهتر نبود. تشکی از چرم پر از برگ خرما داشت که همهٔ عمر بر آن میخفت. زیرپوش وی از پارچه‌ای خشن بود که تن را میخورد و ردائی از پشم شتر داشت. این بستر و لباس کسی بود که پس از حنین از غنائم هوازن چهار هزار شتر و بیش از چهل هزار گوسفند و آنقدر طلا و نقره که یکی چون او که جثّه‌ای از متوسط درشت‌تر داشت، از پس انبوه آن نهان تواند شد به این و آن بخشید، گمان ندارم بی‌اطلاع کافی از مبانی اقتصاد آن عصر بتوانید ارزش این ثروت بی‌حساب را حدس بزنید.

خوراک وی وکسانش از منزل و اثاث و لباس نیز حقیرانه‌تر بود.

---

۱ ـ بخاری

ای بسا ماهها میگذشت که در خانهٔ وی چراغ روشن نمیشد و برای طبخ، آتش نمی‌افروختند، غذایش همه خرما و نان جو بود[1] هیچ وقت دو روز پیاپی غذای سیر نخورد[2] و یک روز دوبار سیر از سفره برنخاست[2] مکرّر میشد که او و کسانش شبهای پیاپی گرسنه میخفتند[3] روزی فاطمه (ع) پارهٔ نانی-جوین برای وی آورد که نانی پختم و دلم رضا نداد برای تو نیارم، آنرا بخورد و گفت: «این تنها غذائیست که پدرت از سه روز پیش میخورد». روزی که در نخلستان یکی از انصار خرما میخورد فرمود: «روز چهارم است که چیزی نخورده‌ام». گاهی از شدّت گرسنگی سنگ بشکم می‌بست که سنگ به شکم بستن گرسنگی را تسکین میدهد. هنگام مرگ زرهٔ وی در قبال سی‌پیمانه جو پیش یک یهودی به گرو بود[4].

زندگی محمّد (ص) در اوج قدرت که عربستان را زیر فرمان داشت و از همه جا زکات و غنائم جنگ بیحساب بدو میرسید، بدینگونه بود. آیا همین زندگی محقّر که زهّاد جهان از تحمّل نظیر آن باک دارند دلیل صدق گفتار وی نیست؟ که دروغگویان چون بنوائی رسیدند اگر بساط عیش نگسترند لااقل معاش خود را بسطی می‌دهند، اما محمّد (ص) هر چه به دست میآورد، و کم نبود، بی‌حساب و دریغ به این و آن بذل میکرد و دیناری ذخیرهٔ معاش نمیکرد. دریغ است اگر خرده بینان کم انصاف، آنهمه آیات زهد و قناعت را در زندگی مردی که با امکان و قدرت از نعیم جهان گذشته بود نبینند و شمار زنان وی راکه به قوّت پندار از آن حرمسرائی میکنند، دستاویز تعرض کنند که به پندار درست، آنهمه زن که در خانه داشت برای

---

۱ و ۲ـ مسلم — ۲ ـ الترغیب و الترهیب

۳ ـ ترمذی — ۴ ـ بخاری

کسب لذت و اقناع شهوت نبود، بجز عایشه زن محبوب وی که سترون بود، بیشتر زنان وی فرتوتان مانده از شوهر یا شوهران بودند که در رعایتشان مصلحتی بود. حقاً در آن تنور داغ تهامه که زنان از فوران اعصاب نه ساله بالغ میشوند، زن پنجاه و فزون ساله را بحکم دل بخانه نمی‌برند.

به پندار من این زنهای مکّرر گرفتن، بدنبال آن آرزوی قوی یعنی پسر داشتن بود که همهٔ عمر به دل داشت که در طبع انسانی حُبِ حیات مقّومِ ذات است و چون همهٔ انسانها بحکم آن جبر که در طبع اشیا هست از این ورطه هلاک میشوند، فرزندِ داشتن خاصه پسر که حامل نام و مظهر مواریث پدر است، گوئی استمرار بقای اوست و اگر خطا نکنم این خاصّه، در مردم عرب نیرومندتر است.

در آن دوران که محمّد (ص) بمکه بود و تشریف رسالت نداشت، پسر یا پسران او نزدیک بلوغ بمردند و غم مرگشان دل وی را چون لالهٔ صحرا داغدار کرد، عجب نیست اگر بخاصّه بشری، پیوسته هوای فرزند پسری به سر داشت و در پی این آرزو که تقدیر از تحقیق آن دریغ داشت، زنان مکرر میگرفت. اما خدا نمیخواست و این عقده نمی‌گشود. مخالفان مکه که در زندگی وی خللی برای نمودار کردن میجستند و نمی‌یافتند، از اینکه فرزند پسر نداشت به تعبیر وی کوششها کردند که: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ به دفعِ آن آمده در مدینه نیز پسر نداشتنِ وی دستاویز معاندان بود و پراکنده بودند که ساحرهٔ یهودی وی را جادو کرده و بسیار عادیست که مردی آرزومند، چون او بطلب فرزند پسر، زنان مکّرر بخانه برد.

در سال‌های آخر عمر که تنش از حوادث ایام فرسوده بود و دل از حق ناشناسی کسان ریش داشت این آرزو رخ نمود و ماهی چند

چشم و دل وی بدیدار ابراهیم روشن و شاد بود، اما مرگ وی داغی دیگر بر آن داغها که از ایّام قدیم مکه به دل داشت افزود و یاران با حیرت فراوان این مردِ گرانقدر بلند همتِ دریا حوصله را که در مهالکِ صعب، خم به ابرو نداشت و در کامِ خطر، قهرمانی تأثرناپذیر بود دیدند که در غم مرگ طفلک شانزده ماههٔ برخلاف شیمهٔ خویش و رسم عرب، زار میگریست که امید عمرش در هم شکسته بود. وقتی بدو گفتند تو که ما را صبر میفرمودی و همه جا نمونهٔ صبر و ثبات بودی پس این گریهٔ بیتاب چیست؟ فرمود: «دل می‌سوزد و اشک میریزد، و جز آنچه خدا پسندد نگوئیم.» چه میشد کرد! خدای رازدان به اقتضایِ مصلحت نهان، پیمبر منتخب خویش را بکمال آرزو رسیده نمیخواست!

در جهان ما دروغزنان فراوان بوده‌اند که بطلب جبروت و جاه، جماعات زودباور را بدنبال خویش به وادی ضلال برده‌اند و حاصل دروغشان همه وبال بوده و هبا شده اما با هرکه دروغ گفته‌اند با خویش دروغ گفتن نتوانسته‌اند که دروغزنِ رسوا در اتفاقات دشوار چون بندبازِ توازن باخته، لرزان میشود که از راز خویش واقف است و نیک داند که در انبان چیست، اما محمّد (ص) در حوادث سخت‌تر میشد و هر چه حادثه سخت تر بود، اطمینان وی بیشتر بود که به هدف خویش ایمان داشت، چراکه او بمقام شهود کامل رسیده بود!

میراث بزرگ محمد (ص) که قرنهاست از دستبرد روزگار قساوت‌گر، مصون مانده بر صدق گفتار وی آیتی دیگر است که بگفتهٔ کارلایل با دروغ، سنگی روی سنگی نتوان نهاد، راستی با این همه دلایلِ صدق و امانت، که چون اقمار تابان به دور خورشید قرآن هست، اگر روایات خرق عادات چنانکه پنداشته‌اند اصیل نباشد یا در

خور تاویل باشد، از انکار یا تأویل آن کدام مشکل می‌آید!

سخن از سخن محمّد (ص) داشتیم و این خوض که در حالات وی کردیم بدنبال بحث از صدق دعوی بود و هم از آنرو که سخن صدای ضمیر سخنور است و فضلِ سخن از فضیلت سخنگو است.

سخن کردن محمّد (ص) آداب خاص داشت. جز بموقع سخن نمی‌گفت و بیش از حاجت نمیگفت. پیوسته در اندیشه بود و گاهی خاموشی وی دراز میشد و فرموده بود: «ما پیغمبران کم سخنیم[1] و هم میفرمود: «خدا پرگوئی را دوست ندارد، هر که سخن بقدر حاجت کند خدایش سرسبز دارد[2]. و هم میفرمود: «خدایم فرمان داده سخن کوتاه گویم[3] به عمّار صحابی معروف گفته بود: «نماز دراز و سخن کوتاه کن.» صدائی رسا داشت اما سخن آهسته می‌گفت، میفرمود: «خدا بلند گفتن را دوست ندارد» سخن به تفارق می‌گفت تا بمرور زمان در ضمیر کسان نفوذ کند و ملول نشوند[4] میفرمود خدا ملول نشود مگر وقتی شما ملول شوید. کلمات را به تأنیّ ادا میکرد که اگر خواستند توانستند شمرد[5] غالباً برای اطمینان از سماع و فهم هر سخن را سه بار می‌گفت و بدنبال آن: أَللّٰهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ میگفت و گاه: أَللّٰهُمَّ اَشْهَدْ می‌گفت و خدا را شاهد بلاغ خویش میگرفت.

سخن کردن وی به دوران مکه در آن انجمنها بود که مسلمانان در خانه‌ها داشتند. گوئی در سالهای اول، پیش از همه در خانهٔ ارقم مخزومی فراهم میشدند که بکناری بود و رفت و آمد آن جلب نظر نمیکرد و وسعتی داشت و همهٔ مسلمانان را که به دیدار پیمبر و استماع

---

۱ ـ اعجاز القرآن
۲ ـ عمده ابن رشتیق
۳ ـ ابوداود
۴ ـ مسلم
۵ ـ بخاری

سخنانش اشتیاقی داشتند جای توانست داد، و هم در آنجا جماعت، از کیدِ دشمن، ایمن بود که سررشته‌دارانِ خصومت، همه مخزومیان بودند و این گروه معاند بحکم عرف و سنّت میباید حرمت خانهٔ هم قبیلهٔ خویش و همهٔ آنها که در جوار وی بودند نگهدارند.

و بیشتر کلام این ایّام توضیح اصول اسلام و تشویق خیر و ترغیب کمال و استقامت در شداید بود که تهدید مخالفان سخت بود و شمار آن کسان از نو مسلمانان خارج از حمایت قبایل که بگناه مسلمانی از شکنجهٔ دشمنان جان باخته بودند، از انگشتان دو دست بیشتر شده بود و اگر سخنان گرم و جاذب وی همّت‌ها را قوت نمیداد، خدا میداند آن گروه ناچیز که در کام خطر روزنهٔ توفیقی نمی‌دیدند، به وسواس ضمیر فریبگر از بوتهٔ امتحان‌های سخت چگونه برون میشدند، برای تأییدِ مستضعفان، حکایت از گذشتگان می‌گفت. یکبار که بعضِ یاران شکایت بدو بردند که چرا از خدا فیروزی عاجل نخواهی؟ بخشم آمد و گفت: «به روزگارانِ سلف یکی را گرفته گور وی می‌کندند آنگاه ارّه بر سرش نهاده به دو نیمش میکردند اما از دین خویش باز نمی‌گشت و یکی را با شانه آهنین گوشت و پی از استخوان جدا میکردند اما از دین خود بازنمیگشت»(۱) و هم برای استوار کردن قدمها و گرم کردن دل‌ها از پیشرفت دین خدا نویدها میداد، میفرمود: «بخدا این دین اوج می‌گیرد تا آنجا که سوار از حضرموت موت به صنعا رود و جز از خدایا از گرگ بر گوسفندان خویش بیم نکند»(۲) صنعا پایتخت یمن، در اقصای جنوب شرق جزیره بر ساحل بحر احمر مجاور باب المندب است و حضرموت در جنوب جزیره هم بر ساحل دریاست و برای عبور از صنعا به حضر موت یک نیمه بیشتر عرض

---

۱ ـ ابوداود ۲ ـ بخاری

جزیره را باید پیمود و از بسیار قبایل عرب چون بنی‌کنده و بنی حارث و بنی بجیله باید گذشت و حدیث شریف بتوضیح آیهٔ: وَلَتَعلَمُنَّ نَبَاءَهُ بَعْدَ حِینٍ، بسط اسلام را در همه عربستان پیشگوئی میکند.

دوران تشریع از مدینه آغاز شد. در مکه حکم صریح جز منع شرک و تحریم ربا نیامد و آن نماز که مسلمانان به فرادی یا جماعت همی خواندند، برغبت بود نه وجوب و با نماز مدینه تفاوت‌ها داشت. از جمله رکوع نداشت و از قیام به سجود می‌شدند و به تشهّد ختم میکردند[1].

در مکه فراغ بیشتر بود اما از بیم خطر، مجال گفت و شنود کمتر بود و بیشترِ فعالیت پیمبر در این دوران، تلقّی و القاءِ آیات قرآن بود که قسمت اعظم سوره‌ها در مکه نازل شد. گرچه در شمار سوره‌های مکی و مدنی خلاف هست، اما به گفتار درست از یکصد و چهارده سورهٔ قرآن، هشتاد و شش سوره در مکه آمده[2] البته بیشتر سوره‌های مکی کوتاه است و گاه از سه یا چهار آیه بیشتر نیست، اما اگر شمار آیات را مقیاس کنیم از شش هزار و بیشتر آیهٔ قرآن به تقریب هزار و ششصد و چند آیه یعنی کمی بیشتر از ربع، مدنی و مابقی مکی است. اما در غالب سوره‌های مکی آیه‌ها کوتاه است و اگر شمار کلمات را مقیاس کنیم به تقریب، کمی بیش از یک ثلث قرآن در مدینه و دو ثلث کمتر در مکه آمده.

ولی گفتار مضبوط پیمبر که عنوان حدیث بدان داده‌اند بیشتر از ایّامِ مدینه یادگار است که در مکه پیروان، کم و ضعیف بودند و انجمنِ عام چون مسجد برای بحث و گفتگو و توضیح احکام و تفسیر

---

۱ ـ ابن ابی‌الحدید

۲ ـ الاتقان، البرهان، مقدمتان فی‌علوم القرآن

آیات نبود و آن گفتگوها که در انجمنِ خاص میشد، چون بیشتر بحث و ترغیب بود نه انشا و تشریع، کمتر مضبوط ماند که غالِب نو مسلمانان، ایمانی چنانکه باید قوی نداشتند و با وجود وعدهٔ قرآن و تأیید پیمبر، در آن ضعف و تشویش و بیم، برای ضبط سخنانی که بعدها بطلب آن شرق و غرب میپیمودند، شوق کافی نبود.

به دوران مدینه مسجد محل نماز و گفتار و بحث و توضیح و حلّ و عقد امور شد. وافدان عرب در آنجا پذیرفته میشدند و آن گروه مسلمانان که از قبایل اطراف بودند و در مدینه خانه و سامان نداشتند، در صفّهٔ مسجد اقامت میگرفتند.

مسجد، چهار دیواری سادهای بود که بنای آن از همان روزهای اول هجرت آغاز شد. هنگام ورود پیمبر بمدینه، بسیار کسان میزبانیِ وی را بجان میخواستند، اما گوئی بیم آن بود که از همچشمیها رنجشی خیزد و از همان آغاز کار فتنههای خفتهٔ اوس و خزرج که در جاهلیت ایام خونین داشت بیدار شود، از اینرو وی در کوچههای مدینه همچنان برشتر خویش میرفت تا شتر نزدیک زمینی از دو طفل یتیم که گوشهای از آن نمازگاه اسعدبن زراره نقیب انصار بود بخفت و پیمبر همهٔ زمین را به ده دینار خرید و خاصّ مسجد و خانهٔ خویش کرد و تا کار بنا پرداخته شود، ماهی چند، در خانهٔ ابو ایوب انصاری که بنه وی بدانجا رفته بود و نزدیک مسجد بود و مخلا بود که ابو ایوب زن نداشت، اقامت گرفت و بلافاصله بنای مسجد و خانههای وی آغاز شد.

خانه را در اینجا بمعنی اطاق باید گرفت که مترجمان حدیث همه جا «دار» بمعنی «خانه» و «بیت» بمعنی «اطاق» را «خانه» گفتهاند. قسمتی از زمین، خاص مسجد شد و اطراف قسمت دیگر به مرور

زمان، اطاق‌های گلین برآوردند که در هر اطاقی یکی از زنان پیمبر جا می‌گرفت. پایهٔ دیوار و همهٔ درگاهِ مسجد را از سنگ برآوردند و آنگاه دیوار باندازه قامتی با خشت بالا رفت. محمّد(ص) در حمل خشت با مسلمانان همدست بود و خشت به عبایِ خود نهاده پای کار میبرد، چنانکه تنش خاک آلود شد. علی(ع) و عمّار در این کار از دیگران نشاطی بیشتر داشتند که خشتهای سنگین را دو و سه و چهار بدوش میبردند و از غبارِ آن باک نداشتند[1]. بر قسمتی از حیاط طاقی از حصیر بر ستون‌ها از تنه‌های خرما زدند و روی آنرا گل ریختند. اما گل اندک بود و هنگام باران آب گل آلود بر نمازگزاران میریخت. یکبار پیمبر را گفتند: «اگر فرمودی گل بیشتر بر آن بریزیم که آب نریزد، یکبار نیز گروهی از انصار مالی فراهم کرده بیاوردند که این مسجد بساز و زینت آن بیفزای، مگر تا چند توانیم زیر این حصیرها نماز کنیم، و پیمبر فرمود: «نزدیک وقوع قیامت، مردم بزینت مسجدها تفاخر کنند»[2] و مسجد همچنان بود تا پس از او تغییرها در آن دادند. زمین مسجد خاک بود و هرکس دامنی شن همراه میبرد و بجای خویش میریخت که هنگام نماز بخاک و گل آلوده نشود، پیمبر این بدید و فرمود: «فرشي نکوست.» و همه مسجد را شن ریختند، و همهٔ زینت که در ایّام پیمبر بمسجد وی کردند همین بود.

در سالهای اول وقتی پیمبر بسخن می‌ایستاد، پشت به یکی از ستونها میداد. بسال پنجم هجرت نجّاری از انصار به تبع نمونه‌ای که در شام دیده بود منبری سه پله بساخت که پیمبر هنگام سخن بر آن می‌نشست[3].

---

۱ ـ فی‌منزل الوحی
۲ ـ انسان العیون
۳ ـ الاخلاق النفیسه

معمولاً پیمبر از پس نماز، سخن می‌گفت. در مناسبات خاص و حوادث بزرگ، سخنان وی از معمول بیشتر میشد. ضمن گفتار به سؤال کسان پاسخ میداد اما توغل در سؤال را خوش نداشت. مردم بدوی که تربیت کافی نداشتند، ادب حضور نگه نمیداشتند، گاه به استهزا سؤالات نامناسب میکردند، یکی که شتر گُم کرده بود میگفت: «شتر من کجاست؟» و یکی دیگر می‌پرسید: «پدر من کیست؟» و آیهٔ صدویکم از سورهٔ مائده بجواب وی آمد که: لاتَسْأَلُوا عَنْ أَشْياء إنْ تُبْدَلَكُمْ تَسُؤْكُمْ[1] که تعریضی از نوع عالی متناسب با مقام قرآن دارد. بعضی دیگر سؤالات بی‌فائده می‌کردند، یکی میپرسید: «در بهشت اسب هست در بهشت شتر هست؟»[2] گاهی مسائل سوفسطائی طرح می‌کردند که اثر تلقین یهودان در آن نمایان بود، می‌گفتند: «ماکه کُشتهٔ خویش می‌خوریم چگونه کُشتهٔ خدا نخوریم[3].» مقصودشان از کُشته انسانی ذبیحه بود که بحکم شرع حلال است و از کُشتهٔ خدا حیوان مرده را منظور داشتند، این گفتگوها اذهان ساده را مشوش توانست کرد. پیمبر دربارهٔ آن میفرمود: «مادام که چیزی نگفتم مرا واگذارید، اسلاف شما از کثرت سؤال بضلال افتادند، وقتی دستوری بشما دادم هر چه توانید بدان کار کنید و چون از کار منعتان کردم بس کنید که راه صلاح اینست[4].» از قیل و قال بنی‌اسرائیلی که در قرون بعد در کار مسلمانان خللها کرد بشدت بیزار بود، روزی گروهی نزدیک خانهٔ عایشه دربارهٔ قدر گفتگو داشتند، بشنید و خشمگین برون شد و گفت: «امتهای سلف نیز چنین گمراه شدند.»[5] بار دیگر

---

۱ ـ بخاری
۲ ـ ترمدی
۳ ـ ابن ماجه
۴ ـ اعلام الموقعین
۵ ـ ترمدی

بکسانی که دربارهٔ قدر سخن داشتند گفت: «اسلاف شما از بحث قدر بهلاک افتادند بشما دستور میدهم، که در این باب مشاجره نکنید.»[۱] دربارهٔ کسانی که به بحث‌های بی حاصل سرخوشند میفرمود: «پیوسته سؤال میکنید تا آنجا که گوئید: «همه چیز را خدا آفرید اما خدا را کی آفرید.»»

مجلس وی عام بود، هر که خواهی گویا و هر که خواهی گوبرو خانهٔ وی نیز حاجب و دربان نداشت. اما زائرانِ سمجِ موقع نشناس را خوش نداشت، گوئی ابوهریره دوستی از این جمله بود که بدو فرموده بود: «زُرْنِي غِبّاً تَزْدَدْ حُبّاً» و گویا حدیث: «زُرغِبّاً تَزْدَدْ حُبّاً» که با حذف ضمیر متکلم بصورت عام روایت شده تحریف همین عبارت است.

ادب و انضباط مجلس را خوش داشت، روزی بمسجد شد و حاضران را دید که حلقه‌ها بودند فرمود چرا متفرّقید فراهم آئید[۲] که فرموده بود: يَدُاللهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ. در انجمن عام، همگان بدور وی حلقه میزدند و هر که میرسید بی‌رعایت نسب و مقام، هر جا فراغی بود می‌نشست[۳] فرموده بود: «کسی، کسی را از جا برنخیزاند که بجای او بنشیند.»[۴] و: «هر که از جای خود برخاست و بازگشت باشغال آن اولیٰ است»[۵] و: «روا نیست در مجلس میان دو کس بی‌اجازهٔ آنها فاصله افکنند.[۶] و آن کسان را که از جمع جلوتر آمده درون حلقه می‌نشستند لعنت کرده بود.[۷] یک روز سه کس بیامدند، یکی در

---

۱ ـ مسلم، بخاری، ابوداود

۲ ـ ابوداود، مسلم

۳ ـ بخاری حدیث جابربن ابی‌سمره

۴ ـ بخاری

۵ ـ بخاری

۶ ـ ابوداود

۷ ـ ترمذی حدیث حذیفه

جمع جائی جُست و نشست و آن دیگر برون جمع جاگرفت و یکی برفت پیمبر گفت: «این یکی از خدا جا خواست و جایش داد، آن دیگر شرم کرد و خدا از او شرم کرد و سوّمی روی از خدا بگردانید خدا نیز روی از او بگردانید.»[1]

با همهٔ مهربانی و فروتنی، در دلِ کسان مهابتی داشت، آن یارانِ ممتحن که به نور تعلیم وی روشن بودند غالباً در انجمن، خاموش و منتظر میماندند تا بیگانه‌ای نامقید به ادب حضور بیاید و در سؤال بگشاید و پیمبر بسخن آید و فایده‌ها ببرند. البته آنها که به سبق و همّت و ثبات و انس از دیگران ممتاز بودند از این قید آسودگی داشتند. علی (ع) گوید: «من هر روز و شب پیش وی میرفتم، هر جا بود، با او بودم گاه او بخانهٔ من میآمد، وقتی نزد وی میشدم خلوت میکرد و زنان را برون میفرستاد چون از او میپرسیدم جواب میداد و چون ساکت می‌شدم سخن آغاز میکرد»[2].

در دوران مدینه که اسلام اوج گرفته بود، مستمعان به نقلِ سخنان وی رغبتی فوق‌العاده داشتند و آنها که از قبایل دور و نزدیک به یثرب می‌شدند چیزی از گفتار پیمبر را ره آورد کسان خویش میکردند. مسلّم است که ابنای بشر به سماع و فهم و حفظ و امانت یکسان نیستند. در همان دوران بودند کسان که به عمد، یا غفلت، گفتار وی را تحریف میکردند، یکبار بسخن ایستاد و گفت: «دروغ بر من فراوان میزنند، هر که دروغی بمن ببندد، جایگاهش از آتش پرشود[3].» اما نقل دقیق گفتارِ خویش را می‌پسندید، میفرمود: «هر که سخن من بشنود و بفهمد و برای ناشنیده نقل کند، خدایش سرسبز

---

۱ ـ مسلم
۲ ـ کافی
۳ ـ کافی

دارد[1]» و هم هنگام سخن میفرمود: «حاضر بغایب برساند که حاضر تواند سخن بکسی رساند که از وی فهیم‌تر باشد[2]» کسان را ترغیب میکرد که گفتار وی بخاطر سپارند. می‌فرمود: «هر که چهل حدیث از من بخاطر سپارد خدایش به بهشت درآرد.» و یا: «... خدایش روز قیامت دانا برانگیزد.» و یا: «... به معرضِ حساب نیارد» و یا: «... روز قیامت شفاعت او کنم.»[3]

گوئی در همان دوران، بعض کسان به ثبت قسمتی از سخنان وی پرداخته بودند که فرمود: «چیزی از من ننویسید و هر که جز قرآن چیزی نوشته باید محو کند.»

شاید این منع از آن رو بود که بیم میرفت، ماثور نبوی با آیه‌های قرآن بهم آمیزد که بیشتر آن اسقاطها که در کلمات و آیات قرآن توّهم کرده‌اند از اینجاست که توضیح آیه‌ای یا حدیث مستقلی را از عبارت قرآن امتیاز نداده‌اند. فی المثل در آیهٔ دوازدهم از سورهٔ نساء بدنبال: «وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ» کلمهٔ: «مِنْ أُم» افزوده‌اند یا در آیهٔ یکصد و نود و هشتم از سورهٔ بقره بدنبال: «أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ» عبارت: «فِي مَواسِمِ الْحَجِّ» خوانده‌اند و یا در آیهٔ یکصد و چهارم از سورهٔ آل عمران بدنبال: «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ و يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» جملهٔ: «وَيَسْتَعِينُونَ اللّهُ عَلىٰ ما أَصابَهُمْ» آورده‌اند یا در آیهٔ بیست و ششم از سورهٔ فتح بدنبال: «فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةُ حَمِيَّةُ الْجاهِلِيَّةِ» جملهٔ: «وَلَوْ حَمِيتُمْ كَما حَمَوْا الْفَسَدَ الْمَسْجِدُ الْحَرامُ» خوانده‌اند[4] و مسلم است که این عبارات اضافی که در عصر اول مایهٔ گفتگوها شده از متن و سیاق قرآن نیست، توضیحاتی است که پیمبر یا اصحاب

---

۱ ـ نسائی
۲ ـ بخاری
۳ ـ خصال صدوق
۴ ـ مقدمتان فی‌علوم القرآن.

وی هنگام سخن یا قرائت در بعض آیات قرآن میکرده‌اند و تـوّهم قرآن بودن آن از ضعف دقت مستمعان بوده است و هم آن عبارت معروف: «لَوْکانَ لِابْنِ آدَمَ وادِیانِ مِنْ ذَهَبٍ لَاَبْتَغی وادِیاً ثالِثاً وَلاٰ یَمْلاءُ جَوْفَ ابْنَ آدَمَ إلاّٰالتُّرٰاب» که به غلط از اسقاطات قرآن به قلم برده‌اند، بی‌گفتگو حدیث پیمبر است و این غلط از ضبط مستمعان آمده که در آن روزگار نیز فهم درست و گوش دقیق فراوان نبود و آن بحر زخارِ معرفت که از دیار بی‌نشان به تعلیم نوع بشر آمده بود، از حسرت فهم درست خونِدل بود که میفرمود: «هر که سخن مـرا بشـنود و بـفهمد خدایش رحمت کند.» و: «ارزش مرد به فهم و ادراک اوست.»

گوئی منع کتابت حدیث، غیر از بیم خلط دلیل دیگر نیز داشت که الفبای عربی به دورهٔ خامی بود و وصل حروف و اسقاط دامنه‌ها صورت قطعی نداشت. اعراب و نقطه نبود آنچه مینوشتند رموزی بود که فقط نویسنده بکمک حافظه از آن بهره توانست برد و دیگران در کار خواندن آن زحمت‌ها داشتند و تحریفها میکردند که تفصیل آن بیاید. بعلاوه شمار آنها که خط توانستند نوشت، بسیار نبود تا آنجا که بعض اسیرانِ بدر را در عوض تعلیم خط آزاد کردند. وسایل نوشتن نیز کمیاب بود. فقط نامه‌های پیمبر را که به ملوکِ عصر فرستاد بر پوست صاف شدهٔ آهو نوشتند. آیه‌های قرآن را بر پاره‌های چرم و چوب و سنگ و استخوان ثبت کرده بودند و مجموع قرآن به دورانِ پیمبر در کیسه‌ای بود و اگر بعض اصحاب صحیفه‌ای خاص خود داشتند فقط سوره‌ای یا آیه‌ای چند بود که پوست صاف آهو که صحیفه‌ای از آن توانستند کرد کمیاب بود و همهٔ قرآن را بر آن نوشتن میسر نبود. به دوران بعد همهٔ قرآن به صحیفه آمد و مصحف نام یافت.

پـیمبر مـیخواست هـمهٔ دقت مسـلمانان؟ خـاصِّ قـرآن شـود.

بنویسانند و بخوانند و بخاطر سپارند و بیاموزند و بیاموزانند و بکار بندند و در فضیلت قرآن و ترغیبِ کسان به مؤانستِ آن سخنان فراوان داشت، میفرمود: «فضیلت گفتار خدا بر سخنان دیگر چون فضیلت خدا بر مخلوق خویش است.»(۱) و: «بهترین شما کسی است که قرآن بیاموزد و بیاموزاند(۲) و: «هر که قرآن نیک خواند قرین فرشتگان است.»(۳) و: «اگر یکیتان هر روز بمسجد آید و دو آیه قرآن آموزد از دو شتر داشتن بهتر است و سه آیه از سه شتر و چهار آیه از چهار شتر و همچنین»(۴) و: «آن کسان که در خانه‌ای فراهم آمده به قرائت و دقت قرآن بردارند در رحمت خدایند».(۵) ضمیر خالی از قرآن را به خانهٔ ویران مانند میکرد(۶) و کسان را از فراموش کردن قرآن برحذر میداشت میفرمود: «قرآن را بیاد آرید که از سینهٔ کسان از گوسفندان فراری، گریزان‌تر است(۷)» و: «حافظ قرآن چون آنست که شتر خویش عقال کرده، اگر مراقب آن باشد بماند و اگر غافل شود برود»(۸) و: «گناهی بزرگتر از این نیست که کسی سوره یا آیه قرآن بیاموزد و از خاطر ببرد»(۹) و در فضل قرائت قرآن میفرمود: «خانه‌ای که قرآن در آن خوانده شود شیطان بدان درنیاید(۱۰).» و: «قرآن بخوانید که روز قیامت از یاران خویش شفاعت میکند.»(۱۱) در وصف قرآن میفرمود: «ریسمان محکم خدا و نور روشن اوست ذکر حکیم است و صراط مستقیم۱۲» و در فضیلت ضبط و حفظ قرآن میفرمود:

---

۱ ـ ترمذی
۲ ـ بخاری، ابوداود، ترمذی
۳ ـ مسلم، ابوداود
۴ ـ مسلم، ابوداود
۵ ـ مسلم
۶ ـ ترمذی
۷ ـ مسلم
۸ ـ بخاری
۹ ـ ابوداود
۱۰ ـ ترمذی
۱۱ ـ ترمذی

«هر که ثلث قرآن فراگیرد ثلث پیمبری را فراگرفته و هر که نصف قرآن فراگیرد و بدان عمل کند نصف پیمبری را فراگرفته و هر که همهٔ قرآن را فراگیرد همهٔ پیمبری را فراگرفته، فقط وحی بدو نمیرسد.»[۱]

دربارهٔ مؤمن و منافق قرآن خوان و نخوان تمثیلی بدیع داشت، میفرمود: «مؤمن قرآن خوان چون ترنج است که بویش خوش است و طعمش خوب و مؤمن قرآن نخوان چون خرما است بی‌بو، با طعم شیرین. و منافق قرآن خوان چون علفی است خوش‌بو با طعم تلخ و منافق قرآن نخوان چون حنظل است بی‌بو و تلخ[۲]».

به‌نزدِ وی اعتبار کسان به دانستنِ قرآن بود. روزی گروهی را به سفر جنگی میفرستاد، بدانها گفت: قرآن هر چه می‌دانید بیارید، یکی که از همهٔ قوم جوانتر بود گفت: «من فلان و فلان و سورهٔ بقره را از بردارم.» فرمود: «برو که امیر این گروه توئی.[۳]» مصعب بن عمیر قرشی و معاذبن‌جبل انصاری که هر دو به روزگار جوانی با وجود اعتراض شیوخ، به مأموریت‌های بزرگ رفتند وسرپرستی مسلمانان مدینه را پیش از هجرت و حکومت مکه را پس از فتح بعهده گرفتند از اینرو بود که در تعلیم و قرائت و حفظ قرآن، گوی سبق از دیگران برده بودند.

قرآن آموختن آسان نبود که میباید آموخته را بخاطر سپرد. عُمَر سورهٔ بقره را به دوازده سال آموخت و چون بپایان برد، شتری بکشت[۴] و پسر وی عبدالله همین سوره را به هشت سال آموخت[۵] افاضل اصحاب هر یک سوره‌ای بیشتر نیاموخته بودند[۶] کسانی که

---

۱ ـ الجامع لاحکام القرآن
۲ ـ بخاری
۳ ـ ترمذی
۴ ـ الجامع لاحکام القران
۵ ـ الموطاء
۶ ـ ترمذی

همهٔ قرآن آموخته بودند چهار یا شش تن پیش نبودند که علی (ع) و عبدالله بن مسعود و ابن ابی‌کعب و معاذ بن جبل از آن جمله بودند[۱]. عبدالله بن مسعود میگفت: ما قرآن مشکل آموزیم و آسان عمل کنیم و اخلاف ما آسان آموزند و مشکل عمل کنند[۲].

پیمبر نمیخواست یاران بکتابی غیرقرآن توجه کنند. روزی عمر صحیفه‌ای از تورات (شاید قسمتی از تورات) نزد وی آورد و گفت: «این تورات است» پیمبر خاموش ماند، عمر خواندن آغاز کرد و وی خشمگین شد و گفت: «بخدا اگر موسی ظهور میکرد پیرو او میشدید و مرا رها میکردید، و اگر موسی نبوت مرا درک کرده بود پیرو من میشد»[۳] دربارهٔ حرمت قرآن سخت دقیق بود، اجازه نمیداد کسان قرآن را با خود به سرزمینِ کفار برند[۴] مبادا به دستِ ناکس افتد و حرمت آن برود.[۵] یک روز قسمتی از قرآن را پیش یکی از جوانان هذیل دید که یک یهودی نوشته بود گفت: «هر که چنین کرده خدایش لعنت کند، احترام کتاب خدا را نگهدارید[۶]» بعضی سوره‌ها را بر بعض دیگر ترجیح میداد، میفرمود (یس) قلب قرآن است[۷] حقاً آن سیاق بسیار موزون که (یس) دارد و کلماتش چون زیباترین اصوات آهنگین طرب انگیز است و جمال معنی که در آن هست که وصف دقیق بهشتیان و جهنمیان است، شایستهٔ وصفی چنین است که قرآن اوج بلاغت است و (یس) زبدهٔ بلاغت قرآن است. پس از نزول سورهٔ فتح دربارهٔ آن فرمود امشب سوره‌ای بمن نازل شد که آنرا از همهٔ

---

۱ ـ مقدمتان فی‌علوم القرآن
۲ ـ الجامع لاحکام القرآن
۳ ـ ابو داود
۴ ـ دارمی
۵ ـ توضیحات مالک
۶ ـ الجامع لاحکام القرآن
۷ ـ بیهقی ترمذی

جهان عزیزتر دارم[۱] که نزول فتح در لحظه‌ای دقیق بود، بسال ششم هجرت که وی با مسلمانان سر زیارت کعبه داشت، مکّیان راه ببستند و در حدیبیّه پیمانی بسته شد که آن سال باز گردند و سال بعد بزیارت کعبه روند که آنرا عمرةالقضا گفتند. بازگشت بظاهر شکستی بود و بعضی یارانِ عجول غافل از دقایق سیاست، جنجالی کردند، اما بحق قرارداد حدیبیه فتحی بزرگ بود که مکه معاند، دولت نوزاد اسلام را شناخته بود که راه مکه بر مسلمانان باز شده بود و هنگام بازگشت در راه که پیغمبر بر پشت شتر بود وحی آمد و همهٔ سورهٔ فتح یکجا نازل شد و نوید الهی، مسلمانان غمزده را که در حوادث فردا نتایج حدیبیّه را نمی‌دیدند شادمان کرد، خدا اجل و علا رأی پیغمبر خویش را تسجیل کرده بود.

قرآن، محبوب وی بود که از قرائت و استماع و املا و تلقین آن سیر نمیشد. همیشه پیش از خواب مسبحات قرآن یعنی سورهٔ حدید و حشر وصف و جمعه و تغابن را که کمی از یک جزو قرآن کمتر است می‌خواند.[۲] گاهی نیز بخواندن الم سجده و سورهٔ ملک اکتفا میکرد.[۳] بسا میشد که شبانگاه بقره و آل عمران را در یک رکعت میخواند.[۴] این دوسوره از چهار جزو قرآن کمی کمتر است و اگر بیاد داشته باشیم که وی قرائت به تقطیع میکرد مثلاً در قرائت حمد بر اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وقف میکرد و باز بر اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ وقف میکرد[۵] صبر و ثبات وی بر این قرائت طولانی در نماز شب آشکارتر میشود. شب هنگام آنقدر بخواندن سوره‌های طولانی بپا

---

۱ ـ بخاری
۲ ـ ترمذی
۳ ـ مقدمتان فی علوم القرآن
۴ ـ مقدمتان فی علوم القرآن
۵ ـ ترمذی

می‌ایستاد که بیم میرفت پاهایش بشکافد. در آخر عمر که از ضعف، و هم از سنگینی تن قدرت قیام طولانی نداشت نشسته نماز شب میکرد و هنگام رکوع بپا میایستاد و به رکوع میرفت[1].

قرآن بدو نازل شده بود همه را کلمه به کلمه و آیه به آیه میدانست. وقتی آیه‌ای میآمد به کاتبان وحی می‌گفت این را به دنبال فلان آیه بگذارید.[2] هر سال جبریل قسمتهای نازل شدهٔ قرآن را بر او تکرار میکرد و باز خوش داشت کلمات آسمانی را از قاریان دیگر بشنود. ابن مسعود گوید: روزی بمن گفت: برای من قرآن بخوان. گفتم: برای تو که قرآن بتو نازل شده؟ گفت: دوست دارم از دیگری بشنوم. سورهٔ نساء را آغاز کردم و همینکه به آیهٔ چهل و یکم رسیدم که: فَکَیْفَ إذا جِئْنا مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ بِشَهیدٍ و جِئْنا بِکَ عَلیٰ هٰؤلاء شَهیداً دیدم که دیدگان وی از اشک پر شد و گفت: بس است.[3] و هم شبی از خانهٔ یکی از یاران برون شد، از خانه‌ای صدای قرآن بلند بود بایستاد و مدتی گوش داد[4].

اگر کتابت قرآن بعهدهٔ کاتبان بود املا و تلقین آن همه بعهده وی بود. علی(ع) گوید: «آیه‌ای بر پیمبر نازل نشد مگر برای من خواند و املا کرد و بخط خویش نوشتم و تفسیر آن بمن آموخت».[5] ابن مسعود می‌گفت: هفتاد و چند سوره قرآن را از دهان پیمبر آموختم.[6] قرآن را رشتهٔ وحدت جماعت می‌شمرد، میفرمود مادام که دلهایتان به قرآن مؤتلف است بخوانید و همینکه مختلف شدید

---

۱ ـ بخاری
۲ ـ الاتفاق
۳ ـ الجامع لاحکام القرآن
۴ ـ مقدمتان فی علوم القرآن
۵ ـ خصال صدوق
۶ ـ بخاری

بس کنید.[۱] یک بار شنید که دو تن در آیه‌ای اختلاف کرده‌اند خشمگین شد و فرمود: «اسلاف شما از اینجهت هلاک شدند که در کتاب خویش اختلاف کردند.»[۲] میفرمود: «قرآن نازل نشده که آیه‌های آنرا با هم قیاس کنید که آیه‌های قرآن مصدّق یکدیگر است، هرچه از آنرا دانستید عمل کنید و هر چه متشابه بود بدان مؤمن باشید.»[۳] از تفسیر قرآن به هوس ورأی، بشدّت منع کرده بود که: «هر که قرآن را برای خویش تفسیر کند اگر هم بصواب کند خطا کرده است.» بهمین جهت قسمتی از گفتار وی توضیح آیه‌های قرآن بود که قرآن مشکلات و متشابهات داشت و بسیار کسان به غرض یا بغفلت حتی آیه‌های واضح را توضیحات عجیب میکردند، فی‌المثل در آیهٔ یک صدوهشتاد و چهارم از سورهٔ بقره دربارهٔ شب صیام که گوید: «كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ وَ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» و سپیدی صبح و سیاهی شب در اختلاف سحرگاه برشته سپید و سیاه همانند شده و استعاره‌ای ظریف شایستهٔ قرآن در سخن هست. یکی از یاران، شبانگاه روزه، رشتهٔ سپید و سیاه بکف در حیاط همیرفت تا سیاه از سفید کی تواند شناخت و پیمبر او را از غفلت باز آورد که رشتهٔ سیاه و سپید، روشنی و تاریکی روز و شب است.

و هم آیهٔ نود و چهارم از سوره مائده که متمّم آیهٔ تحریم خمر است و بجواب شبههٔ کسان دربارهٔ آن مؤمنان که خمر میخورده و بمرده‌اند آمده که: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا، شبههٔ دیگر پدید آورده بود که عثمان بن‌مطعون و عمر و بن معدیکرب که مردمی تجمل‌دوست بودند و به میخوارگی رغبتی داشتند پنداشتند که بحکم

---

۱ ـ بخاری ۲ ـ مسلم
۳ ـ اعلام الموقعین

آیه میخوارگی را ادامه توانند داد که بدلخواه خویش فعل ماضی را از زمان منسلخ میکردند تا معنی چنین شود که مؤمنان هر چه خورند گناه ندارند.

و هم آیهٔ یکصدونهم از سوره بقره که گوید: وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ برای بعضی کسان این وهم آورد که از رعایت قبله معافیت هست که هر جا رو کنند جهت خدا است. غافل از آنکه آیه مناسبت و حادثهٔ خاص دارد که شبانگاهی گروهی از مسلمانان راهسپر بودند و سمت قبله نتوانستند یافت و هر کس به پندار خویش نماز بسوئی برد و صبحگاهان حال پیش پیمبر آوردند و این آیه، خاصِّ حالت ایشان بود که مشرق و مغرب خاص خداست و (بهنگام حیرت) هر جا رو کنید جهت خدا همانجاست.

و هم آیهٔ یکصدوهشتاد و هشتم از سورهٔ آل عمران که گوید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ» که در همان دوران اول بعضی کسان از عموم آن بحیرت بودند که بی‌گفتگو همه کس از آنچه دارد شادمانست و دوست دارد بآنچه نکرده ثنایش کنند، غافل از آنکه آیه دربارهٔ گروهی از یهودان است که پیمبر دربارهٔ حکم تورات نکته‌ای از ایشان پرسید و حق را نهان کردند و چیزی بخلاف واقع گفتند و به کارِ ناکرده، منتظر ثنای پیمبر بودند که او را از واقعِ کار بی‌خبر می‌پنداشتند.

قرآن از این بلیه‌ها بسیار داشته و در هر دوران کسان بوده‌اند که از نبودن فهم درست یا بودن غرض، گفتار خدا را از معنی آن بگردانیده با نقش پندار خویش منطبق میکرده‌اند و بعضی از این تحریفها که در معنی قرآن شده شگفت‌انگیز است. از جمله بیان بن

سمعان پیشوای فرقهٔ بیانیه که از فرق منقرض اسلام است جمله: هٰذا بَيانٌ لِلنّاسِ را از آیه یکصدوسی و هشتم سوره آل عمران با نام خویش انطباق میداد و دعوی داشت که قرآن بنام وی ناطق است! و مانند وی، عبیدالله مهدی که در افریقا کرّ و فری داشت و حکومتی پی‌افکند دو دستیار بنام نصرالله و فتح داشت و آیه اول سوره نصر را که گوید: إذا جاء نَصْرُ اللّهِ وَالْفَتْحِ وصف حال آنها قلمداد میکرد که به زعم وی از پس آمدن «نصرالله» و «فتح» مردم افریقا فوج فوج بدین خدا درون میشدند[۱] و البته «دین خدا» مطابق این توجیه ناروا همان فرقهٔ فاسد وی بود! و نظیر این گفتهٔ آنهاست که پنداشته‌اند بقره محکوم بقتل در آیه شصت و هفتم از سوره دوم قرآن عایشه است و جبت و طاغوت در آیه شصتم ازسوره نساء معاویه و عمروبن‌عاص است[۲] و نظیر این انحراف از هدف قرآن، تأویلات ابن عربی شیخ طریقت اشراق است که به پندار وی در حکایت موسی «صندوق» یعنی «طبع انسانی» و «دریا» یعنی «ورطهٔ معرفت عالی» که موسی را در صندوق طبع انسانی کرده و در بحر معرفت الهی افکنده‌اند[۳] و خرافه اغنام بی‌بها خذلهم الله از همین باب است که پنداشته‌اند کلمه «امر» در قرآن اشاره بطریقهٔ ملعونهٔ ایشان است. حقاً عجب است یکی پرمایهٔ کم مایهٔ متعرّب بجای «کار» گوید «امر» و تنی چند فرومایه‌تر از او پندارند که این کلمه را خاص ایشان کرده‌اند! و این از همان باب است که یکی مدعی نبوت میگفت پیمبر از ظهور من خبر داده که نام من «لا» است و او فرموده: «لانَبِيَّ بَعْدي» یعنی «لا» پس از من پیغمبر است. دریغا که در دنیای ما از جهل بی‌خبران و کوشش صاحب

---

۱ ـ محاسن التاویل

۲ ـ تاویل مختلف‌الحدیث

۳ ـ فصوص الحکم فصل ۲۵

غرضان، بازار لاطایل کساد نیست و از غباوت کسان پناه بخدای منّان باید برد.

به شهود آن وضع و پیش‌بینی این اوضاع بود که پیمبر تفسیر قرآن را مقید کرده بود و همه جا کتاب و سنت را قرین میکرد و به رعایت و تبعّیت آن سفارش میفرمود که نزد وی کتاب و سنّت در تعیین حق دین و دنیا، چون دو پهلوی مسطر مکمّل یکدیگرند، می‌فرمود: «یکیتان بر جای خود ننشیند و گوید هر چه در کتاب هست مرا بس است.» و آن علم که بدان ترغیب میفرمود و در فضل آن گفتارها داشت قرآن و حدیث بود که فرموده بود: «علم آیه‌ای استوار است یا سنّتی برقرار الخ...»(۱) و در متون حدیث هر جا حدیث از علم هست، بی‌گفتگو منظور علم حدیث است که در آن روزگار علم متبع جز آن نبود.

بنابراین همه کار پیمبر ترویج و تعظیم و توضیح قرآن بود که قانون اساسی اسلام همان بود که در اسلام قانونگزاری خاص خداست: وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللّٰهِ(۲) و هر که خدا را دوست دارد باید پیمبر را اطاعت و تبعّیت کند، إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اَللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي(۳). که خدا مرجع فصل امور است و پیمبر را تالی خویش کرده که: فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّٰهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ(۴) و حکم رسول، حکم خداست: و ما ینطق عن الهوی(۵). و آنچه فرمان دهد باید پذیرفت و از آنچه منع کند باید بس کرد: وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا(۶)، که برای مسلمانان مقتدائی نکوست:

---

۱ ـ ابن ماجه
۲ ـ شوری، ۱۰
۳ ـ آل عمران، ۳۱
۴ ـ نساء ۵۹
۵ ـ نجم، ۳.
۶ ـ حشر، ۳.

وَلَكُمْ فِي رَسُولِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.[۱] و اطاعت وی اطاعت خداست: مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّٰهَ[۲] و در موارد مکرّر اطاعت وی قرین اطاعت خدا آمده: أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ[۳]. و در موارد دیگر اطاعت وی از اطاعت خدا حتی به لفظ فاصله ندارد که نه قرین اطاعت خدا بل عین اطاعت خداست: أَطِيعُوا اللّٰهَ و الرَّسُولَ[۴]. أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ[۵]. وَ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ[۶] أَطِيعُوا اللّٰهِ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَه[۷] و نتیجهٔ اطاعت فوز و فلاح و بهشت و هدایت است: وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنّاتٍ[۸]. وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنّاتٍ[۹] وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ[۱۰]. وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ[۱۱] وَ انْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا[۱۲] . و عصیان پیمبر عصیان خداست و نتیجهٔ هر دو ضلال است و جهنّم است: وَ مَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ[۱۳]. وَ مَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ... يُدْخِلْهُ ناراً.[۱۴] و معارضهٔ با پیمبر معارضهٔ باخداست و موجب سرکوفتگی و ذلت است: إِنَّ الَّذِينَ يُحادُّونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ كُبِتُوا[۱۵]. إِنَّ الَّذِينَ يُحادُّونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ[۱۶]. و مرتکب آن مستحق جهنم است: إِنَّهُ مَنْ يُحادِدِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ[۱۷].

---

۱ ـ احزاب، ۲۱.
۲ ـ نساء ۸۰
۳ ـ محمد، ۲۳.
۴ ـ آل عمران، ۱۳۲.
۵ ـ انفال، ۲۰
۶ ـ تغابن، ۱۲۹.
۷ ـ نساء، ۵۹.
۸ ـ فتح، ۱۰،
۹ ـ نساء، ۱۳.
۱۰ ـ احزاب، ۷۱.
۱۱ ـ نور، ۵۲.
۱۲ ـ نور، ۵۴
۱۳ ـ احزاب، ۳۶
۱۴ ـ نساء، ۱۴
۱۵ ـ مجادله، ۵.
۱۶ ـ مجادله، ۲۰.
۱۷ ـ توبه، ۶۳.

مبادی دین همه در قرآن بود و کار پیمبر همه توضیح و شرح فروع بود. فی‌المثل نماز در قرآن هست اما کیفیت آن نیست و هم دربارهٔ زکات هیچ توضیح نیست و دربارهٔ حج و نکاح و طلاق و سایر عبادات و معاملات و عقود و ایقاعات و فرائض. توضیحات همه فروع را از نصوص پیمبر گرفته‌اند و این فقه دامنه‌دار را که بی‌گفتگو مجموعه‌ای به زیبائی و نظم و شمول آن در دفتر معنویّات بشر نیست پی‌افکنده‌اند و آن خرده بینان که از اشتراک بعضی تشریعات وی با مبادی تورات و حقوق روم و رسوم بابل، فرصتی برای غرض نمائی دیده‌اند ندانسته‌اند یا نخواسته‌اند بدانند که خمیر مایهٔ عدل و نصفت در سنّتِ خدا و فطرتِ بشر بیش از یکی نیست. حفظ جان و حمایت خانه و حاصل کار و فروع بسیار در این بابها متفق علیه نوع بشر است و هر جا فطرت سلیم از قید هوس آزاد شود، چون قطب نمای سالم، سوی این مبادی میرود. راستی مگر این خرده بینان که تنی چند از خاورشناسان یهود پیش صف آنها میدوند، شایسته میدیدند پیمبر ما بحکم آنکه حمورابی در لوح خویش و موسی در تورات، و روم در مجموعه حقوق بحکم فطرت با هدایت خدا چیزی از مایهٔ نصفت و عدالت داشته‌اند، تشریعی برضد آن بیارد و سنت مستقر خدا را نقض کند؟

بجز آن سخنان که در توضیح مسائل دین میگفت، به ترغیب خیر و اعلای فضیلت و توهین رذیلت و تأیید آن صفات که فاصل انسان و حیوان است سخنها داشت که میان او و رسوم کهن که به تبع مردگان از ماورای قرون و از ظلمات قبور بر ضمیر جماعات حکومت داشتند جنگی سخت بود، حقاً آن دشمنان صعب و هول که محمد و اسلام ازایشان به رنج و خطر بودند، گروههای مجهز بدر و اُحد و

احزاب و حنین نبودند که به تأیید خدا همهٔ شوکت ایشان بساعتی و روزی چند بشکست. مغرور آمدند و زبون برفتند و نور خدا از دَمشان خموشی نگرفت. بلکه خطر بزرگ از جانب آن دیوان تنوره زن بود که از رسوم سلف در ضمیر ابنای زمان کمین داشتند و هر چه توفیق اسلام بیشتر میشد چون ماران گرما دیده هیجانشان فزونی میگرفت. جهاد اکبر و جنگ پرخطر این بود و دریغ که آن قهرمان قهرمانان در این جنگ مهیب بخلاف جنگهای میدان، یاران فراوان نداشت.

این نهضت عجیب که به دیدهٔ قرشیان، هوسی گذران می‌نمود و یهودانِ یثرب بغلط آنرا بازیچهٔ اهوای خویش میخواستند نورافکن بزرگِ تاریخ بود. دنیای کهن در کار سقوط بود و دنیای نو در شهرک یثرب، از مادر زمانه میزاد و نظم جدید، با همهٔ کارشکنیها که قرشیان و منافقان و یهودان برضد آن میکردند چون موجی بزرگ به دریای طوفانی پیوسته وسعت میگرفت. ارادهٔ خدا چنین بود که خسروان از صحنه تاریخ برون شوند و قیصران از قلمرو خویش واپس روند و اواسط الناس ابطح و کله بانان یثرب به نورِ مسلمانی در عرصهٔ حوادث تجلی کنند، پی‌افکن این تحول بزرگ محمّد(ص) بود که از آن مردم ضعیف، جماعتی نیرومند میساخت. جماعتی که میباید شش قرن و بیشتر از یثرب و دمشق و بغداد و قاهره و قرطبه بر دنیا حکومت کند و قرنها پس از آن به نفوذِ معنوی چون اهرام بلند، در عرصهٔ تاریخ مشار با لبنان باشد!

جماعت خوب را از افراد مهذّب میتوان ساخت، اما شمار افراد مهذّب فراوان نبود. مشکل بزرگ همین بود، میباید همه چیز را از نو ساخت. از مردم عرب، بدویان همه خشن و بی‌ادب و شهریان یکسره

فاسد بودند، مکه جاهلیت عیّاشخانه عرب بود و از ام‌الفساد بزرگ تمدن یعنی زن، بوضعی ننگین‌تر از آنچه توان پنداشت، بهره‌ور می‌شدند. روسپیان، بسیار بودند و از آنجمله هفت تن در مکهٔ مقارن بعثت در اوج شهرت بر خانهٔ خویش پرچم داشتند[1]. در یثرب شهر دوم حجاز نیز زنان بدکاره فراوان بودند که خویشتن بکرایه می‌دادند و از همهٔ مردم شهر مالدارتر بودند. رسوم زمان، کسب مال را از تن زنان ناروا نمی‌شمرد.

عبدالله ابن جدعان تیمی از کرایه دادن کنیزان، سود فراوان می‌برد. عبدالله بن‌ابی، مدعی سلطنت یثرب چند کنیز داشت که به زناکاری می‌فرستاد و از حاصل کارشان جیب می‌انباشت و اگر روزی دخلشان کمتر از انتظار بود از خانه بیرونشان می‌کرد که بروید کار کنید و آیهٔ سی‌وسوم از سورهٔ نور به توبیخ وی آمد که: وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ. رسومی بسیار زشت داشتند یکی زن خود بخانهٔ مرد دیگر می‌فرستاد که با وی همبستر شود و زن روزها و هفته‌ها بخانهٔ بیگانه می‌ماند و این را نکاح استبضاع می‌گفتند. مردان فراوان، کمتر از ده، با زنی رابطه می‌یافتند و مولود حاصل از این عمل بدلخواه زن یا بحکم قیافه‌شناس خاص یکی از آنها بود.[2] عمروبن‌عاص داهیهٔ عرب و فاتح مصر و موجد جنجال حکمّیت صفین، از چنین فضاحتی زاده بود[3]. طلبکار بحکم رسوم، زن یا دختر بدهکار را بحریف میداد و از کارمزدشان، طلب خویش ایفا میکرد. این رسوائی در فقه نامکتوب آنزمان عنوان مساعات داشت[4] و ادبنات و قتل فرزند از بیم فقر که قرآن برواج آن ناطقست وشناعت قوم لوط از دفتر سقوط این مردم

---

۱ ـ اسباب النزول واحدی
۲ ـ ابوداود
۳ ـ ابن ابی‌الحدید
۴ ـ من تاریخ الحرکات الفکریة فی‌الاسلام

نیم‌وحشی که در بوتهٔ تعلیمات محمّدی گداخته و صافی شدند برگی بیش نیست. از وضع خوراک ایشان کلمه‌ای بشنوید تا بدانید جبر اقتصادِ این جماعتِ محصور در کوهستان‌های خشک و کویرهای بی‌آب را در ورطهٔ فلاکت تاکجا برده بود! خوردن موش و سوسمار و مار عار نبود. کنه آغشته بخون، برادهٔ شاخ، باقی مانده ناخن، عقرب و عنکبوت را با هر چه جانی داشت و قوتی توانست شد میخوردند. مردم بنی‌اسد را بخوردن سگ عیب میکردند[۱]. شایع بود که همینان و مردمی از طوایف دیگر از خوردن انسان نیز باک نداشته‌اند.[۳] مایع شکنبهٔ شتر را برای رفع تشنگی میخوردند[۲] هنگام عبور از خیابانهای سخت، شتران را سیراب میکردند تا در شکنبهٔ آن ذخیره آب داشته باشند[۳] وقتی شتری را سر میبریدند خون آنرا به ظرفی کرده بچوب میزدند تا لخته‌ها ته‌نشین شود و زرداب باقی‌مانده را برای رفع عطش میخوردند[۴]. فکر کنید مردمی که همهٔ عمر روغن بتن زنند و آب نزنند در آن گرمای سخت، چه عفونتی جانفرسا میگیرند؟ از همین مشت قصه خروار توان خواند و حقاً مردمی چنین را به نور تاریخ و تمدن کشیدن کاری معجزآمیز است و فقط خدا میداند پیمبر منتخب مهذّب وی درکار تهذیب آن شهریان نیم بدوی که دستخوش رسومی چنین رسوا بودند و آن صحراگردان خشن که: **أُولٰئِکَ کَالْأَنْعام** وصف حال ایشان است چه رنجها کشید که بیم شکست بدر و هول سقوط احد و خطر تفرقهٔ حنین در قبال آن هیچ است.

از اینهمه رنج، فقط شمه‌ای از تاریخ تراوش میکند. بیچاره تاریخ نیم کور از آن لرزه‌ها که این جان مهذّب در تماس با مردمِ بی‌ادب

---

۱ ـ البخلا.

۲ ـ البخلاء

۳ ـ عیون‌الاخبار

۴ ـ البخلاء

پیوسته بدان دچار بود چه میداند! چیزی از آنچه گفته بخوانید و همهٔ آنچه نگفته بقیاس بدانید. فی‌المثل مردم بنی‌ظفر که از انصار بودند تقاضائی عجیب داشتند که یکی از ایشان طعمه نام، زرهی از همسایهٔ خود بربود و در خانهٔ زیدبن سمین یهودی نهان کرد. صاحب مال زره خویش بجست و یهودی قصّهٔ خویش برملا کرد که زره از طعمه گرفتم. ظفریان نزد پیمبر شدند که از ظفری طرفگیری کند و تهمت بر یهودی افکند و آیه صدوچهارم تا صدوسیزدهم سوره نساء در همین باب آمد که خطاب: هَمَّتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ ضمن آنست.(۱) راستی برای یکی چون محمّد (ص) که خاطری از افکار آسمانی سرشار داشت چه رنجی جانکاه‌تر از این که کسان به این دستاویز که از نور هدایت وی اقتباسی کرده‌اند، دامنش را به دنائت‌های زندگی حقیر خویش آلوده خواهند!

و بلاهت مکیان از این عجیب‌تر بود که در صبحگاهانِ دعوت، که خورشید نورافشانی کرده بود به سازش آمدند که خدای محمّد (ص) را به صفِ بتان خویش بپذیرند و همه را با هم ستایش کنند و همه سورهٔ: قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ به تقریع ایشان آمد. براستی رنج سنگ خوردن و دندان باختن و آوارهٔ قبایل شدن بقیاس این رنجها که زندگی محمّد (ص) از آن مالامال بود، شهد شیرین است.

قرآن از سبکسری بدویان و آن سرگرانی که با پیمبر داشتند و آن منت که از مسلمانی خویش بر او مینهادند حکایت میکند و آیه هفدهم از سوره حجرات ملامت آنهاست: قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلامَكُمْ. بدویان تمیم که به یثرب آمده بودند از صحن مسجد محمّد (ص) را که در خانهٔ خویش بود، به بانگهای ناهنجار میخواندند که ای محمّد

---

۱ ـ انوارالتنزیل

بیا! ای محمّد بیا! و آیه چهارم سورهٔ حجرات بی‌خردیشان را میکند که: إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ. از آیه پنجاه و سوم سوره احزاب که: لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ و دنبالهٔ آن که مزاحمان موقع ناشناس را از جلوس نابهنگام در خانهٔ پیمبر منع میکند، توان دانست که حتی شهریان غریق در خشونت بدوی از ساده‌ترین اصول تربیت که الفبای زندگی مدنی است، بی‌خبر بوده‌اند. یک روز در کوچه‌های یثرب او را دیدند که بادیه نشینی عبای وی را بسختی همی کشید چنانکه گردنش از فشار عبا سرخ شده بود و بانگ میزد ای محمّد! بقدر بار این دوشتر بمن بده تو که از مال پدرت نمیدهی! از اوهام عجیب بدویان یک نمونه بشنوید که برای تشخیص خوب و بد و حق و ناحق، مقیاسی خاص داشتند، یکی از آنها به یثرب میشد، اگر در غیاب او زنش پسر آورده و اسبش کرّه‌ای کرده بود میگفت: «چه دین خوبی است!» و اگر زنش بار نگذاشته و اسبش کرّه نکرده بود میگفت: «چه دین بدی است.»[1] حتی در آن دوران که اسلام از ورطهٔ بلایای سخت سالم درآمده بود و بسط و استقرار آن قطعی مینمود، بعضی بدویان که از مناعت قبیلهٔ خویش غروری داشتند، از دین خدا امتیاز میخواستند که بتان خویش نگهدارند و نیمه مسلمان و نیمه بت‌پرست باشند که به استقرار دین نوامید میداشتند و از بازگشت وضع کهن بیمناک بودند و پنداشتند احتیاط همین است. بعضی کسان چون عمروبن معدیگرب توقع داشتند پیمبر حرمت شراب از ایشان بردارد. ثقفیان که توفیق اسلام را تفّوق قریش میشمردند از مسلمانی، امتیازات بیشتر میخواستند. میگفتند ما مردمی عزیبم از زنا چگونه توانیم گذشت و هم از ترک ربا

---

۱ ـ بخاری

بیم داشتند، میگفتند: «همه کسب و سود ما از رباست، حرمت ربا و زنا از ما بردارید که ربا خوریم و زنا کنیم و مسلمان باشیم.»(۱)

عاقبت آن کوشش مداوم پنجاه شصت ساله از چوپانی و بادیه پیمائی و مقابله با حریفان و فرماندهی جنگ و تدبیر امور جماعت و نگرانی دائم از سرنوشت اسلام با آن رنجهای توانکاه که شمه‌ای از آن گفتیم محمّد (ص) را خیلی زودتر از آنچه انتظار میرفت از پا درآورد. در سالهای آخر این بنیهٔ نیرومند که نمونهٔ قوت و صلابت بود در هم شکسته بود. گفتند یک زن یهودی بانتقام کشتگان خیبر برهٔ بریان زهرآلود پیش آورد و وی از شانهٔ آن چیزی چشید، من ندانم اثر زهر در مزاج انسان چگونه بتدریج ظاهر تواند شد! اما گوئی آن شرنگهای مداوم که از حوادث ناملایم در جان وی نفوذ کرده بود برای ویرانی بنیه‌ای به نیرومندی وی که در همهٔ عمر تب نکرده بود بس بود. در حج وداع چنان ناتوان بود که طواف کعبه وسعی صفا و مروه را بر شتر کرد و آن خطبهٔ معروف را که در عرفه گفت و آخرین خطبهٔ مفصل اوست، با فواصل بیش از معمول گفت که از ناتوانی، قدرت استمرار سخن نداشت.(۲)

در همین دوران چند موی سپید بر سر و محاسن وی نمودار شده بود، میفرمود: «سورهٔ هود و نظایر آن یعنی همه سوره‌ها که وصف اهوال قیامت است، مرا پیر کرد.» در سال آخر میفرمود: «جبریل هر سال یکبار قرآن را بمن عرضه میکرد و امسال دوبار کرد.» معلوم میشد این ضمیر منور که به تأیید خدا تکلیف بزرگ خود را انجام شده میدید، از کوشش ظاهر بریده بکوشش معنوی دل بسته و از خلق رو بخالق کرده بود. گوئی در همین دوران به رؤیا دید پسران ابی‌العاص

---

۱ ـ امتاع الاسماع ۲ ـ امتاع الاسماع

چون بوزینگان بمنبر وی جست و خیز میکنند و مردم را از راه بِدَر میبرند و از آن پس تا هنگام مرگ وی را شادمان ندیدند و آیهٔ شصتم از سورهٔ بنی‌اسرائیل بتوضیح این حال است که: وَ مٰا جَعَلْنَا الرُّؤیَا الَّتِي أَرَیْنٰاکَ إِلاّٰ فِتْنَةً لِلنّٰاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ.[1]

در اینجا گوشه‌ای از زندگی رقت‌انگیز محمد(ص) نمایان می‌شود که از همهٔ مصیبت‌ها جانسوزتر است. تو گوئی باغبانی به نیروی خلاّق ایمان، از تیغستانی صعب باغی فرحزا کرده و در آن از همهٔ گل‌ها آورده به رنگ و بو دلفریب و جانفزا و ناگاه به رؤیای صادق بیند که سگ بچگان در باغ بتکاپو درند و گلها پامال و رنجها هدر شده! و رنج محمّد (ص) از این سخت‌تر بود که همهٔ علایق خویش به اسلام داده بود و خدا میداند در طی بیست و سه سال و بیشتر در پی‌افکندن و برآوردن این کاخ رفیع مسلمانی از ابنای زمان و خاصه از امویان مکار دون که با دودمان هاشم، کینهٔ دیرین داشتند چه رنجها دیده بود! خدایا در این دنیا که بارادهٔ خویش آفریده‌ای رنجها هست که نه با کلمات عادی توان گفت و نه دراکه‌های معمولی درک آن توانند کرد. باید آن حالات را داشت که درک سوزش آتش جز به لمس نتوان کرد.

محمّد (ص) همهٔ عمر از کید قرشیان به رنج بود. در صبحگاه دعوت که مسلمانان از تهدید دایم ایشان بخطر بودند گروهیشان از راه باب‌المندب آوارهٔ افریقا شدند و همو با باقیماندهٔ مسلمانان، محصور درّهٔ ابوطالب شد و آذوقه بر آنها بسته شد و عاقبت بدعوت کسان آواره قبایل شد و از خطر محقق به یثرب پناه برد. سلسله جنبان همه جنگ‌های خونین، قرشیان بودند اما چون کاری از پیش نبردند و

---

۱ ـ مستدرک

ستاره دین نو اوج گرفت و مکه به قلمرو اسلام افتاد، آن مردم معامله گر سودطلب که همه چیز را بمیزان دانگ و قیراط می‌سنجیدند با نرمشی عجیب رو بمسلمانی کردند و دشمنان دیروز، مسلمانان امروز شدند که سوداگران بودند و همه جا سود خویش میجستند. نامسلمانی و مسلمانی بهانه بود که هدف، یکی بیش نبود و مسلمانی دستاویز شد. پس از فتح مکه آندم که بلال از فراز کعبه گلبانگ الله اکبر برآورد همینان که بزبان، مسلمان و به دل کافر بودند، کفر خویش عیان کردند[۱] و آن صبحگاه که در تنگنای درهٔ حنین تفرقه در جمع اسلام افتاد سخنان کفرآمیز گفتند که جادوی محمّد(ص) باطل شد و محمّد و مسلمانان قدعلم نخواهند کرد و چون از ثبات تنی چند از مسلمانان بدل، شکست محقق بفتح بدل شد باز همینان زبان بمسلمانی نهادند و همهٔ غنایم هوازن خاص خویش کردند[۲]. ابوسفیان، دشمن شمارهٔ یک اسلام با دو پسرش یزید و معاویه هر کدام یک صدشتر و چهل کیل نقره گرفتند[۳] و همو در سفر حنین بدنبال سپاه میرفت و از مخلفّات راه بار شتر خویش سنگین کرد و بعد از حنین مدد و مال از مدینه بدو میرسید[۴] و دیگر قرشیان که تا هفتهٔ پیش علمدار جنبش ضداسلام بودند و از ماجراجوئی ثمر نبرده بودند از اسلام دروغین خویش بهرهٔ گزاف بردند و هر کدام از غنائم حنین یک صد و دویست و سیصد شتر گرفتند.

اما این بزرگ منشی که محمّد (ص) بجای شمشیر تیز کیسهٔ زر می‌نهاد در دل این دغلان اثر نداشت که عمری به کفر خو کرده بودند و همه خاطرات قدیم در ضمیر خویش داشتند و پیوسته میکوشیدند تا

---

۱ ـ امتاع الاسماع
۲ ـ انسان العیون
۳ ـ امتاع الاسماع
۴ ـ ابوداود

نهضت نو را که چون سیل نیرومند از سرشان گذشته بود، در مجرای آرزوهای خویش سر دهند و همهٔ آن قدرت که با ظهور اسلام از کف داده بودند در سایهٔ مسلمانی بچنگ آورند. تاریخ از این قضایا جز به تلمیح سخن نمیکند که چون روغن بسطح حوادث میلغزد و از توطئه‌ها و ائتلاف‌های نهان که چرخ عقربه حوادث است، چیزی نمی‌بیند و آنجا که نص نیست سخن به تخمین نباید گفت اما این سخن که پیمبر فرمود: «این طایفه قریش امت مرا نابود خواهد کرد[1]» از روایت‌های مفصل گویاتر است. معلوم نیست در ضمیر محمّد از فتنه‌جوئی قرشیان که به میراث عظیم او چشم طمع داشتند و بی‌گفتگو آثار این طمع را در حوادث و قیافه‌ها عیان میدید چه طوفانها بود که در آن ایام آخر در آن شب که بحال تب به بقیع رفت بتلویح آرزوی مرگ کرد و خطاب باهل قبور گفت: «این حال که دارید بشما خوش باد» و گوئی حوادث نهان را در آینه عیان میدید که افزود: «فتنه‌ها چون پاره‌های شب سیاه از پی هم میرسد، آخر به اول پیوسته و فتنهٔ آخر از فتنهٔ اول بدتر است.»[2] این سخن آنکس میگفت که در همه عمر نشان ثبات و استقامت و صلابت بود. از حوادث مخوف باک نداشت و مقابله با خطر تفنّن او بود! خدایا مگر حق‌شناسی‌ها و زیاده طلبیها و فرومایگیهای ابنای زمان با این مافوق انسان چه کرده بود که به استقبال مرگ میرفت!

غوغا از بستر مرگ وی آغاز شد. می‌خواست نامه‌ای بنویسد یا بنویساند، تا به تعبیر وی: «وثیقهٔ امت باشد و با وجود آن هرگز گمراه نشوند»، گفتند: «ولش کنید که یاوه می‌گوید». حقا یاوه‌ای هول‌انگیز گفتند و خطائی عظیم کردند که نگذاشتند این مرد رنج دیده در دم

---

۱ ـ مسند ابن حنبل　　　۲ ـ امتاع الاسماع

واپسین، آخرین آرزوی خود را عملی کند. افسوس! که پس از مرگ وی فتنه‌های تاریک نمایان شده قریش میراث عظیم محمّد(ص) را خاص خود میخواست. انصار لااقل یک نیمه میراث را حق خود میدانست و امیری جدا طلب می‌نمود. علی(ع) با اطمینان از اولویت خویش در خانه بجمع قرآن مشغول بود. ولوله در قبایل افتاد و مسلمانان به فوج آمده بهمان سهولت از دین خدا روی برتافتند و روز دوّم مرگ پیمبر در زیر طاقک بنی‌ساعده به ابتکار عمر، گوی توفیق در آستین عتیق تیمی مکنّی بابوبکر بعداً ملقب به صّدیق افتاد و حیله‌گران قریش که گوئی مرگ محمّد غافلگیرشان کرده بوده، به این راه حل رضا دادند که پیری ناتوان نزدیک بمرگ از اواسط‌النّاس قریش چیزی مانند دولت محلّل باشد تا فرصت بیشتر برای دقت و تفکر داشته باشند و توطئهٔ بزرگ خویش را که دوازده سال بعد، با انتخاب عثمان براه ثمر دادن افتاد و میراث محمّد(ص) را بازیچهٔ خاندان عبد شمس کرد، کامل کنند.

وقتی گُل دچار خزان شد، گلاب عزیز و گران میشود. مسلمانان که تا دیروز این خورشید نورافشان را درمیان خود داشتند و هر روز و ساعت آهنگِ گرم او را می‌شنیدند، با مرگ وی فراغی عظیم در معنویات خود یافتند که برای پرکردنش به نقل و بحث و تنظیم گفتار پیمبر پرداختند و علم حدیث مایه از آنجا گرفت. حدیث بمعنی گفتار است و در اصطلاح همهٔ آن گفته‌هاست که از گفتار یا رفتار پیمبر و فرزندان وی حکایت میکند. عامه در این تعریف «اصحاب» را بجای «فرزندان» نهاده‌اند که به پندار ایشان، اصحاب پیمبر همه عادل و راستگو بوده‌اند و گفتار و رفتارشان حاکی ازگفتار و رفتار پیمبر است.

پس از مرگ پیمبر بحث و روایت و ضبط حدیث، رواجی

گرفت که تجدید خاطره‌های شیرین و تعلیم مسائل دین و تذکار مفاخر سلف از حدیث بود. در آن دوران که هنوز مهابت رسالت بخاطرها بود صلحای قوم در نقل حدیث احتیاط بلیغ میکردند. عبدالله بن مسعود که از حافظان قرآن بود، حدیث به ندرت میگفت و چون می‌گفت: پیمبر چنین گفت، اضافه میکرد یا کمتر از این یا بیشتر از این یا نزدیک این یا مثل این گفت،[1] تا شبههٔ تحریف گفتار پیمبر از میان برخیزد. ابودردا هنگام نقل حدیث آغاز سخن بدین گونه میکرد که: پیمبر چنین گفت، یا مثل این گفت یا شکل این گفت[2] بعضی یاران پیمبر از فرط احتیاط از نقل حدیث دریغ داشتند. عبدالله بن زبیر به پدر خود گفته بود: چرا تو نیز مثل فلان و فلان، حدیث از پیمبر نگوئی؟» و زبیر جواب داده بود که من پیوسته بصحبت وی بودم اما شنیدم که گفت: «هر که بر من دروغ بندد جهنمّی است[3]» سایب‌بن زید گوید با سعدبن مالک از مدینه بمکه رفتم و نشنیدم که از پیمبر حتی یک حدیث گوید. شعبی گوید سالی با عبدالله بن عمر رفت و آمد داشتم و نشنیدم چیزی از پیمبر نقل کند.[4] انس بن مالک گفته بود این حدیث که هر که بر من دروغ بندد جهنمّی است مانع است که شما را از پیمبر حدیث بسیار گویم[5]. زیدبن ارقم را گفتند: «برای ما حدیث از پیمبر خدا گوی» گفت: «ما پیر شده‌ایم و فراموشی آمده و حدیث از پیمبر گفتن مشکل است[6]. جابر بن زید هیچوقت از پیمبر حدیث نمیگفت که بیم داشت ندانسته تحریفی کند[7]. عبدالرحمن

---

۱ ـ ابن ماجه
۲ ـ دارمی
۳ ـ بخاری
۴ ـ ابن ماجه
۵ ـ بخاری
۶ ـ ابن ماجه
۷ ـ دارمی

بن‌ابی‌لیلی گفته بود: «یکصدوبیست تن از یاران رسول را دیدار کردم که هر یک چون حدیثی میگفت آرزو داشت دیگری این حدیث گفته باشد.[1]

ابوبکر نقل حدیث را خوش نداشت و پس از وفات پیمبر مردم را فراهم آورد و گفت: «شما از پیمبر حدیثها نقل میکنید که مایهٔ اختلاف‌تان میشود و اخلاف شما بیشتر اختلاف خواهند کرد» پس، از رسول خدا چیزی نقل نکنید و هر کس از شما دربارهٔ پیمبر چیزی پرسید گوئید کتاب خدا میان ما و شماست.»[2] عمر دراین باب بسیار سخت‌گیر بود. وقتی به دورانِ او حدیث فراوشان شد گفت احادیث نوشته را بیارند و دستور داد همه را بسوزانند، آنگاه گفت: «چرا شما نیز مانند اهل کتاب بجز کتاب خدا چیزی مینویسید.»[3] و هم او ابن‌مسعود و ابودردا و ابومسعود انصاری را که هر سه از صلحای اصحاب بودند بزندان کرد بااین گناه که حدیث از پیمبر بسیار میگفتند[4]. یکبار نیز ابوهریره را به تازیانه زد و گفت: «حدیث بسیار میگوئی و دروغ میگوئی یا حدیث گفتن بگذار یا تو را بسرزمین دوس (یا سرزمین بوزینگان) میفرستم،»[5] سخت‌گیری عمر در کار حدیث بآنجا رسیده بود که از راویان، شاهد میخواست. روزی ابوموسی پیش وی آمد و به رسمِ زمان از پشت در سه بار سلام داد و اجازه نیافت و بازگشت،» عمر کس بدنبال وی فرستاد که چرا بازگشتی؟ گفت: «شنیدم پیمبر گفت: هر که سه بار سلام کند و جوابش ندهند، باید بازگردد. عمر گفت: «یا بر این سخن شاهدی بیار وگرنه هر

---

۱ ـ تقریب نووی
۲ ـ تذکرة الحفاظ ذهبی
۳ ـ الطبقات الکبیر
۴ ـ تذکرة الحفاظ
۵ ـ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید

چه دیدی از چشم خود دیده‌ای.» ابوموسی مضطرب برفت و از جمله اصحاب که این سخن از پیمبر شنیده بودند یکی را بشهادت پیش عمر آورد[۱] گوئی اصرار عمر در جلوگیری از نقل حدیث از آنرو بود که رواج حدیث را مایهٔ بی‌رغبتی کسان به قرآن میشمرد. وقتی گروهی از انصار از مدینه به شام میشدند، عمر بایشان گفت: «شما پیش مردمی میروید که زبانشان به قرآن گویاست، آنها را بحدیث از قرآن باز مدارید»[۲] مسلّم است اینهمه سختگیری کسان را از ضبط و نقل حدیث باز نمی‌داشت و آن مایه حدیث درست که در صحاح عامّه و اصول خاصّه هست از کوشش آن دوران بجای مانده است.

ضبط حدیث بحافظه میکردند و در کار کتابت آن، ملاحظات و نظریات مختلف بود. در حیات پیمبر از احادیث وی مجموعه‌ها کرده بودند، گوئی آن منع صریح که از ثبت گفتار خویش کرده بود عام و مطلق نبود و مردم دقیق عالم به خفیات امور که به ثبت و فهم و دقت و ضبطشان اعتمادی بود، اینکار به اجازهٔ وی میکردند. علی (ع) مجموعه‌ای از احادیث به املای پیمبر به قلم آورده بود که در خاندان وی نسل به نسل میرفت و قسمتی از آن در کتاب بصائرالدّرجات محمّد بن حسن صفار که از منابع اساسی احادیث خاصه بقلم میرود ثبت افتاده است.[۳] و هم ابورافع مولای پیمبر از احکام و قضایای وی مجموعه‌ای فراهم کرده بود[۴]. اسما دختر عمیس همسر جعفربن‌ابیطالب مجموعه‌ای داشت که بعضی احادیث رسول را در آن فراهم آورده بود، و هم سعدبن عباده انصاری متوفی بسال ۱۵ هجری مجموعه‌ای داشت که بعضی اعمال و اقوال پیمبر در آن ثبت

---

۱ ـ مقدمة معرفة علوم الحديث
۲ ـ دارمی
۳ ـ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام.
۴ ـ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام

بود، و هم جابربن عبدالله انصاری متوفی بسال ٦٨ هجری و سمرة بن جندب، هر یک مجموعه حدیثی نوشته داشتند.[١] عبدالله بن عمروبن عاص که مردی زاهد بود و به سیئات اعمال پدر آلوده نبود و پیش از او به مسلمانی رو کرده بود، در زندگی پیمبز از گفتار او چیزی ثبت میکرد. بدو گفتند: «مگر ندانی که پیمبر بحال آرامش و خشم سخن گوید.» وی از پیمبر پرسید و جواب شنید: «بنویس که من جز حق نگویم.»[٢] عبدالله مجموعه خویش را صادقه نامیده بود و می‌گفت: «از همهٔ جهان بدان خوشدلم.[٣] عمر در حکومت خویش بفکر افتاده بود همهٔ احادیث پیمبر را در مجموعه‌ای فراهم کند، یک ماه به تفکر و مشاوره سر کرد و عاقبت از اینکار صرفنظر کرد گفت: «چیزی را هم سنگ قرآن نمی‌کنیم.» یکی از اصحاب هنگام مرگ نوشته‌های خود را که همه حدیث بود بشست، گفت: «بیم دارم، بدست کسانی افتد که آنرا بجای خود نگیرند.»[۴] بعضی اصحاب نوشتن حدیث را خوش نداشتند. ابوسعید خدری را گفتند: «حدیث برای ما بنویس که بخاطر سپردنش مشکل است.» گفت: «ما حدیث ننویسیم و آنرا هم سنگ قرآن نکنیم، ما از پیمبر بخاطر سپردیم، شما نیز بخاطر سپارید.» اوزاعی گفته بود: حدیث: «عزیز بود تا به دفتر آمد و به نا اهلان رسید.»

به دوران عمر حتی گفتگو از تفسیر قرآن برای همه کس روا نبود. مردی بنام ضبیع به مدینه آمده بود و از مشابهات قرآن می‌پرسید؛ عمر فرستاد او را بیاوردند، مقداری چوب خرما حاضر کرده بود، وقتی بیامد چوبی برگرفت و او را بزد تا سرش خونین شد،

---

١ ـ تاریخ الفقه الاسلامی
٢ ـ مسنداین حنبل
٣ ـ دارمی
۴ ـ همان کتاب.

گفت: «بس است آنچه در سر من بود برفت.» عمر از نوشتن تفسیر قرآن نیز منع میکرد. وقتی قرآنی بدست یکی دید که به هر آیه توضیحی پهلوی آن نوشته بود مقراضی خواست و آنرا مقراض کرد.(۱).

وقتی دربارهٔ حدیث و تفسیر چنین سختگیر بودند نگفته پیداست که دربارهٔ نوشته‌های دیگر چه رفتاری داشتند. ابومرهٔ کندی کتابی از شام آورده بود و به ابن مسعود داد، وی در آن نظر کرد و طشتی پرآب بخواست و کتاب را در آن فرو برد و گفت: «اسلاف شما هلاک شدند که کتاب خویش رها کردند و به کتابهای دیگر پرداختند.» (۲) به قرینهٔ این روایات آن شایعات که از کتابسوزی فاتحان عرب در تاریخ هست بی‌مایه نیست، البته به شیمه بشر که اشیای مفقود را از آنچه بوده زیباتر و بزرگتر می‌بینند، هم در تعداد و هم در طعمه این کتابسوزی‌ها اغراق گفته‌اند، در شرایط آن روز دنیا یک ملیون و نیم ملیون کتاب در اسکندریه و مداین و هر جای دیگر فراهم کردن محال عادی بوده است، تاریخ به تفنّن راغب است، یک کلاغ را چهل کلاغ می‌کند.

مادام که طبع بشر گونه گون است یعنی تا آن سوی رستخیز حکم عام در تاریخ نیست. آن دقت و احتیاط که گفتیم در نقل حدیث میکردند خاصّ تنی چند از یاران مؤتمن بود که دین و شرف و امانت خویش بگرو مقاصد دنیا نمیدادند وگرنه آن گروه اوباش که در زندگی پیمبر دروغزنی آغاز کرده بودند، نگفته پیداست که در غیاب وی چه میکردند. در تعریف صحابی میان اهل حدیث خلافی هست اگر هرکه پیمبر را ولو یکبار دیدار کرده صحابی است، شمار صحابیان

---

۱ - بستان العارفین

۲ - دارمی

از یکصدوچهارده هزار فزون میشود که در حج وداع شمار همرهان چنین بود و از مردم قبایل و هم از مردم مدینه بسیار کسان به سفر نیامده بودند و هم مردم مکه را که چند هزار بودند براین شمار باید افزود. این گروهای عظیم، غالباً مسلمانان به فوج آمده بودند و بعضیشان فقط یکبار پیمبر را در جلسهٔ عام یا براه دیده بودند و از فیض تعلیم وی بهرهٔ کافی که در جانشان مؤثر تواند بود، نبرده بودند. حتی بسیاری از آنها که فیض صحبت بیشتر یافته بودند ظلمات خاطرشان به نورِ اسلام مقهور نشده بود. ابوهریره دوسی و مغیرة‌بن شعبه ثقفی و عمروبن عاص و معاویه پسر ابوسفیان را که از رنج گرسنگی و بیم قصاص یا بطلب فخر و مال پیش از عمرةالقضایا پس از فتح مکه به اسلام رو کرده بودند و بیشتر مسلمانان بعد از فتح از قماش ایشان بودند بعنوان نمونه یاد میکنیم.

سنّت تاریخ چنین است. خوشه چینان گرد خرمن قدرت، حلقه میزنند و ای بسا حرمت خرمن را قربان خوشه‌ای میکنند. در مدت بیست و چند سال از حوادث زلزله وش، قدرت‌های معنوی و سیاسی و اقتصادی عصر در هم ریخته بود و بجای آن قدرتی نوزاد به نام اسلام پدید آمده بود و اخلاط ناس روسوی آن کرده بودند و در نهاد انسان نهاده‌اند که به ابراز تفاخر یا کسب اعتبار یا هر منظور دیگر حق را وارون میکنند، آنچه را میباید دیده یا شنیده باشد و نبوده تا بشنود و به بیند، دیده و شنیده میگیرد و این نکته در قضایای ضمیر شناسان چون اولیات اقلیدس است. از اینجا به وضوح توان یافت که در آن سالهای پس از مرگ پیمبر، از تصادم اغراض گونه گون و فخرفروشیها و اعتبارجوئیها و دعوی صحبتها که نو مسلمانان داشتند حدیث دروغ به پیمبر بستن چه رواجی گرفته بود، اما هنوز مهابت رسالت به دلها

بود و صلحای قوم در سماع و استماع حدیث دقتی نزدیک به وسواس می‌کردند و قدرتهای وقت بشدت مانع بسط حدیث بودند و همین نکات آن آشفتگی سهمگین راکه سنت پیمبر بعدها بدان دچار شد بیست و چند سال عقب انداخت.

پیمبر برای نقد حدیث معیاری نهاده بود که چون حدیثی از من بشما رسید، آنرا به قرآن و سنّت عرضه کنید و هر چه موافق آن بود بگیرید. منظور از سنت، احادیث مسلم است که مضمون آن محک حدیث مشکوک از سنت، احادیث مسلم است که مضمون آن محک حدیث مشکوک تواند شد و هم فرموده بود: «هر چه از من بشما رسید و موافق قرآن نبود من نگفته‌ام»، اما همه کس از این معیار استفاده نمی‌توانست کرد که به تعبیر علی(ع) در قرآن آیات، محتمل‌الوجوه هست و تشخیص حدیث مسلم که معیار حدیث مشکوک تواند شد، مشکل دیگر است که ذهن عادی به حلّ آن قادر نیست، بدین جهت بیشتر کسان، حدیث درست را از صدق راوی میشناختند که بفطرت بدوی و ممارست ایام راستگو را از دروغگو آسان توانستند شناخت و هسته علم درایت یعنی احوال رجال از اینجا پدید آمد و در همان زمان بسیار کسان بجستجوی حدیث درست و سماع از راوی راستگو شرق و غرب میسپردند و از مدینه بمصر و شام وگاه تا فرغانه و سمرقند میرفتند و محنت سفر راکه بحق در آن روزگار نمونه سفر بود در راه این مقصد بزرگ آسان میشمردند. جابربن عبدالله انصاری صحابی معروف از مدینه بشام رفت تا حدیثی راکه عبدالله بن انیس جهنمی از پیمبر روایت می‌کرد از او بشنود(۱)، و هم او از مدینه تا مصر سفر کرد تا از عقبةبن عامر حدیثی فرا

---

۱ ـ مسند احمدبن حنبل

گیرد.[1] در مسجد دمشق یکی پیش ابودردا آمد و گفت: «از مدینه آمده‌ام تا حدیثی را که از پیمبر روایت میکنی از تو بشنوم.[2] نکته اینجاست که هم جابر و هم آن مردمدنی، حدیث مطلوب را از راویان دیگر شنیده بودند و این راه دراز به قدم شوق می‌سپردند تا از سلسلهٔ راویان حدیث یکی کمتر گردد و سند آن به پیمبر نزدیکتر شود و حدیث از کسی بشنوند که از پیمبر شنیده باشد. کار ابوایوب انصاری از این جالب‌تر بود. وی حدیثی از پیمبر شنیده بود و شنید که عقبةبن عامر نیز همان حدیث را روایت می‌کند. از مدینه بمصر سفر کرد و بخانهٔ عقبه رفت و حدیث را از او شنید.[3] اینکار برای تایید حدیث شنیده می‌کرد تا مطمئن شود در سماع وی خطائی نیست. ابن‌عباس گوید: «من همه جا از پی یاران پیمبر بودم می‌شنیدم یکی حدیثی شنیده و نیمروز به در خانه میشدم و عبای خویش گسترده میخفتم و باد بر من همی‌وزید وقتی از خانه برون می‌شد از دیدن من تعجب میکرد میگفتم: «به استماع حدیثی که از پیمبر روایت میکنی آمده‌ام.»[4] در دورانهای بعد یکی از محدثان برای آنکه حدیثی را به یک واسطه کمتر بشنود از بغداد تا سمرقند رفته بود. همهٔ این دقت و کوشش برای جلوگیری از رواج حدیث نادرست بود که حدیث از همه‌کس مسموع نبود، دقت و ضبط و امانت حس نیت و شهرت راوی شرط بود. ابن عباس گفته بود: «ما سابقاً وقتی میشنیدیم یکی میگفت پیمبر چنین گفت چشم بدو میدوختیم و چون مردم بدو خوب بهم آمیختند از دیگران جز آنچه صحت آن توانیم شناخت فرا

---

۱ ـ معرفة علوم الحدیث
۲ ـ الجرح والتعدیل
۳ ـ معرفة علوم‌الحدیث
۴ ـ مقدمتان فی‌علوم القرآن

نمی‌گیریم.»[۱]

در کار تفسیر قرآن نیز علاقه و طلب چنین بود شعبی گوید: «یکی از مدینه بجستجوی تفسیر آیه‌ای ببصره رفت، گفتند: «آنکه تفسیر آیه بدانست بشام است.» و او از بصره بشام رفت تا تفسیر آیه از او بشنید[۲].» عکرمه محدّث معروف گوید بیست و چهار سال بجستجو بودم تا نام کسی را که آیهٔ: وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللّٰهِ دربارهٔ وی آمده کشف کردم.[۳]

این همه کوشش در راه سماع حدیث از راوی صدق با آن دقت که قدرتهای وقت در جلوگیری از نقل و رواج حدیث داشتند تا حدی هوسها را مهار کرده بود. دوران ابوبکر کوتاه بود، عمر چنان با خشونت حکومت میکرد که در ایام او کس جرأت دم زدن نداشت، امویان عمر را کشتند تا راه خویش بسوی قدرت هموار کنند، وی در ایام آخر پیوسته میگفت: «خدایا من از ایشان (یعنی قریش) خسته شده‌ام و ایشان نیز از من خسته شده‌اند[۴].» قاتل وی فیروز مسیحی ایرانی به کینهٔ ابولؤلؤ، غلام مغیرة بن شعبه ثقفی حاکم کوفه بود. این ثقفی حیله گر، سوابقی تیره و گمان آور داشت، معترف بود که در یک سفر تجارت همرهان خفته خویش را سربریده و مالشان ربوده و باسلام پناه آورده است.[۵] ثقفیان و امویان در جاهلیت و اسلام روابط نزدیک داشتند که فصاحت سمیّه و زیاد، گوشه‌ای از آن بود. مغیره رازدار و همدل معاویه بود و هم او بود که سالها بعد زمینهٔ بیعت یزید را در عراق فراهم کرد، حقا حیرت‌انگیز است که مغیره چند ماه

---

۱ ـ معرفة علوم الحدیث

۲ ـ الجامع

۳ ـ همان کتاب

۴ ـ ابن ابی‌الحدید

۵ ـ ابن ابی‌الحدید

پیش از حادثه باصرار از عمر بخلاف فرمان عمومی وی که موالی یعنی همه مردم غیرعرب را از ورود مدینه ممنوع کرده بود برای غلام خویش اجازهٔ اقامت گرفت[1] و وقتی غلام او عمر را بکشت و خود را نیز کشت هیچ کس نخواست دست مغیره و انگشت معاویه را بخون عمر آلوده ببیند. عثمان بقدرت رسیده بود و کفّهٔ امویان سنگین بود. بنی‌عاص و بنی‌امیه دو تیرهٔ خاندان عبد شمس رؤیای قدرت قدیم را در میدانی وسیعتر تعبیر می‌کردند، ظهور اسلام تجارت جنوب و شمال را از ایشان گرفته بود اما بتدبیر و دها سیاست جنوب و شمال را به کف گرفته بودند. هیچ کس اصرار نداشت انگشت به لانهٔ زنبور کند. سایهٔ معاویه با کیسه‌های طلاکه جادوی بزرگ تمدن ماست بر مدینه افتاده بود و خاموشی را به بهای گران می‌خرید. هرمزان سردار مشکوک‌الحال راکه وابسته به یکی از خاندانهای بزرگ ایران بود و گوئی در خوزستان به عمد یا سهل انگاری یک یا چند شهر را تسلیم کرده و راه نفوذ قوم فاتح را تا اقصای فارس بی مانع کرده بود دیده بودند، یا گفتند دیده‌اند که روزی در کوچه‌ای به لذّتِ همزبانی با فیروز گفتگوئی داشته بود و به توطئه متهم کردند و به دست عبیدالله پسرکم خرد و سریع‌التأثرِ عمر که از مرگ پدر بهیجان بود خونش بریختند تا اذهانرا منحرف کنند. شایعات برای خلط و تشویش فراوان بود، گفتند: «فیروز بانتقام سقوط مداین دشنه بشکم عمر فرو برده است.» کسی نگفت که توطئه قتل را در کوچه نمی‌کنند، اندیشه نکردند و تاریخ نه عادت به اندیشه دارد نه حاجت، که اگر معنویاتی به این قوّت در مردم ایران میبود کشوری چنان وسیع با آن فرّ و شکوه که مرز شرقی در اقصای ماوراءالنهر داشت و بر نیمهٔ جهان فرمانروا

---

۱ - ابن ابی‌الحدید

بود با آن گارد جاویدان که طنطنهٔ آن از ماورای قرون بگوش میرسد، در قادسیه و نهاوند در برابر سی هزار و کمتر چریک پیاده و شتر سوار عاری از نظم و تعلیم جنگی که بسیاریشان از ابزار حمله و دفاع چوبی بیشتر نداشتند سقوط نمیکرد و یزدگرد نگون بخت با آن جبروت که اسلاف وی تازیانه به دریا می‌زدند از تیسفون تا مرو شتابان به استقبال مرگ در آسیا نمیرفت.

خواستند دامن علی را بخون آلوده کنند. ادعائی رسوا بود، این مرد که نمونهٔ زهد و بزرگواری و تقوی بود و در همهٔ عمر چون سایه از پی محمّد و در خطِّ تعلیمات وی میرفت و یک ترکِ اولی نکرد، از قتل عمر چه میخواست؟ در جلسهٔ نهائی شورای منتخبان، عبدالرحمن عوف از او میخواست تعهد کند که بفرض انتخاب بر روش ابوبکر و عمر میرود و نکرد گفت: «به اجتهادِ خویش میروم». مردم عادی تعهداتی از این قبیل را آسان میکنند و آسانتر فراموش میکنند و گویا تعهدی به مصلحت کردن و عمل نکردن از دست بخون آلودن آسانتر است. تاریخ میگوید که عمّال معاویه از پس قتل عمر در مدینه حاتم بخشی آغاز کردند تا زمینهٔ خلافت عثمان محکم کنند و کردند و این قرینهٔ دیگر است که معاویه انگشتی در توطئه داشت و عمال وی از پیش به انتظار و آمادهٔ کار بودند تا به مال معاویه عثمان را که پلّهٔ قدرت امویان بود، تایید کنند. از قتل عمر تا انتخاب عثمان سه روز بود و از مدینه تا دمشق بشتاب ممکن آنزمان دست کم دو هفته راه بود.

با توفیق عثمان، امویان سربرداشتند، منصبهای معتبر خاصّ ایشان شد، نواحی وسیع را به تیول بردند و غنایم فراوان به کیسه ریختند و آنها که از پیش ثروتی اندوخته بودند و از هولِ عمر، جرئت تظاهر

نداشتند فارغ‌البال باستفاده از آن نشستند. گویند در آن جلسهٔ نخست که خلافت بعثمان رسیده بود و جمع امویان بخانهٔ وی بودند، ابوسفیان که مدتها بود دیدهٔ ظاهرش نیز چون باطن کور بود گفت: «بیگانه‌ای میان شما نیست؟» گفتند: «نه» گفت: «ای پسران عبدمناف! این قدرت را چون گوی دست به دست برید که بخدا نه وحیی آمد و نه جبریلی بود!» شاید گفتار پیر عرب با آن تحفظ که داشت در جمع کسان سخن چنین بی‌پرده نمی‌گفت و اگر می‌گفت کس بتاریخ باز نمی‌گفت، اما بی‌گفتگو ندای ضمیر او همین بود که از دو خاندانِ قدرت طلب قریش که در جاهلیّت چون دو اسب رهان دوش به دوش میرفتند شوکت مخزومیان در بدر و بعدِ بدر درهم شکسته بود واز ایشان که مردمی دلیر و جاه طلب و لجوج بودند جز خالدبن ولید سردار معروف که به نبوغ جنگی از ریزه کاریهای سیاسی غافل بود و عمر به‌کینهٔ دیرین، قدرت از او گرفته بود، کسی فرصت خودنمائی نیافته بود، امویان گوی سبق برده بودند و همهٔ هوسهای دیرینِ قرشیان در ایشان تجلّی کرده بود.

معاویه پسر ابوسفیان از دوران عمر، حکومت شام داشت و این حکومت بجای برادر خود یزید یافته بود که حکومت از ابوبکر داشت و چون در شام بمرد، عمر بتقاضای ابوسفیان جای وی بمعاویه داد. یزید همان بود که در فتح مکه گروهی از اوباش قوم را فراهم آورده در کوچه‌ها راه بر مسلمانان ببست و خالدبن‌ولید او را به اسیری گرفت، و ابوسفیان وی را از خالد ربوده بخانهٔ خویش برد که خانهٔ وی حریم امان شده بود[1].

شام یعنی سوریه و لبنان امروز، از آن پیش ییلاقگاه رومیان بود

---

۱ - ابن ابی‌الحدید

که بیشتر اراضی آن به تیول داشتند و پس از محو قدرتشان زمینها بی‌صاحب مانده بود. معاویه به دستورِ عمر همه را بضبط آورد و از درآمد آن سالانه شصت میلیارد درهم برمی‌داشت.(۱)

قتل عثمان که همهٔ فتنه‌ها از آن بود، معمائی است. بی‌گفتگو اگر مروان حکم پسر عم وی که بعدها قدرت از خاندان ابوسفیان ربود و خلیفهٔ چهارم اموی شد، منشی و رازدار عثمان نبود، خونش نمیریخت که علی(ع) و خیراندیشان قوم، شورشیان را به مدارا از شهر برون کرده بودند و مصریان در راه بازگشت یکی را دیدند جمّازه سوار به حالی گمان‌انگیز که گاه از راه، برون و گاه درون میشد و گوئی میگفت عسس مرا بگیر و در قمقمهٔ وی نامه‌ای به موم گرفته، بخط مروان و مهر عثمان یافتند که بحاکم مصر نوشته بود شورشیان به آشتی بازگشته را دست و پا ببرد و با هیجان بازآمدند و خانه‌اش بحصار گرفتند و در آن لحظات سخت، باز هم مروان از تحریکِ دشمنانِ پرهیجان کوتاهی نکرد و از فراز دیوار، یکی از جماعت را به تیر زد و کُشت و غوغا طغیان کرد و شد آنچه شد.

مدتها پیش از آنکه خطر علنی شود و دود از خاکستر نمایان شود عثمان از معاویه کمک خواسته بود و وی سپاهی از شام به امارت یزیدبن‌اسد قسری فرستاد که تا ذی خشب نزدیک مدینه آمد و بدستور معاویه همانجا بماند تا عثمان کشته شد و باز پس رفت(۲). بی‌گفتگو اگر معاویه به دست مروان در خون عثمان انگشت نداشت، از قتل وی دلگیر نبود که با همهٔ دهای اموی از آن بهره برداری کرد و به دستاویز خونخواهی عثمان اسلام را که با همهٔ بحرانها هنوز در خط خود میرفت از راه به در برد و نهضت بزرگ محمّد(ص) را در قالب

---

۱ ـ ابن عساکر ۲ ـ ابن ابی‌الحدید

امپراطوری متعصّب عرب ریخت.

جنگ جمل که نخستین جنگ داخلی اسلام بود به کمک بنی‌امیه و اعتبار عایشه راه افتاد. یعلی بن منیه اموی که خراجگیر عثمان در یمن بود از آن مال که با خود آورده بود، مصارف جنگ را داد، عایشه از آن کینهٔ دیرین که با علی داشت از غم قتل عثمان که تا زنده بود او را به نعثل گدای یهودی مانند میکرد، فغان برآورد و آبروی خویش وسیلهٔ تحریک کسان کرد و آتش جنگ بیفروخت و دو مسلمان قدیمی زبیربن‌عوام اسدی پسر عمه محمّد(ص) و طلحة بن عبیداللّٰه تیمی که از ترکتازی امویان به دوران عثمان خوندل بودند و خلع وی به آرزو میخواستند و از علی تقاضای حکومت بصره و کوفه یعنی همهٔ قلمرو میان خلیج فارس و بحر مازندران داشتند و اگر صبر میکردند شاید میافتند همراه عایشه، خواه نخواه شاید باین امید که تظاهری میشود و جنگی نمیشود تا بصره رفتند و در گرماگرم معرکه، مروانِ اموی، به انتقام کشتگانِ بدر، طلحه را از پشت سر به تیری زد و کشت[1]. و زبیر بملامت ضمیر خویش از معرکه برفت وبیرون میدان کشته شد. فتح جمل را علی کرد اما سود آنرا معاویه برد که تصادم صفین عقب افتاد و معاویه فرصت تدارک یافت و از آن کشتارِ خونینِ جمل، حمیت‌ها بر علی بجنبید و همهٔ قبایل خونی به دل با عمل مؤید امویان شدند. جنگِ صفین تصادم جنوب و شمال بود که یاران علی همه قبایل انصار جنوبی نژاد و از دیان و مرادیان و نخعیان یمنی بودند. معاویه بظاهر خون عثمان میخواست و به دل کینهٔ مرگ پدربزرگ و برادر و عموی خویش که در بدر به دست علی و هاشمیان بخون غلطیده بودند میجست. سیر جنگ نشان داد که هم خانه محمّد

---

۱ ـ ابن ابی‌الحدید

و قهرمان بدر و اُحد و احزاب و خیبر و حنین که نزدیک سی‌سال جنگ و میدان ندیده بود و بدوران فراغت همه در ینبع حفاری و آبیاری و درختکاری کرده و شصت هزار نخل به ثمر آورده بود و از حاصل ایام عزلت شاهکاری بدیع چون نهج‌البلاغه بزبان عرب داده بود، در شصت و بیشتر سالگی همان بود که در جوانی بود و سی سال عزلت و حرمان و رنج، در شجاعت و همت وی خلل نیاورده بود. در لحظهٔ فاصل جنگ که معاویه اسب خواسته بود تا فرار کند، روباه عرب به نیرنگ حاصل جنگ را ربود. قرآنها به نیزه‌ها کردند، باطلی به نیّت حق گفتند، دسیسهٔ حکمیّت به ضرر علی(ع) انجام شد و از طغیان آن بدویان متعصب که در کپسول کلماتِ خود محصور بودند، فتنه‌ها برخاست و دشتِ نهروان از خونِ جماعت قایم اللیل صائم‌النّهار قرآن خوان اما کج سلیقه که خطرشان از کفار حربی کم نبود رنگین شد و عاقبت علی(ع) که برای میراثِ عظیم محمّد (ص) سرپرستی نکو بود، در نتیجهٔ توطئه‌ای که ظاهراً سه تن از خوارج کرده بودند، و معاویه و عمروعاص از خطر آن مصون ماندند و همین نیز معمائی است، در محراب نماز بخون غلطید و بانگ زد: «بخدای آسوده شدم.» منافرهٔ صدوبیشتر سالهٔ هاشم و امیه و فرزندانشان به نفع بنی‌امیه پایان یافته بود، مکه جای خود را به دمشق داد. معاویه پایهٔ امپراطوری خود را محکم کرده بود!

این مجمل از حوادث اسلام بعد از وفات پیمبر تا قتل علی از آن رو گفتم که باگفتگوی حدیث که این صفحات، خاصّ تحقیق دربارهٔ آن کرده‌ام، رابطه‌ای نزدیک دارد که بلای حدیث از این فتنه‌ها بود. با قتل علی (ع) معاویه نیاسود که هنوز هاشمیان قوتی و مسلمانان همتی داشتند و نیز از حمیّت قبایلِ قحطانی که از توفیق امویان عدنانی

خشنود نبودند خطرها بود و پسر هند جگرخوار که با همهٔ تدبیر و دها، گوی توفیق را از لب پرتگاه بتصادف ربوده بود، از سرنوشت آن بیم داشت، بدینجهت همهٔ قدرت و مال وی و همّتِ امویانِ شام که اندک نبودند بکار افتاد تا وضع موجود را مستقر کنند و وسیلهٔ کارشان تبلیغ بود که در آن روزگار نیز مثل دورانِ ما ضمیر کسان را بجادوی کلمات مطنطن بی‌معنی میشد فریفت. به دوران جاهلیت، وسیلهٔ تبلیغ و نفوذ در خاطر کسان، سخن موزون بود، اما نفوذ اسلام در طی شصت و چند سال و آن بی‌اعتنائی که سران قوم به شعر و شاعران داشتند از قوت آن کاسته بود و در تصادمی چنین صعب، که امویان از سوئی و هاشمیان و صلحای مسلمانان و قبایل ناراضی از سوی دیگر صف آراسته بودند، افسون شاعران کاری نمیساخت. وسیلهٔ مؤثرتر، حدیث پیمبر بود که در خاطرها نفوذی فوق‌العاده داشت و امویان از آن کمک جستند یعنی مقاصد خود را در قالب سخن بنام حدیث رواج دادند. جعلِ حدیث در عرصه‌ای وسیع به تأئید معاویه و تکریم عثمان و تعظیم ابوبکر و عمر که حکومتشان پایهٔ حکومت عثمان بود و توهین هاشمیان خاصه علی که خونی امویان بود و از قیام اخلاف وی هر دم بیم خطر بود، آغاز شد. معاویه به همهٔ حکام خود، به تعبیر زمان ما بخشنامه کرد هر که حدیثی در فضلِ عثمان یا ذمّ ابوتراب روایت کند به او جایزه باید داد و احترام باید کرد و هم او گروهی از یاران سست رأیِ دون همّت پیمبر را که مسلمانان نان بودند برای جعلِ حدیث اجیر کرد و به بهای آن منصب و مال میداد. نگفته پیداست که مردم بی‌مروت و شرف دنیا که هدفی جز اشباع شکم و اقناع متعلّقات آن ندارند، بجلبِ رضایِ ارباب قدرت که زرشان در مشت آمادهٔ ریختن و مشتشان در آستین، آمادهٔ فرود آمدنست چه‌ها

می‌کنند که مردم به دینِ ملوکند و صلاح و فساد جماعت همه از حکومت است و هر عیب که سلطان بپسندد هنر رایج زمان میشود. مسابقه‌ای عجیب آغاز شد، هر کس از گفتار پیمبر حدیثی دگر میساخت. عمروعاص میگفت: «از پیمبر شنیدم که فرمود خاندان ابوطالب دوستان من نیستند دوستان من پرهیزکارانند[1]» گوئی حدیثی بدین مضمون از پیمبر بود که بجای ابوطالب ابوالعاص بود. بخاری نیز در نقل این روایت تحفظ کرده و در نسخه‌های قدیم جای عاص راکه سفید بوده و کاتبان رعایت امانت و از بیم خلط در محل خالی کلمه بیاض نوشته‌اند که کلمه قبل و بعد بهم وصل نشود و بعضی‌ها متن حدیث را «خاندان ابی‌بیاض» خوانده‌اند[2] ابوهریره دوسی که بشمار اصحاب صفه بود و همیشه میگفت: «نماز با علی خوشتر اما آش معاویه چربتر است» به اعتبار آن صحبت سه سالهٔ پیمبر چشم بست و دهان گشود و آنچه از بادیه نشینِ وقیح تازه بدوران رسیده‌ای شایسته است بنام حدیث پیمبر دربارهٔ علی بزبان آورد هم او پس از جنگ صفین و قتل علی همراه معاویه بعراق آمد و در مسجد کوفه گفت: «مردم تصور می‌کنید من به پیمبر دروغ زنم و خویشتن را جهنمی کنم؟ بخدا من از پیمبر شنیدم که فرمود هر پیمبری را حرمی بود و مدینه حرم من است و هر که در آن حادثه‌ای پدید آرد لعنت خدا و فرشتگان و همهٔ مردم بر او باد[3]» این سخن راکه شاید راست بود از پیمبر گفت و بر گفتهٔ خویش افزود که خدا راگواه میگیرم که علی در مدینه حادثه پدید آورده است، قصدِ وی تلمیح بقتل عثمان بود که علی کرده است و معاویه چون این گفتار بشنید

---

۱ ـ بحرالاسلام ۲ ـ تاریخ الفقه الاسلامی

۳ ـ ابوهریره شرف‌الدین

حکومت مدینه بدو داد که دنیا همیشه دنیا بوده است. پیداست که حاصل این سخن ملفق ناسزای علی(ع) بود که در همهٔ دورانِ حکومتِ اموی جز سالی چند در ایام عمربن‌عبدالعزیز، بر منبرها رواج داشت و پس از حمد خدا و نعت پیمبر ـ خاکشان بدهن ـ توهین علی(ع) میگفتند. هم آهنگ با وهن علی(ع) احادیث در فضل خلفا جعل میشد. ابوهریره میگفت: «بخانهٔ رقیه دختر پیمبر شدم شانه‌ای به دست داشت و گفت هم اکنون پیمبر پیش من بود و موی وی شانه زدم و بمن گفت شوهرت چطور است؟ گفتم خوب است گفت او را عزیز دار که خويِ وی از همهٔ یارانم به من مانندتر است.»

جماعت، کودکی است که به بويِ قدرت و رنگِ مال، هر بلاهتی را می‌پذیرد. از آن جماعتِ مستمعان که حدیثِ ابوهریره شنیدند یکی اندیشه نکرد که رقیه دختر پیمبر بسال سوم هجرت بمرد و این دوسی بی‌سر و پا بسال هفتم، بصفِ مسلمانان آمد و چگونه تواند بخانهٔ رقیه رفته باشد؟ آنکه حدیث میگفت حاکم مدینه بود و همیشه حق با حاکم است!

بجز این در وصفِ عثمان، لاطایلات فراوان ساختند که شمه‌ای از آن در فهرست موضوعات هست گفتند: «از آسمان درمهای مسکوک خاص عثمان بیامد که بر آن نقش بود، سکّهٔ خدا برای عثمان بن عفان!» دربارهٔ ابوبکر گفتند: «پیمبر شب معراج جدا از جبریل از تنهائی به وحشت افتاد ناگهان ابوبکر را دید که بر اوج آسمانها تکیه زده است و ترسش برفت.» و هم از پیمبر نقل کردند که بر عرش جریده‌ای سبز دیدم که نام ابوبکر صدیق به نورِ سپید بر آن نوشته بود و یا: «از خدا خواستم که پس از من علی را خلیفه کند و فرشتگان باضطراب آمدند ـ یعنی متینگ آسمانی راه انداختند ـ و

گفتند ای محمّد! خدا هر چه خواهد کند، خلیفه ابوبکر است.» و در فضل عمر از گفتار جبریل نقل کردند که ای محمّد اگر همان مدت که نوح در قوم خویش بود یعنی هزار پنجاه سال کم ذکر فضائل عمر کنم یکی از فضائل او نیارم گفت.»[۱]

بعضی از این مجعولات به هذیانِ دیوانگان تبدار مانند بود چون این: بهشت و جهنم مفاخره کردند، جهنم ببهشت گفت من بقدر از تو فزونم که فرعونان و جبّاران و شاهان و شهزادگان مقیم منند و خدا به بهشت وحی کرد بگو من افضلم که خدایم برای ابوبکر و عمر زینت کرده است!»

من در این سخن مایه‌ای از هنرِ جعّالِ اجیر می‌بینم که دل به جعل نداشته و گوئی به عمد مدحی مانند ذم آورده که دو خلیفه را با فرعونان و جباران هماورد کرده است. با این، که بروایت عایشه از گفتار پیمبر در فضل ابوبکر آورده‌اند: «جبریل گفت که خدا روح ابوبکر را برگزید و خاک آن را از بهشت و آب آن را از چشمهٔ حیوان کرد، و در بهشت، قصری از یک گوهر سپید برای او ساخت و تعهد کرد که ثواب از او برنگیرد و گناه از او بازخواست نکند و خدا هم ضامن است که در مجاورت قبر من جز او کس نخوابد (ولابد عمر به نقض ضمانت خدا خفته است) و خلیفهٔ من جز او نباشد که جبریل و میکائیل و گروهی از شیطانهای دریا بر این پیمان کرده‌اند (ولابد پیمان شیطان‌های دریا برای محکم‌کاری است تا اگر خدای نکرده جبریل و میکائیل جر زدند و از ادای شهادت دریغ کردند، محصول خاک بهشت و آبِ حیوان بی‌گواه نماند!) و هم این حدیث در فضایل ابوبکر گفتنی است که پندارند پیمبر گفته: «روز قیامت برای ابراهیم

---

۱ ـ اللالی المصنوعة

منبری روبروی عرش نهند و برای من منبری نهند و برای ا بوبکر نیز منبری نهند و خدا تجلی کند و نوبتی به رویِ ابراهیم خندد و نوبتی به روی من خندد و نوبتی به روی ابوبکر خندد».

بعضی فضایل مجعول را گوئی از افسانه‌های یونانی رونویس کرده‌اند از جمله این: «مردم مصر پیش عمروعاص شدند که نیلِ ما رسمی دارد که اگر هر ساله دختری قربان آن نکنیم از جریان می‌ایستد، عمرو از اجرایِ رسم قدیم جلوگیری کرد و نیل ایستاد و مردم قصد جلای وطن کردند، عمرو قصه به عمر نوشت و جواب آمد که نوشته‌ای با این نامه هست در نیل بینداز. در نوشته نخست نام صاحب نامه و عنوان نیل بود که از بندهٔ خدا و امیر مؤمنان به نیل مصر و آنگاه نوشته بود: اما بعد اگر به ارادهٔ خویش روانی که بمان و اگر خدای یگانه قهّار ترا روان میکند از او میخواهیم که روانت کند و نیل (که لابد عربی میدانست و از خطاب عمر مرعوب شد) براه افتاد و یکشبه شانزده ذراع برفت(چون مدتی ایستاده بود باید آهسته آهسته براه بیفتد) و از آن روز خدا بدی از مردم مصر برداشت[1] ویا این: «عمر به منبر بود و ناگهان در اثنای سخن فریاد زد ساریه کوه! ساریه کوه! و مستمعان حیران شدند، و بعد معلوم شد که ساریه یکی از سرداران عرب در نقطه‌ای دور بارومیان یا ایرانیان به پیکار بود و عمر به چشم شهود عرصهٔ پیکار را دیده بود که دشمن به کمین مسلمانان است. و از منبر بانگ زد ساریه کوه یعنی به کوه، پناه ببر و بعضی روایات افزوده‌اند که بعدها ساریه اعتراف کرد که به موقع، ندایِ عمر را شنیده و خطایِ سوق‌الجیشی خود را اصلاح کرده و فقط در نتیجهٔ همین تذکار، جنگ را که قطعاً باخته بود، برده است.

---

۱ ـ سیره عمر ابن جوزی

و این حدیث در فضلِ خلیفگان سه گانه شنیدنی است که بر برگ درختان بهشت نام خدا و محمّد و ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی‌النورین نوشته‌اند: البته مپرسید که چرا در این اوراق بهشتی نام علی را لااقل به ردیف چهارم خلفا نیاورده‌اند! جعل تابع هوس است، ضابطه و قانون ندارد.

و گوئی بعضی غلات شیعه که دوستان نادان بوده‌اند بتقلید این ترهّات از منسوج خاطر، روایاتی چون آن کاروان آسمانی که سی هزار بار سی هزار سال روان بود و بار آن، همه کتاب بود که فضیلتی را مکرر همی کرد یا حدیث کرکره و دردره و صرصره که نمونه‌ای از افسانه‌های هندی است، رواج داده‌اند و به هر حال جعل، جعل است به نفعِ امویان نیز حدیثها ساخته شد، از جمله در فضیلت ابوسفیان آوردند که وی به پیمبر گفت مرا سه تقاضا هست: دخترم را که زیبا ترین دختر عرب است. به زنی بگیری و معاویه راکاتب خویش کنی و مرا اجازهٔ جهاد دهی! این حدیث که نه در فهرست موضوعات بل در صحیح مسلم که محتویات آنرا قطعی و خدشه‌ناپذیر میدانند، هست، بی‌گفتگو مجعولست که حفصه دختر ابوسفیان، سالها پیش از مسلمان شدن وی زن پیمبر شده بود، حفصه در اوّل، همسر عبیدالله جحش اسدی بود و با شوهر خود به مهاجرت حبشه رفت، در آنجا عبیداللّه دین ترسا گزید و ترسا بمرد و از او دختری ماند حبیبه نام که کنیهٔ ام حبیبه برای حفصه از آنجا بود و پیمبر کس به حبشه فرستاد و از او خواستگاری کرد و او را به زنی گرفت[1] اما این قرینهٔ مسلّمِ تاریخی مانع از رواج حدیث نشده که از فضل معاویه نیز سخنی داشته و او را کاتب پیمبر خواسته است و گوئی همهٔ آن شایعات که پسر ابوسفیان را

---

۱ ـ الاستیعاب

به صفِ کاتبانِ وحی آورده از روایاتی نظیر این مایه میگیرد و دربارهٔ آن محتاط باید بود که به پندار من، پس از آن تجربهٔ تلخ که پیمبر از عبدالله بن ابی‌سرح اموی داشت که وی پس از چندی که کاتب وحی بود غوغا درانداخت که بهنگام کتابت، تحریف وحی میکرده‌ام مشکل بود اموی زاده‌ای را به کتابت وحی، امین شمارد و نمی‌شمرد. دربارهٔ جهاد ابوسفیان باید گفت در زندگی پیمبر بیشتر جهاد برضد ابوسفیانش و همدستانِ وی بود و هنگامی که اینان دل بشکست دادند و پیکار پنهان بر ضد اسلام آغاز کردند، بظاهر جهادی نماند، حنینی بود که وی به طمعِ غنیمت نه قصد جهاد؛ همراه مسلمانان رفت. در طایف ابوسفیان نبود و اگر بود جنگ نکرد! در تبوک نیز برای قتل پیمبر رفته بود که خدا فرصت این کار به توطئه‌گران نداد وَ هَمُّوا بِمالَمْ یَنالُوا، خواستند ولی نتوانستند و این اجازهٔ جهاد خواستن، دروغی رسوا بود، اتفاقاً مقدمه این روایت نادرست، که گوید: «مسلمانان از ابوسفیان نفرت داشتند و با او نشست و برخاست نمیکردند» درست است و سخن درستی را مقدمهٔ روایت نادرستی کرده‌اند.

به نفعِ مروانیان نیز حدیثها آوردند، پیمبر مروان را از مدینه بیرون کرده و به زبانِ خویش، وی و اعقابش را ملعون شمرده بود و تا پیمبر بود بمدینه نتوانست آمد که جاسوسِ اعمال رسول بود و به مراقبتِ دایم، خفایای امور وی را کشف کرده به دشمنان میگفت و روزی که پیمبر از ضعفِ مزاج، خلجانی در اعضا داشت، به حکایت حالِ وی، حرکاتِ وقیح کرده بود و ابوهریره قطعاً باشارهٔ مروان برای رفع اثر از حدیثِ لعن و نفی بلد که بسیار مشهور بود و انکار آن میسر نبود، حدیثی آورد که: خدایا! محمّد، چون همهٔ ابنایِ بشر خشمگین میشود، هر مؤمنی را اذیت کرده یا ناسزا گفته‌ام عمل مرا کفّارهٔ گناه یا

مایهٔ تقرب او کن.» و مروان و کسان او به رواجِ این حدیث که مایهٔ تطهیرشان بود و به موجب آن به جبران لعن پیمبر چیزی از خدا طلبکار بودند، به مال و مقال کوشیدند و مروان در آن روزگار که حاکم مدینه بود به تأئید ابوهریره که این حدیث ساخته بود شایع کرد که ابوهریره را بخانهٔ حکومت آوردیم و در خفا کاتبی نشاندیم که از روایت او صفحه‌ها نوشت و سال دیگر باز بحضور ما و خفای کاتب همهٔ روایت‌ها را تکرار کرد و مقابله کردیم و یک واو، پس و پیش نبود. این توثیق رسوا از ابوهریره دروغگوی ابن‌الوقت برای آن میکردند که دروغ‌زنی او برملا شده بود و بیشتر کسان، وی را به این صفت میشناختند.

در فضائلِ معاویه نیز حدیث‌ها ساخته بودند، از جمله اینکه پیمبر گفته بود: «خدایا او را از عذاب مصون‌دار و قرآن بدو بیاموز.»[1] و یا خدایا وی را هدایت یافته و هدایتگر کن» و از همه جالبتر اینکه ابوهریره میگفت پیمبر تیری بمعاویه داد و گفت این را نگهدار تا در بهشت بهم برسیم» و یا: «خدا سه کس را امین وحی خویش کرد من و جبریل و معاویه» و هم او را خال مؤمنان عنوان داده بودند که در قرآن زنان پیمبر عنوان مادر مؤمنان دارند و چون خواهر وی زن پیمبر بوده پس او خال مؤمنان است.

این گفتگوها به پشتیبانی قدرت و مال امویان در جهان اسلام رواج مییافت و در ضمیر کسان نفوذ میکرد که حق را وارونه می‌دیدند، علی شهسوار اسلام راکه در اعلای این دین، سهمی بزرگ داشت قاتل عثمان و مسؤل خونریزیهای جمل و صفین و نهروان قلمداد میکردند و از پس هر نماز ناسزاها قرین نام بلند وی می آوردند

---

۱ - فجرالاسلام

و نفوذ ترهات در غوغای غافل بی‌خبر چنان بود که وقتی علی را ضربت زدند مردمی از قبایل معاند که شنیدند این حادثه در محراب رخ داده بحیرت گفتند: عجب مگر علی هم بمسجد میرفت! نزدیک بسه قرن بعد ابوبکر صولی در بصره روایتی از فضایل علی(ع) نقل کرده بود و مردم بجستجوی او برخاستند که خونش بریزند و بناچار تا آخر عمر نهان میزیست.(۱)

و معاویه دشمن مسلمانی که وقتی از اعلای کفر، امید برید به جیب انباشتن رو به اسلام کرد. خال مؤمنان و کاتب وحی پیمبر و مورد علاقهٔ وی بقلم میرفت و هاله‌ای از جلال دروغین به دور وی میساختند و این اراجیف مدت یک قرن چنان رواج یافته بود که تا قرنها بعد نفوذ آن از اذهان نرفته بود.

مقدسی در قرن چهارم در اصفهان یکی را که به زهد و عبادت شهرتی داشت دیده بود که میگفت معاویه پیمبر مرسل است و چون این معنی را انکار کرد کار بجای باریک کشید و اگر قافله بموقع حرکت نمیکرد جان وی بخطر بود.(۲)

و همو در جامع واسط یکی را دیده بود که حدیث از پیمبر میگفت: «روز قیامت خدا معاویه را نزد خویش آورد و چون عروس به مردم بنمایاند.» و چون پرسید معاویه این فضیلت از کجا یافت، گفت: «از آنجا که با علی جنگ کرد.» و چون اعتراض کرد بانگ زد بگیرید که این رافضی است و او بزحمت از میانه سالم جست(۳).

ابوعبدالرحمن نسائی محدّث معروف و صاحب سنن را در دمشق از فضائل معاویه پرسیدند گفت من که فضیلتی از معاویه نمیدانم و مردم

---

۱ ـ الفهرست
۲ ـ الحضارة الأسلامیه
۳ ـ البدء والتاریخ

بسرش ریختند و بزدند و از مسجد برون انداختند و عاقبت از همین زحمت بمرد.[1] در بغداد بسال ۳۵۰ فتنه‌ای شد و سپاهیان ترک و سودان بجان مردم افتاده هر که را میگرفتند میگفتند خال تو کیست و اگر نمی‌گفت معاویه، بسختی او را میزدند.[2] در همین دوران ما یکی بصورت دانشوران نه بسیرت ایشان که کالای تملق ببهای خوب همی فروشد به یک لبنانی که پنداشته بود بتقلید آبای خویش تمایلات اموی دارد گفته بود من از کتاب تاریخ خویش فصل معاویه را بریده‌ام که مورّخان بی‌انصاف، بخال عزیز مؤمنان اهانت کرده‌اند و مرا از داشتن آن دل فکار است. از اینقرار هنوز استخوانهای پسر ابوسفیان از اعماق گور بر جان فرومایگان حکومت میکند.

برضد شورشیانِ عثمان که بسنن مسلمانی دلبسته بودند و برای جلوگیری از بسط قدرت امویان که آثار آن عیان شده بود شورش کرده بودند حدیثها ساختند از جمله اینست: پیمبر فرمود: سلیمان شیاطین را بدریا بزنجیر کرد و چون سال سی و پنج درآید در مساجد بقرآن و حدیث با مردم مناقشه کنند» آنکه این حدیث ساخته غافل بوده که به دوران پیمبر، هجرت مبدء تاریخ نبود و این کار از ایّام عمر شد و تعیین سال ۳۵ هجری ضمن حدیث پیمبر چیزی نظیر قرآن بخط یوسف نبی است.

از جمله حدیثهای فراوان که امویان به تضعیف نهضت عباسیان ساخته بودند یکی این است که پیمبر رو به مشرق داشت و فرمود: «فتنه آنجاست، فتنه آنجاست از آنجاست که شاخ شیطان نمودار میشود» بی‌گفتگو این حدیث را در اواخر دوران اموی که از خراسان خبرهای ناگوار میرسید ساختند که از ناحیهٔ مشرق بیمناک بودند و

---

۱ ـ وفیات الاعیان ۲ ـ یاقوت

عاقبت نیز دولت امویان بقدرت خراسانیان در هم پیچیده شد و مسلمانان از استبداد این مردم جاه طلب پرغرور که اسلام را دستخوش هوسهای خود کرده بودند رها شدند.

میدان جعل، تنگ نبود و در همان دوران که در این حدیث، مشرق را مظهر شاخ شیطان می‌پنداشتند و کشاکش امویان نرفته و عباسیان نیامده درگیر بود و عباسیان، تن پوش سیاه را شعار خود کرده بودند یکی دیگر که تمایلات عباسی داشت و از دولت ایشان امید منفعت میداشت این حدیث آورد که جبریل نزد من آمد، عمامهٔ سیاه به سر و قبای سیاه بتن و کفش سیاه بپا و کمربند سیاه بکمر داشت گفتم: «این چیست؟» گفت: «این لباس بنی‌عمان تو است که رستاخیز بر ملک ایشان میرسد» جاعل حدیث سرشار از اخلاص عباسیان از زبان پیمبر بقای دولت ایشان را تا به رستاخیز خبر داده است و لابد آنروز که بغداد سقوط کرد بتوجیه این دروغ گفتند که رستاخیز همین یورش ترکان و سقوط بغداد و قتل مستعصم است که بر دولت عباسیان درآمد.

و نمی‌دانم کدام طماع متملقی به مداهنه از خلیفه اموی یا عباسی که دِرَم و دینار غارتی از خلق خدا را بی‌دریغ می‌بخشید این حدیث میگفت که پیمبر فرمود از خلفای شما یکی باشد که مال بپراکند و نشمارد.

تا بوده چنین بوده و تا هست چنین است که وقتی مَلِک از باغ سیبی خورد غلامان درخت از بیخ برآرند، رواج جعل از امویان بود اما جماعت از اغراق دراینکار دریغ نکرد که همه جعل حدیث بخاطر امویان نبود و مدت دو قرن تا عصر اوّل عباسیان که جعلِ حدیث رواج داشت، هر کس هدفی داشت حدیثی بتأیید آن

میساخت، بسیاری احادیث بتأیید شهرها یا طایفه‌ها ساخته شد. از جمله این: «مکه آیت شرف است و مدینه معدن دین است و شام معدن اسلام است و مصر لانهٔ شیطان است.»[1]

و پیداست که حدیث را بتأیید شام و مذمّت مصر ساخته‌اند و فضل مکه و مدینه را تکیه‌گاه سخن کرده‌اند و یا این: «شیطان در عراق تخم گذاشت و در مصر جا پهن کرد و چون بشام رفت بیرونش کردند» که قدح عراق و ذمّ مصر و مدح شام است و رنگ دروغ در آن چنان هویدا است که برای تشخیص آن حاجت بهیچ دقت نیست و یا این حدیث که پیداست یکی خون دل از مظالم عباسیان به ذمّ پایتخت ایشان ساخته و آرزوی خویش راکه بغداد بزمین فرو رود در آن جای داده که پیمبر فرمود: «شهری میان دجله و دجلهٔ کوچک ساخته شود که مالیات جهان سوی آن آرند و بشتاب چون میخ آهن در خاک سست بزمین فرو میرود.» و یا این حدیث که پیداست برای ترغیب کسان با قامت پادگان عسقلان ساخته‌اند که پیمبر فرمود: «هر که شبی و روزی در پادگان عسقلان بماند و شصت سال پس از آن بمیرد شهید مرده است» و یا این حدیث که گوئی یکی از قزوین در فضلِ شهر خویش از گفتارِ پیمبر آورده که فرمود: «شهری بنام قزوین گشوده میشود که هر که چهل روز در پادگان آن باشد در بهشت ستونی از طلا دارد» و این حدیث که بتأیید دمشق ساخته‌اند که: چهار شهر از بهشت است مکّه و مدینه و بیت‌المقدس و دمشق. و حدیث از اینگونه دربارهٔ بغداد و بصره و کوفه و مرو و قزوین و عسقلان و نصیبین واسکندریه و انطاکیه بسیار است که موافقان بمدح و مخالفان در قدح آن ساخته‌اند، گویند محمّد بن عمر و واقدی که در آغاز قرن

---

۱ ـ الآلی المصنوعة

دوم میزیست سی‌هزار حدیث روایت میکرد که یکی درست نبود و از اینجا توان یافت که اهل غرض در عرصهٔ جعل حدیث چه ترکتازی کرده بودند.

در اواخر عهد اموی و عصر اول عباسی که اقتباس از علوم یونان رواجی گرفت و باب روز شد و از تأثیر آن فرقه‌های گونه‌گون پدید آمد هر فرقه به تأئید خویش و تضعیف دیگران حدیث میساخت که بسیاری از آنرا در فهرست موضوعات آورده‌اند و چیزی از آن در صحاح نیز هست، فی‌المثل این حدیث که گوید: «چهار فرقه بزبان هفتاد پیمبر لعنت شده‌اند: قدریان و جهمیان و مرجئان و اباضیان.» صرفنظر از ملاحظات دیگر در این نکته دقت کنید که پیمبران یهود که در عهد عتیق نامشان هست از هفتاد خیلی کمترند و معلوم نیست جاعل حدیث،فهرست هفتاد پیمبر را از کجا آورده است؟

و گروهی دیگر از جاعلان حدیث که خطرشان از همه بیشتر بود، یهودیان و ترسایان نو مسلمانان بودند که درزی گوسفند گرگی میکردند و چون از دشمنی کاری نساخته بودند، به سنگر دوستی نشسته از خلط و جعل حدیث، ضعف اسلام و وهن پیمبر میخواستند. فی‌المثل از یهودان یمن کعب الاحبار و عبدالله بن سبا و از پارسی نژادان آن سامان وهب بن منبه و از نصاری تمیم داری فلسطینی که بظاهر مسلمان بودند با آن افسانه‌های عجیب که بحدیث و تفسیر می‌آمیختند و عقول ساده تلقین‌پذیر را بضلال می‌بردند، بیش از دشمنان میدان، به اسلام زیان میزدند و بسیاری آشفتگی‌ها که در حدیث و تفسیر و سیرت و تاریخ هست و خدا می‌داند چه انحرافها از آن زاده است حاصل کار آنهاست. این مردم مغرض از اوهام خویش بنام تورات و انجیل نقش‌ها میزدند و طباع تنوع طلب که به نکات

غریب رغبتی داشتند ترهّاتشان را آسان می‌پذیرفتند، کعب‌الاحبار گفته بود من هفتاد کتاب مُنزِل خوانده‌ام و دروغ این سخن هویداست که کتب مُنزِل هفتادنیست و این کلمهٔ هفتاد که یادگار ریاضیات هفتی مردم آسیای غربی است، بر زبان جاعلان بسیار می‌رفته که حساب را هفت و هفتاد داشته‌اند و هفتصد را سرحد ارقام میدانسته‌اند. یکی در مداین پاره‌ای از فرش بهارستان به غنیمت برد و بهفتصد درم فروخت، گفتندش ارزان دادی. گفت: مگر از هفتصد بالاتر هم چیزی هست! این یهودی خبیث که گوئی به مداهنه و تحبیب کعب‌الاحبار یعنی سرآمد عالمان یهودش میگفتند از مختلقات خویش هر چه میخواست بنام تورات نقل میکرد گوئی تورات روزنامه حوادث آینده بود و نه چون رمل و طلسمات به ابهام و رمز، بل با عباراتی روشن از جزئیات کار آیندگان خبر میداد. هم او بود که چند روز پیش از قتل عمر بدو گفت در تورات می‌بینم که چند روز دیگر ترا میکشند و عمر که با همهٔ دها از خوشباوری مردم بدوی بی‌بهره نبود گفت نام مرا بتورات دیده‌ای؟ گفت نه بعلائم دیده‌ام و آنروز که پهلوی عمر به دشنهٔ فیروزان درید هیچکس به اندیشه نیفتاد از این یهودی دروغزن که اگر در توطئه دستی نداشت بی‌گفتگو خبری از آن داشت تحقیق و بازخواستی کند!

وهب ابن منبه در افسانه سازی از شهرزادِ قصه‌گو سبق میبرد و بیشتر افسانه‌ها که با متون تفسیر آمیخته و عقل و شرع از آن بری است حاصل تخیّل اوست. وی برادری داشت که اوراقِ مکتوب از شام میخرید و طبعاً برای افسانه‌های وی مایه فراهم میکرد و او نیز که طباع ساده را راغب افسانه‌های خویش میدید همهٔ میراث بابل و آشور را که انبوهی از خرافات بی‌سروبن است بنام کتاب‌های آسمانی نقل میکرد

و در اذهان جای میداد. تمیم داری راهبی از مردم فلسطین بودو بسال نهم مسلمان شد و نخستین کس بود که چراغ بمسجد افروخت که پیش از آن روشنی مسجد از سوختن شاخ خرما بود. هم او بود که جام آن مرد سهمی بدزدید[1]. و آیهٔ صدوششم و هفتم و هشتم سورهٔ مائده در همین باب آمد و گوئی بعضی روایت‌های دجال مایه از او میگیرد و آن حدیث مفصل دیدار دجال در یکی از جزائر بحرکه مسلم، بخطا بنقل پیمبر از او روایت میکند اقتباسی از افسانهٔ سندباد بحری است که دجّال را بجای دیو نهاده‌اند و تمیم، به قالب سندباد رفته است.

عبدالله بن سبا همان بود که فکر خدائی علی راکه با فکر خدائی عیسی از فلسفهٔ افلاطونی جدید گرفته‌اند تبلیغ میکرد و بفرمان علی (ع) وی و یارانش را به آتش سوختند یا نفی بلدکردند اما مگر میشد همهٔ خاطرها راکه با افکار پلید وی آلوده بود بآتش پاک کرد.

بجز اینان زندیقان دروغزن بودندکه با جعلِ حدیث از اسلام انتقام میگرفتند.» گویند وقتی ابن‌ابی‌العوجا زندیق معروف را میبردند که گردنش بزنند گفت بخدا چهار هزار حدیث بساختم که با آن حلال را حرام و حرام را حلال کردم». زندیقی نزد مهدی عباسی اعتراف کرده بود که چهارصد حدیث از ساختهٔ وی بزبان و قلم مردم همی‌رود و هم یکی از آنهاکه از ضلال باز آمده بود میگفت: «بنگرید که ما وقتی رائی داشتیم حدیثی بتأیید آن میساختیم[2]

مهلب بن ابی‌صفره که از جانب امویان بسرکوبی خوارج میرفت به ذّم و تقبیح ایشان حدیث می‌ساخت[3]. نگفته پیداست که خوارج

---

۱ ـ ترمذی
۲ ـ مقدمة الموضوعات
۳ ـ معرفة علوم الحدیث

نیز از معارضه دریغ نداشتند و حدیث مجعولی را بحدیث مجعولی مقابل می‌کردند، سنگی در قبال کلوخی میزدند، یکی از ایشان از آن پس که توبه کرده بود اعتراف میکرد که ما اغراض خویش به قالب حدیث می‌کردیم. حاکم نیشابوری صاحب مستدرک گوید محمّد بن قاسم جابکانی که از سران فرقهٔ مرجئه بود به تأیید مذهب خویش حدیث میساخت، مرجئان منحفطان بودند که در مسائل موردخلاف چون خلافت و حق علویان و قتل عثمان خاموش بودند و میگفتند حقیقت حال خدا نیک‌تر داند.

در فتنه‌های پیاپی، در یک قرن، حکومت اموی و عصر اوّل عباسی نورسیدگان قدرت‌طلب فراوان بودند که بتأیید خویش احادیث مجعول میخواستند و این کالای فاسد به بهای خوب میخریدند. مختاربن ابی‌عبیده ثقفی که گوئی نسبش نیز بمانند حال و کارش مشکوک است به یکی از محدثان گفته بود: « از گفتار پیمبر حدیثی دربارهٔ من بیار که وی فرمود: از پس من مردی بیاید و انتقام خون فرزندم بگیرد و این خلعت و مرکب و خادم و ده هزار درم مزد آن بگیرد.» و او گفته بود: «حدیث دروغ از پیمبر نگویم اما از گفتهٔ اصحاب هر چه خواهی گویم و مزد هر چه خواهی ده که حدیث از پیمبر مؤکدتر اما عذاب سخت‌تر است. گوئی به همهٔ دورانها جعل حدیث بیشتر برای جلب نظر ارباب قدرت میکرده‌اند. گویند غیاث بن ابراهیم بنزد مهدی عباسی شد، بدو گفتند: «برای خلیفه حدیث گوی» و وی از پیمبر روایت کرد که: مسابقه فقط در تیراندازی و سواری و کبوترپرانی رواست. حدیث پیمبر بیش از تیر و اسب نیست و الحاق کبوتر بخاطر خلیفه بود که دلبستهٔ کبوتران می‌بود. مهدی کیسه زری

بدو داد و چون برفت فرمان داد تا همهٔ کبوترانرا سربریدند.[1] و هم بدوران نزدیک ما آن حدیث تباکی را برای صاحب قدرتی ساخته‌اند که عادتی نکوهیده داشت و به جبرِ ضمیر تاب واگذاشتن آن نداشت، و چون مایه‌ای از دین و شرف در خاطر داشت از عواقب گناه مشوش بود خواستند تا به تباکی آلایش گناه از جان بشوید و خاطر مبارکش آسوده باشد! وگرنه در دفتر حدیث سلف نشانی از این نیست و عقل نمیپذیرد که کار دروغی را پاداشی چنین گزاف دهند؟

گوئی همهٔ جاعلان حدیث، سودجو و جاه‌طلب نبوده‌اند و کسانی بوده‌اند که این جنایت عظیم از حسن نیت به قصد اعلای دین یا ترویج قرآن و تهذیب اخلاق میکرده‌اند. ابوعبدالله نهاوندی گوید غلام خلیل راکه حدیث بسیار می‌گفت و به جعل متهم بود گفتیم: این حدیث که میگوئی ضعیف است. گفت: ما این حدیث بساختیم تا قلوب عوام بدان رفیق کنیم. و هم از او نقل کنند که حدیث از بکر بن عیسی میگفت گفتندش: این مرد به دوران قدیم وفات کرد و تو او را ندیدی حدیث از او چگونه گوئی؟ که در رسم محدثان قدیم چنان بود که حدیث از سماع بایدشان کرد، گفت از آن گروه که به بصره حدیث از ایشان شنیدم شصت تن بکربن عیسی نام دارند[2]. ابن جوزی گوید: «غلام خلیل مردی زاهد پیشه بود و از شهوات دنیا به کنار بود و خوراک دائم وی باقلا بود و به روز مرگِ وی در بغداد همه بازارها بسته شد، اما شیطان این کار زشت را بدیدهٔ او نکو نموده بود که بی‌پروا حدیث میساخت.» و هم ابوداود نخعی به شب همه نماز میگذاشت و به روز روزه می‌داشت اما حدیث می‌ساخت و هم ابوبشر احمدبن محمّد فقیه مروزی به کارِ دین از همهٔ مردم زمان

---

۱ ـ مقدمة الموضوعات

۲ ـ مقدمة الموضوعات

خویش سخت‌تر بود اما از حدیث ساختن باک نداشت. میسرة ابن عبدرّبه را که در فضایل قرآن حدیث فراوان داشت گفتند: این همه حدیث در فضل قرآن از کجا گرفتی؟ گفت: این حدیث ساختم تا مردم را به قرائتِ قرآن راغب کنم.» ابوزرعهٔ رازی گوید: میسره حدیث آسان میساخت و چهل حدیث در فضیلت قزوین ساخته بود و میگفت این کار به رضای خدا میکنم.» و هم ابوعصمهٔ مروزی در فضیلت قرآن حدیث بسیار میگفت و در فضل قرائت هر سورهٔ قرآن روایتی پر اغراق داشت گفتند: این حدیث که تو از عکرمه از ابن عباس میگوئی چیست که یاران عکرمه از آن بی‌خبرند؟» گفت: «مردم را دیدم که به فقه ابوحنیفه و جُنگنامهٔ ابن اسحق از قرآن مشغولند و این احادیث به رضایِ خدا و ترویج قرآن ساختم» ابوجعفر هاشمی از جعل احادیثی که مؤید حق بود باک نداشت. خالدبن یزید از محمّد بن سعید دمشقی نقل کرده بود که هر سخنی نیکو باشد به پیمبر منسوب میدارم[1] نگفته پیداست که تشخیص حق و نکو به سلیقهٔ ایشان بود و ای بسا حقشان که ناحق بود و نکوشان که از زشت بدتر بود.

وقتی مهابت جعل از میان برخاست کار به کوچه و بازار افتاد، گویند سعدبن‌طریف فرزند خویش را دید که از خشونت معلّم میگریست، گفت بگذار تا حدیثی دربارهٔ او بگویم، عکرمه از ابن عباس از پیمبر گفت که معلمان اطفال بدترین خلق خدایند. به مأمون بن احمد گفتند: «یاران شافعی در خراسان فراوانند.» گفت: «از احمدبن‌عبدالله بن معدان از انس شنیدم که پیمبر فرمود از امت من مردی بنام محمّد بن ادریس پدید آید که ضرر وی از ابلیس بیشتر

---

۱ ـ فجرالاسلام

باشد» که نام شافعی محمّد بن ادریس میبود.

و بعض جاعلان، قصّه گویان بودند که به اقناعِ مستمعان، احادیث قصه وش میساختند و بعضیشان در کار خویش جرأتی عجیب داشتند. احمد بن حنبل صاحب مسند معروف گوید: «من و یحیی بن معین در مسجد رصافه به بغداد نماز کردیم، پس از نماز یکی بپا ایستاد و گفت: «احمد بن حنبل و یحیی بن معین روایت کرده‌اند که پیمبر فرمود هر که لااله‌الاالله گوید خدا از هر کلمهٔ او مرغی بیافریند با منقار طلا و پر مرجان و...» و قصه‌ای منمق بیش از بیست ورق گفت همه دروغ، و ما همچنان به تعجب خاموش بودیم تا او سخن بسر برد و پرسیدیم: این حدیث با تو که گفت؟» گفت: «از احمدبن‌حنبل و یحیی بن معین شنیده‌ام.» یحیی گفت: «اینک من یحیی بن‌معینم و این احمدبن‌حنبل است و از حدیث پیمبر چنین سخنان نشنیده‌ایم.» قصه گو گفت: «تو یحیی بن معینی؟» گفت: «بله!» گفت: «شنیده بودم احمقی و اکنون یقین کردم، مگر در این دنیا یحیی بن معین و احمدبن حنبل بودن منحصر به شماست؟ من از هفده احمد بن حنبل روایت شنیده‌ام.»[۱] و طبع افسانه دوست مردم این قصّه‌ها را می‌پذیرفت و رواج می‌داد. مقدسی گوید: «مردم چنینند اگر گوئی شتری پرید خوشتر دارند که گوئی شتری دوید.[۲]

بدینسان تا اواخر قرن دوم به کوشش جاعلان، حدیث منسوب به پیمبر فراوان شده بود و شمارهٔ آن به ششصد و هفتصد هزار میرسید که بگفتار دار قطنی صاحب صحیح معروف، حدیث درست در آن میان چون موی سپید بر گاو سیاه بود[۳] عمر بن عبدالعزیز که بر

---

۱ ـ الجامع الاحکام القرآن ۲ ـ البدء، والتاریخ
۳ ـ زندگانی محمد

پیشانی حکومت سیاه امویان ستاره‌ای بود به ابوبکر بن حزم نوشت: «بنگر از حدیث پیمبر هر چه هست بنویس که بیم دارم علم از میان برود و عالمان کم شوند و جز حدیث پیمبر نقل مکن»[1]. نخستین کس که به دوران عمربن‌عبدالعزیز حدیث فراهم کرد، محمّدبن شهاب زهری فقیه حجاز و شام بود که میان محدّثان دربارهٔ امانت وی گفتگوهاست و پس از او به قرنِ دوم ابن جریح در مکه و ابن اسحاق و مالک در مدینه و ربیع بن صبیح و چند تن دیگر در بصره و سفیان ثوری در کوفه و اوزاعی در شام و هشیم در واسط و معمر در یمن، مجموعه‌هائی از حدیث صحیح فراهم کردند که در آن گفتار پیمبر با گفتهٔ اصحاب و فتوای تابعان بهم آمیخته بود و تفریق حدیث پیمبر از فتوای اصحاب، از قرن سوم آغاز شد[2].

از دوران اوّل رسم بود که در نقل و ثبتِ حدیث، راوی و یا راویان را یاد میکردند که اعتبار حدیث، به راوی بود و همهٔ آن عبارات که در صدر حدیث بذکر نام روات اختصاص داشت سند حدیث نامیده میشد و هر حدیث که سند بدان پیوسته بود مسند بود و هر مجموعه که حدیث مسند در آن ثبت میشد مسند نام مییافت» به قرنِ دوم در هر یک از نواحی اسلام مسندی فراهم کرده بودند که بنام آن معروف بود، چون مسند بغداد و مسند مصر و مسند شام و مسند یمن[3] و چون زنان نیز به حدیث اشتغال داشتند حدیث ایشانرا مسنده می‌گفتند.[4] منصور دوانقی خلیفه عباسی به مالک بن انس گفته بود: «میخواهم اینحدیث یکی کنم و بحاکمان و امیران سپاه و قاضیان

---

۱ - بخاری

۲ - مقدمه معرفة علوم الحدیث

۳ - الجامع الفقه الاسلامی

۴ - رحله ابن بطوطه

بنویسم که آنرا تعلیم دهند و هر که مخالفت کند گردنش بزنم»[۱].
پیداست منظور منصور این بود که مجموعه‌ای از احادیث را رسمی کند که حدیث جز آن نگویند. این کار را اگر به دورانِ اوّل از پس مرگ پیمبر کرده بودند خلط و تشویش حدیث رخ نمی‌داد و بازار جاعلان دغل رواج نمی‌گرفت اما به دوران منصور دیگر دیر شده بود!

با همهٔ آن کوششها که برای ثبت حدیث به دفترها میشد، بعضی حافظان، در حفظ احادیث قدرتی شگفت داشتند، ابن عقده (م ۲۲۳) دویست و پنجاه هزار حدیث با متن و سند بخاطر داشت[۲] قاضی موصل دویست هزار حدیث بخاطر سپرده بود[۳] عبداللّٰه بن سلمان اشعث (م ۳۱۶) محدّث عراق به سجستان رفت و سی‌هزار حدیث از حافظهٔ خویش بر مردم فرو خواند و چون مخالفانش از بغداد کس فرستادند و همهٔ آن احادیث بنوشتند، وی را در شش حدیث به خطا منسوب کردند که فقط در سه حدیث خطا کرده بود.[۴]

تنظیم آن مجموعه‌ها که مؤلفانش کوشش داشتند، همه حدیث صحیح در آن فراهم کنند در ثلث دوم قرن سوم آغاز شد بخاری (م ۲۵۶) از آن مخلوط عجیب اوهام و اساطیر که از گفتار پیمبر چیزی بدان آمیخته بود، هفت هزار حدیث برگزید که به پندار وی صحیح بود و بنام صحیح ملحق بنام وی معروفست. از حدیث بخاری سه هزار مکرر است که با اسناد مختلف آورده و نامکرر آن چهار هزار بیش نیست. از اینقرار از هفتصد هزار حدیث متداول آن زمان از هر صد و پنجاه و بیشتر یکی را برگزیده پس از او مسلم (م ۲۶۱) و ابوداود و ترمدی (م ۲۷۹) و ابن ماجه (م ۲۷۳) و نسائی (م ۳۰۳)

---

۱ ـ الجرح والتعدیل
۲ ـ منتظم
۳ ـ همان کتاب
۴ ـ السبکی

هر یک از مجموعه‌ای بنام صحیح یا سنن فراهم آورده‌اند که مایهٔ آن احادیث بخاری است و بعضیشان در شرایط صدق و عدالت راویان تساهل بیشتر کرده و کم و بیش بر احادیث بخاری افزوده‌اند و این جمله به صحاح شش گانه معروف است.

بنای این مؤلفان در نقد حدیث و تشخیص صحیح از ناصحیح بر تفحّص حال راویان بوده است که پایهٔ علم درایت بر معرفت حال رجال نهاده‌اند و ایشان اگر سند حدیث از ناقل حاضر تا پیمبر یا یکی از یاران وی پیوسته باشد و راویانش همگی عادل و ثقه و صدیق باشند حدیث را صحیح باید نام داد و بجز آن دربارهٔ حدیث اصطلاحات دیگر از حسن و ضعیف و مرفوع و منقطع و موقوف و موصول و مرسل و معضل و مغلق و غریب و شاذ کرده‌اند[1] که تفصیل آن از کتب علم حدیث باید جست.

و چون راوی حدیث در طبقهٔ اول همیشه صحابی است، همهٔ اصحاب را باعتبار دوران صحبتشان طبقه‌بندی کرده‌اند، آنها که در سالهای اول به دوران خفای دعوت، اسلام آورده‌اند و آنها که هنگام ظهور دعوت یکجا به اسلام گرویده و صف مسلمانان را قوت داده‌اند و آنها که به مکه ایمان آورده و بر آزار و تهدید مخالفان پایمردی کرده‌اند و آنها که پس از مسلمان شدن برای فرار از محنت مخالفان سوی حبشه رفته‌اند و آنها که از مردم مدینه به مکه آمده در عقبهٔ اول با پیمبر بیعت کرده‌اند و آنها هم که از مردم مدینه به مکه در عقبهٔ دوم با پیمبر بحمایت وی پیمان کرده‌اند و آنها که حاضران بدر بوده‌اند و پیمبر دربارهٔ ایشان فرمود شاید خدا بر اهل بدر نگریسته و گفته هر چه خواهید کنید که شما را بخشیده‌ام و آنها که از مکه پس از بدر به

---

۱ ـ اسنی المطالب

هجرت سوی مدینه آمده‌اند و آنها که در حدیبیه زیر آن درخت با پیمبر بمقاومت پیمان کرده‌اند و اهل بیعت رضوانشان می‌گفتند و آنها که پس از حدیبیه و پیش از فتح مکه به هجرت بصف مسلمانان پیوسته‌اند و آنها که در فتح مکه به رضا یا اکراه بصف مسلمانان آمده‌اند و آنها که در فتح مکه و حج وداع نورسان و کودکان بوده‌اند و فیض دیدار پیمبر یافته‌اند که این جمله دوازده طبقه‌اند و همه را به صف اصحاب آورده‌اند[1] پیداست که این طبقات به فضل و عدل و امانت و خلوص یکسان نبودند، اما اهل سنت که اهل جماعتشان نیز گویند دربارهٔ اصحاب اعتقادی خاص دارند و بعضیشان به غلوّی عجیب صحابی را به حکم صحبت پیمبر، عدل و ثقه و امین دانند و بر خطا حتی جنایت او عیب گرفتن روانداننند و گویند اجتهاد کرده و در اجتهاد خویش خطا کرده است.

در مرحلهٔ بعد، راویان را نیز به قیاس عدالت و فهم و دقت، طبقه‌بندی کرده و هر طبقه را عنوان دیگر داده‌اند. نخست ثقه یا متقن یا ثبت است که بالاتر از آن هیچ نیست، این عنوان را به عدول روات می‌دهند که به امانت و ورع و حفظ و فهم یگانه باشند و حدیث ایشان اگر از راویان دیگر مخدوش نباشد، بکمال صحت است، پس از آن حجت و عدل و حافظ و ضابط است که حدیثشان بی‌عیب از روات دیگر، مادون صحیح است و پس از آن صدق یا «محله‌الصدق.» یا «لاباس به» است که روایت وی قابل قبول است[2]. و چون مؤلفان صحاح در تشخیص عدالت و امانت راوی شرایط واحد ندارند طبعاً صحاح ششگانه در نظر محدّثان به یک مرحله از صحت و اعتبار نیست و از آن جمله بخاری و مسلم که عنوان «شیخین» دارند و دو

---

۱ ـ معرفة علوم الحدیث　　۲ ـ تقریب نووی

صحیحشان را «صحیحین» مطلق گویند به اعتبار در صف اوّلند و به پندار اهل جماعت هر چه بخاری و مسلم آورده‌اند قطعاً صحیح است و علم قطعی به صحّت آن حاصل است[1] و به تعبیر ابن خلدون «اجماع امت بر قبول و عمل به مندرجات آن هست»[2] و تردید در صحت آن مخالفت اجماع است.

و شیعهٔ دوازده امامی را در کار حدیث اصول دیگر هست که در فضیلت و عدالت اصحاب با اهل جماعت هم داستان نیستند و از همهٔ اصحاب گروهی معدود را صاحب عدل و امانت شمارند و در روایت و درایت، طرق خاص دارند. چنانکه گفتیم علی(ع) در حیات پیمبر مجموعه‌ای از احادیث وی نوشته بود که هستهٔ حدیث شیعه از آنجاست و مدتها بعد، همان کتاب را به خطّ علی(ع) در خاندان وی دیده بودند. از آن پس فرزندان وی که وارث حق خاندان علوی بودند با همه زجر و آزار و تعقیب و مزاحمت که در دوران امویان بیشتر و در ایّام عباسیان کمتر ولی مستمر بود از نقل و روایت و تفهیم و توضیح حدیث فارغ نبودند و یاران خاص از تقریر و نقل ایشان مجموعه‌ها کرده بودند که بنام «اصل» یا «اصول» خوانده میشد.

به دوران جعفر صادق(ع) که مزاحمت اهل قدرت تخفیفی یافته بود برای بسط و ترویج حدیث شیعه فرصت بیشتر بود و چهار هزار کس حدیث از او شنیدند و روایت کردند،[3] و از تقریر وی مجموعه‌ها فراهم آوردند که شمار آن به چهارصد می‌رسید و به «اصول چهار صدگانه» معروف بود[4].

نخستین مجموعهٔ مفصل و منظم از حدیث پیمبر و فرزندان وی

---

۱ ـ همان کتاب
۲ ـ مقدمه ابن خلدون
۳ ـ ارشاد مفید
۴ ـ تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام

که از طریق شیعه به دست است «اصول کافی» است که شیخ طریقت امامیه محمّدبن‌یعقوب کلینی (م ۳۲۸) شانزده هزار و بیشتر حدیث مسند در آن فراهم آورده است. پس از او ابی‌جعفر ابن‌بابویه ملقب به صدوق (م ۳۸۱) مجموعهٔ (من لایحضره الفقیه) را از نه هزار و بیشتر حدیث فراهم کرد. آنگاه ابوجعفر محمّد معروف به شیخ طوسی ملقب به شیخ طایفه (م ۴۵۹) کتاب تهذیب را از سیزده هزار و پانصد و بیشتر حدیث و استبصار را از پنج هزار و پانصد حدیث ترتیب داد، که این چهار کتاب بنام «اصول چهارگانه» معروف است و بنای فقه و آداب شیعه را بر آن نهاده‌اند.

پس از آن کتاب‌های دیگر با استقصای بیشتر چون بحار و وافی و وسایل و مستدرک فراهم آمد که چون در شرایط روایت دقت کمتر کرده‌اند بسیاری روایات که در اصول نیست در آن هست و از آن جمله بحارالانوار از آنجهت که پاره‌ای احادیثِ قطعاً ضعیفِ محتملاً مجعول در آن هست، به دوران ما به معرضِ خرده‌گیری نقّادان آمده و دربارهٔ آن افراطی کرده‌اند. مؤلف بحار، محمّد باقر مجلسی چنانکه از مقدمهٔ آن پیداست کتاب بسیار مفصل خویش را از اندماج یک صدکتاب متداول شیعه فراهم آورده که بسیاری از آن از دستبرد دهرِ قساوتگر مصون نمانده و اگر در بحار نبود اثری از آن نمی‌بود. در حقیقت بحارالانوار در طّی قرون، مضبوطه‌ای برای حِفظ ذخائرِ شیعه بوده و از این لحاظ حق و مقامی مسلم دارد. اما دریغ که مشاغل عادی و محتملاً آن گرفتاریهای عظیم که همیشهٔ عالم مراقب سیاست، با آن دست و گریبان است و علم و گاهی عالم را در مذبح سیاست، قربان می‌کند، مؤلف را نگذاشته تا اجزای مؤلف بحار را که گوئی تنظیم آن بعهدهٔ دیگران بوده نیک نظر کند و خر مهره از گوهر

جدا افکند و بیخبران غافل از این نکات که زشت و زیبا را آمیخته بهم دیده‌اند بعضی روایات آنرا دستاویز طعن ناروا کرده‌اند. فی‌المثل در عروسی پیمبر و خدیجه از گفتارِ خدیجه و حاضران شعرها آورده که از سیاقِ زبان عرب بدور است و طبع سلیم از پذیرفتن آن معذور است و هم پیمبر را باآئین خسروان «تاجی از طلای سرخ مرصّع بسر و خلخال طلای فیروزه نشان بپا و قلادهٔ زمرد و یاقوت بگردن» بمجلس عروسی آورده و خانه خدیجه را آنقدر وسعت داده که همهٔ اهل مکه در آن جای گرفته‌اند و این همه با حقایق تاریخ و اقتصاد آن عصر خلافی عجیب دارد. حیف که اراجیف از اینگونه در بحار، بسیار هست که دریا، بی‌خس و خاشاک نیست.

محدثانِ شیعه نیز چون محدثانِ جماعت، راویان را طبقه‌بندی کرده‌اند اما اصطلاحشان با جماعتیان یکی نیست که اینان عدالت و امامی بودن را شرط قبول روایت دانسته‌اند و در کفایت عدالت ظاهر یا لزوم عدالت باطن یعنی چیزی که آنرا ملکه عدالت نام می‌دهند خلاف کرده‌اند. در طبقه بندی حدیث نیز قدمای شیعه اصطلاح خاص داشته‌اند که حدیث را دو دسته میکرده‌اند: صحیح و ضعیف. بنظر ایشان حدیث صحیح آن بود که به قرائن مختلف میشد اطمینان یافت که از معصوم آمده و عمل به مفّادِ آن لازم بود و این اطمینان از ثبت کتبِ معتبر یا نقل مکّررِ راویانِ معتمد با مطابقت عقل یا قرآن یا حدیث مسلم‌الصدور یا اجماع امامیه حاصل توانست شد و هر حدیث که این صفات نداشت ضعیف بود و عمل به مفّاد آن لازم نبود چنین بود تا به دوران حسن‌بن‌مطهر حلّی معروف به علامّه یا در ایام سید جلال‌الدین بن طاوس که بتعبیر بهاءالدین محمّد عاملی «در نتیجهٔ طول زمان و تسلط حکام ستمگر بعضی اصول معتمد که رواج و

استنساخ آن مشکل مینمود از یادها رفته بود و همه اصول متداول در اصول مشهور درج شده بود و آن حدیثها که از اصول معتمد آمده بود با آنچه از اصول غیر معتمد بود بهم آمیخته بود و تشخیص آن محتاج دقت و نظر بود بناچار قانونی بایست که حدیثِ معتبر از نامعتبر بدان سنجش کنند و در طبقه‌بندی حدیث، اصطلاحی تازه کردند[۱]

در اصطلاح تازه، حدیث را بصحیح و حسن و موثق و ضعیف تقسیم کردند. صحیح یعنی حدیثی که همهٔ راویانش امامیان موثق باشند، حَسَن یعنی حدیثی که همهٔ راویانش امامیان باشند اما همه یا بعضیشان کاملا ثقه باشند. موثق یعنی حدیثی که راویانش یک یا چند غیرامامی، اما ثقه باشند، ضعیف یعنی حدیثی که شرایط صحت و حَسَن و توثیق نداشته باشد.

و بعضی از این اقسام فروع دیگر دارد که ضعیف، مقبول است و نامقبول و صحیح، به تفاوت شرایط راوی، مسند است و مغلق و مرسل و مشهور و عالی[۲]

چنانکه گفتیم مقیاس مؤلفان صحیح در نقد حدیث، فقط دقت در احوال روات بود که رشتهٔ حدیث چون به صحابی میرسید از چون و چرا دور بود که اینان دربارهٔ صحابیان خوشباوری ساده لوحانه داشته‌اند و می‌پنداشته‌اند صحبت رسول بی‌قید و شرط مایهٔ فضیلت است و هر که از این چشمهٔ فیض کفی برگرفت همهٔ لکهٔ رذیلت از خاطرش شسته میشود، گوئی از خصایص فطرت بشر غافل بوده‌اند و آن دیو مهیب هفت سر راکه همه در ضمیر خویش دارند و فقط معدودی موهوبان مهاری بر آن زده‌اند، نشناخته‌اند تا بدانند برای بهره‌وری از مایهٔ فیض مقابله و صحبت بس نیست، استعداد قبول نیز

۱ ـ جامع المقال ۲ ـ جامع المقال

باید که خفاش کور بر چشمهٔ نور همچنان کور است و زنگی پس از هفت شستشو همچنان سیاه. البته اعتماد به امانت و اخلاص راوی در آن قضایا که از عقل فطری مقیاس روشن ندارد مایهٔ اطمینان تواند شد اما به هیچیک از بندگان خدا جز آنها که صولت نفس امارهشان در هم شکسته، اعتماد مطلق نمی‌توان کرد که کشّافان روح انسانی یعنی ضمیر شناسان عصر ما از خصایص ضمایرِ فریب‌گر که گاهی به دروغ و ریا «من خویش» را نیز براه خطا می‌برند، از حاصل استقراء عروس منطق نو، نکته‌ها آورده‌اند که با توجه بدان اعتماد، به ضمیر انسان کردن چون بر باد نشستن و بر موج خفتن است و پیمبر ما همهٔ این مباحث مفصل را که به مجلدها دراست در سخنی کوتاه که نمونه‌ای از کلمات جامعات اوست آورده که: لَقَلْبُ ابنِ آدَمَ کَرِیشَةٍ بِفَلاةٍ یُقَلِّبُها الرِیّاحُ وَ صَدَقَ رَسُولُ‌اللّٰه.

صحت نقل را بجز امانت راوی به قرائن دیگر چون منقولات مسلم و ملاحظات عقل و اشباه آن می‌توان سنجید و آن مقیاس که پیمبر از سنت و کتاب خویش برای نقد حدیث آورد جز این نیست که کتاب، متن مسلم است و سنّت، مجموعِ قراین دیگر است و بی‌گفتگو به «تنقیح مناط حکم» همهٔ قراین معتبر را که مایهٔ کشف حقیقت تواند شد در نقد حدیث بکار میتوان برد و باید برد و اگر بفرض امانت راوی قراین دیگر برخلاف متن حدیث بود در قبول آن تأمل باید کرد و جامعان صحیح که در فراهم کردن حدیث پیمبر رنجی مفرط برده‌اند از این نکته غفلت داشته‌اند و از این غفلت چه خطاها زائیده است.

گوئی نخستین حدیث که پس از مرگ پیمبر نقل شد حدیث عایشه و ابوبکر دربارهٔ مدفن وی بود که مسلمانان در باب آن خلاف

کردند. مهاجران این شرف را خاص مکه موطن قدیم خویش میخواستند. از بیت‌المقدس نیز سخنی رفت، اما بردن جسد بمکه و بیت‌المقدس مشکلات عملی و سیاسی داشت، بناچار کفهٔ انصار بچربید و مدینه مدفن وی شد و خواستند گوشه‌ای از مسجد، مقبرهٔ او کنند اما عایشه گفت: در روزهای اخیر از پیمبر شنیدم که می‌گفت: «خدا گروهی را که قبر پیمبران خویش را مسجد کردند لعنت کند.» گرچه مرا در دلالت این حدیث نظر است که طبق آن مقبره را مسجد نباید کرد اما در آنجا گفتگو بود که مسجد را مقبره کنند. رفتار عایشه در زندگی پیمبر و آن فتنه‌ها که در خانهٔ وی میکرد و همه آشوب در آن خانه از او بود و هم رفتار وی پس از مرگ پیمبر قرینهٔ بسیار قویست که احتمالِ جعل حدیث چندان ضعیف نیست. زنی که بجاه طلبی از مکه تا بصره بیابانها می‌پیمود و در میدان جنگ به قلب سپاه جا می‌گرفت، تواند بطلب فخری که گردن‌ها سوی آن دراز بود، از گفتار شوهر متوفای خویش که در زندگی نیز از مکدر کردن خاطرش باک نداشت دروغی بسازد.

اما در آن لحظات آشوب و غم، هیچکس در صحت و دلالت این حدیث که همسر پیمبر و دختر خلیفه وی می‌گفت شک نیاورد و این فکر که قبر پیمبر بمسجد کنند، سرکوب شد. انتخاب مکان دیگر مایهٔ خلاف تازه میشد، جسد پیمبر در خانه یعنی اطاق عایشه بود و گوئی در زندگی خویش اطاق زنانرا به ایشان بخشیده بود و ابوبکر مرد مجرب پیر در لحظهٔ مناسب این حدیث آورد که شنیدم پیمبر گفت: «پیمبری نمرد مگر آنجا که مُرد مدفون شد» وکار یکسره شد و نفوس حیران بیمناک از نتیجهٔ خلاف که گوئی از آن قصور و تأخیر که در دفن پیمبر کرده بودند نامشوش نبودند، دم نزدند و پیمبر را در

همان جا که دوست داشت ایام بیماری را بسر برد بخاک کردند و کوی افتخار که سود بسیار داشت به دامنِ عایشه افتاد و خاندان تیم به یک روز دو توفیق بزرگ که هر یک بتنهائی برای سرافراز کردن خاندان‌ها بس بود به دست آورد. ابوبکر بجای پیمبر نشسته و جثهٔ او را در ملک دختر خویش خاک کرده بود.

بی‌گفتگو حدیث ابوبکر دربارهٔ پیمبران بنی‌اسرائیل است که به اقتضای آن ممات و مدفنشان یکی بوده است. اما تورات بخلاف این می‌گوید که «ابراهیم را در مغارهٔ مکپیلاه در کشتزار عفرون دفن کردند»[1] و «اسحق نیز در آنجا دفن شد»[2] و «داود با پدران خویش خوابید و در شهر داود مدفون شد»[3] و «سلیمان با پدران خویش خوابید و در شهر داود مدفون شد»[4] البته توان پنداشت که ابراهیم در مغارهٔ کشتزار عفرون مرده و در همانجا مدفون شده و هم برای تصحیح روایت ابوبکر باور میتوان کرد که اسحق به هنگام مرگ به مقبرهٔ ابراهیم رفته و همانجا مرده و بخاک رفته است و سلیمان و داود نیز در مقبرهٔ پدران خویش مرده‌اند تا مدفنشان از جای مردنشان جدا نباشد و حدیث ابوبکر نادرست شود، اما بگفتهٔ تورات «یعقوب در مصر مرد و یوسف جثهٔ او را بکنعان برد و بخاک سپرد»[5] و «یوسف را پس از مرگ بلسان مالیده بتابوتی نهادند»[6] و «موسی استخوانهای وی را همراه برد»[7] از این قرار یعقوب و یوسف که به نصّ قرآن، پیمبر بوده‌اند به صریح تورات، جای مرگشان مدفنشان نبود و این با

---

۱ ـ تکوین فصل ۲۵ شماره ۹

۲ ـ تکوین فصل ۴۹ شماره ۲۹، ۳۰

۳ ـ اول ملوک فصل دوم شماره ۱۱

۴ ـ اول ملوک فصل یازدهم شماره ۴۳

۵ ـ تکوین فصل پنجاهم شماره ۴ تا ۷

۶ ـ تکوین فصل پنجاهم شماره ۲۶

۷ ـ خروج فصل سیزدهم شماره دو

حدیث ابوبکر سازگار نیست، حقاً این پندار که ابوبکر از پس بیست و سه سال مسلمانی در برابر جثهٔ مردی که خاندان گمنام تیم را شهرت جاوید داد و از لب پرتگاه آتش به هدایت خدا آورد، حدیثی نادرست گفته باشد احتمالی هول‌انگیز است که هنوز کفن پیمبر تر بود و دروغ بر او بستن از شرف مسلمانی دور بود، اما از سوی دیگر راه نیست و آن فرض تحریف که دربارهٔ تورات هست مشکل ما را حل نمیکند که اگر تحریفی بود خاص بشارات بود که جعل و تحریف را به طلبِ نفع و دفع ضرر می‌کنند و معلوم نیست یهودان از تحریف مدفن یعقوب و یوسف چه سود می‌برده‌اند؟ مگر برای تصحیح حدیث و دفع افترا از کسی که اهل جماعت عنوان صدیق بدو داده‌اند به وسعت نظر توان گفت که مصر و کنعان یکی است که هر دو سرزمین خداست! اتفاقاً در تجشمات ابن تیمیه شیخ‌الاسلام مطلق که حقاً قدرت تمنطق وی را باید ستود، نظایر این بسیار هست که به تعبیر معلّم اول استدلال کردن از مبادی سوی مطلوب - نه حق - رفتن است!

اتفاقاً حدیث: *نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنبِیاء* نیز که سیاق: *ما مات نبی* دارد با تورات سازگار نیست که می‌گوید: «سلیمان بر تخت پدر نشست[1] و قرآن نیز بهمین معنی ناطق است و پسر سلیمان بجایش سلطنت نمود»[2] مگر گوئیم که سلیمان و پسر، سلطنت از پدر به صدقه برده‌اند نه ارث! و گوئی این هر دو حدیث را از سیاق حدیث: *ماکان نبی الا راعی غنم* گرفته‌اند که درست است و همهٔ انبیای یهود چوپانان بوده‌اند اما خبر «مامات» و «لانورث» با تورات سازگار نیست و بی‌گفتگو از تورات و ابوبکر یکی دروغ گفته‌اند!

در صحیح بخاری بجز حدیث ابوبکر احادیث دیگر بسیار هست

---

۱ - اول ملوک دوم شماره ۱۳   ۲ - اوّل ملوک فصل یازدهم شماره ۴۳.

که به توثیق راوی از متنِ حدیث و اختلاف آن با قراین مسلم، غافل مانده است. از جمله این حدیث که درباب هجرت از انس نقل می‌کند که: «پیمبر سوی مدینه آمد و ابوبکر بردیف بر شتر وی سوار بود. پیمبر جوانی ناشناس بود و ابوبکر پیری سرشناس و هر که بدو میرسید می‌گفت ای ابوبکر این کیست؟» مسلم است و بخاری نیز در باب سن پیمبر روایت می‌کند که وی هنگام مرگ دست کم شصت و سه سال داشت و نیز مسلم است که ابوبکر بشصت و سه سالگی مرد پس دو سال و چند ماه از پیمبر کوچکتر بود و نمی‌توانست در آنحال که پیمبر بسن پنجاه و سه سالگی جوانی ناشناس بود، پیری سرشناس باشد! بعض مفسران بخاری که دقت از او بیشتر داشته‌اند برای رفع توّهم جعل، که آسانترین راهِ حل مشکل است، گفته‌اند موی ابوبکر سپید بود و پیرنما بود و پیمبر موی سفید نداشت و جوان مینمود: شاید اشکال پیری و جوانی را با این توجیه نچسب حل توان کرد اما اشکال ناشناس و سرشناس بجای خود هست و مفسران بخاری دربارهٔ آن گفته‌اند: «ابوبکر در کار تجارت رفت و آمد داشت و بخلاف پیمبر، در همه جا معروف بود.» اما در متون سلف هیچ جا از تجارت ابوبکر در بیرون مکه سخن نیست که همهٔ تجارتِ وی بزّازی کوچه‌های مکه بود، اما محمّد سفرهای مکرر بشام رفته و از مدینه گذشته بود، در این شهر خویشاوندان از طرف مادر داشت و هشتاد و چند کس از مردم شهر در عقبهٔ اول و دوم با او پیمان کرده بودند و بسیار کسان دیگر که در سالهای دعوت مکه از مدینه به حج میشدند او را دیده بودند و مردی چنین به دعوت مشهور که پنجاه و سه سال داشت جوانی ناشناس نبود. در حقیقت این مفسران خوش نیت که ضعف حدیث بخاری را نادیده گرفته‌اند خواسته‌اند دروغی را به دروغِ دیگر رفو

کنند!

بخاري در همين بابِ هجرت، در روايت ديگر گويد: «پيمبر با پيشوازيان خويش در طايفهٔ بني عمروبن عوف فرود آمد و خاموش بود و از جمع انصاريان كساني كه او را نديده بودند وقتي ميآمدند به ابوبكر سلام مي‌كردند تا آفتاب بر پيمبر افتاد و ابوبكر با عباى خويش بر او سايه كرد و مردم پيمبر را شناختند» راستي عجيب است كه هشتاد و چند نفر بيعت كنان عقبه كه در آن شهر كوچكِ يثرب همه سرشناس و مير قبايل بودند در آن روز كه از پس سالي انتظار آرزويشان محقق ميشد همگي در خانه نشسته و در بسته بودند و يكيشان درميان جماعت نبود كه پيمبر را بديگران بشناساند و اين اشتباه آنقدر دوام يافت تا آفتاب بيامد و پيمبر را شناسانيد!

بي‌گفتگو اين حديث را همچون حديث سابق به تأئيد ابوبكر ساخته‌اند كه جلال و وقار او ثابت كنند و از اين معني غافل مانده‌اند كه لازم هر حديث وهن پيغمبر است. و ابن عساكر در همين زمينه حديث ديگر آورده كه پيمبر از ابوبكر پرسيد: «من و تو كدام بزرگتريم؟» گفت: «من از تو بسن بيشم و تو از من بزرگتري.» و اين دروغ مسلم بتجليل ابوبكر و تلقين ادب او آورده است و چون محقق است كه سن وى از پيمبر كمتر بوده است بنياد اين گفتگو بر هواست و به تبع آن همه روايات ديگر كه درباره شيخوخت ابوبكر بدوران جاهليت در صحاح هست يكسره بي‌مايه است كه وى هنگام بعثت سي‌وهفت سال و چند ماه بيش نداشت و جائي كه محمّد پنجاه و سه ساله جواني ناشناس باشد، جوان سي‌و هفت ساله و چند ماهه را پير نميگويند.

ترمدي در كتاب تفسير از عايشه حديث ميكند كه در آيهٔ:

وَالَّذِينَ يُؤتُونَ ما آتُوا وقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ از پیمبر پرسیدم اینان آن کسانند که شراب نوشند و دزدی کنند؟ گفت: «نه ای دختر صدیق! بل آن کسانند که روزه دارند و نماز کنند و صدقه دهند و بیم دارند از ایشان پذیرفته نشود.» مورد گفتگو آیهٔ شصتم از سورهٔ مومنون است و معنی آن واضح است: «آنها که از آنچه دارند دهند وقلوبشان ترسان است.» و سؤال عایشه بیمورد است یعنی او که عرب بوده و زبان میدانسته و بقرآن مانوس بوده، نمیتوانسته چنین سؤالی کرده باشد و نکرده و گوئی این حدیث را برای همان کلمه «ای دختر صدیق» ساختهاند که در حقیقت محور جعل حدیث است.

من نمیدانم عنوان صدیق از چه وقت برای ابوبکر ابداع شد که نام وی عتیق بود و شاید کنیه ابوبکر از این جهت یافت که عایشه نخستین همسر دوشیزهٔ پیمبر بود و وی را پدر بکر عنوان دادند و در منابعی که به دسترس داشتم چیزی در این باب نتوانستم یافت، اما از این روایت و روایات دیگر که به تسجیل صدیق در صحاح هست و مجعول بودن آن روشن است استنباط توان کرد که عنوان صدیق را پس از ایام رسول بدو دادهاند، و در این حدیث و نظایر آن خواستهاند به تعظیم وی عنوان صدیق را بزبان پیمبر جاری کنند.

از جمله این حدیث است که در بخاری و ترمدی و ابوداود ونسائی و ابن ماجه هست که انس گفت: «پیمبر با ابوبکر و عمر و عثمان بر اُحد رفت و کوه بلرزید، پیمبر فرمود: «اُحد! استوار باش که پیمبری و صدیقی و دو شهید بر تو هست.» سیاق حدیث گواهی میدهد که ا صیل نیست و خواستهاند ضمن آن از گفتار پیمبر بر صداقت ابوبکر و شهادت عمر و عثمان شاهد بیاورند. اُحد کوه آتشفشان نبود تابلرزد و پیمبر برای اسکات آن به آبروي صدیق و

دو شهید متوسل شود.

ترمذی در فضائل عثمان همین مضمون را دربارهٔ کوه ثبیر که در مکه است نقل میکند با این اضافه که: «از لرزش ثبیر سنگ‌ها فرو ریخت و پیمبر پای بر آن زد که ثبیر آرام باش تا آخر...»

و در حدیث دیگر که همین ترمذی نقل میکند «کوه حرا» برای لرزیدن انتخاب شده و بدنبال آن گفتار پیمبر چنین است: «آرام باش که بر تو جز پیمبری و صدیقی و دو شهید نیست» که گوئی حرا از ترس حضور بیگانه بلرزیده و پیمبر فرموده که اینجا جز آشنا نیست، چون آفتاب روشن است که جاعلی حدیثی در فضل خلفا می‌ساخته و زمینه این بوده که ضمن حادثه‌ای از گفتار پیمبر صداقت ابوبکر و شهادت دو خلیفهٔ دیگر تأیید شود، صحنهٔ کار را کوهی کرده‌اند تا سخن استوارتر شود و حادثه را لرزیدن کوه دانسته‌اند تا به غرابتِ آن مستمعان مرعوب شوند و دربارهٔ حدیث اندیشه نکنند و این صنعت استتار است که دروغی را به دروغی بپوشانند و این کوه گاهی احد بوده و زمانی ثبیر و حرا می‌شده و گوئی این تشویق از حافظهٔ جاعل است که ضبط کافی نداشته و کوه مدینه و مکه را امتیاز نمیکرده و راویانِ غافل از این نکات همه را نقل کرده و مشت جاعل را باز کرده‌اند!

بعضی حدیث سازان که قصد تفضیل خلفا می‌داشته‌اند، غالباً ـ ندانم به عمد یا غفلت ـ این تفضیل را قرین وهن پیمبر کرده‌اند، چون آن حدیث که ترمذی در فضائل عمر از گفتارِ عایشه آورده که گوید: «نشسته بودیم و صدایی شنیدیم پیمبر برخاست و زنی حبشی دیدیم که دف می‌زد و رقص میکرد و کودکان اطراف وی بودند، پیمبر گفت: «عایشه بیا تماشا کن» و من پهلوی وی بتماشا ایستادم و همی

گفت: «سیر نشدی سیر نشدی» و من برای آنکه منزلت خویش پیش وی بدانم می‌گفتم: نه، ناگهان عمر بیآمد و مردم پراکنده شدند و پیمبر گفت: می‌بینم که شیطان‌های جن و انس از عمر گریزانند». محور جعل حدیث حرمت عایشه و مهابت عمر است، حدیث ساز صحنه‌پرداز، پیمبر را با عایشه به تماشایِ رقص و دف حبشی کشیده تا حرمتِ عایشه ثابت کند که پیمبر دستخوش ارادهٔ وی بود. اگر در ابراز حرمت عایشه وهنی بر پیمبر هست جاعل را چه غم که به بهای حدیث، دینار و درم می‌دهند و عمر، قهرمانِ داستان است که چون بیاید شیطانها که از پیمبر بیم نداشتند از او گریزان شدند و معرکه ختم شد! و از همین خمیرمایه، حدیثی دیگر ساخته‌اند که جعل آسان نبود و دریغ بود از مایه‌ای مهیّا بیش از یک حدیث قالب نزنند. حدیث این است: پیمبر از سفر جنگ آمده بود زنی سیاه بحضور وی آمده گفت نذر کرده‌ام اگر سالم بازگشتی بحضور تو دف بزنم، پیمبر گفت: «اگر نذر کرده‌ای بزن» و او آغاز کرد، ابوبکر بیامد و او همچنان میزد، عثمان بیامد و میزد و چون عمر بیامد دف را نهان کرد و پیمبر گفت: «عمر! شیطان از تو می‌ترسد» جاعل کوردل، حدیث پیمبر نشنیده بود که نذر بر انجام معصیت روا نیست و به وهنِ پیمبر حرمت عمر می‌افزود که در حضور او دف می‌زدند و از این بیم داشتند.

در اینجا دیدیم که ا بوبکر و عثمان و عمر از پی یکدیگر به صحنه آمدند که اقتضایِ جعل چنین بود، اما در آن حدیث که مسلم از فضائل عثمان آورده سیاق داستان اقتضای دیگر دارد و ابوبکر اول و بعد عمر و پس از همه عثمان نمودار می‌شود.

عایشه گوید: «پیمبر در خانهٔ من خفته بود و رانها یا ساق‌های وی برهنه بود، ابوبکر بیآمد و همچنان بود، عمر بیامد و همچنان بود و

چون عثمان بیآمد پیمبر بنشست و لباس خویش مرتب کرد و گفت چگونه از مردی که فرشتگان از او شرم دارند شرم نکنم.» حقاً عجیب است آنها که میدانسته‌اند به صریح حدیث پیمبر ران، عورت است و نهان کردنی است، این خرافه به مقام صحاح چسان برده‌اند و چنین بی‌باک، وهنِ پیمبر چرا خواسته‌اند که بحضور کسان نیم‌برهنه خفته بود و آنجا که باید شرم میکرد جز بحضور عثمان نمیکرد! خدا سیاست را لعنت کند که اینهمه فصاحت از او است و ارباب دنیا در مذبح قدرت، دین و شرف پیمبر، همه را قربان میکنند!

حدیث سازان وهن خدا و پیمبران و فرشتگان نیز می‌کرده‌اند و چیزی از متخلقات ایشان بصحاح معتبر ره یافته است». بخاری و مسلم و ترمذی از ابوهریره حدیث می‌کنند که جهنم پیوسته هَلْ مِنْ مَزِيدٍ گوید تا خداقدم در آن نهد و جهنم گوید: بس بس و بهم بپیچیده شود!

و ترمذی در باب تفسیر حدیثی دارد که خدا چون آدم را بیافرید همه ذرّیهٔ او را نمودار کرد و وی داود را بدید و دلبستهٔ او شد و از خدا پرسید این کیست و جواب آمد این مردی است داود نام از ملت‌های اخیر، و چون آدم بدانست که عمر داود فقط شصت سال است از خدا خواست که چهل سال از عمر وی بر آن بیفزاید. چون فرشتهٔ مرگ بر او درآمد گفت زود آمده‌ای که مرا عمر هزار سال تمام است فرشته گفت مگر نه آن چهل سال به داود دادی و آدم انکار کرد و از آن روز که آدم جر زد، سند نوشتن و شاهد گرفتن مقرّر گشت!

و هم در بخاری و مسلم که به تعبیر نووی هر چه در آن هست قطعی و بگفتار ابن خلدون مورداجماع است، قصه‌ای رسواتر از این هست که اگر رموز حمزه از خرافه‌های نو نبود می‌گفتم از آنجا

گرفته‌اند. قصه اینست: «فرشتهٔ مرگ به موسی درآمد که جانش را بگیرد، موسی مشتی بزد و چشمش کور کرد. فرشته (لابد گریان و نالان) پیش خدا رفت که مرا پیش بنده‌ای فرستادی که نمی‌خواهد بمیرد و چشمم را کور کرد، خدا چشم وی بازداد و گفت به بندهٔ من بگو اگر دوست داری زنده بمانی دست بر پوست گاوی نه و بشمار، هر مو که زیر دست تو نهان شود سالی زنده خواهی بود! و ابن حنبل در مسند خویش بر این قصهٔ حدیث‌نما افزوده که تا این حادثه، فرشتهٔ مرگ آشکارا نزد کسان میشد و از آن پس که ضرب شست موسی بدید نهان گشت».

قصه‌ساز عامی یهودی در خور ملامت نیست که به تعظیم موسی از الگوی عقل خویش افسانهٔ قهوه‌خانه‌ای آورده، اما جامعان حدیث به قیدِ صحیح را ملامت می‌توان کرد که چرا خزف را در دامن صدف نشانده‌اند. در بخاری و مسلم از حدیث ابوهریره دربارهٔ موسی قصهٔ دیگر هست که گوئی برای خندانیدن مادران بچه مرده آورده‌اند بدین مضمون: «موسی همیشه نهان از بنی‌اسرائیل آب تنی میکرد، گفتند قطعاً فتقی دارد، یک روز که لباس خود به سنگی نهاده بود سنگ براه افتاد و موسی بدنبال آن تا میان قوم دوید تا وی را بدیدند آنگاه سنگ ایستاد و موسی لباس خویش برداشت و سنگ را زدن گرفت و شش هفت زخم بدان زد و آیهٔ شصت و نهم از سورهٔ احزاب که گوید: لَاتَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوا مُوسىٰ فَبَرَّأَهُ اللّٰهُ مِمَّا قَالُوا اشاره به همین حادثه است. رسوائی این حدیث هم بمتن و هم بسند عیان است، سند از ابوهریرهٔ دروغگو است که در صف اصحاب، دروغگوتر از اوئی نبود و متن همین است، دویدن سنگ و آنگاه شش هفت زخم خوردن از مشت موسی که لابد هرکول آهنین بوده است و بدتر از

همه در این قصهٔ سخیف وهن قرآن نیز هست که آیه‌ای را با خرافه‌ای مربوط می‌کند و دو جامع حدیث که مقید بوده‌اند از احادیث جز صحیح نیارند آنرا روایت کرده‌اند.

من ندانم آن حدیث که بخاری و مسلم در باب معراج از وخالت موسی در کار نماز و مراجعهٔ مکرر پیمبر برای تخفیف آن آورده‌اند، وهن پیمبر ماست یا تعظیم پیمبر یهود! حدیث اینست و از گفتار پیمبر نقل میکند که بشب معراج هنگام بازگشت، چون به موسی رسیدم بدو گفتم بر امتِ من پنجاه نماز مقرر شد، موسی گفت من مردم را از تو بهتر میشناسم که با بنی‌اسرائیل تجربه‌های سخت کرده‌ام و امت تو طاقت این نماز ندارند، سوی خدا بازگرد و تخفیف بخواه و بازگشتم و از خدا خواستم و چهل نماز شد و باز موسی مرا به تخفیف گرفتن فرستاد و بار دیگر بیست و بعد ده و عاقبت پنج نماز شد موسی میخواست باز مرا بتقاضای تخفیف فرستد و گفتم بنیکی سر فرود آورده‌ام.

این افسانه نمونه‌ای از معنویات نژاد یهود است که از چانه وانمی‌مانند و گوئی جعل آن نیز یهودان کرده‌اند تا دوستی موسی و یهود در دل مسلمانان نفوذ دهند و از سیاق افسانه وش حدیث مجعول بودن آن چنان مسلم است که حاجت به هیچ توضیح نیست.

پیمبر در هالهٔ جلال نبوت بود و تعریض وی موجب کفر و ارتداد و قتل می‌شد، با وجود این جاعلان ناجوانمرد که از جنایت خویش، وهن اسلام میخواسته‌اند از تطاول به حدودِ وی دریغ نکرده‌اند و آثار خبثشان در صحاح هست، چون این حدیث که ابوداود و ترمدی از گفتهٔ ابن عباس آورده‌اند که روز بدر قطیفه‌ای گم شد و گفتند مگر پیمبر برداشته است و آیهٔ یک صد و شصتم از سورهٔ

آل عمران بدین مناسبت آمد که: وَ ما كانَ لِنَبِيٍ أَنْ يَغُلَّ. حقاً حدیثی هول‌انگیز است که حدیث سازِ خبیث از تلفیق افسانه‌ای با آیه‌ای به پندار خویش ساحت پیمبر را به وهمِ خیانت در قطیفه‌ای آلوده است.

و حدیث‌سازان اجیر ملعون، اگر درباره پیمبر بضرورت احتیاطی میکرده و سوءنیت خویش چون حدیث قطیفه در لفافه میآورده‌اند، درباره خاندان وکسان او از هیچ رذالت پروا نکرده‌اند که از آنجمله در صحاح نمونه‌ها مانده است، چون آن حدیث که مسلم و ابوداود و نسائی روایت کرده‌اند که پیمبر بر گور مادر خویش نشست و بگریست وگفت از خدا خواستم که برای او آمرزش طلبم و اجازه نیافتم و بعضی حدیث‌سازان نظیر این دربارهٔ پدر وی آورده‌اند که از گور او گریه کنان برخاست و پنداشته‌اند آیهٔ یک صد و شانزدهم از سورهٔ توبه که گوید: و ما كانَ لِلنَّبِيِ والمؤمِنينَ أَنْ يَسْتَغْفِروُ لِلمُشْرِكِينَ وَلَو كانُوا أُولي قُرْبىٰ در همین باب آمد که پیمبر برای پدر مشرک خویش آمرزش خواست و عتاب الهی شنید. محور حدیث مسلم و ابوداود و ترمدی و هم این حدیث بر وهن آبای پیمبر است که بخطا اثبات شرک ایشان می‌خواسته‌اند و این افترائی عظیم است که پدران وی بر دین حنیف بوده‌اند و فرضاً نمی‌بودند به دوران حیرت و فترت رسل بود و این وهن نیست. گوئی هدف جاعلان از فرض کفر آبای پیمبر جز این نبود که بار کفر از دوش اسلاف بنی‌امیه که کافر بودند و بجنگ ایمان آمدند و باکفر بمردند سبک کنند!

فاطمه دختر پیمبر نیز از تعریض حدیث سازان مصون نماند. بخاری و مسلم و ترمدی نقل میکنند که وقتی آیه: وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ بیامد پیمبر گفت: «ای مردم قریش کاری از من برای شما ساخته نیست (و گروهی از نزدیکان خود را نام بُرد) آنگاه گفت ای

فاطمه دختر محمّد (ص) هر چه خواهی از مال من بخواه تا بتو دهم اما پیش خدا کاری از من برای تو ساخته نیست. خدا جاعل وقیح را لعنت کند که از کوردلی ندانسته و نخواسته بداند که به اتفاقِ اهل حدیث، آیهٔ انذار عشیره بسال سوم هجرت و یا زودتر آمد و در آن روزگار فاطمه نبود و اگر بود کودکی بود که در خور این خطاب نبود که پیمبر وی را با سران قریش به معرض عتاب آرد و از خشم خدا بیم دهد که عتابی چنین شایستهٔ گنهکاران بزرگ است و دخترک نورس دو سه و حداکثر چهار ساله در خور آن نیست و این عبارت: «هر چه از مال من بخواهی» قرینهٔ دیگر است که نادرستی حدیث را هویدا میکند که پیمبر مالی نداشت تا چیزی بفاطمه یادیگری دهد.

کینه‌های نهان اموی، حتی مادر فاطمه را از تعریض، مصون نداشت و جاعلانِ خدانشناس از اراجیف خویش دربارهٔ او چیزی آوردند. احمدبن‌حنبل حدیثی از ابن عباس دارد که خویلد پدر خدیجه به همسریِ دختر خویش با محمّد(ص) راضی نبود، خدیجه غذائی آماده کرد و گروهی از بزرگان قریش را با پدر خویش بر سفره نشاند و بخوردند و بنوشیدند تا مست شدند و در آن حال از خویلد رضایت گرفت و چون از مستی بازآمد گفت: من دختر خویش به یتیم ابوطالب ندهم و بعد راضی شد. گوئی از این حدیث نادرست هم تعریض خدیجه و هم وهن پیمبر خواسته‌اند، اما ندانسته‌اند که خویلد سالها پیش از آن مرده بود و اگر نمرده بود نمی‌توانست از همسری دختر خویش با خاندان هاشمیان ناخشنود باشد که خدیجه از آن پیش، به یکی از تیمیان شوهر کرده بود و بیوهٔ چهل و پنج سالهٔ تیمیان که از اواسط قبایل بودند به عروسیِ هاشیمان دادن، وهن خویلد نبود و جاعلان خواسته‌اند یادگارِ درخشانِ زنی را که با خرج بی‌دریغِ مالِ

خود، حقی بزرگ بر مسلمانی دارد با این حدیث نادرست بیالایند! که همهٔ گناه وی آن بود که دختری چون فاطمه داشت که همسر علی شده بود و امویان از او خوش‌دل نبودند.

ابوطالب نیز بهمین جهت هدف واضعانِ حدیث بود که دربارهٔ دین علی سخن آسان نمی‌توانستند گفت، اما از کفر ابوطالب، افسانه می‌توانستند ساخت که وهنِ پدر، وهن پسر بود.

بخاری و مسلم، دو صحیح مطلق، روایت می‌کنند که چون مرگ ابوطالب در رسید پیمبر پیش وی آمد و ابوجهل و عبدالله بن ابی‌امیه آنجا بودند. پیمبر گفت عمو! یک کلمهٔ لااله‌الاالله بگو که نزد خدا برای تو گواهی دهم! ابوجهل و عبدالله گفتند ای ابوطالب! مگر از دین عبدالمطلب بیزار شده‌ای! پیمبر پیوسته شهادت بر او عرضه می‌کرد و آن دو تن گفتار خویش تکرار میکردند و آخر سخن که ابوطالب گفت این بود که بر دین عبدالمطلّب و از لااله‌الاالله گفتن ابا کرد و پیمبر گفت مادام که منعم نکنند برای تو آمرزش خواهم خواست و آیهٔ منع استغفار که از این پیش گفتیم نزول آن را دربارهٔ پدر پیمبر پنداشته‌اند، دربارهٔ وی آمد! و از این نکته غافل بوده‌اند که منع ستغفار آیهٔ ۱۱۴ سورهٔ برائت است که در مدینه آمده و مرگ ابوطالب در مکه بود. در این حدیث تنها تعریضِ ابوطالب نیست، تعریضِ عبدالمطلب نیز که جد پیمبر بوده هست که او را نیز بناحق متهم داشته‌اند.

بخاری و مسلم روایت دیگر دارند که نزد پیمبر یادِ ابوطالب کردند و وی گفت: «شاید شفاعت منش سود دهد و او را در آتشی نهند که فقط تا قوزکش باشد و مغز سرش از آن بجوشد.» و باز روایت کنند که عباس از پیمبر پرسید: «آیا برای ابوطالب که ترا حمایت

میکرد سودمند بودی؟» گفت آری تاکمرش در آتش است و اگر من نبودم در اعماق آتش بود.» یا: «... او را در اعماق آتش دیدم و برون آوردم که تاکمر در آتش است.»

و هم بخاری و مسلم و ترمدی نقل کرده‌اند که پیمبر به عَم خود گفت بگو لااله‌الاالله تا روز قیامت برای تو گواهی دهم. گفت اگر بیم نداشتم که قریش گویند از بیم مرگ، مسلمان شد چشم تو بدین گفتار روشن میکردم و آیهٔ ۵۶ از سورهٔ قصص بیامد که: إِنَّکَ لاٰ تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ.

سیاقِ احادیث از رسوائی آن حکایت میکند. حقاً این منتی عجیب است که یکی را فقط تاکمر در آتش کنند! و تازه هنوز رستاخیز نشده تا شیخ بنی‌هاشم را بفرض کفر به جهنّم برند و همه یا نیمهٔ او را در آتش کنند! براستی که دربارهٔ این مرد شریفِ بصیر دوراندیش که بر اسلام منتی عظیم دارد انصاف نکرده‌اند. من ندانم که اگر به دوران اوّل دعوت، این مردِ شجاع با آن حمایت بی‌دریغ و مراقبت دائم، کید دشمنی از پی افکن دین دور نمی‌کرد نهضت نوزاد از دورانِ ضعف مکه چسان می‌گذشت.

سیرت ابوطالب و آن دلسوزی‌ها که از دوران طفولیت و جوانی دربارهٔ محمّد داشت نشان می‌دهد که وی به تأئید خدا حوادث آینده را به فراست می‌دید و میکوشید تا برادرزادهٔ خود را به فراغ از غم معاش واصل کند تا مشکلات عادی زندگی، سنگِ راهِ کمال او نشود، محمّد به دورانِ جوانی، پیش از همسری خدیجه در خانهٔ ابوطالب میزیست و اندیشه داشت فاخته دختر وی را بزنی بگیرد، فاخته همانست که در تاریخ بنام امّ هانی شهرت دارد، اما ابوطالب دختر خویش بزنی به هبیرة ابن‌ابی وهب مخزومی داد که از پیش با

مخزومیان رابطهٔ نسب داشت. خال وی هشام ابن مغیره که مرگ وی مبدأ تاریخ بود از ایشان بود و همدلی این طایفهٔ نیرومند را برای مقابله با آن کارشکنیها که امویان به کینهٔ دیرین هاشم و امیه در کار وی میکردند لازم میشمرد و به محمّد گفت: «برای تو زنی بگیرم که بی‌نیازت کند.» از اینقرار باحتمال قوی مدتها پیش از آنکه محمّد اجیر خدیجه شود و بامانت و لیاقت، بیوهٔ مالدار را مایل خویش کند، پیر بصیر بنی‌هاشم نقش این ازدواج مناسب راکه به برکت آن محمّد(ص) از گرفتاری معاش آسوده شد بخاطر داشت.

وقتی آن پیمان شوم میان قرشیان بسته شد و هاشمیان را به حصار گرفتند، این پیرِ دلیر که همتّی به‌بلندی کوه و اراده‌ای به صلابتِ سنگ داشت دل به زبونی نداد و نلرزید و هاشمیان را در گوشهٔ دره مکه که بنامِ شعب ابوطالب معروف است فراهم آورد و در دفاع از اسلام و مراقبت از محمّد(ص) ثباتی نشان داد که تنها ثبات فرزند وی را در میدان‌های جنگِ همانند آن توان کرد و سه سال بعد وقتی پیمان پاره شدو حصار بشکست و این مرد فرتوت هفتاد و چند ساله از رنج و اضطرابِ سه ساله، درهم شکسته بود و شمع جانش رو به خموشی میرفت، گوئی به رؤیا دیده بود که پس از مرگ وی دعوت نوزاد چه خطرها دارد که در بستر مرگ به محمّد (ص) گفت: «ما در مدینه خویشان داریم که از تو حمایت می‌کنند.» و فکر هجرت و بسط اسلام در خارج مکه را پیش آورد و دریغ است اگر مردی چنین ثابت و شریف و مخلص را فقط به این گناه که پسرش در جنگ بدر، پدر بزرگ و خال و برادر معاویه را بخاک افکنده است به شرک نسبت دهند! براستی از این مسلمانان عصر اول که بیش از هفت هزارشان را بنام و نشان در فهرستها آورده‌اند، بجز محمّد و علی کدامشان در

استقرار اسلام حقی چون ابوطالب داشته‌اند!

حدیث‌سازان میخواسته‌اند اینهمه شجاعت و ثبات و وفا را در راه دفاع اسلام به حمیّتِ قبیله منسوب کنند و به تلویح، خاندان عبدالمطلب را کافر به قلم آرند و هم دربارهٔ علی وهنی کنند که پدر وی کافر مرده و تا کمر در جهنم بوده است! ای سیاست بنام تو چه حماقت‌ها میکنند!

و علی شهسوار اسلام که مادر دهر چون اوئی نزاد، هدف حدیث سازان بود و از طعنِ وی دفترها کرده‌اند که از آن در صحاح متداول نمونه‌ها مانده است. ابوداود و ترمدی از گفتهٔ علی آورده‌اند که گفت: «عبدالرحمن عوف غذائی آماده کرد و ما را بخواند و شرابمان داد و شراب بگرفتمان و هنگام نماز شد و مرا امام کردند و در نماز بدنبال: قُلْ یا أَیُّهَاالْکافِرُونَ چنین خواندم: نَحْنُ نَعْبُدُما تَعْبُدُونَ. و آیهٔ چهل و یکم از سورهٔ نساء بیامد که: *لاتقربو الصلوة وانتم سکاری!*

و باز بخاری از گفتار علی نقل میکند که پیمبر شبانگاه بخانهٔ ما آمد و من و فاطمه خفته بودیم گفت مگر نماز نمی‌کنید؟ گفتم ضمیر ما به دست خداست اگر خواهد تواند که ما را برخیزاند پیمبر برفت و چیزی بما نگفت و شنیدم هنگام برون شدن دست به رانِ خود میزد و میخواند: وکانَ الْإِنْسانُ أَکْثَرُ جَدَلاً!

راستی باور کردنی است علی با آن زهد و ملایمت که داشت مست به نماز ایستاد و قرآن وارونه خواند و همین شاگرد صمیمی که در همهٔ عمر در ارادهٔ محمّد فنا بود بجای خویش خفته بود و چون او بیامد برنخاست و همانطور خفته، به جواب او سفسطه گفت! حقا که: کانَ الْإِنْسانُ أَکْثَرُ جَدَلاً و جَعْلاً و زَلَلاً و ضَلالاً و آنها که کار جدل و جعل و زلل و ضلال را بدینجا رسانیده‌اند از انسان بدورند و بایدشان

گفت: وکانَ الْحَیْوانُ...

و هم ابوداود و حاکم روایت میکنند که پیمبر فتنه‌ها را یادکرد و گفت: «آنگاه فتنه جنگ خواهد بود که شعله افروز آن یکی از خاندان من است که پندارد از من است و از من نیست که یاران من پرهیزکارانند.» و رنگِ سیاست اموی در این حدیث نمایان است که حدیث سازان خواسته‌اند مسؤلیت جمل و صفین و کشتار مسلمانان را بر گردنِ علی بار کنند.

مؤلفان صحیح که همه اعتبار روایت را به شخصیت راوی می‌دانسته‌اند چنان بطریقهٔ خویش خو کرده بودند که قرائن دیگر را مطلقاً ندیده حدیثهای نادرست را که برخلاف حقایق مسلّم تاریخی و طبیعی و لغوی است فراوان ضبط کرده‌اند، فی‌المثل ابوداود از گفتار پیمبر نقل میکند که: «یکی از اهل مدینه بفرار سوی مکه رود و سپاهی از شام سوی او فرستند که بصحرا میان مکه و مدینه بزمین فرو رود» این حدیث را به نفعِ عبدالله بن زبیر که برضد امویان قیام کرد و در مکّه مقام گرفت ساخته‌اند مگر از بیم فرو رفتن زمین، تفرقه در سپاه امویان افتد، اما سپاه شام بیامد و مکه را محاصره کرد و کعبه را سنگباران کرد و عبدالله را بگرفت و بر دار کرد و این پیشگوئی که اگر از پیمبر بود میبایست تحقق یافته باشد رخ ننمود و از آن گروهِ انبوه، حتی یکی بزمین فرو نرفت معذلک ابو داود دو قرن بعد این حدیث نادرست را که فضاحت آن از پیش هویدا شده بود به صفِ احادیث درست برد. بخاری و مسلم و ترمدی و نسائی نیز حدیثی بهمین مضمون و بعبارت دیگر دارند که یکی بکعبه پناه بَرَد و سپاهی برضدّ او براه افتد و در صحرا بزمین رَوَد. گوئی از این بزرگواران چنان در احادیث خویش محصور بوده‌اند که حوادث تاریخ عصر اول را که با

ایشان فاصلهٔ بسیار نداشت نمی‌دیده‌اند!

ترمذی روایت میکند که پیمبر سه طایفه را گرامی داشت: ثقیف و بنی‌حنیفه و بنی‌امیه! بنی‌حنیفه همان بود که مسیلمهٔ کذاب از آن برخاست، حالِ بنی‌امیه عیان است، و ثقفیان اگر به فسادِ بنی‌امیه نبودند، نمی‌توانستند مورد مکرمت خاص پیمبر باشند و این حدیث بخلاف حقایق تاریخ است.

بخاری و مسلم حدیثی از پیمبر روایت کرده‌اند که فرمود: «شیطان در نماز مزاحم من شد با او کشتی گرفتم و مغلوبش کردم و خواستم او را ببندم تا بازیچهٔ کودکان مدینه شود.» حقا که افسانه‌ای واهی است و بگفتار پیمبر نمی‌ماند و این افسانه از عقول بدوی که شیطان را موجود مشخص خارجی پنداشته‌اند مایه گرفته و اتفاقاً سند آن نیز اعتبار ندارد که ابوهریره در همه جا به جعل و دروغ معروف است، معذلک بیشتر از یک دهم روایات بخاری از اوست.

و ترمذی این حدیث نقل میکند که از پس جنگ بدر به پیمبر گفتند اکنون از پس کاروان باید رفت که مدافع ندارد و عباس که در بند بود بانگ زد روا نیست که خدا یکی از دو گروه را بتو وعده کرده بود و وعدهٔ خویش وفا کرد. پیمبر گفت راست گفتی. بی‌گفتگو این حدیث به تأئید عباسیان و تعظیم جدّ ایشان ساخته‌اند! غافل از این وهن که عباس همهٔ عمر به ربا مشغول که با مکیان بجنگ مسلمانان آمده بود، فقه و قرآن به پیمبر آموزد! بر ضد حقایق لغوی نیز حدیث در صحاح هست از جمله حدیث ترمذی است که در تفسیر: یا وَیْلَنا إنّا کُنّا ظالِمِینَ از گفتار پیمبر آورده که ویل دره‌ای است به جهنم که کافر چهل سال در آن فرو رود و به قعرش نرسد. قرآن بزبان عرب آمده و معنی ویل نزد عرب واضح است و این جعل فاضح را قصه گویان

کرده‌اند که از دره‌ای چنین عمیق مستمعان خود را اقناع میکرده‌اند.

خدایا! این قصه سازان و افسانه بافان با دین تو که پایهٔ آن بر عقل و فطرت سلیم انسان بود چه کردند؟ ندانم در کدام تفسیر دیدم آیهٔ چهلم سورهٔ اعراف را که گوید: إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ مربوط بجنگ جمل دانسته و روایتی بر این زعم واهی آورده بود که در آنجا جملی بوده و در آیه نیز جملی هست و هر چه باشد جمل جمل است! و یکی کم هوش سرشار از تعصب ناروامرا به تعرّض گرفته بود که چرا در قرآن ترجمهٔ کوثر را فزونی آورده‌ام که شیفتهٔ روایات دربارهٔ کوثر میبود و دریغ داشت داستانهائی چنین خاطر فریب شاهدی از قرآن عزیز نداشته باشد.»

به پندارِ من آن جنایت که امویان از خلط و جعل احادیث کرده‌اند از فاجعهٔ عظیم عاشورا و قتل عام حرّه و هتکِ حرم رسول، هول‌انگیزتر بوده که اکنون پس از طی قرون هنوز عواقب این جنایت هست و بلیّهٔ عظمای اسلام است و آن طعن، که فرنگان بر اسلام میزنند بیشتر به دستاویزِ همان روایات افسانه‌وش است و من در آن قصّهٔ غرانیق که در کتب حدیث هست و به موجب آن پیمبر روزی یا ساعتی از خطّ خویش بگردید و به نفوذ بتان تسلیم شد، انگشت حدیث سازانِ اموی را می‌بینم که کینه‌های بدر و احد و احزاب را به میدان حدیث آورده بودند و از خاطرهٔ این بندهٔ منتخب خدا که با دعوت خویش اقتصاد و سیاست مکه را بهم ریخته و قدرت‌های جاهلیت را بگور سپرده و در راه این هدف، گروهی از معاریف قریش و بنی‌امیه را بهلاکت داده بود انتقام میکشیدند و دین وی را با احادیث مجعول مشوش میخواستند و در مدت یک قرن انبوهی

افسانه و وهم و غرض، بهم انباشتند که در هر مجموعهٔ حدیث هر قدر هم در انتخاب آن دقت کرده باشند چیزی از آن هست.

ابوحنیفه نعمان مؤسس فقه و مذهب حنفی که به حدیث، بی‌اعتنا بود و قیاس و استنباط عقل را در صف دلایل فقه بمقام اول میبرد از هر ششصد و هفتصد حدیث متداول زمان خویش یکی برگزیده و یکهزار و شصت و هفت حدیث برگرفته که شاگرد وی ابویوسف (م ۱۸۲ ه) همه را در مجموعه‌ای بنام مسند ابوحنیفه آورده و باز در میان آن مجعولات محقق هست!

از جمله حدیث عایشه است که گوید: «پیش از آنکه پیمبر مرا بگیرد، جبریل تصویر مرا برای وی آورده بوده.» بخاری و مسلم و ترمذی نیز حدیثی به همین مضمون دارند که جبریل تصویر عایشه را بر پارچهٔ ابریشمین برای پیمبر برده بود. گوئی خلاف نیست که در اسلام تصویر موجودات جاندار کشیدن و بالتّبع داشتن و دیدن حرام است و ابوحنیفه را فتوی همین است. مگر بجدل گویند که جبریل فرشته است و بر فرشته تکلیف نیست و تواند تصویر عایشه برای پیمبر بیارد و پیمبر تواند یک نظر به مخطوبهٔ خویش کند، اما در همان مسند ابوحنیفه حدیث دیگر از گفتهٔ جبریل هست که با پیمبر گفت: «دیروز پیش تو آمدم اما برای این پردهٔ مصور که بردر است به درون نیامدم، سر این تصویر را ببرید.» معلوم نیست جبریلی که برای پردهٔ مصور از ورود بخانهٔ پیمبر صرفنظر میکند، چگونه تصویر عایشه را برای وی میبرد.

و هم در مسند ابوحنیفه روایت دیگر هست که یکی پیش پیمبر آمد و گفت قرآن آموختن نتوانم چیزی بمن بیاموز که از قرآن کفایت کند پیمبر گفت بگو: سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إِلٰهَ إِلاَّ اللّهُ وَاللّهُ أَكْبَرُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاّ بِاللّهِ.

و من با اطمینان کامل رنگِ جعل را در این حدیث می‌بینم که پیمبر چیزی را با قرآن برابر نمی‌کرده. بعلاوه کسی که تواند این عبارات را که ملفقی از کلمات قرآن است بخاطر سپارد چگونه نتواند معادل آن از قرآن فراگیرد!

و عجب‌تر از همه این حدیث است که یکی پیش علی (ع) آمد و گفت: «بهتر از تو کسی ندیده‌ام.» پرسید: پیمبر را دیده‌ای؟» گفت نه، گفت: «اگر دیده بودی گردنت میزدم» بعد پرسید: «ابوبکر و عمر را دیده‌ای؟» گفت نه، گفت: «اگر دیده بودی مجازاتت میکردم» بی‌گفتگو این جعل به تعظیم ابوبکر و عمر کرده‌اند و مقدمهٔ آن برای پی گم کردن است و جاعل میخواسته اعتراف علی را در حدیثی بگنجاند و سخن از پیمبر برای نیرو دادن حدیث است. فرضاً علی، ابوبکر و عمر را افضل میشمرد روا نبود برای سخنی که مسلماً مقید بزمان و مکان بود و حکم عام نبود یکی را گردن بزند یا مجازات کند.

و نظیر این، روایت دیگر است که ابوحنیفه به قید «شنیدم» آورده که به عمر گفتند: «چرا علی را بخلافت نصب نکنی؟» و او گفت: «ترسوی گمنامی است». با اطمینان میتوان گفت همهٔ آن افسانه‌ها که جعّالانِ اجیر معاویه و مروان و اعقابشان برضد علی و خاندان وی ساختند هیچیک در شجاعت وی خدشه نکرد که بی‌انصافانی از آن‌گونه که بطلب درم و دینار چشم بسته و دهان گشوده داشتند و هر ناروائی را بقالب حدیث میریختند، خورشید به گِل اندودن نمیتوانستند، گفتند پدرش کافر بود، در دین مادرش که مربی پیمبر بود و او را از فرزندان خویش عزیزتر می‌داشت خلل پنداشتند، اما کس نگفت علی که نیمی از فیروزی بدر از او بود که در احد اگر ثبات بی‌دریغ او دردم آخر نبود خدا میداند چه میشد که در خیبر قلعهٔ

محکم یهود بگشود که در احزاب با قتل عمرو، صولت مهاجمان بشکشت و مدینه را از سقوط، نگهداشت که در حنین به پایمردیِ وی فراریان صبحگاهان دلگرم باز آمدند و شکست محقق، فتح عظیم شد که در جمل و صفین ضرب شست خویش بنمود و دشت بصره و صفین را از خون دوستداران بنی‌امیه رنگین کرد، کس نگفت علی با این سوابق که نام بلند او هم نام محمّد در آفاق میرود ترسو و گمنام بوده است! ابن‌ابی‌الحدید حدیثی نزدیک باین مضمون دارد که عمر گفته: «علی نرمخوست.» البته نسبت به خشونتِ عمر که تازیانه بر فرق کسان نهاده بود، علی آنجا که پایِ حق در میان نبود، نرمخو بود. به پندار من حدیث ابوحنیفه تحریف همین حدیث است که زمینه را گرفته و کلمه‌ای را به کلمهٔ دیگر بدل آورده و معنی را بگردانیده‌اند و این از جعل کامل خطرناکتر است که کشف تحریف دقیق در متن و سیاق درست حتی برای آن‌ها که با حدیث، انس کافی دارند مشکل است و از اینگونه در صحاح بسیار هست که تذکار آن مقدمهٔ ما را کتابی جدا میکند.

از جمله حدیثها که سیاق درست دارد و یک کلمهٔ آن را تحریف کرده‌اند آن حدیث است که به تأئید هوش و ایمانِ پارسی نژادان آورده‌اند که اگر ایمان (یا علم) به ثریّا بودی مردمی از اهل پارس بدان رسیدندی.

و این از تحریفاتِ شعوبیان است که در قدح عرب و مدح غیرعرب کوششی داشتند. اصل حدیث که بخاری و مسلم و ترمدی درباب تفسیر آورده‌اند چنین است که راوی گوید: «ما نزد پیمبر بودیم که سورهٔ جمعه بیامد، آیهٔ اول را که وصف بعثت وی در میان امیان است بخواند و به آیهٔ دوم رسید که وصف به هدایت نه پیوستگان

است، یکی گفت آنها که بما نپیوسته‌اند کیانند و پیمبر (که سؤال بی‌جا را خوش نداشت) در جواب او سکوت کرد، آنگاه دست بر سلمان فارسی که در میان حاضران بود نهاد و گفت اگر ایمان به ثریا بودی مردمی مانند این بدان رسیدندی.» متن حدیث این است و گوئی شعوبیان که غالباً غیرعرب بوده و سلیقهٔ کافی برای جعل حدیث تمام نداشته‌اند «مردمی مانند این» را تحریف کرده بجای آن «مردانی از پارس» نهاده‌اند و هم در روایت دیگر برای مزید تفضیل «ایمان» را به «علم» بدل کرده‌اند که بنظر ایشان در عرصهٔ مفاخره با عرب اعتبار علم از «ایمان» بیشتر بوده است، اما روح حدیث از این هر دو تحریف بیزار است که سلمان عنوان‌های مختلف داشت. او مردی جهان دیده بود، مملوک سابق بود، هوشی مجرّب داشت، در ادیان سلف دستی داشت؛ از دین یهود رسته و پیش از مسلمانی به دین نصاری پیوسته بود، در علوم آن زمان دستی داشت، خندق به ابتکارِ او کنده شد، در جنگ طائف که کار حصار مشکل بود، منجنیق و دبابه به راهنمائی او ساختند تا آنجا که بعضی فرنگان خاورشناس عنوان مهندسی باو داده‌اند. مسلمانی نیک اعتقاد و از یاران مخلص پیمبر و فارسی نژاد نیز بود و معلوم نیست آن تأیید که پیمبر در ضمن حدیث از او میکرد به کدامیک از این عنوان‌هاست، اما شعوبی شیفتهٔ محامدِ غیرعرب حدیثی دید و به تحریف، هدف خویش در آن نهاد و در آفاق سمر شد که پیمبر ایمان داری یا هوشیاری مردم پارس را ستوده است. البته هوش و ایمان پارسی نژادان ستودنی است، اما حدیث بدان صورت که آورده‌اند از پیمبر نیست و ای عجب که عربان ضدشعوبی خاموش نماندند که در صنعت جعل استادتر بودند و در قبالِ این، حدیثی دیگر از انبان جعل برآوردند که پیمبر گفت: «ای سلمان مرا دشمن مدار که

از دین برون شوی.» و سلمان به حیرت گفت: «چگونه ترا دشمن دارم که خدا ما را به برکت تو هدایت کرده است» گفت: «عرب را دشمن داری، مرا دشمن داشته‌ای[1]» گرچه قضیه قابل خلاف است اما به پندار من از سیاق حدیث مسلم است که از مجعولات ضدشعوبی است که بدوران پیمبر، اسلام از حدود عربستان برون نرفته بود و مسئله حب و بغض عرب مطرح نبود و پیمبر که صلای: لافَضْلَ لِعَرَبِيٍ عَلَىٰ عَجَمي داده بود محبت عرب را تبلیغ نمیکرد و این سخنان یادگار زمان امویان است که اسلام را از صفای فطری، به در بردند و حمیّت جاهلیت را زنده کردند و غرور ملل غیرعرب راکه به اسلام دلبستگی داشتند برانگیختند و تمایلات شعوبی برضد عرب قوت گرفت. در آن روزگاران که نطفهٔ انقلاب ضداموی ظاهراً به تأئید علویان و در معنی برای عباسیان در خراسان بسته میشد و جزر تاریخ به مدّ میرفت و کافر کوبهای خراسانی برای درهم کوفتن بنای حکومت عرب، نه اسلام آماده میشد، حامیان سیادت عرب که خطر را نزدیک می‌دیدند به صحنه سازی و جعل حدیث میپرداختند و از زبان پیمبر به سلمان میگفتند: «دشمنی عرب ـ همان عربها که بیشتر از همهٔ مردم جهان با پیمبر دشمنی کرده بودند ـ دشمنی من است.»

و هم آن حدیث که در صحاح نیست اما در مجموعه‌های حدیث از زبان پیمبر هست که: من در زمان شاه عادل زاده‌ام. از مجعولات شعوبیان است که به تأئید شاهان قدیم قالب زده‌اند و آنها که سیاق حدیث شناسند و با زبان فخر پیمبران انس دارند نیک دانند که این سخن از دیار آشنا نیست و این مرد عرب نژاد ملهم از جانب خدا از این مرحله بسیار دور بود که با سیاقی چنین از حلیهٔ بلاغت بری

---

۱ ـ ترمذی

که اضافات پیشاپیش بوی جعل پارسی می‌دهد از استخوان کسری که بیت القصیده فضایلش همه قتل عام متهمان مزدکی و تجدید قدرت اسپهبدان و مؤبدان و وابستگان ایشان بود و بنیاد آن هرج عظیم را که سقوط مداین از آن زاد همونهاد، تمجید کند و قطعاً نکرده است. بی‌گفتگو آنکس که همهٔ قدرتهای عصر خویش را از خرد و کلان به دیدهٔ نفرت و حقارت می‌دید و میگفت: «زشتترین نامها نزد خدا مردیست که نام وی ملک الاملاک باشد که خدا وی را دشمن دارد و خبیث شمارد که مالکی جز خدا نیست»[1] چنین کسی زبان به مدح ملک الاملاک نمی‌گشود.

بجز آن جعل مغرض و آن تحریفهای عمد که در حدیث کرده‌اند از آشتفگی خط عرب بسی تحریفها در متون آمده که بزرگان قوم از همان عصر اول از وسعت دامنهٔ آن به تشویش بودند. خط عربی را از الفبای آرامی گرفته بودند و بدوران ظهور اسلام از این اقتباس سالی چند میگذشت، نمونه‌های خط آن زمان که هست چنانست که باسبق ذهن و حدس و تخمین به زحمت کلمه‌ای را میتوان خواند، نقطه و اعراب معمول نبود و مایهٔ زبان چنانست که بی‌اعراب و نقط از تشابه کلمات مشکلهای بزرگ میزاید به یک نقطه محرم مجرم میشود، زبر و زیری معنی را زیر وزبر میکند. زَیْدٌ قاتِل أخي را اگر به ضمّ لام قاتِلُ بخوانند معنی می‌دهد که زید برادر مرا میکشد و اگر به تنوین یعنی نونی که در لفظ هست و در خط نیست قاتِلٌ بخوانند معنی می‌دهد که زید برادر مرا کشته است. در: ما أحْسَن زید اگر زید را به تنوین مرفوع بخوانیم معنی می‌دهد که زید کار خوب نکرد و اگر به تنوین منصوب خوانده شود معنی می‌دهد که چه زیباست زید و اگر

---

۱ ـ بخاری مسلم، ابوداود، ترمذی

نون احسن مضموم شود و زید را مجرور بخوانیم سؤال از زیباترین صفت یا حالت ما عضو زید است.

به پندارِ من بیشتر اختلافات در قرائت قرآن از همین جاست که کلمات بی‌نقطه و اعراب را بحالت گونه‌گون خوانده‌اند و از آن جمله همه قرائت‌ها که با سیاق و معنی سازگار بوده مضبوط مانده است.

و مردم بی‌خبر بعضی آیه‌ها را بخلاف سیاق و معنی میخواندند چون آیه سوم از سوره برائت که چنین است: إِنَّ اللّٰهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ که در سیاق جملهٔ رسول به الله پیوسته و مفتوح باید خواند و معنی چنین است که خدا و رسول وی از مشرکان بیزارند. به زمانِ عمر یکی بتعلیم قرآن بمدینه آمده بود و چون معلم قرآن آیه بر او خواند رسول را بمشرکین پیوسته کرد و مکسور خواند که معنی چنین می‌داد: خدا از مشرکان و از پیمبر خویش بیزار است و نوآموز قرآن گفت: «من نیز از آنکه خدا از او بیزار است بیزارم.» و عمر چون این بشنید تعلیم قرآن را برای کسانی که علم و صلاح کافی نداشتند ممنوع کرد.

و هم آیه بیست و پنجم از سورهٔ فاطر که گوید: إِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ که الله مفعول و علما فاعل فعل است و اول را مفتوح و دوم را مضموم باید خواند و معنی چنین است که از بندگان خدا فقط علما از او میترسند اما اگر الله را مضموم و علما را مفتوح بخوانند معنی وارون میشود که گوئی خدا را از بندگان خویش فقط از علما میترسد و چنانکه میگویند ابوالاسوددئلی یکی را شنید که آیه را به همین غلط میخواند و بفکر افتاد بر کلمات، نقطه و اعراب نهد و هم قواعد نحو را ضبط کند و نخستین کس که قرآن معرّب و منقوط کرد او بود و هم نخستین کس که چیزی از قواعد زبان عرب ثبت کرد و اساس نحو نهاد او بود.

این آشفتگی بیشتر از خلط مردم غیرعرب با عرب آمده بود که مردم عرب بحکم فطرت جز در موارد خلاف که از لهجهٔ خاص قبایل است زبان خویش باعراب صحیح میخوانند چنانکه در آن معارضه که میان دو امام نحو سیبویهٔ پارسی و کسائی بصری بحضور خلیفهٔ عباسی در قضیهٔ زنبوریه شد و حق باسیبویه بود اما رأی بخلاف وی داده بودند هر چه گفت که چند بادیه نشین را به تلفّظ قضیه وادارند مسموع نیفتاد.

شیخ علامهٔ پارسی‌نژاد به تجربه نیک می‌دانست که بادیه نشینِ اصیل بخلاف قانون اعراب چیزی بزبان نتواند آورد.

خدا می‌داند از تغیر اعراب و نقط در احادیث پیمبر چه تحریفها زاده و چه مشکلهای نگشودنی پدید آمده است. در کتاب‌های حدیث و درایت شمه‌ای از تحریفهای مضبوط برای عبرت کسان آورده‌اند از جمله در بخاری هست که پیمبر فرمود خدا قتل را از مکه نگهداشت و این در اصل فیل بوده که خدا از مکه نگهداشت نه قتل و از تغییر و افزودن نقطه‌ها فیل به قتل مبدل شده است. دربارهٔ یکی از اصحاب پیمبر حدیثی در متون هست که مردی غبین بود و این کلمه با غین وبا و یا، بمعنی مغبون است و در بعضی متون، غبین را تحریف کرده و عنین باعین و نون و یا نوشته و بتوضیح آن نکته‌ها گفته‌اند.

ابواحمد رازی بمجلس محمّد خزیمه شنیده بود که یکی حدیث از مختصر فقه مزنی میخواند که عمر از آبی که در حر زن ترسا بود وضو گرفت و همه را خنده گرفت، به قرینه پیداست که حر جر بوده که بمعنی کوزه است و سقوط نقطه کوزه را چیزی کرده که نباید گفت.

محمّدبن عبدوس از شیخ خود شنیده بود که پیمبر فرمود: إِذْهَبُوا

عَنّا یعنی از پیش ما بروید، و این تصحیف حدیث: إِدْهِنُوا غِبًّا است. یعنی دیر به دیر روغن بزنید که بدوران وی حمام نبود و شستشوی تن جز بضرورت نمیکردند و روغن زدن وسیلهٔ آرایش مردمان بود که بعضی زنان مکه نذر کردند تا انتقام کشتگان بدر روغن نزنند و بعضی کسان چنان در روغن زدن افراط میکردند که لباسشان چون روغن‌فروشان بود و پیمبر برای پاکیزه ماندن تن و لباس، این دستور فرموده بود!

حامد صوفی از محمّدبن مذکر شنیده بود که پیمبر فرمود: زَرْعُنا تَزْدادُ حنَا. یعنی کجی زراعت مافزون میشود و آنگاه قصه‌ای طولانی گفته بود ماحصل اینکه گروهی بودند که زکات غلات خویش نمی‌دادند و صدقه نمیکردند و همه زراعتشان رویهم خفت و همه این قصه بیجا بود که اصل حدیث: زُرْغِبًّا تَزْدَدْ حُبّاً بود که با افزودن یک الف و دو تصحیف از معنی برون شده بود.

ابومنصور محمّد فقیه به عدن یکی را دیده بود که میگفت پیمبر چون بنماز میایستاد، بُزی برابر خویش مینهاد و چون حدیث مورداستشهاد وی را دید چنین بود: کانَ رَسُولُ اللّٰهِ إذا صَلّیٰ نَصَبَ بَیْنَ یَدَیْهِ عَنَزَة و اینمرد عَنَزة را که نون وسط آن مفتوح است و نیزه معنی می‌دهد با جزم نون خوانده بود که معنی آن بز میشود.

و یکی از مشایخ بزرگ دوران اخیر که از اقطاب فقه و اصول بود در این حدیث پیمبر که: مَنْ کانَ عَلیٰ جِدَةٍ وَجَب لَهُ الْحَجَّ، جِدَة را که به کسر جیم و فتح دال بمعنی دارائیست جَدَّة با جیم مفتوح و دال مشدد مکسور خوانده و به توجیه آن که چگونه هر که در جده باشد حج بر او واجب میشود تقریری مفصل کرده بود.

و شیخ ما محمّد گنابادی خراسانی رحمة‌الله علیه که به فطنت و

دقت در عصر خویش همتا نداشت در اسفار الهی در بحث علل آنجا که عبارتی از شیخ ابن سینا نقل میکند که: إذا عَجُزَ الطَّبیعَةُ أعَنّاها بِالصَّنْعَةِ در مطالعه پیش از درس کلمهٔ سوم را أَغْناها به صیغه غایب خوانده بود و از تعیین فاعل درمانده و معنی را نیافته بود و بناچار نسخهٔ خویش را با ظرافتی که همو داشت تراشیده و: أُعنّاها را أَغْنَیْناها کرده بوده و هنگام درس بما میگفت نسخه‌های دیگر را که همه از یک چاپ بود اصلاح کنیم. وقتی بدو گفتیم: *اعناها* به فتح عین و تشدید نون، فعل متکلّم است و فاعل در آنست و با مقصود سازگار است یعنی وقتی طبیعت ناتوان شود به صنعت کمکش کنیم، از عجله خویش بشگفت شد، خدایش رحمت کند، همیشه به دعا میگفت خدایا ذهن ما را منحرف مکن.

و هم در آن روزگار که مغنی اللبیب ابن هشام انصاری را بر ادیب حبیب آبادی که خدایش عمر دهاد به درس می‌خواندیم، و یاد آن روزگاران بخیر باد یکی آستین برباد در انجمن میگفت: «معنی معضلات لاینحل دارد» و مرا حیرت افتاد که از این معضلات بی‌خبر مانده بودم برای نمونه یکی را گفت که در مفردات در حرف اجل چنین بود: «... حَرْفُ جَوابٍ و قَیَّدَالْمَا لَقِيُّ الْخَبَرَ بالْمُثْبَتِ و معنی چنین است اجل خاص جواب است و مالقی (نحوی معروف) خبر را به مثبت مقید کرده و این صحیح است که اجل یعنی بله و بجواب جمله منفی بله نتوان گفت که مدعی عبارت را چنین خوانده بود: و قیداً لِما لَقِيَ الْخَبَرَ بِالْمُثْبِت و در ظلمات حیرت افتاده بود که ذهن انسان چون آهن‌رباست، وقتی چیزی را گرفت آسان وانمیگذارد و بسیاری از مشکلات از اینجاست که ذهن منحرف مدرکات خویش رها نتواند کردو خدا ما را از این بلا محفوظ دارد که فلج جان است.

انحرافِ از معني حديث نيز چون تحريفِ آن، مايهٔ تشويش مي‌شود و از آن نمونه بسيار است في‌المثل مؤلف ضحى الاسلام از مقصد اين حديث که بخاري درباب فتن آورده که پيمبر فرمود: «صدسال ديگر از آنها که بر پشت زمينند يکی نخواهد بود.» منحرف شده و آنرا دروغ پنداشته که به نظر وی اقتضای حديث اين بوده که پس از صد سال يکی در دنيا نباشد و چون چنين نشده پس بی‌گفتگو حديث دروغ است. اما گوئی معنی چنين است که پس از صدسال از آن‌ها که در زمان حديث بر پشت زمين بوده‌اند يکی نماند و جز اين نشده است، ممکن است در سند حديث خللی باشد يا بر مفاد آن اشکالی توان گرفت که اين توضيحات واضحات است اما به هر حال در متن حديث، دليلی بر دروغ بودن آن نيست.

شايد همين تحريفها و انحرافها در متون حديث که قطعاً بسياری از آن نامکشوف مانده مشايخ قديم را واداشته تا نقل و روايت را به اجازهٔ خاص مقيد کنند که شرط آن قرائت شفاهی بود و اين رسم از قرون سلف تا نزديک به دورانِ ما محفوظ بود و اگر رشتهٔ حديث نگسيخته و سنّت پيمبر مشوش نشده نتيجهٔ آن غيرت و حميّت است که اهل حديث در ضبط و روايت دقيق آن ميکرده‌اند.

اين شمه‌ای از آن خلطها و تشويشهاست که معتمّدانِ مغرض و جاعلانِ خبيث و غافلانِ خوش نيت در ميراث عظيم محمّد (ص) کرده‌اند، ميراثی که اگر خاکستر اوهام و اساطير از آن برخيزد شعله‌ای جهان افروز است و هنوز پس از قرن‌ها برای روشن کردن جانها و رهانيدن جهان ما از اين افراطهای خطرناک و تفريطهای هول‌انگيز مايه‌ای رسا دارد.

و من اين مجموعه از حديث شريف پيمبر را ضمن فحص و

بحث متون بسالها پرداختم و چیزی از نقد عمر بر آن صرف کردم و در نقد آن به امکانِ خویش کوشیدم و اگر با همهٔ دقت از آن غفلت که در نهاد انسان هست حدیثی نارسا در این میان آمده مشوش نیستم که چیزی به بعمد بر پیمبر نبسته‌ام و نقل حدیث دیگران با علم بضعف نکرده‌ام و هم مجّوزِ دیگر داشته‌ام که مجموعهٔ ما احادیث حلال و حرام نیست، حدیث خیر و فضیلت و صلاح و کمال است و ائمهٔ سلف تساهل در اسناد اینگونه احادیث را به اتّفاق روا داشته‌اند که حدیث مشهور میگوید: «هر که شنود کار خیری ثوابی دارد و به انجامِ آن پردازد، پاداش آن یابد وگرچه پیمبر نگفته باشد.»[1] و یا: «... حدیث چنانکه بدو رسیده نباشد.»

هستهٔ این مجموعه در آغاز از ایلاف چند اربعین و دو رسالهٔ صد کلمه‌ای پدید آمد. اربعین مجموعه‌ایست که محدثّانِ سلف، بقصد ادراکِ ثواب و بهره وری از شفاعت موعود، از چهل حدیث معتبر و مسلّم مرتب میکرده و متن آنرا بخاطر میسپرده و بر تکرار و تلقین و تعلیم آن مواظبتی دقیق داشته‌اند تا آنجا که من به ضبط آورده‌ام، مجموعه‌های اربعین از مؤلفاتِ سلف از اربعین بیشتر است و هم بعضِ محدثّان به رعایت احتیاط از بیم آنکه مبادا یک یا چند حدیث منقولشان مسلم‌الصدور نباشد برای اطمینان از حصول ثواب و فیض و شفاعت، مجموعه‌ای از یکصد حدیث فراهم میکرده‌اند تا قطعاً چهل حدیث مسلم را ضبط کرده باشند.

بسال ۱۳۱۲ که فراغتی بهشتی داشتم و مایهٔ بیشتر کارهای من از آن دوران است، اندیشهٔ تنظیم مجموعه‌ای از کلمات خیرالبشر که موضوع آن فضیلت و اخلاق باشد نه احکام، در من قوت گرفت و

---

۱ ـ وسائل الشیعه

چند اربعین خطّی و چاپی و دو مجموعهٔ صد حدیث را بهم پیوستم که پس از حذفِ مکّررات و احادیث احکام که از حفظ و ضبط آن، مردم عادی را سود نیست چیزی کمتر از سیصد حدیث بجا ماند و باقیمانده رابه اسناد آن از متون خاصه و اصول عامه عرضه کردم و چند حدیث راکه در ترازوی درایت وزنی نداشت رهاکردم و مابقی را با ترجمهٔ فارسی بعنوان سخنان محمّد (ص) بسال ۱۳۱۶ به چاپ دادم که در مدتی کم دوبار چاپ شد و اکنون بیشتر از بیست سال است نسخهٔ آن آسان به دست نمی‌آید و بدنبال آن از لطف خدای منّان توفیق دیگر بود و در اثنای ترجمهٔ زندگانی محمّد (ص) که ناسخ بیشتر سیرتهای متداول است، ضمن آن مراجعه‌ها که برای حل مشکلات متن به کتبِ حدیث و سیرت و تاریخ میکردم، بعضی کلمات مناسب این باب به دست آمد که بر مجموعهٔ سخنان محمّد افزودم و باز ضمن تتبع در متون قدیم برای شالوده ریزی طرحی جدید، در سرگذشت شاگرد با وفای محمّد(ص) یعنی علی(ع) که سالهاست نیمه تمام است، مجموعهٔ ما بدین صورت که می‌بینید بیاری خدا کامل و یا نزدیک به کامل شد و همه یا غالب کلمات محمّد که ترغیب خیر و تأیید فضیلت وکمال است در یکجا فراهم آمد و معانی آن به قالبِ فارسی ریخته شد و یک نیمه از آن بسال ۱۳۲۴ بچاپ رسید و عنوان آنرا به اقتضای شریف رضی که کلمات علی (ع) فراهم کرده بود، نهج‌الفصاحه کردم که این دو مجموعهٔ بزرگ که یکی از کانون فضیلت محمّدی جسته و دیگری از ضمیر پاک شاگرد بی‌بدل وی تراوش کرده از پس قرآن که یکه‌تاز بلاغت قرون است چون دو سبق جو در این مضمار پیش و پس میروند و اگر آن نهج‌بلاغت است این نهج فصاحت است و شایستهٔ مجموعه‌ای چون این عنوانی جز این

نبود.

چاپ نیمهٔ دوم نهج‌الفصاحه معوّق ماند که مرا از امور واهی دنیا اشتغالات دیگر بود و در این سالیانِ دراز نیمه چاپ شده کتاب دیر یاب شده بود و احیاناً اگر دست دوم نسخه‌ای می‌آمد به رضایت به چند برابر قیمت میبردند که آشنایان دانسته بودند متاع ما کجائیست تا در ماههای اخیر که خدا خواست و مقدمات کار فراهم آمد و چاپ همهٔ کتاب یعنی نیمهِ چاپ شده و نیمه چاپ نشده با مشکلاتی که داشت آغاز و زودتر از آنچه انتظار میرفت انجام شد.

در این مدت که نیمه‌ای از نهج‌الفصاحه به دستها بود بسیار کسان هم از آنها که از بحث و سؤال وضوح حق میخواهند و هم آنها که سودای دگر دارند دربارهٔ کلمات نبوی و اصالت و طرق روایت آن و بسیاری مسائل دیگر نکته‌ها طرح میکردند که لازم آمد دربارهٔ آن در حدود مکنت که مراست موشکافی شود و این سطور که در حقیقت تکلمهٔ چاپ کامل است از اینجا پدید آمد که اگر خدا خواهد، طالبانِ معرفتِ حدیث را مدخلی شایسته تواند شد که بحثی چنین رسا دربارهٔ حدیث و اطراف آن در متون قدیم و جدید نیست و اگر رغبت و فرصتی داشتید توانید آن بحث را که دایرةالمعارف اسلامی دربارهٔ حدیث آورده یا فصل احمدامین را در فجرالاسلام و ضحی الاسلام راجع به حدیث با این سطور موازنه کنید و هم تنویه فضل خداست اگر گویم و او را شکر که در همهٔ قرون از این همه حافظ حدیث در عرب و عجم مجموعه‌ای منقّح از این نوع کلمات پیمبر نپرداخته‌اند و خدای منّان این فخر، خاص بندهٔ ناتوان خویش کرد که به روزگاری نزدیک موهبتی خوب‌تر از اینش داده بود و او را سپاسگزار دیده بود که دل از همه برگرفته و بدو داده بود.

یکی از معاصران بر عنوان مجموعهٔ ما خرده گرفته که از عنوان نهج‌الفصاحه بر کلمات پیمبر این وهم تواند زاد که وی تعلیم دیده است، او بیش از این نگفته و من از گفتهٔ وی بیش از این نتوانستم دانست که اعتراضی واهی است حدیث «انا افصح العرب» اگر متواتر نیست به شیاع از احادیث عادی برتر است و عنوان «افصح» که پیمبر بخویش می‌دهد کافی است که مجموعه‌ای از کلمات او را نهج‌الفصاحه توان نامید که نهج طریقهٔ روشن است و سخنانِ افصح عرب، راه روشنِ فصاحت است.

شاید این معترض عزیز، مطلب خویش را وارونه گفته و پنداشته عنوان نهج‌الفصاحه این وهم تواند آورد که رسول را معلّم فصاحت دانسته‌ایم و اگر چنین است حقاً از واهی نیز واهی‌تر است. آنکس که رموز کمال و خیر و صلاح و تقوی بجهانیان آموخت از آموختن فصاحت چه وهنی تواند داشت، و حقاً مجموعهٔ ما برای آنها که قوت و مایه‌ای در زبان عرب دارند تعلیمنامهٔ فصاحت است که ائمهٔ فن هم سخنند که رموز بلاغت را بقواعد و اصول نمی‌توان آموخت، بلکه مؤانست میراث فصحا تواند شعله‌ای از آتش ایشان را بجان نوآموز افکند، من ندانم از پس قرآن در زبان عرب مجموعه‌ای که به فصاحت از این قوی‌تر باشد از کجا خواهند جست؟

و یکی از آنان که همیشه عاشق مفقودند و دشمن موجود، خرده‌ای دیگر گرفته که میخواستم خاموش از آن بگذرم که گفته بود: «فلان، یعنی من بنده، اوجی عجیب گرفته که گفتار خویش به گفتارِ پیمبر برابر کرده و در یک صفحه نیمی از سخن رسول آورده و نیمی از سخن خویش!»، ندانم به نقضِ گفتهٔ او بیش از آنچه گفته چه میتوان گفت، من از خویش گفتاری نداشته‌ام و سخنی نگفته‌ام و اگر شوری به

جان دارم به برکات قرآن و این کلمات بوده که بوئی از کمال همنشین در من افتاده و این فضل خداست که مرا فرصت جمع آوری و توفیقِ ترجمانیِ کلماتِ بزرگترین مرد تاریخ داده بدانسان که معترضان بانصاف انگشت نقد بر آن نتوانند نهاد و گوئی اهل نظر ترجمه را با اصل مقابل نهادن ناروا ندانند و بسیار کسان همین طریقه را بهتر پسندند که ضمن خواندن، اصل ترجمه را توانند دید و هنگام خواندنِ ترجمه، اصل را پیش چشم خواهند داشت. به پندار من، که شاید از مایهٔ تشخیص این مسائل بی‌بهره نباشم این گناه نیست که کرده‌ام و اگر هست خدا از بخشش آن دریغ نخواهد کرد.

و معترض دیگر فرموده بود: قسمتی از این کلمات از منابع عامه است و ندانستم وجه اشکال چیست که در مجموعه‌ای از این باب صحبت خاصّه و عامه نیست، همه بحث از فضیلت است و ترغیب به خیر و قدح رذیلت که مایهٔ اسلام و تعلیمات محمّد همه اینست و اگر بسیاری احادیث در متون عامه بوده فراهم آوردنش خاصّه پس از آن نقدِ دقیق که کرده‌ام و ناسره از سره برون آورده‌ام چه محظور میداشته است؟ خدا یکی و پیمبر یکی و دین یکی و کتاب یکی، اگر خلافی هست در کار خلافت و مسائل مربوط به آن است و در این احادیث که مجموعهٔ ما از آنست نه خلاف هست و نه جعل، و تصرّف در آن فایده‌ای داشته است. بعلاوه گوئی معترض عزیز از یاد برده یا اصلاً بیاد نداشته که محدّثان خاصّه بسیاری احادیث از طریق عامّه آورده‌اند و همین «اصول چهارصدگانه» که مایهٔ «اصول چهارگانهٔ» ما شده بسیاری از آنرا غیر امامیان پرداخته‌اند.

حقاً من از این معترضان و آنها که اعتراضشان ثبت نکردم به حیرتم که در این دورانِ پرآشوب که سیل خروشان از دو سو از غرب

و شرق در بن دیوار افتاده و ایوانِ عظیم، از نهیبِ آن میلرزد، این دلسوختگان را همه غم آنست که من به پندار ایشان فلان نقش را از آنچه میباید کمرنگ‌تر کشیده‌ام، انصافاً که خرد جز این میگوید، تا خرد خاص اینان چه گوید. واللّٰه المستعان.

تهران اسفند ۱۳۳۶ ـ ابوالقاسم پاینده

در تحریر مقدمه از این کتابها کمک گرفته‌ام

الف: کتب تفسیر و علوم قرآن

۱ ـ تفصیل الایات القرآن الحکیم	محمّد فواد عبدالباقی
۲ ـ الجامع لاحکام القرآن	قرطبی
۳ ـ مقدّمتان فی‌علوم القرآن	ابن عطیه
۴ ـ محاسن التّأویل	محمّد جمال‌الدین قاسمی
۵ ـ اسباب النزول	ابی‌الحسن واحدی نیشابوری
۶ ـ لباب النّقول	علاّمه سیوطی
۷ ـ البرهان فی علوم القرآن	بدرالدین محمّد زرکشی
۸ ـ معجم آیات القرآن	دکتر حسین نصار
۹ ـ ثلاث رسائل فی‌اعجازالقرآن	رمانی، خطابی، جرجانی
۱۰ ـ تأویل مشکل القرآن	ابن قتیبه دینوری
۱۱ ـ البیان فی‌تفسیر القرآن	سیدابوالقاسم خوئی
۱۲ ـ اثر القرآن فی‌تطوّر النقدالعربی	محمّد زغلول سلام
۱۳ ـ من بلاغة القرآن	دکتر احمد احمد بدوی
۱۴ ـ اعجازالقرآن و البلاغة النّبوّیه	مصطفی صادق رافعی
۱۵ ـ مذاهب التفسیر الاسلامی	اگنتس گلدزهر

ب: کتب حدیث

۱۶ ـ خصال صدوق	
۱۷ ـ وسائل الشیعه	شیخ حّر عاملی
۱۸ ـ بحار الانوار	محمّد باقر مجلسی
۱۹ ـ صحیح بخاری	
۲۰ ـ صحیح مسلم	

۲۱ ـ سنن ابی داود

۲۲ ـ سنن نسائی

۲۳ ـ صحیح ترمذی

۲۴ ـ سنن ابن ماجه

۲۵ ـ سنن دارمی

۲۶ ـ مسند احمد بن حنبل

ج: کتب سیرت

۲۷ ـ حیاة محمّد (ص)	دکتر محمّد حسنین هیکل
۲۸ ـ الرّسول محمّد (ص)	ر. ف. بودلی
۲۹ ـ نوراليقين	شیخ محمّد خضری
۳۰ ـ امتاع الاسماع	تقی‌الدین‌احمدبن‌علی مقریزی
۳۱ ـ انسان العیون	برهان‌الدّین حلبی
۳۲ ـ الرّوض الانف	ابوالقاسم‌عبدالرحمن خیثمی

د: کتب علم حدیث

۳۳ ـ معرفة علوم الحدیث	حاکم نیشابوری
۳۴ ـ جامع‌المقال‌فیمایتعلق‌به‌احوال‌الحدیث‌والرّجال	شیخ فخرالدین طریحی
۳۵ ـ تأویل مختلف الحدیث	ابن قتیبه دینوری
۳۶ ـ تذکرة الموضوعات	ابن جوزی
۳۷ ـ اللآلی المصنوعه	علامهٔ سیوطی
۳۸ ـ غاية المأمول	شیخ منصور علی ناصف
۳۹ ـ مفتاح کنوزالسّنه	فنسنک

ه: کتب انساب و رجال

۴۰ ـ الطّبقات الکبیر	محمّدبن سعد واقدی

۴۱ ـ نسب قریش	ابوعبدالله مصعب زبیری
۴۲ ـ الاصابه فی تمییزالصحابه	ابن حجر عسقلانی
۴۳ ـ الاستیعاب فی اسماء الاصحاب	ابن عبدالبّر قرطبی
۴۴ ـ اسدالغابه فی معرفة الصحابه	عزّالدین ابن اثیرجزری
۴۵ ـ الجرح والتّعدیل	ابوحاتم رازی

و: کتب تاریخ

۴۶ ـ اشهر مشاهیر الاسلام	رفیق بک العظم
۴۷ ـ الحضارة الاسلامیه فی القرن الرابع	آدام متز
۴۸ ـ الدولة العربیّه و سقوطها	ولهاوزن
۴۹ ـ المجتمعات الاسّلامیه فی القرن الآول	شکری فیصل
۵۰ ـ تاریخ الشّعوب الاسلامیه	بروکلمان
۵۱ ـ تاریخ التمدن الاسلامی	جرجی زیدان
۵۲ ـ العرب قبل الاسلام	محمود شکری الوسی

ز: کتب دیگر

۵۳ ـ دایرةالمعارف اسلامی (ماده حدیث)	لامانس
۵۴ ـ شرح نهج البلاغه	عزّالدین ابن ابی الحدید
۵۵ ـ نظرة عامه فی تاریخ الفقه اسلامی	دکتر علی عبدالقادر
۵۶ ـ العثمانیّه	عمروبن بحر جاحظ
۵۷ ـ الرّحلة الحجازّیه	محمّد لبیب بتانونی
۵۸ ـ فی منزل الوحی	دکتر محمّد حسنین هیکل
۵۹ ـ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام	سید محسن صدر

گفتار محمد از گفتار آسمانی فروتر
و از گفتار انسانی فراتر است

نهج الفصاحة

مجموعه کلمات قصار حضرت رسول اکرم (ص)

با ترجمه فارسی

بانضمام فهرست موضوعی

مترجم و فراهم آورنده:

ابوالقاسم پاینده

بسم الله الرحمن الرحيم

آفَةُ الشُّجاعَةِ الْبَغْيُ وَ آفَةُ الْحَسَبِ الْاِفْتِخارُ وَ آفَةُ السَّماحَةِ الْمَنُّ وَ آفَةُ الْجَمالِ الْخُيَلاءُ وَ آفَةُ الْحَديثِ الْكَذِبُ وَ آفَةُ الْعِلْمِ النِّسْيانُ وَ آفَةُ الْحِلْمِ السَّفَهُ وَ آفَةُ الْجُودِ السَّرَفُ وَ آفَةُ الدّينِ الْهَوى.

۱ سرکشی آفت شجاعت است، تفاخر آفت شرافت است، منت آفت سماحت است، خود پسندی آفت جمال است، دروغ آفت سخن است فراموشی آفت دانش است، سفاهت آفت بردباری است، اسراف آفت بخشش است، هوس آفت دین است.

إِئْتُوا الدَّعْوَةَ إِذا دُعيتُمْ.

۲ وقتی شمارا دعوت کردند بپذیرید.

إِئْتِ الْمَعْرُوفَ وَاجْتَنِبِ الْمُنْكَرَ وَانْظُرْ ما يُعْجِبُ أُذُنَكَ أَنْ يَقُولَ لَكَ الْقَوْمُ إِذا قُمْتَ مِنْ عِنْدِهِمْ فَأْتِهِ وَانْظُرِ الَّذي تَكْرَهُ أَنْ يَقُولَ لَكَ الْقَوْمُ إِذا قُمْتَ مِنْ عِنْدِهِمْ فَاجْتَنِبْهُ.

۳ نیک کردار باش واز کار بد بپرهیز ببین میل داری دیگران در بارهٔ تو چه بگویند همانطور رفتار کن و از آنچه نمیخواهی در بارهٔ تو بگویند بر کنار باش.

٤ آفَةُ الدِّينِ ثَلاثَةٌ فَقِيهٌ فَاجِرٌ وَ إِمامٌ جائِرٌ وَ مُجْتَهِدٌ جاهِلٌ

آفت دین سه‌چیز است، دانای بد کار و پیشوای‌ستم کار ومجتهدنادان

٥ آفَةُ الْعِلْمِ النِّسْيانُ وَ إِضاعَتُهُ أَنْ تُحَدِّثَ بِهِ غَيْرَ أَهْلِهِ.

آفت دانش فراموشیست و دانشی که بنااهل‌سپاری تلف میشود.

٦ آكُلُ كَما يَأْكُلُ الْعَبْدُ وَ أَجْلِسُ كَما يَجْلِسُ الْعَبْدُ.

مانند بندگان غذا میخورم و مانند آنها برزمین می نشینم.

٧ آمِرُوا النِّساءَ فِي بَناتِهِنَّ.

بازنان‌درباره‌دختر انشان‌شور کنید

آيَةُ الْمُنافِقِ ثَلاثٌ، إِذا حَدَّثَ كَذِبَ وَ إِذا وَعَدَ أَخْلَفَ وَ إِذا ائْتُمِنَ خانَ.

نشان منافق سه چیز است، سخن بدروغ گوید، ازوعده‌تخلف کندو درامانت خیانت نماید.

٨ أَبَى اللهُ أَنْ يَجْعَلَ لِقاتِلِ الْمُؤْمِنِ تَوْبَةً.

خداوند از گناه قاتل مؤمن نمیگذرد وتوبه اورا نمی‌پذیرد.

٩ أَبَى اللهُ أَنْ يَقْبَلَ عَمَلَ صاحِبِ بِدْعَةٍ حَتَّى يَدَعَ بِدْعَتَهُ.

خداوند عمل‌بدعتگذاررا نمی پذیردتاازبدعت‌خویش‌دست‌بردارد

١٠ إِبْتَغُوا الرِّفْعَةَ عِنْدَاللهِ تَحْلُمَ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْكَ وَ تُعْطِي مَنْ حَرَمَكَ.

اگر میخواهید پیش خداوند منزلتی بلندیابیدخشونترابیردباری ومحرومیت را بعطا تلافی کنید.

أَبْدِ الْمَوَدَّةَ لِمَنْ وَادَّكَ فَإِنَّهَا أَثْبَتُ.

۱۱ آنکه با تو در دوستی می‌زند با وی ره دوستی گیر که این گونه دوستی پایدار تر است.

إِبْدَءْ بِنَفْسِكَ فَتَصَدَّقْ عَلَيْهَا فَإِنْ فَضَلَ شَيْءٌ فَلِأَهْلِكَ فَإِنْ فَضَلَ شَيْءٌ عَنْ أَهْلِكَ فَلِذِي قَرَابَتِكَ فَإِنْ فَضَلَ عَنْ ذِي قَرَابَتِكَ شَيْءٌ فَهَكَذَا وَهَكَذَا إِبْدَءْ بِمَنْ تَعُولُ.

۱۲ صدقه را از خویشتن آغاز کن اگر چیزی فزون آمد بکسان خود ده اگر از کسان تو چیزی فزون آمد بخویشان ده و اگر از خویشان نیز چیزی فزون آمد به دیگران ده و همچنین صدقه را از عیال خویش آغاز کن.

أَبَى اللهُ أَنْ يَرْزُقَ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ إِلاَّ مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ.

۱۳ خدا روزی بندهٔ مؤمن خویش را ازجائی که انتظار ندارد میرساند

إِبْدَؤُوا بِمَا بَدَأَ اللهُ بِهِ.

۱۴ صدقه را از آنچه خداوند آغاز کرده است آغاز کنید.

أَبْشِرُوا وَبَشِّرُوا مَنْ وَرَاءَكُمْ أَنَّهُ مَنْ شَهِدَ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ صَادِقاً لَهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.

۱۵ شما را مژده میدهم و شما بدیگران مژده دهید که هر کس شهادت دهد که خدائی جز خدای یگانه نیست و بدان معتقد باشد وارد بهشت میشود

أَبْغَضُ الْحَلاَلِ إِلَى اللهِ الطَّلاَقُ.

۱۶ منفورترین چیزهای حلال در پیش خدا طلاق است.

١٧ أَبْغَضُ الْخَلْقِ إِلَى اللهِ مَنْ آمَنَ ثُمَّ كَفَرَ.

منفورترين مردم پيش خدا آن كس است كه ايمان آورد و سپس كافر شود.

١٨ أَبْغَضُ الرِّجالِ إِلَى اللهِ أَلأَلَدُّ الْخَصِمُ.

منفورترين مردان در پيش خدا مرد لجوج وستيزه جوست.

١٩ أَبْغَضُ الْعِبادِ إِلَى اللهِ مَنْ كانَ ثَوْبُهُ خَيراً مِنْ عَمَلِهِ: أَنْ تَكُونَ ثِيابُهُ ثِيابَ الأَنْبِياءِ وَعَمَلُهُ عَمَلَ الْجَبّارِينَ.

منفورترين بندگان در پيش خدا كسى است كه جامهٔ وى از كارش بهتر باشد، يعنى جامهٔ او جـامهٔ پيمبران بـاشد و كار وى كار ستمگران.

٢٠ أَبْغُونِي الضُّعَفاءَ فَإِنَّما تُرْزَقُونَ وَتُنْصَرُونَ بِضُعَفائِكُمْ.

ناتوانان را پيش من آريد زيرا شما ببركت ناتوانان خود روزى ميخوريد و يارى مى شويد.

٢١ أَبْلِغُوا حاجَةَ مَنْ لا يَسْتَطِيعُ إِبْلاغَ حاجَتِهِ. فَمَنْ أَبْلَغَ سُلْطاناً حاجَةَ مَنْ لا يَسْتَطِيعُ إِبْلاغَها ثَبَّتَ اللهُ قَدَمَيْهِ عَلَى الصِّراطِ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

حاجت كسى را كه از ابلاغ آن ناتوانست ببزرگان برسانيد زيرا هر كس حاجت درمانده اى را ببزرگى برساند روز رستاخيز خداوند پاهاى ويرا برصراط استوار ميسازد.

۲۲ إِبْنَ آدَمَ أَطِعْ رَبَّكَ تُسَمَّى عاقِلاً وَلا تَعْصِهِ فَتُسَمَّى جاهِلاً.

فرزند آدم، پروردگار خویش را فرمانبردار باش تا ترا خردمند خوانند واز فرمان وی بیرون مباش که ترا نادان شمارند.

۲۳ إِبْنَ آدَمَ إِذا أَصْبَحْتَ مُعافىً فِي جَسَدِكَ آمِناً فِي سِرْبِكَ عِنْدَكَ قُوتُ يَوْمِكَ فَعَلَى الدُّنْيا الْعَفاءُ.

فرزند آدم وقتی تن تو سالم است و خاطرت آسوده است وقوت یکروز خویش را داری جهان گو مباش.

۲۴ إِبْنَ آدَمَ عِنْدَكَ ما يَكْفِيكَ وَتَطْلُبُ ما يُطْغِيكَ إِبْنَ آدَمَ لا بِقَلِيلٍ تَقْنَعُ وَلا بِكَثِيرٍ تَشْبَعُ

فرزند آدم، آنچه حاجت ترا رفع کند در دسترس خود داری ودر پی آنچه ترا بطغیان وامیدارد روز میگذاری، باندك قناعت نمیکنی واز بسیار سیر نمیشوی.

۲۵ أَتانِي جِبْرِيلُ فَقالَ يا مُحَمَّدُ عِشْ ما شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَحْبِبْ ما شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفارِقُهُ وَاعْمَلْ ما شِئْتَ فَإِنَّكَ مَجْزِيٌّ بِهِ. وَاعْلَمْ أَنَّ شَرَفَ الْمُؤْمِنِ قِيامُهُ بِاللَّيْلِ وَعِزُّهُ إِسْتِغْناؤُهُ عَنِ النّاسِ.

جبریل پیش من آمد وگفت ای محمد هرچه میخواهی زنده بمان که عاقبت خواهی مرد، هرچه را میخواهی دوست بدار زیرا از آن جدا خواهی شد وهرچه میخواهی بکن که پاداش آن را خواهی دید وبدان که شرف مؤمن بپاخاستن شب است وعزت وی بی‌نیازی از مردم

٢٦ أَتَانِي جِبْرِيلُ فَقَالَ بَشِّرْ أُمَّتَكَ
إِنَّهُ مَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللهِ
شَيْئاً دَخَلَ الْجَنَّةَ قُلْتُ يَا جِبْرِيلُ
وَإِنْ سَرَقَ وَإِنْ زَنَىٰ قَالَ نَعَمْ
قُلْتُ وَإِنْ سَرَقَ وَإِنْ زَنَىٰ قَالَ
نَعَمْ قُلْتُ وَإِنْ سَرَقَ وَإِنْ زَنَىٰ
قَالَ نَعَمْ وَإِنْ شَرِبَ الْخَمْرَ.

جبریل پیش من آمد و گفت امت خود را بشارت بده که هر کس بمیرد وچیزی را با خدا شریك نسازد به بهشت میرود گفتم ای جبرئیل و اگر دزدی کرده باشد و اگر زنا کرده باشد؟ گفت آری گفتم واگر دزدی کرده باشد واگر زنا کرده باشد؟ گفت آری گفتم واگر دزدی کرده باشد واگر زنا کرده باشد گفت آری واگر هم شراب خورده باشد

٢٧ أَتُحِبُّ أَنْ يَلِينَ قَلْبُكَ وَتُدْرِكَ
حَاجَتَكَ؟ إِرْحَمِ الْيَتِيمَ وَامْسَحْ
رَأْسَهُ وَأَطْعِمْهُ مِنْ طَعَامِكَ يَلِنْ
قَلْبُكَ وَتُدْرِكْ حَاجَتَكَ.

آیا دوست داری دلت نرم شود و حاجت خود بیابی بریتیم رحمت آور وی را بنواز وازغذای خویش بده بخوردن تا دلت نرم شود و حاجت خود بیابی.

٢٨ أَتَحْسَبُونَ الشِّدَّةَ فِي حَمْلِ
الْحِجَارَةِ إِنَّمَا الشِّدَّةُ أَنْ يَمْتَلِيَ
أَحَدُكُمْ غَيْظاً ثُمَّ يَغْلِبَهُ.

آیا گمان میکنید نیرومندی در بردن سنك است، نیرومند حقیقی آنست که خشمگین شود و برخشم خود غالب گردد.

٢٩ إِتَّخِذُوا عِنْدَ الْفُقَرَاءِ أَيَادِيَ
فَإِنَّ لَهُمْ دَوْلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

با فقرا دوستی کنید زیرا در روز رستاخیز دولتی بزرك دارند

۳۰ أَتَدْرُونَ مَا الْعِضَةُ؟ .. نَقْلُ الْحَدِيثِ مِنْ بَعْضِ النَّاسِ إِلَى بَعْضٍ لِيُفْسِدُوا بَيْنَهُمْ.

آیا میدانید سخن‌چینی چیست؟ سخن‌چینی آنست که سخنی را از کسان پیش دیگران نقل کنند و میان آنهارا بهم بزنند.

۳۱ أُتْرُكْ فُضُولَ الْكَلَامِ وَحَسْبُكَ مِنَ الْكَلَامِ مَا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ

از سخنان بیهوده چشم بپوش سخنی که رفع حاجت کند ترا کفایت کند.

۳۲ أُتْرُكُوا الدُّنْيَا لِأَهْلِهَا فَإِنَّهُ مَنْ أَخَذَ مِنْهُ فَوْقَ مَا يَكْفِيهِ أَخَذَ مِنْ حَتْفِهِ وَهُوَ لَا يَشْعُرُ.

دنیا را بمردم دنیا واگذارید زیرا هر کس از دنیا بیش از حد کفایت برگیرد در هلاك خویش میکوشد اما نمیداند.

۳۳ إِتَّقِ اللهَ فِي عُسْرِكَ وَيُسْرِكَ.

درسختی و سستی ازخدا بترس

۳۴ إِتَّقِ اللهَ وَلَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئاً وَلَوْ أَنْ تُفْرِغَ مِنْ دَلْوِكَ فِي إِنَاءِ الْمُسْتَسْقِي وَأَنْ تَلْقَى أَخَاكَ وَوَجْهُكَ إِلَيْهِ مُنْبَسِطٌ.

ازخدا بترس وهیچ کار نیکی‌را حقیرمشمار گرچه کارنیك منحصر باین باشد که دلو خویشرا درظرف تشنه‌ای بریزی وبرادر خود را با روی گشاده ملاقات کنی.

۳۵ إِتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّمَا يَسْأَلُ اللهَ تَعَالَى حَقَّهُ وَإِنَّ اللهَ تَعَالَى لَا يَمْنَعُ ذَا حَقٍّ حَقَّهُ.

ازدعای مظلوم بپرهیز زیرا وی بدعا حق خویش راازخدامیخواهد وخداحقرا ازحقدار دریغ نمیدارد.

٣٦ إِتَّقُوا اللهَ وَاعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلادِكُمْ كَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يَبَرُّوكُمْ.

ازخدا بترسيد وميان فرزندان خود بعدالت رفتار كنيد همانطور كه ميخواهيد باشما بنيكى رفتار كنند.

٣٧ إِتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّها تُحْمَلُ عَلَى الْغَمامِ يَقُولُ اللهُ تَعالى وَعِزَّتِي وَجَلالِي لَأَنْصُرَنَّكَ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ.

ازنفرين مظلوم بترسيد زيرانفرين وى بر ابرها ميرود و خداوند مى كويد بعزت و جلال من سوكند كه ترا يارى ميكنم اكر چه پس از مدتى باشد.

٣٨ إِتَّقُوا الْحَجَرَ الْحَرامَ فِي الْبُنْيانِ فَإِنَّهُ أَساسُ الْخَرابِ.

ازاستعمال سنك حرام درساختمان بپرهيزيد كه مايهٔ ويرانى است.

٣٩ إِتَّقُوا فِراسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ.

ازفراست مؤمن بترسيد كه چيزها را بانور خدا مينكرد.

٤٠ إِتَّقُوا الشُّحَّ فَإِنَّ الشُّحَّ أَهْلَكَ مَنْ كانَ قَبْلَكُمْ وَحَمَلَهُمْ عَلى أَنْ سَفَكُوا دِماءَهُمْ وَاسْتَحَلُّوا مَحارِمَهُمْ.

از بخل بپرهيزيد زيرا كه بخل پيشينيان را هلاك كرد و آنها را وادار كرد كه بخون يكديكر دست بيالايند ومحارم خويش را حلال شمارند.

٤١ إِتَّقُوا النّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ.

از آتش بپرهيزيد وكرچه بوسيله يك پاره خرما باشد واكر نداريد بوسيله سخني نيك.

۴۲ إِتَّقِ الْمَحارِمَ تَكُنْ أَعْبَدَ النّاسِ وَ ارْضَ بِما قَسَمَ اللهُ لَكَ تَكُنْ أَغْنَى النّاسِ.

از چیزهای حرام بپرهیز تا از همه کس عابدتر باشی و بقسمت خویش راضی باش تا از همه کس ثروتمندتر باشی.

۴۳ أَتْقَى النّاسِ مَنْ قالَ الْحَقَّ فِيما لَهُ وَ عَلَيْهِ.

از همه مردم پرهیزگارتر آنکس است که حق را بر نفع وضرر خویش بگوید.

۴۴ إِتَّقُوا الدُّنْيا فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّها لَأَسْحَرُ مِنْ هارُوتَ وَمارُوتَ.

ازدنیا بپرهیزید، قسم بآنکس که جان من در کف اوست که دنیا از هاروت وماروت ساحرتر است.

۴۵ إِتَّقُوا اللهَ فِي النِّساءِ فَإِنَّهُنَّ عِنْدَكُمْ عَوانٌ.

درباره زنان از خدا بترسید که آنها پیش شما اسیرند.

۴۶ إِتَّقِ اللهَ حَيْثُما كُنْتَ وَأَتْبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحُها وَ خالِقِ النّاسَ بِخُلْقٍ حَسَنٍ.

هرکجاهستی از خدا بترس، به دنبال گناه کار نیك انجام بده تا آن را محو کند وبامردم خوش اخلاق و نیکورفتار باش.

۴۷ إِتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّها تَصْعَدُ إِلَى السَّماءِ كَأَنَّها شَرارَةٌ.

از نفرین مظلوم بترسید که چون شعله آتش بر آسمان میرود.

٤٨ إِتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ وَإِنْ كَانَ كَافِراً فَإِنَّهَا لَيْسَ دُونَهَا حِجَابٌ .

از نفرین مظلوم بترسید اگرچه کافر باشد، زیرا در برابر نفرین مظلوم پرده ومانعی نیست.

٤٩ إِتَّقُوا اللهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ .

از خدا بترسیدومیان خویش‌را اصلاح کنید .

٥٠ إِتَّقُوا الدُّنْيَا وَاتَّقُوا النِّسَاءَ فَإِنَّ إِبْلِيسَ طَلَّاعٌ رَصَّادٌ وَمَا هُوَ بِشَيْءٍ مِنْ فُخُوخِهِ بِأَوْثَقَ لِصَيْدِهِ فِي الْأَتْقِيَاءِ مِنَ النِّسَاءِ .

از دنیا بترسیدو اززنان بپرهیزید زیرا شیطان‌نگران‌و درکمین‌است و هیچیك ازدامهای‌وی برای‌صید پرهیزکاران مانند زنان مورد اطمینان نیست.

٥١ إِتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

از ستمگری‌بپرهیزید که‌ستمگری مایه تاریکی روز رستاخیزاست.

٥٢ إِتَّقُوا صَاحِبَ الْجُذَامِ كَمَا يُتَّقَى السَّبُعُ إِذَا هَبَطَ وَادِياً فَاهْبِطُوا غَيْرَهُ .

از بیماری که بخوره مبتلا است بپرهیزیدچنانکه ازشیرمیگریزید اگر در دره‌ای فرود آمد شمادر دره دیگر فرود آئید.

٥٣ إِتَّقُوا زَلَّةَ الْعَالِمِ وَانْتَظِرُوا فَيْئَتَهُ .

از لغزش دانا بترسید و منتظرباز گشت وی باشید.

إِثْنانِ لا تُجاوِزُ صَلاتُهُما رُؤُسَهُما عَبْدٌ أَبَقَ مِنْ مَوالِيهِ حَتّى يَرْجِعَ وَ امْرَأَةٌ عَصَتْ زَوْجَها حَتّى تَرْجِعَ.

۵۴ دو کسند که نمازشان ازسرشان بالاتر نمیرود بنده‌ایکه از آقایان خود گریخته باشد تا هنگامی که باز گردد و زنیکه شوهر خود را نافرمانی کرده باشد تاباز گردد.

إِثْنانِ لا يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ قاطِعُ الرَّحِمِ وَجارُ السُّوءِ.

۵۵ دو کس را خداوند روز قیامت‌بنظر رحمت نمی‌نگرد، آنکه‌باخویشان ببرد و آنکه با همسایه بدی کند.

إِثْنانِ خَيْرٌ مِنْ واحِدٍ وَثَلاثَةٌ خَيْرٌ مِنْ اثْنَيْنِ وَأَرْبَعَةٌ خَيْرٌ مِنْ ثَلاثَةٍ فَعَلَيْكُمْ بِالْجَماعَةِ.

۵۶ دوتن از یکی بهتر وسه تن از دو تن برتر وچهار تن ازسه تن‌نیکوتر است، همیشه باجماعت باشید.

إِثْنانِ يَكْرَهُهُما ابْنُ آدَمَ أَلْمَوْتُ وَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْفِتْنَةِ وَيَكْرَهُ قِلَّةَ الْمالِ وَقِلَّةُ الْمالِ أَقَلُّ لِلْحِسابِ.

۵۷ فرزند آدم ازدو چیز بیزار است یکی مرك در صورتیکه مرك برای او از فتنه بهتر است و کمی مال‌در صورتی که هرچه مال کمتر باشد حساب آن آسانتر است.

إِثْنانِ يُعَجِّلُهُمَا اللهُ فِي الدُّنْيا أَلْبَغْيُ وَعُقُوقُ الْوالِدَيْنِ.

۵۸ دو چیز را خداوند در این جهان کیفر می‌دهد تعدی وناسپاسی پدر ومادر.

٥٩ إِجْتَنِبُوا الْخَمْرَ فَإِنَّها مِفْتاحُ كُلِّ شَرٍّ.

از شراب بگریزید که کلید همه بدیهاست.

٦٠ إِجْتَنِبُوا التَّكَبُّرَ فَإِنَّ الْعَبْدَ لا يَزالُ يَتَكَبَّرُ حَتّى يَقُولَ اللهُ تَعالى أُكْتُبُوا عَبْدي هذا فِي الْجَبّارِينَ.

از تکبر بپرهیزید زیرا بنده همینکه بتکبر خو گرفت خداوند می گوید این بنده را در شمار گردن کشان بشمار آرید.

٦١ إِجْتَنِبُوا كُلَّ مُسْكِرٍ.

از هرچه مست میکند بپرهیزید.

٦٢ إِجْتَنِبِ الْغَضَبَ.

از خشم بپرهیز.

٦٣ إِجْتَنِبُوا دَعَواتِ الْمَظْلُومِ ما بَيْنَها وَ بَيْنَ اللهِ حِجابٌ.

از نفرین های مظلوم بترسید که میان آن وخدا حجابی نیست.

٦٤ أَجْرَؤُكُمْ عَلى قَسَمِ الْجَدِّ أَجْرَؤُكُمْ عَلَى النّارِ.

هر کس از شما در خوردن قسم جدی جری تر است بجهنم نزدیکتر است

٦٥ إِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمىً وَ إِنَّ حِمَى اللهِ فِي الْأَرْضِ مَحارِمُهُ.

هر پادشاهی قرقی دارد وقرق خدا درزمین محرمات اوست.

٦٦ أَجِلُّوا اللهَ يَغْفِرْ لَكُمْ.

خدا راستایش کنید تا شما را بیامرزد

أَجمِلُوا فِي طَلَبِ الدُّنيا فَإِنَّ كُلاًّ مُيَسَّرٌ لِما كُتِبَ لَهُ مِنْها.

درطلب دنیا معتدل باشید زیرا بهر ۶۷
کس هرچه قسمت اوست میرسد

أَجوَعُ النّاسِ طالِبُ الْعِلْمِ وَأَشْبَعُهُمُ الّذي لا يَبْتَغِيهِ.

از همه مردم گرسنه تر آنکس ۶۸
است که درپی دانش میرود وازهمه
مردم سیرتر آنکس است که طالب
آن نیست،

أَجِيبُوا الدّاعِيَ وَلا تَرُدُّوا الْهَدِيَّةَ وَلا تَضْرِبُوا الْمُسْلِمِينَ.

دعوت را بپذیرید، هدیه را رد ۶۹
مکنید ومسلمانانرا نزنید.

أَحَبُّ الأَعْمالِ إِلَى اللهِ الصَّلاةُ لِوَقْتِها ثُمَّ بِرُّ الْوالِدَيْنِ ثُمَّ الْجِهادُ فِي سَبِيلِ اللهِ.

بهترین کارها در نزد خدا نماز ۷۰
بوقت است آنکاه نیکی باپدر ومادر
آنکاه جنك درراه خدا.

أَحَبُّ الْبِلادِ إِلَى اللهِ مَساجِدُها وَأَبْغَضُ الْبِلادِ إِلَى اللهِ أَسْواقُها.

محبوبترین جای شهرها در پیش ۷۱
خدا مسجدهاست ومنفورترین جای
شهرها در پیش خدا بازار هاست.

أَحَبُّ الْعِبادِ إِلَى اللهِ الأَتْقِياءُ الأَخْفِياءُ.

محبوبترین بندگان در پیش خدا ۷۲
پرهیزکاران گمنامند.

أَحَبُّ الأَعْمالِ إِلَى اللهِ أَدْوَمُها وَإِنْ قَلَّ.

محبوبترین کارها در پیش خدا ۷۳
کاریست که دوام آن بیشتر است
اگرچه اندك باشد.

٧٤ أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْناً مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْماً مَا وَأَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْناً مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْماً مَا.

در دوستی میانهٔ نگهدار که شاید دوست روزی دشمن تو شود ودر دشمنی راه افراط مسپار که شاید دشمن روزی دوست گردد.

٧٥ أَحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُؤْمِناً وَ أَحْسِنْ مُجَاوَرَةَ مَنْ جَاوَرَكَ تَكُنْ مُسْلِماً.

آنچه برای خود می خواهی برای مردم بخواه تا مؤمن باشی و با همسایگان نیکی کن تا مسلمان باشی.

٧٦ أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللهِ مَنْ أَطْعَمَ مِنْ جُوعٍ أَوْ دَفَعَ عَنْهُ مَغْرَماً أَوْ كَشَفَ عَنْهُ كَرْباً.

بهترین کارها در پیش خدا آنست که بینوائی را سیر کنند، یا قرض اورا بپردازند یا زحمتی را از او دفع نمایند

٧٧ أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللهِ بَعْدَ الْفَرَائِضِ إِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَى الْمُسْلِمِ.

بهترین کارها در پیش خدا بعد از ادای واجبات خوشحال کردن مرد مسلمان است.

٧٨ أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللهِ حِفْظُ اللِّسَانِ.

بهترین کارها در پیش خدا نگه داری زبان است.

٧٩ أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللهِ الْحُبُّ

بهترین کارها در پیش خدا دوستی

فِي اللهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللهِ.
ودشمنی درراه خـداست.

۸۰ أَحَبُّ الْجِهادِ إِلَى اللهِ كَلِمَةُ حَقٍّ تُقالُ لِإِمامٍ جائِرٍ.
بهترین جهادها در پیش خدا سخن حقی‌است که به پیشوای ستم کار گویند.

۸۱ أَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ
در نظر من بهترین سخنان آنست که راست‌تر باشد .

۸۲ أَحَبُّ الطَّعامِ إِلَى اللهِ ما كَثُرَتْ عَلَيْهِ الْأَيْدِي.
بهترین غذاها در پیش خدا آن است که گروهی بسیار بـر آن بنشینند.

۸۳ أَحَبُّ اللَّهْوِ إِلَى اللهِ تَعالَى إِجْراءُ الْخَيْلِ وَالرَّمْيِ.
بهترین بازی ها در پیش خدااسب دوانی و تیراندازی است.

۸٤ أَحَبُّ عِبادِ اللهِ إِلَى اللهِ أَحْسَنُهُمْ خُلْقاً.
بهترین بندگان در پیش‌خدا کسی است که خلقش نیکتر باشد.

۸۵ أَحَبَّ اللهُ تَعالَى عَبْداً سَمْحاً إِذا باعَ وَسَمْحاً إِذَا اشْتَرَى وَسَمْحاً إِذا قَضَى وَسَمْحاً إِذَا اقْتَضَى.
خداوند بنده‌ای را که بهنگام‌خرید و هنگام فروش و هنگام پرداخت و هنگام دریافت‌سهل انگار است دوست دارد.

۸٦ أَحَبُّ عِبادِ اللهِ إِلَى اللهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبادِهِ.
از جمله بندگان آنکس پیش‌خدا محبوبتر است که برای بندگان خدا سودمندتـر است.

٨٧ أَحْبِبْ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ.

آنچه برای خود میخواهی برای مردم بخواه

٨٨ أَحَبُّ بُيُوتِكُمْ إِلَى اللهِ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ مُكَرَّمٌ.

محبوبترین خانه های شما در نظر خدا خانه ایست که در آن یتیمی محترم باشد.

٨٩ إِحْتَرِسُوا مِنَ النَّاسِ بِسُوءِ الظَّنِّ.

بوسیله بدگمانی از مردم در امان باشید.

٩٠ إِحْتِكَارُ الطَّعَامِ بِمَكَّةَ إِلْحَادٌ

احتکار خوردنیها درمکه کفر است.

٩١ أُحْثُوا التُّرَابَ فِي وُجُوهِ الْمَدَّاحِينَ.

بر چهرهٔ ستایشگران خاك بیفشانید.

٩٢ إِحْذَرْ أَنْ يُرَى عَلَيْكَ آثَارُ الْمُحْسِنِينَ وَأَنْتَ تَخْلُو مِنْ ذٰلِكَ فَتُحْشَرَ مَعَ الْمُرَائِينَ.

مبادا آثار نیکان درتو نمودار باشد و نیك نباشی که‌دراینصورت با ریاکاران محشورخواهی شد.

٩٣ إِحْذَرُوا الشَّهْوَةَ الْخَفِيَّةَ: أَلْعَالِمُ يُحِبُّ أَنْ يُجْلَسَ إِلَيْهِ.

از شهوت‌مخفی بپرهیزیدشهوت مخفی آنست که دانشمنددوست دارد کسان درمحضروی بنشینند

أُحذُرُوا الْبَغيَ فَإنَّهُ لَيسَ مِنْ عُقُوبَةٍ هِيَ أحضَرُ مِنْ عُقُوبَةِ الْبَغْيِ.

۹٤ از ستمگری بپرهیزید زیرا کیفری ازکیفر ستمکاری آمادهٔ ترنیست.

أحزَمُ النّاسِ أكْظَمُهُمْ لِلْغَيظِ.

۹٥ آنکه‌درفرو بردن خشم ازدیگران بیشتراست از همه کس دور اندیش تراست

أُحذُرُوا زَلَّةَ الْعالِمِ فَإنّ زَلَّتَهُ تُكَبْكِبُهُ فِي النّارِ.

۹٦ از لغزش عالم بپرهیزید که لغزش او در آتش نگون سارش خواهد کرد

أحسِنُوا جِوارَ نِعَمِ اللهِ لا تُنَفِّرُوها فَقَلَّما زالَتْ عَنْ قَومٍ فَعادَتْ إلَيهِمْ.

۹۷ قدر نعمتهای‌خدارا بدانید و آن‌را از خود مرانید زیرا کمترممکن است نعمتی ازقومی‌زایل شود وپس آنان بازگردد.

أحسِنُوا إذا وُلِّيتُمْ وَاعْفُوا عَمّا مَلَكْتُمْ.

۹۸ وقتی فرمان روائی یافتید به نیکی گرائید و زیردستان خودرابخشید

إحفَظِ اللهَ تَجِدْهُ أمامَكَ.

۹۹ جانب خدا را نگهدار تا همیشه وی‌دارو بر وبینی.

إحفَظْ لِسانَكَ.

۱۰۰ زبان خویش‌رانگهدار.

١٠١ إِحْفَظْ ما بَيْنَ لَحْيَيْكَ وَما بَيْنَ رِجْلَيْكَ.

دهان وفرج خويش‌را نگهدار.

١٠٢ إِحْفَظْ وِدَّ أبيكَ لا تَقْطَعْهُ فَيُطْفِي اللهُ نُورَكَ.

دوستی پدر خويش را حفظ کن و رشته آن‌را مبر که‌خداوندنور تورا خاموش ميکند.

١٠٣ إِحْفَظْ عَوْرَتَكَ إِلَّا مِنْ زَوْجَتِكَ أَوْ ما مَلَكَتْ يَمينُكَ. قيلَ إِذا كانَ الْقَوْمُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ قالَ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لا يَرَيَنَّها أَحَدٌ فَلا يَرَيَنَّها قيلَ إِذا كانَ أَحَدُنا خالِياً قالَ اللهُ أَحَقُّ أَنْ يُسْتَحْيى مِنْهُ مِنَ النّاسِ.

عورت خويشرا جز از همسر و کنيز خود مستور دار گفتند اگر کسان خويشاوندان يکديگر باشند؟ گفت اگرتوانستی که هيچ کس آن‌را نبيند بهتراست که نه بينند گفتند اگر يکی ازما تنها باشد گفت از خداوند بيش از مردم بايد شرم کنند.

١٠٤ أُحِلَّ الذَّهَبُ وَالْحَريرُ لِإِناثِ أُمَّتي وَحُرِّمَ عَلى ذُكُورِها.

طلا و ابريشم برزنان‌امت من حلال‌است وبر مردانشان حرام

١٠٥ أَخافُ عَلى أُمَّتي مِنْ بَعْدي

پس از خودم بر امتم از سه چيز

ثَلاثٌ: ضَلالَةَ الأَهْواءِ وَاتِّباعَ الشَّهَواتِ فِي الْبُطُونِ وَالْفُرُوجِ وَالْغَفْلَةِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ.

بیم دارم، گمراهی هوسها و پیروی خواهشهای شکمها و فرجها وغفلت پس از معرفت.

إِخْتَبِرُوا النّاسَ بِأَخْدانِهِمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ يُخادِنُ مَنْ يُعْجِبُهُ.

۱۰۶ مردم را از معاشرانشان بشناسید زیرا کند هم جنس با هم جنس پرواز.

أَخْذُ الأَميرِ الْهَدِيَّةَ سُحْتٌ وَقَبُولُ الْقاضِي الرِّشْوَةَ كُفْرٌ.

۱۰۷ هدیه گرفتن امیر نارواست و رشوه گرفتن قاضی کفراست

أَخْسَرُ النّاسِ صَفْقَةً رَجُلٌ أَخْلَقَ يَدَيْهِ فِي آمالِهِ وَلَمْ يُساعِدْهُ الأَيّامُ عَلى أُمْنِيَّتِهِ فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيا بِغَيْرِ زادٍ وَقَدِمَ عَلَى اللّٰهِ تَعالىٰ بِغَيْرِ حُجَّةٍ.

۱۰۸ زیانکارترین مردم آن کس است که که عمری با آرزو گذارند و روزگاروی را بمنظور نرساند و ازدنیا بی‌توشه برون رود و در پیشگاه خداوند دلیلی نداشته باشد.

أَخْشى ما خَشيتُ عَلى أُمَّتي كِبَرُ الْبَطْنِ وَمُداوَمَةُ النَّوْمِ وَالْكَسَلُ وَضَعْفُ الْيَقينِ.

۱۰۹ بر امت خویش، بیشتر از هر چیز، از شکم پرستی و پر خوابی و بیکارگی و بی‌ایمانی بیمناکم.

١١٠ أَخْلِصْ دِينَكَ يَكْفِكَ الْقَلِيلُ مِنَ الْعَمَلِ.

ایمان خویش‌را خالص کن که اندکی عبادت تراکفایت کند.

١١١ أَخْلِصُوا أَعْمالَكُمْ لِلّهِ فَإِنَّ اللّهَ لا يَقْبَلُ إِلاّ ما خَلَصَ لَهُ.

اعمال خویش‌را برای خداوند از روی‌اخلاص انجام دهید،زیرا‌خدا فقط کارهائیرا میپذیرد که ازروی اخلاص برای‌او انجام گرفته‌باشد

١١٢ أَخْوَفُ ما أَخافُ عَلى أُمَّتي كُلُّ مُنافِقٍ عَليمِ اللِّسانِ.

بیش ازهر چیز از منافقان دانابر امت خودبیم دارم.

١١٣ إِخْوانُكُمْ خَوَلُكُمْ جَعَلَهُمُ اللّهُ فِتْيَةً تَحْتَ أَيْدِيكُمْ فَمَنْ كانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ فَلْيُطْعِمْهُ مِنْ طَعامِهِ وَلْيُلْبِسْهُ مِنْ لِباسِهِ وَلا يُكَلِّفْهُ ما يَغْلِبُهُ فَإِنْ كَلَّفَهُ ما يَغْلِبُهُ فَلْيُعِنْهُ.

بندگان شما برادران شما هستند که خداوند آنها رازیردست‌شما قرار داده هر کسی برادر وی زیر دستش باشدباید از غذای‌خودبدو بخوراند و از لباس خویش بر او بپوشاند و کاریکه بیش از طاقت وی‌باشدبدورجوع نکندواگر کار سختی بدورجوع کردیاریش‌کند

١١٤ أَخْوَفُ ما أَخافُ عَلى أُمَّتي أَلْهَوى وَ طُولُ الْأَمَلِ.

برامت خویش بیش از هر چیز ازهوس و آرزوی دراز بیم دارم.

١١٥ أَدِّ مَا افْتَرَضَ اللّهُ تَعالى عَلَيْكَ

واجبات خدارا بجای‌آرتاعابد

تَكُنْ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ وَاجْتَنِبْ ما حَرَّمَ اللهُ عَلَيْكَ تَكُنْ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ وَارْضَ بِما قَسَمَهُ اللهُ لَكَ تَكُنْ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ

ترین مردم باشی، واز محرمات خدا بپرهیز تا پارساترین مردم باشی به قسمتیکه خدا برای توتعیین کرده راضی باش تابی‌نیازترین‌مردم باشی.

۱۱۶ أُدْعُوا اللهَ وَأَنْتُمْ مُؤْمِنُونَ بِالْإِجابَةِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ لا يَسْتَجِيبُ دُعاءً مِنْ قَلْبٍ غافِلٍ لاهٍ.

خدا را بخوانید و باجابت دعای خود یقین داشته باشید و بدانید که خداوند دعا را از قلب غافل بیخبر نمیپذیرد.

۱۱۷ أَدِّ الْأَمانَةَ إِلى مَنِ ائْتَمَنَكَ وَلا تَخُنْ مَنْ خانَكَ.

با کسیکه تو را امین میداند به امانت رفتار کن و با کسیکه بتو خیانت کرده‌است خیانت مکن

۱۱۸ أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي.

خداوند مرا ادب آموخت ونیك آموخت.

۱۱۹ إِدْرَؤُوا الْحُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّ الْإِمامَ لَأَنْ يُخْطِئَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ.

تا آنجا که می‌توانید مجازات ها را از مسلمانان باز دارید زیرا اگر پیشوائی در بخشش خطا کند بهتر از آن است که در مجازات خطا کند.

١٢٠ إِدْرَؤُا الْحُدُودَ بِالشُّبُهاتِ وَ أَقِيلُوا الْكِرامَ عَثَراتِهِمْ إِلاَّ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللهِ.

وقتی تردید پیش آمدمجازاتهارا باز دارید و لغزشهای بزرگان‌را ببخشید مگر درکارحدوهٔجازات

١٢١ أَدْنَى أَهْلِ النّارِ عَذاباً يَنْتَعِلُ بِنَعْلَيْنِ مِنْ نارٍ يَغْلِي دِماغُهُ مِنْ حَرارَةِ نَعْلَيْهِ.

از مردم جهنم آنکه عذابش از همه آسانتراست دو کفش آتشین بپا دارد که مغز وی از حرارت کفشهایش بجوش میآید.

١٢٢ أَدْنَى جَبَذاتِ الْمَوْتِ بِمَنْزِلَةِ مِأَةِ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ.

آسانترین کششهای‌مرگ مانند صدضربت شمشیراست.

١٢٣ إِذا أَبْرَدْتُمْ إِلَيَّ بَرِيداً فَابْعَثُوهُ حَسَنَ الْوَجْهِ حَسَنَ الْإِسْمِ

وقتی قاصدی پیش من میفرستید نیک صورت ونیك اسم بفرستید.

١٢٤ إِذا ابْتَغَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ فَاطْلُبُوهُ عِنْدَ حِسانِ الْوُجُوهِ.

اگر نیکی میخواهید آن راپیش نیکصورتان بجوئید.

١٢٥ إِذا ابْتُلِيَ أَحَدُكُمْ بِالْقَضاءِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَلا يَقْضِ وَهُوَ غَضْبانُ وَلْيُسَوِّ بَيْنَهُمْ فِي النَّظَرِ وَالْمَجْلِسِ وَالْإِشارَةِ.

اگر یکی از شما بکار قضاوت میان مسلمانان دچارشود باید به هنگام غضب ازقضاوت خودداری کند ومیان ارباب دعوی درنگاه و نشیمنگاه‌واشاره‌تفاوتی‌نگذارد

إِذا أَتى عَلَيَّ يَوْمٌ لا أَزْدادُ فيهِ عِلْماً يُقَرِّبُني إِلَى اللهِ تَعالى فَلا بُورِكَ لي في طُلوعِ الشَّمْسِ ذٰلِكَ الْيَوْمَ.

۱۲۶ اگر روزی بر من بگذرد و در آن روز دانشی نیاموزم که مرا بخداوند نزدیك کند، طلوع آفتاب آن روز بر من مبارك مباد.

إِذا أَتى أَحَدَكُمْ خادِمُهُ بِطَعامِهِ قَدْ كَفاهُ عِلاجَهُ وَ دُخانَهُ فَلْيُجْلِسْهُ مَعَهُ فَإِنْ لَمْ يُجْلِسْهُ مَعَهُ فَلْيُناوِلْهُ أُكْلَةً أَوْ أُكْلَتَيْنِ.

۱۲۷ وقتی خادم شما غذائی می آورد که آن را تهیه کرده ودود آن را خورده باید وی را با خویشتن بنشاند و اگر او را ننشاند یك یا دو لقمه باو بدهد.

إِذا أَتى أَحَدُكُمْ أَهْلَهُ فَلْيَسْتَتِرْ وَلا يَتَجَرَّدانِ تَجَرُّدَ الْعِيرَيْنِ.

۱۲۸ وقتی یکی از شماپیش کسان خود میرود خود را بپوشاند و مانند شتران برهنه نباشند.

إِذا آتاكَ اللهُ مالاً فَلْيُرَ أَثَرُ نِعْمَةِ اللهِ عَلَيْكَ وَ كَرامَتِهِ.

۱۲۹ اگر خداوند چیزی بتو داد باید نشان نعمت و کرم وی در تو پدیدار شود.

إِذا أَتاكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دينَهُ فَزَوِّجوهُ إِنْ لا تَفْعَلوا تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسادٌ عَريضٌ.

۱۳۰ وقتی کسی که خلق و دین وی مایهٔ رضایت است بخواستگاری می آید بوی زن بدهید و اگر چنین نکنید فتنه و فساد درزمین فراوان خواهدشد.

١٣١ إذا أتاكُمُ السّائِلُ فضَعُوا في يَدِهِ وَلَوْ ظِلفاً مُحْرَقاً.

وقتی سائلی پیش شما آمد چیزی بدو بدهید اگرچه یکقطعه سم سوخته باشد.

١٣٢ إذا أتاكُمْ كَرِيمُ قَوْمٍ فَأَكْرِمُوهُ.

وقتی بزرك طایفه‌ای پیش شما آمد اورا بزرك شمارید.

١٣٣ إذا أثنى عَلَيْكَ جيرانُكَ أَنَّكَ مُحْسِنٌ فَأَنتَ مُحْسِنٌ وَإِذا أثنى عَلَيْكَ جيرانُكَ أَنَّكَ مُسِيءٌ فَأَنتَ مُسِيءٌ.

اگر همسایگانت ترا نیکو کار دانستند نیکوکاری و اگر همسایه گانت ترا بدکار شمردند بدکاری

١٣٤ إذا اجْتَمَعَ الْعالِمُ وَالْعابِدُ عَلَى الصِّراطِ قيلَ لِلْعابِدِ أُدْخُلِ الْجَنَّةَ وَتَنَعَّمْ بِعِبادَتِكَ وَقيلَ لِلْعالِمِ قِفْ هُنا فَاشْفَعْ لِمَنْ أَحْبَبْتَ فَإِنَّكَ لاتَشْفَعُ لِأَحَدٍ إِلّاشُفِّعْتَ فَقامَ مَقامَ الأَنْبِياءِ.

وقتی عالم و عابد بر صراط اجتماع کنند بعابد گویند ببهشت درآی و از عبادت خویش بهرمند شو و بعالم گویند اینجا بایست و برای هر که میخواهی شفاعت کن زیرا هر که را شفاعت کنی شفاعت تو پذیرفته خواهدشد آنگاه عالم درصف پیغمبران میایستد.

١٣٥ إذَا اجْتَمَعَ الدّاعِيانِ فَأَجِبْ أَقْرَبَهُما باباً فَإِنَّ أَقْرَبَهُما باباً أَقْرَبُهُما جِواراً وَإِنْ سَبَقَ

وقتی دو کس ترا با هم دعوت کردند دعوت کسیرا که خانه‌اش نزدیکتر است بپذیر زیرا آنکه

أَحَدُهُما فَأَجِبِ ٱلَّذِي سَبَقَ.

خانه‌اش نزدیکتراست درهمسایگی مقدم است واگریکی زودتر دعوت کرده است دعوت اورا بپذیر .

١٣٦ إِذا أَحَبَّ اللهُ عَبْداً إِبْتَلاهُ وَ إِذا أَحَبَّهُ ٱلْحُبَّ ٱلْبالِغَ إِقْتَناهُ قالُوا ما اقْتِناؤُهُ قالَ لا يَتْرُكُ لَهُ مالاً وَلا وَلَداً.

وقتی خداوند بنده ایرا دوست دارد وی را مبتلا سازد ووقتی ویرا کاملا دوست دارد اورا خاص خود سازد گفتند چگونه اورا خاص خود میسازد گفت مال و فرزندی برای او باقی نمیگذارد .

١٣٧ إِذا أَحَبَّ اللهُ عَبْداً حَماهُ الدُّنيا كَما يَظَلُّ أَحَدُكُمْ يَحْمِي سَقِيمَهُ الْماءَ .

وقتی خداوندبنده‌ایرا دوست دارد دنیا راازاومنع میکند چنانکه شما مریض خویشرا از نوشیدن آب منع میکنید .

١٣٨ إِذا أَحَبَّ اللهُ عَبْداً إِبْتَلاهُ لِيَسْمَعَ تَضَرُّعَهُ.

وقتی خداوندبنده‌ایرادوست دارد ویرا مبتلا سازد تا تضرع اورا بشنود .

١٣٩ إِذا أَحَبَّ اللهُ عَبْداً قَذَفَ حُبَّهُ فِي قُلُوبِ الْمَلائِكَةِ وَ إِذا أَبْغَضَ اللهُ عَبْداً قَذَفَ بُغْضَهُ فِي قُلُوبِ الْمَلائِكَةِ ثُمَّ يَقْذِفُهُ فِي قُلُوبِ الْآدَمِيِّينَ .

وقتی خداوند بنده‌ایرادوست دارد دوستی ویرا در دل فرشتگان جای میدهد ووقتی بنده ایرا دشمن دارد دشمنی او را در دل فرشتگان اندازد سپس آنرادردل آدمیان جای دهد .

١٤٠ إِذا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَخاهُ فَلْيُعْلِمْهُ فَإِنَّهُ أَبْقى فِي الْأُلْفَةِ وَأَثْبَتُ فِي الْمَوَدَّةِ.

وقتی کسی آشنای خود را دوست دارد بدو خبر دهد که این کار موجب بقای الفت و دوام مودت است.

١٤١ إِذا أَحْبَبْتَ رَجُلاً فَلا تُمارِهِ وَلا تُجارِهِ وَلا تُشارَّهُ وَلا تَسْئَلْ عَنْهُ أَحَداً فَعَسى أَنْ تُوافِيَ لَهُ عَدُوّاً فَيُخْبِرَكَ بِما لَيْسَ فِيهِ فَيُفَرِّقَ ما بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ.

وقتی با کسی دوست شدی با او مجادله و رقابت مکن و بر او برتری مجو و از هیچکس درباره او چیزی مپرس چه ممکن است به یکی از دشمنان او برخوری و درباره وی سخن بخطا گوید و میان شما را تفرقه اندازد.

١٤٢ إِذا أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَعْلَمُوا ما لِلْعَبْدِ عِنْدَ رَبِّهِ فَانْظُرُوا ما يَتْبَعُهُ مِنَ الثَّناءِ.

وقتی بخواهید مقام بنده را در نظر خدا بدانید بنگرید که پشت سر او چه میگویند.

١٤٣ إِذا أَرادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْراً فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَزَهَّدَهُ فِي الدُّنْيا وَبَصَّرَهُ عُيُوبَهُ.

وقتی خداوند برای بنده ای نیکی خواهد وی را در کار دین دانا و بدنیا بی‌اعتنا سازد و عیوب وی را بدو بنمایاند.

١٤٤ إِذا أَرادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْراً صَيَّرَ حَوائِجَ النّاسِ إِلَيْهِ.

وقتی خداوند برای بنده ای نیکی خواهد حاجت های مردم را در دست او قرار میدهد.

إِذا أَرادَ اللّٰهُ بِعَبْدِهِ الْخَيْرَ عَجَّلَ لَهُ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنيا وَ إِذا أَرادَ اللّٰهُ بِعَبْدِهِ الشَّرَّ أَمْسَكَ عَنْهُ بِذَنْبِهِ حَتّیٰ يُوافِيَ بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ .

١٤٥ وقتی خداوند برای بندهٔ خویش نیکی خواهد کیفر اورا در دنیا میدهد و وقتی برای او بد خواهد گناه وی را میگذارد که در روز رستاخیز کیفر دهد.

إِذا أَرادَ اللّٰهُ بِعَبْدٍ خَيْراً فَتَحَ لَهُ قُفْلَ قَلْبِهِ وَجَعَلَ فِيهِ الْيَقِينَ وَالصِّدْقَ وَ جَعَلَ قَلْبَهُ واعِياً لِما سَلَكَ فِيهِ وَجَعَلَ قَلْبَهُ سَلِيماً وَ لِسانَهُ صادِقاً وَ خَلِيقَتَهُ مُسْتَقِيمَةً وَ جَعَلَ أُذُنَهُ سَمِيعَةً وَ عَيْنَهُ بَصِيرَةً .

١٤٦ وقتی خداوند برای بنده‌ای خوبی خواهد قفل دل ویرامیگشاید ودر آن ایمان وراستی قرار میدهد و قلب وي را نسبت برفتار او هوشیار میسازد دل وی را سلیم و زبانش را راستگو و اخلاقش را مستقیم و گوش ویرا شنوا وچشمش را بینا میسازد .

إِذا أَرادَ اللّٰهُ بِأَهْلِ بَيْتٍ خَيْراً فَقَّهَهُمْ فِي الدِّينِ وَوَقَّرَ صَغِيرُهُمْ كَبِيرَهُمْ وَ رَزَقَهُمُ الرِّفْقَ فِي مَعِيشَتِهِمْ وَالْقَصْدَ فِي نَفَقاتِهِمْ وَ بَصَّرَهُمْ عُيُوبَهُمْ فَيَتُوبُوا مِنْها

١٤٧ وقتی خداوند برای مردم خانه ای نیکی خواهد آنانرا در کاردین دانا سازد و خورد سالانشان سال‌خوردگانشان را محترم دارند . مدارا در معیشت واعتدال در خرج را نصیب آنها سازد وعیوبشان را بآنها بنمایاند تا از آن باز گردند .

وَإِذا أَرادَ بِهِمْ غَيرَ ذٰلِكَ تَرَكَهُمْ هَمَلاً.

واگر برای آنها جز این خواهد بخودشان واگذارشان کند.

۱۴۸ إِذا أَرادَ اللهُ بِقَوْمٍ خَيْراً أَمَدَّ لَهُمْ فِي الْعُمْرِ وَأَلْهَمَهُمُ الشُّكْرَ.

وقتی خداوند برای قومی نیکی خواهد عمرشانرا دراز وزبانشان را بشکر باز کند.

۱۴۹ إِذا أَرادَ اللهُ بِقَوْمٍ نَماءً رَزَقَهُمُ السَّماحَةَ وَالْعِفافَ وَإِذا أَرادَ بِقَوْمٍ إِنْقِطاعاً فَتَحَ عَلَيْهِمْ بابَ الْخِيانَةِ.

وقتی خدا بخواهد قومی را بزرك کند آنها را صاحب عزت و گذشت میکند و وقتی بخواهد قومي را منقرض سازد در خیانت را برویشان میگشاید.

۱۵۰ إِذا أَرادَ اللهُ بِقَوْمٍ خَيْراً وَلّٰى عَلَيْهِمْ حُلَماءَهُمْ وَقَضى بَيْنَهُمْ عُلَمائُهُمْ وَجَعَلَ الْمالَ في سُمَحائِهِمْ وَإِذا أَرادَ بِقَوْمٍ شَرّاً وَلّٰى عَلَيْهِمْ سُفَهائُهُمْ وَقَضى بَيْنَهُمْ جُهّالُهُمْ وَجَعَلَ الْمالَ في بُخَلائِهِمْ.

وقتی خداوند برای قومی نیکی خواهد خردمندانشانرا بر آنها فرمانروا سازد و دانشمندانشان میان آنها قضاوت کند و مال را بدست بخشندگان دهد و وقتی برای قومی بدی خواهد سفیهانشان رابر آنها فرمانرواسازد و نادانان میان آنها قضاوت کنند و مال را بدست بخیلانشان دهد.

۱۵۱ إِذا أَرادَ اللهُ بِأَهْلِ بَيْتٍ خَيْراً أَدْخَلَ عَلَيْهِمُ الرِّفْقَ.

وقتی خدا برای مردم خانه‌ای نیکی خواهد آنهارا بامدارا قرین سازد

إِذا أَرادَ اللهُ بِقَوْمٍ سُوءً جَعَلَ أَمْرَهُمْ إِلى مُتْرَفِيهِمْ.

۱۵۲ وقتی خداوند برای مردمی بدی خواهد کارشانرا بدست تجمل‌پرستان آنها می‌سپارد.

إِذا أَرادَ اللهُ بِقَرْيَةٍ هلاكاً أَظْهَرَ فِيهِمُ الزِّنا.

۱۵۳ وقتی خدابخواهد مردم قریه‌ای را نابود سازد زنا را درمیان آنها پدید میآورد.

إِذا أَرادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْراً جَعَلَ لَهُ واعِظاً مِنْ نَفْسِهِ يَأْمُرُهُ وَ يَنْهاهُ.

۱۵٤ وقتی خدا برای بنده ای نیکی خواهد واعظی از نفس وی براو گمارد که او را بکار نیك وا دارد و از کار بد باز دارد.

إِذا أَرادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْراً طَهَّرَهُ قَبْلَ مَوْتِهِ قالُوا وَ ما طَهُورُ الْعَبْدِ قالَ عَمَلٌ صالِحٌ يُلْهِمُهُ إِيّاهُ حَتّى يَقْبِضَهُ عَلَيْهِ.

۱۵۵ وقتی خدا برای بنده ای نیکی خواهد او را پیش از مرگش پاك میکند گفتند پاکی بنده چگونه است گفت کار نیکی بدو الهام می کند تا جان وی را در اثنای انجام آن بگیرد.

إِذا أَرادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْراً عاتَبَهُ فِي مَنامِهِ.

۱۵٦ وقتی خداوند برای بنده ای نیکی خواهد اورا در خواب عتاب کند

إِذا أَرادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْراً عَسَّلَهُ قِيلَ وَما عَسَّلَهُ قالَ يَفْتَحُ لَهُ عَمَلاً

۱۵۷ وقتی خداوند برای بنده ای نیکی خواهد او را شیرین کند گفتند شیرینی او چگونه است

صَالِحاً قَبْلَ مَوْتِهِ ثُمَّ يَقْبِضُهُ عَلَيْهِ.

گفت پیش از مرگش کار نیکی را پیش پای او میگذارد و در اثنای انجام آن جانش را میگیرد.

۱۵۸ إِذَا أَرَادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْراً إِسْتَعْمَلَهُ قِيلَ وَمَا اسْتِعْمَالُهُ؟ قَالَ يَفْتَحُ لَهُ عَمَلاً صَالِحاً بَيْنَ يَدَيْ مَوْتِهِ حَتَّى يَرْضَى عَنْهُ مَنْ حَوْلَهُ.

وقتی خداوند برای بنده ای نیکی خواهد اورا بکار گیرد گفتند بکار گرفتن اوچگونه است گفت نزدیك مرك وی کار نیکی را پیش پایش میگذارد تا اطرافیانش را از او خشنود کند.

۱۵۹ إِذَا أَرَادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْراً رَزَقَهُمُ الرِّفْقَ فِي مَعَائِشِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ بِهِمْ شَرّاً رَزَقَهُمُ الْخُرْقَ فِي مَعَائِشِهِمْ.

وقتی خداوند برای بندگان نیکی خواهد آنها را در کارهای زندگیشان با مدارا قرین سازد وهنگامیکه برایشان بدی خواهد آنها را با زیاده روی همراه کند.

۱۶۰ إِذَا أَرَادَ اللهُ بِالْأَمِيرِ خَيْراً جَعَلَ لَهُ وَزِيرَ صِدْقٍ إِنْ نَسِيَ ذَكَّرَهُ وَإِنْ ذَكَرَ أَعَانَهُ وَإِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ جَعَلَ لَهُ وَزِيرَ سُوءٍ إِنْ نَسِيَ لَمْ يُذَكِّرْهُ وَإِنْ ذَكَرَ لَمْ يُعِنْهُ.

وقتی خداوند برای امیر نیکی خواهد برای او وزیری راست و درست قرار میدهد که اگر چیزی را فراموش کرد یاد آوریش کند واگر بیاد آورد درانجام آن یاریش کند واگر برای اوجزاین خواهد برای اووزیر بدی قرار دهد که اگر چیزیرا فراموش کرد یادآوریش نکندو اگر بیاد آورد یاریش نکند.

إِذا أَرادَ اللّٰهُ بِعَبْدٍ خَيْراً جَعَلَ صَنائِعَهُ وَ مَعْرُوفَهُ في أَهْلِ الْحِفاظِ وَ إِذا أَرادَ اللّٰهُ بِعَبْدٍ شَرّاً جَعَلَ صَنائِعَهُ وَ مَعْرُوفَهُ في غَيْرِ أَهْلِ الْحِفاظِ.

۱۶۱ وقتی خدا برای کسی نیکی خواهد سروکار اوبا مردم حقشناس میافتد و موقعیکه برای کسی بدی خواهد سر و کار او با مردم حق ناشناس میافتد.

إِذا أَرادَ اللّٰهُ بِعَبْدٍ خَيْراً جَعَلَ غِناهُ في نَفْسِهِ وَ تُقاهُ في قَلْبِهِ وَ إِذا أَرادَ بِعَبْدٍ شَرّاً جَعَلَ فَقْرَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ.

۱۶۲ وقتی خدا برای کسی نیکی خواهد ثروتش را در روحش و تقوایش را در قلبش قرار میدهد و وقتی برای کسی بدی خواهد فقررا پیش چشم او جای میدهد.

إِذا أَرادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ خَيْراً كَثَّرَ فُقَهاءَهُمْ وَ أَقَلَّ جُهّالَهُمْ فَإِذا تَكَلَّمَ الْفَقيهُ وَجَدَ أَعْواناً وَ إِذا تَكَلَّمَ الْجاهِلُ قُهِرَ وَ إِذا أَرادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ شَرّاً كَثَّرَ جُهّالَهُمْ وَ أَقَلَّ فُقَهاءَهُمْ فَإِذا تَكَلَّمَ الْجاهِلُ وَجَدَ أَعْواناً وَ إِذا تَكَلَّمَ الْفَقيهُ قُهِرَ.

۱۶۳ وقتی خدا برای قومی نیکی خواهددانایان آنهارا زیاد ونادانهایشان راکم کند تا هنگامیکه دانا سخن گوید یاریش کنند و موقعی که نادان لب گشاید مغلوب گردد ووقتی برای قومی بد خواهد نادان هایشان را زیاد و دانایان آنها را کم کند تا هنگامیکه نادان لب گشاید یاریش کنند و وقتی دانا سخن گوید مغلوب گردد.

١٦٤ إِذا أَرادَ اللهُ أَنْ يُوقِعَ عَبْداً أَعْمَى عَلَيْهِ الحِيَلَ.

وقتی خداوند خواهد بنده ای را از پا درآرد راههای چاره را براو ببندد.

١٦٥ إِذا أَرادَ اللهُ خَلْقَ شَيْءٍ لَمْ يَمْنَعْهُ شَيْءٌ.

وقتی خدا بخواهد چیزی را بیافریند چیزی مانع او نمیشود.

١٦٦ إِذا أَرادَ اللهُ قَبْضَ عَبْدٍ بِأَرْضٍ جَعَلَ لَهُ فِيها حاجَةً.

وقتی خداوند بخواهد بنده‌ای را در سرزمینی بمیراند برای وی درآنجا حاجتی پدید میآورد.

١٦٧ إِذا أَرادَ اللهُ تَعالَى إِنْفاذَ قَضائِهِ وَقَدَرِهِ سَلَبَ ذَوِي العُقُولِ عُقُولَهُم حَتَّى يُنْفِذَ فِيهِمْ قَضاؤُهُ وَ قَدَرُهُ فَإِذا قَضَى أَمْرُهُ رَدَّ إِلَيْهِمْ عُقُولَهُمْ وَ وَقَعَتِ النَّدامَةُ.

وقتی خدا بخواهد قضا و قدر خویش را اجرا کند عقل صاحب خردان‌را میگیرد و قضای خویش را در باره آنها جاری میسازد، وقتی فرمان وی انجام گرفت عقولشان را باز پس میدهد و پشیمانی رخ میدهد.

١٦٨ إِذا أَرادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَبِيعَ عَقارَهُ فَلْيَعْرِضْهُ عَلَى جارِهِ.

وقتی کسی بخواهد خانه یاملك خویش را بفروشد باید نخست به همسایه خویش پیشنهاد کند.

إِذا أَرَدْتَ أَمْــراً فَعَلَيْكَ بِالتَّؤَدَةِ حَتّى يُرِيَكَ اللهُ مِنْهُ الْمَخْرَجَ.

وقتی خواستی کاری را انجام دهی تأمل کن تا خدا راه آنرا بتو نشان دهد. ۱۶۹

إِذا أَرَدْتَ أَنْ يُحِبَّكَ اللهُ فَأَبْغِضِ الدُّنْيا وَإِذا أَرَدْتَ أَنْ يُحِبَّكَ النّاسُ فَما كانَ عِنْدَكَ مِنْ فُضُولِها فَانْبِذْهُ إِلَيْهِمْ.

اگر میخواهي خدا ترا دوست دارد دنیا را دشمن دار واگر مـی خواهی‌مردم ترادوست دارند آنچه از زواید دنیا داری پیش آن ها بریز. ۱۷۰

إِذا أَرَدْتَ أَنْ تَفْعَلَ أَمْراً فَتَدَبَّرْ عاقِبَتَهُ فَإِنْ كانَ خَيْراً فَأَمْضِهِ وَإِنْ كانَ شَرّاً فَانْتَهِ.

وقتی در کاری تصمیم میگیری در نتیجه آن بیندیش اگر نتیجه نیك است آن کار را انجام بده‌واگر بداست از آن درگـذر. ۱۷۱

إِذا أَرَدْتَ أَنْ تَذْكُرَ عُيُوبَ غَيْرِكَ فَاذْكُرْ عُيُوبَ نَفْسِكَ.

وقتی میخواهی عیوب دیگـرانرا یادکنی عیوب خویشرا بیاد آر. ۱۷۲

إِذا أَسَأْتَ فَأَحْسِنْ.

وقتی بدی‌کردی، بدیرا بنیـکی محوکن. ۱۷۳

إِذَا اسْتَأْجَرَ أَحَدُكُمْ أَجِيراً فَلْيُعْلِمْهُ أَجْرَهُ.

وقتی یکی ازشماکسیرا مـزدور می‌کند مزدش را باو بگوید. ۱۷۴

۱۷۵ إِذَا اسْتَشَارَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيُشِرْ عَلَيْهِ.

وقتی یکی از شما با برادر خود مشورت می کند وی باید رأی خود را صریح بگوید.

۱۷۶ إِذَا اسْتَشَاطَ السُّلْطَانُ تَسَلَّطَ الشَّيْطَانُ.

وقتی سلطان بغضب آید شیطان تسلط یابد.

۱۷۷ إِذَا اسْتَعْطَرَتِ الْمَرْأَةُ فَمَرَّتْ عَلَى الْقَوْمِ لِيَجِدُوا رِيحَهَا فَهِيَ زَانِيَةٌ.

اگر زنی خود را معطر کند و بر مردمی بگذرد که بوی اورا دریابند زناکار است.

۱۷۸ إِذَا اسْتَكْتُمْ فَاسْتَاكُوا عَرْضاً

وقتی مسواک می کنید مسواک را بعرض دهان بکشید.

۱۷۹ إِذَا أَسَأْتَ فَأَحْسِنْ فَإِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ.

وقتی بدی کردی بدنبال آن نیکی کن که نیکی ها بدیها را محو می کند.

۱۸۰ إِذَا اشْتَدَّ كَلَبُ الْجُوعِ فَعَلَيْكَ بِرَغِيفٍ وَ جَرٍّ مِنْ مَاءِ الْقَرَاحِ وَ قُلْ عَلَى الدُّنْيَا وَ أَهْلِهَا مِنِّي الدَّمَارُ.

وقتی گرسنگی سخت شد نانی و جرعه آبی بر گیر و جهان و هر چه در آنست گو مباش.

إِذَا اشْتَكَى الْمُؤْمِنُ أَخْلَصَهُ مِنَ الذُّنُوبِ كَمَا يُخَلِّصُ الْكِيرُ خُبْثَ الْحَدِيدِ.

۱۸۱ مصیبتی که برمؤمن وارد میشود اورا از گناهان پاک می کند چنانکه کوره کثافت آهن راپاک میسازد.

إِذَا أَصْبَحَ ابْنُ آدَمَ فَإِنَّ الْأَعْضَاءَ كُلَّهَا تُكَفِّرُ اللِّسَانَ فَتَقُولُ اتَّقِ اللَّهَ فِينَا فَإِنَّمَا نَحْنُ بِكَ فَإِنِ اسْتَقَمْتَ اسْتَقَمْنَا وَإِنِ اعْوَجَجْتَ اعْوَجَجْنَا.

۱۸۲ وقتی صبح فرارسد همه اعضای تن درمقابل زبان تعظیم کنند و گویند دربارهٔ ما از خدا بترس زیرا صلاح کار ما بتو وابسته است، اگر باستقامت گرائیدی مانیز باستقامت گرائیم واگر بکجی متمایل شدی مانیز کج شویم.

إِذَا أَعْطَى اللَّهُ أَحَدَكُمْ خَيْراً فَلْيَبْدَأْ بِنَفْسِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ

۱۸۳ وقتی خدا بیکی ازشما چیزی داددرصرف آن ازخود وکسان خود آغاز کند،

إِذَا الْتَقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَقَتَلَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْقَاتِلُ فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ قَالَ إِنَّهُ كَانَ حَرِيصاً عَلَى قَتْلِ صَاحِبِهِ.

۱۸٤ وقتی دومسلمان شمشیربدست با یکدیگر روبرو شوند ویکی از آنها دیگری را بکشد قاتل ومقتول به جهنم میروند، گفتند ای پیغمبر خدا قاتل بجای خود مقتول چرا گفت برای آنکه او نیز بکشتن دیگری راغب بود.

١٨٥ إذا أَلْقَى اللهُ في قَلْبِ امْرِءٍ خِطْبَةَ امْرَأةٍ فَلا بَأسَ أنْ يَنْظُرَ إلَيْها.

وقتی خداوند خواستگاری زنی را بدل کسی انداخته باشد مانعی نیست که اورا بنگرد.

١٨٦ إذا أمَّ أحَدُكُمُ النّاسَ فَلْيُخَفِّفْ فَإنَّ فيهِمُ الصَّغيرَ وَالْكَبيرَ وَالضَّعيفَ وَالْمَريضَ وَذَا الْحاجَةِ وَإذا صَلّى لِنَفْسِهِ فَلْيُطَوِّلْ ما يَشاءُ.

وقتی کسی در نماز پیشوای مردم شد نماز را سبك گیرد که‌در میان کسان کوچك و بزرك‌و بیمار و ناتوان و حاجتمند هست و هر وقت برای خود نماز گذارد هر چه خواهد طول دهد.

١٨٧ إذا باتَتِ الْمَرْأةُ هاجِرَةً فِراشَ زَوْجِها لَعَنَتْهَا الْمَلائِكَةُ حَتّى تُصْبِحَ.

وقتی زنی دور از بسترشوهر خودشبرا بروز آوردفرشتگان تاصبح اورا لعنت کنند.

١٨٨ إذا تَطَيَّبَتِ الْمَرْأةُ لِغَيْرِ زَوْجِها فَإنَّما هُوَ نارٌ وَشَنارٌ.

وقتی زنی برای کسی جز شوهر خود بوی خوش بکار برد مایهٔ آتش و عار است.

١٨٩ إذا تَقارَبَ الزَّمانُ أنْقَى الْمَوْتُ خِيارَ أُمَّتي كَما يَنْتَقي أحَدُكُمْ خِيارَ الرُّطَبِ مِنَ الطَّبَقِ.

وقتی آخر زمان فرا رسد مرك نیکان امت مرا گلچین می کند چنانکه شما خرماهای‌خوب را از طبق انتخاب می کنید.

إِذا تَمَنّىٰ أَحَدُكُمْ فَلْيَنظُرْ ما تَمَنّىٰ فَإِنَّهُ لا يَدْري ما كُتِبَ لَهُ مِنْ أُمْنِيَّتِهِ.

١٩٠ وقتی کسی آرزوئی میکند مراقب باشد که چه آرزو می‌کند زیرا نمیداند که از آرزوی وی در نامهٔ اعمال چه مینویسند.

إِذا تَمَّ فُجُورُ الْعَبْدِ مَلَكَ عَيْنَيْهِ فَبَكىٰ بِهِما مَتىٰ شاءَ.

١٩١ وقتی بدکاری بنده کمال یابد چشمانش در اختیار او باشد و هر وقت بخواهد گریه آغاز کند.

إِذا جاءَكُمُ الزّائِرُ فَأَكْرِمُوهُ.

١٩٢ وقتی کسی بملاقات شما آمد ویرا گرامی دارید.

إِذا جاءَكُمُ الْأَكْفاءُ فَأَنْكِحُوهُنَّ وَلا تَرَبَّصُوا بِهِنَّ الْحِدْثانَ.

١٩٣ وقتی اشخاص همشأن بخواستگاری پیش شما آمدند دختران خود را بشوهر بدهید و در کار آنها منتظر حوادث مباشید.

إِذا جاءَ الْمَوْتُ بِطالِبِ الْعِلْمِ ماتَ وَهُوَ شَهيدٌ.

١٩٤ وقتی مرگ طالب علم فرا رسد شهید میمیرد.

إِذا جامَعَ أَحَدُكُمْ زَوْجَتَهُ أَوْ جارِيَتَهُ فَلا يَنظُرْ إِلىٰ فَرْجِها فَإِنَّ ذٰلِكَ يُورِثُ الْعَمىٰ.

١٩٥ وقتی یکی از شما با همسر یا مملوک خویش نزدیک شود بفرج او ننگرد که مایه کوری است.

۱۹۶ إِذا حاكَ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ فَدَعْهُ.

وقتی دل تو از کاری چرکین است از آن چشم بپوش.

۱۹۷ إِذا حَدَّثَ الرَّجُلُ بِحَدِيثٍ ثُمَّ الْتَفَتَ فَهِيَ أَمانَةٌ.

وقتی مردی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست آنسخن در پیش شما امانت است.

۱۹۸ إِذا حَجَّ الرَّجُلُ بِمالٍ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ فَقالَ لَبَّيْكَ أَللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ قالَ اللهُ لا لَبَّيْكَ وَ لا سَعْدَيْكَ هٰذا مَرْدُودٌ عَلَيْكَ.

وقتی کسی بامالی که حلال نیست بحج رود هنگامی که گوید لبیك خدا یا لبیك ، خدا گوید نه لبیك ونه‌سعدیك این ها به تو باز میگردد.

۱۹۹ إِذا حَسَدْتُمْ فَلا تَبْغُوا وَ إِذا ظَنَنْتُمْ فَلا تُحَقِّقُوا وَ إِذا وَزَنْتُمْ فَأَرْجِحُوا.

وقتی دچار حسد شدید‌تعدی نکنید‌ووقتی گمان بردید آن را حقیقت میپندارید‌ووقتی چیزیرا وزن میکنید‌چیزی‌بر آن بیفزائید.

۲۰۰ إِذا حَكَمْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ إِذا قُلْتُمْ فَأَحْسِنُوا فَإِنَّ اللهَ مُحْسِنٌ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

وقتی حکم می‌کنید به عدل رفتار کنید ووقتی سخن میگوئید نیك گوئید زیرا خدا نیك است‌و نیکوکاران را دوست دارد.

۲۰۱ إِذا خافَ اللهَ الْعَبْدُ أَخافَ اللهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَ إِذا لَمْ يَخَفِ

وقتی بنده از خدای بترسد خداوند همه چیز را‌از‌او‌بترساند

الْعَبْدُ اللهَ أَخافَهُ اللهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ.

واگر بنده ازخدای نترسد خداوند اورا ازهمه چیز بترساند.

إِذا خَطَبَ أَحَدُكُمُ الْمَرْأَةَ وَهُوَ يَخضِبُ بِالسَّوادِ فَلْيُعْلِمْها أَنَّهُ يَخضِبُ.

اگر کسی زنیرا خواستگاری کرد وموی خوددارنك میبندد باید بدوخبردهد که موی‌خوددا رنگ می بندد. ۲۰۲

إِذا خَفِيَتِ الْخَطِيئَةُ لا يَضُرُّ إِلّا صاحِبَها وَإِذا ظَهَرَتْ فَلَمْ تُغَيَّرْ ضَرَّتِ الْعامَّةَ.

وقتی گناهی مخفی بماند بجز گنهکار کسیرا ضرر نمیرساند واگر آشکارشودواز آن جلوگیری نکنند برای همهٔ مردم زیان دارد. ۲۰۳

إِذا دَخَلَ الضَّيْفُ عَلَى الْقَوْمِ دَخَلَ بِرِزْقِهِ وَإِذا خَرَجَ خَرَجَ بِمَغْفِرَةِ ذُنُوبِهِمْ.

وقتی میهمانی بر کسان درآید روزی خودرا همراه میآورد و وقتی برون رود با آمرزش گناهان آنها برون رود. ۲۰۴

إِذا رَأَيْتَ مِنْ أَخِيكَ ثَلاثَ خِصالٍ فَارْجُهُ: الْحَياءَ وَالْأَمانَةَ وَالصِّدْقَ وَإِذا لَمْ تَرَها فَلا تَرْجُهُ.

وقتی در برادر خود سه صفت دیدی بدوامیدوار باش، حیاوامانت وراستی واگر این صفاترا ندارد از اوامیدی نداشته باش. ۲۰۵

إِذا رَأى أَحَدُكُمْ مِنْ نَفْسِهِ

وقتی یکی از شما از خود یامال ۲۰۶

أَوْ مالِهِ أَوْ مِنْ أَخيهِ ما يُعْجِبُهُ فَلْيَدْعُ لَهُ بِالْبَرَكَةِ فَإِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ.

خود یا برادر خود چیز جالب توجهی دید برای وی بدعابرکت خواهدزیراچشم حق است

۲۰۷ إِذا رَأَيْتَ النّاسَ قَدْ مَرَجَتْ عُهُودُهُمْ وَخَفَّتْ أَماناتُهُمْ وَكانُوا هٰكَذا ـ وَشَبَّكَ بَيْنَ أَنامِلِهِ ـ فَالْزَمْ بَيْتَكَ وَامْلِكْ عَلَيْكَ لِسانَكَ وَخُذْ ما تَعْرِفُ وَدَعْ ما تُنْكِرُ وَعَلَيْكَ بِخاصَّةِ أَمْرِ نَفْسِكَ وَدَعْ عَنْكَ أَمْرَ الْعامَّةِ.

وقتی دیدی که مردم پیمان هایشان سست‌شده و امانتشان سبکی گرفته وچنین شده‌اند ـ و انگشتان خود را ازهم‌بازکرد در خانهٔ خودبنشین و زبان‌خویش‌را نگهدار و آنچه رامیشناسی‌بگیر و آنچه را نمی‌شناسی رهاکن؛ بکار خویش مشغول باش و ازکار مردم کناره گیر.

۲۰۸ إِذا رَأَيْتُمُ الْأَمْرَ لا تَسْتَطِيعُونَ تَغْيِيرَهُ فَاصْبِرُوا حَتّى يَكُونَ اللّٰهُ هُوَ الَّذي يُغَيِّرُهُ.

وقتی دیدید نمی‌توانید چیزی را تغییردهیدصبر کنید تاخدا آن را تغییر دهد.

۲۰۹ إِذا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الْجُوعِ وَالتَّفَكُّرِ فَادْنُوا مِنْهُمْ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَجْري عَلى أَلْسِنَتِهِمْ.

وقتی اهل گرسنگی وتفکررا دیدید بآنها نزدیك شوید زیرا حکمت برزبان آنهاجاری‌میشود

٢١٠ وقتی اهل بلا رادیدید از خداوند طلب عافیت کنید.

إذا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الْبَلاءِ فَاسْأَلُوا اللهَ الْعافِيَةَ.

٢١١ وقتی دیدید خداوند فقر ومرض را بر بنده ای فرود آورد میخواهد اورا تصفیه کند.

إذا رَأَيْتُمُ الْعَبْدَ أَلَمَّ اللهُ بِهِ الْفَقْرَ وَ الْمَرَضَ فَإِنَّ اللهَ يُرِيدُ أَنْ يُصافِيَهُ.

٢١٢ وقتی بنده ای زنا کند ایمان از او بیرون رود و چون سایه‌ای بر سرش بایستد و هنگامی که از آن دست بردارد باز میگردد.

إذا زَنَى الْعَبْدُ خَرَجَ مِنْهُ الْإِيمانُ فَكانَ عَلى رَأْسِهِ كَالظُّلَّةِ فَإِذا أَقْلَعَ رَجَعَ إِلَيْهِ.

٢١٣ اگر کسی ترا بدانچه ازتو می داند دشنام گوید تو بدانچه از او میدانی ویرا دشنام مگوی تااجراین کار نصیب تو شود و وبال آن بدو باز گردد.

إذا سَبَّكَ رَجُلٌ بِما يَعْلَمُ مِنْكَ فَلا تَسُبَّهُ بِما تَعْلَمُ مِنْهُ فَيَكُونُ أَجْرُ ذلِكَ لَكَ وَوَبالُهُ عَلَيْهِ.

٢١٤ اگر از کار نیك خود خوشحال واز کاربدخود دلگیر میشوی مؤمن هستی.

إذا سَرَّتْكَ حَسَنَتُكَ وَساءَتْكَ سَيِّئَتُكَ فَأَنْتَ مُؤْمِنٌ.

٢١٥ اگر شنیدید کوهی از جای خود تکان‌خورده باور کنید و اگر شنیدید

إذا سَمِعْتُمْ بِجَبَلٍ زالَ عَنْ مَكانِهِ فَصَدِّقُوا وَ إِذا سَمِعْتُمْ

بِرَجُلٍ زالَ عَنْ خُلْقِهِ فَلاَ تُصَدِّقُوا فَإِنَّهُ يَصِيرُ إِلىٰ ما جُبِلَ عَلَيْهِ .

کسی ازخوی خویش دست بر داشته باور مکنید زیرا عاقبت به فطرت خویش باز میگردد.

٢١٦ إِذا شَهَرَ الْمُسْلِمُ عَلىٰ أَخِيهِ سِلاحاً فَلا تَزالُ مَلائِكَةُ اللّٰهِ تَعالىٰ تَلْعَنُهُ حَتّىٰ يَشِيمَهُ عَنْهُ .

وقتی مسلمانی بروی برادر خود شمشیر کشد فرشتگان اورا لعنت کنند تا هنگامی که شمشیر رادر غلاف کند.

٢١٧ إِذا طَلَبَ أَحَدُكُمْ مِن أَخِيهِ حاجَةً فَلا يَبْدَأْهُ بِالْمِدْحَةِ فَيَقْطَعَ ظَهْرَهُ .

اگر کسی از برادر خویش حاجتی میخواهد گفتار خودرابا مدح آغاز نکندو پشت اورا گران بار نکند.

٢١٨ إِذا ظَهَرَ الزِّنا وَالرِّبا في قَرْيَةٍ فَقَدْ أَحَلُّوا بِأَنْفُسِهِمْ عَذابَ اللّٰهِ .

وقتی زناکاری وربا خواری در دهکده‌ای آشکار شود مردم آن عذاب خدارا بخود خریده‌اند

٢١٩ إِذا ظَهَرَتِ الْفاحِشَةُ كانَتِ الرَّجْفَةُ وَإِذا جارَ الْحُكّامُ قَلَّ الْمَطَرُ وَإِذا غُدِرَ بِأَهْلِ الذِّمَّةِ ظَهَرَ الْعَدُوُّ .

وقتی زنا رواج گیرد زلزله پیدا شود ، وقتی حاکمان ستم کنند باران کم شود ووقتی که باذ میان خیانت‌شود دشمنان‌چیره شوند.

إِذا عَلِمَ الْعالِمُ فَلَمْ يَعْمَلْ كانَ كَالْمِصْباحِ يُضِيءُ لِلنّاسِ وَ يُحْرِقُ نَفْسَهُ.

۲۲۰ دانشمندی که بداند و بکار نبندد مانند چراغ است که مردم را روشن کند وخودرا بسوزد.

إِذا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلاً فَلْيُتْقِنْهُ

۲۲۱ هرکس کاری میکند باید آنرا خوب انجام دهد.

إِذا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَأَحْدِثْ عِنْدَها تَوْبَةً، اَلسِّرُّ بِالسِّرِّ وَ الْعَلانِيَةُ بِالْعَلانِيَةِ.

۲۲۲ وقتی کار بدی از تو سر زد از آن توبه کن برای گناه نهانی توبهٔ نهانی وبرای گناه آشکار توبهٔ آشکار.

إِذا عُمِلَتِ الْخَطِيئَةُ فِي الْأَرْضِ كانَ مَنْ شَهِدَها فَكَرِهَها كَمَنْ غابَ عَنْها وَمَنْ غابَ عَنْها فَرَضِيَها كانَ كَمَنْ شَهِدَها.

۲۲۳ وقتی گناهی در زمین رخ دهد کسی که آنرا دیده ولی از آن متنفر است، مانند کسیست که آنرا ندیده و کسی که آنرا ندیده ولی از آن راضیست مانند کسیست که آنرا دیده باشد.

إِذا غَضِبَ أَحَدُكُمْ وَ كانَ قائِماً فَلْيَقْعُدْ وَ إِنْ كانَ قاعِداً فَلْيَضْطَجِعْ.

۲۲۴ وقتی یکی از شما خشمگین شود اگر ایستاده است بنشیند و اگر نشسته است بخوابد.

إِذا غَضِبْتَ فَاسْكُتْ.

۲۲۵ وقتی خشمگین شدی خاموش باش

۲۲۶ إذا قالَتِ الْمَرْأةُ لِزَوْجها ما رَأيْتُ مِنْكَ خَيْراً قطُّ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُها.

وقتی زنی بشوهر خود گوید از تو خیری ندیدم اعمال نیکش بی‌اثر میشود.

۲۲۷ إذا قَدَرْتَ عَلی عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ شُكْراً لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ.

وقتی بر دشمن خود قدرت یافتی بشکرانهٔ قدرت ازاو در گذر

۲۲۸ إذا قَدِمَ أحَدُكُمْ مِنْ سَفَرٍ فَلْيَقْدَمْ مَعَهُ بِهَدِيَّةٍ وَ لَوْ يُلْقِي في مِخْلاتِهِ حَجَراً.

وقتی کسی از سفری می آید ارمغانی با خود بیاورد اگر چه سنگی در توبرهٔ خود بیندازد.

۲۲۹ إذا قَصَّرَ الْعَبْدُ فِي الْعَمَلِ ابْتَلاهُ اللهُ تَعالی بِالْهَمِّ.

وقتی بنده‌ای در عمل کوتاهی کند خداوند اورا بغم مبتلاسازد.

۲۳۰ إذا كانَ اثْنانِ يَتَناجَيانِ فَلا تَدْخُلْ بَيْنَهُما.

وقتی دو تن آهسته سخن می گویند میان آنها داخل مشو.

۲۳۱ إذا كانَ عِنْدَكَ ما يَكْفِيكَ فَلا تَطْلُبْ ما يُطْغِيكَ.

اگرچیزی که‌مایه کفایت باشد دردسترس داری درجستجوی آنچه ترا بطغیان وامیدارد مباش

۲۳۲ إذا كانَتْ أمَراؤُكُمْ

وقتی امرای شما نیکان شما باشند و ثروت مندان شما بخشند گان

خِيارَكُمْ وَأغنياؤُكُمْ سُمَحاءَكُمْ وَأُمورُكُمْ شُورىٰ بَيْنَكُمْ فَظَهْرُ الْأرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ بَطْنِها وَإذا كانَتْ أُمَراؤُكُمْ أشرارَكُمْ وَ أغنِياؤُكُمْ بُخَلاءَكُمْ وَ أُمُورُكُمْ إلىٰ نِساءِكُمْ فَبَطْنُ الْأرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِها.

باشند و کارها میان شما بمشورت انجام گیرد پشت زمین از شکم آن برای شما بهتر است ووقتی امرای شما اشرار شما و ثروتمندان شما بخیلان باشند و کارهای شما به دست زنان افتد شکم زمین برای شما بهتر از پشت آنست.

إذا كانَ يَوْمُ الْقِيامَةِ نادىٰ مُنادٍ مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لِغَيْرِ اللهِ فَلْيَطْلُبْ ثَوابَهُ مِمَّنْ عَمِلَهُ لَهُ.

۲۳۳ وقتی روز رستاخیز در آید بانگزنی بانك میزند که هر کس کاری برای غیر خدا انجام داده پاداش خود را از آنکس که برای او کار کرده بگیرد.

إذا كانَتْ عِنْدَ الرَّجُلِ امْرَأتانِ فَلَمْ يَعْدِلْ بَيْنَهُما جاءَ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَشِقُّهُ ساقِطٌ.

۲۳۴ وقتی مردی دوزن داشته باشد ومیان آنها بعدالت رفتار نکندروز رستاخیز یك نیمهٔ او افتاده است

إذا كانُوا ثَلاثَةً فَلا يَتَناجىٰ إثْنانِ دُونَ الثّالِثِ.

۲۳۵ وقتی سه‌تن باهمند دوتا شان آهسته باهم سخن نگویند.

إذا كُنْتُمْ ثَلاثَةً فَلا يَتَناجىٰ

۲۳۶ وقتی سه‌تن باهمید دوتن ازشما

رَجُلانِ دُونَ الآخَرِ حَتّى تَخْتَلِطُوا بِالنّاسِ فَإِنَّ ذٰلِكَ يَحْزُنُهُ.

با هم آهسته سخن نگويند، تا با ديگران مخلوط شويد زيرا اين كار وي را غمگين مي‌كند.

۲۳۷ إِذا كَثُرَتْ ذُنُوبُ العَبْدِ فَلَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ العَمَلِ ما تُكَفِّرُها إِبْتَلاهُ اللهُ بِالحُزْنِ لِيُكَفِّرَها عَنْهُ.

وقتي گناهان بنده فزوني گيرد و كار نيك آنقدر نداشته باشد كه گناهان را جبران كند خداوند او را بغم مبتلا سازد تا گناهانش را جبران كند.

۲۳۸ إِذا لَمْ تَسْتَحْيي فَاصْنَعْ ما شِئْتَ.

وقتي حيا نداري هر كار مي خواهي بكن.

۲۳۹ إِذا ماتَ الإِنْسانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلّا مِنْ ثَلاثٍ صَدَقَةٍ جارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صالِحٍ يَدْعُو لَهُ.

وقتي انسان بميرد دنبالهٔ كارهاي نيك او بريده شود جز سه چيز صدقه جاري و دانشي كه كسان از آن بهره‌ور شوند و فرزند درستكاري كه براي او دعا كند.

۲۴۰ إِذا ماتَ وَلَدُ العَبْدِ قالَ اللهُ تَعالى لِمَلائِكَتِهِ قَبَضْتُمْ وَلَدَ عَبْدي؟ فَيَقُولُونَ نَعَمْ فَيَقُولُ ماذا قالَ عَبْدي؟ فَيَقُولُونَ حَمَدَكَ

وقتي فرزند بنده‌اي بميرد خداوند بفرشتگان گويد فرزند بنده‌مرا گرفتيد؟ گويند آري گويد بنده‌من چه گفت؟ گويند تراسپاس گزاشت و گفت همهٔ ما متعلق به

وَ اسْتَرْجَعَ فَيَقُولُ اللهُ ابْنُوا لِعَبْدِي بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَ سَمُّوهُ بَيْتَ الْحَمْدِ.

خدا هستیم و بسوی او بازمیگردیم خداوند گوید برای بندهٔ من خانه ای در بهشت بسازید و آنرا «خانه سپاسگزاری نام» نهید.

إِذا ماتَ صاحِبُكُمْ فَدَعُوهُ لا تَقَعُوا فِيهِ

۲۴۱ وقتی کسی بمیرد ویرا بگذارید و از او بد نگوئید.

إِذا ماتَ الْعَبْدُ قالَ النّاسُ ما خَلَّفَ وَ قالَتِ الْمَلائِكَةُ ما قَدَّمَ

۲۴۲ وقتی بنده‌ای بمیرد مردم گویند چه بجا گذاشت وفرشتگان گویند چه همراه آورد؟

إِذا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلى مَنْ فُضِّلَ عَلَيْهِ فِي الْمالِ وَ الْخَلْقِ فَلْيَنْظُرْ إِلى مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْهُ.

۲۴۳ وقتی کسیرا که در مال وجمال از شما پیش است مینگرید بکسی که از شما پست‌تر است نیزنظری بیفکنید.

إِذا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَاسْتَخِرْ رَبَّكَ فِيهِ سَبْعَ مَرّاتٍ ثُمَّ انْظُرْ إِلَى الَّذِي يَسْبِقُ إِلى قَلْبِكَ فَإِنَّ الْخَيْرَةَ فِيهِ.

۲۴۴ وقتی بکاری تصمیم گرفتی هفت بار استخاره کن سپس بنگر دل تو به کدام طرف نگران است زیرا نیکی درآن است.

إِذا وَجَدَ أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ

۲۴۵ اگر کسی نصیحت برای برادر

نُصحاً في نفسِهِ فَلْيَذْكُرْهُ لَهُ .

خود در خاطر می‌باید باو یاد آوری کند.

۲۴۶ إذا وُسِّدَ الأَمْرُ إِلى غَيرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ .

وقتی کار را بدست نااهلان سپارند منتظر رستاخیز باش.

۲۴۷ إذا وُقِّعَ فِي الرَّجُلِ وَ أَنتَ في مَلاءٍ فَكُنْ لِلرَّجُلِ ناصِراً وَلِلقَوْمِ زاجِراً وَ قُمْ عَنهُمْ .

وقتی در انجمنی که تو هستی در بارهٔ مردی بد میگویند آنمرد را یاری کن و آن گروه را از بد گوئی باز دار و از آنجا برخیز.

۲۴۸ أذكُرِ اللهَ فَإنَّهُ عَونٌ لَكَ عَلى ما تَطْلُبُ .

خداوند را یاد کن زیرا او در کارها یاور تواست.

۲۴۹ أذكُرُوا مَحاسِنَ مَوتاكُمْ وَ كُفُّوا عَنْ مَساوِيهِمْ .

نیکی های مردگان خود را یاد کنید و از بدیهایشان چشم بپوشید.

۲۵۰ أذَلُّ النَّاسِ مَنْ أهانَ النَّاسَ .

خوارترین مردم کسی است که مردم را خوار شمارد.

۲۵۱ أربَعٌ إذا كُنَّ فيكَ فَلا عَلَيكَ مافاتَكَ مِنَ الدُّنيا صِدقُ الحَديثِ وَحِفْظُ الأَمانَةِ وَحُسْنُ الخُلْقِ وَعِفَّةُ مَطْعَمٍ .

چهار چیز است که اگر داری بر آنچه نداری غم مخور: راستی گفتار و حفظ امانت و نیکی خلق و عفت در کار خوراك.

أَرْبَعَةٌ قَلِيلُهَا كَثِيرٌ : أَلْفَقْرُ وَالْوَجَعُ وَالْعَدَاوَةُ وَالنَّارُ.

۲۵۲ چهار چیزاست که اندك آن بسیار است بینوائی و درد ودشمنی و آتش.

أَرْبَعَةٌ يُبْغِضُهُمُ اللهُ تَعالىٰ : أَلْبَيّاعُ الْحَلاّفُ وَالْفَقِيرُ الْمُخْتالُ وَالشَّيْخُ الزّانِي وَالْإِمامُ الْجائِرُ.

۲۵۳ چهار کس را خداوند دشمن دارد ، فروشنده قسم خور ، فقیر متکبر و پیر زنا کار و پیشوای ستمگر.

أَرْبَعٌ حَقٌّ عَلَى اللهِ تَعالىٰ أَنْ لا يُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ وَلا يُذيقَهُمْ نَعيمَها : مُدْمِنُ خَمْرٍ وَآكِلُ الرِّبا وَآكِلُ مالِ الْيَتيمِ بِغَيْرِ حَقٍّ وَالْعاقُ لِوالِدَيْهِ.

۲۵٤ چهار کس را خداوند ببهشت در نیارد و از نعیم آن نچشاند ، شرابخوار درباخوار و آنکس که مال یتیم بناحق خورد وآنکس که که پدر ومادرازاوناخشنودباشند.

أَرْبَعُ خِصالٍ مِنَ الشَّقاءِ: جُمُودُ الْعَيْنِ وَقَساوَةُ الْقَلْبِ وَبُعْدُ الْأَمَلِ وَحُبُّ الْبَقاءِ.

۲۵۵ چهار چیز نشان بدبختی است خشکی چشم،وسختی دل و آرزوی دراز و حب بقا (بیش ازحدلـزوم)

أَرْبَعٌ لا يَدْخُلُ بَيْتاً واحِدَةٌ مِنْها إِلّا خَرِبَ وَلَمْ يَعْمُرْ

۲۵٦ چهار چیزاست که هریك از آنها در خانه‌ای در آید خراب شود و ببرکت آبادنگردد، خیانت و

بِالْبَرَكَةِ: أَلْخِيانَةُ وَالسَّرِقَةُ وَشُرْبُ الْخَمْرِ وَالزِّنا.

دزدی و شرابخواری وزنا.

۲۵۷ أَرْبَعٌ مِنْ سَعادَةِ الْمَرْءِ أَنْ تَكُونَ زَوْجَتُهُ صالِحَةً وَأَوْلادُهُ أَبْراراً وَخُلَطاؤُهُ صالِحِينَ وَأَنْ يَكُونَ رِزْقُهُ فِي بَلَدِهِ.

چهار چیز نشان خوشبختی مرد است، زنش پارسا باشد و فرزندانش نیکوکار باشند، و معاشرانش صالح باشند ورروزی خویشرا در شهرخودبدست آورد.

۲۵۸ أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ حَرَّمَهُ اللّهُ تَعالىٰ عَلَى النّارِ وَعَصَمَهُ مِنَ الشَّيْطانِ مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ حِينَ يَرْغَبُ وَحِينَ يَرْهَبُ وَحِينَ يَشْتَهِي وَحِينَ يَغْضَبُ.

چهار چیزاست که هر که دارد خدایش بر آتش حرام وازشیطان حراست کند آنکه بهنگام رغبت وهنگام بیم ووقت شهوت وموقع غضب عنان خویش از کف نگذارد.

۲۵۹ أَرْبَعٌ مَنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ لِسانٌ ذاكِرٌ وَقَلْبٌ شاكِرٌ وَبَدَنٌ عَلَى الْبَلاءِ صابِرٌ وَزَوْجَةٌ لا تَبْغِيهِ خَوْناً فِي نَفْسِها وَلا مالِهِ.

چهار چیز است که هر کس از آن بهره دارد. از نیکی دوجهان بهره‌ور است، زبانی که یاد خدا کند و قلبی که سپاس پروردگار گذارد و تنی که بر بلا صبور باشد و زنی که بناموس و مال وی خیانت نکند

٢٦٠ أَرْبَى الرِّبا شَتْمُ الْأَعْراضِ وَ أَشَدُّ الشَّتْمِ الْهِجاءُ وَ الرّاوِيَةُ أَحَدُ الشّاتِمِيْنِ.

بدترین رباها ناسزائی است که درباره عرض کسان گویند وسخت ترین ناسزاها هجو است و کسیکه هجا را نقل کند یکی از ناسزا گویان است.

٢٦١ إِرْحَمْ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمْكَ مَنْ فِي السَّماءِ.

بآنها که در زمینند رحم کن تا آنکه در آسمان است برتو رحم کند.

٢٦٢ إِرْحَمُوا عَزِيزاً ذَلَّ وَ غَنِيّاً افْتَقَرَ وَ عالِماً ضاعَ بَيْنَ جُهّالٍ.

بر سه کس رحم کنید، عزیزی که خوار شده و ثروتمندی که فقیر گشته و دانشمندی که میان جاهلان گمنام مانده.

٢٦٣ إِرْحَمُوا تُرْحَمُوا وَ اغْفِرُوا يُغْفَرْ لَكُمْ.

کسان را رحم کنید تا بشما رحم کنند دیگران را ببخشید تا بخشیده شوید.

٢٦٤ إِرْفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنِ الْمُسْلِمِينَ وَ إِذا ماتَ أَحَدٌ مِنْهُمْ فَقُولُوا فِيهِ خَيْراً

زبان خودرا از بدگوئی مسلمانان باز دارید، اگر کسی مرد دربارهٔ او بنیکی سخن گوئید .

٢٦٥ أَرِقّاءَكُمْ أَرِقّاءَكُمْ فَأَطْعِمُوهُمْ مِمّا تَأْكُلُونَ وَ أَلْبِسُوهُمْ

بندگان خود را رعایت کنید هرچه میخورید بآنها بخورانید و

مِمّا تَلْبَسُونَ وَ إِنْ جاؤُا بِذَنْبٍ لا تُرِيدُونَ أَنْ تَغْفِرُوهُ فَبِيعُوا عِبادَ اللهِ وَلا تُعَذِّبُوهُمْ.

هرچه می‌پوشید بآن ها بپوشانید و اگر گناهی کردند که نمیخواهید ببخشید آنهارا بفروشید وعذابشان ندهید.

۲٦٦ أَرِقّاؤُكُمْ إِخْوانُكُمْ فَأَحْسِنُوا إِلَيْهِمْ إِسْتَعِينُوهُمْ عَلى ما غَلَبَكُمْ وَ أَعِينُوهُمْ عَلى ما غَلَبَهُمْ.

بندگان شما برادران شما هستند با آنها نیکی کنید آنها را در کارهای مشکل خودبکمك گیرید و آنها را در کار های مشکل کمك کنید.

۲٦۷ إِرْمُوا وَ ارْكَبُوا وَ أَنْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَرْكَبُوا كُلُّ شَيْءٍ يَلْهُو بِهِ الرَّجُلُ باطِلٌ إِلّا رَمْيَ الرَّجُلِ بِقَوْسِهِ أَوْ تَأْدِيبَهُ فَرَسَهُ أَوْ مُلاعَبَتَهُ امْرَأَتَهُ فَإِنَّهُنَّ مِنَ الْحَقِّ وَ مَنْ تَرَكَ الرَّمْيَ بَعْدَ ما عَلِمَهُ فَقَدْ كَفَرَ الَّذي عَلَّمَهُ.

تیراندازی کنید وسواری کنید اگر تیراندازی کنید بیشتردوست دارم که سواری کنید هر چیزی که مرد بدان سرگرم‌شود بیهوده است جزآنکه مردی باکمان‌خود تیراندازد یا اسب خود را تربیت کند یا با زن خودبازی کندهمه اینها حق است‌وهر کس‌تیراندازی آموزد و آنرا ترك کندحق‌معلم خودرا ادا نکرده‌است.

۲٦۸ إِزْهَدْ فِي الدُّنْيا يُحِبَّكَ اللهُ وَ ازْهَدْ فِيما فِي أَيْدِي النّاسِ

از دنیا چشم بپوش تاخدا ترا دوست دارد. و از آنچه در دست مردم است چشم بپوش تامردم ترا

يُحِبُّكَ النّاسُ.

دوست دارند.

أَزْهَدُ النّاسِ فِي الْعالِمِ أَهْلُهُ وَجِيرانُهُ.

۲۶۹ کسان و همسایگان مرد دانشمند از همهٔ مردم نسبت باو بی‌رغبت ترند.

أَزْهَدُ النّاسِ مَنْ لَمْ يَنْسَ الْقَبْرَ وَالْبَلاءَ وَتَرَكَ أَفْضَلَ زِينَةِ الدُّنْيا وَآثَرَ ما يَبْقى عَلى ما يَفْنى وَلَمْ يَعُدَّ غَداً مِنْ أَيّامِهِ وَعَدَّ نَفْسَهُ فِي الْمَوْتى.

۲۷۰ زاهدترین مردم آنکس است که قبر و بلا را فراموش نکندو از بهترین زینت دنیا چشم بپوشد و نعمت باقی را برنعمت فانی ترجیح دهد و فردا رااز عمرخویش حساب نکند و خود را در ردیف مردگان شمارد.

إِسْتِتْمامُ الْمَعْرُوفِ خَيْرٌ مِنْ إِبْتِدائِهِ.

۲۷۱ انجام دادن کارنیك بهتراز آغاز کردن آنست.

إِسْتَحْيِ مِنَ اللهِ إِسْتِحْياءَكَ مِنْ رَجُلَيْنِ مِنْ صالِحِي عَشِيرَتِكَ

۲۷۲ از خدا مانند دو تن از خویشان صالح خود شرمگین باش.

إِسْتَحْيُوا مِنَ اللهِ تَعالى حَقَّ الْحَياءِ فَإِنَّ اللهَ قَسَّمَ بَيْنَكُمْ أَخْلاقَكُمْ كَما قَسَّمَ بَيْنَكُمْ أَرْزاقَكُمْ.

۲۷۳ از خداوند چنانکه باید آزرم داشته باشید زیرا خداوند اخلاق شما را نیز مانند روزیتان میان شما تقسیم کرده است.

۲۷٤ إِسْتَحْيُوا مِنَ اللهِ حَقَّ الْحَياءِ مَنِ اسْتَحْيى مِنَ اللهِ حَقَّ الْحَياءِ فَلْيَحْفَظِ الرَّأْسَ وَما وَعى وَلْيَحْفَظِ الْبَطْنَ وَما حَوى وَلْيَذْكُرِ الْمَوْتَ وَالْبَلاءَ وَمَنْ أَرادَ الْآخِرَةَ تَرَكَ زِينَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا فَمَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ فَقَدِ اسْتَحْيا مِنَ اللهِ حَقَّ الْحَياءِ.

ازخداوندچنانکه‌شایسته است شرم کنید، هرکه ازخدا چنانکه شاید شرم کند سر واعضای آن‌را از گناه نگهدارد وشکم ومتعلقات آن را از ناروا حفظ کند ومرك و بلا رابخاطرداشته باشد وهرکه نعیم آنجهان را خواهدزینت‌این جهان راترك کند وهر که چنین کند از خدا چنانکه باید شرم کرده است.

۲۷٥ إِسْتَرْشِدُوا الْعاقِلَ تَرْشُدُوا وَلا تَعْصُوهُ فَتَنْدَمُوا.

از خردمند رهبری جوئید تا براه راست برسیدووی رانافرمانی نکنید که پشیمانی برید.

۲۷٦ إِسْتَعِدَّ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْمَوْتِ.

پیش از آنکه مرك در آید برای آن آماده باش.

۲۷۷ إِسْتَعِيذُوا بِاللهِ مِنْ شَرِّ جارِ الْمُقامِ فَإِنَّ جارَ الْمُسافِرِ إِذاشاءَ أَنْ يُزايِلَ زايَلَ.

ازشر همسایهٔ مقیم ، بخداپناه برید زیرا همسایهٔ مسافر اگر خواهد ازاوبر کنار شود، بر کنار شود.

۲۷۸ إِسْتَعِيذُوا بِاللهِ مِنَ الْفَقْرِ وَ

بخدا پناه برید ازفقر وعیالمندی

أَلْعَيْلَةِ وَ مِنْ أَنْ تَظْلِمُوا أَوْ تُظْلَمُوا.	و اینکه ظلم کنید یا تحمل ظلم کنید.	
إِسْتَعِيذُوا بِاللهِ مِنْ شِرارِ النِّساءِ وَ كُونُوا مِنْ خِيارِهِنَّ في حَذَرٍ	از زنان بد بخدا پناه ببرید و از نیکانشان بپرهیزید.	۲۷۹
إِسْتَعِيذُوا بِاللهِ مِنَ الْعَيْنِ فَإِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ.	از چشم بد بخدا پناه ببرید زیرا چشم حق است.	۲۸۰
إِسْتَعِينُوا عَلىٰ أُمُورِكُمْ بِالْكِتْمانِ فَإِنَّ كُلَّ ذي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ.	بوسیلهٔ پرده پوشی بر انجام کارهای خودیاری جوئیدزیراهرکه نعمتی دارد محسودکسانست.	۲۸۱
إِسْتَعِينُوا عَلَى النِّساءِ بِالْعُرْيِ فَإِنَّ إِحْداهُنَّ إِذا كَثُرَتْ ثِيابُها وَأَحْسَنَتْ زِينَتَها أَعْجَبَهَا الْخُرُوجُ.	از بی لباسی برای نگهداری زنان کمك جوئید زیرا زن وقتی لباس فراوان وزینت کامل‌داردمایل به بیرون رفتن‌است.	۲۸۲
إِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَ لَوْ بِشَوْصِ السِّواكِ.	از مردم بی‌نیاز باشید و یك قطعه چوب مسواك هم از آن ها نخواهید.	۲۸۳

۲۸٤ إِسْتَفْتِ نَفْسَكَ وَإِنْ أَفْتَاكَ الْمُفْتُونَ.

نیکی وبدی چیزها را از دل خویش بپرس، دیگران هرچه میخواهند بگویند

۲۸٥ إِسْتَقِمْ وَلْيَحْسُنْ خُلْقُكَ لِلنَّاسِ

استوار باش و رفتار خویش را دربارهٔ مردم نیک‌ساز.

۲۸٦ إِسْتَقِيمُوا وَنِعِمَّا إِنْ إِسْتَقَمْتُمْ.

استوار باشید و چه نیکست که استوار باشید.

۲۸۷ إِسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْراً فَإِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعٍ أَعْوَجَ وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضِّلْعِ أَعْلاهُ فَإِنْ ذَهَبْتَ تُقِيمُهُ كَسَرْتَهُ وَإِنْ تَرَكْتَهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْراً.

با زنان بنیکی رفتار کنید زیرا زن از دندهٔ کج خلق شده است و در دنده آنچه کجتر است بالاتر است و اگر بخواهید راستش کنید آنرا می‌شکنید و اگر رهایش کنید کج میماند. پس با زنان بنیکی رفتار کنید.

۲۸۸ إِسْتَوُوا وَلا تَخْتَلِفُوا فَتَخْتَلِفَ قُلُوبُكُمْ.

بایکدیگر برابر شوید و مختلف مشوید تا دلهایتان مختلف نشود.

۲۸۹ إِسْتَوُوا تَسْتَوِ قُلُوبُكُمْ وَتَمَاسُّوا تَرَاحَمُوا.

با یکدیگر برابر شوید تا دلهایتان برابر شود و با یکدیگر آمیزش کنید تا بهم رحم کنید.

أَسَدُّ الأَعْمالِ ثَلاثَةٌ ذِكْرُ اللهِ عَلى كُلِّ حالٍ وَالإِنْصافُ مِنْ نَفْسِكَ وَمُواساةُ الأَخِ فِي المالِ

۲۹۰ استوارترین کارها سه چیزاست یاد خداوند درهمه حال و رعایت انصاف بزضرر خویش و تقسیم مال با برادر دینی.

أَسْرَعُ الخَيْرِ ثَواباً أَلْبِرُّ وَ صِلَةُ الرَّحِمِ وَأَسْرَعُ الشَّرِّ عُقُوبَةً أَلْبَغْيُ وَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ.

۲۹۱ پاداش نیکوکاری و پیوند خویشاوندان از نیکی‌های دیگر زودتر میرسد و کیفر ستمکاری و بریدن ازخویشاوندان از بدهای دیگرسریعتر میرسد

أَسْرَعُ الدُّعاءِ إِجابَةً دُعاءُ غائِبٍ لِغائِبٍ.

۲۹۱ دعائی که غائبی برای غائبی دیگر کند از همهٔ دعاها زودتر مستجاب می‌شود.

إِسْمَحْ يُسْمَحْ لَكَ.

۲۹۳ با کسان سهل‌انگاری کن‌تا با تو سهل‌انگاری کنند.

إِشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلى مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَلِكُ الأَمْلاكِ لا مَلِكَ إِلاّ اللهُ.

۲۹۴ خشم خدا بر آنکه گمان می کند ملک ملکان است بسیارسخت است ملکی جزخدا نیست.

إِشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلى الزُّناةِ.

۲۹۵ خشم خدا نسبت بزناکاران بسیار سخت‌است.

٢٩٦ إِشْتَدِّي أَزْمَةُ تَنْفَرِجي.

وقتی کار بنهایت سختی رسید راه چاره پیدا می‌شود.

٢٩٧ إِشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلَى امْرَأَةٍ أَدْخَلَتْ عَلَى قَوْمٍ وَلَداً لَيْسَ مِنْهُمْ يَطَّلِعُ عَلَى عَوْرَاتِهِمْ وَيَشْرَكُهُمْ في أَمْوالِهِمْ.

زنی که فرزندی «بخطا پدید آورد» و بر خانواده‌ای در آورد که بناحق محارم آنها را ببیند و در اموالشان شرکت کند خشم خدا نسبت بوی بسیار سخت است.

٢٩٨ إِشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلى مَنْ ظَلَمَ مَنْ لا يَجِدُ ناصِراً غَيْرَ اللهِ.

آنکسکه بر بینوائی که بجز خدا پناهی ندارد ستم میکند خشم خدا نسبت باو بسیار سخت است

٢٩٩ أَشْجَعُ النّاسِ مَنْ غَلَبَ هَواهُ.

شجاعترین مردم آنکس است که بر هوس خویش تسلط یابد.

٣٠٠ أَشَدُّ النّاسِ عَذاباً يَوْمَ الْقِيامَةِ إِمامٌ جائِرٌ.

روز رستاخیز عذاب پیشوای ستمگر از همه کس سختتر است

٣٠١ أَشَدُّ النّاسِ بَلاءً أَلأَنْبِياءُ ثُمَّ الأَمْثَلُ فَالأَمْثَلُ يَبْتَلِي الرَّجُلُ عَلى حَسَبِ دِينِهِ فَإِنْ كانَ في دِينِهِ صُلْباً إِشْتَدَّ بَلاؤُهُ

ابتلای پیغمبران از همهٔ مردم سخت‌تر است و پس از آن هر که بآنها نزدیکتر باشد، مرد باندازهٔ قوت دین خود بلا می‌بیند اگر دین او محکم باشد ابتلای او سخت است

وَ إِنْ كانَ في دِينِهِ رِقَّةٌ إِبْتَلى عَلى قَدْرِ دِينِهِ فَما يَبْرَحُ الْبَلاءُ بِالْعَبْدِ حَتّى يَتْرُكَهُ يَمْشي عَلَى الْأَرْضِ وَما عَلَيْهِ خَطيئَةٌ.

و اگر دين او سست باشد بـاندازۀ دين خودبلا مى‌بيند بلا بر بنده‌فرو مى آيد تا همۀ گناهان او را پـاك كند.

أَشَدُّ النّاسِ عَذاباً لِلنّاسِ في الدُّنيا أَشَدُّ النّاسِ عَذاباً عِنْدَ اللهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

۳۰۲ آنكه در دنيا مردم را بيشتر آزار كند در روز رستاخيز پيش خدا از همۀ مردم عذاب وى سخت تر است.

أَشَدُّ النّاسِ عَذاباً يَوْمَ الْقِيامَةِ مَنْ يُرِي النّاسَ أَنَّ فيهِ خَيْراً وَلا خَيْرَ فيهِ.

۳۰۳ در روز رستاخيز از همۀ مـردم عذاب آنكس سخت تر است كـه مردم گمان ميكنند خيرى در او هست ولى خيرى دراو نيست.

أَشَدُّ النّاسِ عَذاباً يَوْمَ الْقِيامَةِ عالِمٌ لَمْ يَنْفَعْهُ عِلْمُهُ.

۳۰۴ روز رستاخيز عذاب دانشمندى كه از دانش خود بهره نمى برد از همۀ مردم سخت‌تر است.

أَشَدُّ النّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ رَجُلٌ أَمْكَنَهُ طَلَبُ الْعِلْمِ فِي الدُّنْيا فَلَمْ يَطْلُبْهُ وَرَجُلٌ عَلَّمَ عِلْماً فَانْتَفَعَ بِهِ مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ

۳۰۵ دو كس روز رستاخيز از همۀ مردم بيشتر حسرت ميخورند يكى مردى كه در دنيا براى طلب دانش فرصت داشته ولى به جستجوى آن بر نخاسته است يكى ديگر مردى كه دانشى بديگرى آموخته و

دُونَهُ.

شاگردوی از آن بهره‌مندشده ولی‌او بی‌بهره مانده‌است.

۳۰۶ أَشَدُّكُمْ مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَأَحْلَمُكُمْ مَنْ عَفَى بَعْدَ الْمَقْدِرَةِ.

نیرومندترین شما کسی است که هنگام غضب بر خود تسلط داشته‌باشد وبردبارترین‌شما کسی است که پس از قدرت از گناه کسان درگذرد.

۳۰۷ أَشْرَفُ الْإِيمانِ أَنْ يَأْمَنَكَ النّاسُ وَأَشْرَفُ الْإِسْلامِ أَنْ يَسْلَمَ النّاسُ مِنْ لِسانِكَ وَيَدِكَ.

بهترین ایمان آنستکه مردم از تودرامان باشند وبهترین‌اسلام آنست‌که مردم ازدست وزبان‌تو بسلامت مانند.

۳۰۸ أَشْرَفُ الزُّهْدِ أَنْ يَسْكُنَ قَلْبُكَ عَلى مارُزِقْتَ وَإِنَّ أَشْرَفَ ما تَسْأَلُ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الْعافِيَةُ فِي الدِّينِ وَالدُّنيا.

بهترین‌زهدها آنست که‌از آنچه داری خشنود باشی و بهترین چیزی که از خدا توان خواست عافیت دین ودنیاست.

۳۰۹ أَشْعَرُ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا الْعَرَبُ كَلِمَةُ لَبِيدٍ: أَلا كُلُّ شَيْىءٍ ما خَلا اللهَ باطِلٌ.

بهترین شعری که عرب گفته سخن لبید است که گوید بجزخدا همه چیز باطل است.

إِشْفَقُوا تُحْمَدُوا وَ تُؤْجَرُوا.

مهربان باشید تا شما راستایش ۳۱۰
کنند و پاداش یابید.

أَشْقَى الْأَشْقِيَاءِ مَنِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ فَقْرُ الدُّنْيَا وَ عَذَابُ الْآخِرَةِ

از همهٔ بدبختان بدبخت‌تر کسی ۳۱۱
است که فقر دنیا و عذاب آخرترا
باهم دارد.

أَشْكَرُ النَّاسِ أَشْكَرُهُمْ لِلنَّاسِ.

از همه مردم سپاسگزارتر آن ۳۱۲
کس است که بهتر سپاس مردم را
می گزارد.

أَشِيدُوا النِّكَاحَ وَ أَعْلِنُوهُ.

عقد نکاح را محکم کنید و ۳۱۳
آنرا علنی سازید.

أَصَابَتْكُمْ فِتْنَةُ الضَّرَّاءِ فَصَبَرْتُمْ وَ إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ السَّرَّاءِ مِنْ قِبَلِ النِّسَاءِ إِذَا تَسَوَّرْنَ الذَّهَبَ وَ لَبِسْنَ رُبُطَ الشَّامِ وَ عَصْبَ الْيَمَنِ وَ أَتْعَبْنَ الْغَنِيَّ وَ كَلَّفْنَ الْفَقِيرَ مَا لَا يَجِدُ.

فتنهٔ سخت را دیدید و صبر ۳۱٤
کردید و من از فتنه‌ای سخت تر
بر شما بیم دارم که از طرف زنان
میآید هنگامی که النگوی طلا
بدست و پارچه‌های فاخر ببر کنندو
توانگران را بزحمت اندازند و از
فقیرچیزی که بدان دسترس ندارد
بخواهند.

أَصْدَقُ الرُّؤْيَا بِالْأَسْحَارِ.

راست‌ترین خوابها را در سحر ۳۱۵
گاه توان دید.

۳۱۶ أُصْرِمِ الْأَحْمَقَ.

باا‌حمق آمیزش مکن.

۳۱۷ أَصْلَحُ النَّاسِ أَصْلَحُهُمْ لِلنَّاسِ.

بهترین مردم کسی است که برای مردم سودمندتر است.

۳۱۸ أَصْلِحْ بَيْنَ النَّاسِ وَ لَوْ تَعْنِي الْكِذْبَ.

میان مردم را باصلاح آر اگر چه بادروغ باشد.

۳۱۹ أَصْلِحُوا دُنْيَاكُمْ وَ اعْمَلُوا لِآخِرَتِكُمْ كَأَنَّكُمْ تَمُوتُونَ غَدًا.

دنیای خویش رااصلاح کنید و برای آخرت خویش بکوشید چنانکه گوئی فردا خواهیدمرد،

۳۲۰ إِصْنَعِ الْمَعْرُوفَ إِلَى مَنْ هُوَ أَهْلُهُ وَ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَإِنْ أَصَبْتَ أَهْلَهُ أَصَبْتَ أَهْلَهُ وَ إِنْ لَمْ تُصِبْ أَهْلَهُ كُنْتَ أَنْتَ أَهْلَهُ.

باآنکسکه سزاوار نیکی است و آنکسکه‌سزاوار آن‌نیست نیکی کن، اگر نیکی توباهل آن رسید چه بهتر وگرنه‌توخود اهل آن هستی.

۳۲۱ إِضْمَنُوا لِي سِتًّا مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَضْمَنْ لَكُمُ الْجَنَّةَ أَصْدُقُوا إِذَا حَدَّثْتُمْ وَ أَوْفُوا إِذَا وَعَدْتُمْ وَ أَدُّوا إِذَا اُئْتُمِنْتُمْ وَ احْفَظُوا

شش‌چیز رااز طرف‌خودبرای من تعهد کنید تامن‌بهشت‌رابرای شماها تعهد کنم وقتی سخنی می گوئید راست گوئید ووقتی‌وعده میدهید وفا کنید. وقتی امانت‌به

فُرُوجَكُمْ وَغُضُّوا أَبْصارَكُمْ وَكُفُّوا أَيْدِيَكُمْ.

شما سپردند رد کنید، خوبشتنرا از آمیزشهای ناپاك حفظ کنید ، چشمهای خودرا • از نگاههای نا روا، ببندید و دست خویشرا • از اعمال ناپسند، نگهدارید .

۳۲۲ إِضْمَنُوا لِي سِتَّ خِصالٍ أَضْمَنْ لَكُمُ الْجَنَّةَ لا تَظالَمُوا عِنْدَ قِسْمَةِ مَوارِيثِكُمْ وَأَنْصِفُوا النّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَلا تَجْبُنُوا عِنْدَ قِتالِ عَدُوِّكُمْ وَلا تَغُلُّوا غَنائِمَكُمْ وَامْنَعُوا ظالِمَكُمْ مِنْ مَظْلُومِكُمْ.

شش صفت را برای من تعهد کنید تا بهشت را برای شما تعهد کنم، هنگام تقسیم ارث بیکدیگر ستم مکنید ؛ با مردم به انصاف رفتار کنید و هنگام جنك بادشمن ترسان مباشید و در غنائم خیانت مکنید و ظالم را از مظلوم دفع کنید.

۳۲۳ أُطْلُبُوا الرِّزْقَ فِي خَبايَا الْأَرْضِ.

روزی را در نهانگاههای زمین بجوئید.

۳۲۴ أُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلى كُلِّ مُسْلِمٍ إِنَّ الْمَلائِكَةَ تَضَعُ أَجْنِحَتَها لِطالِبِ الْعِلْمِ رِضاً

دانش را بجوئید اگرچه در چین باشد زیرا طلب دانش برهر مسلمانی واجب است و فرشتگان بال خویش را برای طالب علم پهن می کنند زیرا از آنچه وی درطلب

بِمَا يَطْلُبُ. | آنست خشتود هستند.

۳۲۵ أُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّةِ الْأَنْفُسِ فَإِنَّ الْأُمُورَ تَجْرِي بِالْمَقَادِيرِ. | حوائج خویش راباعزت‌نفس بجوئید زیرا کارها جریان مقدر دارد،

۳۲۶ أُطْلُبِ الْعَافِيَةَ لِغَيْرِكَ تُرْزَقْهَا فِي نَفْسِكَ. | عافیت را برای دیگران بخواه تا نصیب توشود.

۳۲۷ أُطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ. | ازگهواره تا گوردانش بجوئید.

۳۲۸ أَطْعِمُوا طَعَامَكُمُ الْأَتْقِيَاءَ وَأَوْلُوا مَعْرُوفَكُمُ الْمُؤْمِنِينَ. | غذای خودرا به پرهیزکاران بخورانید و نیکیهای خودرا در بارۀ مؤمنان انجام دهید.

۳۲۹ أُطْلُبُوا الْفَضْلَ عِنْدَ الرُّحَماءِ مِنْ أُمَّتِي تَعِيشُوا فِي أَكْنافِهِمْ وَلَا تَطْلُبُوهُ مِنَ الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ. | بزرگواری رادرپیش رحیمان امت من بجوئید و در پناه آنها زندگی کنید و آنرا از سنگ دلان مجوئید

۳۳۰ إِطَّلِعْ فِي الْقُبُورِ وَاعْتَبِرْ بِالنُّشُورِ. | در قبرها بنگر واز رستاخیز پند آموز

إِطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ وَ اطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ.

۳۳۱ در بهشت نگریستم و دیدم که بیشتر مردم آن فقیرانند و در جهنم نگریستم و دیدم که بیشتر مردم آن زنانند.

أَطْيَبُ الْكَسْبِ عَمَلُ الرَّجُلِ بِيَدِهِ.

۳۳۲ بهترین کسبها آنست که مرد با دست خود کار کند.

أَطْيَبُ كَسْبِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ سَهْمُهُ فِي سَبِيلِ اللهِ.

۳۳۳ بهترین کسب مرد مسلمان تیری است که در راه خدا میاندازد

أَطْيَبُ الطِّيبِ الْمِسْكُ.

۳۳۴ بهترین بوهای خوش مشک است.

أُعْبُدِ اللهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ.

۳۳۵ خدای را چنان پرستش کن که گوئی او را می‌بینی اگر تو او را نمی‌بینی او ترا میبیند.

إِعْتَبِرُوا الصَّاحِبَ بِالصَّاحِبِ.

۳۳۶ یار را بیار توان سنجید

أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الدُّنْيَا وَأَبْخَلُ النَّاسِ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلَامِ.

۳۳۷ عاجزترین مردم آنکس است که از کار دنیا عاجز ماند و بخیل‌ترین مردم آنکس است که در ادای سلام بخل ورزد.

٣٣٨ أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ.

خطرناکترین دشمن تونفس تو است که میان دو پهلوی تو است.

٣٣٩ أَعْدَى عَدُوِّكَ زَوْجَتُكَ الَّتِي تُضَاجِعُكَ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ.

خطرناکترین دشمن تو همسر تو است که با تو همخوابه است و مملوك تو.

٣٤٠ أَعْدَلُ النَّاسِ مَنْ رَضِيَ لِلنَّاسِ مَا يَرْضَى لِنَفْسِهِ وَكَرِهَ لَهُمْ مَا كَرِهَ لِنَفْسِهِ.

عادلتر از همهٔ مردم کسی است که آنچه برای خود پسندد برای مردم نیز پسندد و آنچه بر خود روا ندارد برمردم روا ندارد

٣٤١ إِعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ بِالنُّحْلِ كَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يَعْدِلُوا بَيْنَكُمْ فِي الْبِرِّ وَاللُّطْفِ.

شما که میخواهیدفرزندانتان در نیکی و محبت باشما بعدالت رفتار کنند در کار بخشش با آنها بعدالت رفتار کنید.

٣٤٢ أَعْذَرَ اللهُ إِلَى امْرِىءٍ أَخَّرَ أَجَلَهُ حَتَّى بَلَغَ سِتِّينَ سَنَةً.

هر کس را خداوند تا شصت سال زنده نگاهدارد در عذررا بەروی او بسته است.

٣٤٣ أَعْرُوا النِّسَاءَ يَلْزِمْنَ الْحِجَالَ.

زنان را بی‌لباس بگذارید تا درخانه بمانند.

أَعِزَّ أَمْرَ اللهِ يُعِزُّكَ اللهُ.

کارخدارا عزیزدارتاخدایت عزیز کند. ۳۴۴

أَعْزِلِ الْأَذَى عَنْ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ.

مانع ازراه مسلمانان‌دور کن. ۳۴۵

أَعْطِي وَلَا تُوكِنِي فَيُوكَأُ عَلَيْكَ.

ببخش و تنك مگیر که بر تو تنك گیرند. ۳۴۶

أَعْطِ السَّائِلَ وَلَوْ جَاءَكَ عَلَى فَرَسٍ وَأَعْطِ الْأَجِيرَ حَقَّهُ قَبْلَ أَنْ يَجِفَّ عَرَقُهُ.

بگداچیزی‌بده وگرچه‌براسب بنزد توآمد ومزد اجیررا پیش‌از آنکه عرقش خشك شود بپرداز. ۳۴۷

أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ وَاخْتُصِرَ لِيَ الْكَلَامُ اخْتِصَاراً.

کلمات جامع و پرمعنی را بمن بخشیدند و سخن برای من بپیچیده و مختصر شد. ۳۴۸

أَعْظَمُ الْعِبَادَةِ أَجْراً أَخْفَيهَا.

پر اجرترین عبادت‌ها آنستکه نهانترباشد. ۳۴۹

أَعْظَمُ النَّاسِ هَمّاً أَلْمُؤْمِنُ يَهْتَمُّ بِأَمْرِ دُنْيَاهُ وَأَمْرِ آخِرَتِهِ.

مؤمن از همهٔ مردم گرفتار تر است زیرا باید بکار دنیا و آخرت هر دو برسد ۳۵۰

أَعْظَمُ النَّاسِ حَقّاً عَلَى الْمَرْأَةِ

شوهر از همه کس بیشتربرزن ۳۵۱

زَوْجُها وَأعْظَمُ النّاسِ حَقّاً عَلَى الرَّجُلِ أُمُّهُ.

جق دارد ومادر از همه کس بیشتر بر مرد حق دارد.

٣٥٢ أعْظَمُ الْخَطايا اللِّسانُ الْكَذُوبُ.

سر گناهان، زبان دروغپرداز است.

٣٥٣ أعْظَمُ الظُّلْمِ ذِراعٌ مِنَ الأرْضِ يَنْتَقِصُهُ الْمَرْءُ مِنْ حَقِّ أخيهِ لَيْسَتْ حِصاةٌ أخَذَها إلّا طُوِّقَها يَوْمَ الْقِيامَةِ.

بزرگترین ستمها آنست که مردی یکذراع زمین ازحق برادر خویش بگیرد، هر ریگی که بدین طریق درتصرف او در آید روز رستاخیز در گردن اوطوقی میشود

٣٥٤ أعْظَمُ النّاسِ فِي الدُّنْيا خَطَراً مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لِلدُّنْيا عِنْدَهُ خَطَراً.

در دنیا قدر کسی بیشتراست که دنیادرنظرش قدر ندارد

٣٥٥ أعْظَمُ النّاسِ قَدْراً مَنْ تَرَكَ ما لا يَعْنيهِ.

عالیقدر از همهٔ مردم کسیست که در آنچه بدو مربوط نیست مداخله نکند.

٣٥٦ أعْظَمُ النِّساءِ أحْسَنُهُنَّ وُجُوهاً وَأرْخَصُهُنَّ مُهُوراً.

بهترین زنان آن است که رویش خوبتر و مهرش کمتراست

٣٥٧ أعْظَمُ النِّساءِ بَرَكَةً أقَلُّهُنَّ

ازهمهٔ زنان پربرکت‌تر آنست

مؤنة.

که خرجش کمتر باشد.

أعقلُ النّاسِ أشدُّهم مُداراةً لِلنّاسِ.

۳۵۸ عاقلتر از همهٔ مردم کسی‌استکه با مردم بیشتر مداراکند.

إعقِلْها و توكّلْ.

۳۵۹ زانوی شتر را ببند و توکل کن

أعلَمُ النّاسِ مَنْ جمعَ عِلْمَ النّاسِ إلىٰ عِلْمِه.

۳۶۰ دانشمندتر از همهٔ مردم کسی است که دانش دیگران را بدانش خود بیفزاید.

اعْلَمْ أنّ الخلائِقَ لوِ اجتمعُوا علىٰ أنْ يُعطُوكَ شيئاً ولَمْ يُرِدِ اللهُ أنْ يُعطِيَكَ لَمْ يقدِرُوا عليْهِ أوْ يصرِفُوا عنْكَ شيْئاً أرادَ اللهُ أنْ يُصيبَكَ بِهِ لَمْ يقدِرُوا علىٰ ذٰلِكَ فإذا سئلْتَ فاسْألِ اللهَ وإذا اسْتعنْتَ فاسْتعِنْ باللهِ.

٦١ بدانکه اگر جهانیان بخواهند چیزی بتو بدهند وخداوند نخواهد نمیتوانند و اگر جهانیان بخواهند چیزی را که‌خداوندبرای‌توخواسته از تو منع کنند نمیتوانند بنابر این وقتی چیزی میخواهی از خدابخواه و وقتی کمك می جوئی ازخدا بجوی

اِعْلَمْ أنّ ما أصابَكَ لَمْ يكنْ لِيُخطِأكَ وما أخطأكَ لَمْ

۳۶۲ بدانکه آنچه بتو رسیده ناچار میرسید و آنچه از تو فوت شده

يَكُنْ لِيُصيبَكَ.

بناچار فوت میشد.

٣٦٣ إعْلَمْ أنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ وَأنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكَرْبِ وَأنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً.

بدانكه ظفر قرين صبراست و كشايش قرين رنج و بدنبال سختى سستى‌اى هست.

٣٦٤ إعْلَمْ أنَّ الْقَلَمَ قَدْ جَرى بِما هُوَ كائِنٌ.

بدان كه قلم تقدير، برهمه شدنيها رفته است.

٣٦٥ إعْلَمْ أنَّهُ لَيْسَ مِنْكُمْ مِنْ أحَدٍ إلّا مالُ وارِثِه أحَبُّ إلَيْهِ مِنْ مالِهِ. مالُكَ ما قَدَّمْتَ وَمالُ وارِثِكَ ما أخَّرْتَ.

بدانيد كه همهٔ شمامال وارث خويش رااز مال خويش بيشتر دوست داريد، مال تو آنست كه از پيش ميفرستى و مال وارث آنست كه بجا ميگذارى.

٣٦٦ أعْمارُ أُمَّتي ما بَيْنَ السِّتّينَ إلَى السَّبْعينَ.

عمرهاى امت من ميان شصت وهفتاد سال است.

٣٦٧ إعْمَلْ عَمَلَ امْرِىءٍ يَظُنُّ أنَّهُ لَنْ يَمُوتَ أبَداً وَاحْذَرْ حَذَرَ امْرِىءٍ يَخْشى أنْ يَمُوتَ غَداً.

چنان كاركن كه گوئى هيچ وقت نخواهى‌مرد و چنان بيمناك باش كه گوئى فردا خواهى مرد.

٣٦٨ إعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِما

كاركنيد زيرا هركسى آنچه

خُلِقَ لَهُ .

را برای آن ساخته شده بدست می آورد.

أَلْأَعْمالُ بِالنِّيَّةِ .

۳۶۹ کارها وابسته به نیت است

أَعِينُوا أَوْلادَكُمْ عَلَى الْبِرِّ مَنْ شاءَ إِسْتَخْرَجَ الْعُقُوقَ مِنْ وَلَدِهِ .

۳۷۰ فرزندان خود را در خوب شدن کمك کنید زیرا هر که بخواهد می تواند نافرمانی را از فرزند خود بیرون آورد.

أَغْبَطُ النّاسِ عِنْدي مُؤْمِنٌ خَفيفُ الْحاذِّ ذُو حَظٍّ مِنْ صَلاةٍ وَكانَ رِزْقُهُ كَفافاً فَصَبَرَ عَلَيْهِ حَتّى يَلْقَى اللّهَ وَأَحْسَنَ عِبادَةَ رَبِّهِ وَكانَ غامِضاً فِي النّاسِ عَجِلَتْ مَنِيَّتُهُ وَقَلَّ تُراثُهُ وَقَلَّتْ بَواكيهِ.

۳۷۱ خوشبخت ترین مردم در نظر من مؤمنی است که متعلقاتش کم و از نماز بهره‌ور باشد، روزی او بحد کفاف باشد و با آن بسازد تا بخدای خویش برسد، خدای را به خوبی پرستش کند ودر میان مردم گمنام باشد، وقتی مرگش برسد ارثش کم باشدو گریند گانش انگشت شمار باشند.

إِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَصِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَغِناكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَفَراغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَحَيوتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ .

۳۷۲ پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار جوانی پیش از پیری صحت پیش از بیماری و ثروت پیش ازنیازمندی و فراغت پیش ازاشتغال. و زندگی پیش از مرگ

۳۷۳ إغْتَنِمُوا الدُّعَـاءَ عِنْدَ الرِّقَّةِ فَإِنَّها رَحْمَةٌ.

بهنگام رقت دعا را غنیمت شمارید که رقت مایهٔ رحمت است

۳۷٤ إغْتَنِمُوا دَعْوَةَ الْمُؤْمِنِ الْمُبْتَلى.

دعای مؤمن مبتلا را غنیمت شمارید.

۳۷٥ أُغْدُ عالِماً أَوْ مُتَعَلِّماً أَوْ مُسْتَمِعاً أَوْ مُحِبّاً وَ لا تَكُنِ الخامِسَةَ فَتَهْلِكَ.

دانشمند باش یادانش آموزیا مستمع یا دوستدار علم و پنجمی مباش که هلاك خواهی شد.

۳۷٦ أُغْدُوا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ فَإِنَّ الْغُدُوَّ بَرَكَةٌ وَ نَجاحٌ.

در طلب علم زود خیز باشید زیرا زود خیزی مایهٔ برکت وکام یابی است.

۳۷۷ إغْسِلُوا ثِيابَكُمْ وَ خُذُوا مِنْ شُعُورِكُمْ وَاسْتاكُوا وَ تَزَيَّنُوا وَ تَنَظَّفُوا فَإِنَّ بَنِي إِسْرائِيلَ لَمْ يَكُونُوا يَفْعَلُونَ ذٰلِكَ فَزَنَتْ نِساؤُهُمْ

لباسهای خود را تمیز کنیدو موهای خود راکم کنید، مسواك بزنید وآراسته و پاکیزه باشید زیرا یهودان چنین نکردند وزنان شان زناکار شدند.

۳۷۸ إغْفِرْ، فَإِنْ عاقَبْتَ فَعاقِبْ بِقَدْرِ الذَّنْبِ وَاتَّقِ الْوَجْهَ.

گناه کسان‌را ببخش و اگر مجازات میکنی‌بقدر گناه‌مجازات کن و صورت‌را میازار.

أَغْفَلُ النّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغَيُّرِ الدُّنْيا مِنْ حالٍ إِلىٰ حالٍ.

۳۷۹ غافلتر از همهٔ مردم کسی است که از تغیر احوال جهان پند نگیرد

أَغْنَى النّاسِ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِرْصِ أَسِيراً.

۳۸۰ بی‌نیازتر از همهٔ‌مردم کسی‌است که دربند آزنباشد.

أَفْشُوا السَّلامَ بَيْنَكُمْ تَحابُّوا.

۳۸۱ سلام را آشکار کنید تا رشتهٔ دوستی شما استوارشود.

أَفْشُوا السَّلامَ تَسْلَمُوا.

۳۸۲ سلام را آشکارسازید تا سلامت مانید.

أَفْشُوا السَّلامَ وَأَطْعِمُوا الطَّعامَ وَصِلُوا الْأَرْحامَ وَصَلُّوا بِاللَّيْلِ وَالنّاسُ نِيامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلامٍ.

۳۸۳ سلام رافاش کنیدوطعام‌بخورانید، با خویشاوندان الفت گیرید و هنگام شب که مردم در خوابند نمازبخوانید تاوارد بهشت‌شوید.

أَفْضَلُ الْأَصْحابِ مَنْ إِذا ذَكَرْتَ أَعانَكَ وَإِذا نَسِيتَ ذَكَّرَكَ.

۳۸٤ بهترین دوستان کسی است که وقتی یاد کردی ترا یاری کند و ووقتی‌فراموش کردی ترابیادآرد.

أَفْضَلُ الْأَعْمالِ ثَلاثَةٌ:

۳۸۵ بهترین کارها سه چیز است،

أَلتَّواضُعُ عِنْدَ الدَّوْلَةِ وَ الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ وَالْعَطِيَّةُ بِغَيْرِ الْمِنَّةِ.

تواضع بهنگام دولت وعفو بهنگام قدرت و بخشش بدون منت.

٣٨٦ أَفْضَلُ الْأَعْمالِ أَنْ تُدخِلَ عَلىٰ أَخيكَ الْمُؤْمِنِ سُرُوراً أَوْ تَقْضِيَ عَنْهُ دَيْناً.

بهترين كارها آنستكه برادر مؤمن خويش را خوشحال سازى يا قرض اورا بپردازى.

٣٨٧ أَفْضَلُ الْأَعْمالِ بَعْدَ الْإِيمانِ بِاللّٰهِ أَلتَّوَدُّدُ إِلَى النّاسِ.

بهترين كارها پس از ايمان به خدا دوستى با مردم است.

٣٨٨ أَفْضَلُ الْأَعْمالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلالِ.

بهترين كارها كسب حلال است.

٣٨٩ أَفْضَلُ الْأَعْمالِ الْعِلْمُ بِاللّٰهِ إِنَّ الْعِلْمَ يَنْفَعُكَ مَعَهُ قَليلُ الْعَمَلِ وَكَثيرُهُ وَإِنَّ الْجَهْلَ لا يَنْفَعُكَ مَعَهُ قَليلُ الْعَمَلِ وَلا كَثيرُهُ.

بهترين كارها خداشناسى است كارى كه با دانش قرينست اندك و بسيار آن سودمند است و كارى كه با نادانى قرينست نه اندك آن سود ميدهد و نه بسيار.

٣٩٠ أَفْضَلُ الْأَعْمالِ الْحُبُّ فِي اللّٰهِ وَالْبُغْضُ فِي اللّٰهِ.

بهترين كارها دوستى ودشمنى درراه خداست.

أَفْضَلُ الْإِيمانِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللهَ مَعَكَ حَيْثُما كُنْتَ.

۳۹۱ بهترین اقسام ایمان آنستکه بدانی هرجا هستی خدا باتست.

أَفْضَلُ الْإِيمانِ أَنْ تُحِبَّ لِلّٰهِ وَ تُبْغِضَ لِلّٰهِ وَ تُعْمِلَ لِسانَكَ فِي ذِكْرِ اللهِ وَأَنْ تُحِبَّ لِلنّاسِ ما تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهَ لَهُمْ ما تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَأَنْ تَقُولَ خَيْراً أَوْ تَصْمِتَ.

۳۹۲ بهترین اقسام ایمان اینستکه برای خدا دوست بداری و برای خدا دشمن بداری و آنچه برای خود میخواهی برای مردم بخواهی و آنچه برای خود نمیخواهی برای دیگران نخواهی و سخن نیک بگوئی یا خاموش مانی.

أَفْضَلُ الْإِيمانِ الصَّبْرُ وَالسَّماحَةُ

۳۹۳ بهترین خصال ایمان صبر و گذشت است.

أَفْضَلُ الْجِهادِ كَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ سُلْطانٍ جائِرٍ.

۳۹٤ بهترین جهاد سخن حقیست که پیش پادشاه ستمکار گویند

أَفْضَلُ الْجِهادِ مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهِمَّ بِظُلْمِ أَحَدٍ.

۳۹۵ بهترین اقسام جهاد آنست که کسی روز آغاز کند و در اندیشه ظلم کسی نباشد.

أَفْضَلُ الْحَسَناتِ تَكْرِمَةُ الْجُلَساءِ.

۳۹٦ بهترین کارهای نیک آنست که جلیسان را عزیز داری.

۳۹۷ أَفْضَلُ الْجِهادِ أَنْ يُجاهِدَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ وَ هَواهُ .

بهترین جهاد آنستکه انسان با نفس و هوس خود پیکار کند .

۳۹۸ أَفْضَلُ الدُّعاءِ دُعاءُ الْمَرْءِ لِنَفْسِهِ.

بهترین دعاها دعائیست که انسان برای‌خود میکند

۳۹۹ أَفْضَلُ الدَّنانيرِ دينارٌ يُنْفِقُهُ الرَّجُلُ عَلى عِيالِهِ .

بهترین پولها پولی است که انسان برای نان‌خوران خودخرج میکند.

۴۰۰ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ ما كانَ عَنْ ظَهْرِ غِنيً وَ الْيَدُ الْعُلْيا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلى وَ ابْدَءْ بِمَنْ تَعُولُ .

بهترین صدقه‌ها اینست که در حال بینیازی‌صورت گیرد و دست دهنده بهتر ازدست گیرنده‌است .

۴۰۱ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ أَنْ يَتَعَلَّمَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ عِلْماً ثُمَّ يُعَلِّمَهُ أَخاهُ الْمُسْلِمَ.

بهترین صدقه‌ها آن است که مرد مسلمان دانشی بیاموزد و به برادر مسلمان خود تعلیم دهد.

۴۰۲ أَفْضَلُ صَدَقَةِ اللِّسانِ الشَّفاعَةُ تَفُكُّ بِهَا الْأَسيرَ وَ تَحْقِنُ بِهَا الدَّمَ وَ تَجُرُّ بِهَا الْمَعْرُوفَ وَ

بهترین صدقهٔ زبان، شفاعتی استکه بوسیلهٔ آن اسیررا آزاد سازی وازریختن خون جلوگیری کنی و نیکی و احسان‌را بسوی

الْإِحْسانَ إِلىٰ أَخيكَ وَ تَدْفَعُ عَنْهُ الْكَريهَةَ.

برادر خويش بكشانى و بدى را از او دفع كنى.

۴۰۳ أَفْضَلُ الْأَعْمالِ أَنْ تُشْبِعَ كَبِداً جائِعاً.

بهترين كارها آنست كه گرسنه راسير كنى.

۴۰۴ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ حِفْظُ اللِّسانِ.

بهترين صدقه ها، نگهدارى زبانست.

۴۰۵ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ صَدَقَةُ اللِّسانِ.

بهترين صدقه ها، صدقهٔ زبان است.

۴۰۶ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ أَنْ تُصَدِّقَ وَ أَنْتَ صَحيحٌ شَحيحٌ تَأْمُلُ الْغِنىٰ وَ تَخْشَى الْفَقْرَ وَ لا تُمْهِلَ حَتّىٰ إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ قُلْتَ لِفُلانٍ كَذا وَ لِفُلانٍ كَذا، أَلا وَ قَدْ كانَ لِفُلانٍ.

بهترين صدقه‌ها آنست كه هنگامى كه سالم و تنگدستى و اميد ثروت و بيم فقر دارى صدقه بدهى نه آنكه بگذارى تا وقتى جان بگلو رسيد گوئى: اين مال فلانى و اينمال فلانى، زيرا آنها متعلق بفلانى شده است.

۴۰۷ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ إِصْلاحُ ذاتِ الْبَيْنِ.

بهترين اقسام صدقه آنستكه ميان دو كس را اصلاح دهى.

٤٠٨ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ الصَّدَقَةُ عَلىٰ ذِي الرَّحِمِ الْكاشِحِ.

بهترين صدقه‌ها آنست كه به خويشاوندى كه‌دشمن‌توست‌چيزى بدهى.

٤٠٩ أَفْضَلُ الْعِبادَةِ انْتِظارُ الْفَرَجِ.

بهترين اقسام عبادت انتظار گشايش است.

٤١٠ أَفْضَلُ الْعَمَلِ أَدْوَمُهُ وَإِنْ قَلَّ.

بهترين كارها آن‌استكه‌دوامش بيشتر است اگرچه اندك باشد.

٤١١ أَفْضَلُ الْعَمَلِ النِّيَّةُ الصّادِقَةُ.

بهترين كارها نيت پاك است

٤١٢ أَفْضَلُ الْعِبادَةِ أَجْراً سُرْعَةُ الْقِيامِ مِنْ عِنْدِ الْمَرِيضِ.

از همهٔ عبادت ها بهتر و پر اجرتر آن است كه زودتر از پيش مريض‌برخيزى.

٤١٣ أَفْضَلُ الْفَضائِلِ أَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ وَتُعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ وَتَصْفَحَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ.

بهترين فضايل اينست كه با آنكه از تو ببرد پيوند گيرى وبكسى كه تو را محروم ميكند عطا كنى و از آنكه بر تو ستم كند درگذرى

٤١٤ أَفْضَلُ الْكَسْبِ بَيْعٌ مَبْرُورٌ وَعَمَلُ الرَّجُلِ بِيَدِهِ.

بهترين كسبها معامله‌اى است كه نادرستى‌در آن نباشد وكارى است كه مرد با دست خود انجام دهد.

أَفْضَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِسْلاماً مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسانِهِ وَيَدِهِ وَأَفْضَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيماناً أَحْسَنُهُمْ خُلْقاً.

۴۱۵ از همهٔ مؤمنان اسلام آنکس بهتر است که مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند، و از همهٔ مؤمنان ایمان آنکس بهتر است که اخلاق وی نیکتر است.

أَفْضَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيماناً الَّذِي إِذا سُئِلَ أَعْطى وَإِذا لَمْ يُعْطَ اسْتَغْنى.

۴۱۶ از همهٔ مؤمنان ایمان آنکس بهتر است که وقتی از او چیزی بخواهند بدهد و اگر چیزی باو ندهند راه بی‌نیازی سپرد.

أَفْضَلُ النَّاسِ رَجُلٌ يُعْطِي جَهْدَهُ

۴۱۷ بهترین مردم آنست که همهٔ کوشش خود را بکار میبرد.

أَفْلَحَ مَنْ رُزِقَ لُبًّا.

۴۱۸ آنکه خرد دارد رستگار می شود.

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ تَواضَعَ عَنْ رِفْعَةٍ وَزَهِدَ عَنْ غُنْيَةٍ وَأَنْصَفَ عَنْ قُوَّةٍ وَحَلُمَ عَنْ قُدْرَةٍ.

۴۱۹ بهتر از همهٔ مردم کسی است که در حال رفعت فروتنی کند ودر عین‌ثروت زاهد باشد و در عین‌قوت انصاف دهد و در حال قدرت بردباری کند

أَفْضَلُكُمْ إِيماناً أَحْسَنُكُمْ أَخْلاقاً.

۴۲۰ هرکس ازشما اخلاقش نیکتر ایمانش بهتر است.

٤٢١ أَفْقَرُ النّاسِ الطّامِعُ.

طمعکار از همهٔ مردم فقیر تر است.

٤٢٢ أَفْلَحَ مَنْ هُدِيَ إِلَى الإِسْلامِ وَكانَ عَيْشُهُ كَفافاً وَ قَنَعَ بِهِ.

هر که باسلام راهبر شده ولوازم زندگی بقدر رفع حاجت دارد وبدان قناعت کند رستگار شده است

٤٢٣ إِقْرَأُوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ فَقُومُوا.

قرآنرا تا هنگامیکه دلهای شما بر آن اتفاق دارد بخوانید و وقتی در بارهٔ آن اختلاف پیدا کردید بر خیزید.

٤٢٤ إِقْرَءِ الْقُرْآنَ مَا نَهاكَ فَإِذا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرَؤُهُ.

اگر خواندن قرآن ترا از کار بد منع میکند آنرا بخوان ولی اگر ترا از کار بد وانمیدارد به حقیقت قرآن نمیخوانی.

٤٢٥ إِقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَاعْمَلُوا بِهِ وَلا تَجْفُوا عَنْهُ وَلا تَغْلُوا فِيهِ وَلا تَأْكُلُوا بِهِ وَلا تَسْتَكْثِرُوا بِهِ.

قرآنرا بخوانید و بدان عمل کنید و از آن دور نشوید ودر آن غلو نکنید بوسیلهٔ قرآن نان نخورید و به کمك آن فزونی مجوئید.

٤٢٦ إِقْرَأُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّ اللهَ تَعالَى لا يُعَذِّبُ قَلْباً وَعَى الْقُرْآنَ.

قرآن را بخوانید زیرا خداوند دلی را که قرآن را دریافته معذب نمیکند.

أَقْرَبُ الْعَمَلِ إِلَى اللهِ الْجِهادُ في سَبيلِ اللهِ وَلا يُقارِبُهُ شَيْئٌ.

۴۲۷ نزدیکترین کارها بخدا جهاد در راه خداست و چیزی مانند آن نیست

إِقْبَلِ الْحَقَّ مِمَّنْ أَتاكَ بِهِ مِنْ صَغيرٍ أَوْ كَبيرٍ وَإِنْ كانَ بَغيضاً بَعيداً وَارْدُدِ الْباطِلَ عَلى مَنْ جاءَكَ بِهِ مِنْ صَغيرٍ أَوْ كَبيرٍ وَ إِنْ كانَ حَبيباً قَريباً.

۴۲۸ سخن حق را از هر که شنیدی بپذیر اگرچه دشمن و بیگانه باشد و ناحق را از هر که شنیدی نپذیر اگرچه دوست و نزدیك باشد.

إِقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ لا يَزْدادُ النّاسُ عَلَى الدُّنْيا إِلّا حِرْصاً وَلا تَزْدادُ مِنْهُمْ إِلّا بُعْداً.

۴۲۹ رستاخیز نزدیك شده است و آز مردم بدنیا دائماً بیشتر و دنیا از آن‌ها دورتر میشود.

أَقَلُّ النّاسِ راحَةً أَلْبَخيلُ.

۴۳۱ آسایش بخیل از همه کس کمتر است.

أَقَلُّ النّاسِ لَذَّةً أَلْحَسُودُ.

۴۳۰ لذت حسود از همه کس کمتر است

أَقْلِلْ مِنَ الدَّيْنِ تَعِشْ حُرّاً.

۴۳۲ قرض کمتر گیر تا آزاد باشی.

أَقْلِلْ مِنَ الذُّنُوبِ يَهُنْ عَلَيْكَ الْمَوْتُ.

۴۳۳ گناه کمتر کن تا مرك بر تو آسان شود.

٤٣٤ أَقِلُّوا الدُّخُولَ عَلَى الْأَغْنِياء فَإِنَّهُ أَحْرى أَنْ لا تَزْدَرُوا نِعَمَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ.

پيش توانگران كمتر رويد زيرا در اينصورت نعمتهاى خدارا خوار نخواهيد شمرد.

٤٣٥ أَقِيلُوا السَّخِيَّ زَلَّتَهُ فَإِنَّ اللهَ آخِذٌ بِيَدِهِ كُلَّما عَثَرَ.

از لغزش مرد سخاوتمند بگذريد زيرا هر دم بلغزد خدا دست اورا ميگيرد.

٤٣٦ أَقِيمُوا حُدُودَ اللهِ تَعالىٰ فِي الْبَعِيدِ وَالْقَرِيبِ وَلا تَأْخُذْكُمْ فِي اللهِ لَوْمَةُ لائِمٍ.

مقررات خدا را دربارۀ بيگانه وخويش اجرا كنيد و دركارخدا بسخن كسان گوش مدهيد.

٤٣٧ أَكْبَرُ أُمَّتِي الَّذِينَ لَمْ يُعْطَوْا فَيَبْطَرُوا وَلَمْ يُقْتَرْ عَلَيْهِمْ فَيَسْأَلُوا.

بزرگترين افراد امت من آنها هستند كه‌نه‌چندان توانگرند كه خودرا گم كنند ونه چندان‌فقيرند كه دست‌بسؤال گشايند.

٤٣٨ أَكْبَرُ الْكَبائِرِ الْإِشْراكُ بِاللهِ وَقَتْلُ النَّفْسِ وَعُقُوقُ الْوالِدَيْنِ وَشَهادَةُ الزُّورِ.

بزرگترين گناهان بزرك‌شرك بخدا و قتل نفس و بدرفتارى بـا پدر و مادر وشهادت دروغ است.

٤٣٩ أَكْبَرُ الْكَبائِرِ سُوءُ الظَّنِّ بِاللهِ

بدترين گناهان بزرك‌بدگمانى بخداست.

٤٠. أَكْثَرُ خَطايَا ابْنِ آدَمَ فِي لِسانِهِ.

بیشتر گناهان فرزند آدم از زبان اوست.

١. أَكْثَرُ النّاسِ ذُنُوباً يَوْمَ الْقِيامَةِ أَكْثَرُهُمْ كَلاماً فِيما لا يَعْنيهِ.

درروز رستاخیز ازهمهٔ مردم گناه آنکس بیشتر است که بیشتر ازهمه در چیزهائیکه بدو مربوط نیست سخن گوید.

٢ أَكْثَرُ النّاسِ قِيمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْماً.

هر که بدانش از دیگران پیش تر است، قیمتش از دیگران بیشتر است.

٣ أَكْثِرْ ذِكْرَ الْمَوْتِ فَإِنَّ ذِكْرَهُ يُسَلِّيكَ مِمّا سِواهُ.

مرك را بسیار بخاطر بیاور زیرا یاد مرك ترا از رنج های دیگر تسلیت می‌دهد.

أَكْثِرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ يُمَحِّصُ الذُّنُوبَ وَ يُزَهِّدُ فِي الدُّنيا فَإِنْ ذَكَرْتُمُوهُ عِنْدَ الْغِنى هَدَمَهُ وَإِنْ ذَكَرْتُمُوهُ عِنْدَ الْفَقْرِ أَرْضاكُمْ بِعَيْشِكُمْ.

مرك را بسیار به یاد آریدزیرایاد مرك گناهان را پاك می کند و حرص دنیا را کم می‌کند، اگر مرك را بهنگام توانگری به یاد آرید اهمیت آن را کم میکند و اگر بهنگام تنگدستی یاد کنید، شمارا اززندگی‌تان خشنودمی‌سازد.

٤٤٥ أَكْثِرُوا مِنَ الْإِخْوانِ فَإِنَّ رَبَّكُمْ حَيِيٌّ كَرِيمٌ يَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ عَبْدَهُ بَيْنَ إِخْوانِهِ يَوْمَ الْقِيمَةِ.

دوست بسیار گیرید زیرا خدای شما با حیا و بخشنده است و شرم دارد که روز رستاخیز بنده خود را میان برادرانش عذاب کند.

٤٤٦ أَكْثِرْ مِنَ الدُّعاءِ فَإِنَّ الدُّعاءَ يَرُدُّ الْقَضاءَ.

بسیار دعا کن که دعا قضا را دفع میکند

٤٤٧ أَكْثِرُوا مِنْ ذِكْرِ هادِمِ اللَّذّاتِ فَإِنَّهُ لا يَكُونُ في كَثيرٍ إِلّا قَلَّلَهُ وَلا في قَليلٍ إِلّا أَجْزَلَهُ.

مرگ را بسیار بیاد آرید زیرا یاد مرگ بسیار را کم و کم را کافی جلوه می‌دهد.

٤٤٨ أَكْرِمُوا الشُّهُودَ فَإِنَّ اللّهَ يَسْتَخْرِجُ بِهِمُ الْحُقُوقَ وَيَدْفَعُ بِهِمُ الظُّلْمَ.

شاهدان را گرامی شمارید زیرا خدا حقوق کسان را بوسیلهٔ آنان احقاق میکند و ستم را بوسیلهٔ آنها دفع می‌نماید.

٤٤٩ أَكْرَمُ النّاسِ أَتْقاهُمْ.

بزرگوارتر از همهٔ مردم کسی است که پرهیزکارتر است

٤٥٠ أَكْرِمُوا الْعُلَماءَ فَإِنَّهُمْ وَرَثَةُ الْأَنْبِياءِ فَمَنْ أَكْرَمَهُمْ

دانشمندان را گرامی دارید که آنها وارثان پیغمبرانند و هر که

فَقَدْ أَكْرَمَ اللهَ وَ رَسُولَهُ.

آنهارا عزیز دارد خدا و پیغمبر را عزیز داشته است.

۴۵۱ أَكْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَأَحْسِنُوا آدابَهُمْ.

فرزندان خود را گرامی شمارید و نیکو تربیتشان کنید.

۴۵۲ أَكْرِمُوا الْخُبْزَ فَإِنَّ اللهَ أَنْزَلَهُ مِنْ بَرَكَاتِ السَّمَآءِ وَ أَخْرَجَهُ مِنْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ.

نان را گرامی شمارید زیرا خداوند آن را از برکات آسمان فرو فرستاده و از برکات زمین بیرون آورده است.

۴۵۳ إِكْلَفُوا مِنَ الْعَمَلِ ما تُطِيقُونَ فَإِنَّ اللهَ لَا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا وَ إِنَّ أَحَبَّ الْعَمَلِ إِلَى اللهِ تَعالَى أَدْوَمُهُ وَ إِنْ قَلَّ.

بقدر توانائی خود عبادت کنید زیرا وقتی شماملول شدید خدا نیز ملول می‌شود ، در نظر خدا بهترین کارها آنست که بادوامتر است اگر چه اندك باشد.

۴۵۴ أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيماناً أَحْسَنُهُمْ خُلْقاً وَ خِيارُكُمْ خِيارُكُمْ لِنِسائِهِمْ.

کامل ترین مؤمنان آن است که خلقش نیك تر است و از همهٔ شما نیك‌تر کسانی هستند که برای زنان خود نیکترند.

۴۵۵ أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَهْلِ النّارِ؟ كُلُّ جَعْظَرِيٍّ جَوّاظٍ مُسْتَكْبِرٍ جَمّاعٍ مَنُوعٍ.

می‌خواهی تو را از اهل جهنم خبر دهم؟ هر کس که خودپسند و خودخواه و متکبر وحریص و بخیل باشد

٤٥٦ أَلاَ أُخبِرُكَ بِخَيرِ مَا يَكنِزُ الْمَرْءُ؟.. أَلْمَرْأَةُ الصّالِحَةُ إِذَا نَظَرَ إِلَيهَا سَرَّتْهُ وَ إِذَا أَمَرَهَا أَطَاعَتْهُ وَ إِذَا غَابَ عَنْهَا حَفِظَتْهُ.

میخواهی ترا از بهترین گنجینهٔ مرد خبر دهم؟ زن پارسا که‌وقتی بدو نگرد مسرور شود و همینکه بدو فرمان دهد اطاعت کند و هنگام غیبت امانت اورا محفوظ دارد

٤٥٧ أَلاَ أُخبِرُكَ عَنْ مُلُوكِ الْجَنَّةِ؟ رَجُلٌ ضَعِيفٌ مُستَضْعَفٌ ذُو طِمْرَيْنِ لاَ يُؤْبَهُ لَهُ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللهِ لَأَبَرَّهُ.

میخواهی ترا از پادشاهان بهشت خبر دهم؟ مرد ضعیف و ناتوان و ژنده پوش که هیچکس بدو اعتنا نکند و اگر قسم خورد که چیزی واقع میشود خداوند قسم اورا راست کند.

٤٥٨ أَلاَ أُخبِرُكُمْ بِأَفضَلَ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَ الصَّلوٰةِ وَ الصَّدَقَةِ؟ صَلاَحُ ذَاتِ الْبَيْنِ فَإِنَّ فَسَادَ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الحَالِقَةُ.

میخواهید شما را از چیزی که بهتر از روزه و نماز و صدقه است خبر دهم؟ اصلاح میان کسان، زیرا فساد میان کسان مایه هلاك است.

٤٥٩ أَلاَ أُخبِرُكُمْ بِمَنْ يَحْرُمُ عَلَيْهِ النَّارُ غَداً؟ عَلَى كُلِّ هَيِّنٍ لَيِّنٍ قَرِيبٍ سَهْلٍ.

میخواهید شما را خبر دهم که فردا آتش برچه کس حرام است؟ هر کس که ملایم و نرم و زود جوش و آسان گیر باشد.

أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِنِسائِكُمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ؟ أَلْوَدُودُ الْوَلُودُ الْعَئُودُ الَّتِي إِذا ظَلَمَتْ قالَتْ هٰذِهِ يَدِي فِي يَدِكَ لاَ أَذُوقُ غَمْضاً حَتّى تَرْضىٰ .

٤٦٠ می‌خواهید شما را اززنانیکه اهل بهشتند خبر دهم؟ زن وفاداری که فرزند زیاد آورد وزود آشتی کند و همینکه بدی کرد گویداین‌دست من در دست توست چشم برهم نمی گذارم تا از من راضی شوی.

أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِكُمْ مِنْ شَرِّكُمْ ؟ خَيْرُكُمْ مَنْ يُرْجىٰ خَيْرُهُ وَيُؤْمَنُ شَرُّهُ وَشَرُّكُمْ مَنْ لاَ يُرْجىٰ خَيْرُهُ وَلاَ يُؤْمَنُ شَرُّهُ .

٤٦١ می‌خواهید شما را از بدان ونیکان تان خبردهم؟ بهترین شماکسی‌است که بخیرش امید توان داشت و از شرش امان توان یافت وبدترین‌شما کسی است که بخیرش امید و از شرش امان نیست.

أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَيْسَرِ الْعِبادَةِ وَأَهْوَنِها عَلَى الْبَدَنِ ؟ أَلصَّمْتُ وَحُسْنُ الْخُلْقِ .

٤٦٢ میخواهید شمارا بعبادتی که از همهٔ عبادتها بر بدن آسانتر است خبردهم؟ سکوت ونیکخوئی.

أَلاَ أَدُلُّكُمْ عَلىٰ أَشَدِّكُمْ ؟ أَمْلَكُكُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ .

٤٦٣ می‌خواهید شما را بآنکس که از همه زورمندتر است رهبری کنم؟ آنکه هنگام خشم بهتر خودرانگاه می‌دارد.

٤٦٤ أَلاَ أُنَبِّئُكَ بِشَرِّ النَّاسِ؟ مَنْ أَكَلَ وَحْدَهُ وَمَنَعَ رِفْدَهُ وَسَافَرَ وَحْدَهُ وَضَرَبَ عَبْدَهُ، أَلاَ أُنَبِّئُكَ بِشَرٍّ مِنْ هذا؟ مَنْ يُخْشَى شَرُّهُ وَلاَ يُرْجَى خَيْرُهُ أَلاَ أُنَبِّئُكَ بِشَرٍّ مِنْ هذا؟ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ أَلاَ أُنَبِّئُكَ بِشَرٍّ مِنْ هذا؟ مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا بِالدِّينِ.

میخواهی ترا از کسی که از همهٔ مردم بدتر است خبر دهم؟، آنکس که تنها غذا خورد و بکسی چیزی ندهد و تنها سفر کند و بندهٔ خویش را بزند، میخواهی ترا از کسی که بدتر از اوست خبر دهم؟ آنکه از شر او بترسند و بخیرش امید نداشته باشند میخواهی ترا از کسی که بدتر از اوست خبر دهم؟ آنکه آخرت خویش را بدنیای دیگری فروشد میخواهی ترا از کسی که بدتر از اوست خبر دهم؟ آنکه بوسیلهٔ دین از دنیا بهره‌مند شود

٤٦٥ أَلاَ أُعَلِّمُكَ خِصَالاً يَنْفَعُكَ اللهُ تَعَالَى بِهِنَّ؟ عَلَيْكَ بِالْعِلْمِ فَإِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْحِلْمَ وَزِيرُهُ وَالْعَقْلَ دَلِيلُهُ وَالْعَمَلَ قَيِّمُهُ وَالرِّفْقَ أَبُوهُ وَاللِّينَ أَخُوهُ وَالصَّبْرَ أَمِيرُ جُنُودِهِ.

می‌خواهی صفاتی بتو بیاموزم که خداوند ترا با آنها منتفع سازد؛ دانش آموز که دانش دوست مؤمن است و بردباری پشتیبان او و عقل رهبر و عمل قیم و مدارا پدر و ملایمت برادر اوست و صبر امیر سپاه وی بشمار میرود.

٤٦٦ ألا إنّ الغضب جمرة توقد في جوف ابن آدم ألا ترون إلى حمرة عينيه و إنتفاخ أوداجه فإذا وجد أحدكم شيئاً من ذلك فالأرض الأرض.

بدانید که خشم آتشی‌است که‌در دل انسان مشتعل می‌شود؛ مگر نمی بینید که بهنگام خشم چشمهای او سرخ و رگهایش متورم می‌شود وقتی یکی از شما چنین شد روی زمین روی زمین!

٤٦٧ ألا إنّ الناس من آدم وآدم من تراب وأكرمهم عندالله أتقاهم.

بدانید که مردم از آدم پدید آمده‌اند و آدم ازخاك و بزرگوار ترین مردم در نظر خدا پرهیزکار ترین آنهاست.

٤٦٨ ألا إنّ بني آدم خلقوا على طبقات شتّى، منهم من يولد مؤمناً و يحيا مؤمناً و يموت مؤمناً ومنهم من يولد كافراً و يحيا كافراً و يموت كافراً ومنهم من يولد كافراً و يحيا كافراً و يموت مؤمناً.

بدانید که مردم برطبقات مختلف آفریده شده‌اند بعضی مؤمن متولد می‌شوند و مؤمن زندگی میکنند و مؤمن می‌میرند. بعضی دیگر کافر متولد می‌شوند و کافر زندگی میکنند وکافر میمیرند بعضی کافر متولد میشوند وکافر زندگی‌میکنند ولی‌مؤمن میمیرند.

٤٦٩ ألا إنّ خير الرّجال من كان بطيء الغضب سريع الرّضا و

بدانید که بهترین مردان آنست که دیر بخشم آید و آسان‌خشنود

شَرُّ الرِّجالِ مَنْ كانَ سَرِيعَ الْغَضَبِ بَطِيءَ الرِّضا ، فَإِذا كانَ الرَّجُلُ بَطِيءَ الْغَضَبِ بَطِيءَ الْفَيْءِ وَ سَرِيعَ الْغَضَبِ سَرِيعَ الْفَيْءِ فَإِنَّها بِها .

شود وبدترین‌مردان آنست که‌زود بخشم آید و دیرخشنودشود، اگر مردی دیر بخشم آید ودیر خشنود شود یا زود بخشم آید و زود خشنود شود آنهم چیزیست.

۴۷۰ أَلا إِنَّ خَيْرَ التُّجّارِ مَنْ كانَ حَسَنَ الْقَضاءِ حَسَنَ الطَّلَبِ وَشَرَّ التُّجّارِ مَنْ كانَ سَيِّئَ الْقَضاءِ سَيِّئَ الطَّلَبِ فَإِذا كانَ الرَّجُلُ حَسَنَ الْقَضاءِ سَيِّئَ الطَّلَبِ أَوْ كانَ سَيِّئَ الْقَضاءِ حَسَنَ الطَّلَبِ فَإِنَّها بِها .

بدانید که بهترین تاجران کسی است که خوش پرداخت و خوش طلب باشد وبدترین‌تاجران کسی است که‌بدپرداخت وبدطلب باشد اگرمردی‌خوش‌پرداخت‌وبد طلب یا بدپرداخت وخوش طلب باشد آنهم چیزیست.

۴۷۱ أَلا إِنَّ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَزْنٌ بِرَبْوَةٍ أَلا إِنَّ عَمَلَ أَهْلِ النّارِ سَهْلٌ بِسَهْوَةٍ .

بدانید که کار اهل بهشت مانند آنست که از راه سختی بر تپه مرتفعی بالا روند وکار اهل‌جهنم مانند آنست که‌در سراشیب‌زمین همواری راه سپرند .

۴۷۲ أَلا رُبَّ مُكْرِمٍ لِنَفْسِهِ وَهُوَ

چه بسیار کسان‌که خود را عزیز

لَهَا مُهِينٌ أَلَا رُبَّ مُهِينٍ لِنَفْسِهِ وَهُوَ لَهَا مُكْرِمٌ.

میکنند وبحقیقت خوار می کنند و چه بسیار کسانی که خود را خوار میکنند و بحقیقت عزیز می کنند.

أَلَا رُبَّ شَهْوَةِ سَاعَةٍ أَوْرَثَتْ حُزْناً طَوِيلاً.

رنج طولانی شده‌است.

۴۷۴ أَلَا رُبَّ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنَ الْقِيَامِ إِلَّا السَّهَرُ وَرُبَّ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالْعَطَشُ.

چه بسیار کسان که هنگام شب برای نماز بر می‌خیزند و از کار خود جز بیداری ثمری نمی‌برند و چه بسیار کسانکه روزه می گیرند و ازروزهٔ خویش جز گرسنگی و تشنگی سودی نمی‌برند.

۴۷۵ أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلُحَتْ صَلُحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ.

بدانید که درتن قطعهٔ گوشتی‌است که اگر صالح بود تمام تن بصلاح آید و اگر فاسد بود تمام تن‌بفساد گراید، بدانید که آن‌قلب‌است.

۴۷۶ أَلَا يَا رُبَّ نَفْسٍ طَاعِمَةٍ نَاعِمَةٍ فِي الدُّنْيَا جَائِعَةٍ عَارِيَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. أَلَا يَا رُبَّ نَفْسٍ

چه بسیار کسان که در اینجهان سیر و خوشند و در روز رستاخیز گرسنه و برهنه‌اند و چه بسیار کسان که در اینجهان گرسنه و

جائِعَةٍ عارِيَةٍ في الدُّنيا طاعِمَةٍ ناعِمَةٍ يَوْمَ الْقِيامَةِ. | برهنه‌اند و روز رستاخیز سیر و خوشند.

۴۷۷ ألا لا يَمْنَعَنَّ رَجُلاً مَخافَةُ النّاسِ أنْ يَقُولَ الْحَقَّ إذا عَلِمَهُ. | کسی که سخن حقی می‌داند نباید از بیم مردم از گفتن آن خودداری کند.

۴۷۸ ألا لا يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأةٍ إلّا كانَ ثالِثُهُمَا الشَّيْطانَ. | بدانید که هیچ مردی با زن نا محرم خلوت نمی کند جز آنکه سومی آنها شیطان است.

۴۷۹ إلْبَسْ جَديداً وَعِشْ حَميداً. | لباس نو بپوش و نیك نام بزی.

۴۸۰ إلْتَمِسُوا الْجارَ قَبْلَ شِرَى الدّارِ وَالرَّفيقَ قَبْلَ الطَّريقِ. | پیش از خریدن خانه همسایه بجوئید وپیش از سفر رفیق بیابید.

۴۸۱ إلْتَمِسُوا الرِّزْقَ بِالنِّكاحِ. | بوسیلهٔ زناشوئی روزی بجوئید

۴۸۲ إلْتَمِسْ وَلَوْ خاتَماً مِنْ حَديدٍ. | انگشتری داشته باش اگرچه از آهن باشد.

۴۸۳ ألْزِمُوا الْجِهادَ تَصِحُّوا وَ تَسْتَغْنُوا. | جهاد کنید تا سالم باشیدو بی نیاز شوید.

أَللهَ أَللهَ فِيما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ أَلْبِسُوا ظُهُورَهُمْ . وَأَشْبِعُوا بُطُونَهُمْ وَأَلِينُوا لَهُمُ الْقَوْلَ.

در رفتار با بندگان خود خدا را ٤٨٤
در نظر داشته باشید ، تنشان را به
پوشانید و شکمشان را سیر کنید و
با آنها بملایمت سخن گوئید.

أَللهَ أَللهَ فِيمَنْ لَيْسَ لَهُ ناصِرٌ إِلاَّ اللهُ .

در بارهٔ کسی که جزخدا یاوری ٤٨٥
ندارد خدا را در نظر داشته باشید

أَللهُ في عَوْنِ الْعَبْدِ ما كانَ الْعَبْدُ في عَوْنِ أَخِيهِ.

تا هنگامی که شخص بیاری برادر ٤٨٦
خویش می پردازد خداوند یاور
اوست.

أَللهُ مَعَ الْقاضي ما لَمْ يَجُرْ فَإِذا جارَ تَخَلَّى اللهُ عَنْهُ وَلَزِمَهُ الشَّيْطانُ.

خداوند یار قاضی است تاموقعی ٤٨٧
که ستم نکند، وقتی ستم کرد خدا
او را رها میکند و شیطان قرین او
می‌شود.

أَللّهُمَّ اجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ عِنْدَ كِبَرِ سِنِّي وَانْقِطاعِ عُمْري.

خدایا روزی مرا هنگام پیری ووا ٤٨٨
پسین زندگانی بیشتر ازمواقع دیگر
وسعت ببخش.

أَللّهُمَّ اجْعَلْني أَخْشاكَ حَتّى كَأَنّي أَراكَ وَاسْعِدْني بِتَقْواكَ

خدایا مرا چنان از ذات خود ٤٨٩
ترسان کن که گوئی ترا می‌بینم و

وَلَا تُشْقِنِي بِمَعْصِيَتِكَ وَخِرْ لِي فِي قَضَائِكَ وَبَارِكْ لِي فِي قَدَرِكَ حَتَّىٰ لَا أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَاجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي.

مرا بپرهیزکاری خود خوشبخت کن و بنافرمانی‌خودبدبخت‌مکن قضای خودرا برای‌من‌انتخاب کن و تقدیر خودرا برمن مبارك کن که‌نخواهم آنچه‌رامؤخر کرده‌ای مقدم کنی یا آنچه‌رامقدم‌داشته‌ای مؤخر کنی وثروت مرا درروحم مستقر کن .

۴۹۰ أَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي شَكُوراً وَاجْعَلْنِي صَبُوراً وَاجْعَلْنِي فِي عَيْنِي صَغِيراً وَفِي أَعْيُنِ النَّاسِ كَبِيراً.

خداوندامرا شاکر وصابر کن ومرا در چشم خویش خوار و در نظر مردم بزرگوار کن .

۴۹۱ أَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبْشَرُوا وَإِذَا أَسَاؤُوا اسْتَغْفَرُوا.

خدایا مرا ازجملهٔ کسانی‌قرار ده که وقتی نیکی کنند خوشحال میشوند ووقتی بد کنند آمرزش می طلبند.

۴۹۲ أَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي وَوَسِّعْ لِي فِي دَارِي وَبَارِكْ لِي فِي رِزْقِي.

خدایا گناه مرا ببخش وخانهٔ مرا وسعت بخش و روزی‌مراافزون کن .

۴۹۳ أَللّٰهُمَّ أَحْسِنْ عَاقِبَتَنَا فِي

خدایا در همهٔ کارها عاقبت ما را بخیرکن و مارا از خواری دنیا و

الْأُمُورِ كُلِّهَا وَأَجِرْنَا مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ.

عذاب آخرت نگهدار.

أَللّٰهُمَّ احْفَظْنِي بِالْإِسْلَامِ قَائِماً وَ احْفَظْنِي بِالْإِسْلَامِ قَاعِداً وَاحْفَظْنِي بِالْإِسْلَامِ رَاقِداً وَلَا تُشْمِتْ بِي عَدُوّاً وَ لَا حَاسِداً أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ خَزَائِنُهُ بِيَدِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَرٍّ خَزَائِنُهُ بِيَدِكَ.

۴۹۴ خدایا مرا هنگام خفتن و ایستادن و نشستن بوسیلهٔ اسلام حفظ کن و مرا به سرزنش دشمن وحسود مبتلا مساز، خدایا همهٔ نیکی هائی که گنجینهٔ آن را بدست داری از تو می‌خواهم و ازهمهٔ بدیهائیکه گنجینه آن‌را بدست داری بتوپناه‌می‌برم.

أَللّٰهُمَّ أَحْيِنِي مِسْكِيناً وَ تَوَفَّنِي مِسْكِيناً وَ احْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ وَإِنَّ أَشْقَى الْأَشْقِيَاءِ مَنِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ فَقْرُ الدُّنْيَا وَعَذَابُ الْآخِرَةِ.

۴۹۵ خدایا مرا در زندگی فقیر دار و فقیر بمیران و در صف فقیران محشور ساز، بدبخت تر از همهٔ بدبختان کسی است که فقر دنیا و عذاب آخرت را باهم داشته باشد.

أَللّٰهُمَّ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ أَلِّفْ بَيْنَ قُلُوبِنَا وَاهْدِنَا سُبُلَ السَّلَامِ وَ نَجِّنَا مِنَ الظُّلُمَاتِ

۴۹۶ خدایا میان ما را اصلاح ده و دلهای مارا متفق ساز ومارا بآرامش هدایت کن و از تاریکی ها بسوی روشنی رهائی بخش و از زشتی

إِلَى النُّورِ وَ جَنِّبْنَا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ. أَللّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي أَسْمَاعِنَا وَأَبْصَارِنَا وَقُلُوبِنَا وَ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّاتِنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

های آشکار و نهان دور ساز، خدایا گوشها و چشمها و دلها و زنها و فرزندان ما را مبارك گردان، و توبهٔ ما را بپذیر زیرا تو توبه پذیر و مهربانی.

۴۹۷ أَللّهُمَّ ارْزُقْنِي عَيْنَيْنِ هَطَّالَتَيْنِ تَشْفِيَانِ الْقَلْبَ بِذُرُوفِ الدُّمُوعِ مِنْ خَشْيَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ الدُّمُوعُ دَماً وَالْأَضْرَاسُ جَمْراً.

خدایا مرا دو چشم اشکبار بخش که دل را از ریزش اشکهائی که از بیم تو میریزد شفا بخشند پیش از آن که اشکها خون و دندان ها آتش شود.

۴۹۸ أَللّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أَمْرِي. وَأَصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتِي فِيهَا مَعَاشِي وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِيَ الَّتِي فِيهَا مَعَادِي وَ اجْعَلِ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ وَاجْعَلِ الْمَوْتَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ.

خدایا دین مرا که حافظ کار من است و دنیای مرا که زندگی من در آنست و آخرت مرا که باز گشتم بسوی آنست بصلاح آر زندگی را برای من مایهٔ افزایش نیکیها ساز و مرگ را برای من مایه آسایش از بدیها کن.

٤٩٩ أَللّهُمَّ أَعِنِّي عَلىٰ غَمَراتِ الْمَوْتِ وَسَكَراتِ الْمَوْتِ.

خدایا مرا برتحمل سختیها و رنجهای مرگ کمک کن.

٥٠٠ أَللّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي وَوَسِّعْ لِي فِي دارِي وَبارِكْ لِي فِي رِزْقِي.

خدایا گناه مرا ببخش و خانه‌ام را وسعت‌بخش وروزی‌مرا برکت‌ده.

٥٠١ أَللّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي وَإِسْرافِي فِي أَمْرِي وَما أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي. أَللّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطَئِي وَعَمْدِي وَهَزْلِي وَجِدِّي وَكُلُّ ذٰلِكَ عِنْدِي. أَللّهُمَّ اغْفِرْ لِي ما قَدَّمْتُ وَما أَخَّرْتُ وَما أَسْرَرْتُ وَما أَعْلَنْتُ.

خدایا از گناه وجهالت و افراط کاری من و آنچه بهتر ازمن‌میدانی درگذر خدایا خطا وعمد و شوخی و جدی من همه را ببخش خدایا گناهان سابق ولاحق ونهان وعیان مرا عفو کن.

٥٠٢ أَللّهُمَّ أَغْنِنِي بِالْعِلْمِ وَزَيِّنِّي بِالْحِلْمِ وَأَكْرِمْنِي بِالتَّقْوىٰ وَجَمِّلْنِي بِالْعافِيَةِ.

خدایا مرا بعلم توانگر ساز و بحلم زینت بخش و بتقوی عزیز کن وبعافیت‌زیبائی‌ده .

٥٠٣ أَللّهُمَّ اقْسِمْ لَنا مِنْ خَشْيَتِكَ ما تَحُولُ بَيْنَنا وَبَيْنَ مَعاصِيكَ

خدایا از ترس خود آنقدر نصیب ما ساز که میان ما و نافرمانی تو حایل شود و از اطاعت خود آنقدر

وَمِنْ طاعَتِكَ ما تُبَلِّغُنا بِهِ جَنَّتَكَ
وَمِنَ الْيَقينِ ما يُهَوِّنُ عَلَيْنا
مُصيباتِ الدُّنْيا. وَمَتِّعْنا بِأَسْماعِنا
وَأَبْصارِنا وَقُوَّتِنا ما أَحْيَيْتَنا
وَاجْعَلْهُ الْوارِثَ مِنّا وَاجْعَلْ ثارَنا
عَلى مَنْ ظَلَمَنا وَانْصُرْنا عَلى مَنْ
عادانا وَلا تَجْعَلْ مُصيبَتَنا في دينِنا
وَلا تَجْعَلِ الدُّنْيا أَكْبَرَ هَمِّنا
وَلا مَبْلَغَ عِلْمِنا وَلا تُسَلِّطْ عَلَيْنا
مَنْ لا يَرْحَمُنا.

که ما را ببهشت برساندو ازیقین
آنقدر که مصیبت‌های‌جهان را بر
ما آسان کندو ما راتاهنگامیکه
زنده میداری از چشم و گوش و
نیروی خود بهره‌ور سازو آن‌را تا
آخرین لحظه برای مامحفوظدار
و انتقام ما را از کسانی که‌بماستم
کرده‌اند بگیر و مارابرکسانیکه
با ما دشمنی میکنندفیروز ساز و
مصیبت ما را در دینمان قرارمده
و کار دنیا را بزرگترین غم ما و
نهایت دانشمان مساز و کسی را
که بر ما رحم نمیکند بمامسلط
مگردان .

٥٠٤ أَللّهُمَّ أَنْتَ خَلَقْتَ نَفْسي وَأَنْتَ
تَوَفّيها لَكَ مَماتُها وَمَحْياها إِنْ
أَحْيَيْتَها فَاحْفَظْها وَإِنْ أَمَتَّها
فَاغْفِرْ لَها. أَللّهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ
الْعافِيَةَ.

خدایا تو جان مرا آفریدی وتو
آن رامیگیری زندگی ومرگ آن
متعلق بتواست اگرزنده‌اش‌داشتی
محفوظش دار و اگردچارمرگش
ساختی بر او ببخش. خدایا من
ازتو عافیت میخواهم.

٥٠٥ أَللّهُمَّ انْفَعْني بِما عَلَّمْتَني

خدایا مرا بآنچه تعلیم داده‌ای

وَعَلِّمْني ما يَنْفَعُني وَ زِدْني عِلْماً.

منتفع كن و آنچه را براى من نافع است بمن بياموز و دانش مرا فزون كن.

٥٠٦ أَللّٰهُمَّ إِنّي أَسأَلُكَ الْهُدىٰ وَالتُّقىٰ وَ الْعَفافَ وَالْغِنىٰ.

خدايا من از تو هدايت و تقوى وعفت وبى نيازى ميخواهم.

٥٠٧ أَللّٰهُمَّ إِنّي أَسأَلُكَ صِحَّةً في إِيمانٍ وَ إِيماناً في حُسْنِ خُلْقٍ وَ نَجاحاً يَتْبَعُهُ فَلاحٌ.

خدايا من ازتو صحتى ميخواهم كه قرين ايمان باشد و ايمانى كه با نيك خوئى همراه باشد و موفقيتى كه رستگارى دنبال آن باشد.

٥٠٨ أَللّٰهُمَّ إِنّي أَسأَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ ما عَلِمْتُ وَ ما لَمْ أَعْلَمْ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ ما عَلِمْتُ مِنْهُ وَ ما لَمْ أَعْلَمْ.

خدايا من نيكى‌هائى را كه مى دانم و نميدانم از تو ميخواهم و از بديهائى كه ميدانم و نمى دانم بتو پناه ميبرم.

٥٠٩ أَللّٰهُمَّ إِنّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُنُونِ وَ الْجُذامِ وَ مِنْ سَيِّىءِ الْأَسْقامِ.

خدايا من از برص و ديوانگى و خوره و امراض بد بتو پناه مى‌برم.

٥١٠ أَللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ
وَالْكَسَلِ وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ
وَالْهَرَمِ وَالْقَسْوَةِ وَالْغَفْلَةِ وَالْعَيْلَةِ
وَالذِّلَّةِ وَالْمَسْكَنَةِ وَأَعُوذُ بِكَ
مِنَ الْفَقْرِ وَالْكُفْرِ وَالْفُسُوقِ وَ
الشِّقَاقِ وَالنِّفَاقِ وَالسُّمْعَةِ وَالرِّيَاءِ
وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الصَّمَمِ وَالْبَكَمِ
وَالْجُنُونِ وَالْجُذَامِ وَالْبَرَصِ وَ
سَيِّىءِ الْأَسْقَامِ.

خدایا من از ناتوانی و تنبلی و
ترس و بخل و پیری و سنگدلی و
غفلت و تنگدستی و ذلت و
مستمندی بتو پناه میبرم و از فقر
و کفر و فسق و اختلاف و نفاق و
ریا بتو پناه می‌برم و از کری و
گنگی و دیوانگی وخوره‌وبرص
و امراض بد بتو پناه میبرم

٥١١ أَللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ
وَالْكَسَلِ وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ
وَالْهَرَمِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذابِ
الْقَبْرِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذابِ النّارِ
وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيا
وَالْمَماتِ.

خدایا از ناتوانی و تنبلی و ترس
وبخل وپیری بتوپناه میبرم و از
عذاب قبر بتوپناه میبرم وازعذاب
جهنم بتوپناه میبرم و از رسوائی
درزندگی بتوپناه میبرم.

أَللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ وَالْقِلَّةِ وَالذِّلَّةِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَظْلِمَ أَوْ أُظْلَمَ.	٥١٢ خدایا از فقر و تنگدستی و ذلت بتو پناه میبرم و از ستمکشی و ستمگری بتو پناه می برم.
أَللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَعَذَابِ النَّارِ وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغِنى وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ.	٥١٣ خدایا از تنبلی و پیری و گناه و قرض و بلیه قبر و عذاب قبر و رسوائی جهنم وبلیه جهنم وعذاب جهنموبلیه‌ثروت وبلیه‌فقر بتوپناه میبرم.
أَللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَارِ السُّوءِ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ فَإِنَّ جَارَ الْبَادِيَةِ يَتَحَوَّلُ.	٥١٤ خدایا از همسایهٔ بد درخانه‌اقامت بتو پناه می‌برم زیرا همسایهٔ صحرا بزودی تغییر می یابد.
أَللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ خَلِيلٍ مَاكِرٍ عَيْنَاهُ تَرَيَانِي وَقَلْبُهُ يَرْعَانِي إِنْ رَأَى حَسَنَةً دَفَنَهَا وَإِنْ رَأَى سَيِّئَةً أَذَاعَهَا.	٥١٥ خداوندا بتو پناه می‌برم از دوست حیله باز که دیدگانش مرا میبیندو دلش مراقب منست ، اگر نیکی به بیند مستور سازد و اگر بدی ببیند مشهور سازد.

٥١٦ أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ وَ تَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ وَ فَجْأَةِ نِقْمَتِكَ وَ جَمِيعِ سَخَطِكَ.

خدایا از زوال نعمت و تغییر عافیت وغضب ناگهانی وهمهٔ چیز هائی که مایه ناخشنودی تو است بتو پناه میبرم.

٥١٧ أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ عَمَلٍ لَا يُرْفَعُ، وَدُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ.

خدایا از دانشی که سود ندهد و عملی که مقبول نیفتد و دعائی که شنیده نشود بتو پناه میبرم*

٥١٨ أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَقَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَدُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ وَ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ أَعُوذُ بِكَ أَللّٰهُمَّ مِنْ شَرِّ هٰؤُلَاءِ الْأَرْبَعِ.

خدایا از دانشی که سود ندهد و دلی که سوز ندارد و دعائی که شنیده نشود و نفسی که سیری نپذیرد بتوپناه میبرم خدایا ازاین چهارچیز بتو پناه میبرم

٥١٩ أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَلَبَةِ الدَّيْنِ وَ غَلَبَةِ الْعَدُوِّ وَ شَمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ.

خدایا از چیرگی قرض و غلبهٔ دشمن و سرزنش مخالفان بتوپناه میبرم.

٥٢٠ أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النِّسَاءِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ.

خدایا ازفتنهٔ زنان بتو پناه میبرم وازعذاب قبر بتوپناه میبرم.

٥٢١
أَللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ وَالْأَعْمَالِ وَالْأَهْوَاءِ وَالْأَدْوَاءِ.

خدایا از اخلاق بد و اعمال بد و هوسهای بد و مرضهای بدبتو پناه می برم.

٥٢٢
أَللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ يَوْمِ السُّوءِ وَمِنْ لَيْلَةِ السُّوءِ وَمِنْ سَاعَةِ السُّوءِ وَمِنْ صَاحِبِ السُّوءِ وَمِنْ جَارِ السُّوءِ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ.

خدایااز روزبدوشب بدوساعت بد و یار بد و همسایه بد در خانه اقامت بتو پناه می برم.

٥٢٣
أَللّهُمَّ بَارِكْ لِأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا.

خدایا سحرخیزی را بر امت من مبارك ساز.

٥٢٤
أَللّهُمَّ بِعِلْمِكَ الْغَيْبَ وَقُدْرَتِكَ عَلَى الْخَلْقِ أَحْيِنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْراً لِي وَتَوَفَّنِي إِذَا عَلِمْتَ الْوَفَاةَ خَيْراً لِي، أَللّهُمَّ وَأَسْأَلُكَ خَشْيَتَكَ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَأَسْأَلُكَ كَلِمَةَ الْإِخْلَاصِ فِي الرِّضَا وَ

خدایا ترا به غیب دانی و قدرتی که بر آفرینش داری سوگند می دهم تا موقعی که زندگی را برای من بهتر میدانی مرا زنده نگهدار و موقعیکه مرگ را برای من بهتر میدانی مرا بمیران خدایا از تو می خواهم که ترس خود را در آشکار و نهان نصیب من کنی و در حال خشنودی و خشم کلمهٔ اخلاص را

	الْغَضَبِ وَأَسْأَلُكَ الْقَصْدَ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى .	بزبان من جاری نمائی و درحال فقر و توانگری میانه روی را شعار من سازی.
٥٢٥	أَللّٰهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ .	خدایا پروردگارا، در دنیا و آخرت بما نیکی بخش، و ما را از عذاب جهنم محفوظ دار.
٥٢٦	أَللّٰهُمَّ زِدْنَا وَلَا تَنْقُصْنَا وَأَكْرِمْنَا وَلَا تُهِنَّا، وَأَعْطِنَا وَلَا تَحْرِمْنَا وَآثِرْنَا وَلَا تُؤْثِرْ عَلَيْنَا وَأَرْضِنَا وَارْضَ عَنَّا.	خدایا مارا بیفزای و دچار نقص مساز مارا گرامی دار وخوار مکن مارا اعطا ده ومحروم مساز و مارا برتری ده وکسی را بر ما برتری مده مارا خشنود ساز و از ما خشنود باش.
٥٢٧	أَللّٰهُمَّ عَافِنِي فِي بَدَنِي أَللّٰهُمَّ عَافِنِي فِي سَمْعِي. أَللّٰهُمَّ عَافِنِي فِي بَصَرِي. أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ. أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ.	خدایا تن مرا سالم دار خدایا گوش مرا سالم دار خدایا چشم مرا سالم دار خدایا از کفر وفقر بتو پناه می برم، خدایا از عذاب قبر بتو پناه میبرم، خدائی جز تو نیست.
٥٢٨	أَللّٰهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ خَلْقِي فَحَسِّنْ خُلُقِي.	خدایا چنانکه صورت مرا نیک کردی سیرتم را نیز نیک کن.

أَللّهُمَّ لاٰ تَكِلْني إِلىٰ نَفْسي طَرْفَةَ عَيْنٍ وَلاٰ تَنْزِعْ مِنّي صالِحَ ما أَعْطَيْتَني.

۵۲۹ خداوندا یك لحظه مرا بخودم وا مگذار و چیزهای خوبی که بمن بخشیده‌ای از من باز مگیر.

أَللّهُمَّ مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتي شَيْئاً فَشَقَّ عَلَيْهِمْ فَاشْقُقْ عَلَيْهِ وَمَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتي شَيْئاً فَرَفِقَ بِهِمْ فَارْفُقْ بِهِ.

۵۳۰ خدایا هر کس عهده دار کار امت من شد و بر آنها سخت گرفت براو سخت گیر و هر کس عهده دار کار امت من شد وبا آنها مدارا کردبا او مدارا کن.

أُلْهُوا وَالْعَبُوا فَإِنّي أَكْرَهُ أَنْ تُرىٰ في دينِكُمْ غِلْظَةٌ.

۵۳۱ تفریح کنید و بازی کنیدزیرادوست ندارم که در دین شماخشونتی دیده شود.

أَما إِنَّ الْعَريفَ يُدْفَعُ فِي النّارِ دَفْعاً.

۵۳۲ شخص غیب گو در جهنم رانده میشود.

أَما إِنَّ رَبَّكَ يُحِبُّ الْمَدْحَ.

۵۳۳ پروردگار تو ستایش را دوست دارد.

أَما تَرْضىٰ إِحْداكُنَّ أَنَّها إِذا كانَتْ حامِلاً مِنْ زَوْجِها وَهُوَ عَنْها راضٍ أَنَّ لَها مِثْلَ

۵۳۴ آیا خشنود نیستید که وقتی یکی از شما از شوهر خود آبستن است و شوهرش از او خشنود است ثواب کسی دارد که روز روزه

أَجرِ الصَّائِمِ ٱلقائِمِ في سَبيلِ اللهِ فَإِذا وَضَعَتْ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ لَبَنِها جُرْعَةٌ وَلَمْ يُمَصّ مِنْ ثَدْيِها مَصَّةٌ إلّا كانَ لَها بِكُلِّ جُرْعَةٍ وَ بِكُلِّ مَصَّةٍ حَسَنَةٌ ، فَإِنْ أَسْهَرَها لَيْلَةً كانَ لَها مِثْلُ أَجرِ سَبْعينَ رَقَبَةً تُعتِقُهُمْ في سَبيلِ اللهِ .

گیرد وشب برای عبادت‌خدای‌بپا خیزد و هنگامیکه بار گذارد هر جرعه‌ایکه از شیر او در آید وهر دفعه که پستان اومکیده‌شودبرای هر جرعه شیر و هر مکیده شدن پستان ثوابی دارد، و اگر برای مراقبت طفل خود شبی بیدارماند پاداش او چنانست که هفتاد بنده درراه خدا آزادکرده باشد.

٥٣٥ أَما عَلِمْتَ أَنَّ ٱلإِسْلامَ يَهْدِمُ ماكانَ قَبْلَهُ وَأَنَّ ٱلهِجْرَةَ تَهْدِمُ ماكانَ قَبْلَها وَأَنَّ ٱلحَجَّ يَهْدِمُ ماكانَ قَبْلَهُ ؟

آیا نمیدانی که اسلام آنچه‌راپیش از آن‌بوده‌محومیکندوهجرت آنچه را پیش از آن رخ‌داده از میان‌می برد وحج آنچه‌را پیش‌از آن‌بوده نابودمیسازد .

٥٣٦ أَمّا أَهلُ النّارِ ٱلَّذينَ هُمْ أَهْلُها فَإِنَّهُم لا يَمُوتُونَ فيها وَلا يَحْيَوْنَ وَلٰكِنْ ناسٌ أَصابَتْهُمُ النّارُ بِذُنُوبِهِمْ فَأَماتَتْهُمْ إِماتَةً حَتّى إِذا كانُوا فَحْماً

جهنمیان که در جهنم ماندنی هستند درآنمرك‌وزندگی‌ندارند ولی مردمی که بواسطه گناهان خود جهنمی شده‌اند در جهنم‌می میرند و همینکه ذغال شدند اجازه شفاعت داده میشود وآنها راگروه گروه می‌آورندو بکنار

أُذِنَ بِالشَّفاعَةِ فَجِيءَ بِهِمْ ضَبائِرَ ضَبائِرَ فَبُثّوا عَلى أَنْهارِ الْجَنَّةِ ثُمَّ قيلَ يا أَهْلَ الْجَنَّةِ أَفيضُوا عَلَيْهِمْ فَيَنْبُتُونَ نَباتَ الْحِبَّةِ تَكُونُ في حَميلِ السَّيْلِ.

نهرهای بهشت میاندازند سپس به بهشتیان گویند آب برآنها بریزید و آنها چون دانه‌ایکه درگذرگاه سیل باشدازنومیرویند.

٥٣٧ أَمّا بَعْدُ أَلا أَيُّهَا النّاسُ فَإِنَّما أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبّي فَأُجيبَ وَأَنَا تارِكٌ فيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوَّلُهُما كِتابُ اللهِ فيهِ الْهُدى وَالنُّورُ مَنِ اسْتَمْسَكَ بِهِ وَأَخَذَ بِهِ كانَ عَلَى الْهُدى وَمَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ فَخُذُوا بِكِتابِ اللهِ تَعالى وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَأَهْلُ بَيْتي أُذَكِّرُكُمُ اللهَ في أَهْلِ بَيْتي. أُذَكِّرُكُمُ اللهَ في أَهْلِ بَيْتي.

اما بعد ای مردم من بشری‌هستم که نزدیکست فرستادهٔ خدا پیش من آید و دعوت او را اجابت کنم دو چیز سنگین میان شما میگذارم یکی کتاب خداوند که در آن هدایت و نور است و هرکس بدان چنگ زند و آن‌را بگیردقرین‌هدایت است و هرکس آن را رها کندگم راه میشود، کتاب خدارا بگیرید و بدان چنگ زنید؛ و خانوادهٔ من، در بارهٔ خانواده‌ام خدارابیاد شما می آورم درباره خانواده‌ام خدا رابیاد شما می آورم،

٥٣٨ أَمّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيا خَضِرَةٌ

اما بعد دنیا سبز و شیرین است و خداوند شما را در آن جای داده

حُلْوَةٌ وَإِنَّ اللّهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيها فَناظِرٌ كَيْفَ تَعْمَلُونَ فَاتَّقُوا الدُّنْيا وَاتَّقُوا النِّساءَ فَإِنَّ أَوَّلَ فِتْنَةِ بَني إِسْرائِيلَ كانَ فِي النِّساءِ.

و نگران است که چگونه رفتار میکنید، از دنیا بپرهیزید و از زنان نیز بپرهیزید زیرا نخستین گمراهی یهودان درخصوص زنان بود.

٥٣٩ أَمّا بَعْدُ فَما بالُ الْعامِلِ نَسْتَعْمِلُهُ فَيَأْتِينا فَيَقُولُ هذا مِنْ عَمَلِكُمْ وَهذا أُهْدِيَ إِلَيَّ، أَفَلا قَعَدَ في بَيْتِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ فَيَنْظُرَ هَلْ يُهْدى لَهُ أَمْ لا؟

اما بعد چرا کسی که ما کاری بدو میسپاریم، وقتی از مأموریت خود بیاید گوید اینها را برای شما وصول کردم و اینها را بمن هدیه داده‌اند، چرا درخانهٔ پدر و مادر خود ننشست تا ببیند هدیه‌ای باو میدهند یا نه؟

٥٤٠ إِمْرَأَةٌ وَلُودٌ أَحَبُّ إِلَى اللّهِ تَعالى مِنِ امْرَأَةٍ حَسْناءَ لا تَلِدُ إِنّي مُكاثِرٌ بِكُمُ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

زنی که فرزند بسیار آرد در پیش خداوند از زن زیبائی که فرزند نمی آرد بهتر است من در روز قیامت بفزونی شما افتخار می کنم.

٥٤١ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ وَخَيْرُ الْأُمُورِ أَوْساطُها.

راهی میان افراط و تفریط است و بهترین کارها میانه‌رویست.

٥٤٢ أَمْرُ النِّساءِ إِلى آبائِهِنَّ وَ

کار زنان بدست پدرهایشانست

رِضاهُنَّ السُّكُوتُ. — و رضایت آنها سکوت است.

٥٤٣ أُمِرْتُ بِالسِّواكِ حَتّى خَشِيتُ أَنْ يُكْتَبَ عَلَيَّ. — مرا آنقدر بمسواك زدن فرمان دادند که ترسیدم مسواك زدن برمن واجب شود.

٥٤٤ أُمِرْتُ بِالسِّواكِ حَتّى خِفْتُ عَلى أَسْنانِي. — مرا آنقدر بمسواك زدن فرمان دادند که بر دندانهای خودبیمناك

أَمِطِ الْأَذى عَنْ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ تَكْثُرْ حَسَناتُكَ. — مانع از راه مسلمانان دور کن تا حسنات تو بسیار شود.

٥٤٦ أُمَّكَ، أُمَّكَ، ثُمَّ أُمَّكَ، ثُمَّ أَباكَ، ثُمَّ الْأَقْرَبَ فَالْأَقْرَبَ. — مادر خود، مادر خود، مادر خود را رعایت کن،سپس پدرخودرا وپس از آن کسانیراکه بتونزدیکترند.

٥٤٧ إِمْلِكْ يَدَكَ. — دست خویش را نگهدار

٥٤٨ إِمْلِكْ عَلَيْكَ لِسانَكَ. — زبان خویش را نگهدار

٥٤٩ إِمْلاءُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ السُّكُوتِ وَالسُّكُوتُ خَيْرٌ مِنْ إِمْلاءِ الشَّرِّ. — القای خیر ازخاموشی بهتر و خاموشی از القای شر بدتراست.

٥٥٠ أَمَنَكَ مَنْ عَتَبَكَ.

هر كهٔ ترا سرزنش كرد از كينهٔ خويش ايمن ساخت.

٥٥١ أَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ.

من از همهٔ مردم عرب فصيح ترم.

٥٥٢ أَنَا الشَّاهِدُ عَلَى اللهِ أَنْ لا يَعْثِرَ عاقِلٌ إِلّا رَفَعَهُ ثُمَّ لا يَعْثِرَ إِلّا رَفَعَهُ ثُمَّ لا يَعْثِرَ إِلّا رَفَعَهُ ثُمَّ لا يَعْثِرَ إِلّا رَفَعَهُ حَتّى يَجْعَلَ مَصِيرَهُ إِلَى الْجَنَّةِ.

من از طرف خدا تعهد ميكنم كه عاقلى نلغزد مگر آنكه خدا او را بلند كند پس از آن نلغزد مگر آنكه اورا بلند كند پس از آن نلغزد مگر او را بلند كند پس از آن نلغزد مگر اورا بلند كند تا سر انجام اورا ببهشت بكشاند

٥٥٣ أَنَا النَّذِيرُ وَالْمَوْتُ الْمُغِيرُ وَالسَّاعَةُ الْمَوْعِدُ.

من بيم‌دهنده‌ام ومرك يغماگر است و رستاخيز وعده گاه.

٥٥٤ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ يُحِبَّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ فَأَدُّوا إِذَا ائْتُمِنْتُمْ وَاصْدُقُوا إِذَا حَدَّثْتُمْ وَأَحْسِنُوا جِوارَ مَنْ جاوَرَكُمْ.

اگر ميخواهيد كه خدا و پيغمبر شما را دوست بدارند وقتى امانتى به شما سپردند رد كنيد و همين كه سخن مى گوئيد راست گوئيد و با همسايگان خود به نيكى رفتار كنيد.

٥٥٥ إِنْتِظارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ عِبادَةٌ.

انتظار گشايش كه با صبر قرين باشد عبادت است.

٥٥٦ إِنْتِظارُ الْفَرَجِ مِنَ اللهِ عِبادَةٌ

انتظار گشايش از جانب خداوند

وَمَنْ رَضِيَ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ رَضِيَ اللهُ تَعالى مِنْهُ بِالْقَلِيلِ مِنَ الْعَمَلِ.

عبادتست و هر که بروزی اندك راضی باشد خداوند از او بعبادت اندك راضی میشود.

أَنْتُمْ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ مالَمْ تَظْهَرْ مِنْكُمْ سَكْرَتانِ سَكْرَةُ الْجَهْلِ وَسَكْرَةُ حُبِّ الدُّنْيا.

تا هنگامی که مستی نادانی و مستی دنیا پرستی از شما پدیدار نشود بخداوند خویش اطمینان دارید. ۵۵۷

أَنْتَ وَما لَكَ لِأَبِيكَ.

تو و آنچه داری متعلق بپدرت هستید. ۵۵۸

أَنْزِلُوا النّاسَ مَنازِلَهُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ.

مردم را در مقام خودشان از بدی و نیکی بشناسید. ۵۵۹

إِنْ شِئْتُمْ أُنَبِّئُكُمْ عَنِ الْإِمارَةِ وَما هِيَ، أَوَّلُها مَلامَةٌ وَثانِيها نَدامَةٌ وَثالِثُها عَذابُ يَوْمِ الْقِيامَةِ.

اگر بخواهید شما را از ریاست خبر می‌دهم که چیست ، اولین مرحلهٔ آن ملامت است و دومین مرحلهٔ آن ندامت و سومین مرحلهٔ آن عذاب روز قیامت . ۵۶۰

أُنْصُرْ أَخاكَ ظالِمًا أَوْ مَظْلُومًا إِنْ يَكُ ظالِمًا فَارْدُدْهُ

برادر خود را یاری کن چه ستمگر باشد و چه ستم دیده اگر ۵۶۱

عَنْ ظُلْمِهِ وَإِنْ يَكُ مَظْلُوماً فَانْصُرْهُ.

ستمگر است او را از ستم بازدار و اگر ستم دیده است او را یاری کن.

٥٦٢ أُنْظُرْ فَإِنَّكَ لَسْتَ بِخَيْرٍ مِنْ أَحْمَرَ وَلاَ أَسْوَدَ إِلاَّ أَنْ تَفْضُلَهُ بِتَقْوَى.

بنگر که تو از سرخ‌پوست و سیاه پوست بهتر نیستی جز آنکه در پرهیزکاری از او برتر باشی

٥٦٣ أُنْظُرُوا إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْكُمْ وَلاَ تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكُمْ فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ لاَ تَزْدَرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ.

به آنکه از شما پائین تر است بنگرید و بآنکه از شما بالاتر است منگرید زیرا بدینوسیله قدر نعمت خدا را بهتر می دانید.

٥٦٤ أُنْظُرْ فِي أَيِّ نِصَابٍ تَضَعُ وَلَدَكَ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ.

بنگر فرزند خود را در کجا قرار میدهی که خون تأثیر خود را باقی میگذارد.

٥٦٥ أَنْعِمْ عَلَى نَفْسِكَ كَمَا أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْكَ.

نعمتی را که خدا بتو داده از آن بهره برگیر.

٥٦٦ أَنْفِقِي وَلاَ تُحْصِي فَيُحْصِيَ اللهُ عَلَيْكِ وَلاَ تُوعِي فَيُوعِيَ اللهُ عَلَيْكِ.

خرج کن و حساب مکن که خدا بر تو حساب کند و بخل مورز که خدا بر تو بخل ورزد.

إِنْ قامَتِ السّاعَةُ وَ في يَدِ أَحَدِكُمْ فَسيلَةٌ فَإِنِ اسْتَطاعَ أَنْ لا يَقُومَ حَتّى يَغْرِسَها فَلْيَغْرِسْها.

۵۶۷ اگر رستاخیز بپاشد ونهالی در دست یکی از شماست اگر میتواند آنرا بکارد باید بکارد.

أَنْكِحُوا فَإِنّي مُكاثِرٌ بِكُمْ.

۵۶۸ زناشوئی کنید که من از فزونی شما تفاخر میکنم.

إِنَّ آدَمَ قَبْلَ أَنْ يُصيبَ الذَّنْبَ كانَ أَجَلُهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَأَمَلُهُ خَلْفَهُ فَلَمّا أَصابَ الذَّنْبَ جَعَلَ اللهُ تَعالىٰ أَمَلَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَأَجَلَهُ خَلْفَهُ فَلا يَزالُ يُؤَمِّلُ حَتّى يَمُوتَ.

۵۶۹ آدم پیش از آنکه مرتکب گناه شود مرگش جلوچشمش وآرزویش پشت سرش بود وهمینکه مرتکب گناه شد خداوند آرزوی اوراجلو چشمش ومرگش را پشت‌سرش قرار داد بدینجهت پیوسته آرزو میکند تا بمیرد.

إِنَّ أَبْخَلَ النّاسِ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلامِ وَ أَعْجَزَ النّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الدُّعاءِ.

۵۷۰ بخیل ترین مردم آنکس است که از سلام دادن بخل ورزد و ناتوان ترین مردم کسی است که‌از دعاناتوان باشد.

إِنَّ ابْنَ آدَمَ لَحَريصٌ عَلىٰ ما مُنِعَ.

۵۷۱ آدمیزاد برچیزیکه از آن منع شده سخت حریص‌است.

٥٧٢ إِنَّ أَبَرَّ الْبِرِّ أَنْ يَصِلَ الرَّجُلُ أَهْلَ وُدِّ أَبِيهِ بَعْدَ أَنْ يُوَلِّيَ الْأَبُ.

بهترین نیکی آنست که مرد پس از مرك پدرخویش بادوستان او دوستی کند.

٥٧٣ إِنَّ أَبْغَضَ عِبَادِ اللهِ إِلَى اللهِ الْعِفْرِيتُ النِّفْرِيتُ الَّذِي لَمْ يُرْزَأْ فِي مَالٍ وَلَا وَلَدٍ.

منفورترین بندگان خدا بنزدوی شخص سرکشی است که در مال وفرزند مصیبت ندیده‌است.

٥٧٤ إِنَّ إِبْلِيسَ يَضَعُ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ، ثُمَّ يَبْعَثُ سَرَايَاهُ فَأَدْنَاهُمْ مِنْهُ مَنْزِلَةً أَعْظَمُهُمْ فِتْنَةً يَجِيءُ أَحَدُهُمْ فَيَقُولُ فَعَلْتُ كَذَا وَفَعَلْتُ كَذَا فَيَقُولُ مَا صَنَعْتَ شَيْئًا وَيَجِيءُ أَحَدُهُمْ فَيَقُولُ مَا تَرَكْتُهُ حَتَّى فَرَّقْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَهْلِهِ فَيُدْنِيهِ مِنْهُ وَيَقُولُ نِعْمَ أَنْتَ.

شیطان تخت خویش را برآب‌می گذارد و دسته‌های خود را به اطراف‌میفرستد وآنهاکه گمراهی بزرگتر پدید آرندمنزلتشان‌بدو نزدیکتراست، یکی از آنهابیاید وگوید چنین کردم وچنان کردم ابلیس گوید کاری نکرده‌ای، یکی از آنها بیاید وگوید ویرا رها نکردم تا میان اووکسانش تفرقه انداختم، شیطان اورا بخود نزدیک کند وگوید توخوبی.

٥٧٥ إِنَّ إِبْلِيسَ يَبْعَثُ أَشَدَّ أَصْحَابِهِ وَأَقْوَى أَصْحَابِهِ إِلَى

شیطان محکمترین و نیرومند ترین یاران خودرا برای گمراهی

مَنْ يَصْنَعُ الْمَعْرُوفَ فِي مَالِهِ.

کسی فرستد که بادارائی خود کار نیک انجام میدهد .

إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ.

۵۷۶ درهای بهشت زیر سایهٔ شمشیر هاست.

إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى اللهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَدْنَاهُمْ مِنْهُ مَجْلِساً إِمَامٌ عَادِلٌ وَأَبْغَضَ النَّاسِ إِلَى اللهِ تَعَالَى وَأَبْعَدَهُمْ مِنْهُ إِمَامٌ جَائِرٌ.

۵۷۷ محبوبترین مردم در نظر خدا روز قیامت و نزدیکتر از همه باو پیشوای دادگستر است و منفور ترین مردم و دورتر از همه باو پیشوای ستمگر است.

إِنَّ أَحَبَّ عِبَادِ اللهِ إِلَى اللهِ أَنْصَحُهُمْ لِعِبَادِهِ.

۵۷۸ محبوبترین بندگان خدا نزد وی کسی است که با بندگان او مهربانتر باشد.

إِنَّ أَحَبَّ عِبَادِ اللهِ إِلَى اللهِ مَنْ حُبِّبَ إِلَيْهِ الْمَعْرُوفُ وَحُبِّبَ إِلَيْهِ فَعَالُهُ.

۵۷۹ محبوبترین بندگان خدا نزد وی کسی است که کار نیک رامحبوب اوساخته ومیل انجام آنرادردلش انداخته است .

إِنَّ أَحَدَكُمْ مِرْآةُ أَخِيهِ فَإِذَا رَأَى بِهِ أَذًى فَلْيُمِطْهُ عَنْهُ.

۵۸۰ هر یك از شما آئینه برادر خویش است وقتی عیبی براو دید باید بزداید.

٥٨١ إنَّ أحَدَكُمْ يَجْمَعُ خَلْقَهُ في بَطْنِ أُمِّهِ أرْبَعِينَ يَوْماً نُطْفَةً ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذٰلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذٰلِكَ ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللهُ إلَيْهِ مَلَكاً وَيُؤْمَرُ بِأرْبَعِ كَلِماتٍ وَيُقالُ لَهُ : اكْتُبْ عَمَلَهُ وَرِزْقَهُ وَأجَلَهُ وَشَقِيٌّ أوْ سَعِيدٌ ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ.

هريك از شما در شكم مادر خود چهل روز نطفه است پس از آن چهل روز علقه است پس از آن چهل روز مضغه‌است پس از آن خداوند فرشته‌ای بسوی او ميفرستدو اورا بچهار كلمه‌مأمور می‌سازد و ميگويد عمل‌وروزی‌و مرك اورا و اينكه خوشبختست يا بدبخت‌رقم بزن، پس‌از آن‌روح دراو دميده می‌شود.

٥٨٢ إنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أهْلِ الْجَنَّةِ حَتّىٰ ما يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَها إلّا ذِراعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أهْلِ النّارِ فَيَدْخُلُ النّارَ وَإنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أهْلِ النّارِ حَتّىٰ ما يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَها إلّا ذِراعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ.

كسی از شما كار بهشتيان را انجام ميدهد تا آنجا كه ميان‌او و بهشت ذراعی بيش نماند ولی سرنوشت بر او چيره شود وكار جهنميان كند و به جهنم رود ونيز كسی كار جهنميان كند تا آنجا كه ميان او وجهنم‌ذراعی بيش نيست ولی سرنوشت بر او چيره شود وكار بهشتيان كند و ببهشت رود.

إِنَّ أَحْسَابَ أَهْلِ الدُّنْيَا الَّذِينَ يَذْهَبُونَ إِلَيْهِ هٰذَا الْمَالُ.

۵۸۳ مایه افتخار مردم دنیا که بسوی آن میروند اینمال است.

إِنَّ أَحْسَنَ الْحُسْنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ.

۵۸۴ بهترین نیکی ها سیرت نیک است.

إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي كُلُّ مُنَافِقٍ عَلِيمِ اللِّسَانِ.

۵۸۵ بیش از هرچیز بر امت خود از منافق چرب زبان بیم دارم.

إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي الْإِشْرَاكُ بِاللهِ أَمَا إِنِّي لَسْتُ أَقُولُ يَعْبُدُونَ شَمْسًا وَلَا قَمَرًا وَلَا وَثَنًا وَلٰكِنْ أَعْمَالًا لِغَيْرِ اللهِ وَشَهْوَةً خَفِيَّةً.

۵۸۶ بیش از هر چیز بر امت خود از شرك بخدا بیم دارم، من نمیگویم که خورشید و ماه یا بت میپرستند ولی کارهائی برای غیر خدا انجام میدهند و دستخوش شهوت نهانی میشوند.

إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي الْأَئِمَّةُ الْمُضِلُّونَ.

۵۸۷ بیش از هر چیز بر امت خود از پیشوایان گمراه کننده بیم‌دارم.

إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي عَمَلُ قَوْمِ لُوطٍ.

۵۸۸ بیشتر از هر چیز بر امت خود از کردار قوم لوط بیم دارم.

إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ نَدَامَةً يَوْمَ

۵۸۹ پشیمانتر از همهٔ مردم در روز

	أَلْقِيامَةِ رَجُلٌ باعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيا غَيْرِهِ.	قیامت، مردی است که آخرت خود را بدنیای دیگری فروخته است.
۵۹۰	إِنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَذاباً يَوْمَ الْقِيمَةِ عالِمٌ لَمْ يَنْفَعْهُ اللهُ بِعِلْمِهِ.	بروز رستاخیز عذاب دانشمندی که خداوند اورا ازدانشش منتفع نکرده از همه مردم سختتر است.
۵۹۱	إِنَّ أَشَدَّ النّاسِ تَصْديقاً لِلنّاسِ أَصْدَقُهُمْ حَديثاً وَإِنَّ أَشَدَّ النّاسِ تَكْذيباً أَكْذَبُهُمْ حَديثاً.	هر که راستگوتر است سخن مردم را زودتر باور میکند و هر که دروغگوتر است بیشتر مردم را دروغگو میشمارد.
۵۹۲	إِنَّ أَشْقَى الْأَشْقِياءِ مَنِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ فَقْرُ الدُّنْيا وَعَذابُ الْآخِرَةِ.	بدبختترین بدبختان کسی است که فقر دنیا وعذاب آخرت را با هم دارد.
۵۹۳	إِنَّ أَشْكَرَ النّاسِ أَشْكَرُهُمْ لِلنّاسِ.	سپاسگزارتر از همهٔ مردم کسی است که سپاس مردم رابیشتر می گذارد.
۵۹۴	إِنَّ أَطْيَبَ طَعامِكُمْ مامَسَّتْهُ النّارُ.	بهترین غذاهای شما آنست که بآتش پخته‌شود.

إِنَّ أَطْيَبَ الْكَسْبِ كَسْبُ التُّجَّارِ الَّذِينَ إِذَا حَدَّثُوا لَمْ يَكْذِبُوا وَإِذَا ائْتُمِنُوا لَمْ يَخُونُوا وَإِذَا وَعَدُوا لَمْ يُخْلِفُوا وَإِذَا كَانَ عَلَيْهِمْ دَيْنٌ لَمْ يَمْطُلُوا وَإِذَا كَانَ لَهُمْ لَمْ يُعَسِّرُوا وَإِذَا بَاعُوا لَمْ يُطْرُوا وَإِذَا اشْتَرَوْا لَمْ يَذُمُّوا .

۵۹۵ بهترین کسب ها کسب تجاری است که بهنگام سخن دروغ نگویند و در امانت خیانت نکنند وبوعده وفا کنندو در پرداختقرض خود تعلل نکنند ودر مطالبه‌سخت گیری نکنند و بهنگام فروش در ستایش جنس خود مبالغه نکنند و بهنگام خرید از جنس دیگران بد نگویند.

إِنَّ أَطْيَبَ مَا أَكَلْتُمْ مِنْ كَسْبِكُمْ وَإِنَّ أَوْلَادَكُمْ مِنْ كَسْبِكُمْ .

۵۹۶ . بهترین روزی شما آنست که از کسب بدست آرید و فرزند شما جزو کسب شماست.

إِنَّ أُنَاساً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَطَّلِعُونَ إِلَى أُنَاسٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَيَقُولُونَ بِمَ دَخَلْتُمُ النَّارَ فَوَاللهِ مَا دَخَلْنَا الْجَنَّةَ إِلَّا بِمَا تَعَلَّمْنَا مِنْكُمْ . فَيَقُولُونَ إِنَّا كُنَّا نَقُولُ وَلَا نَفْعَلُ .

۵۹۷ مردمی ازبهشتیان بسوی گروهی از جهنمیان نگران شوند و گویند برای‌چه‌بجهنم رفتید؟بخداما به کمك چیزهائی که‌ازشما آموختیم ببهشت درآمدیم‌جهنمیان گویندمامیگفتیم ولی عمل‌نمیکردیم.

۵۹۸ إِنَّ أَعْظَمَ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللهِ أَنْ يَلْقاهُ بِها عَبْدٌ ـ بَعْدَ الْكَبائِرِ الَّتي نَهَى اللهُ عَنْها ـ أَنْ يَمُوتَ الرَّجُلُ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ لا يَدَعُ لَهُ قَضاءً.

بعداز گناهان بزرك كه خداوند از آن نهي كرده بزرگتر از همهٔ گناهان آنست كه مردى بميردو قرضى داشته باشد و محلى براى پرداخت آن نگذارد.

۵۹۹ إِنَّ أَعْظَمَ النّاسِ خَطايا يَوْمَ الْقِيامَةِ أَكْثَرُهُمْ خَوْضاً في الْباطِلِ.

بروز رستاخيز گناه آنكس ازهمه مردم بيشتراست كه بيشترازهمه گفتگوى بيهوده كرده باشد.

۶۰۰ إِنَّ أَعْجَلَ الطّاعَةِ ثَواباً صِلَةُ الرَّحِمِ

ثواب نيكى با خويشاوندان را از همهٔ كارهاى نيك زودتر مى دهند.

۶۰۱ إِنَّ أَفْضَلَ عَمَلِ الْمُؤْمِنِ الْجِهادُ في سَبيلِ اللهِ.

بهترين عمل مؤمن، جهاد در راه خداست.

۶۰۲ إِنَّ أَفْواهَكُمْ طُرُقٌ لِلْقُرْآنِ فَطَيِّبُوها بِالسِّواكِ.

دهانهاى شما معبرقرآنست آن را با مسواك پاكيزه كنيد.

۶۰۳ إِنَّ أَقَلَّ ساكِني الْجَنَّةِ النِّساءُ.

كمترين ساكنان بهشت زنانند

إِنَّ أَكْبَرَ الْإِثْمِ عِنْدَ اللهِ أَنْ يُضيعَ الرَّجُلُ مَنْ يَقُوتُ.	بزرگترین گناهان درنظر خدا آن است که مردی نانخور خود را سرگردان گذارد.	٦٠٤
إِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ شِبَعاً في الدُّنيا أَطوَلُهُمْ جوعاً يَوْمَ الْقِيامَةِ.	آنکه در دنیا از همهٔ مردم سیر تر است روز رستاخیز بیشتر ازهمه گرسنه خواهد ماند.	٦٠٥
إِنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلْهُ.	بیشتر بهشتیان ابلهانند.	٦٠٦
إِنَّ أَكْثَرَ ما يُدْخِلُ النّاسَ النّارَ الْأَجوَفانِ: أَلْفَمُ وَالْفَرْجُ.	مردم بیشتر از همه بواسطهٔ دو چیز مجوف بجهنم میروند: دهان و عورت.	٦٠٧
إِنَّ أَكْثَرَ ما يُدْخِلُ الْجَنَّةَ النّاسَ تَقْوَى اللهِ وَحُسْنُ الْخُلْقِ.	مردم بیشتر بواسطهٔ ترس خداو نیکخلقی ببهشت میروند.	٦٠٨
إِنَّ الْأَحْمَقَ يُصيبُ بِحُمْقِهِ أَعْظَمَ مِنْ فُجورِ الْفاجِرِ.	احمق بواسطهٔ حماقت بیشتر از مردم بدکار گناه میکند.	٦٠٩
إِنَّ الْأَرْضَ لَتُنادي كُلَّ	زمین هر روز هفتاد بار بانك	٦١٠

يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً يَا بَنِي آدَمَ كُلُوا مَا شِئْتُمْ وَاشْتَهَيْتُمْ فَوَاللهِ لَا آكُلُ إِلَّا لُحُومَكُمْ وَجُلُودَكُمْ.

میزنند، آدمیزادگان هرچه می خواهید و دوست دارید بخورید بخدا که گوشت وپوست شمارا خواهم خورد.

٦١١ إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَا غَرِيباً وَسَيَعُودُ غَرِيباً كَمَا بَدَا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ.

اسلام در آغاز غریب بود وباز همچنانکه بود غریب خواهد شد خوشا بحال غریبان

٦١٢ إِنَّ الْإِسْلَامَ نَظِيفٌ فَتَنَظَّفُوا فَإِنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا نَظِيفٌ.

اسلام پاکیزه است، شما نیز پاکیزه باشید که هرکس پاکیزه نیست ببهشت نمی رود.

٦١٣ إِنَّ الْإِيمَانَ لَيَخْلَقُ فِي جَوْفِ أَحَدِكُمْ كَمَا يَخْلَقُ الثَّوْبُ فَاسْأَلُوا اللهَ تَعَالَى أَنْ يُجَدِّدَ الْإِيمَانَ فِي قُلُوبِكُمْ.

ایمان شما چون لباسی که به تن دارید کهنه می‌شود از خدا بخواهید که ایمان را دردل شما تازه کند.

٦١٤ إِنَّ الْبِرَّ وَالصِّلَةَ يَسْتَطِيلَانِ الْأَعْمَارَ وَيُعَمِّرَانِ الدِّيَارَ وَيُكَثِّرَانِ الْأَمْوَالَ وَلَوْ كَانَ الْقَوْمُ فُجَّاراً.

نیکی باکسان و مهربانی با خویشان عمرها را دراز وشهرها را آباد و اموال رازیاد می کند اگرچه انجام دهندگان آن بد کاران باشند.

إِنَّ التَّواضُعَ لا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلّا رِفْعَةً فَتَواضَعُوا يَرْفَعْكُمُ اللّهُ وَ إِنَّ الْعَفْوَ لا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلّا عِزّاً فَاعْفُوا يُعِزَّكُمُ اللّهُ وَ إِنَّ الصَّدَقَةَ لا يَزِيدُ الْمالَ إِلّا نَماءً فَتَصَدَّقُوا يَزِدْكُمُ اللّهُ.

۶۱۵ تواضع مایهٔ رفعت است تواضع کنید تا خدا شما را رفعت دهد، عفو مایهٔ عزت است عفو کنیدتا خداشما را عزت بخشد. صدقه موجب فزونی مالست صدقه دهید تا خدا مالتان را زیاد کند.

إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْحَسَناتِ كَما تَأْكُلُ النّارُ الْحَطَبَ.

۶۱۶ حسد نیکی‌هارا میخوردچنانکه آتش هیزم را میخورد.

إِنَّ الْحِكْمَةَ تَزِيدُ الشَّرِيفَ شَرَفاً.

۶۱۷ حکمت شرافت شریف رافزون می‌کند.

إِنَّ الْحَياءَ وَ الْإِيمانَ قُرِنا جَمِيعاً فَإِذا سُلِبَ أَحَدُهُما تَبِعَهُ الْآخَرُ.

۶۱۸ حیا و ایمان قرین یکدیگرند وقتی یکی را گرفتند دیگری همراه آن میرود.

إِنَّ الدُّنْيا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ وَإِنَّ اللّهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيها لِيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.

۶۱۹ جهان شیرین و سبز است و خدا شمارادر آن جای‌داده‌تاببیند چه میکنید.

٦٢٠ إِنَّ الرَّجُلَ إِذا رَضِيَ هَدْيَ الرَّجُلِ وَعَمَلَهُ فَهُوَ مِثْلُهُ.

هر که از روش و کار دیگری راضی باشد مثل اوست.

٦٢١ إِنَّ الرَّجُلَ إِذا نَظَرَ إِلى امْرَأَتِهِ وَنَظَرَتْ إِلَيْهِ نَظَرَاللهُ تَعالىٰ إِلَيْهِما نَظَرَ الرَّحْمَةِ.

وقتی مرد بزن خود نگرد و زنش بدو نگرد خداوند بدیدهٔ رحمت بر آنها می نگرد.

٦٢٢ إِنَّ الرَّجُلَ لايَزالُ فِي صِحَّةِ رَأْيِهِ ما نَصَحَ لِمُسْتَشيرِهِ ، فَإِذا غَشَّ مُسْتَشيرَهُ سَلَبَهُ اللهُ تَعالىٰ صِحَّةَ رَأْيِهِ.

مرد تا هنگامی که مشورت کنان خود را رهبری می کند از اصابت رأی بهره وراست وهمینکه با مشورت کنان خیانت کردخدا اصابت رأی رااز او میگیرد.

٦٢٣ إِنَّ الرَّجُلَ لَتُرْفَعُ دَرَجَتُهُ فِي الْجَنَّةِ فَيَقُولُ أَنّىٰ لِي هٰذا؟ فَيُقالُ بِاسْتِغْفارِ وَلَدِكَ لَكَ.

مقام یکی را در بهشت بالا برند و گوید این‌مقام از کجا برای‌من حاصل‌شد؟ گویند فرزندت برای تو آمرزش طلبید.

٦٢٤ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحْرَمُ الرِّزْقَ بِالذَّنْبِ يُصيبُهُ وَلا يَرُدُّ الْقَدَرَ إِلاَّ الدُّعاءُ وَلا يَزيدُ فِي الْعُمْرِ إِلا الْبِرُّ.

انسان بسبب گناه ازروزی محتوم محروم ماند و تقدیر جز بدعا برنگردد وعمر جز به‌نیکوکاری دراز نشود .

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَطْلُبُ الْحاجَةَ فَيَزْوِيها اللهُ تَعالىٰ عَنْهُ لِما هُوَ خَيْرٌ لَهُ فَيَتَّهِمُ النّاسَ ظُلْماً لَهُمْ فَيَقُولُ مَنْ سَبَعَنِي.

٦٢٥ انسان حاجتی میخواهد وخدا برای مصلحتی حاجت اورا بر نمی آورد و او بستم مردم رامتهم‌میکند که کی حق مرا برد.

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ- أَوِالْمَرْأَةُ- بِطاعَةِاللهِ تَعالىٰ سِتّينَ سَنَةً ثُمَّ يَحْضُرُهُمَا الْمَوْتُ فَيُضارّانِ فِي الْوَصِيَّةِ فَتَجِبُ لَهُمَا النّارُ.

٦٢٦ مرد یا زن شصت سال خدا را عبادت‌می‌کنندوهنکام‌مرك‌دروصیت بحق رفتار نمی‌کنند و جهنم بر آنهاواجب می‌شود.

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ الْجَنَّةِ فِيما يَبْدُو لِلنّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النّارِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ النّارِ فِيما يَبْدُو لِلنّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

٦٢٧ گاه می‌شود که انسان در نظر مردم کار بهشتیان می‌کند اما به حقیقت از جهنمیان است و گاه‌می شود که انسان در نظرمردم کار جهنمیان می کند و بحقیقت اهل بهشت است.

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمَنَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ يُخْتَمُ لَهُ عَمَلُهُ بِعَمَلِ أَهْلِ النّارِ

٦٢٨ گاه‌میشود که‌انسان مدتی دراز کار بهشتیان می‌کند پس از آنکار وی‌به‌رفتار جهنمیان‌خاتمه می‌یابدو گاه می‌شودانسان مدتی دراز کار

وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمَنَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ ثُمَّ يُخْتَمُ عَمَلُهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

جهنميان ميكند وپس از آنكار وى به‌رفتار بهشتيان‌خاتمه‌مى‌يابد

٦٢٩ إِنَّ الرَّحْمَةَ لا تَنْزِلُ عَلىٰ قَوْمٍ فِيهِمْ قاطِعُ رَحِمٍ.

مردمى كه در ميان آنها كسى از خويشاوندان بريده باشد ، رحمت خدا بر آنها فرودنمى آيد .

٦٣٠ إِنَّ الرِّزْقَ لَيُطالِبُ الْعَبْدَ أَكْثَرَ مِمّا يَطْلُبُهُ أَجَلُهُ.

روزى بيشتر از اجل درجستجوى بنده است .

٦٣١ إِنَّ الزُّناةَ يَأْتُونَ تَشْتَعِلُ وُجُوهُهُمْ ناراً.

روز قيامت چهرۀ زناكاران از آتش مشتعل است .

٦٣٢ إِنَّ السَّعادَةَ كُلَّ السَّعادَةِ طُولُ الْعُمْرِ فِي طاعَةِ اللهِ.

سعادت كامل آنست كه‌عمردراز را درعبادت‌خداوند بپايان برند .

٦٣٣ إِنَّ السَّعِيدَ لَمَنْ جُنِّبَ الْفِتَنَ وَلَمَنِ ابْتُلِيَ فَصَبَرَ.

خوشبخت آنست كه از فتنه‌ها كناره گيرد و آنكه بزحمتى‌مبتلا شود و صبر كند.

٦٣٤ إِنَّ السَّمٰواتِ السَّبْعَ وَالْأَرَضِينَ السَّبْعَ وَالْجِبالَ لَيَلْعَنُ الشَّيْخَ الزّانِيَ

هفت آسمان و هفت زمين وكوه ها پير زناكار را لعنت مى كنند و تعفن عورت زناكار جهنميان را

وَإِنَّ فُرُوجَ الزُّنَاةِ لَيُؤْذِي أَهْلَ النَّارِ نَتْنُ رِيحِهَا. | اذیت میکند.

۶۳۵ إِنَّ السَّيِّدَ لَا يَكُونُ بَخِيلاً. | آقا بخیل نمیشود.

۶۳۶ إِنَّ الشَّاهِدَ يَرَى مَا لَا يَرَى الْغَائِبُ. | حاضر چیزها بیند که غایب نه‌بیند.

۶۳۷ إِنَّ الشَّيَاطِينَ تَغْدُوا بِرَايَاتِهَا إِلَى الْأَسْوَاقِ فَيَدْخُلُونَ مَعَ أَوَّلِ دَاخِلٍ وَيَخْرُجُونَ مَعَ آخِرِ خَارِجٍ. | شیطانها صبحگاهان با بیرقهای خود ببازارها میروند و با هر که زودتر ببازار رود داخل می‌شوند و با هر که دیرتر درآید بیرون می‌آیند.

۶۳۸ إِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْوَاحِدِ وَهُوَ مِنَ الْإِثْنَيْنِ أَبْعَدُ. | شیطان با یکتن است و ازدو تن دورتر است.

۶۳۹ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْتِي أَحَدَكُمْ فَيَقُولُ مَنْ خَلَقَكَ؟ فَيَقُولُ اللهُ فَيَقُولُ فَمَنْ خَلَقَ اللهَ؟ فَإِذَا وَجَدَ أَحَدُكُمْ ذٰلِكَ فَلْيَقُلْ: آمَنْتُ بِاللهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّ ذٰلِكَ يَذْهَبُ عَنْهُ. | شیطان پیش یکی ازشما آیدو گوید کی ترا خلق کرد؛ جواب دهد خدا، گوید خدا را کی خلق کرد اگریکی ازشما چنین پنداری بخاطریافت گوید بخدا وپیغمبر اوایمان دارم واین‌پندار ازخاطراو برود.

٦٤٠ إِنَّ الشَّيْطانَ يَجْري مِنِ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ

شيطان مانند خون در تن انسان جاریست

٦٤١ إِنَّ الشَّيْطانَ يُحِبُّ الْحُمْرَةَ فَإِيّاكُمْ وَالْحُمْرَةَ وَكُلَّ ثَوْبٍ ذي شُهْرَةٍ.

شیطان سرخی را دوست دارد از سرخی و هر لباسی که باعث انگشت نمائیست بپرهیزید.

٦٤٢ إِنَّ الشَّيْطانَ قالَ وَعِزَّتِكَ يارَبِّ لا أَبْرَحُ أُغْوي عِبادَكَ ما دامَتْ أَرْواحُهُمْ في أَجْسادِهِمْ فَقالَ الرَّبُّ وَعِزَّتي وَجَلالي لا أَزالُ أَغْفِرُ لَهُمْ مَا اسْتَغْفَرُوني.

شیطان گفت پروردگارا بعزت تو سوگند که تا وقتی که روح بندگان تو در تنشان است پیوسته آنها را گمراه میکنم، خداوند گفت بعزت وجلالم سوگند که تا وقتی از من بخشش طلبند پیوسته آنها را می بخشم.

٦٤٣ إِنَّ الصُّبْحَةَ تَمْنَعُ بَعْضَ الرِّزْقِ.

خواب صبحگاهی مانع قسمتی از روزی میشود.

٦٤٤ إِنَّ الصَّبْرَ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولىٰ.

صبر حقیقی در صدمه نخستین است.

٦٤٥ إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلىٰ ذي قَرابَةٍ يُضَعِّفُ أَجْرَها مَرَّتَيْنِ.

صدقه ای که بخویشاوند دهند پاداش مکرر دارد.

٦٤٦ إِنَّ الصَّدَقَةَ لَتُطْفِي غَضَبَ الرَّبِّ وَتَدفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ.

صدقه خشم خداوند را فرو می نشاند و از مرك بد جلوگیری میکند.

٦٤٧ إِنَّ الصَّدَقَةَ لَتُطْفِي عَنْ أَهْلِها حَرَّ القُبُورِ وَإِنَّما يَسْتَظِلُّ المُؤْمِنُ يَوْمَ القِيامَةِ فِي ظِلِّ صَدَقَتِهِ.

صدقه گرمای قبر صدقه دهندگان را تخفیف می دهد و مؤمن روز رستاخیز در سایهٔ صدقه خویش قرار میگیرد.

إِنَّ الصَّفا الزَّلَالَ الَّذي لا تَثْبُتُ عَلَيْهِ أَقْدامُ العُلَماءِ الطَّمَعُ.

طمع سنك لغزانی است که پای دانشمندان بر آن استوار نمیماند.

٦٤٨ إِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى البِرِّ وَإِنَّ البِرَّ يَهْدِي إِلَى الجَنَّةِ. وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللهِ صِدِّيقاً وَإِنَّ الكِذْبَ يَهْدِي إِلَى الفُجُورِ وَإِنَّ الفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللهِ كَذّاباً.

راستی رهنمای نیکیست و نیکی رهنمای بهشت است و مرد راست میگوید تا پیش خدا راستگو بقلم میرود. دروغ راهنمای بدیست و بدی راهنمای جهنم است و مرد دروغ میگوید تا پیش خدا دروغگو بقلم میرود.

٦٤٩ إِنَّ الصَّدَقَةَ لاٰ تَزِيدُ الْمَالَ إِلاّٰ كَثْرَةً.

صدقه مالرا افزون میکند.

٦٥٠ إِنَّ الْعَارَ لَيَلْزَمُ الْمَرْءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتّٰى يَقُولَ يٰارَبِّ لَإِرْسَالُكَ بِي إِلَى النّٰارِ أَيْسَرُ عَلَيَّ مِمّٰا أَلْقٰى وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ مٰا فِيهٰا مِنْ شِدَّةِ الْعَذَابِ.

در قیامت آن‌قدر ننگ گریبانگیر انسان‌میشود که‌میگویدخدایاا گر مرا بجهنم بفرستی بهتر از این وضع است در صورتی که‌ازسختی عذاب جهنم خبر دارد.

٦٥١ إِنَّ الْعَبْدَ إِذٰا أَخْطَأَ خَطِيئَةً نُكِتَتْ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدٰاءُ فَإِنْ هُوَ نَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ وَتٰابَ صُقِلَ قَلْبُهُ وَإِنْ عٰادَ زِيدَ فِيهٰا حَتّٰى تَعْلُوَ عَلٰى قَلْبِهِ وَهُوَ الرّٰانُ الَّذِي ذَكَرَ اللّٰهُ تَعٰالٰى «كَلاّٰ بَلْ رٰانَ عَلٰى قُلُوبِهِمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ».

بنده وقتی گناهی کند نقطه سیاهی دردل او پدیدمی آیدا گر ازگناه‌دل بر کندوبخشش‌خواست و توبه کرد دلش صاف میشودو اگر گناهی‌دیگر کرد نقطه‌سیاه افزون میشود تادل را فروگیردو این «چیرگی گناه» است که خداوند گوید: «نه‌بلکه گناهشان بر دلهایشان چیره‌شده»

٦٥٢ إِنَّ الْعَبْدَ إِذٰا كٰانَ هَمُّهُ الْآخِرَةَ كَفَّ اللّٰهُ تَعٰالٰى عَلَيْهِ

بنده اگر درآخرت دل بسته باشد خداوند دارائی او رابقدر

صَنْعَتَهُ وَجَعَلَ غِناهُ فِي قَلْبِهِ فَلا يُصْبِحُ إلاّ غَنِيّاً وَإذا كانَ هَمَّهُ الدُّنْيا أَفْشَى اللهُ تَعالىٰ صَنْعَتَهُ وَجَعَلَ فَقْرَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَلا يُمْسي إلاّ فَقيراً وَلا يُصْبِحُ إلاّ فَقيراً.

كفاف كند و ثروتش را در قلبش قرار دهد و پيوسته بی‌نياز باشد و اگر بدنيا دل بسته باشد خداوند دارائی او را فراوان كند وفقر را رو برويش قرار دهد و پيوسته فقير باشد.

إنَّ الْعَبْدَ لَيَتَصَدَّقُ بِالْكِسْرَةِ تَرْبُو عِنْدَ اللهِ حَتّىٰ تَكُونَ مِثْلَ أُحُدٍ.

٦٥٣ بنده يكپاره نان صدقه می‌دهد و پيش خدا بزرك ميشود تا مثل كوه احد ميشود.

إنَّ الْعَبْدَ لَيُدْرِكُ بِحُسْنِ الْخُلْقِ دَرَجَةَ الصّائِمِ الْقائِمِ.

٦٥٤ بنده بوسيله خوش‌خلقی بمقام روزه دار ونماز گزار ميرسد.

إنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ يَكُونُ نَصْبَ عَيْنَيْهِ تائِباً فارّاً حَتّىٰ يَدْخُلَ بِهِ الْجَنَّةَ.

٦٥٥ بنده گناهی ميكند وبوسيله آن ببهشت ميرود زيرا گناه پيوسته در خاطر اوست و وی توبه‌كنان و از گناه گريزان است.

إنَّ الْعُجْبَ لَيُحْبِطُ عَمَلَ سَبْعِينَ سَنَةٍ.

٦٥٦ خودبسندی و غرور عبادت هفتاد ساله را نابودميكند.

٦٥٧ إِنَّ الْعُلَمَاءَ هُمْ وَرَثَةُ الأَنْبِيَاءِ وَرِثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ.

دانشمندان وارث پیغمبرانند و دانش را از آن‌ها میراث برده‌اند هر کس دانش فرا گیرد سهم فراوان از میراث پیغمبران گرفته است.

٦٥٨ إِنَّ الْعَيْنَ لَتُدْخِلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ وَتُدْخِلُ الْجَمَلَ الْقِدْرَ.

چشم بد مرد را بقبر میرساند وشتررا بدیگ میکشاند.

٦٥٩ إِنَّ الْغَادِرَ يُنْصَبُ لَهُ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُقَالُ أَلاَ هَـٰذِهِ غَدْرَةُ فُلاَنِ ابْنِ فُلاَنٍ.

روز رستاخیز برای پیمان‌شکن پرچمی بر افرازند و گویند این پیمان‌شکنی فلان پسر فلان است.

٦٦٠ إِنَّ الْغَضَبَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ خُلِقَ مِنَ النَّارِ وَإِنَّمَا تُطْفَأُ النَّارُ بِالْمَاءِ فَإِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ.

خشم از شیطان‌است و شیطان از آتش پدید آمده‌و آتش‌را‌با‌آب خاموش توان کرد وقتی یکی از شما خشمگین شود وضو گیرد.

٦٦١ إِنَّ الْفِتْنَةَ تَجِيءُ فَتَنْسِفُ الْعِبَادَ نَسْفاً وَيَنْجُو الْعَالِمُ مِنْهَا بِعِلْمِهِ.

فتنه بیایدو بندگان رامغلوب کند ودانشمند بکمك دانش‌خود از آن رهائی یابد.

٦٦٢ إِنَّ الْفُحْشَ وَالتَّفَحُّشَ

بدگوئی و بد زبانی از صفات اسلام نیست و از همهٔ مردم‌اسلام

لَيسا مِنَ الإسلامِ في شَيْءٍ وَ إنَّ أحسَنَ النّاسِ إسلاماً أحسَنُهُمْ خُلقاً.

آن كس بهتر است كه اخلاقش نيكتراست.

إنَّ الفَخِذَ عَورَةٌ.

ران جزو عورت است. ٦٦٣

إنَّ القاضِي العَدْلَ لَيُجاءُ بِهِ يَوْمَ القِيامَةِ فَيَلْقى مِنْ شِدَّةِ الحِسابِ ما يَتَمَنّى أنْ لا يَكُونَ قَضى بَيْنَ اثْنَيْنِ في تَمْرَةٍ.

٦٦٤ قاضی عادل را روز قيامت بحساب ميكشند واز سختی حساب چيزها می‌بيند كه آرزو می كند ميان دو كس درباره يك خرما قضاوت نكرده بود.

إنَّ القُلُوبَ بَيْنَ إصْبَعَيْنِ مِنْ أصابِعِ اللّهِ يُقَلِّبُها.

٦٦٥ دلها ميان دوانگشت از انگشتان خداست وآنرا زيروروهمی كند.

إنَّ اللّهَ أبى عَلَيَّ فِيمَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً ثَلاثاً.

٦٦٦ خداوند سه بار خواهش مرادرباره بخشش كسی كه مؤمنی را كشته ردكرد.

إنَّ اللّهَ احْتَجَزَ التَّوْبَةَ عَلى كُلِّ صاحِبِ بِدْعَةٍ.

٦٦٧ وقتی خداوندتوبه رابر بدعت گزار ممنوع ساخته است.

إنَّ اللّهَ إذا أجْرى عَلى يَدِ رَجُلٍ خَيْرَ الرَّجُلِ فَلَمْ يَشْكُرْهُ

٦٦٨ وقتی خداوند خير كسی را به دست ديگری انجام دهد و او را سپاس نگزارد سپاس خدارا نيز

فَلَيسَ لِلّهِ بِشاكِرٍ.

نداشته است .

٦٦٩ إِنَّ اللّهَ إِذا أَحَبَّ إِنْفاذَ أَمْرٍ سَلَبَ كُلَّ ذي لُبٍّ لُبَّهُ.

خداوند وقتی بخواهد کاری را انجام دهد عقل خردمندان را بگیرد

٦٧٠ إِنَّ اللّهَ إِذا قَضى عَلى عَبْدٍ قَضاءً لَمْ يَكُنْ لِقَضائِهِ مَرَدٌّ.

وقتی خداوند چیزی بر بنده خویش مقدر سازد تقدیر وی تغییر پذیر نیست.

٦٧١ إِنَّ اللّهَ إِذا أَرادَ أَنْ يُهْلِكَ عَبْداً نَزَعَ مِنْهُ الْحَياءَ فَإِذا نَزَعَ مِنْهُ الْحَياءَ لَمْ تَلْقَهُ إِلّا مَقيتاً مُمَقَّتاً، فَإِذا لَمْ تَلْقَهُ إِلّا مَقيتاً مُمَقَّتاً نُزِعَتْ مِنْهُ الْأَمانَةُ فَإِذا نُزِعَتْ مِنْهُ الْأَمانَةُ لَمْ تَلْقَهُ إِلّا خائِناً مُخَوَّناً نُزِعَتْ مِنْهُ الرَّحْمَةُ فَإِذا نُزِعَتْ مِنْهُ الرَّحْمَةُ لَمْ تَلْقَهُ إِلّا رَجيماً مُلَعَّناً نُزِعَتْ مِنْهُ رِبْقَةُ الْإِسْلامِ.

خداوند وقتی بخواهد بنده‌ایرا هلاك سازد حیا را ازاو بگیرد وقتی حیا ازاو گرفته شود متنفر ومنفور شود . وقتی متنفر ومنفور شد امانت از او گرفتة شود و همینکه امانت از او گرفته شد راه خیانت پیش گیرد و کسان نیز بدو خیانت کنند و وقتی چنین شد رحم از او بر خیزد وقتی رحم ازاو برخاست مطرود و ملعون شود وطوق اسلام را از گردن او بردارند .

٦٧٢ إِنَّ اللّهَ إِذا أَرادَ بِقَوْمٍ خَيْراً

وقتی خداوند برای قومی نیکی

إِبْتَلاءَهُمْ.

خواهد آنهارا مبتلا سازد.

إِنَّ اللهَ إِذا أَرادَ إِمْضاءَ أَمْرٍ نَزَعَ عُقُولَ الرِّجالِ حَتّى يُمْضِيَ أَمْرَهُ فَإِذا أَمْضاهُ رَدَّ إِلَيْهِمْ عُقُولَهُمْ وَ وَقَعَتِ النَّدامَةُ.

۶۷۳ وقتی خداوند بخواهد کاری را انجام دهد عقل مردان را بگیرد تا کار خود را انجام دهد وقتیکه آن را انجام داد عقلشان را باز پس دهد و پشیمانی رخ نماید.

إِنَّ اللهَ إِذا أَنْعَمَ عَلى عَبْدٍ نِعْمَةً أَحَبَّ أَنْ يَرى عَلَيْهِ.

۶۷۴ وقتی خداوند نعمتی ببنده ای بدهد دوست دارد که آنرا بر او آشکار بیند.

إِنَّ اللهَ إِذا غَضِبَ عَلى أُمَّةٍ لَمْ يُنْزِلْ بِها عَذابَ خَسْفٍ وَلا مَسْخٍ غَلَتْ أَسْعارُها وَ يَحْبِسُ عَنْها أَمْطارَها وَ يَلِي عَلَيْها أَشْرارُها.

۶۷۵ وقتی خداوند برقومی خشمگین شود و آنهارا برزمین فرو نبرد و مسخ نکند، قیمتهایشان گران شود و باران بر آنها کم بارد و اشرارشان زمام کارشان را به دست گیرند.

إِنَّ اللهَ اسْتَخْلَصَ هذَا الدِّينَ لِنَفْسِهِ وَلا يَصْلُحُ لِدِينِكُمْ إِلاَّ السَّخاءُ وَ حُسْنُ الْخُلْقِ أَلا فَزَيِّنُوا دِينَكُمْ بِهِما.

۶۷۶ خداوند این دین را خاص خود کرده است، با دین شما جز بخشش و خوشخلقی سازگار نیست؛ دین خودرا باین دوصفت آرایش دهید.

٦٧٧ إِنَّ اللّٰهَ أَمَرَنِي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِقَامَةِ الْفَرَائِضِ.

خداوند بمن فرمان داده بـا مردم بمدارا رفتار كنم، همچنان كه مرا باداى واجبات مأمور ساخته است.

٦٧٨ إِنَّ اللّٰهَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعُوا حَتَّى لَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ وَلَا يَبْغِي أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ.

خداوند بمن وحى فرستاده كه فروتنى كنيد تا كسى بر كسى افتخار نكند و كسى بر كسى تعدى نكند.

٦٧٩ إِنَّ اللّٰهَ بِحِكْمَتِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَ الرَّوْحَ وَالْفَرَحَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضَا وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ فِي الشَّكِّ وَالسَّخَطِ.

خداوند بحكمت وفضل خويش آسايش و شادى را دريقين ورضا قرارداده و غم واندوه رادرترديد وغضب وديعه نهاده است.

٦٨٠ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْداً دَعَا جِبْرِيلَ فَقَالَ إِنِّي أُحِبُّ فُلَاناً فَأَحِبَّهُ فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ ثُمَّ يُنَادِي فِي السَّمَاءِ فَيَقُولُ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ فُلَاناً فَأَحِبُّوهُ فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ

خداوند وقتى بنده‌ايرادوست‌دارد جبرئيلرا فرو خواند و گويد من فلانى را دوست دارم اورا دوست بدار و جبرئيل اورا دوست دارد سپس در آسمان ندادهدو گويد خداوند فلان رادوست دارد اورا دوست داريد واهل آسمان نيزاو را دوست دارند پس‌از آن‌درزمين

يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ وَإِذَا أَبْغَضَ عَبْداً دَعَا جِبْرِيلَ فَيَقُولُ إِنِّي أُبْغِضُ فُلاناً فَأَبْغِضْهُ فَيُبْغِضُهُ جِبْرِيلُ ثُمَّ يُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ إِنَّ اللهَ تَعَالَى يُبْغِضُ فُلاناً فَأَبْغِضُوهُ فَيُبْغِضُونَهُ ثُمَّ تُوضَعُ لَهُ الْبَغْضَاءُ فِي الْأَرْضِ.

نیز مقبول کسان شود. و همین که خدا بنده‌ای رادشمن داشت جبرئیل رافرو خواند و گوید من فلانی را دشمن دارم اورادشمن بداروجبرئیل اورا دشمن دارد، سپس درمیان‌اهل آسمان بانك زند که خداوندفلانی را دشمن دارد او را دشمن بدارید و او را دشمن دارند و در زمین نیز مبغوض کسان‌شود.

إِنَّ اللهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْداً جَعَلَ رِزْقَهُ كَفَافاً.

٦٨١ وقتی خداوند بنده‌ایرا دوست دارد روزی اورا بقدر کفایت کند.

إِنَّ اللهَ تَعَالَى إِذَا أَنْزَلَ عَاهَةً مِنَ السَّمَاءِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ صُرِفَتْ عَنْ عُمَّارِ الْمَسَاجِدِ.

٦٨٢ خداوند وقتی مرضی را از آسمان برمردم فرود آورد آنرا از بانیان مساجد بگرداند

إِنَّ اللهَ تَعَالَى إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً يُحِبُّ أَنْ يُرَى أَثَرُ النِّعْمَةِ عَلَيْهِ وَيَكْرَهُ الْبُؤْسَ وَالتَّبَاؤُسَ وَيُبْغِضُ السَّائِلَ

٦٨٣ خداوند وقتی نعمتی ببنده‌ای دهد دوست دارد اثر نعمت بر او دیده شود و تظاهر بتنگدستی را دوست ندارد و گدای پر رو را دشمن دارد وشخص باحیای عفیف

٦٨٤ اَلْمُلْحِفَ وَ يُحِبُّ الْحَيِيَّ الْعَفِيفَ الْمُتَعَفِّفَ .

را که از محرمات دوری میگیرد دوست دارد .

٦٨٥ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ إِطَّلَعَ عَلىٰ أَهْلِ بَدْرٍ وَ قالَ إِعْمَلُوا ما شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ .

خداوند به بدریان نگریست و گفت هرچه میخواهید بکنید که شما را ببخشیدم .

٦٨٦ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ تَجاوَزَ لِأُمَّتِي عَمّا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسُها ما لَمْ تَتَكَلَّمْ أَوْ تَعْمَلْ بِهِ .

خداوند برامت من چیزهائی را که دردلشان بگذرد اگر بگفتار و کردار منجر نشود بخشیده است .

٦٨٧ إِنَّ اللهَ تَجاوَزَ لِي عَنْ أُمَّتِي الْخَطاءَ وَالنِّسْيانَ وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ .

خداوند اشتباه وفراموشی و کار های اضطراری امت مرا بمن بخشیده است.

٦٨٧ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ وُجُوهاً مِنْ خَلْقِهِ حَبَّبَ إِلَيْهِمُ الْمَعْرُوفَ وَحَبَّبَ إِلَيْهِمْ فَعالَهُ وَ وَجَّهَ طُلّابَ الْمَعْرُوفِ إِلَيْهِمْ وَ يَسَّرَ عَلَيْهِمْ إِعْطاءَهُ كَما يَسَّرَ

خداوند کسانی از خلق خودرا برای نیکوکاری قرارداده ونیکی را محبوب آن‌ها ساخته و میل انجام آنرا در دلشان انداخته و طالبان نیکی را بسویشان روان کرده و انجام نیکی را برای آن‌ها آسان کرده است چنانکه باران

الْغَيْثَ إِلَى الأَرْضِ الْجَدْبَةِ لِيُحْيِيَهَا وَ يُحْيِي بِهَا أَهْلَهَا وَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ أَعْدَاءً مِنْ خَلْقِهِ يُبَغِّضُ إِلَيْهِمُ الْمَعْرُوفَ وَ يَحْظُرُ عَلَيْهِمْ إِعْطَاءَهُ كَمَا يَحْظُرُ الْغَيْثَ عَنِ الأَرْضِ الْجَدْبَةِ لِيُهْلِكَهَا وَ يُهْلِكَ بِهَا أَهْلَهَا.

را آسمان بزمین بی‌آب میرساند تا آنرا آباد ومردمش را منتفع سازد وخداوند کسانی ازخلق خودرادشمن نیکوکاری قرار داده و نیکی را منفور آنها ساخته وانجام آنرا بر آنها ممنوع گردانیده چنانکه باران را برزمین بی‌آب ممنوع میکند تا آنرا خراب و مردمش را هلاک کند.

۶۸۹ إِنَّ اللهَ تَعَالَى جَعَلَ مَا يَخْرُجُ مِنْ ابْنِ آدَمَ مَثَلاً لِلدُّنْيَا

خداوند چیزیرا که از آدمیزاد بیرون میآید مثال دنیا قرار داده است.

۶۹۰ إِنَّ اللهَ تَعَالَى جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ سَخِيٌّ يُحِبُّ السَّخَاءَ، نَظِيفٌ يُحِبُّ النَّظَافَةَ

خداوند زیباست و زیبائیرا دوست دارد، بخشنده است و بخشش را دوست دارد، پاکیزه است وپاکیزگی را دوست دارد.

۶۹۱ إِنَّ اللهَ تَعَالَى جَوَادٌ يُحِبُّ الْجُودَ وَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الأَخْلاقِ وَ يَكْرَهُ سَفْسَافَهَا.

خداوند بخشنده است و بخشش را دوست دارد و اخلاق عالیرا دوست دارد واخلاق پسترا دوست ندارد.

٦٩٢ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ حَيْثُ خَلَقَ الدّاءَ خَلَقَ الدَّواءَ فَتَداوَوْا .

خداوند که دردرا آفریده درمان را نیز آفریده پس دردهای خویش را درمان کنید.

٦٩٣ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلىٰ كُلِّ مُراءٍ .

خداوند بهشت را بر ریا کار حرام کرده است.

٦٩٤ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ حَيِيٌّ سِتّيرٌ يُحِبُّ الْحَياءَ وَالسِّتْرَ فَإِذَا اغْتَسَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَتِرْ .

خداوند باحیا و پرده پوش است وحیا و پرده پوشیرا دوست دارد ، پس هنگامیکه یکی از شما غسل میکند خودرا مستور کند .

٦٩٥ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ حَيِيٌّ كَرِيمٌ يَسْتَحْيِي إِذا رَفَعَ الرَّجُلُ إِلَيْهِ يَدَيْهِ أَنْ يَرُدَّهُما صِفْراً خائِبَتَيْنِ.

خداوند باحیا و بخشنده است وقتی مردی دست های خود را به سوی او بلند کرد شرم دارد که آن را خالی و نومید باز گرداند.

٦٩٦ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ خَلَقَ الْخَلْقَ حَتّىٰ إِذا فَرَغَ مِنْ خَلْقِهِ قامَتِ الرَّحِمُ فَقالَ مَهْ ؟ فَقالَتْ هٰذا مَقامُ الْعائِذِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ ، قالَ نَعَمْ أَما تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ

خداوند خلق را بیافرید همینکه از خلقت فراغت یافت خویشاوندی بپا خاست ، خدا گفت چیست ؟ خویشاوندی گفت از قطع رشتهٔ خویش بتو پناه می برم، خداوند گفت خوب آیا راضی نیستی هر که ترا پیوند دهد با او پیوند گیرم و هر که ترا ببرد از او ببرم گفت

قالَتْ بَلى يارَبِّ قالَ فَذٰلِكَ لَكِ.

چرا پروردگارا گفت چنین باشد.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ خَلَقَ الرَّحْمَةَ يَوْمَ خَلَقَها مِأَةَ رَحْمَةٍ فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعاً وَتِسْعينَ رَحْمَةً وَأَرْسَلَ في خَلْقِهِ كُلِّهِمْ رَحْمَةً فَلَوْ يَعْلَمُ الْكافِرُ بِكُلِّ الَّذي عِنْدَ اللهِ مِنَ الرَّحْمَةِ لَمْ يَيْأَسْ مِنَ الْجَنَّةِ وَلَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِالَّذي عِنْدَ اللهِ مِنَ الْعَذابِ لَمْ يَأْمَنْ مِنَ النّارِ.

خداوند روزی که رحمت را آفرید ۶۹۷
صد قسمت آفرید نود و نه قسمت را پیش خود نگهداشت و یکقسمت را بهمهٔ مخلوق داد اگر کافر میدانست چقدر رحمت پیش خدا است از بهشت مأیوس نمیشد و اگر مؤمن میدانست چقدر عذاب پیش خدا است از جهنم ایمن نبود.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ خَلَقَ الْجَنَّةَ بَيْضاءَ وَأَحَبُّ شَيْءٍ إِلَى اللهِ الْبَياضُ.

خداوند بهشت را سفید آفریده ۶۹۸
و سفیدی از همهٔ رنگها پیش خدا محبوبتر است.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ خَلَقَ خَلْقَهُ في ظُلْمَةٍ فَأَلْقىٰ عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ فَمَنْ أَصابَهُ مِنْ ذٰلِكَ النُّورِ

خداوند مخلوق خود را در ۶۹۹
تاریکی بیافرید و از نور خود بر آنها انداخت، هرکس در آنروز از آن نور بدو رسید هدایت یافت

يَوْمَئِذٍ اِهْتَدٰى وَمَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ.

وهر کس از آن دور ماند گمراه گشت.

۷۰۰ إِنَّ اللّٰهَ تَعالٰى رَضِيَ لِهٰذِهِ الْأُمَّةِ الْيُسْرَ وَ كَرِهَ لَهَا الْعُسْرَ.

خداوند برای این امت آسانیرا پسندیده وسختیرا ناپسندیده است.

۷۰۱ إِنَّ اللّٰهَ تَعالٰى رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ وَ يُعْطِي عَلَيْهِ ما لا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ.

خداوند ملایمست و ملایمت را دوست دارد و بوسیلهٔ آن چیز ها میدهد که بوسیلهٔ خشونت نمی‌دهد.

۷۰۲ إِنَّ اللّٰهَ تَعالٰى سائِلٌ كُلَّ راعٍ عَمَّا اسْتَرْعاهُ، أَحَفِظَ ذٰلِكَ أَمْ ضَيَّعَهُ حَتّٰى يَسْأَلُ الرَّجُلَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ.

خداوند از هر کس دربارهٔ زیر دستش میپرسد که آیا آن را نگهداشته یا ضایع گذاشته است تا آنجا که از مرد دربارهٔ اهل خانه‌اش پرسش میکند.

۷۰۳ إِنَّ اللّٰهَ تَعالٰى طَيِّبٌ يُحِبُّ الطِّيبَ نَظِيفٌ يُحِبُّ النَّظافَةَ، كَرِيمٌ يُحِبُّ الْكَرَمَ، جَوادٌ يُحِبُّ الْجُودَ فَنَظِّفُوا أَفْنِيَتَكُمْ وَلا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ.

خداوند خوشبواست وبوی خوش را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست‌دارد،بزرگوار است و بزرگواریرا دوست دارد بخشنده‌است و بخشش را دوست دارد پس جلو خانه های خویشرا پاکیزه‌سازیدومانندیهودان‌مباشید

۷۰۴ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ عَفُوٌّ يُحِبُّ الْعَفْوَ

خداوند بخشنده است وبخشش را دوست دارد.

۷۰۵ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ عِنْدَ لِسانِ كُلِّ قائِلٍ فَلْيَتَّقِ اللهَ عَبْدُهُ وَلْيَنْظُرْ ما يَقُولُ.

خداوند مراقب زبان‌هر گوینده ایست بنده باید از خدا بترسد و بنگرد که چه میگوید.

۷۰۶ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ غَيُورٌ يُحِبُّ الْغَيُورَ.

خداوند غیرتمند است و مرد غیرتمند را دوست دارد.

۷۰۷ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النّارِ مَنْ قالَ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ يَبْتَغي بِذٰلِكَ وَجْهَ اللهِ.

خداوند هرکسی را که بگوید لااله‌الاالله و از این سخن جز خدا منظوری نداشته باشد بجهنم حرام کرده‌است.

۷۰۸ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ كَتَبَ الْحَسَناتِ وَالسَّيِّئاتِ ثُمَّ بَيَّنَ ذٰلِكَ فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْها كَتَبَهَا اللهُ تَعالىٰ عِنْدَهُ حَسَنَةً كامِلَةً فَإِنْ هَمَّ بِها فَعَمِلَها كَتَبَهَا اللهُ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَناتٍ إِلىٰ سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ

خداوند نیکی‌ها و بدیها و چیزهائی را که میان آنهاست رقم زد هرکس انجام نیکیرا در دل گیرد و انجام ندهد خداوند برای او یك نیکی کامل رقم زند و اگر در دل گیرد و انجام دهد خداوند ده نیکی تا هفتصد برابر وبیشتررقم زند و اگر بدی‌ای را در دل گیرد و انجام ندهد خداوند آن را نیکی

إِلى أَضْعافٍ كَثيرَةٍ ، وَإِنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْها كَتَبَهَا اللهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كامِلَةً فَإِنْ هَمَّ بِها فَعَمِلَها كَتَبَهَا اللهُ سَيِّئَةً واحِدَةً وَلا يَهْلِكُ عَلَى اللهِ إِلاّ هالِكٌ .

كامل رقم زند و اگر دردل گيرد و انجام‌دهد خداوند فقط يكبدی رقم ميزند، بنا بر اين هر كه در پيشگاه خدا هلاك شود سزاوار هلاك است.

٧٠٩ إِنَّ اللهَ تَعالى كَتَبَ عَلَيْكُمُ السَّعْيَ فَاسْعَوْا .

خداوند كوشش را بر شما مقرر داشته است پس بكوشيد.

٧١٠ إِنَّ اللهَ تَعالى كَتَبَ الْغَيْرَةَ عَلَى النِّساءِ وَالْجِهادَ عَلَى الرِّجالِ فَمَنْ صَبَرَ مِنْهُنَّ إِيماناً وَاحْتِساباً كانَ لَها مِثْلُ أَجْرِ الشَّهِيدِ .

خداوند رنج هوو داری را نصيب زنان‌وجنك راقسمت‌مردان قرار داد هر زنی از روی ايمان و درانتظار پاداش خدا بررنج هو و داری صبر كندثواب شهيد دارد.

٧١١ إِنَّ اللهَ تَعالى كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزِّناءِ أَدْرَكَ ذلِكَ لا مَحالَةَ ، فَزِنَا الْعَيْنِ النَّظَرُ ، وَزِنَا اللِّسانِ الْمَنْطِقُ وَالنَّفْسُ تَمَنّى وَتَشْتَهي وَالْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذلِكَ أَوْ يُكَذِّبُهُ .

خداوند بر آدميزاد قسمتی از زنا رقم‌زده‌است كه‌ناچارمرتكب آن ميشود، زنای چشم نگاه نا رواست وزنای‌زبان‌سخن‌بيجاست نفس آرزو ميكند و ميخواهد و عورت آنراراست يادروغ‌ميسازد

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ كَرِيمٌ يُحِبُّ الْكَرَمَ.

۷۱۲ خداوند بزرگوار است و بزرگواریرا دوست‌دارد.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لاٰ يُحِبُّ الْفاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ وَ لاَ الصَّيّاحَ فِي الْأَسْواقِ.

۷۱۳ خداوند مردم بدگو و بدزبان و بانگزنان در بازار را دوست ندارد.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لاٰ يُحِبُّ الذَّوّاقِينَ وَلاَ الذَّوّاقاتِ.

۷۱۴ خداوند مردانیرا که مکرر زن بگیرند و زنانیرا که مکرر شوهر کنند دوست ندارد.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لاٰ يَظْلِمُ الْمُؤْمِنَ حَسَنَةً يُعْطِي عَلَيْها فِي الدُّنْيا وَ يُثابُ عَلَيْها فِي الْآخِرَةِ وَأَمَّا الْكافِرُ فَيُطْعِمُ بِحَسَناتِهِ فِي الدُّنْيا حَتّىٰ إِذا أَفْضىٰ إِلَى الْآخِرَةِ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَةٌ يُعْطى بِها خَيْراً.

۷۱۵ خداوند هیچیك از کارهای نیك مومن را ازقلم نمی‌اندازد و دردنیا و آخرت پاداش آن را می‌دهد ؛ ولی کافر در دنیا بوسیلهٔ کار های نیك خود روزی میخوردوهمینکه بآخرت رسید کار نیکی ندارد که بوسیلهٔ آن پاداش یابد.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لا يُعَذِّبُ مِنْ عِبادِهِ إِلاَّ الْمارِدَ الْمُتَمَرِّدَ الَّذي

۷۱۶ خداوند از بندگان خود جز سرکش مغروری‌را که ازاطاعت‌خدا سرکشی کنند و از گفتن

يَتَمَرَّدُ عَلَى اللهِ وَأَبى أَنْ يَقُولَ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ .

لااله الاالله امتناع دارد عذاب نمی کند.

۷۱۷ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لاٰ يَقْبَلُ مِنَ الْعَمَلِ إِلاَّ ماكانَ لَهُ خالِصاً وَابْتُغِيَ بِهِ وَجْهُهُ .

خداوند از عبادت‌ها جز آنچه خاص او باشد و بخاطر او انجام گیرد نمیپذیرد.

۷۱۸ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لاٰ يُقَدِّسُ أُمَّةً لاٰ يُعْطُونَ الضَّعِيفَ مِنْهُمْ حَقَّهُ .

خداوند ملتی راکه‌حق ضعیفان خودرا نمیدهند، تقدیس‌نمیکند.

۷۱۹ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لاٰ يَنْظُرُ إِلىٰ صُوَرِكُمْ وَأَمْوالِكُمْ وَلٰكِنْ يَنْظُرُ إِلىٰ قُلُوبِكُمْ وَأَعْمالِكُمْ .

خداوند بصورت ها و اموال شما نمینگرد، بلکه بدلهاو اعمال شما مینگرد.

۷۲۰ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لاٰ يَنامُ وَلاٰ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَنامَ يَخْفِضُ الْقِسْطَ وَيَرْفَعُهُ ، يُرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ عَمَلِ النَّهارِ وَعَمَلُ النَّهارِ قَبْلَ عَمَلِ اللَّيْلِ حِجابُهُ النُّورُ ، لَوْ كَشَفَهُ لَأَحْرَقَتْ سُبُحاتُ وَجْهِهِ

خداوند نمیخوابد و خواب بر او روا نیست قسمت کسانرا باٸین میاورد و بالا میبرد عمل شب را پیش از عمل روز و عمل روز را پیش از عمل شب بسوی اوبالامی برند، پردهٔ او نوراست‌واگر پرده بردارد جلوهٔ‌روی‌اوهمهٔ مخلوقاتی را که‌چشم براومیگشایند خواهد

مَا انْتَهى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ.

سوخت.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لاٰ يَهْتِكُ سِتْرَ عَبْدٍ فِيهِ مِثْقالُ ذَرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ.

۷۲۱ خداوندوقتی پرده بنده ایرا که یك ذره نیکی دراو باشد نمیدرد.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لَمّا خَلَقَ الدُّنْيا أَعْرَضَ عَنْها فَلَمْ يَنْظُرْ إِلَيْها مِنْ هَوانِها عَلَيْهِ.

۷۲۲ خداوند وقتی دنیا را آفرید روی از آن بگردانید و چنان در نظر خدا نا چیز بود که بر آن ننگریست.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لَمّا خَلَقَ الْخَلْقَ كَتَبَ بِيَدِهِ عَلىٰ نَفْسِهِ أَنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي.

۷۲۳ خداوند وقتی خلق رابیافرید بر خویش مقرر داشت که رحمت من برخشم من غلبه خواهد یافت.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقاً هُوَ أَبْغَضُ إِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيا وَما نَظَرَ إِلَيْها مُنْذُ خَلَقَها بُغْضاً لَها.

۷۲٤ خداوند مخلوقی که در نظر او مبغوضتر از دنیا باشد نیافریده واز بس آنرا دشمن دارد از هنگام آفرینش بر آن ننگریسته است.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لَمْ يَبْعَثْنِي مُعَنِّتاً وَلاٰ مُتَعَنِّتاً وَلٰكِنْ بَعَثَنِي مُعَلِّماً مُيَسِّراً.

۷۲٥ خداوند مرا اشکال گیر واشکال تراش نفرستاده بلکه آموزگار و آسانگیر فرستاده است.

۷۲۶ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لَيُؤَيِّدُ الْإِسْلامَ بِرِجالٍ ما هُمْ مِنْ أَهْلِه.

خداوند اسلام را بمردانی که مسلمان نیستند یاری میکند.

۷۲۷ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لَيَحْمِي عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ مِنَ الدُّنْيا وَهُوَ يُحِبُّهُ كَما تَحْمُونَ مَرِيضَكُمُ الطَّعامَ وَ الشَّرابَ تَخافُونَ عَلَيْهِ.

خداوند چون بندهٔ مؤمن خود را دوست دارد او را از دنیا پرهیز میدهد چنانکه شما مریض خود را از بیم مرض از خوردن و نوشیدن پرهیز میدهید.

۷۲۸ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لَيَدْفَعُ بِالْمُسْلِمِ الصّالِحِ عَنْ مِائَةِ أَهْلِ بَيْتٍ مِنْ جِيرانِهِ الْبَلاءَ.

خداوند بخاطر مسلمان پارسا بلا را از صد خانهٔ همسایهٔ او دفع میکند.

۷۲۹ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لَيَعْجَبُ مِنَ الشّابِّ لَيْسَتْ لَهُ صَبْوَةٌ.

خداوند جوانی را که جوانی نمیکند بدیدهٔ تحسین مینگرد.

۷۳۰ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لَيَنْفَعُ الْعَبْدَ بِالذَّنْبِ يُذْنِبُهُ.

گاه باشد، خداوند بنده را به گناهی که میکند منتفع می‌سازد.

۷۳۱ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ مُحْسِنٌ فَأَحْسِنُوا.

خداوند نیکوکار است شما نیز نکوئی کنید.

۷۳۲ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ مَعَ الْقاضِي

خداوند تا هنگامیکه قاضی از

مَا لَمْ يَحِفْ عَمْداً .

روزی عمدستم نکندیاراوست.

إِنَّ اللّهَ تَعالَىٰ مَعَ الدّائِنِ حَتّىٰ يَقْضِيَ دَيْنَهُ ما لَمْ يَكُنْ دَيْـنُهُ فِيما يُكْرِهُ اللّهُ .

٧٣٣ خداوند یار قرض دار است تـا قرض خودرا بپردازد بشرط آنکه قرض وی بر خلاف رضای خداوند نباشد.

إِنَّ اللّهَ تَعالَىٰ وَضَعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطاءَ وَالنِّسْـيانَ وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ.

٧٣٤ خداوند خطا و فراموشی واضطرار را بر امت من بخشیده است.

إِنَّ اللّهَ تَعالَىٰ وَكَّلَ بِالرَّحِمِ مَلَكاً يَقُولُ أَيْ رَبِّ نُطْفَةٌ ، أَيْ رَبِّ عَلَقَةٌ ، أَيْ رَبِّ مُضْغَةٌ، فَإِذا أَرادَ اللّهُ أَنْ يَقْضِيَ خَلْقَها قالَ أَيْ رَبِّ شَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ ؟.. ذَكَرٌ أَوْ أُنْثىٰ ؟ فَمَا الرِّزْقُ فَمَا الْأَجَلُ ؟ فَيُكْتَبُ كَذٰلِكَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ.

٧٣٥ خداوند بشکم مادر فرشته ای گماشته است که میگوید خدایا اکنون نطفه است، خدایا اکـنون علقه است ، خدایا اکنون مضغـه است، وقتی خداوند خواست خلقت اورا کامل کند گوید خدایا بدبخت یا خوشبخت ؟.. نر یا ماده ؟ روزی وعمر او چیست؟.. و بهمین طریق درشکم مادر او رقم میزنند.

إِنَّ اللّهَ تَعـالَىٰ يُبـاهِي

٧٣٦ خدا بجوان عابد بر فرشتگان مباهات میکند و میگوید بندهٔ مرا

٧٣٧ بالشّابِ العابِدِ المَلائِكَةَ، يَقُولُ أَنظُرُوا إِلى عَبْدي تَرَكَ شَهْوَتَهُ مِنْ أَجلي.

بنگرید که بخاطر من از تمایلات خود چشم پوشیده‌است.

٧٣٨ إنَّ اللهَ تَعالى يُبْغِضُ الطَّلاقَ .

خداوند طلاق را دشمن دارد.

٧٣٩ إنَّ اللهَ تَعالى يُبْغِضُ الْغَنِيَّ الظَّلُومَ وَ الشَّيْخَ الْجَهُولَ وَ الْعائِلَ الْمُخْتالَ .

خداوند ثروتمند ستمگر و پیر نادان و فقیر متکبررا دشمن‌دارد.

٧٤٠ إنَّ اللهَ تَعالى يُبْغِضُ الْمُعَبِّسَ فِي وُجُوهِ إِخوانِهِ .

خداوند کسی را که در مقابل برادران خود عبوس باشد دشمن دارد.

٧٤١ إنَّ اللهَ تَعالى يُبْغِضُ الْوَسَخَ وَالشَّعَثَ .

خداوند کثافت و ژولیدگی را دشمن دارد.

٧٤٢ إنَّ اللهَ تَعالى يُبْغِضُ الْبَخيلَ في حَياتِهِ السَّخِيَّ عِنْدَ مَوْتِهِ .

خداوند کسی‌را که درزندگی بخیل باشد و هنگام مرگ بخشنده شود، دشمن دارد.

٧٤٣ إنَّ اللهَ تَعالى يُبْغِضُ الْمُؤْمِنَ الَّذي لا زَبْرَ لَهُ .

خداوند مؤمنی راکه‌عقل‌ندارد دشمن دارد.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يُبْغِضُ الْفاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ.

۷۴۴ خداوند شخص بدگو وبدزبانرا دشمن دارد.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يُبْغِضُ ابْنَ السَّبْعينَ في أَهْلِهِ ابْنَ عِشْرينَ في مِشْيَتِهِ وَمَنْظَرِه.

۷۴۵ خداوند پیر هفتاد ساله را که نیت ورفتار وی چون‌جوانان بیست ساله باشد دشمن دارد.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يُحِبُّ إِذا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلاً أَنْ يُتْقِنَهُ.

۷۴۶ خداوند دوست دارد که وقتی یکی از شما کاری میکند آن را کامل کند.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّه.

۷۴۷ خداوند ملایمت را در همه چیز دوست دارد.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يُحِبُّ السَّهْلَ الطَّليقَ.

۷۴۸ خداوند شخص آسانگیر آزاده را دوست دارد

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يُحِبُّ الشّابَّ التّائِبَ.

۷۴۹ خداوند جوان توبه کاررادوست دارد.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يُحِبُّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْمُحْتَرِفَ.

۷۵۰ خداوند بندهٔ مؤمن پیشه‌ور را دوست دارد.

۷۵۱ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يُحِبُّ الْمُداوَمَةَ عَلَى الْإِخاءِ الْقَديمِ فَداوِمُوا.

خداوند ادامهٔ دوستی دیرینه را دوست دارد،بنابراین دوستی دیرینه راادامه دهید.

۷۵۲ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يُحِبُّ مِنْ عِبادِهِ الْغَيُورَ.

خداوند از بندگان خود شخص غیوررا دوست دارد.

۷۵۳ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يُحِبُّ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ الْفَقيرَ الْمُتَعَفِّفَ أَبَا الْعِيالِ.

خداوند بندهٔ مؤمن فقیرعفیف عیالمند را دوست دارد.

۷۵۴ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يُحِبُّ أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلادِكُمْ حَتّىٰ فِي الْقُبَلِ.

خداوند دوست دارد که میان فرزندان خود حتی در بوسیدن آنها بعدالت رفتار کنید.

۷۵۵ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يَزيدُ في عُمْرِ الرَّجُلِ بِبِرِّهِ والِدَيْهِ.

خداوند بوسیلهٔ نیکی باپدر و مادر عمر انسان را فزون میکند.

۷۵۶ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يُحِبُّ إِغاثَةَ اللَّهْفانِ.

خداوند یاری کردن کسانیرا که کمک‌می‌جویند‌دوست‌دارد.

۷۵۷ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يُحِبُّ الْعَبْدَ التَّقِيَّ الْغَنِيَّ الْحَفِيَّ.

خداوند بندهٔ پرهیزکار ثروتمند مهربان را دوست دارد.

۷۵۸

إنّ اللهَ تعالىٰ يُدخِلُ بالسّهمِ الواحِدِ ثلاثةً ألجنّةَ : صانعهُ يَحتسِبُ في صَنعَتِهِ ألخيْرَ وَ الرّامِيَ بِهِ وَ مُنبِلَهُ.

خداوند بوسيلهٔ يك تير سه نفر را ببهشت‌ميبرد: آنكه تيررا ميسازد و از ساختن آن منظور نيك داردو آنكه تير را مي‌اندازد و آنكه تير را به تيرانداز دهد.

۷۵۹

إنّ اللهَ تعالىٰ يُدنِي ألمُؤمِنَ فَيَضعُ عَلَيهِ كَنَفَهُ وَسَترَهُ مِنَ النّاسِ وَيُقرّرُهُ بِذُنوبِهِ فَيقولُ أتعرِفُ ذَنبَ كَذا ؟ أتعرِفُ ذَنبَ كَذا ؟ فَيقولُ نَعَمْ أيْ رَبِّ حَتّىٰ إذا قَرّرَهُ بِذُنوبِهِ وَ رَأىٰ في نَفسِهِ أنّهُ قَدْ هَلَكَ قالَ فَإنّي قَدْ سَتَرْتُها عَلَيْكَ فِي الدُّنيا وَأنَا أغفِرُها لَكَ ألْيَوْمَ ثُمّ يُعطِي كِتابَ حَسَناتِهِ بِيَمينِهِ وَ أمّا ألكافِرُ وَالمُنافِقُ فَيقولُ الأشهادُ « هؤُلاءِ ألّذينَ كَذَبُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ ألا لَعنَةُ اللهِ عَلَى ألظّالِمينَ »

خداوند مؤمن را پيش آرد و او را از مردم مستور و محفوظ دارد و بگناهان خود معترف كند و گويد آيا فلان گناه را ميشناسي؟.. آيا فلان گناه را مي شناسي؟.. و او جواب ميدهد بله خدايا تا وقتي كه اورا بگناهانش معترف ساخت و درخاطرش گذشت كه از كثرت گناهان هلاك شده است خدا گويد من گناهان تو را در دنيا مستور داشتم و امروز برتو ميبخشم سپس نامهٔ كارهاي نيك او را بدست راستش دهد ولي در بارهٔ كافر ومنافق آشكارا گويد: « اينها كساني هستند كه بر خداي خود دروغ بستند لعنت خداوند بر گروه ستمكاران».

٧٦٠ إنَّ اللهَ تَعالىٰ يُدخِلُ بِلُقمَةِ الخُبْزِ وَ قَبضَةِ التَّمرِ وَ مِثلِهِ مِمّا يَنفَعُ المِسكِينَ ثَلاثَةً الجَنَّةَ ، صاحِبَ البَيتِ الآمِرَ بِهِ وَالزَّوجَةَ المُصلِحَةَ وَالخادِمَ الَّذي يُناوِلُ المِسكِينَ.

خداوند بوسيلهٔ يك لقمه نان و يكمشت خرما و امثال آن كه فقير را سودمند افتد سه تن را ببهشت ميبرد صاحب خانه كه بدادن آن فرمان دهد وزنى كه آن را آماده كند و خادمى كه آنرا بفقير دهد.

٧٦١ إنَّ اللهَ تَعالىٰ يَسأَلُ العَبدَ عَنْ فَضلِ عِلمِهِ كَما يَسأَلُهُ عَنْ فَضلِ مالِهِ.

خداوند از بنده ميپرسد كه فزونى دانش خود را كجا صرف كرده همچنانكه از فزونى مال مى‌پرسد

٧٦٢ إنَّ اللهَ تَعالىٰ يُعافِي الاُمِّيِّينَ يَومَ القِيامَةِ مالا يُعافِي العُلَماءَ.

خداوند روز رستاخيز بر بيسوادان چيزهائى را مى‌بخشد كه بر دانشمندان نميبخشد.

٧٦٣ إنَّ اللهَ تَعالىٰ يُعَذِّبُ يَومَ القِيامَةِ الَّذِينَ يُعَذِّبُونَ النّاسَ فِي الدُّنيا.

خداوند روز رستاخيز كسانى را كه در دنيا مردم را عذاب كرده‌اند عذاب ميكند.

٧٦٤ إنَّ اللهَ تَعالىٰ يَغارُ وَ إنَّ المُؤمِنَ يَغارُ وَ غَيرَةُ اللهِ أنْ يَأتِيَ المُؤمِنُ ما حَرَّمَ اللهُ عَلَيهِ.

خداوند غيرت ميبرد و مؤمن غيرت ميبرد غيرت خدا اينستكه مؤمن مرتكب كارى شود كه خدا حرام كرده است.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يَقْبَلُ الصَّدَقَةَ وَ يَأْخُذُها بِيَمِينِهِ فَيُرَبِّيها لِأَحَدِكُمْ كَما يُرَبِّي أَحَدُكُمْ مُهْرَهُ، حَتّىٰ إِنَّ اللُّقْمَةَ تَصِيرُ مِثْلَ أُحُدٍ.

٧٦٥ خداوند صدقه را میپذیرد و آنرا بدست راست خود میگیردو برای‌شما بزرك میکندهمچنانکه کره اسب خودرا بزرك میکنید تاآنجا که یك‌لقمه باندازهٔ کوه احد شود.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ ما لَمْ يُغَرْغِرْ.

٧٦٦ خداوند تا دم واپسین‌توبهٔ‌بنده‌را را میپذیرد.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يَقُولُ أَنَا ثالِثُ الشَّرِيكَيْنِ ما لَمْ يَخُنْ أَحَدُهُما صاحِبَهُ فَإِذا خانَهُ خَرَجْتُ مِنْ بَيْنِهِما.

٧٦٧ خداوند گوید تا هنگامی که یکی از دو شریك بادیگری خیانت نکند من سومی آنهاهستم‌وهمینکه خیانت بمیان آمد من از میان آنها میروم.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يَقُولُ أَنَا مَعَ عَبْدِي ما ذَكَرَنِي وَتَحَرَّكَتْ بِي شَفَتاهُ.

٧٦٨ خداوند گوید تاهنگامی که بنده‌ام مرا یاد میکند و لبهایش بنام من میجنبد بااو هستم.

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يَقُولُ أَنَا خَيْرُ قَسِيمٍ لِمَنْ أَشْرَكَ بِي مَنْ أَشْرَكَ بِي شَيْئاً فَإِنَّ عَمَلَهُ قَلِيلُهُ

٧٦٩ خداوند گوید من عمل کسی را که برای من شریك قرار می دهد خوب تقسیم میکنم هر که چیزی را با من‌شریک کند عمل

۷۷۰ وَ كَثيرُهُ لِشَريكِهِ الَّذي أَشرَكَ بي، أَنا عَنهُ غَنِيٌّ.

او از کم وزیاد متعلق بشریکست ومن از آن بی‌نیازم.

۷۷۱ إنَّ اللهَ تَعالىٰ يَقُولُ أَنا عِندَ ظَنِّ عَبدي بي إِنْ خَيراً فَخَيراً وَ إِنْ شَرّاً فَشَرّاً.

خداوند گوید من ناظر گمان بندهٔ خویشم اگر گمان خوب بمن برد خوبی بیند واگر گمان بد برد بدی بیند.

۷۷۲ إنَّ اللهَ تَعالىٰ يَقُولُ إِنَّ الصَّومَ لي وَ أَنا أَجزي بِهِ إِنَّ لِلصّائِمِ فَرحَتَينِ، إِذا أَفطَرَ فَرِحَ وَ إِذا لَقِيَ اللهَ تَعالىٰ فَجَزاهُ فَرِحَ.

خداوند گوید روزه برای من است ومن پاداش آن رامیدهم روزه دار دو خوشحالی دارد، وقتی افطار کند خوشحال می‌شود و همینکه خدا را دیدار کند واورا پاداش دهد باز خوشحال میشود.

۷۷۳ إِنَّ اللهَ يَقُولُ لِأَهوَنِ أَهلِ النّارِ عَذاباً لَو أَنَّ لَكَ ما فِي الأَرضِ مِن شَيءٍ كُنتَ تَفتَدي بِهِ؟ قالَ نَعَم فَقَد سَأَلتُكَ ما هُوَ أَهوَنُ مِن هٰذا وَ أَنتَ في صُلبِ آدَمَ أَن لا تُشرِكَ بي شَيئاً فَأَبَيتَ إِلّا الشِّركَ.

خداوند بآنکه از همهٔ اهل جهنم عذابش آسان تر است گوید اگر همهٔ دنیا مال تو بود میدادی که از عذاب رها شوی؟.. گوید بله خدا گوید هنگامی که در پشت آدم بودی از تو چیزی خواستم که از این آسان تر بود از تو خواستم کسی را بامن شریك نسازی و دریغ کردی.

۷۷۴

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يَقُولُ يَابْنَ آدَمَ تَفَرَّغْ لِعِبادَتي أَمْلأْ صَدْرَكَ غِنىً وَ أَسُدَّ فَقْرَكَ وَ إلاّ تَفْعَلْ مَلأْتُ يَدَيْكَ شُغْلاً وَ لَمْ أَسُدَّ فَقْرَكَ.

خداوند گوید آدمیزاد وقت خود را صرف عبادت‌من کن تاسینهٔ ترا از بی‌نیازی پرکنم و فقر را از تو دور سازم و اگر چنین نکنی ترا سخت بدنیا مشغول سازم و فقررااز تو دور نکنم.

۷۷۵

إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَابْنَ آدَمَ مَرِضْتُ فَلَمْ تَعُدْني، قالَ يا رَبِّ كَيْفَ أَعُودُكَ وَ أَنْتَ رَبُّ الْعالَمينَ ؟ قالَ أَما عَلِمْتَ أَنَّ عَبْدي فُلاناً مَرِضَ فَلَمْ تَعُدْهُ؟ أَما عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ عُدْتَهُ لَوَجَدْتَني عِنْدَهُ ؟ يَابْنَ آدَمَ إِسْتَطْعَمْتُكَ فَلَمْ تُطْعِمْني فَقالَ يارَبِّ وَ كَيْفَ أُطْعِمُكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعالَمينَ ؟ قالَ أَما عَلِمْتَ أَنَّهُ اسْتَطْعَمَكَ عَبْدي فُلانٌ فَلَمْ تُطْعِمْهُ ؟ أَما عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْأَطْعَمْتَهُ لَوَجَدْتَ ذٰلِكَ

خداوند روز رستاخیز گوید آدمیزاد ؛ بیمار شدم مرا عیادت نکردی، گوید خدایا چگونه ترا که پروردگار جهانیانی عیادت کنم گوید مگر نمی‌دانی که فلان بندهٔ من بیمار بود و اورا عیادت نکردی مگر نمی‌دانی که اگر او را عیادت میکردی مراپیش او می یافتی؟... آدمیزاد! من از تو غذا خواستم بمن غذا ندادی ! گوید پروردگارا چگونه ترا که پرورد- گار جهانیانی غذادهم؟ گوید مگر نمی‌دانی که فلان بندهٔ من ازتوغذا خواست و باو غذا ندادی!مگرنمی دانی که اگر او را غذا می دادی اکنون پاداش آنرا پیش من میبافتی آدمیزاد از تو آب خواستم بمن

عِنْدي؟ يَابْنَ آدَمَ إِسْتَسْقَيْتُكَ فَلَمْ تَسْقِنِي قالَ يا رَبِّ كَيْفَ أَسْقِيكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعالَمِينَ؟ قالَ إِسْتَسْقاكَ عَبْدي فُلانٌ فَلَمْ تَسْقِهِ أَما إِنَّكَ لَوْ سَقَيْتَهُ لَوَجَدْتَ ذٰلِكَ عِنْدي.

آب ندادی؛ گوید چگونه ترا که پروردگار جهانیانی آب بدهم؟ گوید فلان بندهٔ من از تو آب خواست باو آب ندادی اگر باو آب داده بودی اکنون پاداش آن را پیش من می‌یافتی.

۷۷۶ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يُنْزِلُ الْمَعُونَةَ عَلىٰ قَدْرِ الْمَؤُنَةِ وَ يُنْزِلُ الصَّبْرَ عَلىٰ قَدْرِ الْبَلاءِ.

خداوند کمک را بقدر احتیاج نازل میسازد و صبر را باندازهٔ بلا می‌دهد.

۷۷۷ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يَنْهاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآباءِكُمْ.

خداوند نهی کرده که بپدران خود قسم بخورید.

۷۷۸ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يُوصِيكُمْ بِأُمَّهاتِكُمْ ثَلاثًا، إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يُوصِيكُمْ بِآبائِكُمْ مَرَّتَيْنِ إِنَّ اللهَ تَعالي يُوصِيكُمْ بِالْأَقْرَبِ فَالْأَقْرَبِ.

خداوند شمارا دربارهٔ مادرانتان سه بار سفارش میکند خداوند شما را دربارهٔ پدرانتان دوبار سفارش میکند خداوند شمارا درباره نزدیکان بترتیب سفارش می کند.

إِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ يُوصيكُمْ بِالنِّساءِ خَيْراً فَإِنَّهُنَّ أُمَّهاتُكُمْ وَبَناتُكُمْ وَخالاتُكُمْ.

۷۷۹ خداوند شمارا دربارهٔ زنان به نیکی سفارش میکند، زیرا زنها مادران و دختران و خاله‌های، شما هستند.

إِنَّ اللّٰهَ جَميلٌ يُحِبُّ الْجَمالَ.

۷۸۰ خداوند زیباست و زیبائی را دوست دارد.

إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضَ مِائَةَ رَحْمَةٍ كُلُّ رَحْمَةٍ طِباقُ ما بَيْنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ فَجَعَلَ مِنْها فِي الْأَرْضِ رَحْمَةً فَبِها تَعْطِفُ الْوالِدَةُ عَلىٰ وَلَدِها وَالْوَحْشُ وَالطَّيْرُ بَعْضُها عَلىٰ بَعْضٍ وَأَخَّرَ تِسْعاً وَتِسْعينَ فَإِذا كانَ يَوْمُ الْقِيامَةِ أَكْمَلَها بِهٰذِهِ الرَّحْمَةِ.

۷۸۱ خداوند روزی که آسمانها و زمین را آفرید صدرحمت بیافرید که هر یک از آنها میان زمین و آسمان را پر میکند و یکی را در زمین قرارداد که بوسیلهٔ آن مادر بفرزند مهربانست و وحش و طیر بیکدیگر مأنوسند و نود ونه رحمت را نگه داشته و همینکه روز قیامت شود این یک رحمت را نیز بر آن بیفزاید.

إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبَّ الْكِذْبَ فِي الصَّلاحِ وَأَبْغَضَ الصِّدْقَ فِي الْفَسادِ.

۷۸۲ خداوند دروغ مصلحت آمیز را دوست دارد و از راست فساد انگیز بیزاراست.

٧٨٣ إِنَّ اللهَ عِنْدَ لِسانِ كُلِّ قائِلٍ، فَلْيَتَّقِ اللهَ عَبْدٌ، وَلْيَنْظُرْ ما يَقُولُ.

خداوند ناظر زبان هر گوينده ايست بنده بايد از خدا بترسد و ببيند چه ميگويد.

٧٨٤ إِنَّ اللهَ لا يُؤاخِذُ الْمَزّاحُ الصّادِقُ فِي مَزاحِهِ.

خداوند شوخي را كه در شوخي خود راستگو باشد مؤاخذه نميكند

٧٨٥ إِنَّ اللهَ لا يَرْحَمُ مِنْ عِبادِهِ إِلَّا الرُّحَماءَ.

خداوند فقط ببندگان رحيم خود رحم ميكند.

٨٨٦ إِنَّ اللهَ لا يَقْبَلُ عَمَلَ عَبْدٍ حَتّى يَرْضى قَوْلَهُ.

خداوند عمل بنده را نميپذيرد مگر آنكه از گفتار وی خشنود باشد

٧٨٧ إِنَّ اللهَ لَمْ يَضَعْ داءً إِلَّا وَضَعَ لَهُ شِفاءً.

خدا دردی پدید نياورده جز آنكه علاجی برای آن قرار داده است.

٧٨٨ إِنَّ اللهَ لَمْ يُنْزِلْ داءً إِلَّا أَنْزَلَ لَهُ شِفاءً إِلَّا الْهَرَمَ.

خداوند دردی پدید نياورده جز آنكه علاجی برای آن قرار داده بجز پيری.

٧٨٩ إِنَّ اللهَ لَمْ يُنْزِلْ داءً إِلَّا أَنْزَلَ لَهُ دَواءً عَلِمَهُ مَنْ عَلِمَهُ وَجَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ، إِلَّا السّامَ وَهُوَ الْمَوْتُ.

خداوند دردی پديد نياورده جز اينكه دوائی برای آن فرستاده هر كه آنرا بداند بداند وهر كه نداند نداند بجز مرگ

إِنَّ اللهَ لَيَدْرَءُ بِالصَّدَقَةِ سَبْعِينَ مِيتَةً مِنَ السُّوءِ

خداوند بوسيلهٔ صدقه هفتاد قسم مرك بد را دفع ميكند. ۷۹۰

إِنَّ اللهَ لَيَرْضىٰ عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الْأَكْلَةَ فَيَحْمَدَهُ عَلَيْهَا أَوْ يَشْرَبَ الشَّرْبَةَ فَيَحْمَدَهُ عَلَيْهَا.

خداوند از بنده خشنود ميشود باينكه غذا بخورد و خدا را سپاس گزارد، يا آب بياشامد و خدا را سپاس گزارد. ۷۹۱

إِنَّ اللهَ لَيُؤَيِّدُ هٰذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ.

خداوند اين دين را بمرد بدكار يارى ميكند. ۷۹۲

إِنَّ اللهَ يَبْتَلِي عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالسَّقَمِ حَتَّىٰ يُكَفِّرَ عَنْهُ كُلَّ ذَنْبٍ.

خداوند بندهٔ مؤمن خود را بمرض مبتلا مى كند تا همهٔ گناهان او بريزد. ۷۹۳

إِنَّ اللهَ يُبْغِضُ السَّائِلَ الْمُلْحِفَ

خداوند گداى سمج را دشمن دارد. ۷۹۴

إِنَّ اللهَ يُبْغِضُ الشَّيْخَ الزَّانِيَ وَ الْغَنِيَّ الظَّلُومَ وَ الْفَقِيرَ الْمُخْتَالَ.

خداوند پير زناكار و ثروتمند ستمكار و فقير متكبر را دشمن دارد. ۷۹۵

٧٩٦ إِنَّ اللهَ يُبْغِضُ كُلَّ عالِمٍ بِالدُّنيا جاهِلٍ بِالآخِرَةِ.

خداوند هر کس را که بکار دنیا دانا و در کار آخرت نادان است دشمن دارد.

٧٩٧ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ إِذا أَنْعَمَ عَلى عَبْدِهِ أَنْ يُرى أَثَرُ نِعْمَتِهِ عَلَيْهِ وَ يُبْغِضُ الْبُؤْسَ وَ التَّباؤُسَ.

خدا دوست دارد که وقتی به کسی نعمت داد اثر نعمتش بر او آشکار دیده شود و از فقر واظهار فقر بی‌زار است.

٧٩٨ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الأَبْرارَ الأَخْفِياءَ الأَتْقِياءَ.

خدا نیکو کاران گمنام پرهیز کار را دوست دارد.

٧٩٩ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْبَصَرَ النّاقِدَ النّافِذَ عِنْدَ مَجيءِ الشَّهَواتِ وَ الْكامِلَ عِنْدَ نُزُولِ الشُّبَهاتِ يُحِبُّ السَّماحَةَ وَ لَوْ عَلى تَمْرَةٍ وَ يُحِبُّ الشَّجاعَةَ وَ لَوْ عَلى قَتْلِ حَيَّةٍ.

خداوند چشمی را که بهنگام شهوت باریك بین و پیش بین و بهنگام شبهه دقیق است دوست دارد و بخشش را اگرچه یکخرما باشد و شجاعت را اگرچه بکشتن ماری باشد دوست دارد.

٨٠٠ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الشّابَّ الَّذي يُفْني شَبابَهُ في طاعَةِ اللهِ.

خداوند جوانیرا که عمرخودرا در عبادت خدا بسر میبرد دوست دارد.

٨٠١ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُلِحّينَ

خداوند کسانی را که در کار دعا

فِي الدُّعاءِ.

اصرار میورزند دوست دارد.

إنَّ اللهَ يُحِبُّ أنْ تُؤْتَى رُخْصَتُهُ كَما يُحِبُّ أنْ تُتْرَكَ مَعْصِيَتُهُ.

۸۰۲ خداوند دوست دارد کارهائیرا که روا داشته انجام دهند چنانکه دوست دارد از نافرمانی او چشم بپوشند

إنَّ اللهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ.

۷۰۳ خداوند دل غمگین را دوست دارد.

إنَّ اللهَ يُحِبُّ مَعالِيَ الأُمُورِ وَأشْرافَها وَيَكْرَهُ سَفْسافَها.

۸۰۴ خداوند چیزهای بلند و شریف را دوست دارد و از چیزهای پست بی زار است.

إنَّ اللهَ يُحْيِي القُلُوبَ المَيِّتَةَ بِنُورِ الحِكْمَةِ كَما يُحْيِي الأرْضَ بِوابِلِ السَّماءِ.

۸۰۵ خداوند دلهای مرده را بنور حکمت حیات میبخشد چنانکه زمین را بباران آسمان زنده می سازد.

إنَّ اللهَ يَسْتَحْيِي مِنَ العَبْدِ أنْ يَرْفَعَ إلَيْهِ يَدَيْهِ فَيَرُدَّهُما خائِبَيْنِ.

۸۰٦ خداوند از بنده شرم دارد که دستهای خود رابسوی او بلند کند و آنرا نومید باز گرداند.

إنَّ اللهَ يُعْطِي الدُّنْيا عَلَى نِيَّةِ الآخِرَةِ وَأبَى أنْ يُعْطِيَ

۸۰۷ خداوند دنیا را بنیت آخرت می دهد ولی آخرت را به نیت دنیا

الآخِرَةَ عَلى نِيَّةِ الدُّنيا . نمی‌دهـد.

۸۰۸ إِنَّ اللهَ يُغـارُ لِلْمُسْلِمِ عَلىَ الْمُسْلِمِ فَلْيَغَرْ. خداوند برای مسلمانان غیرت میبرد، آن‌ها نیز بایدغیرت ببرند.

۸۰ إِنَّ اللهَ يَنْهيكُمْ عَنْ قيلٍ وَقالٍ. خداوند شمارا از گفتگوهای بیهوده نهی کرده‌است .

۸۱۰ إِنَّ الَّذي يَأْكُلُ أَوْ يَشْرَبُ في آنِيَةِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ إِنَّما يُجَرْجِرُ في بَطْنِهِ نارَ جَهَنَّمَ. کسی که در ظرف نقره و طلا میخورد و میآشامد آتش‌جهنم‌را درشکم خود فرمیبرد.

۸۱۱ إِنَّ الَّذي يَجُرُّ الثَّوْبَ خُيَلاءَ لا يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيمَةِ. کسی که از روی تکبر جامهٔ خوددرامیکشدخدا روز رستاخیز بدو نمینگرد.

۸۱۲ إِنَّ الْماءَ طَهُورٌ لا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ. آب پاکست‌وچیزی آن‌رانجس نمیکند.

۸۱۳ إِنَّ الْماءَ لا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ إِلاّ ما غَلَبَ عَلى ريحِهِ وَطَعْمِهِ وَلَوْنِهِ. آب‌را چیزی نجس نمیکندجز آنچه بو و مزه و رنگ آن را تغییر دهد .

٨١٤ إِنَّ ٱلْمُؤْمِنَ لَيُدْرِكُ بِحُسْنِ ٱلْخُلْقِ دَرَجَةَ ٱلْقَائِمِ ٱلصَّائِمِ.

مؤمن بوسیلهٔ خوش خلقی بـه مقام نماز شب گزار و روزه‌دار میرسد.

٨١٥ إِنَّ ٱلْمُؤْمِنَ مِنْ عِبادِ ٱللهِ لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ وَلَا يَأْثَمُ فِيمَنْ يُحِبُّ وَلَا يُضِيعُ مَا ٱسْتَوْدَعَ وَلَا يَحْسُدُ وَلَا يَطْعَنُ وَلَا يَلْعَنُ وَيَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ وَإِنْ لَمْ يُشْهَدْ عَلَيْهِ وَلَا يَتَنَابَزُ بِالْأَلْقَابِ فِي الصَّلوٰةِ مُتَخَشِّعاً إِلَى الزَّكَاةِ مُسْرِعاً فِي الزَّلَازِلِ وَقُوراً فِي الرَّخَاءِ شَكُوراً قَانِعاً بِالَّذِي لَهُ لَا يَدَّعِي مَا لَيْسَ لَهُ وَلَا يَغْلِبُهُ الشُّحُّ عَنْ مَعْرُوفٍ يُرِيدُهُ، يُخَالِطُ النَّاسَ كَيْ يَعْلَمَ وَيُنَاطِقُ النَّاسَ كَيْ يَفْهَمَ وَإِنْ ظُلِمَ وَبُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ الرَّحْمٰنُ هُوَ الَّذِي يَنْتَصِرُ لَهُ.

بندهٔ مؤمن بر دشمنان ستم نمی کندو برای رعایت دوستان مرتکب گناه نمیشود. امانت را تلف نمی کند. حسود و بد گو و لعنتگر نیست حق را میگوید اگرچه ازاو شهادت نخواهند. بغهای بی جا به کار نمیبرد. در نماز خاشع است و در کار زکـوة سریـع است. در مصیبت موقر وبهنگام نعمت شاکر است بدانچه دارد قانـع است و آنچه ندارد نمی‌جوید بخل او را از کار نیك باز نمی‌دارد با مردم آمیزش میکند تا چیز یاد گیردوبا آن ها گفتگو میکند تا چیز بفهمد اگر ستمی دید و بر او تجاوزی شد صبر میکند تا خداوند ستم را از اودفع کند.

٨١٦ إِنَّ ٱلْمُؤْمِنَ يُؤجَرُ فِي نَفَقَتِهِ كُلِّهَا إِلَّا شَيْئاً جَعَلَهُ فِي التُّرَابِ أَوِ ٱلْبِنَاءِ.

مؤمن از مخارج خود ثواب میبرد جز آنچه بخاك سپارد یا ساختمان كند.

٨١٧ إِنَّ ٱلْمُؤْمِنَ يُنْضِي شَيْطَانَهُ كَمَا يُنْضِي أَحَدُكُمْ بَعِيرَهُ فِي السَّفَرِ.

مؤمن شیطان خود را لاغر می كند چنانكه یكی ازشما اشتر خود را درسفر لاغر میكند.

٨١٨ إِنَّ ٱلْمُؤْمِنَ يُجَاهِدُ بِسَيْفِهِ وَ لِسَانِهِ.

مؤمن با شمشیر و زبان خود جهاد میكند.

٨١٩ إِنَّ ٱلْمُتَحَابِّينَ فِي اللهِ فِي ظِلِّ ٱلْعَرْشِ.

آن‌ها كه در راه خدا دوستی میكنند درسایهٔ عرش‌جای دارند.

٨٢٠ إِنَّ ٱلْمَرْءَ كَثِيرٌ بِأَخِيهِ وَٱبْنِ عَمِّهِ.

انسان بابرادر و عموزادهٔ خود بسیار می‌شود.

٨٢١ إِنَّ ٱلْمَرْأَةَ تُقْبِلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَ تُدْبِرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمُ إِمْرَأَةً فَأَعْجَبَتْهُ فَلْيَأْتِ أَهْلَهُ

زن بصورت شیطان می آید و بصورت شیطان میرود وقتی یكی از شما زنی دید كه‌ویرا بشگفت آورد پیش همسرخودرود زیرا بدینوسیله

فَإِنَّ ذٰلِكَ يَرُدُّ ما في نَفْسِهِ.

آنچه دردل دارد از میان میرود.

إِنَّ الْمَرْأَةَ تُنْكَحُ لِدِينِها وَ مالِها وَجَمالِها فَعَلَيْكَ بِذاتِ الدِّينِ تَرِبَتْ يَداكَ.

زن برای دین و مال و جمالش ۸۲۲
گیرند زن دین دار بجوئید.

إِنَّ الْمَرْءَ بَيْنَ يَوْمَيْنِ يَوْمٌ قَدْ مَضَى أُحْصِيَ فِيهِ عَمَلُهُ فَخُتِمَ عَلَيْهِ وَيَوْمٌ قَدْ بَقِيَ فَلا يَدْرِي لَعَلَّهُ لا يَصِلُ إِلَيْهِ.

انسان میان دو روز است روزی ۸۲۳
که گذشته و اعمالش بحساب‌آمده و مختوم گشته و روزی که باقی مانده ولی چه می داند شاید بآن روز نرسد.

إِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلَعٍ لَنْ تَسْتَقِيمَ لَكَ عَلى طَرِيقَةٍ فَإِنِ اسْتَمْتَعْتَ بِها إِسْتَمْتَعْتَ بِها وَبِها عِوَجٌ وَإِنْ ذَهَبْتَ تُقِيمُها كَسَرْتَها وَكَسْرُها طَلاقُها.

زن از دنده‌ای خلق شده که به ۸۲٤
هیچوجه راستی پذیر نیست اگر باکجی او بسازی ساخته‌ای و اگر خواهی براستیش باز آری او را میشکنی و شکستنش طلاق دادن است.

إِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلَعٍ وَإِنَّكَ إِنْ تُرِدْ إِقامَةَ الضِّلَعِ

زن از دنده‌ای خلق شده اگر ۸۲۵
بخواهی دنده را راست کنی آنرا میشکنی پس با او مدارا کن که‌با

تُكْسِرُها فَدارِها تَعِشْ بِها. | اوزندگی کنی.

۸۲۶ إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذا عادَ أَخاهُ الْمُسْلِمَ لَمْ يَزَلْ فِي مَخْرَفَةِ الْجَنَّةِ حَتّى يَرْجِعَ.

مسلمان وقتی بعیادت برادر مسلمان خودمیرود تاهنگامی که که باز گردد در بهشت قدم‌میزند.

۸۲۷ إِنَّ الْمُصَلِّي لَيَقْرَعُ بابَ الْمَلِكِ وَإِنَّهُ مَنْ يَدُمْ قَرْعَ الْبابِ يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لَهُ.

نمازگزار در خداوند را می کوبد و هر که پیوسته دری را بکوبد عاقبت بروی اوبازمیشود.

۸۲۸ إِنَّ الْمَظْلُومِينَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

ستمدیدگان در روز رستاخیز رستگارانند.

۸۲۹ إِنَّ الْمُقْسِطِينَ عِنْدَاللهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلى مَنابِرَ مِنْ نُورٍ عَنْ يَمِينِ الرَّحْمنِ وَكِلْتا يَدَيْهِ يَمِينٌ، أَلَّذِينَ يَعْدِلُونَ فِي حُكْمِهِمْ وَأَهْلِيهِمْ وَما وُلُّوا.

دادگران روز رستاخیز در پیشگاه خدابرمنبرهای‌نورند که طرف‌راست وی جای‌دارندوهردو دست خدار است است دادگران کسانی هستند که درحکم‌خودو دربارهٔ کسان‌وزیردستان‌خودبداد رفتار میکنند.

۸۳۰ إِنَّ الْمَلائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَها لِطالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِما يَطْلُبُ.

فرشتگان بالهای خودرا برای طالب‌علم بهن‌میکنند زیرااز آنچه می‌جوید رضایت دارند.

إِنَّ الْمَيِّتَ إِذَا دُفِنَ سَمِعَ خَفْقَ نِعَالِهِمْ إِذَا وَلَّوا عَنْهُ مُنْصَرِفِينَ.

۸۳۱ وقتی مرده را بخاك سپارند ، صدای کفش کسان‌را که از قبر وی بازمیگردند خواهدشنید .

إِنَّ الْمَيِّتَ يَعْرِفُ مَنْ يَحْمِلُهُ وَ مَنْ يَغْسِلُهُ وَمَنْ يُدَلِّيهِ فِي قَبْرِهِ.

۸۳۲ مرده کسی‌را که بلندش کند و کسی را که‌غسلش دهد وکسیرا که درقبرش‌نهد میشناسد.

إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الظَّالِمَ فَلَمْ يَأْخُذُوا عَلَى يَدَيْهِ أَوْشَكَ أَنْ يَعُمَّهُمُ اللهُ بِعِقَابٍ مِنْهُ.

۸۳۳ وقتی مردم ستمگر را دیدند و او را از ستم باز نداشتند بیم آن می رود که خدا همه را بعذاب خود مبتلا کند.

إِنَّ النَّاسَ لَا يَرْفَعُونَ شَيْئاً إِلَّا وَضَعَهُ اللهُ تَعَالَى.

۸۳۴ مردم چیزی را برتری ندهند جز آنکه خدا آن را تنزل دهد.

إِنَّ النَّاسَ لَمْ يُعْطَوْا شَيْئاً خَيْراً مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ.

۸۳۵ بمردم چیزی بهتر از اخلاق نیك نداده‌اند.

إِنَّ الْوُدَّ يُورِثُ وَ الْعَدَاوَةَ تُورِثُ.

۸۳۶ دوستی موروثی است و دشمنی موروثی است.

إِنَّ الْوَلَدَ مَبْخَلَةٌ مَجْبَنَةٌ

۸۳۷ فرزند موجب بخل و ترس و

مَجْهَلَةٌ مَحْزَنَةٌ .

نادانی وغم است.

۸۳۸ إِنَّ أُناساً مِنْ أُمَّتِي يَسْتَفِقْهُونَ فِي الدِّينِ وَ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ وَ يَقُولُونَ : نَأْتِي الْأُمَراءَ فَنُصِيبُ مِنْ دُنْياهُمْ وَ نَعْتَزِلُهُمْ بِدِينِنا وَلا يَكُونُ ذٰلِكَ ، كَما لا يُجْتَنىٰ مِنَ الْقَتادِ إِلاَّ الشَّوْكُ ، لا يُجْتَنىٰ مِنْ قُرْبِهِمْ إِلاّ الْخَطايا .

کسانی ازامت من در کار دین دانش جویند و قرآن خوانند و گویند پیش امیران رویم و از مقامشان بهره گیریم ودین‌خودرا از آن‌ها بر کنار نگه داریم ولی چنین چیزی نمی شود همان طور که از درخت قتاد جز خار نمی توان‌چید ازنزدیکی امیران‌نیزجز گناه بهره نمیتوان برد.

۸۳۹ إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَراأَوْنَ أَهْلَ الْغُرَفِ فِي الْجَنَّةِ كَما تَراأَوْنَ الْكَواكِبَ فِي السَّماءِ .

اهل بهشت صاحبان غرفه‌های بالا را چنان می بینند که شما ستارگان آسمانرامیبینید.

۸۴۰ إِنَّ أَهْلَ الْمَعْرُوفِ فِي الدُّنْياهُمْ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الْآخِرَةِ وَإِنَّ أَهْلَ الْمُنْكَرِ فِي الدُّنْياهُمْ أَهْلُ الْمُنْكَرِ فِي الْآخِرَةِ وَإِنَّ أَوَّلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولاً هُمْ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ .

نیکوکاران اینجهان نیکو کاران آنجهانند و بدکاران این جهان بدکاران آنجهانند ونیکو کاران پیش از همهٔ مردم ببهشت در می آیند .

إنّ أهلَ الشِّبَعِ في الدُّنيا هُمْ أهلُ الجُوعِ غداً في الآخِرَةِ.

سیران این جهان گرسنگان آن جهانند. ۸۴۱

إنّ أوثَقَ عُرَى الإسلامِ أنْ تُحِبَّ في اللهِ وَ تُبغِضَ في اللهِ.

محکمترین دستاویزهای اسلام این است که کسیرا برای خدا دوست داری و کسیرا برای خدا دشمن داری. ۸۴۲

إنّ أوّلَ ما يُجازَى بِهِ المُؤمِنُ بَعدَ مَوتِهِ أنْ يُغفَرَ لِجَميعِ مَنْ تَبِعَ جَنازَتَهُ.

نخستین پاداشی که پس از مرگ بمؤمن می‌دهند اینست که همهٔ کسانیکه دنبال جنازهٔ او رفته‌اند آمرزیده شوند. ۸۴۳

إنّ بَينَ يَدَيِ السّاعَةِ كَذّابينَ فاحذَرُوهُمْ.

پیش از رستاخیز دروغگویان پدیدار میشوند از آنها حذر کنید. ۸۴۴

إنّ حُسنَ الخُلقِ لَيُذيبُ الخَطيئَةَ كَما تُذيبُ الشَّمسُ الجَليدَ.

خوش اخلاقی گناه را محومیکند چنانکه آفتاب یخ را آب می کند. ۸۴۵

إنّ حُسنَ الظَّنِّ باللهِ مِنْ حُسنِ عِبادَةِ اللهِ.

گمان خوب بخدا داشتن از خوب عبادت کردن اوست. ۸۴۶

۸۴۷ إِنَّ حُسْنَ الْعَهْدِ مِنَ الْإِيمَانِ.

رعایت پیمان از لوازم ایمان است.

۸۴۸ إِنَّ حَقًّا عَلَى اللهِ أَنْ لَا يَرْفَعَ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ الدُّنْيا إِلَّا وَضَعَهُ.

برخدا لازم است که چیزی از دنیا را بالا نبرد جز اینکه آن‌را تنزل دهد.

۸۴۹ إِنَّ حَقًّا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَتَوَجَّعَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ كَمَا يَأْلَمُ الْجَسَدُ الرَّأْسُ.

مؤمنان باید از رنج یکدیگر متألم شوند چنانکه تن از رنج‌سر متأثر می‌شود.

۸۵۰ إِنَّ خِيارَ عِبادِ اللهِ الْمُوفُونَ الْمُطِيبُونَ.

بهترین بندگان خدا آن ها هستند که بوعده وفا کنند وبوی خوش بکار برند.

۸۵۱ إِنَّ رَبَّكَ يُحِبُّ الْمَحامِدَ.

خدای تو ستایش رادوست‌دارد

۸۵۲ إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ يَكُونَ نُطْقِي ذِكْراً وَ نَظَرِي عِبَراً.

پروردگارم بمن فرمان داده که سخنم ذکر باشد و نظرم مایهٔ عبرت.

۸۵۳ إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رَوْعِي أَنَّ نَفْساً لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ أَجَلَها وَ تَسْتَوْعِبَ

روح القدس این پندار را در خاطر من انداخت که هیچکس نمیمیرد جز آنکه‌روزش بپایان برسد وروزی خود را تمام کند پس از

رِزْقَها فَاتَّقُوا اللهَ وَأجمِلوا في الطَّلَبِ وَلا يَحْمِلَنَّ أحَدَكُمْ إسْتِبْطاءُ الرِّزقِ أنْ يَطْلُبَهُ بِمَعْصِيَةِ اللهِ فَإنَّ اللهَ تَعالى لا يُنالُ ما عِنْدَهُ إلاّ بِطاعَتِهِ.

خدا بترسيد و در طلب معتدل باشيد و اگر روزی يکی از شما دير رسيد آنرا بوسيلهٔ معصيت خدا نجوييد زيرا آنچه پيش خداست جز بوسيلهٔ اطاعت او بدست نمی آيد.

۸۵۴ إنَّ شَرَّ النّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَنْ يَخافُ النّاسُ مِنْ شَرِّهِ.

بدتر از همهٔ مردم پيش خدا روز قيامت کسی است که مردم از شر او بترسند.

۸۵۵ إنَّ شَرَّ النّاسِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عِنْدَ اللهِ مَنْ فَرَقَهُ النّاسُ إتِّقاءَ فُحْشِهِ.

بدتر از همهٔ مردم پيش خدا روز قيامت کسی است که مردم از بيم بد زبانيش از او حذر کنند.

۸۵۶ إنَّ صاحِبَ الدَّيْنِ لَهُ سُلْطانٌ عَلىٰ صاحِبِهِ حَتّىٰ يَقْضِيَهُ.

طلبکار بر قرض دار تسلط دارد تا هنگاميکه قرض خودرا بپردازد.

۸۵۷ إنَّ صاحِبَ الْمَكْسِ فِي النّارِ.

راهدار در جهنم است.

۸۵۸ إِنَّ صَدَقَةَ السِّرِّ تُطْفِي غَضَبَ الرَّبِّ وَإِنَّ صِلَةَ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ وَإِنَّ صَنائِعَ الْمَعْرُوفِ تَقِي مَصارِعَ السُّوءِ.

صدقهٔ نهان خشم خدا را فرو مینشاند و نیکی با خویشاوندان عمر را افزون میکند و کار های نیك از مرگهای بد جلوگیری میکند.

۸۵۹ إِنَّ عَذابَ هٰذِهِ الْأُمَّةِ جُعِلَ فِي دُنْياها.

عذاب این امت را در دنیا قرار داده‌اند.

۸۶۰ إِنَّ عِلْماً لا يُنْتَفَعُ مِنْهُ لَكَنْزٌ لا يُنْفَقُ مِنْهُ.

دانشیکه از آن سود نبرندمثل گنجی است که از آن خرج نکنند.

۸۶۱ إِنَّ غَلاءَ أَسْعارِكُمْ وَرُخْصَها بِيَدِ اللّٰهِ.

گرانی و ارزانی قیمتهای شما بدست خداست.

۸۶۲ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلا وَهِيَ الْقَلْبُ.

در تن پارهٔ گوشتی است که وقتی بصلاح گراید تمام تن بصلاح آید و وقتی فاسد شود همهٔ تن فاسد شود و آن قلبست.

۸۶۳ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَيْتاً يُقالُ لَهُ بَيْتُ الْأَسْخِياءِ.

در بهشت خانه‌ای هست که آن را خانه سخاوتمندان نامند.

٨٦٤

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ داراً يُقالُ لَها دارُ الْفَرَحِ لا يَدْخُلُها إِلاّ مَنْ فَرَّحَ يَتامَى الْمُؤْمِنِين.

در بهشت خانه ای هست که آنرا خانهٔ خوشحالی نامند وجز کسانی که یتیمان مؤمنان‌راخوشحال کرده باشند، وارد آن نمیشوند.

٨٦٥

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةً لا يَنالُها إِلاّ أَصْحابُ الْهُمُوم.

در بهشت درجه‌ای هست که‌جز غم دیدگان بدان نمیرسند.

٨٦٦

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَسُوقاً ما فِيها شِراءٌ وَلا بَيْعٌ إِلاّ الصُّوَرُ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ فَإِذَا اشْتَهَى الرَّجُلُ صُورَةً دَخَلَ فِيها.

در بهشت بازاری هست که در آن‌جا چیزی برای‌خرید و فروش نیست جز تصویر مردان و زنان و وقتی کسی تصویریرا بسندد مانند آن‌میشود .

٨٦٧

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ لَوْ أَنَّ الْعالَمِينَ اجْتَمَعُوا فِي إِحْداهُنَّ لَوَسِعَتْهُم.

در بهشت صد درجه هست که‌اگر جهانیان در یکی از آن‌ها مجتمع شوند در آن جای گیرند.

٨٦٨

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ ما لا عَيْنٌ رَأَتْ وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلا خَطَرَ عَلى قَلْبِ أَحَدٍ.

دربهشت چیزها هست که‌نه‌چشمی دیده ونه گوشی شنیده ونه‌درخاطر کسی گذشته‌است.

٨٦٩

إِنَّ فِي الْحَجْمِ شِفاءً.

حجامت مایهٔ شفاست .

٨٧٠ إِنَّ فِي الْمَالِ حَقًّا سِوَى الزَّكَاةِ.

در مال بجز زکاة حقی هست.

٨٧١ إِنَّ فِي الْمَعَارِيضِ لَمَنْدُوحَةً عَنِ الْكِذْبِ.

سخنان گوشه‌دار وسیلهٔ رهائی ازدروغ است.

٨٧٢ إِنَّ قَلْبَ ابْنِ آدَمَ مِثْلُ الْعُصْفُورِ يَنْقَلِبُ فِي الْيَوْمِ سَبْعَ مَرَّاتٍ.

دل آدمیزاد چون گنجشك است وهر روزهفت بارد گرگون می‌شود.

٨٧٣ إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَكَثِيرَ الْعَمَلِ مَعَ الْجَهْلِ قَلِيلٌ.

کار اندك که با بصیرت ودانش انجام گیرد بسیاراست وکاربسیار که بانادانی صورت پذیرداند کست.

٨٧٤ إِنَّ كِذْباً عَلَيَّ لَيْسَ كَكِذْبٍ عَلَى أَحَدٍ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.

دروغ بستن برمن مثل دروغ بستن بردیگری نیست‌هرکه‌بعمد برمن دروغ بندد در آتش جای گیرد.

٨٧٥ إِنَّكَ إِنْ تَتْرُكْ أَوْلَادَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَتْرُكَهُمْ عَالَةً.

اگر پس از تو اطفالت بی نیاز باشند بهتراست که‌محتاج باشند

إِنَّكَ لاَ تَدَعُ شَيْئاً اتِّقاءَ اللهِ إِلاَّ أَعْطاكَ اللهُ خَيْراً مِنْهُ.

876 اگر از ترس خدا از چیزی در گذری خداوند بهتر از آنرا بتو خواهد داد.

إِنَّكُمْ لَنْ تَسَعُوا النّاسَ بِأَمْوالِكُمْ وَلٰكِنْ سَعُوهُمْ بِأَخْلاقِكُمْ.

877 مال شما بهمه مردم نمی رسد پس با اخلاق خود همه را خرسند کنید.

إِنَّ لِلتَّوْبَةِ باباً عَرْضُ ما بَيْنَ مِصْراعَيْهِ ما بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لاٰ يُغْلَقُ حَتّىٰ تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِها.

878 توبه دری دارد که پهنای آن مانند وسعت مشرق و مغرب است وتا خورشید از مغرب طلوع نکند بسته نمیشود.

إِنَّ لِجَهَنَّمَ باباً لاٰ يَدْخُلُهُ إِلاَّ مَنْ شَفىٰ غَيْظَهُ بِمَعْصِيَةِ اللهِ.

879 جهنم دروازه‌ای دارد که فقط کسانیکه خشم خود را بگناه خدا فرونشانده باشند از آن داخل میشوند.

إِنَّ لِجَوابِ الْكِتابِ حَقّاً كَرَدِّ السَّلامِ.

880 جواب نامه مانند جواب سلام لازم است.

إِنَّ لِلزَّوْجِ مِنَ الْمَرْأَةِ لَشُعْبَةً ما هِيَ لِشَيْءٍ.

881 شوهر در پیش زن مقامی دارد که هیچ چیز ندارد.

۸۸۲ إِنَّ لِلشَّيْطانِ مَصالِيَ وَ فُخُوخاً وَ إِنَّ مِنْ مَصالِيهِ وَ فُخُوخِهِ الْبَطَرَ بِنِعَمِ اللهِ تَعالیٰ وَالْفَخْرَ بِعَطاءِ اللهِ وَالْكِبْرَ عَلیٰ عِبادِ اللهِ وَاتِّباعَ الْهَوىٰ في غَيْرِ ذاتِ اللهِ .

شیطان دامها و تله‌ها دارد و ازجمله دامها وتله‌های وی اینست که ازنعمتهای خدا مغرور شوند وبه‌بخششهای اوتفاخر کنند وبا بندگان خدا تکبر کنند وخوه درکاروی پیروهوس شوند .

۸۸۳ إِنَّ لِلشَّيْطانِ لَمَّةً بِابْنِ آدَمَ وَ لِلْمَلَكِ لَمَّةً فَأَمّا لَمَّةُ الشَّيْطانِ فَإِيعادٌ بِالشَّرِّ وَ تَكْذيبٌ بِالْحَقِّ وَ أَمّا لَمَّةُ الْمَلَكِ فَإِيعادٌ بِالْخَيْرِ وَ تَصْديقٌ بِالْحَقِّ فَمَنْ وَجَدَ ذٰلِكَ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مِنَ اللهِ تَعالیٰ فَلْيَحْمَدِ اللهَ وَمَنْ وَجَدَ الْأُخْریٰ فَلْيَتَعَوَّذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطانِ .

شیطان بآدمیزاد نزدیکی ای داردوخداوندنزدیکی‌ای،نزدیکی شیطان وعده به بدی و تکذیب حق است ونزدیکی‌خداوندوعده بنیکی و تصدیق حق‌است هرکه چنین حالی در خودیافت بداند که از جانب خداوند است‌واورا سپاس گزارد و هرکه حال‌دیگر را در خود یافت از شیطان بخدا پناه ببرد.

۸۸۴ إِنَّ لِصاحِبِ الْحَقِّ مَقالاً .

آنکه حق دارد گفتاری مؤثر دارد.

۸۸۵ إِنَّ لِلطّاعِمِ الشّاكِرِ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ ما لِلصّائِمِ الصّابِرِ.

پاداش آنکه غذا میخورد و شکر میگزارد مانندروزه‌دارصبوراست

٨٨٦

إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةً وَ إِنَّ فِتْنَةَ أُمَّتِي الْمَالُ .

هر امتی‌را بلیه‌ای هست و بلیه امت‌من مال است .

٨٨٧

إِنَّ لِكُلِّ دِينٍ خُلُقاً وَ إِنَّ خُلُقَ هٰذَا الدِّينِ الْحَيَاءُ .

هر دینی خوی خاص دارد و خوی دین ما حیاست .

٨٨٨

إِنَّ لِكُلِّ سَاعٍ غَايَةً وَ غَايَةُ ابْنِ آدَمَ الْمَوْتُ فَعَلَيْكُمْ بِذِكْرِ اللّٰهِ فَإِنَّهُ يُسَهِّلُكُمْ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ .

هر رهسپاری مقصدی دارد و مقصد آدمیزاد مرك است از یاد خدا غافل مشوید که یاد خدا کارها را آسان و شما را بآنجهان راغب می کند.

٨٨٩

إِنَّ لِكُلِّ شَجَرَةٍ ثَمَرَةً وَ ثَمَرَةُ الْقَلْبِ الْوَلَدُ .

هر درختی میوه‌ای دارد و میوه دل فرزند است.

٨٩٠

إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دِعَامَةً وَ دِعَامَةُ هٰذَا الدِّينِ الْفِقْهُ وَ لَفَقِيهٌ وَاحِدٌ أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ .

هر چیزی اساسی دارد و اساس این دین دانش است ویك دانشمند برای شیطان ازهزارعابدبدتراست .

٨٩١

إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مَعْدِناً وَ مَعْدِنَ التَّقْوَى قُلُوبُ الْعَارِفِينَ.

هرچیزی معدنی دارد و معدن پرهیزکاری دل عارفانست.

۸۹۲ إنَّ لِكُلِّ شيْءٍ حَقيقَةً وَما بَلَغَ عَبْدٌ حَقيقَةَ الْإيْمانِ حَتى يَعْلَمَ أنَّ ما أصابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخطِئَهُ وَما أخطاءَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصيبَهُ.

هر چیزی حقیتی دارد و بنده بحقیقت ایمان نمیرسد مگراینکه بداند که هرچه باو رسیده ممکن نبود نرسد و هرچه بدو نرسیده ممکن نبود برسد.

۸۹۳ إنَّ لِلّهِ تَعالىٰ أقواماً يَختَصُّهُمْ بِالنِّعَمِ لِمَنافِعِ العِبادِ وَ يُقِرُّها فيهِمْ ما بَذَلُوها فَإذا مَنَعُوها نَزَعَها مِنْهُمْ فَحَوَّلَها إلىٰ غَيْرِهِمْ.

خداوند را گروههاست که نعمتهای خویش خاص ایشان کند تابندگان را منتفع کنند و مادام که دهش کنند نعمت‌رابنزدایشان نگهدارد وچون امساك کنند از آنها بگیرد وبدیگران دهد .

۸۹٤ إنَّ لِلّهِ تَعالىٰ عِباداً اخْتَصَّهُمْ بِحَوائِجِ النّاسِ، يَفْزَعُ النّاسُ إلَيْهِمْ في حَوائِجِهِمْ أولٰئِكَ الْآمِنُونَ مِنْ عَذابِ اللّهِ.

خداوند را بندگانست که‌خاص حوائج‌مردمان کرده‌است و کسان درحوائج خویش‌بایشان پناه‌برند آنها ازعذاب خدا ایمنند .

۸۹۵ إنَّ لِلّهِ عِباداً خَلَقَهُمْ لِحَوائِجِ النّاسِ.

خداوندبندگانی داردکه آن‌ها را برای رفع حاجات مردم خلق کرده‌است.

إِنَّ لِلّٰهِ عِباداً يَعْرِفُونَ النَّاسَ بِالتَّوَسُّمِ.

خداوند بندگانی دارد که مردم را بفراست شناسند.

إِنَّ لِلّٰهِ عِنْدَ أَقْوامٍ نِعَماً يُقِرُّها عِنْدَهُمْ ما دامُوا في حَوائِجِ النَّاسِ ما لَمْ يَمَلُّوا فَإِذا مَلُّوا نَقَلَهَا اللّٰهُ إِلىٰ غَيْرِهِمْ.

۸۹۶ خداوند پیش بعضی مردم نعمت هائی دارد که تاوقتی ازانجام حوائج مردم باز نمیمانند نعمت خود را پیش آنها نگاه میدارد و همینکه از اینکار باز ماندند نعمت را به اشخاص دیگر منتقل میکند.

إِنَّ لِلّٰهِ مَلائِكَةً في الْأَرْضِ تَنْطِقُ عَلىٰ أَلْسِنَةِ بَني آدَمَ بِما فِي الْمَرْءِ مِنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ.

۸۹۷ خداوند درزمین فرشتگانی دارد که بزبان آدمیزادگان سخن می گویند واز بد ونیك کسان خبر دهند.

إِنَّ لِلّٰهِ مَلَكاً يُنادي عِنْدَ كُلِّ صَلاةٍ: يا بَني آدَمَ قُومُوا إِلىٰ نيرانِكُمُ الَّتي أَوْقَدْتُمُوها عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ فَأَطْفِؤُها بِالصَّلاةِ.

۸۹۸ خداوند فرشته‌ای دارد که هنگام نماز بانك میزند آدمیزادگان بر خیزید و آتشهائی راکه بر خویشتن افروخته‌اید بنماز خاموش کنید.

إِنَّ ما قُدِّرَ فِي الرَّحِمِ سَيَكُونُ

۸۹۹ آنچه درشکم مادر مقدر شده شدنی است.

۹۰۰ إِنَّ مَثَلَ الَّذي يَعْمَلُ السَّيِّئاتِ
ثُمَّ يَعْمَلُ الْحَسَناتِ كَمَثَلِ رَجُلٍ
كانَتْ عَلَيْهِ دِرْعٌ ضَيِّقَةٌ قَدْ خَنَقَتْهُ
ثُمَّ عَمِلَ حَسَنَةً فَانْفَكَّتْ حَلْقَةٌ
ثُمَّ عَمِلَ أُخْرىٰ فَانْفَكَّتِ الْأُخْرىٰ
حَتّىٰ يَخْرُجَ إِلَى الْأَرْضِ.

آن کس که کارهای بد میکند سپس کارهای نیك میکند مانند مردیست که زرهٔ تنك بتن دارد و نفس او را تنك میکند، کارنیکی میکند وحلقه‌ای از آن گشوده می‌شود سپس کار نیك‌دیگری‌می کند و حلقه دیگری گشوده می شود تابزمین می‌افتد.

۹۰۱ إِنَّ مَثَلَ الَّذي يَعُودُ في عَطِيَّتِهِ
كَمَثَلِ الْكَلْبِ أَكَلَ حَتّىٰ إِذا
شَبِعَ قاءَ ثُمَّ عادَ في قَيْئِهِ ثُمَّ أَكَلَهُ.

آنکه‌بخشش خودرا پس میگیرد مانندسگ است که‌بخورد و وقتی سیرشدقی کندوآنگاه به‌قی کردهٔ خود باز گردد وآنـرا بخورد .

۹۰۲ إِنَّ مُحَرِّمَ الْحَلالِ كَمُحَلِّلِ
الْحَرامِ.

آنکه حلال را حرام میکند مانند کسی‌است که حرام‌راحلال می‌کند.

۹۰۳ إِنَّ مَطْعَمَ ابْنِ آدَمَ قَدْ ضُرِبَ
مَثَلاً لِلدُّنْيا وَإِنْ قَزَحَهُ وَمَلَحَهُ
فَانْظُرْ إِلىٰ ما يَصِيرُ.

غذای آدمیزادرانمونه دنیاقرار داده‌اند هر قدر آن را ادویه و نمك‌بزند بنگر آخر چه می‌شود.

۹۰۴ إِنَّ مُعافاةَ اللّٰهِ الْعَبْدَ فِي الدُّنْيا
أَنْ يَسْتُرَ عَلَيْهِ سَيِّئاتِهِ.

بخشش خداوند نسبت‌ببنده در اینجهان اینست که گناهان اورا مستور دارد.

إِنَّ مُغَيِّرَ الْخُلُقِ كَمُغَيِّرِ الْخَلْقِ إِنَّكَ لا تَسْتَطِيعُ أَنْ تُغَيِّرَ خُلُقَهُ حَتَّى تُغَيِّرَ خَلْقَهُ.

آنکه میخواهد سیرت را تغیردهد ۹۰۵
مانند کسی است که میخواهد صورت را تغییر دهد اگر توانستی صورت را تغییر دهی سیرت را نیز تغییر توانی داد.

إِنَّ مِمَّا يَلْحَقُ الْمُؤْمِنَ مِنْ عَمَلِهِ وَحَسَنَاتِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ عِلْماً نَشَرَهُ وَوَلَداً صالِحاً تَرَكَهُ وَمُصْحَفاً وَرَّثَهُ أَوْ مَسْجِداً بَناهُ أَوْ بَيْتاً لِابْنِ السَّبِيلِ بَناهُ أَوْ نَهْراً أَجْراهُ أَوْ صَدَقَةً أَخْرَجَها مِنْ مالِهِ فِي صِحَّتِهِ وَحَياتِهِ تَلْحَقُهُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ.

از جمله اعمال ونیکیهای مؤمن ۹۰۶
که بعداز مرك بدو میرسد دانشی است که منتشر کرده باشد وفرزند پارسائیست که بجا گذاشته باشد و قرآنی است که به‌ارث گذاشته باشد یا مسجدی که بنا کرده باشد یا خانه‌ایکه برای کاروانیان بپا کرده باشد یا نهری که بکمك اوجریان یافته باشد یامالی که دردوران صحت وحیات ازمال خویش جدا کرده باشد همه اینها پس از مرك بدو میرسد.

إِنَّ مِنْ أَحَبِّكُمْ إِلَيَّ أَحْسَنَكُمْ أَخْلاقاً.

هر کس از شما خوش‌خلق تر ۹۰۷
است پیش من محبوبتر است.

إِنَّ مِنْ أَشْراطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ وَيَظْهَرَ الْجَهْلُ وَ

از علائم رستاخیز آنستکه دانش ۹۰۸
از میان بر خیزد و جهالت

يَفْشُو الزِّنَا وَ يُشْرَبَ الْخَمْرُ وَ يَذْهَبَ الرِّجَالُ وَ يَبْقَى النِّسَاءُ حَتَّى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً قَيِّمٌ وَاحِدٌ.

آشکار شود و زنا رواج گیرد و شراب نوشند، مردان بروند وزنان بمانند تاحدیکه پنجاه زن یکسر پرست داشته باشند.

٩٠٩ إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْخَطَايَا مَنِ اقْتَطَعَ مَالَ امْرِىءٍ مُسْلِمٍ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ إِنَّ مِنَ الْحَسَنَاتِ عِيَادَةَ الْمَرِيضِ.

از گناهان بزرك اینست که مال دیگریرا بدون حق تصرف کنند و عیادت مریض از کارهای نیك است.

٩١٠ إِنَّ مِنْ أَكْمَلِ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَاناً أَحْسَنَهُمْ خُلْقاً وَ أَلْطَفَهُمْ بِأَهْلِهِ.

از همهٔ مؤمنان ایمان آن کس کاملتر است که اخلاقش نیکتر است و با کسان خود بهتر رفتار میکند.

٩١١ إِنَّ مِنْ تَمَامِ إِيمَانِ الْعَبْدِ أَنْ يَسْتَثْنِيَ فِي كُلِّ حَدِيثِهِ.

نشانه کمال ایمان مرد اینست که درهمه سخن خوداستثنائی بیاورد.

٩١٢ إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَطُولَ عُمْرُهُ وَ يَرْزُقَهُ اللهُ الْإِنَابَةَ.

از لوازم سعادت مرد اینست که زندگانی او دراز شود و خداوند توبه رانصیب وی کند.

إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَبْداً أَذْهَبَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ.

بدترین مردم در نظر خدا روز ٩١٥
رستاخیز بنده‌ایست که آخرت‌خود را برای دنیای دیگری از دست داده باشد.

إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْراً وَ إِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِكَماً وَ إِنَّ مِنَ الْقَوْلِ عِيّاً وَ إِنَّ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ جَهْلاً.

بعضی بیانها سحر است و بعضی ٩١٦
شعرها حکمت است و بعضی سخن ها الکنی است وبعضی دانشجوئی ها جهالت است.

إِنَّ مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوباً لاَ يُكَفِّرُهَا الصَّلاَةُ وَلاَ الصِّيَامُ وَلاَ الْحَجُّ وَ لاَ الْعُمْرَةُ، يُكَفِّرُهَا الْهُمُومُ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ.

بعضی گناهان هست که نماز و ٩١٧
روزه و حج و عمره آنرا محو نمی کند فقط گرفتاری در طلب معاش آنرا نابود میکند.

إِنَّ مِنَ السَّرَفِ أَنْ تَأْكُلَ كُلَّ مَا اشْتَهَيْتَ.

یکی از اقسام اسراف اینست که ٩١٨
هرچه میخواهی بخوری.

إِنَّ مِنَ السُّنَّةِ أَنْ يَخْرُجَ الرَّجُلُ مَعَ ضَيْفِهِ إِلَى بَابِ الدَّارِ.

خوبست که مرد با مهمان خود ٩١٩
تا در خانه برود.

۹۲۰ إِنَّ مِنَ النّاسِ ناساً مَفاتِيحُ لِلْخَيْرِ مَغالِيقُ لِلشَّرِّ وَإِنَّ مِنَ النّاسِ ناساً مَفاتِيحُ الشَّرِّ مَغالِيقُ لِلْخَيْرِ فَطُوبى لِمَنْ جَعَلَ اللهُ مَفاتِيحَ الْخَيْرِ عَلى يَدَيْهِ وَوَيْلٌ لِمَنْ جَعَلَ اللهُ مَفاتِيحَ الشَّرِّ عَلى يَدَيْهِ.

بعضی مردم کلید خیرند و قفل شر وبعض دیگر کلید شرندوقفل خیرخوشا بحال آن کسکه خداوند کلید خیر را دردست اوقرار داده و بدا بحال آن کس که خداکلید شررا بدست اوسپرده است.

۹۲۱ إِنَّ مِنَ الْيَقِينِ أَنْ لا تُرْضِيَ أَحَداً بِسَخَطِ اللهِ وَلا تَحْمَدَ أَحَداً عَلى ما آتاكَ اللهُ وَلا تَذُمَّ أَحَداً عَلى ما لَمْ يُؤْتِكَ اللهُ، فَإِنَّ الرِّزْقَ لا يَجُرُّهُ حِرْصُ حَرِيصٍ وَلا يَصْرِفُهُ كَراهَةُ كارِهٍ.

ازلوازم ایمان اینست که برای خشنودی کسان خداراخشمگین نسازی وبر نعمتی که خدا داده کسیرا سپاس نگزاری و برای آنچه خدا نداده کسی‌را مذمت نکنی که روزی به آز حریصان فزونی نگیرد وبه تنفر کسان نقصان نپذیرد.

۹۲۲ إِنَّ مَثَلَ الْعُلَماءِ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ النُّجُومِ فِي السَّماءِ يُهْتَدى بِها فِي ظُلُماتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ،

دانشمندان در زمین مانند ستارگان آسمانند که درظلمات خشکی ودریابکمك آن‌راه‌جویند وهمینکه ستارگان نهان شدند

فَإِذَا انْطَمَسَتِ النُّجُومُ أَوْشَكَ أَنْ تَضِلَّ الْهُدَاةُ.

ممکن است ره یافتگان نیزه گمراه شوند.

إِنَّ مِنْ حَقِّ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُعَلِّمَهُ الْكِتَابَةَ وَأَنْ يُحْسِنَ اسْمَهُ وَأَنْ يُزَوِّجَهُ إِذَا بَلَغَ.

۹۲۳ از جمله حقوق فرزند بر پدر آنست که اورا نوشتن آموزد و نام او را خوب انتخاب کند وهنگام بلوغ به او زن بدهد.

إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللّٰهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللّٰهِ لَأَبَرَّهُ.

۹۲۴ بعضی بندگان خدا هستند که اگر قسم خورند که خدا چنین میکند چنان خواهد کرد.

إِنَّ مَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللّٰهَ تَعَالَى يَغْضَبْ عَلَيْهِ.

۹۲۵ هر که از خدا چیزی نخواهد خدا براو خشمگین می‌شود.

إِنَّ مِنْ مَعَادِنِ التَّقْوَى تَعَلُّمَكَ إِلَى مَا قَدْ عَلِمْتَ عِلْمَ مَا لَمْ تَعْلَمْ وَالنَّقْصَ فِيمَا قَدْ عَلِمْتَ قِلَّةَ الزِّيَادَةِ فِيهِ وَإِنَّمَا يُزَهِّدُ الرَّجُلَ فِي عِلْمِ مَا لَمْ يَعْلَمْ قِلَّةُ الْإِنْتِفَاعِ بِمَا قَدْ عَلِمَ.

۹۲۶ از جمله منابع پرهیز کاری این است که ندانسته‌ها را بیاموزی وبدانسته‌ها ضمیمه کنی، اگر افزایش دانش کم شود مایه نقصان آن میشود و کسی که ازدانسته‌های خود کمتر سود برد، در آموختن ندانسته‌ها سستی میکند.

٩٢٧ إِنَّ مِنْ مُوجِبـاتِ الْمَغْفِرَةِ إِدْخـالُ السُّرُورِ عَلىٰ أَخيكَ الْمُؤْمِنِ.

از جمله لوازم آمرزش اینست که برادر مؤمن خود را خرسند سازی.

٩٢٨ إِنَّ مِنْ مُوجِباتِ الْمَغْفِرَةِ بَذْلَ السَّلامِ وَحُسْنَ الْكَلامِ.

از جمله لوازم آمرزش ادای سلام و نیکی کلام است.

٩٢٩ إِنَّ مِنْ يُمْنِ الْمَـرْأَةِ تَيْسيـرَ خِطْبَتِها وَتَيْسيرَ صِداقِها.

نشان میمنت زن اینست که خواستگاریش آسان ومهرش سبك باشد.

٩٣٠ إِنَّ نارَكُمْ هٰـذِهِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعينَ جُزْءً مِنْ نارِ جَهَنَّمَ وَلَوْلا أَنَّها أُطْفِئَتْ بِالْماءِ مَرَّتَيْـنِ مَا انْتَفَعْتُمْ بِها وَإِنَّها لَتَدْعُوا اللّٰهَ أَنْ لا يُعيدَها فيها.

این آتش شما یکجزء از هفتاد جزء از آتش جهنم است واگر دو بار آتش خاموش نشده بود از آن بهره‌مند نتوانستید شد آتش دنیا از خدا می‌خواهد که او را بجهنم باز نگرداند.

٩٣١ إِنَّ هٰـذَا الدّينَ مَتينٌ فَأَوْغِلْ فيهِ بِرِفْقٍ وَلا تُبَغِّضْ إِلىٰ نَفْسِكَ عِبادَةَ اللّٰهِ فَإِنَّ الْمُنْبَتَّ لا أَرْضاً قَطَعَ وَلا ظَهْراً أَبْقىٰ.

این دین محکم است بملایمت در آن پیش برو وعبادت خدا را منفور خود مکن زیرا رهرو عجول نه راهی سپرده ونه مرکوب خود را حفظ کرده است.

إِنَّ هٰذَا الدِّينَارَ وَالدِّرْهَمَ أَهْلَكَا مَنْ قَبْلَكُمْ وَهُمَا مُهْلِكَاكُمْ.

۹۳۲ این دینار و درهم پیشینیان شما را هلاك كرد وشمارا رانیزهلاك خواهد کرد.

إِنَّ هٰذِهِ الْأَخْلَاقَ مِنَ اللهِ فَمَنْ أَرَادَ اللهُ تَعَالَىٰ بِهِ خَيْراً مَنَحَهُ خُلْقاً حَسَناً وَمَنْ أَرَادَ بِهِ سُوءً مَنَحَهُ خُلْقاً سَيِّئاً.

۹۳۳ این اخلاق از خدا و نداست و خدا برای هر که نیکی خواهد خلقی نکوبدو دهد وبرای‌هر که بدی خواهد خلق بدی‌بدودهد.

إِنَّ هٰذِهِ الْقُلُوبَ تَصْدَءُ كَمَا يَصْدَءُ الْحَدِيدُ قِيلَ فَمَا جَلَاؤُهَا قَالَ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَتِلَاوَةُ الْقُرْآنِ.

۹۳٤ دلها مانند آهن زنك میزند گفتند صیقل آن چیست؟ گفت یاد مرك و خواندن قرآن.

إِنَّ هٰذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا.

۹۳۵ دلها مانندظرف استوبهترازهمه دلیست که ظرفیت آن بیشتراست.

إِنَّمَا الْأَمَلُ رَحْمَةٌ مِنَ اللهِ لِأُمَّتِي، لَوْلَا الْأَمَلُ مَا أَرْضَعَتْ أُمٌّ وَلَدًا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا.

۹۳٦ امید رحمت خدا برای امت من است اگر امید نبود مادری فرزند خودرا شیر نمی‌داد وکسی درختی نمیکاشت.

۹۳۷ إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَالْخَوَاتِيمِ.

ارزش اعمال به‌نیت وسرانجام آنست .

۹۳۸ إِنَّمَا الْحَلْفُ حِنْثٌ أَوْ نَدَمٌ .

نتیجه قسم شکستن است یا ندامت.

۹۳۹ إِنَّمَا الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ وَإِنَّمَا الْحِلْمُ بِالتَّحَلُّمِ وَمَنْ يَتَحَرَّ الْخَيْرَ يُعْطَهُ وَمَنْ يَتَّقِ الشَّرَّ يُوقَهُ.

علم ازتعلم وحلم از تظاهر به حلم حاصل میشود هر که‌جویای خیرباشد همانش‌دهند وهر که از شربگریزد ازآن بر کنارماند .

۹۴۰ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ دِينِكُمْ فَخُذُوا بِهِ وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْيِي فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ .

من انسانی مانند شما هستم وقتی شمارا بچیزی در کار دین دستور دادم بدان‌رفتار کنیدووقتی از پیش خود شما رابچیزی‌فرمان دادم من انسان هستم.

۹۴۱ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَإِنَّ الظَّنَّ يُخْطِئُ وَيُصِيبُ وَلَكِنْ مَا قُلْتُ لَكُمْ قَالَ اللَّهُ فَلَنْ أَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ .

من انسانی مثل شما هستم و گمان بخطا یا صواب‌میرود ولی هرچه‌رابگویم خدا گفته است بر خدا دروغ نمی‌بندم.

إِنَّما أَنَا بَشَرٌ وَإِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ، فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَقْضِي لَهُ عَلَى نَحْوِ مَا أَسْمَعُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ فَإِنَّما هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ يَتْرُكْهَا.

۹۴۲ من انسانی هستم و شما دعاوی خود را پیش من میآورید شاید بعضی از شما دلایل خود را بهتراز دیگری بیان کند و من مطابق مسموعات خود بنفع او قضاوت کنم هر کس بموجب قضاوت من حق مسلمانی را تصرف کند پاره‌ای از آتش را به‌دست خود آورده است خواهد نگهدارد و خواهد رها کند.

إِنَّما أَهْلَكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ.

۹۴۳ هلاك پیشینیان شما از آنجا بود که دزد معتبر را رها میکردند ودزد ضعیف را مجازات میداده‌ند.

إِنَّما بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.

۹۴۴ من مبعوث شدم تا فضائل اخلاق را بکمال رسانم.

إِنَّما بَقِيَ مِنَ الدُّنْيَا بَلَاءٌ وَفِتْنَةٌ.

۹۴۵ از دنیا جز بلا و فتنه باقی نمانده است.

٩٤٦ إِنَّما شِفاءُ الْعَيِّ السُّؤالُ.

علاج نادانی سؤال است.

٩٤٧ إِنَّما مَثَلُ الْقَلْبِ مِثْلُ رِيشَةٍ بِالْفَلاةِ تَعَلَّقَتْ في أَصْلِ شَجَرَةٍ يُقَلِّبُها الرِّيحُ ظَهْراً لِبَطْنٍ.

دل مانند رشته ایست در بیابانی بدرختی آویخته که باد پیوسته آن را زیر و رو میکند.

٩٤٨ إِنَّما يُبْعَثُ النّاسُ عَلىٰ نِيّاتِهِمْ.

مردم مطابق پندار های خود محشور میشوند

٩٤٩ إِنَّما يَتَجالَسُ الْمُتَجالِسانِ بِأَمانَةِ اللهِ تَعالىٰ وَلا يَحِلُّ لِأَحَدِهِما أَنْ يُفْشِيَ عَلىٰ صاحِبِهِ ما يُخافُ.

جلیسان نگهدار امانت یکدیگرند و روا نیست یکی از آنها راز رفیق خودرا آشکار سازد.

٩٥٠ إِنَّما يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ يَرْجُوها وَإِنَّما يُجَنَّبُ النّارَ مَنْ يَخافُها وَإِنَّما يَرْحَمُ اللهُ مَنْ يَرْحَمُ.

کسی ببهشت میرود که امید آن دارد و کسی ازجهنم دور می ماند که از آن بیمناك باشد، خداوند فقط بکسی رحم میکند که رحم کند.

٩٥١ إِنَّما يُدْرَكُ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِالْعَقْلِ وَلا دينَ لِمَنْ لا عَقْلَ لَهُ.

همه خوبیها را بعقل می توان دریافت وهر که عقل ندارد دین ندارد.

إِنَّما يَرْحَمُ اللهُ مِنْ عِبادِهِ الرُّحَماءَ.

خداوند ببندگان رحیم خود رحم میکند. ٩٥٢

إِنَّما يُسَلِّطُ اللهُ عَلىَ ابْنِ آدَمَ مَنْ خافَهُ ابْنُ آدَمَ وَلَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ لَمْ يَخَفْ غَيْرَ اللهِ لَمْ يُسَلِّطِ اللهُ عَلَيْهِ أَحَداً وَإِنَّما وُكِلَ ابْنَ آدَمَ لِمَنْ رَجا ابْنُ آدَمَ وَلَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ لَمْ يَرْجُ إِلاَّ اللهَ لَمْ يَكِلْهُ اللهُ إِلىٰ غَيْرِهِ.

خداوند کسی را که آدمیزاداز او می‌ترسد بروی‌مسلط می کنداگر جز خدا از کسی نمی‌ترسید خدا کسی رابراومسلط نمیکرد آدمیزاد بکسی که بدو امیدوار است وا ـ گذار می‌شود واگر جزخدابکسی امید نداشت خدا او را بدیگری وانمیگذاشت. ٩٥٣

إِنَّما يَكْفي أَحَدَكُمْ ما كانَ في الدُّنيا مِثْلَ زادِ الرّاكِبِ.

برای شما در دنیا چیزیکه به اندازه توشه مسافری باشد کافی است. ٩٥٤

إِنَّهُ يَعْرِفُ الْفَضْلَ لِأَهْلِ الْفَضْلِ أَهْلُ الْفَضْلِ.

فضیلت اهل فضیلت را صاحب فضیلت‌می شناسد. ٥٥

إِنّي أُحَرِّجُ عَلَيْكُمْ حَقَّ الضَّعيفَيْنِ: أَلْيَتيمِ وَالْمَرْأَةِ.

شمارا ازحق دوضعیف بسختی برحذرمیکنم: یتیم وزن. ٩٥٦

٩٥٧ إِنِّي أَخافُ عَلى أُمَّتِي بَعْدِي أَعْمالاً ثَلثَةً: زَلَّةَ عالِمٍ وَحُكْمَ جائِرٍ وَهَوىً مُتَّبَعاً.

من پس از خودم برامتم از سه چیز بیم دارم لغزش دانا و فرمانروائی ستمگر و پیروی هوس.

٩٥٨ إِنِّي فِيما لَمْ يُوحَ إِلَيَّ كَأَحَدِكُمْ.

من در چیزهائیکه بمن وحی نرسیده مانند یکی از شماهستم.

٩٥٩ إِنِّي لا أَخافُ عَلَيْكُمْ فِيما لا تَعْلَمُونَ وَلكِنْ أُنْظُرُوا كَيْفَ تَعْمَلُونَ فِيما تَعْلَمُونَ.

من از آنچه نمیدانید نگرانی ندارم ولی باید دید آنچه را می دانید چگونه بکار می بندید.

٩٦٠ إِنِّي لَأُبْغِضُ الْمَرْأَةَ تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِها تَجُرُّ ذَيْلَها تَشْكُو زَوْجَها.

من زنی را که از خانه خود دامن کشان برای شکایت از شوهرش بیرون شود دشمن دارم.

٩٦١ إِنِّي لَمْ أُومَرْ أَنْ أَنْقُبَ عَلى قُلُوبِ النَّاسِ وَلا أَشُقَّ بُطُونَهُمْ.

من مأمور نیستم بردلهای مردم راه یابم یا باطن آنهارا بشکافم.

٩٦٢ أَنْهاكَ عَنْ ثَلاثِ خِصالٍ: أَلْحَسَدِ وَالْحِرْصِ وَالْكِبْرِ.

از سه خصلت دورباش حسد و حرص وتکبر

أَنهاكُمْ عَنِ الزُّورِ. — از شرك و دروغ بپرهيزيد. ٩٦٣

أَنهاكُمْ عَنْ قَليلِ ما أَسْكَرَ كَثيرُهُ. — هرچه زيادش مست ميكند از كمش نيز اجتناب كنيد. ٩٦٤

إِهْتَبِلُوا الْعَفْوَ عَنْ عَثَراتِ ذَوِي الْمُرُؤاتِ. — براى گناهان جوانمردان عذر تراشى كنيد. ٩٦٥

أَهْلُ الْجَوْرِ وَأَعْوانُهُمْ فِي النّارِ. — ستمگران و يارانشان در جهنمند ٩٦٦

أَهْوَنُ الرِّبا كَالَّذي يَنْكِحُ أُمَّهُ وَ إِنَّ أَرْبَى الرِّبا اسْتِطالَةُ الْمَرْءِ في عِرْضِ أَخيهِ. — آسانترين رباها چنانست كه كسى با مادر خود زنا كند و بدترين رباها آنست كه مرد درباره عرض برادر دينى خود زبان درازى كند. ٩٦٧

أَهْوَنُ أَهْلِ النّارِ عَذاباً يَوْمَ الْقِيامَةِ رَجُلٌ يُوضَعُ في أَخْمَصِ قَدَمَيْهِ جَمْرَتانِ يَغْلي مِنْهُما دِماغُهُ. — روز رستاخيز ازمردم جهنم آنكه عذابش از همه آسانتر است مردى است كه دو قطعه آتش بكف پايش نهند كه از حرارت آن مغز سرش بجوش مى‌آيد. ٩٦٨

أُوتيتُ جَوامِعَ الْكَلِمِ. — سخنان مختصر و جامع را بمن دادند. ٩٦٩

٩٧٠ أَوْثَقُ سِلاحِ إِبْلِيسَ النِّساءُ .

محکمترین سلاح شیطان زنانند .

٩٧١ أُوصِيكَ أَنْ تَسْتَحِيَ مِنَ اللّٰهِ كَمَا تَسْتَحِي مِنَ الرَّجُلِ الصَّالِحِ مِنْ قَوْمِكَ .

بتو سفارش میکنم از خدا چنان شرم کن که از مردی پارسا از کسان خود شرم میکنی .

٩٧٢ أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللّٰهِ تَعالىٰ في سِرِّ أَمْرِكَ وَ عَلانِيَتِهِ وَ إِذا أَسَأْتَ فَأَحْسِنْ وَلا تَسْأَلَنَّ أَحَداً شَيْئاً وَ لا تَقْبِضْ أَمانَةً وَلا تَقْضِ بَيْنَ اثْنَيْنِ

بتو سفارش میکنم که در نهان وعیان پرهیزگار باشی وقتی بدی کردی نیکی کن واز کسی چیزی مخواه، امانت مگیر و میان دو کس قضاوت مکن.

٩٧٣ أُوصِيكُمْ بِالْجارِ .

شما را درباره همسایه سفارش می کنم.

٩٧٤ أَوْلَى النّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ .

هرکه را قدرت مجازات بیشتر است عفو از او پسندیده‌تر است.

٩٧٥ أَوْلَى النّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جالَسَ أَهْلَ التُّهْمَةِ .

هرکه با متهمان آمیزش کند بیشتر از همه مردم سزاوار تهمت است .

٩٧٦ أَوَّلُ الْعِبادَةِ الصَّمْتُ .

نخستین مرحله عبادت خاموشی است .

أَوَّلُ ما تَفْقِدُونَ مِنْ دِينِكُمُ الْأَمانَةُ وَآخِرُ ما تَفْقِدُونَ الصَّلٰوةُ.

۹۷۷ نخستین‌چیزی که ازدین خود از دست میدهیدامانت است و آخرین چیزی که از دست میدهد نماز است.

أَوَّلُ ما نَهاني عَنْهُ رَبّي بَعْدَ عِبادَةِ الْأَوْثانِ شُرْبُ الْخَمْرِ وَمُلاحاةُ الرِّجالِ.

۹۷۸ پس از بت‌پرستی نخستین چیزی که خدایم مرا از آن‌نهی کردشراب خواری وبدگوئی مردان بیکدیگر است.

أَوَّلُ ما يُحاسَبُ بِهِ الصَّلٰوةُ.

۹۷۹ نخستین‌چیزیکه بحساب آن‌میرسند نماز است.

أَوَّلُ ما يُرْفَعُ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ الْحَياءُ وَالْأَمانَةُ.

۹۸۰ نخستین چیزیکه از میان این امت بر می‌خیزد حیا و امانت است.

أَوَّلُ ما يُقْضىٰ بَيْنَ النّاسِ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِي الدِّماءِ.

۹۸۱ نخستین بار روز رستاخیز میان مردم‌درباره‌خونهادادرسی‌میکنند.

أَوَّلُ ما يُوزَنُ فِي الْميزانِ الْخُلْقُ الْحَسَنُ.

۹۸۲ نخستین‌چیزیکه درترازو گذاشته می‌شود خلق نیك است.

أَوَّلُ ما يُوضَعُ في ميزانِ الْعَبْدِ نَفَقَتُهُ عَلىٰ أَهْلِهِ.

۹۸۳ نخستین چیزیکه در ترازوی‌بنده میگذارند خرجی است که برای کسان خود کرده است.

٩٨٤ أَوَّلُ مَنْ يُدْعىٰ إِلَى الْجَنَّةِ الْحَمّادُونَ الَّذِينَ يَحْمَدُونَ اللهَ

نخستين كسانيكه ببهشت دعوت مي شوند ستايشگرانند كه خدارا ستايش ميكنند.

٩٨٥ إِيّاكُمْ وَالتَّسْوِيفَ وَطُولَ الْأَمَلِ فَإِنَّهُ كانَ سَبَباً لِهَلاكِ الْأُمَمِ.

از اهمال و طول امل بپرهيزيد كه موجب هلاكت اقوام است.

٩٨٦ إِيّاكُمْ وَالتَّعَمُّقَ فِي الدِّينِ فَإِنَّ اللهَ تَعالىٰ قَدْ جَعَلَهُ سَهْلاً، فَخُذُوا مِنْهُ ما تُطِيقُونَ فَإِنَّ اللهَ يُحِبُّ مادامَ مِنْ عَمَلٍ صالِحٍ وَإِنْ كانَ يَسِيراً.

از كنجكاوى دركار دين به پرهيزيد زيرا خداوند دينرا آسان قرارداده است بنابراين از مسائل دين آنچه را طاقت داريد فرا گيريد زيرا خداوند كارنيك بادوام را دوست دارد اگرچه اندك باشد

٩٨٧ إِيّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَناتِ كَما يَأْكُلُ النّارُ الْحَطَبَ.

از حسد بپرهيزيد زيرا حسد كارهاى نيكرا مى‌خورد چنانكه آتش هيزم را مى‌خورد.

٩٨٨ إِيّاكُمْ وَالْحُمْرَةَ فَإِنَّها أَحَبُّ الزِّينَةِ إِلَى الشَّيْطانِ.

از سرخى بپرهيزيد زيرا سرخى ازهمه زينتها بنزد شيطان محبوبتر است.

إِيَّاكُمْ وَالْخَمْرَ فَإِنَّ خَطِيئَتَهَا تُفَرِّعُ الْخَطَايَا كَمَا أَنَّ شَجَرَتَهَا تُفَرِّعُ الشَّجَرَ.

۹۸۹ ازشراب بپرهیزید که ازگناه آن گناهان میزاید چنانکه از درخت آن درختان میروید.

إِيَّاكُمْ وَالدَّيْنَ فَإِنَّهُ هَمٌّ بِاللَّيْلِ وَمَذَلَّةٌ بِالنَّهَارِ.

۹۹۰ از قرض بپرهیزید که غم‌شب وذلت روزاست.

إِيَّاكُمْ وَالزِّنَا فَإِنَّ فِيهِ أَرْبَعَ خِصَالٍ تُذْهِبُ الْبَهَاءَ عَنِ الْوَجْهِ وَتَقْطَعُ الرِّزْقَ وَتُسْخِطُ الرَّحْمٰنَ وَالْخُلُودَ فِي النَّارِ.

۹۹۱ از زنا بپرهیزید که درآن چهار خصلت است رونق از چهره ببرد وروزی رابرد وخدا را خشمگین کند ومایه عذاب جاودان‌شود.

إِيَّاكُمْ وَالشُّحَّ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالشُّحِّ أَمَرَهُمْ بِالْبُخْلِ فَبَخِلُوا وَأَمَرَهُمْ بِالْقَطِيعَةِ فَقَطَعُوا وَأَمَرَهُمْ بِالْفُجُورِ فَفَجَرُوا.

۹۹۲ از حرص بپرهیزید که پیشینیان شما در نتیجه حرص هلاك شدند، حرص آنها را ببخل وادار کرد و بخیل شدند. ببریدن‌ازخویشاوندان وادار کرد و ازخویشاوندان‌بریدند ببدکاری وادارشان کرد و بدکار شدند.

إِيَّاكُمْ وَالطَّمَعَ فَإِنَّهُ هُوَ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ.

۹۹۳ ازطمع بپرهیزید که فقر آماده است.

۹۹۴ إِيّاكُمْ وَالْعِضَةَ النَّمِيمَةَ الْقالَةَ بَيْنَ النّاسِ .

از سخن چینی مردم پرهیز کنید.

۹۹۵ إِيّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِي الدِّينِ فَإِنَّما هَلَكَ مَنْ كانَ قَبْلَكُمْ بِالْغُلُوِّ فِي الدِّينِ .

از افراط در کار دین بپرهیزید که پیشینیان شما از افراط در کار دین هلاك شدند.

۹۹۶ إِيّاكُمْ وَالْغِيبَةَ فَإِنَّ الْغِيبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزِّنا. إِنَّ الرَّجُلَ قَدْ يَزْني وَيَتُوبُ فَيَتُوبُ اللهُ عَلَيْهِ وَإِنَّ صاحِبَ الْغِيبَةِ لا يُغْفَرُ لَهُ حَتّى يَغْفِرَ لَهُ صاحِبُهُ .

از غیبت بپرهیزید که غیبت از زنا سختتر است کسی که زنا میکند وتوبه میکند خدا توبه اورا میپذیرد ولی آنکه غیبت می کند گناهش آمرزیده نمی شود تا آنکه غیبت او را کرده است از گناهش بگذرد.

۹۹۷ إِيّاكُمْ وَالْكِبْرَ فَإِنَّ إِبْليسَ حَمَلَهُ الْكِبْرُ عَلى أَنْ لا يَسْجُدَ لِآدَمَ وَإِيّاكُمْ وَالْحِرْصَ فَإِنَّ آدَمَ حَمَلَهُ الْحِرْصُ عَلى أَنْ يَأْكُلَ مِنَ الشَّجَرَةِ وَإِيّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّ ابْنَيْ آدَمَ إِنَّما قَتَلَ أَحَدُهُما صاحِبَهُ حَسَداً فَهُنَّ أَصْلُ كُلِّ خَطيئَةٍ .

از تکبر برهیز کنید که شیطان بواسطه تکبر از سجده آدم دریغ کرد وازحرص بگریزید که آدم بواسطه حرص از میوه درخت بخورد واز حسد دور مانید که هابیل بواسطه حسد قابیل را کشت بنابراین تکبر و حرص و حسد سرچشمه همه گناهان است.

إِيّاكُمْ وَالْكِذْبَ فَإِنَّ الْكِذْبَ مُجانِبٌ لِلْإِيمانِ.

۹۹۸ ازدروغ بپرهیزید که دروغ با ایمان سازکار نیست.

إِيّاكُمْ وَالْكِذْبَ فَإِنَّ الْكِذْبَ لا يَصْلُحُ لا بِالْجِدِّ وَلا بِالْهَزْلِ وَلا يَعِدِ الرَّجُلُ صَبِيَّهُ لا يَفِي لَهُ وَإِنَّ الْكِذْبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النّارِ وَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ.

۹۹۹ از دروغ بپرهیزید زیرا دروغ نه جدی و نه شوخی روا نیست، انسان نباید بطفل خود وعده دهد و وفا نکند، دروغ کسانرا بیدکاری می کشاند و بدکاری آنها را بجهنم می رساند، و راستی کسانرا به نیکو کاری میکشاند و نیکو کاری آنها را ببهشت میرساند.

إِيّاكُمْ وَالْمَدْحَ فَإِنَّهُ الذَّبْحُ.

۱۰۰۰ از مدح کردن بپرهیزید که مانند سر بریدن است.

إِيّاكُمْ وَالْهَوىٰ فَإِنَّ الْهَوىٰ يُعْمِي وَيُصِمُّ.

۱۰۰۱ از هوس بپرهیزید که هوس انسانرا کور و کر می کند.

إِيّاكُمْ وَخَضْراءَ الدِّمَنِ قِيلَ وَما خَضْراءُ الدِّمَنِ؟ قالَ الْمَرْأَةُ الْحَسْناءُ فِي مَنْبَتِ سُوءٍ.

۱۰۰۲ از سبزه مزبله بپرهیزید گفتند سبزه مزبله چیست؟ گفت زن زیبا در خانواده بد.

١٠٠٣ إِيّاكُمْ وَدَعْوَةَ الْمَظْلُومِ وَإِنْ كانَ مِنْ كافِرٍ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَها حِجابٌ مِنْ دُونِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ.

از نفرين مظلوم بپرهيزيد اگر چه كافر باشد زيرا ميان آن و خدا حجابى نيست.

١٠٠٤ إِيّاكُمْ وَمُحادَثَةَ النِّساءِ فَإِنَّهُ لا يَخْلُو رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ لَيْسَ لَها مَحْرَمٌ إِلّا هَمَّ بِها.

از گفتگو با زنان بپرهيزيد كه هروقت مردى بازنى خلوت كند، قصد اوميكند.

١٠٠٥ إِيّاكُمْ وَمُحَقَّراتِ الذُّنُوبِ فَإِنَّما مَثَلُ مُحَقَّراتِ الذُّنُوبِ كَمَثَلِ قَوْمٍ نَزَلُوا بَطْنَ وادٍ فَجاءَ ذا بِعُودٍ وَجاءَ ذا بِعُودٍ حَتّى حَمَلُوا ما أَنْضَجُوا بِهِ خُبْزَهُمْ. وَإِنَّ مُحَقَّراتِ الذُّنُوبِ مَتى يُؤْخَذْ بِها صاحِبُها تُهْلِكْهُ.

از گناهان كوچك بپرهيزيد، مثال گناهان كوچك‌مانند گروهى است كه در درهٔ فرود آيند يكى چوبى آرد و ديگرى چوبى آرد و آنقدر هيزم بياورند كه بامجموع آن نان خودرا بپزند، گناهان حقير نيز وقتى ازمرتكب آن باز خواست كنند مايه هلاك او مى‌شود.

١٠٠٦ إِيّاكَ وَالتَّسْوِيفَ بِأَمَلِكَ فَإِنَّكَ لِيَوْمِكَ وَلَسْتَ بِما بَعْدُ فَإِنْ يَكُ غَدٌ لَكَ فَكُنْ فِي الْغَدِ كَما كُنْتَ فِي الْيَوْمِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ غَدٌ لَكَ لَمْ تَنْدَمْ

از اهمال بپرهيز كه تو براى امروز زندهٔ نه براى فردا اگر فردائى بود فردا نيز مثل امروز باش و اگر فردائى نبوداز اهمال و سستى امروز پشيمان نخواهى

عَلی ما فَرَّطتَ فِي الْيَوْمِ.

بود.

إِيّاكَ وَ السُّؤالَ فَإِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ.

از سؤال و تقاضا بپرهیز که سؤال ذلت نقد است و فقریست که در رسیدن آن شتاب می کنی. ۱۰۰۷

إِيّاكَ وَ اللَّجاجَةَ فَإِنَّ أَوَّلَها جَهْلٌ وَ آخِرَها نَدامَةٌ.

از لجاجت بپرهیز که آغازش جهالت است وانجامش ندامت. ۱۰۰۸

إِيّاكَ وَ خَصْلَتَيْنِ اَلضَّجَرَ وَ اَلْكَسَلَ فَإِنَّكَ إِنْ ضَجِرْتَ لَمْ تَصْبِرْ عَلی حَقٍّ وَ إِنْ كَسِلْتَ لَمْ تُؤَدِّ حَقّاً.

از دو صفت بپرهیز: ملالت وتنبلی که اگر ملول باشی حق را تحمل نکنی و اگر تنبل باشی ازادای حق باز مانی. ۱۰۰۹

إِيّاكَ وَ كُلَّ أَمْرٍ يُعْتَذَرُ مِنْهُ.

ازهرکاری که عذرآن باید خواست بپرهیز. ۱۰۱۰

إِيّاكَ وَما يَسُوءُ الْاُذُنَ.

از هرچه بگوش بدآید بپرهیز. ۱۰۱۱

إِيّاكَ وَ قَرِينَ السُّوءِ فَإِنَّكَ بِهِ تُعْرَفُ.

از یار بد بپرهیز که ترا بدو شناسند. ۱۰۱۲

إِيّاكَ وَ مُحَقَّراتِ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لَها مِنَ اللهِ طالِباً.

از گناهان کوچك بپرهیز که خدا از آن بازخواست میکند. ۱۰۱۳

١٠١٤ إيّاكَ وَمُصاحَبَةَ الْكَذّابِ فَإنَّهُ كَسَرابٍ يُقَرِّبُ إلَيْكَ الْبَعيدَ وَيُبَعِّدُ إلَيْكَ الْقَريبَ.

از مصاحبت دروغگو بپرهیز که دروغگو چون سراب است دور را نزدیك می‌نماید ونزدیك را دور.

١٠١٥ إيّاكَ وَمُصاحَبَةَ الْأَحْمَقِ فَإنَّهُ يُريدُ أنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ.

از مصاحبت احمق بگریز که می‌خواهد بتو نفع رساند ضرر می‌رساند.

١٠١٦ أيَّتُهَا الْاُمَّةُ إنّي لا أخافُ عَلَيْكُمْ فيما لا تَعْلَمُونَ وَلٰكِنِ انْظُرُوا كَيْفَ تَعْمَلُونَ فيما تَعْلَمُونَ.

ای امت من از آنچه نمی‌دانید برشما بیم ندارم ولی بنگرید آنچه رامی‌دانید چگونه عمل می کنید.

١٠١٧ أيُّ داءٍ أدْوىٰ مِنَ الْبُخْلِ.

هیچ دردی بدتر از بخل نیست.

١٠١٨ أيُّما امْرَأةٍ أدْخَلَتْ عَلىٰ قَوْمٍ مَنْ لَيْسَ مِنْهُمْ فَلَيْسَتْ مِنَ اللهِ في شَيْءٍ وَلَنْ يُدْخِلَهَا اللهُ جَنَّتَهُ وَأيُّما رَجُلٍ جَحَدَ وَلَدَهُ وَهُوَ يَنْظُرُ إلَيْهِ احْتَجَبَ اللهُ مِنْهُ وَفَضَحَهُ عَلىٰ رُؤُسِ الْأَوَّلينَ وَالْآخِرينَ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

هر زنی فرزندی را بناحق به کسانی ملحق کند خدا ازاو بیزار باشد و او را ببهشت نبرد وهر مردیکه فرزند خودرا که بدو نگران است انکار کند خدا ازاو دور شود و روز رستاخیز وی را میان اولین و آخرین رسوا کند.

أَيُّمَا امْرَأَةٍ اسْتَعْطَرَتْ ثُمَّ خَرَجَتْ فَمَرَّتْ عَلىٰ قَــوْمٍ لِيَجِدُوا رِيحَها فَهِيَ زانِيَةٌ وَ كُلُّ عَيْنٍ زانِيَةٌ.	١٠١٩ هر زنی عطر بزند وبیرون رود و بر گروهی بگذرد که بوی اورا دریابند زناکار است و هر دیدهٔ زنا کار است.
أَيُّمَا امْرَأَةٍ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِها بِغَيْرِ إِذْنِ زَوْجِها كانَتْ في سَخَطِ اللّٰهِ تَعالىٰ حَتّىٰ يَرْجِعَ إِلىٰ بَيْتِها أَوْ يَرْضىٰ عَنْها زَوْجُها.	١٠٢٠ هر زنی که بدون اجازهٔ شوهر از خانه خود بیرون رود مورد خشم خداست تا بخانه برگردد یا شوهرش از او راضی شود.
أَيُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلَتْ زَوْجَهـا الطَّلاقَ مِنْ غَيْرِ ما بَأْسٍ فَحَرامٌ عَلَيْها رائِحَةُ الْجَنَّةِ.	١٠٢١ هر زنی که بدون جهت از شوهر خود طلاق خواهد بوی بهشت براو حرام است.
أَيُّمَا امْرَأَةٍ ماتَتْ وَ زَوْجُها عَنْها راضٍ دَخَلَتِ الْجَنَّةَ.	١٠٢٢ هر زنیکه بمیرد و شوهرش ازاو خشنود باشد ببهشت میرود.
أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَزَعَتْ ثِيابَها في غَيْرِ بَيْتِها خَرَقَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْها سِتْرَهُ.	١٠٢٣ هر زنیکه لباس خود را جز در خانه خود بیرون آورد خدا پرده خویش را ازاو برگیرد.

١٠٢٤ أَيُّمَا امْرَأَةٍ وَضَعَتْ ثِيَابَهَا فِي غَيْرِ بَيْتِ زَوْجِهَا فَقَدْ هَتَكَتْ سِتْرَ مَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ.

هر زنی که لباس خود را جز در خانه شوهر بیرون آورد پرده‌ای را که میان او و خدا است پاره کرده است.

١٠٢٥ أَيُّمَا امْرِءٍ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئاً لَمْ يَحُطْهُمْ بِمَا يَحُوطُ نَفْسَهُ لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ.

هر کس چیزی از کار مسلمانان را بدست گیرد ودر کار آنها مانند کار خود دلسوزی نکند بوی بهشت بدو نخواهد رسید.

١٠٢٦ أَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَاتُّبِعَ فَإِنَّ عَلَيْهِ مِثْلَ أَوْزَارِ مَنِ اتَّبَعَهُ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئاً وَ أَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى هُدًى فَاتُّبِعَ فَإِنَّ لَهُ مِثْلَ أُجُورِ مَنِ اتَّبَعَهُ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئاً.

هر که کسانرا بسوی گمراهی بخواند و او را پیروی کنند نظیر گناهان پیروان خود را بدوش می برد بدون آنکه از گناهان آنها چیزی کم شود و هر که کسانرا به سوی هدایت خواند واورا پیروی کنند نظیر ثواب پیروانش نصیب او می‌شود بدون اینکه از ثواب آنها چیزی کم شود.

١٠٢٧ أَيُّمَا رَاعٍ غَشَّ رَعِيَّتَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ.

هر که با زیردستان خود بنیرنك رفتار کند اهل جهنم است.

أَيُّمَا رَاعٍ لَمْ يَرْحَمْ رَعِيَّتَهُ حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ.

۱۰۲۸ هر کس به زیردستان خود رحم نکند خداوند بهشت را براو حرام کند.

أَيُّمَا رَجُلٍ اسْتَعْمَلَ رَجُلاً عَلَى عَشَرَةِ أَنْفُسٍ عَلِمَ أَنَّ فِي الْعَشَرَةِ أَفْضَلَ مِمَّنِ اسْتَعْمَلَ فَقَدْ غَشَّ اللهَ وَ غَشَّ رَسُولَهُ وَ غَشَّ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ.

۱۰۲۹ هر کس مردیرا برده تن ریاست دهد و بداند که میان آنها کسی هست که ازاو برتر است با خداو پیغمبر و گروه مسلمانان تقلب کرده است.

أَيُّمَا رَجُلٍ تَدَيَّنَ دَيْناً وَهُوَ مُجْمِعٌ أَنْ لاَ يُوفِيَهُ إِيَّاهُ لَقِيَ اللهَ سَارِقاً.

۱۰۳۰ هر کس قرضی بگیرد ودرخاطر داشته باشد که آنرا نپردازد مانند دزدان محشور شود.

أَيُّمَا رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَنَوَى أَنْ لاَ يُعْطِيَهَا مِنْ صَدَاقِهَا شَيْئاً مَاتَ يَوْمَ يَمُوتُ وَهُوَ زَانٍ وَأَيُّمَا رَجُلٍ اشْتَرَى مِنْ رَجُلٍ بَيْعاً فَنَوَى أَنْ لاَ يُعْطِيَهُ مِنْ ثَمَنِهِ شَيْئاً مَاتَ يَوْمَ يَمُوتُ وَهُوَ خَائِنٌ وَالْخَائِنُ فِي النَّارِ.

۱۰۳۱ هر که زنی گیرد ودرخاطر داشته باشد که مهر اورا نپردازد هنگام مرگ چون زناکاران بمیرد و هر کس چیزی از مردی بخرد و در خاطر داشته باشد که قیمت آنرا نپردازد هنگام مرگ چون خائنان بمیرد وخائن در آتش است.

١٠٣٢ أَيُّمَا رَجُلٍ ظَلَمَ شِبْراً مِنَ الْأَرْضِ كَلَّفَهُ اللهُ تَعالَى أَنْ يَحْفِرَهُ حَتَّى يَبْلُغَ آخِرَ سَبْعِ أَرَضِينَ ثُمَّ يُطَوَّقُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ حَتَّى يَقْضِيَ بَيْنَ النّاسِ.

هر کس بقدر یکوجب زمین را بناحق تصرف کند روز رستاخیز خداوادارش میکند که آنرا تاعمق زمین هفتم بکند و طوق گردن کند تارسیدگی میان مردم بپایان رسد.

١٠٣٣ أَيُّما رَجُلٍ حالَتْ شَفاعَتُهُ دُونَ حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللهِ تَعالَى لَمْ يَزَلْ فِي سَخَطِ اللهِ حَتَّى يَنْزِعَ.

هر کس شفاعت او مانع ازاجرای حدی شود درمعرض خشم خداست تا از کار خود دست دارد.

١٠٣٤ أَيُّما شابٍّ تَزَوَّجَ فِي حَداثَةِ سِنِّهِ عَجَّ شَيْطانُهُ يا وَيْلَهُ عَصَمَ مِنِّي دِينَهُ.

هر جوانی در آغاز جوانی زن بگیرد شیطان وی بانگ بر آرد وای براو دین خود را از دستبرد من محفوظ داشت.

١٠٣٥ أَيُّما مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيْرٍ أَدْخَلَهُ اللهُ تَعالَى الْجَنَّةَ.

هر مسلمانی که چهارتن بنیکی او شهادت دهند خدا اورا ببهشت می برد.

أَيُّمَا مُسْلِمٍ كَسَا مُسْلِماً ثَوْباً عَلَىٰ عُرْيٍ كَسَاهُ اللّٰهُ تَعَالَىٰ مِنْ خُضْرِ الْجَنَّةِ وَأَيُّمَا مُسْلِمٍ أَطْعَمَ مُسْلِماً عَلَىٰ جُوعٍ أَطْعَمَهُ اللّٰهُ تَعَالَىٰ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةِ وَأَيُّمَا مُسْلِمٍ سَقَىٰ مُسْلِماً عَلَىٰ ظَمَاءٍ سَقَاهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ.

۱۰۳۶ هر مسلمانیکه مسلمان برهنهٔ راپپوشاندخداوندازپارچه های‌سبز بهشت بدوبپوشاندو هرمسلمانی که مسلمان گرسنهٔ راسیر کندخداوند روز رستاخیز از میوه های بهشت بدو بچشانـد و هـر مسلمانیـکه مسلمان‌تشنه‌ایراسیراب کند خداوند روز قیامت از شربت سر بمهر بـه او بنوشاند.

أَيُّمَا نَاشِيءٍ نَشَأَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ وَالْعِبَادَةِ حَتَّىٰ يَكْبَرَ أَعْطَاهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَوَابَ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ صِدِّيقاً.

۱۰۳۷ هر طفلی که درطلب علم‌وعبادت بزرگ شود خداوند ثواب هفتاد و دو صدیق به‌او عطاکند.

أَيُّمَا رَاعٍ اسْتَرْعَىٰ رَعِيَّةً فَلَمْ يَحُطْهَا بِالْأَمَانَةِ وَالنَّصِيحَةِ ضَاقَتْ عَلَيْهِ رَحْمَةُ اللّٰهِ تَعَالَىٰ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ.

۱۰۳۸ هر کس سرپرستی گروهی را بعهده گیرد و در کار آنهابه امانت و دلسوزی‌رفتارنکند رحمت خدا که شامل همه‌چیزاست‌باونمیرسد.

أَيُّمَا وَالٍ وَلِيَ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ

۱۰۳۹ هر زمامداری چیـزی از کار

أُمَّتي فَلَمْ يَنْصَحْ لَهُمْ وَ يَجْتَهِدْ لَهُمْ كَنَصيحَتِهِ وَ جُهْدِهِ لِنَفْسِهِ كَبَّهُ اللّهُ تَعالىٰ عَلىٰ وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ في النّارِ .

امت مرا بدست گیرد و در کار آنها مثل کارهای خصوصی خود دل سوزی و کوشش نکند روز رستاخیز خداوند او را وارونه در آتش اندازد.

۱۰۴۰ أَيُّما والٍ وَلِيَ فَلاناً وَ رَفَقَ رَفَقَ اللّهُ تَعالىٰ بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

هر کس بزمامداری برسد و با مردم بملایمت و مدارا رفتار کند خداوند روز قیامت با او مدارا کند .

۱۰۴۱ أَيُّما والٍ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتي بَعْدي أُقيمَ عَلَى الصِّراطِ وَ نَشَرَتِ الْمَلائِكَةُ صَحيفَتَهُ فَإِنْ كانَ عادِلاً نَجّاهُ اللّهُ بِعَدْلِهِ وَ إِنْ كانَ جائِراً انْتَفَضَ بِهِ الصِّراطُ انْتِفاضَةً تُزايِلُ بَيْنَ مَفاصِلِهِ حَتّىٰ يَكُونَ بَيْنَ عُضْوَيْنِ مِنْ أَعْضائِهِ مَسيرَةُ مِأَةِ عامٍ ثُمَّ يَنْخَرِقُ بِهِ الصِّراطُ .

هر زمامداریکه پس از من کار امت مرا بدست گیرد روز رستاخیز بر صراط متوقف شود و فرشتگان نامه اعمال او را بکشایند اگر عادل باشد خداوند او را بوسیله عدلش نجات دهد و اگر ستمگر باشد صراط زیر پای او چنان بلرزد که بندهای او را از هم جدا کند چنانکه میان دو عضو او صدسال راه فاصله باشد سپس از صراط بیفتد.

۱۰۴۲ أَيُّهَا النّاسُ اتَّقُوا اللّهَ فَوَاللّهِ لا يَظْلِمُ مُؤْمِنٌ مُؤْمِناً إِلّا انْتَقَمَ

ای مردم از خدا بترسید بخدا مؤمنی مؤمنی را ستم نکند جز

اللهُ تعالى مِنهُ يومَ القيامةِ.

آنکه روز رستاخیز خدا از او انتقام گیرد.

أيها الناسُ اتقوا اللهَ وأجمِلوا في الطلبِ فإنَّ نفساً لن تموتَ حتى تستوفيَ رزقَها وإن أبطأَ عنها فاتقوا اللهَ وأجمِلوا في الطلبِ.

ایمردم از خدا بترسید و در ١٠٤٣
طلب معتدل باشید زیرا هیچ کس نمیمیرد تا روزی خود را بپایان‌برد اگرچه‌روزی‌او دیر برسد ازخدا بترسید و در کار طلب معتدل‌باشید.

أيها الناسُ إنَّ ربَّكم واحدٌ وإنَّ أباكم واحدٌ، كلُّكم لآدمَ وآدمُ من ترابٍ إنَّ أكرمَكم عندَ اللهِ أتقاكم لا فضلَ لعربيٍّ على عجميٍّ إلا بالتقوى.

ای مردم خدای شما یکی و ١٠٤٤
پدر شما یکی است همه فرزند آدمید و آدم ازخاك است هر کس از شما پرهیز کارتر است پیش خدا بزرگوارتر است عربی‌برعجمی جز پرهیزکاری امتیاز ندارد،

أيها الناسُ عليكم بالقصدِ عليكم بالقصدِ فإنَّ اللهَ تعالى لا يملُّ حتى تملّوا.

ای‌مردم معتدل‌باشید زیرا خدا ١٠٤٥
ملول نمی‌شود مگر هنکامی که‌شما ملول شوید.

أيها الناسُ لا تعلّقوا علَى

ای مردم هیچ چیز را بمن‌مربوط ١٠٤٦

بِواحِدَةٍ، ما أَحْلَلْتُ إِلّاَ ما أَحَلَّ اللّهُ تَعالىٰ وَ ما حَرَّمْتُ إِلّاَ ما حَرَّمَ اللّهُ.

نکنید من حلال نکردم مگر آنچه راخداوندحلال کرده‌است و حرام نکردم مگر آنچه را خداوند حرام کرده‌است.

۱۰۴۷ أَيُّهَاالنّاسُ ماجائَكُمْ عَنّي يُوافِقُ كِتابَ اللّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَماجائَكُمْ يُخالِفُ كِتابَ اللّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ.

ایمردم هرچه‌از من برای شما نقل کردند وموافق قرآنست من گفته‌ام وهرچه برای شما نقل کردند و مخالف قرآنست من نگفته‌ام.

۱۰۴۸ أَلْآمِرُ بِالْمَعْرُوفِ كَفاعِلِهِ.

آنکه بکار نیک فرمان دهد مانند کسی استکه آنراانجام می‌دهد.

۱۰۴۹ أَلْإِحسانُ أَنْ تَعْبُدَ اللّهَ كَأَنَّكَ تَراهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَراهُ فَإِنَّهُ يَراكَ.

نیکی آنستکه‌خدارا‌چنان‌پرستش کنی گوئی که او را می‌بینی‌اگر تواو را نمیبینی او تورامی‌بیند.

۱۰۵۰ أَلْآخِذُ وَالْمُعْطي سَواءٌ فِي الرِّبا.

آنکه ربامی‌دهد و آنکه‌می گیرد در گناه برابرند.

۱۰۵۱ أَلْأَرْضُ أَرْضُ اللّهِ، وَالْعِبادُ عِبادُ اللّهِ، مَنْ أَحْيا مَواتاً

زمین زمین خداست‌وبندگان بندگان خدا هستند هر که زمین

فَهِيَ لَهُ. مرده‌ای را آباد کند متعلق باوست.

أَلْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَمَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ.

۱۰۵۲ ارواح مانند سپاهیان منظمند روحهای آشنا موتلفند و روحهای نا آشنا مختلف.

أَلْإِسْتِغْفَارُ مِمْحَاةٌ لِلذُّنُوبِ.

۱۰۵۳ استغفار وسیله محو گناهانست

أَلْإِسْلَامُ عَلَانِيَةٌ وَالْإِيمَانُ فِي الْقَلْبِ.

۱۰۵٤ اسلام آشکار است و ایمان‌دردل نهفته‌است.

أَلْإِسْلَامُ نَظِيفٌ فَتَنَظَّفُوا فَإِنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا نَظِيفٌ.

۱۰۵۵ اسلام پاکیزه است شما نیزپاکیزه باشید زیرا بجز پاکیزگان کسی به بهشت نمیرود.

أَلْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ.

۱۰۵٦ اسلام برتری می گیرد و چیزی بر آن برتری نگیرد.

أَلْإِقْتِصَادُ فِي النَّفَقَةِ نِصْفُ الْمَعِيشَةِ وَالتَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ وَحُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ.

۵۷ میانه‌روی درخرج‌یك نیمه‌معیشت است ودوستی با مردم یك نیمه‌عقل است و خوب پرسیدن یك‌نیمه‌دانش است.

١٠٥٨ أَلْإِقْتِصادُ نِصْفُ الْعَيْشِ وَحُسْنُ الْخُلْقِ نِصْفُ الدِّينِ.

میانه روی یك نیمه معیشت است وخوشخلقی یك نیمه دین است.

١٠٥٩ أَلْأَكْبَرُ مِنَ الْإِخْوَةِ بِمَنْزِلَةِ الْأَبِ.

برادر بزرك بمنزله پدراست.

١٠٦٠ أَلْأَكْلُ فِي السُّوقِ دَنَاءَةٌ.

غذا خوردن در بازارنشان پستی است.

١٠٦١ أَلْأَكْلُ مَعَ الْخادِمِ مِنَ التَّواضُعِ

چیز خوردن با خادم از فروتنی است.

١٠٦٢ أَلْأَمانَةُ تَجْلِبُ الرِّزْقَ وَالْخِيانَةُ تَجْلِبُ الْفَقْرَ.

امانت موجب رزق است و خیانت باعث فقر.

١٠٦٣ أَلْأَمْنُ وَالْعافِيَةُ نِعْمَتانِ مَغْبُونٌ فِيهِما كَثِيرٌ مِنَ النّاسِ.

امنیت و سلامت دو نعمتست که بسیاری ازمردم درآن مغبونند.

١٠٦٤ أَلْأُمُورُ كُلُّها خَيْرُها وَشَرُّها مِنَ اللهِ.

همه چیزها بد از بد و خوب از جانب خداوند است.

١٠٦٥ أَلْأَناةُ مِنَ اللهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطانِ.

تأنی از یزدان است وشتاب از شیطان.

أَلْأَيْدي ثَلاثَةٌ فَيَدُ اللهِ الْعُلْيا وَيَدُ الْمُعْطي أَلَّتي تَلِيها وَيَدُ السّائِلِ السُّفْلى فَأَعْطِ الْفَضْلَ وَلا تَعْجِزْ عَنْ نَفْسِكَ.	دستها سه گونه است دست خداوند بالا است ودست دهنده زیر آنست ودست سائل پائین است پس بخشش کن ودست بسته مباش . ۱۰۶۶
أَلْإِيمانُ الصَّبْرُ وَالسَّماحَةُ.	ایمان صبر است وبخشش . ۱۰۶۷
أَلْإِيمانُ بِالْقَدَرِ يُذْهِبُ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ .	اعتقاد بتقدیر غم واندوه را میبرد. ۱۰۶۸
أَلْإِيمانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَقَوْلٌ بِاللِّسانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكانِ.	ایمان معرفت قلب است و گفتار زبان وعمل اعضاء . ۱۰۶۹
أَلْإِيمانُ نِصْفانِ نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَنِصْفٌ فِي الشُّكْرِ .	ایمان دو نیمه است نیمی صبر و نیمی شکر . ۱۰۷۰
أَلْإِيمانُ وَالْعَمَلُ قَرِينانِ لا يَصْلُحُ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما إِلّا مَعَ صاحِبِهِ .	ایمان وعمل قرین یکدیگرند و هیچیک از آنها بدون دیگری درست نیست. ۱۰۷۱

۱۰۷۲ بابانِ مُعَجَّلانِ عُقُوبَتُهُما فِي الدُّنيا اَلْبَغْيُ وَ الْعُقُوقُ.

دو چیز است که کیفر آنرا دردنیا می‌دهند ظلم و بدرفتاری با پدر ومادر.

۱۰۷۳ بادِرْ بِأَرْبَعٍ قَبْلَ أَرْبَعٍ: شَبابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ وَ غِناكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَ حَياتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ.

چهار چیز را پیش از چهار چیز غنیمت شمار جوانی پیش ازپیری صحت پیش از بیماری وتوانگری پیش ازفقر وزندگی پیش ازمرگ

۱۰۷۴ بادِرُوا بِالْأَعْمالِ سِتّاً: إِمارَةَ السُّفَهاءِ وَ كَثْرَةَ الشُّرَطِ وَ بَيْعَ الْحُكْمِ وَ اسْتِخْفافاً بِالدَّمِ وَ قَطِيعَةَ الرَّحِمِ وَ نَشْأً يَتَّخِذُونَ الْقُرْآنَ مَزامِيرَ يُقَدِّمُونَ أَحَدَهُمْ لِيُغَنِّيَهُمْ وَ إِنْ كانَ أَقَلَّهُمْ فِقْهاً.

فرصت را برای اعمال نیک پیش از آنکه شش چیز رخ دهد غنیمت شمارید،فرمانداری سفیهان وکثرت شرط درکارمعامله وفروش منصبها وکوچک شمردن خونریزی وبریدن باخویشاوندان وتازه رسیدگانیکه قرآن را بآواز خوانند ویکی را بامامت وادارند که برای آنها تغنی کند اگرچه دانش او کمتر باشد.

۱۰۷۵ بادِرُوا بِالْأَعْمالِ فِتَناً كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ: يُصْبِحُ الرَّجُلُ

فرصترا برای اعمال نیک پیش از آنکه فتنه‌هائی مانند پاره‌های شب تاریک پدید آید غنیمت

مُؤْمِناً وَ يُمْسي كافِراً، وَيُمْسي مُؤْمِناً وَ يُصْبِحُ كافِراً، يَبيعُ أَحَدُهُمْ دِينَهُ بِعَرَضٍ مِنَ الدُّنيا قَليلٍ.

۱۰۷۶ شمارید در آنهنگام انسان صبح مؤمن است و شب کافر می‌شودشب کافر است و روز مؤمن میشود و دین خود را به عرض ناچیز دنیامی فروشند.

بادِرُوا بِالصَّدَقَةِ فَإِنَّ الْبَلاءَ لا يَتَخَطَّى الصَّدَقَةَ.

۱۰۷۷ بامداد خود را با صدقه آغاز کنید زیرا بلا از صدقه نمیگذرد.

بادِرُوا في طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الْحَوائِجِ فَإِنَّ الْغُدُوَّ بَرَكَةٌ وَ نَجاحٌ.

۱۰۷۸ صبح زود در طلب روزی و حاجتهای خود بروید، زیرا صبح‌خیزی مایه‌برکت و رستکاریست.

بِئْسَ الْعَبْدُ الْمُحْتَكِرُ: إِنْ أَرْخَصَ اللهُ تَعالَى الْأَسْعارَ حَزِنَ وَإِنْ أَغْلاهَا اللهُ فَرِحَ.

۱۰۷۹ چه بد است محتکر اگر خدا قیمتها را ارزان کند غمگین شود واگر گران‌کند خوشحال گردد.

بِئْسَ الطَّعامُ طَعامُ الْعُرْسِ يَطْعَمُهُ الْأَغْنِياءُ وَ يُمْنَعُهُ الْمَساكِينُ.

۱۰۸۰ چه بد است غذای عروسی که ثروتمندان از آن بخورند و فقیران محروم مانند.

١٠٨١ بِئْسَ الْقَوْمُ قَوْمٌ لا يُنْزِلُونَ الضَّيْفَ.

چه بدند مردمی که مهمان بخانه نمی آورند.

١٠٨٢ بِئْسَ الْقَوْمُ قَوْمٌ يَمْشِي الْمُؤْمِنُ فِيهِمْ بِالتَّقِيَّةِ وَالْكِتْمانِ.

چه بدند مردمیکه مؤمن درمیان آنها با تقیه و کتمان راه رود.

١٠٨٣ بِحَسْبِ الْمَرْءِ إِذا رَأىٰ مُنْكَراً لا يَسْتَطِيعُ لَهُ تَغْيِيراً أَنْ يَعْلَمَ اللّٰهُ تَعالىٰ أَنَّهُ لَهُ مُنْكِرٌ.

برای مرد کافیست که وقتی نا روائی دید و نمی‌تواند آنرا تغییر دهد خدا بداند که قلباً از آن بیزار است.

١٠٨٤ بِحَسْبِ امْرِئٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يُشارَ إِلَيْهِ بِالْأَصابِعِ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيا إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللّٰهُ.

برای مرد این بدي کافیست که‌در کار دین یا دنیا انگشت نما باشد جز کسی که خدایش حفظ کند.

١٠٨٥ بَرِئَ مِنَ الشُّحِّ مَنْ أَدَّى الزَّكاةَ وَقَرَى الضَّيْفَ وَأَعْطىٰ فِي النّائِبَةِ.

هر که زکات خودرا بپردازد و مهمان بخانه ببرد وهنگام سختی بخشش کند ازبخل برکناراست.

١٠٨٦ بِرُّ الْوالِدَيْنِ يُجْزِئُ عَنِ الْجِهادِ.

نیکی با پدر و مادر جای جهاد را می گیرد.

بِرُّ الْوالِدَيْنِ يَزِيدُ فِي الْعُمْرِ وَ الْكَذِبُ يَنْقُصُ الرِّزْقَ وَالدُّعاءُ يَرُدُّ الْقَضاءَ.

۱۰۸۷ نیکی با پدر و مادر عمر را افزون کند و دروغ روزی را کاهش دهد و دعا قضا را دفع کند.

بَرِّدُوا طَعامَكُمْ يُبارَكْ لَكُمْ فِيهِ.

۱۰۸۸ غذای خود را سرد کنید تا برکت یابد.

بِرُّوا آباءَكُمْ تَبَرَّكُمْ أَبْناؤُكُمْ وَعِفُّوا تَعِفَّ نِساؤُكُمْ.

۱۰۸۹ با پدران خود نیکی کنید تا فرزندانتان باشما نیکی کنند وعفیف باشید تازنان شما عفیف باشند.

بَشِّرِ الْمَشّائِينَ فِي ظُلَمِ اللَّيْلِ إِلَى الْمَساجِدِ بِالنُّورِ التّامِّ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

۱۰۹۰ بآنها که در ظلمات شب بسوی مسجدها میروند بشارت بده که روز رستاخیز روشنی کامل دارند.

بُشْرَى الدُّنْيا الرُّؤْيَا الصّالِحَةُ.

۱۰۹۱ بشارت این جهان رؤیای نیک است.

بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ وَ مَنْ خالَفَ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي.

۱۰۹۲ من دینی ساده و آسان آورده‌ام و هر که با روش من مخالفت کند از من نیست.

بُعِثْتُ بِمُداراةِ النّاسِ.

۱۰۹۳ من بمدارا با مردم مبعوث شده‌ام.

١٠٩٤ بُلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالسَّلَامِ.

با خویشان نزدیکی جوئید اگر چه بوسیله سلام باشد.

١٠٩٥ بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهادَةِ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ وَإِقامِ الصَّلٰوةِ وَإِيْتاءِ الزَّكاةِ وَحَجِّ الْبَيْتِ وَصَوْمِ رَمَضانَ.

اسلام بر پنج چیز استوار شده شهادت اینکه خدائی جز خدای یگانه نیست ومحمد پیغمبر خدا است و بپاداشتن نماز وادای زکوة و زیارت خانه وروزه رمضان.

١٠٩٦ بَيْتٌ لَا صِبْيانَ فِيهِ لَا بَرَكَةَ فِيهِ.

خانهٔ که بچه درآن نیست برکت در آن نیست.

١٠٩٧ بَيْنَ الْعالِمِ وَ الْعابِدِ سَبْعُونَ دَرَجَةً.

میان عالم و عابد هفتاد درجه است.

١٠٩٨ بَيْنَ الْعَبْدِ وَ بَيْنَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلٰوةِ.

میان بنده وکفر ترك نماز فاصله است.

١٠٩٩ بَيْنَ الْعَبْدِ وَ الْجَنَّةِ سَبْعُ عِقابٍ أَهْوَنُهَا الْمَوْتُ وَأَصْعَبُهَا الْوُقُوفُ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ تَعالىٰ إِذا تَعَلَّقَ الْمَظْلُومُونَ بِالظّالِمِينَ.

میان بنده و بهشت هفت عقبه است که آسانتر از همه مرك است و سختتر از همه توقف در پیشگاه خداست هنگامیکه ستم کشان دامن ستمگرانرا بگیرند.

بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ أَيّامُ الْهَرَجِ.

۱۱۰۰ پیش از رستاخیز روزگاری آشفته است.

بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ فِتَنٌ كَقِطَعِ اللَّيْلِ.

۱۱۰۱ پیش از رستاخیز فتنه‌ها پدید آید چون قطعات شب تاریک.

أَلْبادِئُ بِالسَّلامِ بَرِيءٌ مِنَ الْكِبْرِ.

۱۱۰۲ آنکه سلام آغاز می‌کند از تکبر بر کنار است.

أَلْبَخِيلُ مَنْ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ.

۱۱۰۳ بخیل آنست که مرا پیش او یاد کنند و بر من صلوات نفرستد.

أَلْبَذاءُ شُؤْمٌ وَسُوءُ الْمَلَكَةِ لُؤْمٌ.

۱۱۰۴ بد زبانی مایه شئامت است وبد سیرتی سرچشمه لئامت.

أَلْبِرُّ حُسْنُ الْخُلْقِ وَالْإِثْمُ ما حاكَ فِي الصَّدْرِ وَكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلِعَ عَلَيْهِ النّاسُ.

۱۱۰۵ نیکی خلق نیک است و گناه آنست که بر دل ننشیند و دوست نداری که مردم از آن مطلع شوند.

أَلْبِرُّ لا يَبْلى وَالذَّنْبُ لا يُنْسى وَالدَّيّانُ لا يَمُوتُ إِعْمَلْ ما شِئْتَ فَكَما تَدِينُ تُدانُ.

۱۱۰۶ نیکی کهنگی نگیرد و بدی فراموشی نپذیرد و خدای عادل نمیرد هرچه میخواهی بکن که هرچه کنی سزایت دهند.

١١٠٧ أَلْبِرُّ مَا اطْمَأَنَّ إِلَيْهِ الْقَلْبُ وَاطْمَأَنَّتْ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَالإِثْمُ مَا حاكَ فِي النَّفْسِ وَ تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ وَ إِنْ أَفْتاكَ الْمُفْتُونَ.

نیکی آنست که دل بدان آرام گیرد و روح از آن اطمینان یابد و بدی آنست که بردل ننشیند ودوست نداری مردم از آن خبر دار شوند دیگران هرچه می خواهند بگویند .

١١٠٨ أَلْبَرَكَةُ فِي أَكابِرِنا فَمَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنا وَ يُجِلَّ كَبِيرَنا فَلَيْسَ مِنّا.

برکت در بزرگان ماست وهر کس بر کوچك مارحم نکند و بزرك ما را محترم نشمارد ازما نیست.

١١٠٩ أَلْبَرَكَةُ فِي نَواصِي الْخَيْلِ.

برکت درپیشانی اسبانست .

١١١٠ أَلْبَرَكَةُ مَعَ أَكابِرِكُمْ.

برکت با بزرگان شماست .

١١١١ أَلْبِطْنَةُ تُقْسِي الْقَلْبَ .

پرخوری دل را سخت‌میکند.

١١١٢ أَلْبَغايَا اللّاتِي يُنْكِحْنَ أَنْفُسَهُنَّ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ .

زنانی که بی‌حضورشاهد شوهر میکنند زناکارند.

١١١٣ أَلْبُكاءُ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ الصُّراخُ مِنَ الشَّيْطانِ .

گریه از رحمت است وفریاد از شیطانست.

١١١٤ أَلْبَلاءُ مُوَكَّلٌ بِالْقَوْلِ ما

بلابسخن وابسته است ،

قالَ عَبْدٌ لِشَيْءٍ: «لا وَاللهِ لا أَفْعَلُهُ أَبَداً» إِلاّ تَرَكَ الشَّيْطانُ كُلَّ عَمَلٍ وَوَلِعَ بِذٰلِكَ مِنْهُ حَتّى يُؤْثِمَهُ.

وقتی بنده‌ای گوید بخدا هرگز این کاررا نمی کنم شیطان همه کارها را بگذارد وسخت دلبستگی کند تا اورا بگناه وادارد.

أَلْبَلاءُ مُوَكَّلٌ بِالْمَنْطِقِ فَلَوْ أَنَّ رَجُلاً عَيَّرَ رَجُلاً بِرِضاعِ كَلْبَةٍ لَرَضِعَها.

۱۱۱۵ بلا بسخن وابسته است اگر کسی دیگریرا بشیر خوردن از سگی سرزنش کند ازاوشیرخواهد خورد.

أَلْبِلادُ بِلادُ اللهِ وَالْعِبادُ عِبادُ اللهِ فَحَيْثُما أَصَبْتَ خَيْراً فَأَقِمْ.

۱۱۱۶ زمین زمین خداست و بندگان بندگان خدایند، هر جا نیکی بتو رسید اقامت گیر.

أَلْبَيْتُ الَّذي يُقْرَءُ فيهِ الْقُرْآنُ يُتَراءى لِأَهْلِ السَّماءِ كَما تُتَراءى النُّجُومُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ.

۱۱۱۷ خانه‌ای که در آن قرآن‌خوانده میشود در نظر اهل آسمان چنان مینماید که ستارگان در نظر اهل زمین.

۱۱۱۸ تَأْكُلُ النَّارُ ابْنَ آدَمَ إِلاَّ أَثَرَ السُّجُودِ حَرَّمَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ أَثَرَ السُّجُودِ .

آتش جهنم آدمیزاد را می خورد جز جای سجده را زیرا خداوند جای سجده را بر آتش حرام کرده است.

۱۱۱۹ تَبَسُّمُكَ فِي وَجْهِ أَخِيكَ لَكَ صَدَقَةٌ ، وَ أَمْرُكَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهْيُكَ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ وَ إِرْشَادُكَ الرَّجُلَ فِي أَرْضِ الضَّلاَلِ لَكَ صَدَقَةٌ وَ إِمَاطَتُكَ الْحَجَرَ وَ الشَّوْكَ وَ الْعَظْمَ عَنِ الطَّرِيقِ لَكَ صَدَقَةٌ .

لبخند تو بر روی برادرت صدقه است امر بمعروف و نهی از منکر کردنت صدقه است و رهنمائی کسی که راه را گم کرده صدقه است و دور کردن سنگ و خار و استخوان از راه صدقه است .

۱۱۲۰ تَبْنُونَ مَا لاَ تَسْكُنُونَ وَ تَجْمَعُونَ مَا لاَ تَأْكُلُونَ وَ تَأْمُلُونَ مَا لاَ تُدْرِكُونَ .

خانه‌ها میسازید که در آن سکونت نمیگیرید و چیزها فراهم میکنید که نمی‌خورید و آرزوها دارید که بدان نمیرسید.

تَجافَوْا عَنْ ذَنْبِ السَّخِيِّ فَإِنَّ اللهَ آخِذُ بِيَدِهِ كُلَّما عَثَرَ .

۱۱۲۱ گناه سخاوتمندرا ندیده بگیرید که هر دم بلغزد خدایش دست بگیرد.

تَجافَوْا عَنْ عُقُوبَةِ ذَوِي الْمُرُوَّةِ ما لَمْ تَكُنْ حَدّاً مِنْ حُدُودِ اللهِ .

۱۱۲۲ از عقوبت کردن جوانمردان در گذرید مگر آنکه حد بر آنها لازم شده باشد.

تَجاوَزُوا عَنْ ذَنْبِ السَّخِيِّ وَ زَلَّةِ الْعالِمِ وَ سَطْوَةِ السُّلْطانِ الْعادِلِ فَإِنَّ اللهَ تَعالَى آخِذٌ بِيَدِهِمْ كُلَّما عَثَرَ عاثِرٌ مِنْهُمْ .

۱۱۲۳ از گناه سخاوتمند ولغزش دانا وسطوت پادشاه در گذرید که هر یك از آنها را پای بلغزد خدایشان دست بگیرد.

تَجاوَزُوا لِذَوِي الْمُرُوَّةِ عَنْ عَثَراتِهِمْ فَوَ الَّذي نَفْسي بِيَدِهِ إِنَّ أَحَدَهُمْ لَيَعْثِرُ وَ إِنَّ يَدَهُ لَفي يَدِ اللهِ .

۱۱۲٤ از لغزش جوانمردان بگذرید زیرا بخدائی که جان من بدست اوست جوانمرد می‌لغزد ودست او در دست خداست .

تَجِدُ الْمُؤْمِنَ مُجْتَهِداً فيما يُطيقُ مُتَلَهِّفاً عَلى ما لا يُطيقُ.

۱۱۲۵ مؤمن چنانست که در کار خیر هرچه تواند کوشد و هرچه را نتواند بآرزو خواهد

تَجِدُونَ مِنْ شَرِّ النّاسِ ذا-

۱۱۲٦ بدترین مردم شخص دو روست

الْوَجْهَيْنِ الَّذي يَأتي هؤُلآءِ بِوَجْهٍ وَ هؤُلآءِ بِوَجْهٍ.

که با گروهی روئی وبا گروهی دیگرروی دیگر دارد.

۱۱۲۷ تَحَرَّوْا الصِّدْقَ وَإِنْ رَأَيْتُمْ أَنَّ فِيهِ الْهَلَكَةَ فَإِنَّ فِيهِ النَّجاةَ وَاجْتَنِبُوا الْكِذْبَ وَإِنْ رَأَيْتُمْ أَنَّ فِيهِ النَّجاةَ فَإِنَّ فيهِ الْهَلَكَةَ.

راستی کنید اگر چه پندارید مایه هلاك است که راستی مایه نجات است و از دروغ بپرهیزید اگرچه پندارید مایه نجات است که دروغ مایه هلاك است.

۱۱۲۸ تُحْفَةُ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ.

مرگ ارمغان مؤمن است.

۱۱۲۹ تُحْفَةُ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا الْفَقْرُ.

ارمغان مؤمن در اینجهان فقر است.

۱۱۳۰ تَحَفَّظُوا مِنَ الْأَرْضِ فَإِنَّها أُمُّكُمْ وَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ عامِلٍ عَلَيْها خَيْراً أَوْشَرّاً إِلاّ وَهِيَ مُخْبِرَةٌ بِهِ.

حرمت زمین را بدارید که بمنزله مادرشماست وهر که روی زمین کاربد یا خوبی کند، ازآن خبرمیدهد.

۱۱۳۱ تَخَلَّلُوا فَإِنَّهُ نَظافَةٌ وَ النَّظافَةُ تَدْعُو إِلَى الْإِيمانِ وَالْإِيمانُ مَعَ صاحِبِه فِي الْجَنَّةِ.

دندانهارا تمیز کنید زیر مایه نظافت است و نظافت باعث‌ایمان است و ایمان باصاحب خود در بهشت است.

تَخَيَّرُوا لِنُطَفِكُمْ فَأَنْكِحُوا الْأَكْفَاءَ وَأَنْكِحُوا إِلَيْهِمْ.

برای نطفه‌های خود محل مناسب انتخاب کنید و از اشخاص همشأن خود زن بگیرید و بآنها زن بدهید.

تَخَيَّرُوا لِنُطَفِكُمْ فَإِنَّ النِّسَاءَ يَلِدْنَ أَشْبَاهَ إِخْوَانِهِنَّ وَأَخَوَاتِهِنَّ.

۱۱۳۲ برای نطفه‌های خود جای مناسب انتخاب کنید زیرا زنان نظیر برادران و خواهران خود فرزند میآورند.

تَخَيَّرُوا لِنُطَفِكُمْ وَاجْتَنِبُوا هَذَا السَّوَادَ فَإِنَّهُ لَوْنٌ مُشَوَّهٌ.

۱۱۳۳ برای نطفه‌های خود جای مناسب انتخاب کنید و از سیاهان بپرهیزید که سیاهی رنگ زشتی است.

تَدَارَكُوا الْهُمُومَ وَالْغُمُومَ بِالصَّدَقَاتِ يَكْشِفِ اللهُ تَعَالَى ضُرَّكُمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَى عَدُوِّكُمْ.

۱۱۳۴ از رنج وغمها بوسیله صدقه جلوگیری کنید تاخدا رنجتانرا برطرف کند وشمارا بر دشمنان فیروزی دهد.

تَدَاوَوْا بِأَلْبَانِ الْبَقَرِ فَإِنِّي أَرْجُوا أَنْ يَجْعَلَ اللهُ فِيهَا شِفَاءً فَإِنَّهَا تَأْكُلُ مِنْ كُلِّ الشَّجَرِ.

۱۱۳۵ باشیر گاو مداوا کنید زیرامن امیدوارم که خدا در آن شفاقرار داده باشد زیرا ازهمه درختان میچرد.

تَدَاوَوْا عِبَادَ اللهِ فَإِنَّ اللهَ

۱۱۳۶ بندگان خدا امراض خود را

تَعالىٰ لَمْ يَضَعْ داءً إلاّ وَضَعَ لَهُ دَواءً غَيْرَ داءٍ واحِدٍ اَلْهَرَمِ.

مداوا کنید زیرا خدا مرضی پدید نیاورده جز آنکه دوائی برای آن قرار داده مگر یك درد که پیری است.

۱۱۳۷ تَداوَوْا فَإِنَّ الَّذي أَنْزَلَ الدّاءَ أَنْزَلَ الدَّواءَ.

مداوا کنید زیرا آنکه دردرا فرستاد دوارانیز فرستاد.

۱۱۳۸ تَدْرُونَ ما يَقُولُ الْأَسَدُ في زَئيرِه؟ يَقُولُ: أَللّٰهُمَّ لاٰ تُسَلِّطْني عَلىٰ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْمَعْرُوفِ.

می‌دانید شیر در غرش خود چه می گوید؟ گوید خدایا مرابر هیچکس از نیکوکاران مسلط مکن.

۱۱۳۹ تَرَى الْمُؤْمِنينَ في تَراحُمِهِمْ وَ تَوادِّهِمْ وَ تَعاطُفِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ اِذَا اشْتَكىٰ عُضْواً تَداعىٰ لَهُ سائِرُ جَسَدِه بِالسَّهَرِ وَالْحُمّىٰ.

مؤمنان در مهربانی و دوستی یك دیگر چون اعضای یك پیکرند که وقتی عضوی بدرد آید اعضای دیگر آرام نگیرند.

۱۱۴۰ تَرْكُ الدُّنْيا أَمَرُّ مِنَ الصَّبِرِ وَ أَشَدُّ مِنْ حَطْمِ السُّيُوفِ في سَبيلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

گذشتن از دنیا از صبر تلختر و از شکستن شمشیرها در راه خدا سخت‌تر است.

تَرْكُ الْوَصِيَّةِ عارٌ في الدُّنيا وَ نارٌ وَشَنارٌ في الْآخِرَةِ.

۱۱۴۱ وصیت نکردن مایه ننگ این جهان و آتش آنجهانست.

تَرَكْتُ فيكُمْ شَيْئَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُما: كِتابَ اللهِ وَ سُنَّتي وَلَنْ يَتَفَرَّقا حَتّى يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

۱۱۴۲ دو چیز در میان شما گذاشتم که باوجود آنها گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و روش من و ازهم جدا نمیشوند تا بر سر حوض بمن برسند.

تَزَوَّجُوا النِّساءَ فَإِنَّهُنَّ يَأْتِينَ بِالْمالِ.

۱۱۴۳ زن بگیرید که زنان توانگری میاورند.

تَزَوَّجُوا الْوَدُودَ الْوَلُودَ فَإِنّي مُكاثِرٌ بِكُمُ الْأَنْبِياءَ.

۱۱۴۴ زن مهربان وبچه آور بگیرید زیرا من بکثرت شمابرسایرپیغمبران افتخار می کنم.

تَزَوَّجُوا فَإِنّي مُكاثِرٌ بِكُمُ الْأُمَمَ وَلا تَكُونُوا كَرَهْبانِيَّةِ النَّصارى.

۱۱۴۵ زن بگیرید که من بکثرت‌شما برملل دیگر افتخار می کنم ومانند مسیحیان راه رهبانیت پیش مگیرید.

تَزَوَّجُوا وَلا تُطَلِّقُوا فَإِنَّ اللهَ لا يُحِبُّ الذَّوّاقينَ وَلا الذَّوّاقاتِ.

۱۱۴۶ زن بگیرید وطلاق مدهیدزیرا خداوند مردانی را که مکرر زن گیرند وزنانی راکه‌مکررشوهر کنند دوست ندارد.

۱۱۴۷ تَزَوَّجُوا وَلا تُطَلِّقُوا فَإِنَّ الطَّلاقَ يَهْتَزُّ مِنْهُ الْعَرْشُ.

زن بگیرید و طلاق مدهید زیرا عرش از وقوع طلاق می‌لرزد.

۱۱۴۸ تَساقَطُوا الضَّغائِنَ.

کینه‌ها را دور بیندازید.

۱۱۴۹ تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السُّحُورِ بَرَكَةً.

سحر خیز باشید زیرا سحرخیزی مایه برکت است.

۱۱۵۰ تَصافَحُوا يَذْهَبِ الْغِلُّ عَنْ قُلُوبِكُمْ.

بایکدیگر دست بدهید تا کینه از دلهای شما برود.

۱۱۵۱ تَصَدَّقُوا فَإِنَّ الصَّدَقَةَ فَكاكُكُم مِنَ النّارِ.

صدقه بدهید زیرا صدقه مایه آزادی شما از آتش جهنم است.

۱۱۵۲ تَصَدَّقُوا فَسَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمانٌ يَمْشِي الرَّجُلُ بِصَدَقَتِهِ فَيَقُولُ الَّذِي يَأْتِيهِ بِها: لَوْ جِئْتَ بِها بِالْأَمْسِ لَقَبِلْتُها فَأَمَّا الْآنَ فَلا حاجَةَ لِي فِيها فَلا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُها.

صدقه بدهید زیرا زمانی بیاید که انسان برای صدقه دادن برود و آنکه صدقه را برای او برده‌اند گوید اگر دیروز آورده بودی قبول می‌کردم اما امروز بدان حاجت ندارم و کسی را نیابد که صدقه او را قبول کند.

تَصَدَّقُوا وَ لَوْ بِتَمْرَةٍ فَإِنَّها تَسُدُّ مِنَ الْجائِعِ وَ تُطْفِىءُ الْخَطِيئَةَ كَما يُطْفِىءُ الْماءُ النَّارَ.

۱۱۵۳ صدقه بدهيد و گرچه يك خرما باشد زيرا رنج گرسنه‌ايرا تخفيف ميدهد و گناه راخاموش ميكند چنانكه آب آتش‌راخاموش ميكند.

تَعافَوْا الْحُدُودَ فِيما بَيْنَكُمْ فَما بَلَغَني مِنْ حَدٍّ فَقَدْ وَجَبَ.

۱۱۵۴ درميان خودتان از گناهانيكه موجب مجازات است در گذريد زيرا وقتى گناهى به اطلاع من رسيد مجازات آن واجب است.

تَعافَوْا يَسْقُطِ الضَّغائِنُ بَيْنَكُمْ.

۱۱۵۵ همديگر را ببخشيد تا كينه هايتان ازميان برخيزد .

تُعْرَضُ الْأَعْمالُ عَلَى اللهِ تَعالى يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَالْخَمِيسِ فَيَغْفِرُ اللهُ إِلاّ ما كانَ مِنْ مُتَشاحِنَيْنِ أَوْ قاطِعِ رَحِمٍ.

۱۱۵۶ روز دوشنبه وپنجشنبه اعمال را بر خداوندعرضه مى‌دارند وخداوند گناه كسانرا ميبخشد مگر گناه ستيزه جويان و كسى كه از خويشاوندان بريده باشد.

تُعْرَضُ الْأَعْمالُ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَالْخَمِيسِ عَلَى اللهِ وَ تُعْرَضُ عَلَى الْأَنْبِياءِ وَ عَلَى الْآباءِ وَ الْأُمَّهاتِ يَوْمَ الْجُمْعَةِ فَيَفْرَحُونَ

۱۱۵۷ روز دوشنبه وپنجشنبه اعمال را بر خداوند عرضه ميدارند وروز جمعه از نظر پدران و مادران مى گذرانند وازكارهاى‌نيك خوشحال ميشوند و چهره هايشان سفيد و

بِحَسَناتِهِمْ وَ تَزْدادُ وُجُوهُهُمْ بَياضاً وَإِشْراقاً فَاتَّقُوا اللهَ وَ لا تُؤْذُوا مَوْتاكُمْ.

روشن ميشود پس ازخدا بپرهيزيد و مردگان خود را اذيت مكنيد.

١١٥٨ تَعَرَّفْ إِلَى اللهِ فِي الرَّخاءِ يَعْرِفْكَ فِي الشِّدَّةِ.

درموقع آسايش خدارا بشناس تا در موقع سختي ترا بشناسد.

١١٥٩ تَعَشَّوْا وَلَوْ بِكَفٍّ مِنْ حَشَفٍ فَإِنَّ تَرْكَ الْعَشاءِ مَهْرَمَةٌ.

شام بخوريد اگرچه مشتي خرماي پست باشد زيرا شام نخوردن مايه ضعف و پيري است.

١١٦٠ تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ وَ تَعَلَّمُوا لِلْعِلْمِ السَّكِينَةَ وَالْوَقارَ وَ تَواضَعُوا لِمَنْ تَعَلَّمُونَ مِنْهُ.

دانش بياموزيد و بادانش وقار و آرامش آموزيد و نسبت بآموزكار خويش فروتن باشيد.

١١٦١ تَعَلَّمُوا ما شِئْتُمْ أَنْ تَعَلَّمُوا فَلَنْ يَنْفَعَكُمُ اللهُ بِالْعِلْمِ حَتَّى تَعْمَلُوا بِما تَعْلَمُونَ.

هر چه خواهيد بياموزيد زيرا خداوند شمارا ازعلم منتفع نكند مگر آنكه هرچه را ميدانيد بكار بنديد.

١١٦٢ تَعَوَّذُوا بِاللهِ مِنْ ثَلاثِ فَواقِرَ: جارِ سُوءٍ إِنْ رَأى خَيْراً كَتَمَهُ وَإِنْ رَأى شَرّاً أَذاعَهُ وَ زَوْجَةٍ

ازسه چيز بخدا پناه ببريد كه كمر شكن است: همسايه بد كه اگر خيري ببيند مستور دارد و اگر بدي ببيند منتشر سازد وهمسر بدي كه اگر

سُوءٍ إِنْ دَخَلْتَ عَلَيْهَا لَسَنَتْكَ وَإِنْ غِبْتَ عَنْهَا خَانَتْكَ وَإِمَامِ سُوءٍ إِنْ أَحْسَنْتَ لَمْ يَقْبَلْ وَإِنْ أَسَأْتَ لَمْ يَغْفِرْ .	١١٦٣ پیش وی باشی بدزبانی کند واگر پیش وی نباشی بتو خیانت کند و پیشوای بدی که اگر نیکی کنی نپذیرد واگر بدی کنی نبخشد.
تَعَوَّذُوا بِاللهِ مِنْ جُهْدِ الْبَلَاءِ وَدَرْكِ الشَّقَاءِ وَسُوءِ الْقَضَاءِ وَشَمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ .	١١٦٤ از بلا و بدبختی و قضای بد و سرزنش دشمنان بخدا پناه ببرید.
تُفْتَحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ فِي كُلِّ يَوْمِ اثْنَيْنِ وَخَمِيسٍ فَيُغْفَرُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ لِكُلِّ عَبْدٍ لَا يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئاً إِلَّا مَنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخِيهِ شَحْنَاءُ .	١١٦٥ هر روز دو شنبه و پنجشنبه درهای آسمان گشوده میشود ودر آنروز گناهان هرکس را که برای خدا شریک قائل نباشد ببخشند مگر آنکس که با برادر خود دشمنی داشته باشد .
تُفْتَحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ نِصْفَ اللَّيْلِ فَيُنَادِي مُنَادٍ : هَلْ مِنْ دَاعٍ فَيُسْتَجَابَ لَهُ ؟ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَيُعْطَى ؟ هَلْ مِنْ مَكْرُوبٍ	١١٦٦ نیمشب درهای آسمان را بگشایند ویکی ندا کند آیا کسی هست دعا کند تا مستجاب شود ، آیا کسی هست که چیزی بخواهد تا باو داده شود ، آیا غمزده ای

١١٦٧ فَيُفَرَّجُ عَنْهُ ؟ فَلا يَبْقى مُسْلِمٌ يَدْعُو بِدَعْوَةٍ إلّا اسْتَجابَ اللهُ تَعالىٰ لَهُ إلّا زانِيَةٌ تَسْعىٰ بِفَرْجِها أوْ عَشّارٌ .

هست که غمش تخفیف یابد در این هنگام هر مسلمانی چیزی بخواهد خداوند خواهش اورا می پذیرد مگر زن زناکاریکه باناموس خود کسب کند یاعشاری که مال مردم بستم میگیرد.

١١٦٨ تُفْتَحُ أبْوابُ السَّماءِ وَيُسْتَجابُ الدُّعاءُ في أرْبَعَةِ مَواطِنَ : عِنْدَ الْتِقاءِ الصُّفُوفِ في سَبِيلِ اللهِ وَ عِنْدَ نُزُولِ الْغَيْثِ وَعِنْدَ إقامَةِ الصَّلاةِ وَعِنْدَ رُؤْيَةِ الْكَعْبَةِ .

چهار موقع درهای آسمان را بگشایند ودعا هارا مستجاب کنند . هنگام تلاقی صف مبارزان در راه خداو هنگام نزول باران وهنگام نمازو هنگام دیدار کعبه .

١١٦٩ تَفَرَّغُوا مِنْ هُمُومِ الدُّنْيا مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإنَّهُ مَنْ كانَتِ الدُّنْيا أكْبَرَ هَمِّهِ أفْشَى اللهُ ضَيْعَتَهُ وَ جَعَلَ فَقْرَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَمَنْ كانَتِ الْآخِرَةُ أكْبَرَ هَمِّهِ جَمَعَ اللهُ تَعالىٰ أمْرَهُ وَجَعَلَ غِناهُ في قَلْبِهِ .

هرچند توانید از غم دنیا فارغ مانید زیرا هر که غم جهان بیشتر خورد خداوند مالش را فراوان کند و فقر او را روبرویش نهد و هر که غم آخرت بیشتر خورد خداوند کارش را بنظام آرد و بی نیازی او را در دلش قرار دهد.

تَفَكَّرُوا فِي آلاءِ اللهِ وَلا تَفَكَّرُوا فِي اللهِ .

۱۱۷۰ در نعمتهای خدا بیندیشید اما دربارهٔ ذات خدا میندیشید.

تَفَكَّرُوا فِي الْخَلْقِ وَلا تَفَكَّرُوا فِي الْخالِقِ فَإِنَّكُمْ لا تَقْدِرُونَ قَدْرَهُ .

۱۱۷۱ دربارهٔ خلق بیندیشید ودربارهٔ خالق میندیشید که بکنه ذات او نتوانید رسید.

تَفَكَّرُوا فِي خَلْقِ اللهِ وَلا تَفَكَّرُوا فِي اللهِ فَتَهْلِكُوا.

۱۱۷۲ دربارهٔ خلق تفکر کنید و در بارهٔ خدا تفکر مکنید که هلاك خواهیدشد.

تَفَكَّرُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَلا تَفَكَّرُوا فِي ذاتِ اللهِ .

۱۱۷۳ در همه چیز بیندیشید ولی در ذات خدا میندیشید.

تَقَبَّلُوا لِي بِسِتٍّ أَتَقَبَّلْ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ إِذا حَدَّثَ أَحَدُكُمْ فَلا يَكْذِبْ وَإِذا وَعَدَ فَلا يُخْلِفْ وَإِذَا ائْتُمِنَ فَلا يَخُنْ غُضُّوا أَبْصارَكُمْ وَكُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَاحْفَظُوا فُرُوجَكُمْ .

۱۱۷۴ شش‌چیز رابرای من تعهدکنید تا بهشت را برای شما تعهد کنم، وقتی که یکی از شما سخن گوید دروغ نگوید و هنگامی که وعده دهد تخلف نکند ووقتی امانت به او سپارند خیانت نکند، دیدهٔ خود را ببندیدودست خود را نگه‌دارید و عورت خود را محفوظ دارید.

١١٧٥ تَقَرَّبُوا إِلَى اللهِ بِبُغْضِ أَهْلِ الْمَعاصي وَالْقَوْهُمْ بِوُجُوهٍ مُكْفَهِرَّةٍ وَالْتَمِسُوا رِضَا اللهِ بِسَخَطِهِمْ وَتَقَرَّبُوا إِلَى اللهِ بِالتَّباعُدِ مِنْهُمْ.

بوسیلهٔ دشمنی گناهکاران به خدا نزدیک شوید و با آنها با چهره های عبوس دیدار کنید و خشنودی خدا را در ناخشنودی آنها بجوئید و بوسیلهٔ دوری از آنها بخدا تقرب جوئید .

١١٧٦ تَمامُ الْبِرِّ أَنْ تَعْمَلَ فِي السِّرِّ عَمَلَ الْعَلانِيَةِ.

کمال نیکی آنست که در نهان همان کنی که آشکار امیکنی .

١١٧٧ تَمَسَّحُوا بِالْأَرْضِ فَإِنَّها بِكُمْ بَرَّةٌ.

زمین را مسح کنید که نسبت به شما نیکست.

١١٧٨ تَناصَحُوا فِي الْعِلْمِ وَلا يَكْتُمْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَإِنَّ الْخِيانَةَ فِي الْعِلْمِ أَشَدُّ مِنَ الْخِيانَةِ فِي الْمالِ.

در کار دانش یار هم دیگر باشید و دانش خود را از یکدیگر پوشیده مدارید که خیانت در علم بدتر از خیانت در مالست.

١١٧٩ تَناكَحُوا تَكْثُرُوا فَإِنِّي أُباهي بِكُمُ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

ازدواج کنید تا عدهٔ شما بسیار شود زیرا من در روز رستاخیز بفزونی شما بر امتهای دیگر افتخار می کنم.

تَنامُ عَيْناىَ وَلاَ يَنامُ قَلْبِيْ .

۱۱۸۰ چشمان من بخواب میرود ولی دلم بخواب نمیرود.

تَنَزَّهُوا مِنَ الْبَوْلِ فَإِنَّ عامَّةَ عَذابِ الْقَبْرِ مِنْهُ .

۱۱۸۱ از بول بپرهیزید زیرا بیشترعذاب قبر از آن است.

تَنَظَّفُوا بِكُلِّ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّ اللهَ تَعالىٰ بَنَى الإِسْلامَ عَلَى النَّظافَةِ وَلَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إلاَّ كُلُّ نَظيفٍ .

۱۱۸۲ هرچه می‌توانید پاکیزه باشید زیرا خداوند اسلام را بر پاکیزگی نهاده و جز مردم پاکیزه کسی ببهشت نمیرود .

تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ لِأَرْبَعٍ ، لِمالِها ، وَلِحَسَبِها وَلِجَمالِها وَلِدِينِها فَاظْفَرْ بِذاتِ الدِّينِ تَرِبَتْ يَداكَ .

۱۱۸۳ زن را برای چهار چیز گیرند، مال وشرف و جمال و دین و تو زن دین دار بجوی.

تَواضَعْ لِلْمُحْسِنِ إِلَيْكَ وَإِنْ كانَ عَبْداً حَبَشِيّاً وَانْتَصِفْ مِمَّنْ أَساءَ إِلَيْكَ وَإِنْ كانَ حُرّاً قُرَشِيّاً .

۱۱۸۴ هرکه با تونیکی کند باوی متواضع باش وگرچه برده حبشی است وهرکه باتوبدی کند از او انتقام بگیر وگرچه آزاد قرشی است.

۱۱۸۵ تَواضَعُوا لِمَنْ تَعَلَّمُونَ مِنْهُ وَ تَواضَعُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ وَلاٰ تَکُونُوا جَبابِرَةَ الْعُلَماءِ .

باأستاد وباشاگردخودتواضع کنید ودانشمندان سرکش مباشید .

۱۱۸۶ تَواضَعُوا وَجالِسُوا الْمَساکِینَ تَکُونُوا مِنْ کُبَراءِ اللّٰهِ وَ تَخْرُجُوا مِنَ الْکِبْرِ .

فروتنی کنید و با فقیران به نشینید تا در پیش خدا بزرگ باشید وازتکبر برکنار مانید.

۱۱۸۷ تُوبُوا إِلَی اللّٰهِ تَعالیٰ فَإِنّی أَتُوبُ إِلَیْهِ کُلَّ یَومٍ مِاْئَةَ مَرَّةٍ .

از خدا بخشش بخواهید زیرا من هر روز صد بار از او بخشش میخواهم.

۱۱۸۸ تُوبُوا إِلیٰ رَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمُوتُوا وَ بادِرُوا بِالْأَعْمالِ الزّاکِیَةِ قَبْلَ أَنْ تُشْغَلُوا .

پیش از آنکه مرگ فرا رسد توبه کنید،و پیش ازآنکه گرفتار شوید کارهای نیك انجام دهید.

۱۱۸۹ تَهادَوْا تَحابُّوا فَإِنَّ الْهَدِیَّةَ تُضَعِّفُ الْحُبَّ وَتُذْهِبُ بِغَوائِلِ الصَّدْرِ .

هدیه بیك‌دیگر بدهیدتارشته محبتتان استوار شود زیرا هدیه محبت‌را بیافزاید وکینه‌وکدورت رازمیان ببرد .

تَهادَوْا تَزْدادُوا حُبّاً وَهاجِرُوا تُورِثُوا أَبْنائَكُمْ مَجْداً وَأَقِيلُوا الْكِرامَ عَثَراتِهِمْ.

هدیه بیکدیگر بدهید تا محبت ۱۱۹۰
تان افزون شود و مهاجرت کنید تا برای فرزندان خود بافتخار بجا ارث نهید و از لغزش بزرگان در گذرید.

تَهادَوْا إِنَّ الْهَدِيَّةَ تُذْهِبُ وَخزَ الصَّدْرِ وَلا تَحْقِرَنَّ جارَةٌ لِجارَتِها وَلَوْ شِقَّ فِرْسِنِ شاةٍ.

هدیه بیکدیگر بدهید زیرا هدیه ۱۱۹۱
دلگیری را از میان میبرد و هدیه‌را اگرچه یك قطعه پارچهٔ بز باشد حقیر نشمارید.

تَهادَوْا فَإِنَّ الْهَدِيَّةَ تُذْهِبُ بِالسَّخِيمَةِ وَلَوْ دُعِيتُ إِلى كُراعٍ لَأَجَبْتُ وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ كُراعٌ لَقَبِلْتُ.

هدیه بیکدیگر بدهید که‌هدیه ۱۱۹۲
دلگیری را ازمیان میبرد اگر مرابه کت گوسفندی دعوت کنند میروم و اگر کت گوسفندی بمن‌هدیه دهند می‌پذیرم.

تَهادَوْا فَإِنَّ الْهَدِيَّةَ تُضَعِّفُ الْحُبَّ وَتُذْهِبُ بِغَوائِلِ الصَّدْرِ.

هدیه بیکدیگر بدهید زیرا ۱۱۹۳
هدیه محبت را فزون میکند و دل گیری ها را از میان میبرد.

أَلتّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لا ذَنْبَ لَهُ وَإِذا أَحَبَّ اللهُ عَبْداً لَمْ يَضُرُّهُ ذَنْبٌ.

کسی که از گناه توبه کند ۱۱۹۴
چنانست که گناه نکرده باشد و وقتی خدا بنده‌ای را دوست داشت گناه اورا زیان نمیرساند.

۱۱۹۵ أَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لاَ ذَنْبَ لَهُ وَالْمُسْتَغْفِرُ مِنَ الذَّنْبِ وَهُوَ مُقِيمٌ عَلَيْهِ كَالْمُسْتَهْزِىءِ بِرَبِّهِ وَمَنْ آذَى مُسْلِماً كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ مِثْلُ مَنَابِتِ النَّخْلِ.

کسی که از گناه توبه کند چنانست که گناه نکرده باشد و کسی که از گناه آمرزش طلبد و باز مرتکب آن شود چنانست که پروردگار خویش را مسخره کند و هر که مسلمانیرا آزار رساند گناهش باندازه نخلستانهاست.

۱۱۹۶ أَلتَّاجِرُ الأَمِينُ الصَّدُوقُ الْمُسْلِمُ مَعَ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

تاجر درستکار راست گوی مسلمان روز رستاخیز با شهیدان است.

۱۱۹۷ أَلتَّاجِرُ الصَّدُوقُ الأَمِينُ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ.

تاجر راستگوی درستکار با پیمبران وصدیقان وشهیدانست.

۱۱۹۸ أَلتَّاجِرُ الصَّدُوقُ لاَ يُحْجَبُ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ.

برای تاجر راستگوی بر در های بهشت حجابی نیست.

۱۱۹۹ أَلتَّاجِرُ الْجَبَانُ مَحْرُومٌ وَالتَّاجِرُ الْجَسُورُ مَرْزُوقٌ.

تاجر کم دل حرمان برد و تاجر پردل روزی خورد.

أَلتّاجِرُ يَنْتَظِرُ الرِّزْقَ وَ الْمُحْتَكِرُ يَنْتَظِرُ اللَّعْنَةَ.

۱۲۰۰ تاجر درانتظار روزیست ومحتکر درانتظار لعنت.

أَلتَّأَنّي مِنَ اللهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطانِ.

۱۲۰۱ تأنی ازیزدان است و شتاب از شیطان.

أَلتَّحَدُّثُ بِنِعَمِ اللهِ شُكْرٌ وَتَرْكُهُ كُفْرٌ وَمَنْ لا يَشْكُرِ الْقَليلَ لا يَشْكُرِ الْكَثيرَ وَمَنْ لا يَشْكُرِ النّاسَ لا يَشْكُرِ اللهَ وَالْجَماعَةُ خَيْرٌ وَالْفِرْقَةُ عَذابٌ.

۱۲۰۲ گفتگو ازنعمتهای خداوند شکر است وترك آن کفر است و هرکه بنعمت کم سپاس نگذارد ، سپاس نعمت بسیار را نخواهد گذاشت و هرکه مردم را سپاس ندارد سپاس خدا را نخواهد داشت اجتماع مایه نیکی است و تفرقه موجب رنج و عذاب است.

أَلتَّدْبيرُ نِصْفُ الْعَيْشِ وَ التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ وَ الْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ وَ قِلَّةُ الْعِيالِ أَحَدُ الْيَسارَيْنِ.

۱۲۰۳ تدبیر يك نیمهٔ معیشت است ومردم داری يك نیمه عقل است و غم يك نیمه پیری است وکمی عیال يك نیمه توانگری است.

أَلتَّذَلُّلُ لِلْحَقِّ أَقْرَبُ إِلَى الْعِزِّ مِنَ التَّعَزُّزِ بِالْباطِلِ.

۱۲۰۴ کسی که درمقابل حق خوار شود عزیزتر از آنست کـه بباطل عزت جوید.

١٢٠٥ أَلتَّسْوِيفُ شِعارُ الشَّيْطانِ يُلْقِيهِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ.

اهمال شعار شيطانست كه آن را دردل مؤمنان افكند.

١٢٠٦ أَلتَّمْرُ بِالتَّمْرِ وَالْحِنْطَةُ بِالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ وَالْمِلْحُ بِالْمِلْحِ مِثْلاً بِمِثْلٍ يَداً بِيَدٍ فَمَنْ زادَ وَاسْتَزادَ فَقَدْ أَرْبىٰ إِلاّ مَا اخْتَلَفَتْ أَلْوانُهُ.

خرما در مقابل خرما، گندم درمقابل گندم وجو درمقابل‌جو، نمك‌درمقابل نمك، جنس‌درمقابل جنس ومشت درمقابل مشت بـه دهيدوبگيريد هركس بيشتربدهد يابگيرد رباخوارااست مگرآنكه درجنس مختلف باشد.

١٢٠٧ أَلتَّواضُعُ لا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلاّ رِفْعَةً فَتَواضَعُوا يَرْفَعْكُمُ اللّهُ وَالْعَفْوُ لا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلاّ عِزّاً فَاعْفُوا يُعِزَّكُمُ اللّهُ وَالصَّدَقَةُ لا يَزِيدُ الْمالَ إِلاّ كَثْرَةً فَتَصَدَّقُوا يَرْحَمْكُمُ اللّهُ.

تواضع مايه رفعت است تواضع كنيد تا خدا شمارا رفعت بخشد، بخشش مايه عـزت است بخشش كنيد تا خدا شما را عزيز سازد، صدقه موجب فزونى مال است صدقه بدهيد تا خداشمارارحمت آرد.

١٢٠٨ أَلتُّؤْدَةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ خَيْرٌ إِلاّ فِي عَمَلِ الْآخِرَةِ.

تأنى در همه چيز نيك‌است جز دركار آخـرت.

أَلتُّؤَدَةُ وَالْإِقْتِصادُ وَالسَّمْتُ الْحَسَنُ جُزْءٌ مِنْ أَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ جُزْءً مِنَ النُّبُوَّةِ.

۱۲۰۹ تانی و صرفه جوئی و نیکنامی یك جزء از بیست و چهار جزء پیغمبری است.

أَلتَّوْبَةُ النَّصُوحُ النَّدَمُ عَلَى الذَّنبِ: حِينَ يَفْرُطُ مِنْكَ فَتَسْتَغْفِرُ اللهَ تَعالى ثُمَّ لا تَعُودُ إِلَيْهِ أَبَداً.

۱۲۱۰ توبه کامل پشیمانی از گناهست که وقتی گناه ازتو سرزد از خدا آمرزش طلبی و دیگر هرگزمرتکب آن نشوی.

أَلتَّوْبَةُ مِنَ الذَّنبِ أَنْ لا تَعُودَ إِلَيْهِ.

۱۲۱۱ توبه گناه این است که دیگر مرتکب آن نشوی.

✿ ✿ ✿
✿ ✿
✿

۱۲۱۲ ثلاثٌ أحلِفُ عليهِنّ: لا يجعلُ اللهُ تعالى مَن له سهمٌ في الإسلامِ كمَن لا سهمَ له وأسهُمُ الإسلامِ ثلاثةٌ: ألصّلاةُ والصّومُ والزّكاةُ ولا يتولّى اللهُ عبداً في الدّنيا فيُولّيهِ غيرَهُ يومَ القيامةِ ولا يُحِبُّ رجلٌ قوماً إلّا جعلهُ اللهُ معهُم والرّابعةُ لو حلفتُ عليها رجوتُ أن لا آثمَ، لا يسترُ اللهُ عبداً في الدّنيا إلّا سترهُ يومَ القيامةِ.

سه چیز است که من دربارهٔ آن قسم می‌خورم، خداوند کسی را که در اسلام سهمی دارد مانند کسیکه سهمی نداردقرارنمی‌دهد، سهمهای اسلام سه تاست، نماز و روزه و زکوة وقتی خدابابنده‌ای دوستی کرد روز قیامت‌اورا به دیگری وا نمی‌گذارد و هر که گروهیرا دوست دارد خداویرا با آنها محشور کند وچهارمین‌اگر دربارهٔ آن‌سوگندخورم‌امیدوارم گناه‌نباشد وقتی خدا کاربنده‌ایرا دردنیا مستورداشت درروزرستاخیز نیز مستور خواهدداشت.

۱۲۱۳ ثلاثٌ أعلمُ أنّهُنّ حقٌّ: ما عفا امرؤٌ عن مظلَمةٍ إلّا

سه‌چیز است که می‌دانم حقست هر که ستمی را که بر او رفته

زَادَهُ اللهُ تَعالىٰ بِها عِزّاً وَما فَتَحَ رَجُلٌ عَلىٰ نَفْسِهِ بابَ مَسْأَلَةٍ يَبْتَغي بِها كَثْرَةً إلاّ زادَهُ اللهُ تَعالىٰ بِها فَقْراً وَما فَتَحَ رَجُلٌ عَلىٰ نَفْسِهِ بابَ صَدَقَةٍ يَبْتَغي بِها وَجْهَ اللهِ تَعالىٰ إلاّ زادَهُ اللهُ كَثْرَةً.

١٢١٤ ببخشاید خدایش عزت دهد و هر که از زیاده‌طلبی در سئوال برخویش بگشاید خدا فقر او را فزون کند و هر که برضای خدا صدقه دهد خدا مالش را زیاد کند.

ثَلاثٌ أُقْسِمُ عَلَيْهِنَّ: ما نَقَصَ مالٌ قَطُّ مِنْ صَدَقَةٍ فَتَصَدَّقُوا وَلا عَفا رَجُلٌ عَنْ مَظْلَمَةٍ ظُلِمَها إلاّ زادَهُ اللهُ تَعالىٰ بِها عِزّاً فَاعْفُوا يَزِدْكُمُ اللهُ عِزّاً وَلا فَتَحَ رَجُلٌ عَلىٰ نَفْسِهِ بابَ مَسْأَلَةٍ يَسْأَلُ النّاسَ إلاّ فَتَحَ اللهُ عَلَيْهِ بابَ فَقْرٍ.

١٢١٥ سه چیز است که درباره آن قسم میخورم هیچوقت مال از صدقه کاهش نگیرد پس صدقه بدهید و هیچکس ستمی را که بر او رفته است نبخشد مگر آنکه خداوند عزت او را بیافزاید پس ببخشید تا خداوند عزت شمارا بیفزاید و هیچ کس در سؤال را برخود نگشاید و تن بسؤال ندهد مگر آنکه خداوند در فقر را بر او بگشاید.

۱۲۱۶ ثَلاثٌ أُقْسِمُ عَلَيْهِنَّ : ما نَقَصَ مالُ عَبْدٍ مِنْ صَدَقَةٍ وَ لا ظُلِمَ عَبْدٌ مَظْلَمَةً صَبَرَ عَلَيْها إلاّ زادَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عِزّاً وَ لا فَتَحَ عَبْدٌ بابَ مَسْأَلَةٍ إلاّ فَتَحَ اللهُ عَلَيْهِ بابَ فَقْرٍ وَ أُحَدِّثُكُمْ حَديثاً فَاحْفَظُوهُ: إِنَّمَا الدُّنيا لِأَرْبَعَةِ نَفَرٍ: عَبْدٍ رَزَقَهُ اللهُ مالاً وَ عِلْماً فَهُوَ يَتَّقي فيهِ رَبَّهُ وَ يَصِلُ فيهِ رَحِمَهُ وَ يَعْلَمُ لِلّهِ فيهِ حَقّاً فَهٰذا بِأَفْضَلِ الْمَنازِلِ. وَعَبْدٍ رَزَقَهُ اللهُ عِلْماً وَ لَمْ يَرْزُقْهُ مالاً فَهُوَ صادِقُ النِّيَّةِ يَقُولُ: لَوْ أَنَّ لي مالاً لَعَمِلْتُ بِعَمَلِ فُلانٍ فَهُوَ بِنِيَّتِهِ فَأَجْرُهُما سَواءٌ. وَ عَبْدٍ رَزَقَهُ اللهُ مالاً وَ لَمْ يَرْزُقْهُ عِلْماً يَخْبِطُ في مالِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ : لا يَتَّقي فيهِ رَبَّهُ وَ

سه چیز است که من درباره آن سوگند می‌خورم مال کسی از صدقه دادن کاهش نپذیرد و کسیکه ستمی بیند و بر آن صبر کند خدا عزت او را بیافزاید و هر کس دست بسؤال کشاید خداوند در فقر را براو باز کند و سخنی باشما می گویم که آنرا بخاطر بسپارید، مردم دنیا چهار گونه‌اند یکی خدا مال و دانش باو داده در مالداری جانب خدا را رعایت کند و خویشاوندانرا دست گیرد وداند که خدا را درمال او حقی هست و او مقامی برجسته دارد یکی دیگر خداوند باو دانش داده و مال نداده نیتی صادق دارد گوید اگر مال داشتم مانند فلانی رفتار میکردم او پیرو نیت خویش است و پاداش آنها برابر است دیگری خداوند باو مال داده و دانش نداده در مال خود بدون دانش تصرف کند جانب

لا يصل فيه رحمة ولا يعلم لله فيه حقاً فهذا بأخبث المنازل. وعبد لم يرزقه الله مالاً ولا علماً فهو يقول: لو أن لي مالاً لعملت فيه بعمل فلان فهو بنيته فوزرهما سواء.

خدا را رعایت نکند و خویشاوندان را دست نگیرد و در مال خویش حقی برای خدا قائل نیست وی مقامی پست دارد و یکی دیگر خدا نه مال باو داده و نه دانش گوید اگر مالی داشتم مانند فلانی رفتار میکردم او پیرو نیت خویش است و گناهشان مساوی است . ۱۲۱۷

ثلاثة إذا رأيتهن فعند ذلك تقوم الساعة: خراب العامر وعمارة الخراب وأن يكون المعروف منكراً والمنكر معروفاً وأن يتمرس الرجل بالأمانة تمرس البعير بالشجرة.

سه چیز است که وقتی رخ داد ۱۲۱۸
متعاقب آن رستاخیز بپا میشود آن که آباد را ویران و ویران را آباد کنند و نیک بد و بدی نیک شود و شخص با امانت بازی کند چنان که شتر با درخت بازی می‌کند .

ثلاثة حق على الله تعالى عونهم: المجاهد في سبيل الله والمكاتب الذي يريد الأداء والناكح الذي يريد العفاف.

سه کسند که یاری آنها بر خدا ۱۲۱۹
لازم است آن که درراه خدا جهاد کند و بنده‌ای که برای آزادی خود قرارداد بسته و میخواهد قیمت آنرا بپردازد و کسی که بمنظور عفت زن میگیرد .

١٢٢٠ ثَلاثَةٌ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ يَوْمَ الْقِيامَةِ
يَوْمَ لاظِلَّ إلاّ ظِلُّهُ : واصِلُ الرَّحِمِ
يَزِيدُ اللهُ فِي رِزْقِهِ وَيَمُدُّ فِي أَجَلِهِ
وَامْرَأَةٌ ماتَ زَوْجُها وَتَرَكَ عَلَيْها
أَيْتاماً صِغاراً وَقالَتْ : لاأَتَزَوَّجُ
عَلى أَيْتامِي حَتّى يَمُوتُوا أَوْ
يُغْنِيَهُمُ اللهُ وَعَبْدٌ صَنَعَ طَعاماً
فَأَضافَ ضَيْفَهُ وَأَحْسَنَ نَفَقَتَهُ
فَدَعا عَلَيْهِ الْيَتِيمَ وَالْمِسْكِينَ
فَأَطْعَمَهُمْ لِوَجْهِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ

سه کس روز رستاخیز هنگامی
که سایه‌ای جز سایه عرش نیست در
سایه آن جای دارند، کسی که با
خویشان نیکی کند خداوند روزی
اورا زیاد و عمرش را دراز کند و
زنی که شوهرش بمیرد و اطفال
صغیری باقی گذارد وی گوید من
با وجود یتیمان خود شوهر نمیکنم
تا بمیرند یا خداوند آنها را بی نیاز
کند و کسی که غذائی فراهم
آورد و بمهمان خود بخوراند و
پذیرائی اورا کامل کند سپس یتیم
وفقیر را بر آن دعوت کند و آنها
را برای رضای خدا غذا دهد .

١٢٢١ ثَلاثَةٌ قَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِمُ الْجَنَّةَ
مُدْمِنُ الْخَمْرِ وَالْعاقُّ وَالدَّيُّوثُ
الَّذِي يُقِرُّ فِي أَهْلِهِ الْخُبْثَ .

سه کسند که خداوند بهشت را
بر آنها حرام کرده است شرابخوار
و آنکه پدر و مادر از او ناراضی
باشند و دیوث که بینامو سیرا در
خانواده خود ندیده گیرد.

١٢٢٢ ثَلاثَةٌ لا تُجاوِزُ صَلاتُهُمْ
آذانَهُمْ : أَلْعَبْدُ الْآبِقُ حَتّى

سه کسند که نمازشان از گوشها
شان بالاتر نمیرود بنده فراری تا

يَرْجِعَ وَامْرَأَةٌ باتَتْ وَزَوْجُها عَلَيْها ساخِطٌ وَإِمامُ قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كارِهُونَ.

باز گردد و زنی که شب بخوابد و شوهرش بر او خشمگین باشد و پیشوای قومی که آن قوم از او متنفر باشند.

ثَلاثَةٌ لا تَحْرُمُ عَلَيْكَ أَعْراضُهُمْ أَلْمُجاهِرُ بِالْفِسْقِ وَالْإِمامُ الجائِرُ وَالْمُبْتَدِعُ.

۱۲۲۳ سه کسند که آبرویشان محترم نیست. آنکه بفسق تجاهر کند و پیشوای ستمگر و بدعت گزار.

ثَلاثَةٌ لا تَسْئَلْ عَنْهُمْ: رَجُلٌ فارَقَ الْجَماعَةَ وَعَصى إِمامَهُ وَماتَ عاصِياً وَأَمَةٌ أَوْ عَبْدٌ أَبَقَ مِنْ سَيِّدِهِ فَماتَ وَامْرَأَةٌ غابَ عَنْها زَوْجُها وَقَدْ كَفاها مَؤُونَةَ الدُّنْيا فَتَبَرَّجَتْ بَعْدَهُ فَلا تَسْأَلْ عَنْهُمْ.

۱۲۲۴ سه کسند که از آنها سخن مگوی، مردی که از جماعت دوری گرفته و پیشوای خود را نافرمانی کرده و بر نافرمانی درگذشته باشد، و کنیز یا بنده‌ای که از آقای خود گریخته و در حال گریز مرده باشد و زنی که شوهرش از او دور باشد و مخارج او را بپردازد و او در غیبت شوهرش آرایش کند، از آنها سخن مگوی.

ثَلاثَةٌ لا يُجيبُهُمْ رَبُّكَ عَزَّ وَجَلَّ رَجُلٌ نَزَلَ بَيْتاً خَرِباً وَرَجُلٌ نَزَلَ عَلى طَريقِ السَّبيلِ

۱۲۲۵ سه کسند که خدا دعایشان را نمیپذیرد: مردی که در خانه ویران جای گیرد و مردی که کنار راه اقامت

وَ رَجُلٌ أَرْسَلَ دابَّتَهُ ثُمَّ جَعَلَ يَدْعُو اللهَ أَنْ يَحْبِسَها.

گزیند و مردیکه حیوان خود را رها کند و سپس دعا کندکه‌خدا آنرا نگهدارد.

١٢٢٦ ثَلاثَةٌ لا يَحْجُبُونَ النّارَ: أَلْمَنّانُ وَعاقٌّ والِدَيْهِ وَ مُدْمِنُ الْخَمْرِ.

سه کسند که میان آنها و جهنم حجابی نیست، منت گزار و عاق پدر ومادر وشرابخوار.

١٢٢٧ ثَلاثَةٌ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ أَبَداً: أَلدَّيُّوثُ وَالرَّجُلَةُ مِنَ النِّساءِ وَ مُدْمِنُ الْخَمْرِ.

سه کسند که هرگز داخل بهشت نمی‌شوند دیوث وزنان‌مرد نما وشرابخوار.

١٢٢٨ ثَلاثَةٌ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ أَلْعاقُّ لِوالِدَيْهِ وَالدَّيُّوثُ وَرَجُلَةُ النِّساءِ.

سه کسند که داخل بهشت نمی شوند عاق پدر ومادر ودیوث و زنان مردنما.

١٢٢٩ ثَلاثَةٌ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ: مُدْمِنُ الْخَمْرِ وَ قاطِعُ الرَّحِمِ وَ مُصَدِّقٌ بِالسِّحْرِ.

سه کسند که داخل بهشت‌نشوند شرابخوار و آنکه ازخویشان‌ببرد و آنکه جادورا تصدیق کند.

١٢٣٠ ثَلاثَةٌ لا يَرُدُّ اللهُ دُعاءَهُمْ: أَلذّاكِرُ اللهِ كَثيراً وَ الْمَظْلُومُ

سه کسند که خدا دعایشانرا رد نمیکند آنکه فراوان یادخدا کند

وَالْإِمامُ الْمُقْسِطُ.
وستمدیده و پیشوای دادگر.

ثَلاثَةٌ لا يُرِيحُونَ رائِحَةَ الْجَنَّةِ: رَجُلٌ ادَّعى إِلى غَيْرِ أَبِيهِ وَ رَجُلٌ كَذِبَ عَلَيَّ وَ رَجُلٌ كَذِبَ عَلى عَيْنَيْهِ.

سه کسند که بوی بهشت بدانها ۱۲۳۱
نمیرسد مردی که خودرا بکسی جز
پدرش نسبت دهد ومردی که بر من
دروغ بندد و کسی که بر خلاف
آنچه دیده است سخن گوید.

ثَلاثَةٌ لا يَسْتَخِفُّ بِحَقِّهِمْ إِلاّ مُنافِقٌ ذُوالشَّيْبَةِ فِي الْإِسْلامِ وَذوا الْعِلْمِ وَإِمامٌ مُقْسِطٌ.

سه کسند که هر که تحقیرشان ۱۲۳۲
کند منافق است آن که مویش در
اسلام سپید شده باشد و دانشمند و
پیشوای دادگستر.

ثَلاثَةٌ لا يَقْبَلُ لَهُمْ صَلاةٌ وَلا تُرْفَعُ لَهُمْ إِلَى السَّماءِ حَسَنَةٌ الْعَبْدُ الْآبِقُ حَتّى يَرْجِعَ إِلى مَوالِيهِ وَالْمَرْأَةُ السّاخِطُ عَلَيْها زَوْجُها حَتّى يَرْضى وَالسَّكْرانُ حَتّى يَصْحُوَ.

سه کسند که دعایشان‌پذیرفته ۱۲۳۳
نمیشود و کار نیکشان را بآسمان
نمیبرد بنده گریزان تا پیش صاحب
خود بازگردد وزنی که شوهر از او
ناراضی باشد تا وی را خشنود کند
ومست تا هنگامی که بهوش آید.

ثَلاثَةٌ لا يَقْبَلُ اللهُ مِنْهُمْ يَوْمَ

سه کسند کـه روز رستاخیز ۱۲۳٤

اَلْقِيامَةِ صَرْفاً وَ لاٰ عَدْلاً : عاقٌّ وَ مَنّانٌ وَ مُكَذِّبٌ بِالْقَدَرِ .

خداوند از آنها عوضی نمیپذیرد عاق و منت گذار و کسیکه تقدیر را تکذیب کند.

۱۲۳۵ ثَلاٰثَةٌ لاٰ يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَلاٰ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ : رَجُلٌ حَلَفَ عَلىٰ سِلْعَتِهِ لَقَدْ أَعْطىٰ بِها أَكْثَرَ مِمّا أَعْطىٰ وَ هُوَ كاذِبٌ وَ رَجُلٌ حَلَفَ عَلىٰ يَمِينٍ كاذِبَةٍ لِيَقْتَطِعَ بِها مالَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ وَ رَجُلٌ مَنَعَ فَضْلَ مائِهِ فَيَقُولُ اللّهُ أَلْيَوْمَ أَمْنَعُكَ فَضْلي كَما مَنَعْتَ فَضْلَ ما لَمْ تَعْمَلْ يَداكَ .

سه کسند که روز قیامت خداوند بآن‌ها سخن نگوید وبآنها ننگرد مردی که به دروغ قسم خورد که جنس خودرا بیشتر ازقیمت‌واقعی خریده است ومردیکه‌قسم‌بدروغ خورد تامال مسلمانیرا تصرف کند ومردیکه آب زیادی خود را از کسان دریغ کند خداوند گوید اکنون کرم خودرا ازتودریغ کنم چنانکه تو نیز مازاد چیزیرا که دست تو درتهیه آن‌دخالت‌نداشت دریغ کردی.

۱۲۳۶ ثَلاٰثَةٌ لاٰ يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ : شَيْخٌ زانٍ وَ مَلِكٌ كَذّابٌ وَ عائِلٌ مُسْتَكْبِرٌ .

سه کسند که خداوندروزرستاخیز با آنها سخن نمی گوید و عذابی دردناک‌دارند پیرزناکار وپادشاه دروغ گو وفقیرمتکبر .

ثَلاثَةٌ لا يَنْتَصِفُونَ مِنْ ثَلاثَة حُرٌّ مِنْ عَبْدٍ وَ عالِمٌ مِنْ جاهِلٍ وَ قَوِيٌّ مِنْ ضَعِيف.

سه کس ازسه کس انتقام نگیرند ۱۲۳۷
آزاد از بنده ودانا از نادان و توانا
از ناتوان.

ثَلاثَةٌ لا يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِمْ غَداً: شَيْخٌ زانٍ وَ رَجُلٌ إِتَّخَذَ الإِيمانَ بِضاعَةً يَحْلِفُ مِنْ كُلِّ حَقٍّ وَ باطِلٍ وَ فَقِيرٌ مُخْتالٌ يَزْهُو.

سه کسندکه روز رستاخیز خدا ۱۲۳۸
بسوی آنها نمینگرد پیر زناکار
ومردی که قسم را سرمایه خود
قرارداده درحق وباطل قسم میخورد
وفقیر متکبر ومغرور.

ثَلاثَةٌ لا يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ القِيامَةِ أَلْعاقُّ لِوالِدَيْهِ وَالْمَرْأَةُ الْمُتَرَجِّلَةُ الْمُتَشَبِّهَةُ بِالرِّجالِ وَ الدَّيُّوثُ.

سه کسند که خدا روز رستاخیز ۱۲۳۹
بسوی آنها نمینگرد عاق والدین
وزنی که مرد نما باشد ودیوث.

ثَلاثَةٌ لا يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ: أُشَمَطُ زانٍ وَعائِلٌ مُسْتَكْبِرٌ وَ رَجُلٌ جَعَلَ اللهَ بِضاعَتَهُ لا يَشْتَرِي إِلاّ بِيَمِينِهِ وَلا يَبِيعُ إِلاّ بِيَمِينِهِ.

سه کسند که در روز رستاخیز ۱۲٤۰
خدا بسوی آنها نمینگرد و پاکشان
نمیکند وعذابی دردناك دارند
پیر زناکار وفقیر متکبر و مردی که
خدارا سرمایه خود کرده چیزی
نخرد مگر با قسم و چیزی
نفروشد مگر با قسم.

١٢٤١ ثَلاثَةٌ لا يَنْفَعُ مَعَهُنَّ عَمَلٌ، أَلشِّرْكُ بِاللهِ وَ عُقُوقُ الْوالِدَيْنِ وَ الْفِرارُ مِنَ الزَّحْفِ.

سه گناهست که با وجود آن هیچ کار نیکی سودمند نیست شریک قراردادن برای خدا و ناخشنودی پدر ومادر وفرار از جنگ.

١٢٤٢ ثَلاثَةٌ مِنَ السَّعادَةِ وَ ثَلاثَةٌ مِنَ الشَّقاءِ فَمِنَ السَّعادَةِ: أَلْمَرْأَةُ الصّالِحَةُ تَراها فَتُعْجِبُكَ وَ تَغيبُ عَنْها فَتَأْمِنُها عَلىٰ نَفْسِها وَ مالِكَ وَالدّابَّةُ تَكُونُ وَطيئَةً فَتُلْحِقُكَ بِأَصْحابِكَ وَالدّارُ تَكُونُ واسِعَةً كَثيرَةَ الْمَرافِقِ وَ مِنَ الشَّقاءِ أَلْمَرْأَةُ تَراها فَتَسُوءُكَ وَ تَحْمِلُ لِسانَها عَلَيْكَ وَ إِنْ غِبْتَ عَنْها لَمْ تَأْمِنْها عَلىٰ نَفْسِها وَ مالِكَ وَالدّابَّةُ تَكُونُ قَطُوفاً فَإِنْ ضَرَبْتَها أَتْعَبَتْكَ وَ إِنْ تَرَكْتَها لَمْ تُلْحِقْكَ بِأَصْحابِكَ وَالدّارُ تَكُونُ ضَيِّقَةً قَليلَةَ الْمَرافِقِ.

سه چیز است مایه خوشبختی است وسه چیز مایه بدبختی است آنچه مایه خوشبختی است زن پارسائیست که دیدارش ترا مسرور سازد و از او غایب شوی وویرا بر عفت خویش و مال خود امین دانی و مرکب راهوار که ترا بمقصد رساند و خانه ایکه وسیع باشد و جای فراوان داشته باشد، و سه چیز که مایه بدبختی است زنی استکه دیدارش ترا دلگیر سازد وباتو زبان درازی کند واگر از او غایب شوی ویرا برعفت خویش ومال خود امین ندانی ومرکب کندرفتار که اگر اورا بزنی ترا برنج اندر آرد واگر بحال خود گذاری ترا بمقصد نرساند و خانه کوچك که جای کم داشته باشد.

ثلاثة من قالهن دخل الجنة: من رضي بالله ربا و بالاسلام دينا و بمحمد رسولا والرابعة لها من الفضل كما بين السماء و الأرض و هي الجهاد في سبيل الله عز وجل.

۱۲۴۳ سه چیز است که هر که بگوید داخل بهشت میشود هر که خدا را پروردگار و اسلام را دین و محمد را پیغمبر خود داند و چهارمی فضیلتی بزرگ مانند زمین و آسمان دارد وآن جهاد در راه خداوند است .

ثلاثة من كن فيه يستكمل إيمانه رجل لا يخاف في الله لومة لائم ولا يرائي بشيء من عمله و إذا عرض عليه أمران أحدهما للدنيا والآخر للآخرة اختار أمر الآخرة على الدنيا .

۱۲۴۴ سه چیز است که درهرکه باشد ایمان او کامل است . مردی که در کار خدا از ملامت گران بیم ندارد ودرکارخویش ریا نمیکندواگر دو کار پیش آیدکه یکی مربوط بدنیا ودیگری مربوط به آخرت‌است کار آخرت را بردنیا ترجیح دهد .

ثلاثة من مكارم الأخلاق عند الله: أن تعفو عمن ظلمك و تعطي من حرمك و تصل من قطعك .

۱۲۴۵ سه چیز است که در پیش خدا از فضائل اخلاق است ، آنکه از ستم‌گر درگذری وکسی‌را که تورا محروم کرده‌است عطا دهی وباآنکه از تو بریده است پیوند گیری .

١٢٤٦ ثَلاثَةُ مَواطِنَ لا تُرَدُّ فيها دَعْوَةُ عَبْدٍ : رَجُلٌ يَكُونُ في بَرِّيَّةٍ حَيْثُ لا يَراهُ أَحَدٌ إِلَّا اللهُ فَيَقُومُ فَيُصَلّي وَ رَجُلٌ يَكُونُ مَعَهُ فِئَةٌ فَيَفِرُّ عَنْهُ أَصْحابُهُ فَيَثْبُتُ وَ رَجُلٌ يَقُومُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ .

سه مورد است که دعای کسی در آن رد نمیشود یکی آن که مردی در بیابانی باشد که جز خدا کسی اورا نمی‌بیند و برخیزد و نماز گزارد دیگر آنکه مردی با گروهی درجنك باشد و یاران وی بگریزند واو استوار ماند وسوم آن که مرد در آخر شب برای عبادت برخیزد .

١٢٤٧ ثَلاثَةُ نَفَرٍ كانَ لِأَحَدِهِمْ عَشْرَةُ دَنانيرَ فَتَصَدَّقَ مِنْها بِدينارٍ وَكانَ لِآخَرَ عَشْرُ أَواقٍ فَتَصَدَّقَ مِنْها بِأُوقِيَّةٍ وَ آخَرُ كانَ لَهُ مِائَةُ أُوقِيَّةٍ فَتَصَدَّقَ مِنْها بِعَشْرِ أَواقٍ هُمْ فِي الْأَجْرِ سَواءٌ كُلٌّ تَصَدَّقَ بِعُشْرِ مالِهِ .

سه نفر بودند یکی ده دینار داشت و یك دینار صدقه داد و دیگری ده اوقیه طلا داشت و یك اوقیه صدقه داده وسومی صد اوقیه طلا داشت و ده اوقیه صدقه داد همه در ثواب برابرند زیرا هر کدام ده یك مال خودرا صدقه داده‌اند.

١٢٤٨ ثَلاثَةٌ هُمْ حُدّاثُ اللهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ ، رَجُلٌ لَمْ يَمْشِ بَيْنَ اثْنَيْنِ بِمِراءٍ قَطُّ وَ رَجُلٌ لَمْ

سه کسند که روز قیامت هم صحبت خدایند کسیکه میان دو تن سخن چینی نکند و کسیکه هیچ

يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِزِنًا قَطُّ وَرَجُلٌ لَمْ يَخْلِطْ كَسْبَهُ بِرِبًا قَطُّ.

وقت بفکر زنا نیفتاده باشد و کسیکه کسب خودرا بربا نیامیخته باشد.

ثَلاثَةٌ يَتَحَدَّثُونَ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ آمِنِينَ وَالنّاسُ فِي الْحِسابِ: رَجُلٌ لَمْ تَأْخُذْهُ فِي اللّهِ لَوْمَةُ لائِمٍ وَرَجُلٌ لَمْ يَمُدَّ يَدَيْهِ إِلىٰ ما لا يَحِلُّ لَهُ وَرَجُلٌ لَمْ يَنْظُرْ إِلىٰ ما حَرَّمَ اللّهُ عَلَيْهِ.

۱۲۴۹ سه کسند که در سایه عرش آسوده گفتگو میکنند و مردم گرفتار حسابند آنکه درراه خدا از ملامتگران باك ندارد و آنکه دستهای خود را بآنچه بر او حلال نیست دراز نکند و کسی که بآنچه خدا بر او حرام کرده ننگرد.

ثَلاثَةٌ يُحِبُّهُمُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ: رَجُلٌ قامَ مِنَ اللَّيْلِ يَتْلُوا كِتابَ اللّهِ وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ صَدَقَةً بِيَمِينِهِ يُخْفِيها مِنْ شِمالِهِ وَرَجُلٌ كانَ فِي سَرِيَّةٍ فَانْهَزَمَ أَصْحابُهُ فَاسْتَقْبَلَ الْعَدُوَّ.

۱۲۵۰ سه کسند که خدا آنهارا دوست میدارد کسیکه شب برخیزد و کتاب خدا را بخواند و کسی که با دست راست خود صدقه دهد و آنرا از دست چپ خود مخفی دارد و کسیکه با گروهی بجنك رود و یارانش بگریزند و او بسوی دشمن رود.

ثَلاثَةٌ يُحِبُّهُمُ اللّهُ وَثَلاثَةٌ يُبْغِضُهُمُ اللّهُ فَأَمَّا الَّذِينَ يُحِبُّهُمْ -

۱۲۵۱ سه کسند که خدا آنهارا دوست دارد وسه کسند که خدا آنهارا

اللهُ : فَرَجُلٌ أَتى قَوْماً فَسَأَلَهُمْ بِاللهِ وَلَمْ يَسْأَلْهُمْ لِقَرابَةٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ فَمَنَعُوهُ فَتَخَلَّفَ رَجُلٌ بِأَعْقابِهِمْ فَأَعْطاهُ سِرّاً لا يَعْلَمُ بِعَطِيَّتِهِ إِلاَّ اللهُ وَالَّذي أَعْطاهُ وَقَوْمٌ سارُوا لَيْلَتَهُمْ حَتّى إِذا كانَ النَّوْمُ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِمّا يُعْدَلُ بِهِ فَوَضَعُوا رُؤُسَهُمْ فَقامَ أَحَدُهُمْ يُصَلّي وَيَتْلُوا آياتِ اللهِ وَرَجُلٌ كانَ في سَرِيَّةٍ فَلَقِيَ الْعَدُوَّ فَهُزِمُوا فَأَقْبَلَ بِصَدْرِهِ حَتّى يُقْتَلَ أَوْ يُفْتَحَ لَهُ وَالثَّلاثَةُ الَّذينَ يُبْغِضُهُمُ اللهُ : اَلشَّيْخُ الزّاني وَالْفَقيرُ الْمُخْتالُ وَالْغَنِيُّ الظَّلُومُ .

دشمن دارد، آنها که خدایشان دوست دارد یکی آنکس که مردی پیش گروهی آید و بنام خدا از آنها چیزی خواهد نه بنام ـ خویشاوندی که میان آنهاست و چیز باو ندهند واو از آنها کناره گیرد ومحرمانه باوچیزی دهد که جز او وخدا از آن خبردار نشود دیگر کسیکه باقومی شبانه راه سپارد و وقتی خواب از همه چیز برای آنها دلچسب‌تر باشد سرهای خود را بزمین گذارند وی بر خیزد ونماز گزارد وقرآن بخواند، سوم مردی که با گروهی بجنگ رود و بادشمن روبرو شوند یارانش ـ بگریزند و اوسینه درمقابل دشمن سپر کند تاکشته شود یا فیروز گردد وسه کس که خدایشان دشمن دارد پیر زناکار است وفقیر متکبر و ثروتمند ستمگر.

۱۲۵۲ ثَلاثَةٌ يُحِبُّهُمُ اللهُ وَثَلاثَةٌ يَشْنَؤُهُمُ اللهُ : اَلرَّجُلُ يَلْقى

سه کسند که خدا دوستشان دارد ، وسه کسند که خدا

الْعَدُوَّ فِي فِئَةٍ وَ يَنْصِبُ لَهُمْ نَحْرَهُ حَتَّى يُقْتَلَ أَوْ يَفْتَحَ لِأَصْحابِهِ وَالْقَوْمُ يُسافِرُونَ فَيَطُولُ سُراهُمْ حَتَّى يُحِبُّوا أَنْ يَمَسُّوا الْأَرْضَ فَيَنْزِلُونَ فَيَتَخَلَّى أَحَدُهُمْ فَيُصَلِّي حَتَّى يُوقِظَهُمْ لِرَحِيلِهِمْ وَالرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الْجارُ يُؤْذِيهِ جارُهُ فَيَصْبِرُ عَلى أَذاهُ حَتَّى يُفَرِّقَ بَيْنَهُما مَوْتٌ أَوْ ظَعْنٌ وَالَّذِينَ يَشْنَؤُهُمُ اللهُ: أَلتّاجِرُ الْحَلَّافُ وَالْفَقِيرُ الْمُخْتالُ وَ الْبَخِيلُ الْمَنّانُ.

دشمنشان دارد، یکی مردی که هم راه گروهی با دشمن روبرو شود و سینه مقابل آنها سپر کند تا کشته شود یا یاران خود را فیروز سازد دیگر آنکه با گروهی سفر کند و پیاده راه سپرند تا خوابشان گیرد و فرود آیند و او از یاران خود کناره گیرد و نمازخواند تا هنگام رحیل آنها را بیدار کند سوم مردی که همسایه‌اش او را آزار میکند و آزار وی را تحمل کند تا مرگ یا سفر میانشان جدائی اندازد و آنها که خداوند دشمنشان دارد، تاجر قسمخوار و فقیر متکبر و بخیل منتگزار است.

ثَلاثَةٌ يَدْعُونَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فَلا يُسْتَجابُ لَهُمْ، رَجُلٌ كانَتْ تَحْتَهُ امْرَأَةٌ سَيِّئَةُ الْخُلْقِ فَلَمْ يُطَلِّقْها وَ رَجُلٌ كانَ لَهُ عَلى

۱۲۵۳ سه کسند که دعا کنند و دعایشان اجابت نشود کسی که زن بد اخلاق دارد و او را طلاق ندهد و کسیکه مالی پیش کسی دارد و شاهد بر آن

رَجُلٍ مالٌ فَلَمْ يُشْهِدْ عَلَيْهِ وَرَجُل آتى سَفِيهاً مالَهُ وَقَدْ قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ وَلاٰ تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمْ.

نگیرد و کسی که مال خودرا به سفیهی سپارد درصورتیکه خداوند گفته است اموال خود را بدست سفیهان مسپارید.

١٢٥٤ ثَلاثٌ جِدُّهُنَّ جِدٌّ وَهَزْلُهُنَّ جِدٌّ: اَلنِّكاحُ وَالطَّلاقُ وَالرَّجْعَةُ.

سه چیز است که جدی آن جدیست و شوخی آن نیز جدی است، نکاح وطلاق و رجوع.

١٢٥٥ ثَلاثٌ حَقٌّ عَلَى اللّٰهِ أَنْ لاٰ يَرُدَّ لَهُمْ دَعْوَةً: اَلصّائِمُ حَتّىٰ يُفْطِرَ وَالْمَظْلُومُ حَتّىٰ يَنْتَصِرَ وَالْمُسافِرُ حَتّىٰ يَرْجِعَ.

سه کسند که برخدا لازمست دعایشان را رد نکند روزه دار تا افطار کند و ستمدیده تاستم ازاو دفع شود و مسافر تا بوطن خود باز گردد.

١٢٥٦ ثَلاثٌ حَقٌّ عَلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ: اَلْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالسِّواكُ وَالطِّيبُ.

سه چیز است که برهرمسلمانی لازمست غسل جمعه ومسواك زدن واستعمال بوی خوش.

١٢٥٧ ثَلاثُ خِصالٍ مِنْ سَعادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِي الدُّنْيا: اَلْجارُ

سه چیز در این جهان مایه سعادت مرد مسلمانست، همسایه

الصَّالِحُ وَالْمَسْكَنُ الْواسِعُ وَالْمَرْكَبُ الْهَنِيُّ.

خوب و خانه وسیع و مرکب ـ خوش رفتار.

ثَلاثُ خِلالٍ مَنْ لَمْ تَكُنْ فيهِ واحِدَةٌ مِنْهُنَّ كانَ الْكَلْبُ خَيْراً مِنْهُ: وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَحارِمِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ حِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ جاهِلٍ أَوْ حُسْنُ خُلْقٍ يَعيشُ بِهِ فِي النّاسِ.

۱۲۵۸ سه صفت است که هر که یکی از آنها در او نیست سگ بر او شرف دارد، تقوائی که وی را از محرمات خدا مانع شود، یا علمی که بوسیله آن جهالت جاهلی را دفع نماید یا اخلاق نیکی که به وسیله آن با مردم زندگی کند.

ثَلاثُ دَعَواتٍ مُسْتَجاباتٌ لاشَكَّ فيهِنَّ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ وَدَعْوَةُ الْمُسافِرِ وَدَعْوَةُ الْوالِدِ عَلى وَلَدِهِ.

۱۲۵۹ سه دعا بدون شك مستجاب میشود، دعای ستمدیده و مسافر و نفرین پدر درحق فرزند.

ثَلاثٌ فيهِنَّ الْبَرَكَةُ: أَلْبَيْعُ إِلى أَجَلٍ وَالْمُقارَضَةُ وَإِخْلاطُ الْبُرِّ بِالشَّعيرِ لِلْبَيْتِ لا لِلْبَيْعِ.

۱۲۶۰ سه چیز مایه برکت است فروش نسیه و قرض بیکدیگر دادن و آمیختن گندم بجو برای مصرف نه برای فروش.

١٢٦١ ثَلاثٌ لا تُؤَخَّرُ وَ هُنَّ الصَّلاةُ إِذا أَتَتْ وَ الْجِنازَةُ إِذا حَضَرَتْ وَالأَيِّمُ إِذا وَجَدَتْ كُفْؤاً.

سه چیز را نباید تأخیرانداخت نماز همینکه وقت آن رسید وبر داشتن جنازه وقتی آماده شد و شوهر دادن بیوه وقتی همشانی یافت.

١٢٦٢ ثَلاثٌ لازِماتٌ لِأُمَّتي : سُوءُ الظَّنِّ وَالْحَسَدِ وَ الطِّيَرَةِ فَإِذا ظَنَنْتَ فَلا تُحَقِّقْ وَإِذا حَسَدْتَ فَاسْتَغْفِرِ اللهَ وَ إِذا تَطَيَّرْتَ فَامْضِ.

سه چیز همراه امت من است بد گمانی وحسد و تفؤل وقتی گمان بدبردی گمان خود رامحقق مدان ووقتی احساس حسد کردی از خدا آمرزش بخواه و وقتی تفؤل زدی بدان ترتیب اثر مده وبراهی که درپیش داری برو.

١٢٦٣ ثَلاثٌ لا يَجُوزُ اللَّعِبُ فِيهِنَّ : أَلطَّلاقُ وَالنِّكاحُ وَ الْعِتْقُ.

سه چیز است که شوخی در آن روا نیست طلاق ونکاح و آزاد کردن بنده.

١٢٦٤ ثَلاثٌ لَيْسَ لِأَحَدِ النّاسِ فيهِ رُخْصَةٌ : بِرُّ الْوالِدَيْنِ مُسْلِماً كانَ أَوْ كافِراً وَالْوَفاءُ بِالْعَهْدِ لِمُسْلِمٍ أَوْ كافِرٍ وَالأَمانَةِ إِلىٰ مُسْلِمٍ كانَ أَوْ كافِرٍ.

سه چیز است که هیچکس بترک آن مجاز نیست، نیکی با پدر و مادر مسلمان باشند یا کافر وفای بعهد برای مسلمان یا کافر و رد امانت مسلمان یا کافر.

۱۲۶۵ ثَلاثٌ مُعَلَّقاتٌ بِالْعَرْشِ: اَلرَّحِمُ تَقُولُ: «أَللّٰهُمَّ إِنّي بِكَ فَلا أُقطَعُ» وَالأَمانَةُ تَقولُ: «أَللّٰهُمَّ إِنّي بِكَ فَلا أُختانُ» وَالنِّعمَةُ تَقُولُ: «أَللّٰهُمَّ إِنّي بِكَ فَلا أُكفَرُ».

سه چیز بعرش آویخته است، خویشاوندی گوید «خدایا من بتو وابسته‌ام مرا نبرند» وامانت گوید: خدایامن بتو وابسته‌ام درمن خیانت نکنند» ونعمت گوید: «خدایا من بتو وابسته‌ام مرا کفران نکنند».

۱۲۶۶ ثَلاثٌ مِنْ أَبوابِ الْبِرِّ سَخاءُ النَّفسِ وَطيبُ الْكَلامِ وَالصَّبْرُ عَلَى الأَذى.

سه چیز از لوازم نیکوکاریست جانبازی و نیکی گفتار و صبر بر آزار.

۱۲۶۷ ثَلاثٌ مِنْ أَخلاقِ الإِيمانِ: مَنْ إِذا غَضِبَ لَمْ يُدْخِلْهُ غَضَبُهُ في باطِلٍ وَمَنْ إِذا رَضِيَ لَمْ يُخرِجْهُ رِضاهُ مِنْ حَقٍّ وَمَنْ إِذا قَدَرَ لَمْ يَتَعاطَ ما لَيسَ لَهُ.

سه چیز از لوازم ایمان است آنکه وقتی خشمگین شد خشمش وی‌را بکار ناحق واندارد و آنکه وقتی راضی شد رضایش اورا ازحق دور نسازد و آنکه وقتی قدرت داشت بدانچه حق ندارد دست نبرد.

۱۲۶۸ ثَلاثٌ مِنَ الإِيمانِ: أَلإِنفاقُ مِنَ الإِقتارِ وَبَذلُ السَّلامِ لِلْعالَمِ وَالإِنصافُ مِنْ نَفْسِكَ.

سه چیز از لوازم ایمان است، بخشش بهنگام تنگدستی و سلام به دانشمند و رعایت انصاف بر ضرر خویش.

۱۲۶۹ ثَلاثٌ مَنْ اُوتيهِنَّ فَقَدْ اُوتِيَ مِثْلَ ما اُوتِيَ آلُ داوُدَ: اَلْعَدْلُ فِي الْغَضَبِ وَ الرِّضا وَ الْقَصْدُ فِي الْفَقْرِ وَ الْغِنى وَ خَشْيَةُ اللهِ تَعالى فِي السِّرِّ وَ الْعَلانِيَةِ.

سه چیز است که هر که داشته باشد همان‌دارد که خانواده‌دارد داشتند، عدالت هنگام خشم ورضا واعتدال در فقروتوانگری وترس از خدا در آشکار ونهان.

۱۲۷۰ ثَلاثٌ مُنْجِياتٌ: تَكُفُّ لِسانَكَ وَ تَبْكي عَلى خَطيئَتِكَ وَ يَسَعُكَ بَيْتُكَ.

سه چیز مایه نجات‌است زبان خودرا نگهداری بر گناه خویش گریه کنی ودرخانه خویش مقام گیری.

۱۲۷۱ ثَلاثٌ مِنْ حَقائِقِ الْإيمانِ: اَلْإنْفاقُ مِنَ الْإقْتارِ وَ إنْصافُكَ النّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ بَذْلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ.

سه چیز از حقایق ایمانست بخشش باتنگدستی ورعایت انصاف درباره مردم برضرر خویش وبذل علم برای دانش آموز.

۱۲۷۲ ثَلاثٌ مَنْ فَعَلَهُنَّ ثِقَةً بِاللهِ وَ احْتِساباً كانَ حَقّاً عَلَى اللهِ تَعالى أنْ يُعينَهُ وَ أنْ يُبارِكَ لَهُ:

سه کاراست که هرکس باعتماد خدا و بانتظار ثواب کند برخدا لازمست که وی‌را یاری کندواو

مَنْ سَعَى فِي فَكاكِ رَقَبَتِهِ ثِقَةً بِاللهِ وَاحْتِساباً كانَ حَقّاً عَلَى اللهِ تَعالى أَنْ يُعِينَهُ وَأَنْ يُبارِكَ لَهُ وَمَنْ تَزَوَّجَ ثِقَةً بِاللهِ وَاحْتِساباً كانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ يُعِينَهُ وَأَنْ يُبارِكَ لَهُ وَمَنْ أَحْيا أَرْضاً مَيْتَةً ثِقَةً بِاللهِ وَاحْتِساباً كانَ حَقّاً عَلَى اللهِ تَعالى أَنْ يُعِينَهُ وَأَنْ يُبارِكَ لَهُ.

را برکت دهد هر کس در آزاد ساختن خود باعتماد خدا و بامید ثواب بکوشد بر خدا لازم است که وی را یاری کند و او را برکت دهد و هر که باعتماد خدا و بامید ثواب ازدواج کند برخدا لازم است که وی را یاری کند و اورا برکت دهد و هر که اعتماد بخدا و بامید ثواب زمین بایری را آباد کند بر خدا لازم است که ویرا یاری کند و او را برکت دهد.

ثَلاثٌ مَنْ فَعَلَهُنَّ فَقَدْ أَجْرَمَ: مَنْ عَقَدَ لِواءً فِي غَيْرِ حَقٍّ أَوْ عَقَّ والِدَيْهِ أَوْ مَشَى مَعَ ظالِمٍ لِيَنْصُرَهُ.

سه کار است که هر کس بکند ۱۲۷۳
خطاکار است هر کس پرچمی جز در راه حق بر افرازد، یا با پدر و مادر بدی کند، یا باستمگری راه سپرد تا اورا یاری کند.

ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ آواهُ اللهُ فِي كَنَفِهِ وَنَشَرَ عَلَيْهِ رَحْمَتَهُ وَأَدْخَلَهُ جَنَّتَهُ: مَنْ إِذا أُعْطِيَ

سه چیز است که در هر که باشد ۱۲۷۴
خداوند اورا درپناه خود جای دهد و رحمت خویش را براو بگستراند

شَكَرَ وَإِذا قَدَرَ غَفَرَ وَإِذا غَضِبَ فَتَرَ .

وداخل بهشت كند آنكه وقتی عطا بيند شكر گزارد ووقتی قدرت دارد عفو كند ووقتی بخشم آيد سستی پيشه نمايد.

١٢٧٥ ثَلاثٌ مَن كُنَّ فيهِ اسْتَكْمَلَ خِصالُ الْإِيمانِ اَلَّذي إِذا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضاهُ في باطِلٍ وَإِذا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ الْغَضَبُ مِنَ الْحَقِّ وَإِذا قَدَرَ لَمْ يَتَعاطَ ما لَيْسَ لَهُ .

سه چيز است كه در هر كه باشد صفات ايمان دراو كامل است آنكه وقتی خشنود شد بباطل نگرايد ووقتی خشمگين شد از حق تجاوز نكند و وقتی قدرت يافت بمال كسان دست نبرد .

١٢٧٦ ثَلاثٌ مَن كُنَّ فيهِ اسْتَوْجَبَ الثَّوابَ وَاسْتَكْمَلَ الْإِيمانَ : خُلْقٌ يَعيشُ بِهِ فِي النّاسِ وَوَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَن مَحارِمِ اللهِ تَعالىٰ وَحِلْمٌ يَرُدُّهُ عَن جَهْلِ الْجاهِلِ .

سه چيز است كه در هر كه باشد سزاوار ثوابست و ايمانش كاملست اخلاقی كه بوسيله آن با مردم زندگی كند و تقوائی كه وی را از محرمات خدا دور سازد و حلمی كه او را ازجهالت باجاهل بر كنار دارد.

١٢٧٧ ثَلاثٌ مَن كُنَّ فيهِ أَظَلَّهُ اللهُ

سه چيزاست كه درهر كه باشد خداوند وی را روزيكه سايه‌ای جز

تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لاَ ظِلَّ إلاَّ ظِلُّهُ: أَلْوُضُوءُ عَلَى الْمَكارِهِ وَالْمَشْيُ إِلَى الْمَساجِدِ فِي الظُّلَمِ وَإِطْعامُ الْجائِعِ.

سایه خدا نیست درسایه عرش جای دهد، وضو گرفتن بازحمت و راه مسجد سپردن در تاریکی و سیر کردن گرسنه.

1277 ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ حاسَبَهُ اللهُ تَعالَى حِساباً يَسِيراً وَأَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ: تُعْطِي مَنْ حَرَمَكَ وَتَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَتَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ.

سه چیزاست که‌در هرکه‌باشد خدا حساب را براو آسان گیرد و ویرا باقتضای رحمت خود ببهشت در آورد، عطابآنکس که ترامحروم کرده است و عفو آنکس که برتو ستم روا داشته است وپیوند با آن کس که ازتو بریده است.

1278 ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَإِنَّ اللهَ تَعالَى يَغْفِرُ لَهُ ما سِوَى ذٰلِكَ: مَنْ ماتَ لاَ يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئاً وَلَمْ يَكُنْ ساحِراً يَتَّبِعُ السَّحَرَةَ وَلَمْ يَحْقِدْ عَلَى أَخِيهِ:

سه چیز است که در هر که باشد خداوند همه گناهان او رامی بخشد هر که بمیرد و شریکی برای خدا قرار ندهد و جادوگر نباشد جادوگرانرا پیروی نکند ونسبت‌به برادر خویش کینه نورزد.

1279 ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مِنَ

سه چیزا ست که درهرکه‌باشد

الْأَبْدالِ: أَلرِّضا بِالْقَضا وَالصَّبْرُ عَنْ مَحارِمِ اللهِ وَالْغَضَبُ في ذاتِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ.

از نیکانست، رضا بقضاو صرفنظر از محرمات‌خدا وخشمگین‌شدن درراه‌خدا.

۱۲۸۰ ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فيهِ فَهُوَ مُنافِقٌ وَإِنْ صامَ وَصَلّى وَحَجَّ وَاعْتَمَرَ وَقالَ: «إِنّي مُسْلِمٌ» مَنْ إِذا حَدَّثَ كَذِبَ وَإِذا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا ائْتُمِنَ خانَ.

سه‌چیز است که درهر که‌هست منافقست اگرچه روزه داردو نماز گزارد و حج و عمره کند و گوید من مسلمانم، آنکه وقتی سخن گوید دروغ گوید ووقتی وعده کند تخلف ورزد و وقتی امانت گیرد خیانت کند.

۱۲۸۱ ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فيهِ فَهِيَ راجِعَةٌ عَلى صاحِبِها: أَلْبَغْيُ وَالْمَكْرُ وَالنَّكْثُ.

سه چیزاست که درهر که‌باشد بصاحب خود باز میگردد ستم و مکر و پیمان‌شکنی.

۱۲۸۲ ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فيهِ نَشَرَ اللهُ تَعالى عَلَيْهِ كَنَفَهُ وَأَدْخَلَهُ جَنَّتَهُ: رِفْقٌ بِالضَّعيفِ وَشَفَقَةٌ عَلَى الْوالِدَيْنِ وَالْإِحْسانُ إِلَى الْمَمْلُوكِ.

سه چیز است که درهر که‌باشد خداوند وی را پناه‌دهد و ببهشت برد، مدارا با ناتوان و مهربانی با پدر ومادر ونیکی بازیردست.

ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فيهِ وَجَدَ حَلاوَةَ الإيمانِ: أنْ يَكُونَ اللهُ وَرَسُولُهُ أحَبَّ إلَيْهِ مِمّا سِواهُما وَأنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لا يُحِبُّهُ إلاّ لِلّهِ وَأنْ يَكْرَهَ أنْ يَعُودَ في الْكُفْرِ بَعْدَ إذْ أنْقَذَهُ اللهُ مِنْهُ كَما يَكْرَهُ أنْ يُلْقى فِي النّارِ.

سه‌چیز است که درهر که‌هست ۱۲۸۳
شیرینی ایمانرا چشیده است آنکه خدا و پیغمبرش را از همه دوستتر دارد دیگر آنکه کسی‌را برای‌خدا دوست دارد سوم آنکه پس‌از آنکه خدا او را از کفر نجات داد از باز گشت بدان‌بیزاراست‌چنانکه‌افتادن در آتش رادوست ندارد.

ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فيهِ وُقِيَ شُحَّ نَفْسِهِ: مَنْ أدّى الزَّكاةَ وَقَرَى الضَّيْفَ وَأعْطى فِي النّائِبَةِ.

سه چیز است که در هر که ۱۲۸٤
هست از بخل برکنار است آنکه زکات میدهد و مهمان میبرد و در سختی بخشش‌میکند.

ثَلاثٌ مِنْ كُنُوزِ الْبِرِّ: إخْفاءُ الصَّدَقَةِ وَكِتْمانُ الْمُصيبَةِ وَكِتْمانُ الشَّكْوى يَقُولُ اللهُ: إذَا ابْتَلَيْتُ عَبْدي فَصَبَرَ وَلَمْ يَشْكُني إلى عُوّادِهِ أبْدَلْتُهُ لَحْماً خَيْراً مِنْ لَحْمِهِ وَدَماً خَيْراً

سه چیز از گنجینه‌های نیکی ۱۲۸۵
است مخفی ساختن صدقه و پنهان داشتن مصیبت و مستور ساختن شکایت، خداوند گوید: وقتی بندهٔ خود رامبتلا ساختم وصبر کرد وبا عیادت‌کنندگان خود ازمن شکایت نکرد گوشتی بهتر از گوشت اودر

مِنْ دَمِهِ فَإِنْ أَبْرَأْتُهُ أَبْرَأْتُهُ وَلَا ذَنْبَ لَهُ وَإِنْ تَوَفَّيْتُهُ فَإِلَى رَحْمَتِي.

خونی بهتر از خون وی بدو میدهم اگر او را شفا دادم همهٔ گناهانش محو شده است و اگر جانش را گرفتم او را مشمول رحمت خود کرده‌ام

۱۲۸۶ ثَلَاثٌ مِنْ كُنُوزِ الْبِرِّ: كِتْمَانُ الْأَوْجَاعِ وَالْبَلْوَى وَالْمُصِيبَاتِ وَمَنْ بَثَّ لَمْ يَصْبِرْ.

سه چیز از گنجینه‌های نیکی است نهان داشتن دردها و گرفتاری ها و مصیبتها هر که مصیبت خود را آشکار سازد بر آن صبر نتواند کرد.

۱۲۸۷ ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنَّ فِيهِ لَمْ يَتِمَّ عَمَلُهُ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللهِ وَخُلُقٌ يُدَارِي بِهِ النَّاسَ وَحِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجُهَّالِ.

سه چیز است که در هر که نیست کارش سرانجام نگیرد تقوائی که وی را از گناه باز دارد و اخلاقی که با مردم مدارا کند و حلمی که با آن سبکی سبکسران دفع کند.

۱۲۸۸ ثَلَاثٌ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَتَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ وَتَحْلُمَ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْكَ.

سه چیز در جهان از فضائل اخلاقست از ستمگر در گذری، و با کسی که از تو بریده پیوند گیری و با کسی که با تو سبکسری میکند بحلم رفتار کنی.

ثَلاثٌ مِنْ نَعيمِ الدُّنيا وَ إِنْ كانَ لا نَعيمَ لَها مَرْكَبٌ وَطِيءٌ وَالْمَرْأَةُ الصّالِحَةُ وَالْمَنْزِلُ الْواسِعُ.

سه چیز از نعیم دنیاست اگرچه دنیا را نعیمی نیست مرکب راهوار و زن پارسا وخانهٔ وسیع. ۱۲۸۹

ثَلاثٌ مُهْلِكاتٌ وَ ثَلاثٌ مُنْجِياتٌ فَالْمُهْلِكاتُ شُحٌّ مُطاعٌ وَهَوىً مُتَّبَعٌ وَإِعْجابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَالثَّلٰثُ الْمُنْجِياتُ خَشْيَةُ اللّٰهِ في السِّرِّ وَ الْعَلانِيَةِ وَالْقَصْدُ فِي الْغِنا وَالْفَقْرِ وَالْعَدْلُ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضا.

سه چیز هلاك كننده است وسه چیز نجات دهنده است ، سه چیز هلاك كننده بخلی است كه مطیع آن شوند و هوسی است که از آن پیروی کنند. و اعجاب مرد نسبت به خویشتن وسه چیز نجات دهنده ترس از خداست در آشکار و نهان و اعتدال در فقر وتوانگری و عدالت درحال خشم وخشنودی. ۱۲۹۰

ثَلاثٌ يَجْلينَ الْبَصَرَ: أَلنَّظَرُ إِلَى الْخُضْرَةِ وَإِلَى الْماءِ الْجاري وَإِلَى الْوَجْهِ الْحَسَنِ.

سه چیز چشم را قوت میدهد، دیدن سبزه و آب جاری و روی خوب. ۱۲۹۱

ثَلاثٌ يُدْرِكُ بِهِنَّ الْعَبْدُ رَغائِبَ الدُّنيا وَالْآخِرَةِ الصَّبْرُ

سه چیز است که بنده بوسیلهٔ آن خواستنیهای دنیا و آخرت را بدست ۱۲۹۲

عَلَى الْبَلاءِ وَالرِّضَا بِالْقَضاءِ وَ الدُّعا فِي الرَّخاءِ.

میآورد، صبر بر بلا ورضا بقضا و دعا در حال فراخدستی،

١٢٩٣ ثَلاثٌ يُصْفِينَ لَكَ وِدَّ أَخيكَ تُسَلِّمُ عَلَيْهِ إِذا لَقيتَهُ وَ تُوَسِّعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ وَ تَدْعُوهُ بِأَحَبِّ أَسْمائِهِ إِلَيْهِ.

سه چیز محبت دوست را خالص میکند سلامش کنی وقتی او را دیدی در مجلس جای اورا باز کنی واورا ببهترین نامهایش بخوانی.

١٢٩٤ ثَمانِيَةٌ أَبْغَضُ خَليقَةِ اللهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ: أَلسَّقارُونَ- وَهُمُ الْكَذّابُونَ وَالْخَيّالُونَ- وَهُمُ الْمُسْتَكْبِرُونَ- وَالَّذينَ يَكْنِزُونَ الْبَغْضاءَ لِإِخْوانِهِمْ في صُدُورِهِمْ فَإِذا لَقُوهُمْ تَخَلَّقُوا لَهُمْ وَالَّذينَ إِذا دُعُوا إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ كانُوا بِطاءً وَإِذا دُعُوا إِلَى الشَّيْطانِ كانُوا سِراعاً وَالَّذينَ لا يُشْرِفُ لَهُمْ طَمَعٌ مِنَ الدُّنْيا إِلاَّ اسْتَحَلُّوهُ بِأَيْمانِهِمْ

هشت کسند که روز رستاخیز از همه خلق خدا منفورترند، دروغ گویان و متکبران و آنها که دشمنی برادران خود را در دل دارند ولی وقتی آنها را ببینند گشاده روئی کنند و آنها که وقتی بسوی خدا و پیغمبر دعوت شوند کند باشند وهمین که بسوی شیطان دعوت شوند تند باشند و آنها که وقتی بچیزی از مطامع دنیا رغبت کردند آنرا بقسم

وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ ذٰلِكَ بِحَقٍّ وَالْمَشّاؤُنَ بِالنَّمِيمَةِ وَالْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ وَالْباغُونَ الْبَرآءِ الدَّحْضَةَ أُولٰئِكَ يَقْذَرُهُمُ الرَّحْمٰنُ عَزَّ وَجَلَّ.

جلب کنند اگرچه بدان حق نداشته باشند وسخن چینان وآنها که میان دوستان جدائی اندازند وکسانی که بربیگناهان از پا افتاده ستم کنند آنهارا خداوند کثیف میشمارند.

ثَمَنُ الْخَمْرِ حَرامٌ وَمَهْرُ الْبَغِيِّ حَرامٌ وَثَمَنُ الْكَلْبِ حَرامٌ وَالْكُوبَةُ حَرامٌ وَإِنْ أَتاكَ صاحِبُ الْكَلْبِ يَلْتَمِسُ ثَمَنَهُ فَامْلَأْ يَدَيْهِ تُراباً وَالْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ حَرامٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرامٌ.

۱۲۹۵ قیمت شراب حرام است ومهر زنا کار حرام است و قیمت سگ حرام است وشطرنج حرام است اگر صاحب سگ پیش تو آمد وقیمت آنرا خواست دستهای اورا پر از خاک کن ، شراب وقمار حرام است وهرمست کننده‌ای حرام است.

أَلثُّلْثُ وَالثُّلْثُ كَثِيرٌ إِنَّكَ أَنْ تَذَرْ وَرَثَتَكَ أَغْنِياءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عالَةً يَتَكَفَّفُونَ النّاسَ وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي

۱۲۹۶ ضمن وصیت فقط ثلث مال خود را بدیگران ده وثلث بسیار است تو اگر وارثان خود را بی نیاز واگذاری بهتر از آنست که فقیر و محتاج مردم باشند ، توهیج خرجی در راه خدا نمیکنی مگر آنکه در

بِها وَجهَ اللهِ إلاّ أُجِرتَ بِها حَتّى ما تَجعَلُ في فِي أمرَأتِكَ.

مقابل آن پاداش میيابی حتی غذائی که بزن خود میخورانی .

۱۲۹۷ أَلثَّيِّبُ أَحَقُّ بِنَفسِها مِن وَلِيِّها وَالبِكرُ يَستَأذِنُها أَبُوها في نَفسِها وَإذنُها صُماتُها .

زن باظهار نظر در کار خویش بر ولی خود مقدم است ودوشیزه نیز پدرش باید درباره کارش ازاو اجازه بگیرد واجازه او سکوت است .

جارُ الدّارِ أَحَقُّ بِدارِ الجارِ .

۲۹۸ همسایه خانه در خرید خانه همسایه مقدم است .

جالِسِ الأَبْرارَ فَإِنَّكَ إِذا فَعَلْتَ خَيْراً حَمِدُوكَ وَ إِنْ أَخطَأْتَ لَمْ يُعَنِّفُوكَ .

۱۲۹۹ با نیکان مجالست کن که اگر خوبی کردی ترا ستایش کنند و اگر خطا کردی باتو بسختی رفتار نکنند.

جالِسُوا الْكُبَراءَ وَسائِلُوا الْعُلَماءَ وَخالِطُوا الْحُكَماءَ .

۱۳۰۰ با بزرگان مجالست کنید و از دانشمندان بپرسید و با حکیمان آمیزش کنید .

جاهِدُوا الْمُشْرِكِينَ بِأَموالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَلسِنَتِكُمْ .

۱۳۰۱ با اموال و جانها ومالهای خود با مشرکان جهاد کنید .

جاهِدُوا أَهْواءَكُمْ تَمْلِكُوا أَنْفُسَكُمْ .

۱۳۰۲ با هوسهای خود مبارزه کنید تا برنفس خود تسلط یابید .

جُبِلَتِ الْقُلُوبُ عَلى حُبِّ

۱۳۰۳ دلها باقتضای فطرت آنکس را

مَنْ أحْسَنَ إلَيْها وَبُغْضِ مَنْ أساءَ إلَيْها.

که باآنهانیکی کند دوست دارند وآنکس راکه باآنها بدی کند دشمن دارند.

۱۳۰۴ جَدِّدُوا إيْمانَكُمْ أكْثِرُوا مِنْ قَوْلِ «لا إلٰهَ إلاّ اللّٰهُ».

ایمان خودرا تازه کند، لا إله إلا الله بسیار گوئید.

۱۳۰۵ جَعَلَ اللّٰهُ الرَّحْمَةَ مِائَةَ جُزْءٍ فَأمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ جُزْءً وَأنْزَلَ فِي الأرْضِ جُزْءً واحِداً فَمِنْ ذٰلِكَ الْجُزْءِ تَتَراحَمُ الْخَلْقُ حَتّى تَرْفَعُ الْفَرَسُ حافِرَها عَنْ وَلَدِها خَشْيَةَ أنْ تُصِيبَهُ.

خدا رحم را صد قسمت کرده ونود ونه قسمت را پیش خود نگه داشته و یکقسمت را بزمین فرستاده و بواسطه همین یکقسمت مردم بریکدیگر رحم میکنند تا آنجا که اسب سم خودرا بلندمیکند مبادا بفرزندان خود آسیب برساند

۱۳۰۶ جَعَلَ اللّٰهُ عَذابَ هٰذِهِ الأُمَّةِ فِي دُنْياها.

خداوند عذاب این امت را در دنیا نهاده است.

۱۳۰۷ جُعِلَتِ الذُّنُوبُ كُلُّها فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتاحُها فِي شُرْبِ الْخَمْرِ.

همهٔ گناهانرا درخانه‌ای نهاده وکلیدآنرا در شرابخواری قرار داده‌اند.

جَفَّ الْقَلَمُ بِالشَّقِيِّ وَالسَّعِيدِ. | بدبخت ونيكبخت بقلم رفته‌است ۱۳۰۸

جَفَّ الْقَلَمُ بِما أَنْتَ لاقٍ. | سرنوشت تو بقلم رفته‌است. ۱۳۰۹

جُلَساءُ اللهِ غَداً أَهْلُ الْوَرَعِ وَالزُّهْدِ فِي الدُّنْيا. | فردا همنشينان خدا صاحبان ورع وزهد دراين جهانند. ۱۳۱۰

جَمالُ الْمَرْءِ فَصاحَةُ لِسانِهِ. | جمال مرد به فصاحت اوست. ۱۳۱۱

جُهْدُ الْبَلاءِ أَنْ تَحْتاجُوا إِلىٰ ما فِي أَيْدِي النّاسِ فَتُمْنَعُوا. | كمال بليه اينست كه به آنچه ديگران دارند محتاج شويد و از شما دريغ كنند. ۱۳۱۲

جُهْدُ الْبَلاءِ قِلَّةُ الصَّبْرِ. | نهايت بلا قلت صبراست. ۱۳۱۳

جُهْدُ الْبَلاءِ كَثْرَةُ الْعِيالِ مَعَ قِلَّةِ الشَّيْءِ. | نهايت بلا عيالمندى وتنگدستى است. ۱۳۱۴

أَلْجارُ أَحَقُّ بِشُفْعَةِ جارِهِ يُنْتَظَرُ بِها وَإِنْ كانَ غائِباً إِذا كانَ طَرِيقُهُما واحِداً. | همسايه درمعامله سهم همسايه مقدم است اگرراه آنها يكى است بايد منتظر او بماند اگرچه غايب باشد. ۱۳۱۵

١٣١٦ أَلجارُ قَبْلَ الدّارِ وَالرَّفيقُ قَبْلَ الطَّريقِ وَالزّادُ قَبْلَ الرَّحيلِ.

همسایه را پیش ازخانه ورفیق را پیش از راه وتوشه را پیش از سفر باید جست.

١٣١٧ أَلْجالِبُ إِلىٰ سُوقِنا كَالْمُجاهِدِ في سَبيلِ اللهِ وَالْمُحْتَكِرُ في سُوقِنا كَالْمُلْحِدِ في كِتابِ اللهِ.

آنکه ببازار ما چیزی وارد می کند مانند آنکس است که در راه خدا جهاد میکند وآنکه دربازار ما احتکار میکند مانند کسی است که درکتاب خدا کافر بشمار رفته است.

١٣١٨ أَلْجالِبُ مَرْزُوقٌ وَالْمُحْتَكِرُ مَأْمُونٌ.

واردکننده روزی میخورد و محتکر لعنت میبرد.

١٣١٩ أَلْجاهِلُ يَظْلِمُ مَنْ خالَطَهُ وَيَعْتَدي عَلىٰ مَنْ هُوَ دُونَهُ وَيَتَطاوَلُ عَلىٰ مَنْ هُوَ فَوْقَهُ وَيَتَكَلَّمُ بِغَيْرِ تَمْييزٍ.

نادان با معاشران ستم کند و برزیردستان تعدی کند وببزرگان تکبر فروشد و بدون تمیز سخن گوید.

١٣٢٠ أَلْجِدالُ في الْقُرْآنِ كُفْرٌ.

مجادله دربارۀ قرآن کفر است

أَلْجَفاءُ كُلُّ الْجَفاءِ وَ الْكُفْرُ مَنْ سَمِعَ مُنادِيَ اللهِ تَعالىٰ يُنادي بِالصَّلاةِ وَ يَدْعُوهُ إِلَى الْفَلاحِ فَلا يُجيبُهُ.

۱۳۲۱ نشان خشونت و کفر نفاق آنست که کسی منادی خدا را بشنود که بنماز ندا میدهد و ویرا برستگاری میخواند ودعوت اورا اجابت نکند

أَلْجُلُوسُ مَعَ الْفُقَراءِ مِنَ التَّواضُعِ.

۱۳۲۲ همنشینی با فقیران از لوازم تواضع است.

أَلْجَماعَةُ رَحْمَةٌ وَ الْفُرْقَةُ عَذابٌ.

۱۳۲۳ جماعت مایهٔ رحمت و تفرقه موجب عذاب است.

أَلْجَمالُ صَوابُ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَالْكَمالُ حُسْنُ الْفِعالِ بِالصِّدْقِ.

۱۳۲۴ جمال درستی گفتار مطابق حق است و کمال نیکی رفتار مطابق راستی است.

أَلْجَمالُ فِي الرَّجُلِ اللِّسانُ.

۱۳۲۵ جمال مرد، در زبان اوست.

أَلْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلىٰ أَحَدِكُمْ مِنْ شِراكِ نَعْلِهِ وَالنّارُ مِثْلُ ذٰلِكَ.

۱۳۲۶ بهشت بشما از بند کفشتان نزدیکتر است دجهنم نیزچنین است.

۱۳۲۷ أَلْجَنَّةُ بِناؤُها لَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ وَ لَبِنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَ مِلاطُهَا الْمِسْكُ الْأَذْفَرُ وَ حَصْباؤُها اللُّؤْلُؤُ وَ الْياقُوتُ وَ تُرْبَتُهَا الزَّعْفَرانُ مَنْ يَدْخُلْها يَنْعَمْ لا يَبْأَسُ وَ يَخْلُدْ لا يَمُوتُ لا تَبْلىٰ ثِيابُهُمْ وَ لا يَفْنىٰ شَبابُهُمْ.

ساختمان بهشت خشتی از نقره وخشتی از طلاست و گل آن مشك اذفر است وسنگریزهٔ آن لؤلؤ و یاقوت است و خاك آن زعفران است وهر که وارد آن شود پیوسته متنعم است واز بدبختی برکنار، جاودان زنده است و نمیرد، لباسشان کهنه نمی‌شود وجوانیشان پایان نپذیرد.

۱۳۲۸ أَلْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدامِ الْأُمَّهاتِ.

بهشت زیر قدم مادران است.

۱۳۲۹ أَلْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلالِ السُّيُوفِ.

بهشت زیر سایهٔ شمشیرهاست.

۱۳۳۰ أَلْجَنَّةُ حَرامٌ عَلىٰ كُلِّ فاحِشٍ أَنْ يَدْخُلَها.

دخول بهشت برمردم بدزبان حرام است.

۱۳۳۱ أَلْجَنَّةُ دارُ الْأَسْخِياءِ.

بهشت خانه سخاوت مندان است.

۱۳۳۲ أَلْجَنَّةُ لِكُلِّ تائِبٍ وَالرَّحْمَةُ لِكُلِّ واقِفٍ.

بهشت متعلق بتوبه کاران است ورحمت متعلق بوقفگزاران است.

۱۳۳۳ أَلْجَنَّةُ مِائَةُ دَرَجَةٍ ما بَيْنَ كُلِّ

بهشت صد درجه است وفاصله

دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ .

هردو درجه مانند زمين و آسمان ١٣٣٤
است .

أَلْجَنَّةُ مِائَةُ دَرَجَةٍ ما بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عامٍ .

بهشت صد درجه است و فاصله ١٣٣٥
هردو درجه پانصد سال راه است.

أَلْجَنَّةُ مِائَةُ دَرَجَةٍ وَلَوْ أَنَّ الْعالَمِينَ اجْتَمَعُوا في إِحْداهُنَّ وَسِعَتْهُمْ .

بهشت صد درجه است و اگر ١٣٣٦
جهانيان در يكى از آنها مجتمع
شوند جايشان ميشود .

أَلْجِنُّ لا تُخَبِّلُ أَحَداً في بَيْتِه عَتِيقٌ مِنَ الْخَيْلِ .

جن كسى را كه اسبى اصيل ١٣٣٧
درخانه خود دارد مخبط نميكند.

أَلْجِهادُ أَرْبَعٌ : أَلْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالصِّدْقُ في مَواطِنِ الصَّبْرِ وَ شَنَآنُ الْفاسِقِ .

جهاد چهار قسم است : امر ١٣٣٨
بمعروف و نهى از منكر و راستى
درموقع صبر و تنفر ازفاسق .

أَلْجِيرانُ ثَلاثَةٌ : فَجارٌ لَهُ حَقٌّ واحِدٌ وَهُوَ أَدْنَى الْجِيرانِ حَقّاً

همسايگان سه‌قسمند همسايه‌اى ١٣٣٩
كه يك حق دارند و او از همه

وَجارٌ لَهُ حَقّانِ وَجارٌ لَهُ ثَلاثَةُ حُقُوقٍ فَأَمَّا الَّذي لَهُ حَقٌّ واحِدٌ فَجارٌ مُشْرِكٌ لا رَحِمَ لَهُ لَهُ حَقُّ الْجِوارِ وَأَمَّا الَّذي لَهُ حَقّانِ فَجارٌ مُسْلِمٌ لَهُ حَقُّ الْإِسْلامِ وَحَقُّ الْجِوارِ وَأَمَّا الَّذي لَهُ ثَلاثَةُ حُقُوقٍ فَجارٌ مُسْلِمٌ ذُو رَحِمٍ لَهُ حَقُّ الْإِسْلامِ وَحَقُّ الْجِوارِ وَحَقُّ الرَّحِمِ.

همسایگان کم حق تر است و همسایه ایکه دو حق دارد و همسایه ایکه سه حق دارد همسایه ایکه یك حق دارد همسایهٔ مشرك است که خویشاوندی ندارد او فقط حق همسایگی دارد همسایه ایکه دو حق دارد همسایه مسلمانی است که حق اسلام و حق همسایگی دارد و همسایه ایکه سه حق دارد همسایه مسلمان خویشاوند است که حق اسلام و حق همسایگی و حق خویشاوندی دارد •

✿ ✿ ✿
✿ ✿
✿

حامِلاتٌ والِداتٌ مُرْضِعاتٌ رَحيماتٌ بِأَوْلادِهِنَّ لَوْلا ما يَأْتِينَ إِلىٰ أَزْواجِهِنَّ دَخَلَ مُصَلِّياتُهُنَّ الْجَنَّةَ.

۱۳۴۰ زنان بار دار فرزند دار و شیرده که با فرزندان خود مهربانند اگر رفتاری که با شوهران خود میکنند نبود نماز گزارانشان به بهشت میرفتند.

حُبُّ الثَّناءِ مِنَ النّاسِ يُعْمي وَ يُصِمُّ.

۱۳۴۱ انتظار ستایش از مردم چشم را کور و گوش را کر میکنند.

حُبُّ الدُّنْيا رَأْسُ كُلِّ خَطيئَةٍ.

۱۳۴۲ دوست داشتن دنیا سر همه گناهان است.

حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْياكُمُ النِّساءُ وَالطِّيبُ وَ جُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْني فِي الصَّلاةِ.

۱۳۴۳ من از دنیای شما دو چیز را دوست دارم زن و بوی خوش و روشنی چشم من درنماز است.

حَبِّبُوا اللّٰهَ إِلىٰ عِبادِهِ يُحِبُّكُمُ اللّٰهُ.

۱۳۴۴ خدا را در پیش بندگانش محبوب سازید تا خداوند شما را دوست دارد.

١٣٤٥ حَبَّذَا الْمُتَخَلِّلُونَ مِنْ أُمَّتِي فِي الْوُضُوءِ وَالطَّعَامِ.

چه نیکند ازامت من آنهاکه در وضو وغذا مسواك میکنند.

١٣٤٦ حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصِمُّ.

محبتی که نسبت بچیزی داری کورو کرت میکند.

١٣٤٧ حَتِمَ عَلَى اللهِ أَنْ لَا يَسْتَجِيبَ دَعْوَةَ مَظْلُومٍ وَلِأَحَدٍ قِبَلَهُ مِثْلُ مَظْلَمَتِهِ.

بر خدا لازم است که ستم‌زده‌ایرا که اونیز بدیگری چنان ستمی کرده‌است نپذیرد.

١٣٤٨ حُجِبَتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ وَحُجِبَتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ.

جهنم‌را بخواستنی‌هاپوشانیده‌اند و بهشت را بمکروهات مستور داشته‌اند.

١٣٤٩ حُجُّوا تَسْتَغْنُوا وَسَافِرُوا تَصِحُّوا.

بحج روید تا بی‌نیاز شوید و سفرکنید تا سالم مانید.

١٣٥٠ حَدُّ الْجِوَارِ أَرْبَعُونَ داراً.

حد همسایگی چهل خانه است

١٣٥١ حَدُّ السَّاحِرِ ضَرْبَةٌ بِالسَّيْفِ.

سزای ساحر يك ضربت شمشير است.

حَدَّثَني جِبْرِيلُ قالَ : يَقُولُ اللهُ تَعالىٰ : « لا إِلٰهَ إلاَّ اللهُ حِصْني فَمَنْ دَخَلَهُ أَمِنَ مِنْ عَذابي . »

۱۳۵۲ جبرئیل با من سخن گفت و گفت : خداگوید لا إله الا الله قلعهٔ من است وهرکه وارد آن شود از عذاب من در امان است .

حَدِّثُوا النّاسَ بِما يَعْرِفُونَ أَتُرِيدُونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللهُ وَ رَسُولُهُ ؟

۱۳۵۳ با مردم از آنچه توانند دانست سخن گوئید آیا میخواهید خدا و پیغمبررا تکذیب کنند .

حَدٌّ يُعْمَلُ فِي الْأَرْضِ خَيْرٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنْ أَنْ يُمْطَرُوا أَرْبَعينَ صَباحاً .

۱۳۵٤ حدی که درزمین اجرا شود برای زمینیان بهتر از آنست که چهل روز باران ببارد .

حَرَسُ لَيْلَةٍ في سَبيلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ لَيْلَةٍ يُقامُ لَيْلُها وَ يُصامُ نَهارُها .

۱۳۵۵ یکشب نگهبانی درراه خدا از هزارشب که نماز خوانند وروزآنرا روزه دارند بهتراست .

حَرَّمَ اللهُ الْجَنَّةَ عَلىٰ كُلِّ فاحِشٍ بَذِيءٍ لا يُبالي ما قالَ وَلا ما قيلَ لَهُ .

۱۳۵٦ خداوند بهشت را برمردم بد زبان که هرچه بگویند و شنوند اهمیت نمیدهند حرام کرده است .

١٣٥٧ حَرَّمَ اللهُ الْخَمْرَ وَ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرامٌ .

خداوند شرابرا حرام کرده و هرچه مستی آرد حرام است .

١٣٥٨ حُرِّمَتِ التِّجارَةُ فِي الْخَمْرِ .

تجارت شراب حرام است .

١٣٥٩ حُرْمَةُ الْجارِ عَلَى الْجارِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ .

حرمت همسایه بر همسایه چون حرمت خون اواست .

١٣٦٠ حُرِّمَتِ النّارُ عَلى عَيْنٍ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ وَحُرِّمَتِ النّارُ عَلى عَيْنٍ سَهِرَتْ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ حُرِّمَتِ النّارُ عَلى عَيْنٍ غُضَّتْ عَنْ مَحارِمِ اللهِ أَوْ عَيْنٍ فُقِئَتْ فِي سَبِيلِ اللهِ .

جهنم بر دیده‌ای که ازبیم خدا گریسته ودیده‌ای که در راه خدا بیدارمانده‌ودیده‌ای که ازمحرمات خدا بسته شده یادرراه خدابیرون آمده حرام است .

١٣٦١ حُرْمَةُ مالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ

حرمت مال مسلمان مانند حرمت خون اوست .

١٣٦٢ حُرْمَةُ نِساءِ الْمُجاهِدِينَ عَلَى الْقاعِدِينَ كَحُرْمَةِ أُمَّهاتِهِمْ وَما مِنْ رَجُلٍ مِنَ الْقاعِدِينَ يَخْلُفُ

حرمت زن کسانی که بجهاد رفته‌اند بر آنها که بازمانده اند مانند حرمت‌مادرانشان‌است وهر

رَجُلًا مِنَ الْمُجاهِدِينَ في أَهْلِهِ فَيَخُونُهُ فِيهِمْ إِلا وَقَفَ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَقِيلَ لَهُ : قَدْ خانَكَ في أَهْلِكَ فَخُذْ مِنْ حَسَناتِهِ ما شِئْتَ فَيَأْخُذُ مِنْ عَمَلِهِ ما شاءَ فَما ظَنُّكُمْ ؟

کس از بازماندگان که سرپرستی خانواده یکی از مجاهدانرا بعهده گیرد ونسبت بآنها تجاوز کند روز قیامت اورا بپای دارند و بمجاهد گویند وی بخانواده تو تجاوز و خیانت کرد ، از کارهای نیك وی هرچه میخواهی برگیر و وی از اعمال او هرچه خواهد برگیرد ، چه فکر میکنید ؟ ...

حُرِّمَ عَلَى النّارِ كُلُّ هَيِّنٍ لَيِّنٍ سَهْلٍ قَرِيبٍ مِنَ النّاسِ .

۱۳۶۳ هرکه نرم و ملایم وآسانگیر ونزدیك بمردم باشد برآتش حرام است .

حُرِّمَ عَلى عَيْنَيْنِ أَنْ تَنالَهُما النّارُ: عَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ وَعَيْنٌ باتَتْ تَحْرُسُ الْإِسْلامَ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكُفْرِ .

۱۳۶٤ دو چشم برآتش حرام است چشمی که از ترس خدا گریسته و چشمی که بیدار مانده ومسلمانانرا در مقابل کافران نگهبانی کرده است .

حُرِّمَ لِباسُ الْحَرِيرِ وَالذَّهَبِ عَلى ذُكُورِ أُمَّتِي وَأُحِلَّ لِإِناثِهِمْ .

۱۳۶۵ پوشیدن ابریشم وطلا برمردان امت من حرام وبر زنانشان حلال است .

١٣٦٦ حَسْبُ امْرِیءٍ مِنَ الْبُخْلِ أَنْ يَقُولَ آخُذُ حَقِّي كُلَّهُ وَلا أَدَعُ مِنْهُ شَيْئاً.

در بخل مرد همینقدر بس که گوید همهٔ حق خودرا میگیرم وچیزی از آنرا وانمیگذارم.

١٣٦٧ حَسْبُكَ مِنَ الْجَهْلِ أَنْ تُظْهِرَ ما عَلِمْتَ.

در نادانی تو همینقدر بس که هرچه دانی آشکار کنی.

١٣٦٨ حَسْبُكَ مِنَ الْكِذْبِ أَنْ تُحَدِّثَ بِكُلِّ ما سَمِعْتَ.

در دروغگوئی تو همین قدر بس که هرچه شنیده‌ای نقل کنی.

١٣٦٩ حَسْبي رَجائي مِنْ خالِقي وَ حَسْبي دِيني مِنْ دُنْيايَ.

امید خدایم مرا بس و بیم از دنیایم مرا کافی‌است.

١٣٧٠ حُسْنُ الْبِشْرِ يُذْهِبُ بِالسَّخيمَةِ.

گشاده روئی کینه را ببرد.

١٣٧١ حُسْنُ الْجِوارِ يُعَمِّرُ الدِّيارَ وَ يُنْسِیءُ فِي الْأَعْمارِ.

خوش همسایگی مایه آبادی شهرها ودرازی عمرهاست.

١٣٧٢ حُسْنُ الْخُلْقِ خُلْقُ اللهِ الْأَعْظَمِ.

نیکخوئی خلق بزرك خداوند است.

حُسْنُ الْخُلْقِ زِمامٌ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ في أَنْفِ صاحِبِهِ وَ الزِّمامُ بِيَدِ الْمَلَكِ وَالْمَلَكُ يَجُرُّهُ إِلَى الْخَيْرِ وَالْخَيْرُ يَجُرُّهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَسُوءُ الْخُلْقِ زِمامٌ مِنْ عَذابِ اللهِ في أَنْفِ صاحِبِهِ وَالزِّمامُ بِيَدِ الشَّيْطانِ وَالشَّيْطانُ يَجُرُّهُ إِلَى السُّوءِ وَالسُّوءُ يَجُرُّهُ إِلَى النّارِ.

۱۳۷۳ نیکخوئی زمام رحمت خداست که در بینی صاحب آنست و زمام بدست فرشته است و فرشته اورا بسوی نیکی میکشاند ونیکی اورا بسوی بهشت میراند وبدخوئی زمام عذاب خداست که در بینی صاحب آنست وزمام بدست شیطان است و شیطان اورا بسوی بدی میکشاند وبدی اورا بسوی جهنم میراند.

حُسْنُ الْخُلْقِ نِصْفُ الدِّينِ.

۱۳۷۴ نیك خوئی یك نیمه دین است.

حُسْنُ الْخُلْقِ يُثَبِّتُ الْمَوَدَّةَ.

۱۳۷۵ نیکخوئی دوستی را استوار می کند.

حُسْنُ الْخُلْقِ يُذيبُ الْخَطايا كَما تُذيبُ الشَّمْسُ الْجَليدَ.

۱۳۷۶ نیکخوئی گناهان را محو می کند چنانکه خورشید یخ را آب میکند.

حُسْنُ السُّؤالِ نِصْفُ الْعِلْمِ.

۱۳۷۷ نیك پرسیدن یك نیمه دانستن است.

۱۳۷۸ حُسْنُ الشَّعْرِ مالٌ وَحُسْنُ الْوَجْهِ مالٌ وَحُسْنُ اللِّسانِ مالٌ وَالْمالُ مالٌ .

نیکی موی دارائیست ونیکی روی دارائیست ونیکی زبان دارائی است ودارائی هم دارائیست .

۱۳۷۹ حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ حُسْنِ الْعِبادَةِ .

خوش گمانی از نیکی عبادت است .

۱۳۸۰ حُسْنُ الْمَلَكَةِ نَماءٌ وَسوءُ الْخُلْقِ شُؤْمٌ وَالْبِرُّ زِيادَةٌ فِي الْعُمْرِ وَالصَّدَقَةُ تَمْنَعُ مِيتَةَ السُّوءِ

نیک خوئی رشد است وبدخوئی شئامت است ونیکی افزایش عمراست و صدقه از مرك بد جلو گیری میکند .

۱۳۸۱ حُسْنُ الْمَلَكَةِ يُمْنٌ وَسُوءُ الْخُلْقِ شُؤْمٌ .

نیکخوئی برکت است وبدخوئی شئامت .

۱۳۸۲ حُسْنُ الْمَلَكَةِ يُمْنٌ وَسُوءُ الْخُلْقِ شُؤْمٌ وَطاعَةُ الْمَرْأَةِ نَدامَةٌ وَالصَّدَقَةُ تَدْفَعُ الْقَضاءَ السُّوءَ .

نیك خوئی رشد است وبد خوئی شأمت است و نیکی افزایش عمر است و صدقه از مرگ جلو گیری میکند .

۱۳۸۳ حَسِّنُوا لِباسَكُمْ وَأَصْلِحُوا رِحالَكُمْ حَتّى تَكُونُوا كَأَنَّكُمْ شامَةٌ فِي النّاسِ .

لباس خودرا نیك کنید ولوازم خودرا باصلاح آرید چنانکه در میان کسان مانند خالی نمودار باشید .

حَصِّنُوا أَمْوالَكُمْ بِالزَّكوٰةِ
وَ داوُوا مَرْضاكُمْ بِالصَّدَقَةِ
وَأَعِدُّوا لِلْبَلاٰءِ الدُّعاءَ .

اموال خود را بوسيلهٔ زكات ١٣٨٤
محفوظ داريد و مريضان خود را
باصدقه علاج كنيد وبراى جلوگيرى
از بلا بدعا متوسل شويد .

حِفْظُ الْغُلاٰمِ الصَّغيرِ كَالنَّقْشِ
فِي الْحَجَرِ وَ حِفْظُ الرَّجُلِ بَعْدَ
مايَكْبَرُ كَالْكِتابِ عَلَى الْماءِ .

محفوظات طفل نورس مانند ١٣٨٥
نقشى است كه بر سنك رقم زنند
ومحفوظات مرد بزرك مانند نوشته
بر آب است .

حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكارِهِ وَ
حُفَّتِ النّارُ بِالشَّهَواتِ.

بهشت بانامَلايمات قرين است ١٣٨٦
و جهنم با خواستنى ها همراه
است .

حَقُّ الْجارِ إِنْ مَرِضَ عُدْتَهُ
وَ إِنْ ماتَ شَيَّعْتَهُ وَ إِنِ
اسْتَقْرَضَكَ أَقْرَضْتَهُ وَإِنْ أَصابَهُ
خَيْرٌ هَنَّأْتَهُ وَإِنْ أَصابَتْهُ مُصيبَةٌ
عَزَّيْتَهُ وَلاٰ تَرْفَعُ بِناءَكَ فَوْقَ
بِنائِهِ فَتَسُدَّ عَلَيْهِ الرّيحَ.

حق همسايه آنست كه اگر ١٣٨٧
مريض شد عيادتش كنى واگر مرد
همراه جنازه‌اش بروى واگر از تو
قرض خواست بدهى واگر حادثهٔ
خوشى بر او رخ داد بدو تهنيت
گوئى واگر مصيبتى رخ داد تعزيتش
گوئى و بناى خود را از بناى او
فراتر نبرى وجريان بادرا بر او نبندى.

حَقُّ الزَّوْجِ عَلَى الزَّوْجَةِ

حق شوهر بر زن آنست كه ١٣٨٨

أَنْ لاٰ تَصُومَ يَوْماً واحِداً إلاّ بِإِذْنِهِ إِلّا الْفَرِيضَةَ فَإِنْ فَعَلَتْ أَثِمَتْ وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنْها وَأَنْ لاٰ تُعْطِيَ مِنْ بَيْتِهِ شَيْئاً إلاّ بِإِذْنِهِ فَإِنْ فَعَلَتْ كانَ لَهُ الْأَجْرُ وَكانَ عَلَيْها الْوِزْرُ وَأَنْ لاٰ تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِ إلاّ بِإِذْنِهِ فَإِنْ فَعَلَتْ لَعَنَها اللّٰهُ وَمَلائِكَةُ الْغَضَبِ حَتّى تَتُوبَ أَوْ تُراجِعَ وَإِنْ كانَ ظالِماً.

بدون اجازهٔ او جز روزهٔ واجب نگیرد واگر گرفت گناهکار است نپذیرند و بدون اجازهٔ اوچیزی از مال او بکسان ندهد اگر داد ثوابش از شوهر و گناه از زن است و از خانهٔ او بی‌اجازه‌اش بیرون نرود واگر رفت خداوند و فرشتگان غضب اورا لعنت کنند تاتوبه کند یا باز گردد اگرچه شوهرش ستمگر باشد.

۱۳۸۹ حَقُّ الزَّوْجِ عَلَى الْمَرْأَةِ: أَنْ لاٰ تَهْجُرَ فِراشَهُ وَأَنْ تَبَرَّ قَسَمَهُ وَأَنْ تُطِيعَ أَمْرَهُ وَأَنْ لاٰ تَخْرُجَ إلاّ بِإِذْنِهِ وَأَنْ لاٰ تُدْخِلَ إِلَيْهِ مَنْ يَكْرَهُ.

حق شوهر برزن آنست که از بستروی دوری نگیرد، وقسم اورا انجام دهد وفرمانش را اطاعت کند وبی‌اجازهٔ او بیرون نرود وکسی را که دوست ندارد بخانه او نیاورد.

۱۳۹۰ حَقُّ الْمَرْأَةِ عَلَى الزَّوْجِ، أَنْ يُطْعِمَها إِذا طَعِمَ وَيَكْسُوها

حق زن بر شوهر آنست که وقتی غذا خورد باو بخوراند و

إِذَا اكْتَسَى وَلَا يَضْرِبَ الْوَجْهَ وَلَا يُقَبِّحَ وَلَا يَهْجُرَ إِلَّا فِي الْبَيْتِ.

وقتی لباس پوشید باو بپوشاند و بصورت او نزند و باو بد نگوید وجز درخانه ازاو دوری نگیرد.

حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ سِتٌّ: إِذَا لَقِيتَهُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَإِذَا دَعَاكَ فَأَجِبْهُ وَإِذَا اسْتَنْصَحَكَ فَانْصَحْ لَهُ وَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدَ اللَّهَ فَشَمِّتْهُ وَإِذَا مَرِضَ فَعُدْهُ وَإِذَا مَاتَ فَاتْبَعْهُ.

۱۳۹۲ حق مسلمان برمسلمان شش چیز است وقتی اورا دیدی بر او سلام کن و وقتی ترا دعوت کرد بپذیر ووقتی باتو مشورت کرد رأی خودرا با او بگو وهمینکه عطسه زد عافیت باد بگو وهمینکه مریض شد اورا عیادت کن و همینکه مرد همراه جنازه‌اش برو.

حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَيُحَسِّنَ مَوْضِعَهُ وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ.

۱۳۹۳ حق پسر برپدر آنست که نام اورا نیك وجای اورا نیك و ادب اورا نیك کند.

حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُعَلِّمَهُ الْكِتَابَةَ وَالسِّبَاحَةَ وَالرِّمَايَةَ وَأَنْ لَا يَرْزُقَهُ إِلَّا طَيِّبًا وَأَنْ يُزَوِّجَهُ إِذَا بَلَغَ.

۱۳۹٤ حق پسر بر پدر آنست که نوشتن وشنا کردن و تیر انداختن باو بیاموزد وجز غذای خوب بدو نخوراند وهمینکه بالغ شد باوزن بدهد.

١٣٩٥ حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُحْسِنَ اسْمَهُ وَ يُزَوِّجَهُ إِذَا أَدْرَكَ وَ يُعَلِّمَهُ الْكِتَابَ.

حق پسر بر پدر آنست که نام اورا نیك کند و همینکه ببلوغ رسید زنش دهد و خط نوشتن بدو بیاموزد.

١٣٩٦ حَقٌّ عَلَى اللهِ عَوْنُ مَنْ نَكَحَ الْتِمَاسَ الْعَفَافِ عَمَّا حَرَّمَ اللهُ.

هر که زن گیرد باین منظور که ازمحرمات برکنار ماند برخدا لازم است که اورا یاری کند.

١٣٩٧ حَقُّ كَبِيرِ الْإِخْوَةِ عَلَى صَغِيرِهِمْ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ.

حق برادر بزرك بربرادرهای کوچك مانند حق پدر بر فرزند است.

١٣٩٨ حَقٌّ لِلّٰهِ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَغْتَسِلَ فِي كُلِّ سَبْعَةِ أَيَّامٍ يَوْماً يَغْسِلُ فِيهِ رَأْسَهُ وَ جَسَدَهُ.

حق خدا برهر مسلمانی این است که هرهفت روز یکبارغسل کندوسروتن‌خودرا بشوید.

١٣٩٩ حَقِيقٌ بِالْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ لَهُ مَجَالِسُ يَخْلُو فِيهَا وَ يَذْكُرُ ذُنُوبَهُ فَيَسْتَغْفِرُ اللهَ مِنْهَا.

چه خوب است که مرد گاهی خلوت کند وگناهان خود را بیاد آرد واز خدا آمرزش خواهد.

١٤٠٠ حُلْوَةُ الدُّنْيَا مُرَّةُ الْآخِرَةِ وَ مُرَّةُ الدُّنْيَا حُلْوَةُ الْآخِرَةِ.

شیرینی دنیا تلخی آخرت و تلخی دنیا شیرینی آخرت است.

حُوسِبَ رَجُلٌ مِمَّنْ كانَ قَبْلَكُمْ فَلَمْ يُوجَدْ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ شَيْءٌ إلاّ أَنَّهُ كانَ رَجُلاً مُوسِراً وَ كانَ يُخالِطُ النّاسَ وَ كانَ يَأْمُرُ غِلْمانَهُ أَنْ يَتَجاوَزُوا عَنِ الْمُعْسِرِ فَقالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلائِكَتِهِ نَحْنُ أَحَقُّ بِذلِكَ مِنْهُ تَجاوَزُوا عَنْهُ.

۱۴۰۱ یکی از پیشینیان را به حساب کشیدند و کار نیکی نداشت جز آنکه مرد توانگری بود و با مردم داد و ستد داشت و بغلامان خود میگفت از مطالبهٔ واماندگان در گذرید خداوند بفرشتگان گفت ما بگذشت از او سزاوارتریم، از او در گذرید.

أَلْحَجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزاءٌ إلاّ الْجَنَّةُ.

۱۴۰۲ حج مقبول سزائی جز بهشت ندارد.

أَلْحَجُّ جِهادُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ جِهادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ.

۱۴۰۳ حج جهاد ضعیفان است وجهاد زن، شوهرداری خوب است.

أَلْحَرائِرُ صَلاحُ الْبَيْتِ وَ الإماءُ فَسادُ الْبَيْتِ.

۱۴۰۴ زن آزاد مایهٔ اصلاح خانه است وزن بنده موجب فساد خانه است.

أَلْحَرامُ بَيِّنٌ وَ الْحَلالُ بَيِّنٌ فَدَعْ ما يُرِيبُكَ إلى ما لا يُرِيبُكَ.

۱۴۰۵ حرام روشن است وحلال روشن است چیزهای شبهه ناك را بگذار وچیزهای بی‌شبهه را برگیر.

١٤٠٦ أَلْحَرْبُ خُدْعَةٌ.

جنك يعني خدعه .

١٤٠٧ أَلْحَرِيصُ الَّذي يَطْلُبُ الْمَكْسِبَةَ مِنْ غَيْرِ حِلِّها.

حريص آنست كه سود بـه نامشروع جويد .

١٤٠٨ أَلْحَزْمُ سُوءُ الظَّنِّ .

دور انديشى بدگمان بـودن است .

١٤٠٩ أَلْحَسَبُ الْمالُ .

برترى را بمال‌دانند .

١٤١٠ أَلْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَناتِ كَما تَأْكُلُ النّارُ الْحَطَبَ وَالصَّدَقَةُ تُطْفِيءُ الْخَطيئَةَ كَما يُطْفِيءُ الْماءُ النّارَ .

حسد كارهاى نيك را ميخورد چنانكه آتش هيزم را ميخورد و صدقه گناه‌رانابود ميكند چنانكه آب آتش را خاموش ميكند .

١٤١١ أَلْحَسَدُ يُفْسِدُ الْإِيمانَ كَما يُفْسِدُ الصَّبِرُ الْعَسَلَ .

حسد ايمان را فاسد ميكند چنانكه صبر تلخ عسل را فاسد ميكند.

١٤١٢ أَلْحِكْمَةُ ضالَّةُ الْمُؤْمِنِ يَأْخُذُها مِمَّنْ سَمِعَها وَلا تُبالي في أَيِّ وِعاءٍ خَرَجَتْ .

حكمت گمشده مومن است از هركه بشنود فراگيرد واهميت ندهدكه ازكجا آمده‌است .

أَلْحَلَالُ بَيِّنٌ وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ وَ بَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ : فَمَنِ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ فَقَدِ اسْتَبْرَءَ لِعِرْضِهِ وَ دِينِهِ وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ كَرَاعٍ يَرْعَى حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى أَلَا وَإِنَّ حِمَى اللهِ تَعَالَى فِي أَرْضِهِ مَحَارِمُهُ أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلُحَتْ صَلُحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ .

۱۴۱۴ حلال روشن است وحرام روشن است ومیان آنها چیزهای شبهه ناك هست که بسیاری از مردم آن را ندانند، هر که ازچیزهای شبهه ناك دوری گیرد دین وآبروی خود را از ارتکاب محرمات بر کنار داشته وهر که در چیزهای شبهه ناك افتد در حرام افتد مانند چوپانی که اطراف قرق گوسفند چراند بیم میرود که در قرق افتد. بدانید که هر پادشاهی قرقی دارد و قرق خداوند در زمین محرمات اوست بدانید که در تن پاره گوشتی است که اگر بصلاح آمد همهٔ تن بصلاح آید واگر بفساد آمد همهٔ تن بفساد آید بدانید که او همین قلب است .

أَلْحَلَالُ مَا أَحَلَّ اللهُ فِي كِتَابِهِ وَالْحَرَامُ مَا حَرَّمَ اللهُ فِي كِتَابِهِ وَمَا سَكَتَ عَنْهُ فَهُوَ مِمَّا عُفِيَ عَنْهُ .

۱۴۱۵ حلال آنست که خداوند در قرآن حلال کرده باشد و حرام آنست که خداوند در قرآن حرام کرده باشد و هرچه را مسکوت گذاشته مورد گذشت است.

١٤١٦ أَلْحَلْفُ حِنْثٌ أَوْ نَدَمٌ.
سرانجام قسم یا شکستن است یا پشیمانی.

١٤١٧ أَلْحَلْفُ مُنْفِقَةٌ لِلسِّلْعَةِ مُمْحِقَةٌ لِلْبَرَكَةِ.
قسم درمعامله جنس را تمام وبرکت را نابود میکند.

١٤١٨ أَلْحَلِيمُ سَيِّدٌ فِي الدُّنْيا وَ سَيِّدٌ فِي الْآخِرَةِ.
بردبار در دنیا و آخرت بزرگوار است.

١٤١٩ أَلْحَمْدُ عَلَى النِّعْمَةِ أَمانٌ لِزَوالِها.
سپاس برنعمت مایهٔ امنیت از زوال آنست.

١٤٢٠ أَلْحُمْرَةُ مِنْ زِينَةِ الشَّيْطانِ.
سرخی آرایش شیطان است.

١٤٢١ أَلْحُمَّى تَحُتُّ الْخَطايا كَما تَحُتُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَها.
تب گناهان را میریزد چنانکه درخت برگهای خودرا میریزد.

١٤٢٢ أَلْحُمَّى حَظُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنَ النّارِ وَحُمَّى لَيْلَةٍ تُكَفِّرُ خَطايا سَنَةٍ.
تب قسمت مؤمن از آتش جهنم است وتب یکشب گناهان یکسال را محو میکند.

١٤٢٣ أَلْحُمَّى رائِدُ الْمَوْتِ وَ سِجْنُ اللهِ فِي الْأَرْضِ.
تب پیشاهنك مرك و زندان خداوند در روی زمین است.

أَلْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلُّهُ:

حیا سراسر نیکی است . ۱۴۲۴

أَلْحَيَاءُ زِينَةٌ وَالتُّقى كَرَمٌ وَ خَيْرُ الْمَرْكَبِ الصَّبْرُ وَانْتِظارُ الْفَرَجِ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبادَةٌ.

۱۴۲۵ حیا مایهٔ زینت وتقوی مایهٔ بزرگی‌است وبهترین وسیله وصول بمقصود صبراست وانتظار گشایش از طرف خداوند عبادت است .

أَلْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمانِ.

حیا شعبه‌ای از ایمان است . ۱۴۲۶

أَلْحَيَاءُ لا يَأْتِي إِلاّ بِخَيْرٍ.

از حیا جز نیکی نمی‌آید .

أَلْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمانِ وَالْإِيمانُ فِي الْجَنَّةِ وَالْبَذاءُ مِنَ الْجَفاءِ وَ الْجَفاءُ فِي النّارِ

۱۴۲۷ حیاازلوازم ایمان‌است‌وایمان در بهشت است و بد زبانی از خشونت است وخشونت در جهنم است .

أَلْحَيَاءُ هُوَ الدِّينُ كُلُّهُ.

حیا تمام دین است . ۱۴۲۸

أَلْحَيَاءُ وَالْإِيمانُ قُرِنا جَمِيعاً فَإِذا رُفِعَ أَحَدُهُما رُفِعَ الْآخَرُ.

۱۴۲۹ حیا و ایمان قرین یکدیگرند اگریکی از میان برخاست دیگری هم برود.

أَلْحَيَاءُ وَالْإِيمانُ مَقْرُونانِ فِي قَرَنٍ واحِدٍ فَإِذا سُلِبَ أَحَدُهُما

۱۴۳۰ حیا وایمان قرین یکدیگرند اگر یکی رفت دیگری نیز همراه

١٤٣١ تُبِعَهُ الْآخَرُ.

آن میرود.

١٤٣٢ أَلْحَياءُ وَالْإِيمانُ مَقْرُونانِ لا يَفْتَرِقانِ إِلّا جَميعاً.

حیا وایمان قرین یکدیگرند وجز باهم ازکسی دور نشوند.

١٤٣٣ أَلْحَياءُ وَالْعِيُّ شُعْبَتانِ مِنَ الْإِيمانِ وَالْبَذاءُ وَالْبَيانُ شُعْبَتانِ مِنَ النِّفاقِ.

حیا وکمزبانی دوشعبهٔ ایمان است وخشونت وزبان آوری از لوازم نفاق است.

خابَ عَبْدٌ وَ خَسِرَ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ تَعالى في قَلْبِهِ رَحْمَةً لِلْبَشَرِ.

۱۴۳۴ بنده‌ای که خداوند رحم نسبت بکسان را در دل او قرار نداده زیانکاراست.

خِدْمَتُكَ زَوْجَتَكَ صَدَقَةٌ.

۱۴۳۵ خدمتی که بزن خود میکنی صدقه‌است.

خالِطُوا النّاسَ بِأَخْلاقِهِمْ وَ خالِفُوهُمْ في أَعْمالِهِمْ.

۱۴۳۶ بامردان دراخلاقشان مخالط باشید ودر اعمالشان مخالف.

خُذِ الْأَمْرَ بِالتَّدْبيرِ فَإِنْ رَأَيْتَ في عاقِبَتِهِ خَيْراً فَأَمْضِ وَإِنْ خِفْتَ غَيّاً فَأَمْسِكْ.

۱۴۳۷ کاررا بتدبیر بنگر اگر درسر انجام آن خیری هست قدم بگذار واگر از عاقبت آن بیم داری دست نگهدار.

خُذُوا عَلى أَيْدي سُفَهائِكُمْ.

۱۴۳۸ ازتجاوزسفیهان خود جلو گیری کنید.

خُذُوا مِنَ الْعَمَلِ ما تُطيقُونَ فَإِنَّ اللهَ لا يَمَلُّ حَتّى تَمَلُّوا.

۱۴۳۹ عمل بقدرطاقت کنیدزیرا ملالت شما مایه ملالت خدامیشود

١٤٤٠ خَرَجَ رَجُلٌ مِمَّنْ كانَ قَبْلَكُمْ فِي حِلَّةٍ لَهُ يَخْتالُ فِيها فَأَمَرَ اللّٰهُ الْأَرْضَ فَأَخَذَتْهُ فَهُوَ يَتَجَلْجَلُ فِيها إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ .

مردی از پیشینان حله‌ای پوشید و متکبرانه بیرون آمد خداوند بزمین فرمان داد تا اورا گرفت وتا روز قیامت در آن دست وپا میزند .

١٤٤١ خَرَجَ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِياءِ بِالنّاسِ يَسْتَسْقُونَ اللّٰهَ تَعالىٰ فَإِذا هُوَ بِنَمْلَةٍ رافِعَةٍ بَعْضَ قَوائِمِها إِلَى السَّماءِ فَقالَ ارْجِعُوا فَقَدِ اسْتُجِيبَ لَكُمْ مِنْ أَجْلِ هٰذِهِ النَّمْلَةِ .

پیغمبری با مردم برای دعای باران بیرون آمد مورچه‌ای را دید که دست خود را بطرف آسمان بلند کرده است گفت بازگردید که خدا بخاطر این مورچه دعای شمارا پذیرفت .

١٤٤٢ خَشْيَةُ اللّٰهِ رَأْسُ كُلِّ حِكْمَةٍ وَالْوَرَعُ سَيِّدُ الْعَمَلِ .

ترس خدا سرهمه حکمتهاست وورع پیشوای اعمال است .

١٣٤٣ خُصَّ الْبَلاءُ بِمَنْ عَرَفَ النّاسَ وَعاشَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُمْ .

هر که کسان راشناخت قرین بلا شد وهر که نشناختشان در میانشان آسوده زیست.

١٤٤٤ خَصْلَتانِ لا يَجْتَمِعانِ فِي مُؤْمِنٍ : الْبُخْلُ وَسُوءُ الْخُلُقِ .

دو صفت است که در مؤمن جمع نشود بخل وبدخوئی .

خَصْلَتانِ لاٰ يَجْتَمِعانِ في مُنافِقٍ حُسْنُ سَمْتٍ وَلا فِقْهٌ فِي الدِّينِ.

دو خصلت است که در منافق ۱۴۴۵
جمع نشود نیکنامی و دانائی در امور دین.

خَصْلَتانِ لَيْسَ فَوْقَهُما مِنَ الْبِرِّ شَيْءٌ أَلْإِيمانُ بِاللّٰهِ وَالنَّفْعُ لِعِبادِ اللّٰهِ.

دوخصلت است که نیکتر از آن ۱۴۴۶
نیست. ایمان بخدا وسودمندی برای بندگان خدا.

خَصْلَتانِ مَنْ كانَتا فيهِ كَتَبَهُ اللّٰهُ شاكِراً صابِراً وَمَنْ لَمْ يَكُونا فيهِ لَمْ يَكْتُبْهُ اللّٰهُ لا شاكِراً وَلا صابِراً: مَنْ نَظَرَ في دينِهِ إِلىٰ مَنْ هُوَ فَوْقَهُ فَاقْتَدىٰ بِهِ وَنَظَرَ في دُنْياهُ إِلىٰ مَنْ هُوَ دُونَهُ فَحَمِدَ اللّٰهَ عَلىٰ ما فَضَّلَهُ بِهِ عَلَيْهِ كَتَبَهُ اللّٰهُ شاكِراً صابِراً وَمَنْ نَظَرَ في دينِهِ إِلىٰ مَنْ هُوَ دُونَهُ وَنَظَرَ في دُنْياهُ إِلىٰ مَنْ هُوَ فَوْقَهُ فَأَسِفَ

دو خصلت است که در هرکه ۱۴۴۷
باشد خدا اورا صبور وشکرگزار رقم زند وهرکه از آن بی بهره باشد ویرا نه صابر رقم زند نه شکرگزار هرکه درکار دین بکسی که فراتر از اوست بنگرد واورا پیروی کند ودرکار دنیا بآنکه فروتر از اوست بنگرد وخدارا بر آنچه بیشتر دارد شکر کند، خدا اورا صابر وشاکر رقم زند وهرکه درکار دین به آنکه فروتر از اوست بنگرد ودر کار دنیا بآنکه فراتر از اوست بنگرد وبرآنچه کمتر دارد تأسف خورد

عَلى ما فاتَهُ مِنهُ لَمْ يَكتُبهُ اللهُ شاكِراً وَلا صابِراً.

خدا اورا نه صابر رقم زند نه شكر گزار .

۱۴۴۸ خَلَّتانِ كَثيرٌ مِنَ النّاسِ فيهِما مَفتونٌ الصِّحَّةُ وَالفَراغُ.

دو صفت است كه بيشتر مردم بدان دلباخته اند صحت و فراغت.

۱۴۴۹ خَلَّفتُ فيكُمْ شَيئَينِ لَنْ تَضِلُّوا بَعدَهُما : كِتابَ اللهِ وَسُنَّتي وَلَنْ يَتَفَرَّقا حَتّى يَرِدا عَلَيَّ الحَوضَ.

دو چيز ميان شما واگذاشتم كه بعد از آن گمراه نخواهيد شد قرآن و روش من و اين دو از هم جدا نشوند تا برسر حوض بمن برسند .

۱۴۵۰ خَلَقَ اللهُ الخَلقَ فَكَتَبَ آجالَهُمْ وَأَعمالَهُمْ وَأَرزاقَهُمْ.

خداوند خلق را بيافريد و زندگى و اعمال و ارزاقشان را رقم زد .

۱۴۵۱ خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الجِنَّ ثَلاثَةَ أَصنافٍ : صِنفٌ حَيّاتٌ وَعَقارِبُ وَخَشاشُ الأَرضِ وَصِنفٌ كَالرّيحِ فِي الهَواءِ وَصِنفٌ عَلَيهِمُ الحِسابُ وَالعِقابُ وَخَلَقَ اللهُ الإِنسَ ثَلاثَةَ

خداوند جن را سه قسم آفريده يك قسم مارها و عقربها و حشراتند و قسم ديگر مانند باد در هوا روانند و قسم ديگر حساب و عقاب دارند و آدميان را سه قسم آفريده

أصناف : صِنْفٌ كَالْبَهائِمِ وَ صِنْفٌ أَجْسادُهُمْ أَجْسادُ بَنِي آدَمَ وَأَرْواحُهُمْ أَرْواحُ الشَّياطِينِ وَصِنْفٌ في ظِلِّ اللهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إلاّ ظِلُّهُ.

یک قسم مانند چهارپایانندو قسم دیگر تنهایشان مانند تن آدمیان و جانهایشان مانند جانهای شیاطین است و قسم دیگر روزی که سایه ای جز سایه خدا نیست درسایه او هستند.

خَلَقَ اللهُ مِائَةَ رَحْمَةٍ فَوَضَعَ رَحْمَةً واحِدَةً بَيْنَ خَلْقِهِ يَتَراحَمُونَ بِها وَخَبَأَ عِنْدَهُ مِائَةً إلاّ واحِدَةً.

۱۴۵۲ خداوند صدجزء رحمت آفرید و یکی را میان خلق نهاد که بوسیله آن بر یکدیگر رحم کنند و نود و نه جزء آنرا پیش خود نگهداشت.

خَلَقَ اللهُ يَحْيَى ابْنَ زَكَرِيّا في بَطْنِ أُمِّهِ مُؤْمِناً وَخَلَقَ فِرْعَوْنَ في بَطْنِ أُمِّهِ كافِراً.

۱۴۵۳ خداوند یحیی پسر زکریا را در شکم مادر مؤمن خلق کرد و فرعون را در شکم مادر کافر آفرید.

خُلْقانِ يُحِبُّهُما اللهُ وَخُلْقانِ يُبْغِضُهُما اللهُ فَأَمّا اللَّذانِ يُحِبُّهُما اللهُ فَالسَّخاءُ وَالسَّماحَةُ وَأَمّا اللَّذانِ يُبْغِضُهُما اللهُ فَسُوءُ

۱۴۵۴ دو صفترا خدا دوست دارد و دو صفت را دشمن دارد، دو صفتی که خدا دوست دارد بخشش است و گذشت و دو صفتی که خدادشمن دارد بدخوئی و بخلست و همینکه خدا برای بنده‌ای نیکی خواهد

الْخُلْقِ وَالْبُخْلِ وَ إِذا أَرادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْراً إِسْتَعْمَلَهُ عَلى قَضاءِ حَوائِجِ النّاسِ.

وی را برای رفع حوائج مردم بکار میبرد.

١٤٥٥ خَلِّلُوا بَيْنَ أَصابِعِكُمْ لا يُخَلِّلُ اللهُ بَيْنَها بِالنّارِ.

هنگام وضو میان انگشتان خود فاصله دهید تا خدا بوسیله آتش میان آنها را فاصله ندهد.

١٤٥٦ خَلِّلُوا لِحاكُمْ وَ قَصُّوا أَظْفارَكُمْ فَإِنَّ الشَّيْطانَ يَجْري ما بَيْنَ اللَّحْمِ وَالظُّفْرِ.

ریشهای خود را شانه کنید و ناخنهای خود را کوتاه سازید زیرا شیطان میان گوشت و ناخن روانست.

١٤٥٧ خَمْسٌ بِخَمْسٍ ما نَقَضَ قَوْمٌ الْعَهْدَ إِلّا سَلَّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَ ما حَكَمُوا بِغَيْرِ ما أَنْزَلَ اللهُ إِلّا فَشا فِيهِمُ الْفَقْرُ وَ لا ظَهَرَتْ فِيهِمُ الْفاحِشَةُ إِلّا فَشا فِيهِمُ الْمَوْتُ وَلا طَفَّفُوا الْمِكْيالَ إِلّا مُنِعُوا النَّباتَ وَأُخِذُوا بِالسِّنِينَ وَ لا مَنَعُوا الزَّكاةَ إِلّا حُبِسَ عَنْهُمُ الْقَطْرُ.

پنج چیز از لوازم پنج چیز ست کسانی که پیمان شکنند دشمنشان بر آنها مسلط شود و کسانی که بر خلاف آنچه خدا گفته قضاوت کنند فقر میان آنها رواج یابد و کسانی که بی عفتی میان آنها رواج یابد مرگ ناگهانی میان آنها شایع شود و کسانیکه کم فروشی پیشه کنند بقحط دچار شوند و کسانی که زکاة ندهند به خشکسالی مبتلا گردند.

خَمسَةٌ مِنْ مَصائِبِ الدُّنيا
فَوْتُ الْحَبيبِ وَذَهابُ الْمالِ
وَشَماتَةُ الْأَعْداءِ وَتَرْكُ الْعِلْمِ
وَامْرَأَةُ سُوءٍ.

۱۴۵۸ پنج چیز از مصائب دنیاست
مرگ دوست و تلف شدن مال و
سرزنش دشمنان و ترک دانش و
زن بد.

خَمسُ خِصالٍ يُفَطِّرْنَ الصّائِمَ
وَيَنْقُضْنَ الْوُضُوءَ: أَلْكِذْبُ
وَالْغَيْبَةُ وَالنَّميمَةُ وَالنَّظَرُ بِشَهْوَةٍ
وَالْيَمينُ الْكاذِبَةُ.

۱۴۵۹ پنج کار است که‌روزه‌را باطل
میکند ووضو رامیشکند، دروغ‌و
غیبت و سخن چینی و نظر شهوت‌و
قسم دروغ.

خَمسُ دَعَواتٍ يُسْتَجابُ لَهُنَّ:
دَعْوَةُ الْمَظْلومِ حَتّى يُنْتَصَرَ وَ
دَعْوَةُ الْحاجِّ حَتّى يَصْدُرَ وَ
دَعْوَةُ الْغازي حَتّى يَقْفُلَ وَ
دَعْوَةُ الْمَريضِ حَتّى يَبْرَأَ وَ
دَعْوَةُ الْأَخِ لِأَخيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ
وَأَسْرَعُ هذِهِ الدَّعَواتِ إِجابَةً
دَعْوَةُ الْأَخِ لِأَخيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ.

۱۴۶۰ پنج دعاست که‌مستجاب میشود
دعای مظلوم تا یاری شود و دعای
زائر کعبه تا باز گردد ودعای کسی
که بجهاد میرود تا باقامتگاه خود
برسد و دعای مریض تا شفا یابد،
و دعای برادری که در غیبت برادر
خود برای او کند و این دعا ازهمه
دعاها زودتر مستجاب میشود.

١٤١٦ خَمْسٌ لَيْسَ لَهُنَّ كَفّارَةٌ : الشِّرْكُ بِاللهِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ بَهْتُ الْمُؤْمِنِ وَ الْفِرارُ مِنَ الزَّحْفِ وَ يَمِينٌ صابِرَةٌ يَقْتَطِعُ بِها مالاً بِغَيْرِ حَقٍّ

پنج گناهست که محوشدنی نیست ، شریک قرار دادن برای خدا و کشتن کسان بناحق و بهتان زدن بمؤمن و فرار از جنك و قسم ناحق که بوسیله آن مال کسانرا ببرند.

١٤٦٢ خَمْسٌ مِنَ الْإِيمانِ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهُنَّ فَلا إِيمانَ لَهُ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللهِ وَالرِّضا بِقَضاءِ اللهِ وَ التَّفْوِيضُ إِلَى اللهِ وَ التَّوَكُّلُ عَلَى اللهِ وَالصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولى .

پنج چیز از لوازم ایمانست و هر که یکی از آنها دراو نباشد ایمان ندارد تسلیم بفرمان خداو رضا بقضای خدا و تفویض کارها بخدا و توکل بخدا و صبر هنگام صدمه نخستین.

١٤٦٣ خَمْسٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ : أَلْحَياءُ وَ الْحِلْمُ وَالْحِجامَةُ وَالسِّواكُ وَالتَّعَطُّرُ .

پنج چیز از سنت پیغمبرانست حیا و حلم و حجامت ومسواك و عطـر زدن.

١٤٦٤ خَمْسٌ هُنَّ مِنْ قَواصِمِ الظَّهْرِ : عُقُوقُ الْوالِدَيْنِ وَ الْمَرْأَةُ يَأْتَمِنُها زَوْجُها تَخُونُهُ وَ الْإِمامُ يُطِيعُهُ

پنج چیز کمر شکن است ، بد رفتاری با پدر و مادر و زنی که شوهرش بدو اطمینان دارد ولی

النّاسُ وَيَعْصِي اللهَ وَرَجُلٌ وَعَدَ عَنْ نَفْسِهِ خَيْراً فَأَخْلَفَ وَاعْتِراضُ الْمَرْءِ فِي أَنْسابِ النّاسِ.

بدو خیانت کند و پیشوائی که مردم او را اطاعت کنند ولی او خدا را اطاعت نکند و مردی که وعده دهد و تخلف کند و بدگوئی شخص درباره نسب مردم.

١٤٦٥ خَمْسٌ يُعَجِّلُ اللهُ لِصاحِبِها الْعُقُوبَةَ: أَلْبَغْيُ وَالْغَدْرُ وَعُقُوقُ الْوالِدَيْنِ وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَمَعْرُوفٌ لا يُشْكَرُ.

پنج چیزاست که خدا مرتکب آنرا زود کیفر میدهد ستم و خیانت و بدرفتاری با پدر و مادر و بریدن از خویشاوندان وحق نشناسی.

١٤٦٦ خِيارُ أَئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُحِبُّونَهُمْ وَيُحِبُّونَكُمْ وَتُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَيُصَلُّونَ عَلَيْكُمْ وَشِرارُ أَئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُبْغِضُونَهُمْ وَيُبْغِضُونَكُمْ وَتَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ.

بهترین پیشوایان شما کسانی هستند که آنهارا دوست دارید و شما را دوست دارند شما آنها را دعا کنید و آنها نیز شما را دعا کنند و بدترین پیشوایان شما کسانی هستند که آنها را دشمن دارید وشما را دشمن دارند و آنها را نفرین کنید وشما را نفرین کنند.

١٤٦٧ خِيارُ الْمُؤْمِنِينَ الْقانِعُ وَشِرارُهُمُ الطّامِعُ.

بهترین مؤمنان کسی است که قانعست و بدترین آنها کسی است که طمعکار است.

١٤٦٨ خِيارُ أُمَّتي أَحِدّاؤُها ٱلَّذينَ إذا غضِبُوا رَجَعُوا.

بهترين امت من تند خويانند كه وقتی بخشم آيند زود آرام شوند.

١٤٦٩ خِيارُ أُمَّتي عُلَماؤُها وَخِيارُ عُلَماءِها حُلَماؤُها.

بهترين امت من دانشمندانند و بهترين دانشمندان امت من بردبارانند.

١٤٧٠ خِيارُ أُمَّتي حُلَماؤُها وَخِيارُ عُلَمائِها رُحَماؤُها أَلا وَإِنَّ اللهَ تَعالىٰ لَيَغْفِرُ لِلْعالِمِ أَرْبَعِينَ ذَنْباً قَبْلَ أَنْ يَغْفِرَ لِلْجاهِلِ ذَنْباً واحِداً، أَلا وَإِنَّ ٱلْعالِمَ الرَّحِيمَ يَجِيءُ يَوْمَ ٱلْقِيامَةِ وَإِنَّ نُورَهُ قَدْ أَضاءَ يَمْشِي فِيهِ ما بَيْنَ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ كَما يُضِيءُ ٱلْكَواكِبُ الدُّرِّيُّ.

بهترين امت من دانشمندانند و بهترين دانشمندان امت من رحيمانند بدانيد كه خدا پيش از آنكه يك گناه نادانرا ببخشد چهل گناه دانشمندرا می بخشد و بدانيد كه دانشمند رحيم روز رستاخيز می آيد و در نور خود كه فاصله ميان مشرق و مغرب را چون ستاره های درخشان روشن كرده راه رود.

١٤٧١ خِيارُ أُمَّتي مَنْ دَعا إِلَى اللهِ تَعالىٰ وَحَبَّبَ عِبادَهُ إِلَيْهِ.

بهترين امت من كسی استكه مردم را بسوی خدا بخواند و بندگان خدا را دوستدار او سازد.

١٤٧٢ خِيارُكُمْ أَحاسِنُكُمْ أَخْلاقاً

بهترين شما كسانی هستند كه

أَلَّذِينَ يَأْلَفُونَ وَ يُؤْلَفُونَ.

اخلاقشان بهتر است و با مردم سازگارند و کسان‌را با یکدیگر سازگاری دهند. ۱۴۷۳

خِيارُكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضاءً لِلدَّيْنِ.

بهترین شما کسانی هستند که قرض خودرا بهتر ادا کنند. ۱۴۷۴

خِيارُكُمْ أَطْوَلُكُمْ أَعْماراً وَ أَحْسَنُكُمْ أَخْلاقاً.

بهترین شما کسانی‌هستندکه عمرشان درازتر و اخلاقشان نیکتر است. ۱۴۷۵

خِيارُكُمْ أَطْوَلُكُمْ أَعْماراً وَ أَحْسَنُكُمْ أَعْمالاً.

بهترین شما کسانی هستندکه عمرهایشان درازتر واعمالشان بهتر است. ۱۴۷۶

خِيارُكُمْ خِيارُكُمْ لِنِسائِهِمْ.

بهترین شما کسانی هستند که برای زنان خود بهتر باشند. ۱۴۷۷

خِيارُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ.

بهترین شما کسی است که برای کسان خود بهتر است.

خِيارُكُمْ مَنْ ذَكَّرَكُمْ بِاللّٰهِ رُؤْيَتُهُ وَزادَ في عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَرَغَّبَكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ.

بهترین شما آنکس است که دیدار او خدا را بیاد شما آرد و سخنانش دانش شما را بیفزاید و رفتارش شما را بآخرت‌راغب سازد ۱۴۷۸

١٤٧٩ خَيْرُ الْأَصْحابِ صاحِبٌ إذا ذَكَرْتَ اللهَ أعانَكَ وَ إذا نَسيتَ ذَكَّرَكَ.

بهترين ياران كسى استكه وقتى خدا را ياد كردى ترا كمك كند وقتى ياد خدارا فراموشى كردى او را بياد تو آورد.

١٤٨٠ خَيْرُ الْأَصْحابِ عِنْدَاللهِ خَيْرُهُمْ لِصاحِبِهِ وَ خَيْرُ الْجيرانِ عِنْدَاللهِ خَيْرُهُمْ لِجارِهِ.

بهترين رفيقان پيش خدا كسيست كه براى رفيق خود بهتر باشد و بهترين همسايگان كسى استكه براى همسايه خود بهتر باشد.

١٤٨١ خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُها.

بهترين كارها آنست كه به اعتدال نزديكتر است.

١٤٨٢ خَيْرُ الدُّنيا وَالْآخِرَةِ مَعَ الْعِلْمِ وَشَرُّ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ مَعَ الْجَهْلِ.

نيكى دنيا و آخرت با دانش هم راهست و بدى دنيا و آخرت با نادانى قرين است.

١٤٨٣ خَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيُّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ ما يَكْفي.

بهترين ذكرها آنستكه مخفى باشد و بهترين روزيها آنستكه كافى باشد.

١٤٧٤ خَيْرُ الرِّزْقِ ما كانَ يَوْماً بِيَوْمٍ كَفافاً.

بهترين روزى آنست كه روز به روز بحد كفايت برسد.

١٤٨٥ خَيْرُ الرُّفَقاءِ أَرْبَعَةٌ وَ خَيْرُ

بهترين دوستان چهار تن و

الطَّلايِعِ أَرْبَعُمِأَةٍ وَخَيْرُ الجُيُوشِ أَرْبَعَةُ آلافٍ .

بهترین پیش قراولان چهار صد و بهترین سپاهیان چهار هزار است.

خَيْرُ الزّادِ التَّقْوى وَخَيْرُ ما أُلقِيَ في القَلْبِ اليَقينُ .

۱۴۷۶ بهترین توشه های سفر حیات تقوی است و بهترین صفات قلب ایمان است .

خَيْرُ الشَّهادَةِ ما شَهِدَ بِها صاحِبُها قَبْلَ أَنْ يُسْأَلَها .

۱۴۸۷ بهترین شهادت ها شهادتی است که پیش از آنکه بپرسند ادا شود .

خَيْرُ الشُّهُودِ مَنْ أَدّى شَهادَتَهُ قَبْلَ أَنْ يُسْأَلَها .

۱۴۸۸ بهترین شاهدان کسی استکه پیش از آنکه بپرسند شهادت دهد.

خَيْرُ الصَّداقِ أَيْسَرُهُ.

۱۴۸۹ بهترین مهرها آنست که سبکتر باشد.

خَيْرُ الصَّدَقَةِ ما أَبْقَتْ غِنىً وَالْيَدُ الْعُلْيا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلى وَابْداْ بِمَنْ تَعُولُ.

۱۴۹۰ بهترین صدقه‌ها آنستکه چیزی پس از آن بجای ماند ، و دست دهنده بهتر از دست گیرنده است و صدقه را از نانخوران خود آغاز کن

خَيْرُ الصَّدَقَةِ ما كانَ عَنْ ظَهْرِ غِنىً.

۱۴۹۱ بهترین صدقه آنست که بافراخ دستی انجام دهند.

١٤٩٢ خَيْرُ الْعِبادَةِ أَخْفيٰها .

بهترين عبادت ها آنست كه پنهان تر است .

١٤٩٣ خَيْرُ الْعَمَلِ أَنْ تُفارِقَ الدُّنْيا وَلِسانُكَ رَطْبٌ مِنْ ذِكْرِ اللهِ.

بهترين كارها آنستكه هنگام مفارقت از جهان زبانت به نام خدا گويا باشد.

١٤٩٤ خَيْرُ الْعَمَلِ ما نَفَعَ وَخَيْرُ الْهُدىٰ مَا اتُّبِعَ .

بهترين اعمال آنست كه سودمند باشد و بهترين هدايتها آنستكه پيروى كنند.

١٤٩٥ خَيْرُ الْكَسْبِ كَسْبُ يَدِ الْعامِلِ إِذا نَصَحَ .

بهترين كسبها كسبى است كه كارگر بادست كند اگر با دقت انجام گيرد.

١٤٩٦ خَيْرُ الْمَجالِسِ أَوْسَعُها.

بهترين مجالس آنست كه وسيع تر باشد.

١٤٩٧ خَيْرُ الْمُسْلِمينَ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَلِسانِهِ.

بهترين مسلمانان كسى است كه مسلمانان از دست وزبانش در امان باشند.

١٤٩٨ خَيْرُ النّاسِ أَحْسَنُهُمْ خُلْقاً :

بهترين مردم كسانى هستند كه اخلاقشان نيكتر باشد.

١٤٩٩ خَيْرُ النّاسِ أَقْرَؤُهُمْ وَ أَفْقَهُهُمْ فِي دينِ اللهِ وَ أَتْقاهُمْ

بهترين مردم كسانى هستند كه قرآن بهتر خوانند و در كار دين داناتر باشند و از خدابيشتر

لِلّهِ وَ آمَرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَوْصَلُهُمْ لِلرَّحِمِ.

ترسند و به نیکی بیشتر امر کنند و از بدی بیشتر جلوگیری کنند و با خویشاوندان بیشتر نزدیک شوند.

خَيْرُ النّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنّاسِ.

۱۵۰۰ بهترین مردم کسی استکه برای مردم سودمندتر باشد.

خَيْرُ النّاسِ مُؤْمِنٌ فَقيرٌ يُعْطي جُهْدَهُ.

۱۵۰۱ بهترین مردم مومن فقیری استکه بقدرتوانائی خود انفاق کند.

خَيْرُ النّاسِ مَنْ إِنْتَفَعَ بِهِ النّاسُ.

۱۵۰۲ بهترین مردم کسی استکه مردم از او منتفع شوند.

خَيْرُ النّاسِ مَنْ طالَ عُمْرُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ وَشَرُّ النّاسِ مَنْ طالَ عُمْرُهُ وَساءَ عَمَلُهُ.

۱۵۰۳ بهترین مردم کسی استکه عمرش دراز و رفتارش نیك باشد وبدترین مردم کسی استکه عمرش دراز و رفتارش بد باشد.

خَيْرُ النِّساءِ الَّتي تَسُرُّهُ إِذا نَظَرَ وَ تُطيعُهُ إِذا أَمَرَ وَلا تُخالِفُهُ في نَفْسِها وَ لا مالِها بِما يَكْرَهُ.

۱۵۰۴ بهترین زنان آنستکه وقتی مرد بدو نگرد مسرور شودووقتی بدو فرمان دهد اطاعت کند و با تن و مال خود برخلاف رضای شوهر کاری نکند.

١٥٠٥ خَيْرُ النِّساءِ الْوَلُودُ الْوَدُودُ.

بهترین زنان زن مهربانی استکه فرزند بسیار آورد.

١٥٠٦ خَيْرُ النِّساءِ مَنْ تَسُرُّكَ إِذا أَبْصَرْتَ وَ تُطيعُكَ إِذا أَمَرْتَ وَ تَحْفَظُ غَيْبَتَكَ في نَفْسِها وَ مالِكَ.

بهترین زنان آنستکه وقتی بدو نگری ترا مسرور کند و وقتی فرمان دهی اطاعت کند و تن خویش و مال تورا درغیابت محفوظ دارد.

١٥٠٧ خَيْرُ النِّكاحِ أَيْسَرُهُ.

بهترین ازدواجها آنستکه آسان تر انجام گیرد.

١٥٠٨ خَيْرُ أَبْوابِ الْبِرِّ الصَّدَقَةُ.

بهترین راههای نیکی صدقه دادن است.

١٥٠٩ خَيْرُ إِخْوانِكُمْ مَنْ أَهْدى إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ.

بهترین برداران شما آنستکه عیوبتان را بشما آشکارا بگوید.

١٥١٠ خَيْرُ بَيْتٍ فِي الْمُسْلِمينَ بَيْتٌ فيهِ يَتيمٌ يُحْسَنُ إِلَيْهِ وَشَرُّ بَيْتٍ فِي الْمُسْلِمينَ بَيْتٌ فيهِ يَتيمٍ يُساءُ إِلَيْهِ أَنَا وَ كافِلُ الْيَتيمِ فِي الْجَنَّةِ هٰكَذا.

بهترین خانه‌های مسلمانان خانه ایستکه در آن یتیمی باشد و باو نیکی کنند و بدترین خانه های مسلمانان خانه‌ایست که در آن یتیمی باشد و با او بدی کنند من کسی که کفالت یتیم را بعهده بگیرد در بهشت مانند دو انگشت همراهیم

۱۵۱۱ خَيْرُ بُيُوتِكُمْ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ مُكَرَّمٌ.

بهترین خانه‌های شما خانه‌ایست که در آن یتیمی محترم باشد.

۱۵۱۲ خَيْرُ دِينِكُمُ الْوَرَعُ.

بهترین صفات دین شما پرهیزکاری است.

۱۵۱۳ خَيْرُ دِينِكُمْ أَيْسَرُهُ.

بهترین کارهای دین شما آنست که آسانتر است.

۱۵۱۴ خَيْرُ شَبَابِكُمْ مَنْ تَشَبَّهَ بِالْكُهُولِ وَشَرُّ كُهُولِكُمْ مَنْ تَشَبَّهَ بِشَبَابِكُمْ.

بهترین جوانان شما آنستکه رفتار پیران پیش گیرد و بدترین پیران شما آنستکه روش جوانان داشته باشد.

۱۵۱۵ خَيْرُ صُفُوفِ الرِّجَالِ أَوَّلُهَا وَشَرُّهَا آخِرُهَا وَشَرُّ صُفُوفِ النِّسَاءِ أَوَّلُهَا وَخَيْرُهَا آخِرُهَا.

بهترین صف‌های مردان صف اول است و بدترینش صف آخر است و بدترین صف‌های زنان صف اولست و وبهترینش صف آخر است.

۱۵۱۶ خَيْرُ طِيبِ الرِّجَالِ مَا ظَهَرَ رِيحُهُ وَخَفِيَ لَوْنُهُ وَخَيْرُ طِيبِ النِّسَاءِ مَا ظَهَرَ لَوْنُهُ وَخَفِيَ رِيحُهُ.

بهترین عطر مردان آنستکه بویش عیان ورنگش نهان باشد و بهترین عطر زنان آنستکه رنگش عیان وبویش نهان باشد.

۱۵۱۷ خَيْرُكُمْ أَزْهَدُكُمْ فِي الدُّنيا وَ أَرْغَبُكُمْ فِي الآخِرَةِ.

بهترین شما کسی استکه بدنیا بی‌رغبتتر و بآخرت راغب‌تراست.

۱۵۱۸ خَيْرُكُمْ إِسْلاماً أَحاسِنُكُمْ أَخْلاقاً إِذا فَقِهُوا.

از میان شما اسلام آنکس بهتر استکه اخلاقش نیك‌تر است اگر در کار دین دانا باشند.

۱۵۱۹ خَيْرُكُمُ الْمُدافِعُ عَنْ عَشِيرَتِهِ ما لَمْ يَأْثَمْ.

بهترین شما کسی استکه‌ازطایفه خود دفاع میکند بشرط آنکه‌در این‌راه مرتکب گناه نشود.

۱۵۲۰ خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي ما أَكْرَمَ النِّساءَ إِلّا كَرِيمٌ وَ لا أَهانَهُنَّ إِلّا لَئِيمٌ.

بهترین شما کسی استکه برای کسان خود بهتر است، من‌ازهمه شمابرای کسان‌خود بهترم، بزرك مردان زنان‌را گرامی شمارند و فرومایگان زنان‌راخوار دارند.

۱۵۲۱ خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِلنِّساءِ.

بهترین شما کسانی هستند که برای‌زنان‌بهترند.

۱۵۲۲ خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِنِسائِهِ وَ لِبَناتِهِ.

بهترین شما کسی استکه برای زنان و دختران خود بهتر باشد.

1523 خَيْرُكُمْ مَنْ أَعانَهُ اللّٰهُ عَلىٰ نَفْسِهِ فَمَلَكَها .

بهترین شما کسی استکه خداوند کمکش کرده و بر خویشتن تسلط یافته است.

1524 خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ .

بهترین شما کسی استکه قرآنرا را تعلیم گیرد و تعلیم دهد.

1525 خَيْرُكُمْ مَنْ لَمْ يَتْرُكْ آخِرَتَهُ لِدُنْياهُ وَلا دُنْياهُ لِآخِرَتِهِ وَلَمْ يَكُنْ كَلّاً عَلَى النّاسِ .

بهترین شما کسی استکه آخرت خود را برای دنیا ازدست ندهد و دنیای خود را برای آخرت ازدست نگذارد و سربار مردم نباشد .

1526 خَيْرُكُمْ مَنْ يُرْجىٰ خَيْرُهُ وَيُؤْمَنُ شَرُّهُ وَشَرُّكُمْ مَنْ لا يُرْجىٰ خَيْرُهُ وَلا يُؤْمَنُ شَرُّهُ .

بهترین شما کسی استکه بخیرش امید توان داشت واز شرش امان توان یافت وبدترین شما کسی استکه بخیرش امیدوازشرش امان نیست .

1527 خَيْرُ لَهْوِ الْمُؤْمِنِ السِّباحَةُ وَخَيْرُ لَهْوِ الْمَرْأَةِ الْمِغْزَلُ .

بهترین سرگرمی مؤمن شناست و بهترین سرگرمی زن دستگاه نخ ریسی است .

1528 خَيْرُ ما أُعْطِيَ النّاسَ خُلْقٌ حَسَنٌ .

بهترین چیزی که‌به مردم داده‌اندخوی نیکست.

۱۵۲۹ خَيْرُ ما أُعطِيَ الرَّجلَ الْمُؤْمِنَ خُلُقٌ حَسَنٌ وَ شَرُّ ما أُعطِيَ الرَّجلَ قَلْبُ سُوءٍ فِي صُورَةٍ حَسَنَةٍ.

بهترين چيزى كه به مرد داده‌اند خوى نيك است و بدترين چيزى كه به‌مرد داده‌اند سيرت بد است در صورت نيك

۱۵۳۰ خَيْرُ ما أُلقِيَ فِي الْقَلْبِ الْيَقِينُ.

بهترين صفتى كه درقلب نهاده‌اند ايمان است.

۱۵۳۱ خَيْرُ ما يُخَلِّفُ الْإِنسانُ بَعْدَهُ ثَلاثٌ وَلَدٌ صالِحٌ يَدْعُو لَهُ وَ صَدَقَةٌ تَجْرِي يَبْلُغُهُ أَجْرُها وَ عِلْمٌ يَنْتَفِعُ بِهِ مَنْ بَعْدَهُ.

بهترين چيزى كه انسان پس از خود وا ميگزارد سه چيز است فرزند پارسا كه براى او دعاكند و صدقه‌جارى كه پاداش آن بدو رسد و دانشى كه پس از وى‌از آن بهره‌مندشوند .

۱۵۳۲ خَيْرُ مَساجِدِ النِّساءِ قَعْرُ بُيُوتِهِنَّ.

بهترين مسجد زنان كنج خانه آنها است.

۱۵۳۳ خَيْرُ نِساءِ أُمَّتِي أَصْبَحُهُنَّ وَجْهاً وَ أَقَلُّهُنَّ مَهْراً.

بهترين زنان امت من كسانى هستند كه رويشان نكوتر و مهر شان كمتر است.

خَيْرُ نِسائِكُمُ الْعَفِيفَةُ الْغَلِمَةُ عَفِيفَةٌ في فَرْجِهـا غَلِمَةٌ عَلىٰ زَوْجِها.

۱۵۳۴ بهترين زنان شما زن عفيف راغب است كه در ناموس خود عفت و به شوهر خود رغبت داشته باشد.

خَيْرُ نِسائِكُمُ الْوَلُودُ الْوَدُودُ الْمُواسِيَةُ الْمُواتِيَةُ إِذا اتَّقَيْنَ اللّٰهَ وَ شَرُّ نِسائِكُمُ الْمُتَبَرِّجاتُ الْمُتَخَيِّلاتُ وَ هُنَّ الْمُنافِقاتُ لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْهُنَّ إِلاّ مِثْلُ الْغُرابِ الْأَعْصَمِ.

۱۵۳۵ بهترين زنان شما زن بچه‌آور مهربان است كه شريك و مطيع شوهر باشد اگر از خدا بترسند و بدترين زنان شما آرايش كنان و متكبرانند و آنان منافقانند واز آن ها جز باندازهٔ كلاغى كه خط سفيد بگردن دارد ببهشت نميروند.

خَيْرُهُنَّ أَيْسَرُهُنَّ صِداقاً.

۱۵۳۶ بهترين زنان آنست كه مهرش آسانتر باشد.

خُيِّرْتُ بَيْنَ الشَّفاعَةِ وَ بَيْنَ أَنْ يَدْخُلَ شَطْرُ أُمَّتِي الْجَنَّةَ فَاخْتَرْتُ الشَّفاعَةَ لِأَنَّها أَعَمُّ وَ أَكْفىٰ أَتَرَوْنَها لِلْمُؤْمِنِينَ الْمُتَّقِينَ؟ لا وَ لٰكِنَّها لِلْمُذْنِبِينَ الْمُتَلَوِّثِينَ الْخَطّائِينَ.

۱۵۳۷ مرا مخير ساختند كه شفاعت كنم يا يك نيمه امتم ببهشت در آيند و من شفاعت را اختيار كردم زيرا دامنهٔ آن وسيعتر و كفايت آن بيشتر است، تصور مى‌كنيد شفاعت براى مؤمنان پرهيزكار است؟ نه بلكه براى گنهكاران آلوده خطا كار است.

١٥٣٨ خُيِّرَ سُلَيْمانُ بَيْنَ الْمالِ وَالْمُلْكِ وَالْعِلْمِ فَاخْتارَ الْعِلْمَ فَأُعْطِيَ الْمُلْكَ وَالْمالَ لِاخْتِيارِهِ الْعِلْمَ.

سلیمان پیغمبر رامیان ملک و دانش مخیر کردند دانش‌را برگزید ملک رانیز بدو دادندبرای آنکه دانش رابرگزیده بود.

١٥٣٩ أَلْخَبَرُ الصّالِحُ يَجِيءُ بِهِ الرَّجُلُ الصّالِحُ وَالْخَبَرُ السُّوءُ يَجِيءُ بِهِ الرَّجُلُ السُّوءُ.

خبر خوب را مردخوب آرد و خبربدرا مرد بد.

١٥٤٠ أَلْخُرْقُ شُؤْمٌ وَالرِّفْقُ يُمْنٌ.

خشونت شئامت است و مدارا میمنت.

١٥٤١ أَلْخَطُّ الْحَسَنُ يَزِيدُ الْحَقَّ وَضَحاً.

خط نیکووضوح حق‌راافزون میکند.

١٥٤٢ أَلْخُلْقُ الْحَسَنُ يُذِيبُ الْخَطايا كَما يُذِيبُ الْماءُ الْجامِدَ وَالْخُلْقُ السُّوءُ يُفْسِدُ الْعَمَلَ كَما يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ.

خوی نیک گناهان را محو میکند چنانکه آب یخ را ذوب میکند وخوی بد اعمال را فاسد میکند چنانکه سرکه عسل را تباه میکند.

أَلْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيالُ اللهِ فَأَحَبُّهُمْ إِلَى اللهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِيالِهِ.

مردم همه عیال خدایند ومحبوب ترین کسان پیش خدا کسی است که برای عیال وی سودمندتر باشد. ۱۵۴۳

أَلْخَمْرُ أُمُّ الْخَبائِثِ فَمَنْ شَرِبَها لَمْ تُقْبَلْ صَلاتُهُ أَرْبَعِينَ يَوْماً فَإِنْ ماتَ وَهِيَ فِي بَطْنِهِ ماتَ مِيتَةً جاهِلِيَّةً.

شراب مادر ناپاکیهاست، هر که بنوشد چهل روز نمازش پذیرفته نشود و اگر بمیرد وشراب درشکم او باشد چنانست که در دوران جاهلیت مرده باشد. ۱۵۴۴

أَلْخَمْرُ أُمُّ الْفَواحِشِ وَأَكْبَرُ الْكَبائِرِ مَنْ شَرِبَها وَقَعَ عَلى أُمِّهِ وَخالَتِهِ وَعَمَّتِهِ.

شراب مادر بدیهاست و از همه گناهان بزرگ بزرگتراست هر که آنرا بنوشد باك ندارد که با مادر وخاله وعمه خود زنا کند. ۱۵۴۵

أَلْخَمْرُ جِماعُ الْآثامِ.

شراب مجموعهٔ گناهان است. ۱۵۴۶

أَلْخِيانَةُ تَجُرُّ الْفَقْرَ.

خیانت مایهٔ فقر است. ۱۵۴۷

أَلْخَيْرُ كَثِيرٌ وَمَنْ يَعْمَلُ بِهِ قَلِيلٌ.

خوبی بسیار است و کسی که بدان عمل کند اندك. ۱۵۴۸

أَلْخَيْرُ مَعَ أَكابِرِكُمْ.

خوبی همراه بزرگان شماست. ۱۵۴۹

١٥٥٠ أَلْخَيْرُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِي الْخَيْلِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالْمُنْفِقُ عَلَى الْخَيْلِ كَالْبَاسِطِ كَفَّهُ بِالنَّفَقَةِ لَا يَقْبِضُهَا.

نیکی تاقیامت به‌پیشانی اسبان بسته است خرج اسب چون نفقه ضروریست و نباید از آن امساك کنند.

١٥٥١ أَلْخَيْلُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلْأَجْرُ وَالْمَغْنَمُ.

نیکی یعنی پاداش و غنیمت تا قیامت به پیشانی اسبان‌بسته‌است.

١٥٥٢ أَلْخَيْلُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيهَا الْخَيْرُ وَالنَّيْلُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَهْلُهَا مُعَانُونَ عَلَيْهَا وَالْمُنْفِقُ عَلَيْهَا كَبَاسِطِ يَدِهِ فِي صَدَقَةٍ.

نیکی وکامروائی تا قیامت به پیشانی اسبان بسته است واسب‌داران بوسیله آن معونت بینند و کسی که برای اسب خرج کند چنانست که صدقه داده باشد.

١٥٥٣ أَلْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَهْلُهَا مُعَانُونَ عَلَيْهَا فَامْسَحُوا بِنَوَاصِيهَا وَادْعُوا لَهَا بِالْبَرَكَةِ وَقَلِّدُوهَا وَلَا تُقَلِّدُوهَا الْأَوْتَارَ.

نیکی تا روز قیامت به پیشانی اسبان بسته است و اسب داران بوسیله آن کمك‌بینند به‌پیشانی اسب‌دست‌بکشیدو برای آن برکت بخواهید چیزبدان بیاویزید ولی زه کمان میاویزید.

۱۵۵۴ داوُوا مَرْضاكُمْ بِالصَّدَقَةِ فَإِنَّها تَدْفَعُ عَنْكُمُ الْأَمْراضَ وَالْأَعْراضَ.

بیماران خود را بوسیلهٔ صدقه علاج کنید زیرا صدقه امراض و اعراض را ازشما دفع میکند.

۱۵۵۵ دَبَّ إِلَيْكُمْ داءُ الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ أَلْحَسَدُ وَ الْبَغْضاءُ هِيَ الْحالِقَةُ حالِقَةُ الدِّينِ لا حالِقَةُ الشَّعْرِ وَالَّذي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتّى تُؤْمِنُوا وَلا تُؤْمِنُوا حَتّى تَحابُّوا أَفَلا أُنَبِّئُكُمْ بِشَيْءٍ إِذا فَعَلْتُمُوهُ تَحابَبْتُمْ؟ أَفْشُوا السَّلامَ بَيْنَكُمْ.

مرض امتهای قبل درشما نفوذ کرده است حسد ودشمنی که سترنده است اما نه سترندهٔ موی بلکه سترنده دین است بخدائی که جان محمد بکف اوست ببهشت نمی روید تا مؤمن شوید و مؤمن نشوید تا یك دیگر را دوست دارید آیا میخواهید شما را بچیزی خبردهم که اگرانجام دهید، یکدیگر را دوست دارید، به همدیگر سلام کنید.

۱۵۵۶ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذا أَكْثَرُ أَهْلِهَا الْبُلْهُ.

ببهشت درآمدم وبیشتر اهل آن ابلهان بودند.

١٥٥٧ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ عَلىٰ بابِها: أَلصَّدَقَةُ بِعَشَرَةٍ وَالْقَرْضُ بِثَمانِيَةَ عَشَرَ فَقُلْتُ يا جِبْرِيلُ كَيْفَ صارَتِ الصَّدَقَةُ بِعَشَرَةٍ وَالْقَرْضُ بِثَمانِيَةَ عَشَرَ قالَ لِأَنَّ الصَّدَقَةَ تَقَعُ فِي يَدِ الْغَنِيِّ وَالْفَقِيرِ وَالْقَرْضُ لا يَقَعُ إِلّا فِي يَدِ مَنْ يَحْتاجُ إِلَيْهِ.

ببهشت در آمدم و بردر آن نوشته دیدم، صدقه را ده برابر پاداش است وقرض راهیجده برابر پاداش، گفتم ای جبرئیل چگونه صدقه‌را ده برابر وقرض راهیجده برابر پاداش دهند، گفت برای آنکه صدقه بدست بی نیاز و نیازمند افتد و قرض جز بدست محتاجان نیفتد.

١٥٥٨ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِي عارِضَتَيِ الْجَنَّةِ مَكْتُوباً ثَلاثَةَ أَسْطُرٍ بِالذَّهَبِ: أَلسَّطْرُ الْأَوَّلُ «لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ» وَالسَّطْرُ الثّانِي «ما قَدَّمْنا وَجَدْنا وَما أَكَلْنا رَبِحْنا وَما خَلَّفْنا خَسِرْنا» وَالسَّطْرُ الثّالِثُ «أُمَّةٌ مُذْنِبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ».

ببهشت در آمدم و دیدم که در دو نمای آن سه سطر بطلا نوشته بود سطر اول چنین بود: «خدائی جز خدای یگانه نیست و محمد پیغمبر خداست.» و سطر دوم چنین بود: «آنچه را از پیش فرستادیم یافتیم و آنچه را مصرف کردیم از آن سود بردیم و آنچه را عقب گذاشتیم از دست دادیم.» سطر سوم چنین بود: «امتی گناهکار است و پروردگاری بخشنده»

دَخَلَتِ امْرَأةٌ النّارَ في هِرَّةٍ رَبَطَتْها فَلَمْ تُطْعِمْها وَلَمْ تَدَعْها تَأكُلُ مِنْ خَشاشِ الأرْضِ حَتّى ماتَتْ.

۱۵۵۹ زنی بجهنم رفت برای آنکه گربه‌ای را بسته بود و چیزی بدو نخورانید و نگذاشت از چیز های زمین بخورد تا بمرد.

دِرْهَمُ الرَّجُلِ يُنْفِقُ في صِحَّتِه خَيْرٌ مِنْ عِتْقِ رَقَبَةٍ عِنْدَ مَوْتِه.

۱۵٦۰ درهمی که انسان‌درحال‌صحت در راه خدا خرج کند بهتر ازبنده ای است که هنگام مرگ آزاد کند.

دِرْهَمُ رِباً يَأكُلُهُ الرَّجُلُ وَهُوَ يَعْلَمُ أشَدُّ عِنْدَاللهِ مِنْ سِتَّةٍ وَثَلاثينَ زَنْيَةً.

۱۵٦۱ یک درهم ربا که انسان‌دانسته گیرد در نظر خدا بدتر از سی و شش زناست.

دُعاءُ الأخِ لِأخيهِ بِظَهْرِ الغَيْبِ لا يُرَدُّ.

۱۵٦۲ دعائی که برادر پشت‌سر برادر خود کند ردشدنی نیست.

دُعاءُ الْمُحْسَنِ إلَيْهِ لِلْمُحْسِنِ لا يُرَدُّ.

۱۵٦۳ دعائی که نکوئی دیده برای نکوکار کند رد شدنی نیست.

دُعاءُ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ مُسْتَجابٌ لِأخيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ عِنْدَ رَأْسِه

۱۵٦٤ دعای مرد مسلمان که پشت‌سر برادر خود کند پذیرفته‌شود برسر

مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِهِ كُلَّما دَعا لِأَخيهِ بِخَيْرٍ قالَ الْمَلَكُ: آمينَ وَلَكَ بِمِثْلِ ذٰلِكَ.

او فرشته‌ای موکل است و هر دم برای برادر خود دعائی کند گوید پذیرفته باد و برای تو نیز نظیر آن باشد.

١٥٦٥ دُعاءُ الْوالِدِ لِوَلَدِهِ كَدُعاءِ النَّبِيِّ لِأُمَّتِهِ.

دعائی که پدر برای فرزند کند مانند دعائیست که پیغمبر برای امت خود میکند.

١٥٦٦ دَعْ قيلَ وَقالَ وَكَثْرَةَ السُّؤالِ وَإِضاعَةَ الْمالِ.

از قیل و قال و کثرت سؤال و تلف کردن مال در گذر.

١٥٦٧ دَعْ ما يُريبُكَ إِلىٰ ما لا يُريبُكَ فَإِنَّ الصِّدْقَ يُنْجي.

از آنچه شبهه ناك است بگذر و آنچه را شبهه ناك نیست بر گیر که راستی مایه نجات است.

١٥٦٨ دَعْ ما يُريبُكَ إِلىٰ ما لا يُريبُكَ فَإِنَّكَ لَنْ تَجِدَ فَقْدَ شَيْءٍ تَرَكْتَهُ لِلّٰهِ.

از آنچه شبهه‌ناك است در گذر و آنچه را شبهه‌ناك نیست‌بر گیر زیرا فقدان چیزی‌را که برای خدا رها کرده‌ای احساس نخواهی کرد.

١٥٦٩ دَعْ ما يُريبُكَ إِلىٰ ما لا يُريبُكَ فَمَنْ رَعىٰ حَوْلَ الْحِمىٰ يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فيهِ.

از آنچه شبهه‌ناك است در گذرو آنچه را شبهه‌ناك نیست بر گیر زیرا هر که دراطراف قرق گوسفند چراند ممکن است در آن افتد.

دَعُوا الْحَسْنَاءَ الْعَاقِرَ وَ تَزَوَّجُوا السَّوْدَاءَ الْوَلُودَ فَإِنِّي أُكَاثِرُ بِكُمُ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيمَةِ.

۱۵۷۰ زیبای عقیم را بگذارید و با سیاه بچه آور ازدواج کنید که من روز رستاخیز بفزونی شما بر امت های دیگر تفاخر میکنم.

دَعُوا الدُّنْيَا لِأَهْلِهَا ، مَنْ أَخَذَ مِنَ الدُّنْيَا فَوْقَ مَا يَكْفِيهِ أَخَذَ حَتْفَهُ وَ هُوَ لَا يَشْعُرُ.

۱۵۷۱ دنیا را باهل آن واگذارید ، هر که از دنیا بیش از حاجت خود فرا گیرد، هلاك خویش را گرفته و نمیداند .

دَعُوا النَّاسَ يَرْزُقِ اللهُ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ.

۱۵۷۲ بگذارید خداوند بعضی مردم را بوسیله بعضی دیگر روزی دهد.

دَعُوا النَّاسَ يُصِيبُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ فَإِنِ اسْتَنْصَحَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيَنْصَحْهُ.

۱۵۷۳ بگذارید مردم از یکدیگر فائده برند ووقتی یکی از شما از برادر خویش مشورت خواست، رأی خوت را باو بگوید.

دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ مُسْتَجَابَةٌ وَ إِنْ كَانَ فَاجِراً فَفُجُورُهُ عَلَى نَفْسِهِ.

۱۵۷۴ دعای ستمدیده پذیرفته است اگرچه بدکار باشد بدکاری او مربوط بخودش است.

۱۵۷۵ دَعْوَتانِ لَيسَ بَيْنَهُما وَ بَيْنَ اللهِ حِجابٌ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ وَ دَعْوَةُ الْمَرْءِ لِأَخيهِ بِظَهْرِ الغَيْبِ.

دو دعاست که میان آن و خدا پرده‌ای نیست، دعای ستمدیده و دعائی که مرد پشت‌سر برادرخود کند.

۱۵۷۶ دَعْوَةٌ فِي السِّرِّ تَعْدِلُ سَبْعينَ دَعْوَةً فِي الْعَلانِيَةِ.

یك دعای نهانی مساوی هفتاد دعای آشکار است.

۱۵۷۷ دَليلُ الْخَيرِ كَفاعِلِهِ.

رهبر نیکی چون نکوکاراست.

۱۵۷۸ دُورُوا مَعَ كِتابِ اللهِ حَيْثُما دارَ.

پیوسته پیرو کتاب خدا باشید.

۱۵۸۰ دينارٌ أَنْفَقْتَهُ في سَبيلِ اللهِ وَ دينارٌ أَنْفَقْتَهُ في رَقَبَةٍ وَ دينارٌ تَصَدَّقْتَ بِهِ عَلى مِسْكينٍ وَ دينارٌ أَنْفَقْتَهُ عَلى أَهْلِكَ أَعْظَمُها أَجْراً الَّذي أَنْفَقْتَهُ عَلى أَهْلِكَ.

دیناری در راه خداخرج کرده‌ای و دیناری برای آزادکردن بنده‌ای داده‌ای و دیناری ببینوائی صدقه کرده‌ای و دیناری خرج کسان خود کرده‌ای، بهتر ازهمه دیناریست که خرج کسان خود کرده‌ای.

۱۵۸۱ دينُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَ مَنْ لا عَقْلَ لَهُ لا دينَ لَهُ.

دین مرد عقل اوست وهر که عقل ندارددین ندارد.

أَلْدّارُ حَرَمٌ فَمَنْ دَخَلَ عَلَيْكَ حَرَمَكَ فَاقْتُلْهُ.

خانه حرم است هر که بی اجازه به حرم تو در آمد او را بکش. ۱۵۸۲

أَلدّاعي وَ ٱلْمُؤَمِّنُ فِي الْأَجْرِ شَرِيكانِ وَ ٱلْقارِي وَ ٱلْمُسْتَمِعُ فِي ٱلْأَجْرِ شَرِيكانِ وَ ٱلْعالِمُ وَ ٱلْمُتَعَلِّمُ فِي الْأَجْرِ شَرِيكانِ.

آنکه دعا میکند و آنکه آمین گوید در پاداش شریکند وقاری و مستمع در پاداش شریکند و دانشمند و دانش آموز در پاداش شریکند. ۱۵۸۳

أَلدّالُّ عَلَى ٱلْخَيْرِ كَفاعِلِهِ وَ اللهُ يُحِبُّ إِغاثَةَ اللَّهفانِ.

رهبر نیکی چون نکو کار است و خداوند فریادرسی بیچارگان را دوست دارد. ۱۵۸٤

أَلدُّعاءُ بَيْنَ ٱلْأَذانِ وَ ٱلْإِقامَةِ لا يُرَدُّ.

دعائی که میان اذان و اقامه کنند رد نمیشود. ۱۵۸۵

أَلدُّعاءُ جُنْدٌ مِنْ أَجْنادِ اللهِ مُجَنَّدٌ يَرُدُّ ٱلْقَضاءَ بَعْدَ أَنْ يُبْرَمَ.

دعا سپاهی از سپاهیان مجهز خداست وقضای محتوم را دفع می کند ۱۵۸٦

أَلدُّعاءُ سِلاحُ ٱلْمُؤْمِنِ.

دعا سلاح مؤمن است. ۱۵۸۷

أَلدُّعاءُ مِفْتاحُ الرَّحْمَةِ وَ ٱلْوُضُوءُ مِفْتاحُ الصَّلاةِ وَالصَّلاةُ

دعا کلید رحمت و وضو کلید ۱۵۸۸

مِفْتاحُ الْجَنَّةِ. | نماز است و نماز کلید بهشت .

۱۵۸۹ أَلدُّعاءُ هُوَ الْعِبادَةُ . | دعا عبادت است.

۱۵۹۰ أَلدُّعاءُ يَرُدُّ الْبَلاءَ . | دعا دافع بلاست.

۱۵۹۱ أَلدُّعاءُ يَرُدُّ الْقَضاءَ وَ إِنَّ الْبِرَّ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيُحْرَمُ الرِّزْقَ بِالذَّنْبِ يُصِيبُهُ.

دعا دفع قضا کند و نیکی روزی را بیفزاید وبنده بوسیله گناهی که مرتکب شود ازروزی خود محروم ماند .

۱۵۹۲ أَلدُّعاءُ يَنْفَعُ مِمّا نَزَلَ وَ مِمّا لَمْ يَنْزِلْ فَعَلَيْكُمْ عِبادَاللهِ بِالدُّعاءِ.

دعا درباره آنچه فرود آمده و آنچه نیامده مفید است بندگان خدا از دعا غافل مشوید.

۱۵۹۳ أَلدَّنانِيرُ وَالدَّراهِمُ خَواتِيمُ اللهِ فِي أَرْضِهِ مَنْ جاءَ بِخاتَمِ مَوْلاهُ قُضِيَتْ حاجَتُهُ .

دینارها و درهمها مهرهای خدا در روی زمین است و هر که مهر آقای خود رابیاورد حاجتش بر آورده شود.

۱۵۹۴ أَلدُّنْيا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ فَمَنْ أَخَذَها بِحَقِّهِ بُورِكَ لَهُ فِيها وَ رُبَّ مُتَخَوِّضٍ فِيمَا اشْتَهَتْ

دنیا شیرین و دوست داشتنی است هر که از آن مطابق حق بهره گیرد بر او مبارک باد و بساکسان که در

نَفْسَهُ لَيْسَ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ إلاَّ النّارُ.

خواهشهای خود فرو روند وروز قیامت نصیبی جز آتش ندارند.

۱۵۹۵ أَلدُّنْيا حَرامٌ عَلى أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرامٌ عَلى أَهْلِ الدُّنْيا وَالدُّنْيا وَالْآخِرَةُ حَرامٌ عَلى أَهْلِ اللهِ.

دنیا بر اهل آخرت حرام است و آخرت بر اهل دنیا حرام است و دنیا و آخرت بر اهل خدا حرام است.

۱۵۹۶ أَلدُّنْيا خُضْرَةٌ حُلْوَةٌ مَنِ اكْتَسَبَ فيها مالاً مِنْ حِلِّهِ وَأَنْفَقَهُ في حَقِّهِ أَثابَهُ اللهُ عَلَيْهِ وَأَوْرَدَهُ جَنَّتَهُ وَمَنِ اكْتَسَبَ فيها مالاً مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ وَأَنْفَقَهُ في غَيْرِ حَقِّهِ أَحَلَّهُ اللهُ دارَ الْهَوانِ.

دنیا شیرین و دوست داشتنی‌است هر که دردنیا مالی ازحلال‌بدست آورد و به‌حق خرج کند خدایش پاداش دهد و ببهشت در آورد هر که مالی از غیر حلال به دست آورد و بناحق خرج کند خدا او را بجهنم در آورد.

۱۵۹۷ أَلدُّنْيا دارُ مَنْ لا دارَ لَهُ وَمالُ مَنْ لا مالَ لَهُ وَلَها يَجْمَعُ مَنْ لا عَقْلَ لَهُ.

دنیا خانه کسی است که خانه ندارد و مال کسی است که مال ندارد و کسی برای دنیا مال فراهم میکند که عقل ندارد.

١٥٩٨ أَلدُّنيا دُوَلٌ فَما كانَ لَكَ أَتاكَ عَلى ضَعْفِكَ وَما كانَ مِنْها عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِكَ.

دنیا متغیر است منفعتی که نصیب تواست اگر ضعیف هم باشی بتو میرسد و ضرری راکه نصیب توست دفع آن بقوت نتوانی کرد

١٥٩٩ أَلدُّنيا سَبْعَةُ أَيّامٍ مِنْ أَيّامِ الآخِرَةِ.

عمر دنیا مساوی هفت روز از روز های آخرتست.

١٦٠٠ أَلدُّنيا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكافِرِ.

دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر.

١٦٠١ أَلدُّنيا مَتاعٌ وَخَيْرُ مَتاعِها الْمَرْأَةُ الصّالِحَةُ.

دنیا متاعی است و بهترین متاع آن زن پارساست.

١٦٠٢ أَلدُّنيا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مافيها إِلاّ أَمْراً بِالْمَعْرُوفِ أَوْ نَهْياً عَنْ مُنْكَرٍ أَوْ ذِكْرَ اللهِ.

دنیا ملعون است و هرچه در آنست ملعون است جز امر بمعروف ونهی از منکر یا ذکر خدا.

١٦٠٣ أَلدُّنيا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مافيها إِلاّ ذِكْرَ اللهِ وَما والاهُ وَعالِماً أَوْ مُتَعَلِّماً.

دنیا ملعون است و هرچه در آنست ملعون است مگر ذکر خدا و متعلقات آن و دانشمند یا دانش آموز.

أَلدُّنيا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مافيها
إلاّ ما كانَ مِنْها لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ.

دنیا ملعون است وهرچه در آنست ملعون است مگر آنچه برای خداوند باشد. ۱۶۰۴

أَلدُّنيا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ ما
فيها إلاّ ما ابْتُغِيَ بِهِ وَجْهُ اللّٰهِ
عَزَّ وَجَلَّ.

دنیا ملعون است و هر چه در آنست ملعونست مگر چیزی که رضای خدا بدان جویند. ۱۶۰۵

أَلدَّواءُ مِنَ الْقَدَرِ وَقَدْ يَنْفَعُ
بِإِذْنِ اللّٰهِ تَعالىٰ.

دوا از وسائل تقدیر است و به فرمان خدا فایده میدهد. ۱۶۰۶

أَلدَّواوينُ ثَلاثَةٌ: فَديوانٌ لا
يَغْفِرُ اللّٰهُ مِنْهُ شَيْئاً وَديوانٌ لا
يَعْبَؤُ اللّٰهُ بِهِ شَيْئاً وَ ديوانٌ لا
يَتْرُكُ اللّٰهُ مِنْهُ شَيْئاً فَأَمَّا الدّيوانُ
ألّذي لا يَغْفِرُ اللّٰهُ مِنْهُ شَيْئاً
فَالإِشْراكُ بِاللّٰهِ وَأَمَّا الدّيوانُ
ألَّذي لا يَعْبَؤُ اللّٰهُ بِهِ شَيْئاً
فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ فيما بَيْنَهُ وَ
بَيْنَ رَبِّهِ: مِنْ صَوْمِ يَوْمٍ تَرَكَهُ

برای اعمال بندگان سه دفتر ۱۶۰۷
هست دفتری که خدا چیزی از آنرا نمیآمرزد و دفتریکه خدا بدان اهمیت نمیدهد و دفتریکه خدا از هیچ چیز آن نمیگذرد. دفتریکه خدا چیزی از آنرا نمی آمرزد، شرك بخداست و دفتری که خدا بدان اهمیت نمیدهد ستمی است که بنده میان خود وخدا بخویشتن کرده است مانندهروزه‌ای کهخورده یانمازی کهترك کرده‌است وخداوند

أوْ صَلاةٍ تَرَكَها فَإنَّ اللهَ يَغفِرُ ذٰلِكَ إنْ شاءَ وَ يَتجاوَزُ وَ أمّا الدِّيوانُ الَّذي لا يَتْرُكُ اللهُ مِنهُ شَيئاً فَمَظالِمُ العِبادِ بَينَهُمْ، ألْقِصاصُ لا مَحالَةَ.

اگر بخواهد آن را ببخشد واز آن در گذرد، دفتريكه خداوند ازهيچ‌چيز آن نميگذرد ستمهائی كه بندگان بيكديگر كرده‌اندو ناچار بايد تلافی شود.

١٦٠٨ ألدِّينُ النَّصيحَةُ.

كمال دين خير خواهی است.

١٦٠٩ ألدَّيْنُ دَيْنانِ: فَمَنْ ماتَ وَهُوَ يَنوي قَضاءَهُ فَأنَا وَلِيُّهُ وَمَنْ ماتَ وَلا يَنوي قَضاءَهُ فَذاكَ الَّذي يُؤْخَذُ مِنْ حَسَناتِهِ لَيْسَ يَوْمَئِذٍ دينارٌ وَلا دِرْهَمٌ.

دو جورقرض هست‌هر كه‌بميرد و در دل دارد كه قرض خود را بپردازد من ولی او هستم وهر كه بميرد و در دل دارد قرض خودرا ندهد، در مقابل آن از اعمال نيك وی بردارند زيرا در آن‌روز دينار و درهمی نيست.

١٦١٠ ألدَّيْنُ رايَةُ اللهِ فِي الأرْضِ فَإذا أرادَ أنْ يُذِلَّ عَبْداً وَضَعَها في عُنُقِهِ.

قرض پرچم خدا در روی زمين است و هر كه راخواهدذليل‌كند آن را بگردنش می گذارد.

١٦١١ ألدَّيْنُ شَيْنُ الدِّينِ.

قرض مايه خواری دين است.

اَلدَّيْنُ هَمٌّ بِاللَّيْلِ وَ مَذَلَّةٌ بِالنَّهارِ. — قرض غم شب و ذلت روز است. ١٦١٢

اَلدَّيْنُ يَنْقُصُ مِنَ الدّينِ وَ الْحَسَبِ. — قرض دين و بزرگيرا بكاهد. ١٦١٣

١٦١٤ ذاكِرُ اللهِ فِي الْغافِلِينَ بِمَنْزِلَةِ الصّابِرِ فِي الفارّينَ.

آنكه در ميان غافلان يادخدا كند چنانست كه درميان فراريان جنك ثبات ورزد.

١٦١٥ ذاكِرُ اللهِ فِي الْغافِلِينَ مِثْلُ الَّذي يُقاتِلُ عَنِ الْفارّينَ وَ ذاكِرُ اللهِ فِي الْغافِلِينَ كَالْمِصْباحِ فِي الْبَيْتِ الْمُظْلِمِ وَ ذاكِرُ اللهِ فِي الْغافِلِينَ كَمَثَلِ الشَّجَرَةِ الْخَضْراءِ فِي وَسَطِ الشَّجَرِ الَّذي قَدْ تَحاتَّ مِنَ الصَّرِيدِ وَذاكِرُ اللهِ فِي الْغافِلِينَ يُعَرِّفُهُ اللهُ مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ ذاكِرُ اللهِ فِي الْغافِلِينَ يَغْفِرُ اللهُ لَهُ بِعَدَدِ كُلِّ فَصِيحٍ وَ أَعْجَمَ.

آنكه در ميان غافلان يادخدا كندچون آنكس استكه ازفراريان جنك دفاع كند و آنكه در ميان غافلان ياد خدا كند چون چراغ در خانه تاريك است و آنكه در ميان غافلان يادخداكندچون درخت سبز است درميان‌درختانى كه از سرمابر گريزان كرده و آنكه در ميان غافلان ياد خدا كند خدا جايگاهش را در بهشت باو بنماياندو آنكه درميان‌غافلان ياد خدا كند خدا بشماره هر زباندار و گنگ اورا بيامرزد.

١٦١٦ ذُبّوا عَنْ أَعْراضِكُمْ بِأَمْوالِكُمْ.

با اموالتان از آبرويتان دفاع كنيد.

١٦١٧ ذَبْحُ الرَّجُلِ أَنْ تُزَكِّيَهُ فِي وَجْهِهِ.

سر بريدن مرد آنستكه در حضورش تمجيد وى كنى.

ذَرُوا الْحَسْنَاءَ الْعَقِيمَ وَعَلَيْكُمْ بِالسَّوْدَاءِ الْوَلُودِ.

زن خوبروی نازا را واگذارید و سیاهی که فرزند بسیار آرد بر گزینید. ١٦١٨

ذِرْوَةُ سَنَامِ الْإِسْلَامِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللهِ لَا يَنَالُهُ إِلَّا أَفْضَلُهُمْ.

اوج مسلمانی جهاد درراه خدا استکه‌جز مسلمانان بر جسته بدان نرسند. ١٦١٩

ذِكْرُ اللهِ شِفَاءُ الْقُلُوبِ.

یاد کردن خدا شفای دلهاست. ١٦٢٠

أَلذِّكْرُ خَيْرٌ مِنَ الصَّدَقَةِ.

یاد کردن خدا از صدقه دادن بهتر است. ١٦٢١

ذَنْبُ الْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ وَذَنْبُ الْجَاهِلِ ذَنْبَانِ.

گناه دانا یك گناه است و گناه نادان دو گناه. ١٦٢٢

أَلذَّنْبُ شُؤْمٌ عَلَى غَيْرِ فَاعِلِهِ إِنْ عَيَّرَهُ ابْتُلِيَ بِهِ وَإِنِ اغْتَابَهُ أَثِمَ وَإِنْ رَضِيَ بِهِ شَارَكَهُ.

گناه برای غیر گنهکار نیزشوم است که اگر او را عیب کند بدان مبتلا شود و اگرغیبت‌او کند گنهکار شود و اگر بدان رضا دهد شریك وی باشد. ١٦٢٣

ذَنْبٌ لَا يُغْفَرُ وَذَنْبٌ لَا يُتْرَكُ وَذَنْبٌ يُغْفَرُ فَأَمَّا الَّذِي

گناهی هستکه بخشیدنی‌نیست و گناهی هست که از آن چشم ١٦٢٤

١٦٢٥ لا يُغْفَرُ فَالشِّرْكُ بِاللهِ وَأَمَّا الَّذِي يُغْفَرُ فَذَنْبُ الْعَبْدِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَّا الَّذِي لا يُتْرَكُ فَظُلْمُ الْعِبادِ بَعْضِهِمْ بَعْضاً.

نپوشند و گناهی هستکه بخشیده تواند شد آنچه بخشیدنی نیست شرك بخدااست و آنچه بخشیده تواندشد گناه بنده میان خود و خدای عزوجل است اما آنچه از آن چشم نپوشند ستم کردن بنده‌گان به یکدیگر است.

١٦٢٦ ذَنْبٌ يُغْفَرُ وَذَنْبٌ لا يُغْفَرُ وَذَنْبٌ يُجازَى بِهِ فَأَمَّا الذَّنْبُ الَّذِي لا يُغْفَرُ فَالشِّرْكُ بِاللهِ وَأَمَّا الذَّنْبُ الَّذِي يُغْفَرُ فَعَمَلُكَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ رَبِّكَ وَأَمَّا الذَّنْبُ الَّذِي يُجازَى بِهِ فَظُلْمُكَ أَخاكَ.

گناهی هستکه بخشیده تواند شد و گناهی هستکه بخشیدنی نیست و گناهی هستکه سزای آن دهند اما گناهی که بخشیدنی نیست شرك بخدا ست اما گناهی که بخشیده‌تواند شد عملی‌است که میان خود وخدا کرده‌ای اما گناهی که‌سزای آن دهند.ستمی استکه ببرادر خویش کنی.

١٦٢٧ ذُو الدِّرْهَمَيْنِ أَشَدُّ حِساباً مِنْ ذِي الدِّرْهَمِ وَذُو الدِّينارَيْنِ أَشَدُّ حِساباً مِنْ ذِي الدِّينارِ.

آنکه دو درهم دارد حساب وی ازصاحب یکدرهم سختتراست. و آنکه دو دینار دارد حساب‌وی ازصاحب یکدینار سختتر است.

ذُو الْوَجْهَيْنِ فِي الدُّنيا يَأتي يَوْمَ الْقِيامَةِ وَلَهُ وَجْهانِ مِنْ نارٍ.

۱٦۲۸ هر که در دنیا دورو باشد روز قیامت بیاید و دو رو از آتش داشته باشد.

ذُو الْوَجْهَيْنِ لا يَكُونُ وَجيهاً.

۱٦۲۹ دو رو آبرومند نخواهد بود.

ذَهَبَتِ النُّبُوَّةُ فَلا نُبُوَّةَ بَعْدي إِلاّ الْمُبَشِّرات: أَلرُّؤيَا الصّالِحَةِ يَراهَا الرَّجُلُ أَوْ تُرى لَهُ.

۱٦۳۰ پیمبری بپایان رسید و پس از من پیمبری نیست. مگر مژده رسانها و آن خوابهای نیکوست که مرد بیند یا برای او بینند.

١٦٣١ رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخافَةُ اللهِ . — اساس حکمت ترس خداست.

١٦٣٢ رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَعْرِفَةُ اللهِ. — اساس حکمت خدا شناسی است.

١٦٣٣ رَأْسُ الدّينِ الْوَرَعُ. — اساس دین پرهیزکاری است .

١٦٣٤ رَأْسُ الدّينِ النَّصيحَةُ لِلّهِ وَلِدينِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِكِتابِهِ وَلِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمينَ وَلِلْمُسْلِمينَ عامَّةً. — اساس دین خیرخواهی برای خدا و دین خدا و پیغمبر خدا و کتاب خدا و پیشوایان مسلمانان و همه مسلمانانست.

١٦٣٥ رَأْسُ الْعَقْلِ الْمُداراةُ وَأَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الدُّنيا أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الْآخِرَةِ. — اساس عقل مداراست ونیکوکاران دنیا نیکوکاران آخرتند

١٦٣٦ رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمانِ بِاللهِ التَّوَدُّدُ إِلَى النّاسِ وَ — اساس عقل پس از ایمان بخدا

اصطِناعُ الْمَعْرُوفِ إِلیٰ كُلِّ بِرٍّ وَفاجِرٍ.

دوستی با مردم و نیکوکاری بانیک و بداست.

رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِیمانِ بِاللّٰهِ التَّوَدُّدُ إِلَی النّاسِ وَما يَسْتَغْنِي رَجُلٌ عَنْ مَشْوَرَةٍ وَإِنَّ أَهْلَ الْمَعْرُوفِ فِي الدُّنیا هُمْ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الْآخِرَةِ وَإِنَّ أَهْلَ الْمُنْكَرِ فِي الدُّنْیا هُمْ أَهْلُ الْمُنْكَرِ فِي الْآخِرَةِ.

١٦٣٧ اساس عقل پس از ایمان بخدا دوستی با مردم است هیچکس از مشورت بی‌نیاز نیست: نیکوکاران این جهان نیکوکاران آن جهانند و بدکاران این جهان بدکاران آن جهانند.

رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِیمانِ بِاللّٰهِ الْحَیاءُ وَحُسْنُ الْخُلْقِ.

١٦٣٨ اساس عقل پس از ایمان بخدا حیا و نیکخوئی است.

رَأىٰ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ رَجُلاً يَسْرِقُ فَقالَ لَهُ: أَسَرَقْتَ؟ قالَ: كَلّا وَالَّذِي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ وَقالَ عِیسیٰ: آمَنْتُ بِاللّٰهِ وَكَذَبَتْ عَیْنِي.

١٦٣٩ عیسی بن مریم مردی را دید که دزدی میکند، بدو گفت آیا تو دزدی کرده‌ای؟ گفت بخدائی که جز او خدائی نیست نه، عیسی گفت من بخدا ایمان دارم و چشم من خطا کرده است.

١٦٤٠ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ أَرْبَعِينَ جُزْءً مِنَ النُّبُوَّةِ وَهِيَ عَلَى رِجْلِ طَائِرٍ مَا لَمْ يُحَدِّثْ بِهَا فَإِذَا تَحَدَّثَ بِهَا سَقَطَتْ وَلَا تُحَدِّثْ بِهَا إِلَّا لَبِيباً أَوْ حَبِيباً.

رؤیای مؤمن یکجزء از چهل جزء پیغمبری است رؤیاتا موقعی که از آن سخن نگویند به پای مرغی بسته است و وقتی از آن سخن گویند خواهد افتاد، بنا بر این خواب خود را جز بمرد خردمند یا دوست صمیمی مگوی

١٦٤١ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءً مِنَ النُّبُوَّةِ.

رؤیای مؤمن یك جزء از چهل و شش جزء پیغمبری است.

١٦٤٢ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ كَلَامٌ يُكَلِّمُ بِهِ الْعَبْدَ رَبُّهُ فِي الْمَنَامِ.

رؤیای مؤمن سخنی استکه خداوند در خواب با بنده خود گوید.

١٦٤٣ رُبَّ أَشْعَثَ أَغْبَرَ ذِي طِمْرَيْنِ تَنْبُو عَنْهُ أَعْيُنُ النَّاسِ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللهِ لَأَبَرَّهُ.

چه بسا ژولیده گردآلودکه دولباس کهنه داردوچشم مردم از او بی زار است اگر از جانب خدا تعهدی کند خداوند انجام دهد.

١٦٤٤ رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ غَيْرِ فَقِيهٍ وَمَنْ لَمْ يَنْفَعْهُ عِلْمُهُ ضَرَّهُ جَهْلُهُ

بسا کسان که‌حامل دانشنداما دانا نیستند هر که علمش سودش ندهد جهلش زیانش رساند.

إِقْرَءِ الْقُرْآنَ ما نَهاكَ فَإِنْ لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرَؤُهُ .

قرآن تا موقعی خوان که ترا از بدی جلوگیری کند و اگر جلوگیری نکند قرآن نمی خوانی.

رُبَّ صائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيامِهِ إِلاَّ الْجُوعُ وَ رُبَّ قائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيامِهِ إِلاَّ السَّهَرُ.

١٦٤٥ بسا روزه دار که از روزه خود جز گرسنگی ثمری نبرد و بسا نماز شب گزار که از نماز خود جز بیداری سودی نگیرد.

رُبَّ طاعِمٍ شاكِرٍ أَعْظَمُ أَجْراً مِنْ صائِمٍ صابِرٍ .

١٦٤٦ بسا کسان که غذا خورند و شکر کنند و پاداششان از روزه دار صابر بیشتر باشد.

رُبَّ عابِدٍ جاهِلٍ وَ رُبَّ عالِمٍ فاجِرٍ فَاحْذَرُوا الْجُهَّالَ مِنَ الْعِبادِ وَ الْفُجّارَ مِنَ الْعُلَماءِ .

١٦٤٧ بسا عابدنادان و بسا دانشمند بدکار که هست از جاهلان عابد و بدکاران علما حذر کنید.

رُبَّ قائِمٍ حَظُّهُ مِنْ قِيامِهِ السَّهَرُ وَ رُبَّ صائِمٍ حَظُّهُ مِنْ صِيامِهِ الْجُوعُ وَ الْعَطَشُ.

١٦٤٨ بسانماز شب گزار که‌نصیبش از نماز فقط بیداری است و بسا روزه‌دار که سودش از روزه فقط گرسنگی و تشنگی‌است.

رُحَماءُ أُمَّتي أَوْساطُها .

١٦٤٩ رحیمان امت‌من متوسطانند .

١٦٥٠ رَحِمَ اللهُ الْمُتَخَلِّلِينَ مِنْ أُمَّتِي فِي الْوُضُوءِ وَالطَّعامِ.

خداوند ازامت من آنها راکه هنگام وضو و غذا مسواک می کنند رحمت کند.

١٦٥١ رَحِمَ اللهُ امْرَءاً أَصْلَحَ مِنْ لِسانِهِ.

خدا رحمت کند کسی راکه زبان خود را اصلاح کند.

١٦٥٢ رَحِمَ اللهُ امْرَءاً اكْتَسَبَ طَيِّباً وَأَنْفَقَ قَصْداً وَقَدَّمَ فَضْلاً لِيَوْمِ فَقْرِهِ وَحاجَتِهِ.

خدا رحمت کند کسی را که کسب حلال کند و باعتدال خرج کند و مازاد آنرا برای روز تنگ دستی و حاجت از پیش فرستد.

١٦٥٣ رَحِمَ اللهُ امْرَءاً أَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مالِهِ.

خدا رحمت کند کسی راکه مازاد گفتار خود را نگهدارد و مازاد مال خودرا خرج کند.

١٦٥٤ رَحِمَ اللهُ امْرَءاً سَمِعَ مِنّا حَدِيثاً فَوَعاهُ ثُمَّ بَلَّغَهُ مَنْ هُوَ أَوْعى مِنْهُ.

خدا رحمت کند کسی راکه سخنی از ما بشنود و حفظ کند و بکسی که بهتر از او حفظ تواند کرد برساند.

١٦٥٥ رَحِمَ اللهُ عَبْداً سَمْحاً إِذا

خدا رحمت کند کسی راکه

بَاعَ سَمْحاً إِذَا اشْتَرَى سَمْحاً إِذَا قَضَى سَمْحاً إِذَا اقْتَضَى.

هنگام فروش سهل انگار باشد وهنگام خرید سهل انگار باشد و هنگام پرداخت سهل‌انگار باشد و هنگام طلب سهل انگار باشد.

رَحِمَ اللهُ عَبْداً قالَ خَيْراً فَغَنِمَ أَوْ سَكَتَ عَنْ سُوءٍ فَسَلِمَ.

خدا رحمت کند بنده‌ایرا که ١٦٥٦
سخن نیك گوید و غنیمت برد یااز بدگوئی سکوت کند و سالم ماند.

رَحِمَ اللهُ عَبْداً كانَتْ لِأَخيهِ عِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ في عِرْضٍ أَوْ مالٍ فَجاءَهُ فَاسْتَحَلَّهُ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ وَلَيْسَ ثَمَّ دينارٌ وَلا دِرْهَمٌ فَإِنْ كانَتْ لَهُ حَسَناتٌ أُخِذَ مِنْ حَسَناتِهِ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَناتٌ حَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ سَيِّئاتِهِ.

خدا رحمت کند بنده‌ایرا که ١٦٥٧
به آبرو یا مال برادرخود تجاوزی کرده باشد و از وی حلال‌بود طلبد پیش از آنکه از اوبازخواست کنند و دینار و درهمی نباشد اگر کار های نیکی داشته باشد از آن به گیرند و اگر نداشته باشد از گناهان ستم دیده بر گناهان او بیفزایند.

رَحِمَ اللهُ عَيْناً بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ وَرَحِمَ اللهُ عَيْناً سَهِرَتْ في سَبيلِ اللهِ.

خدا رحمت کند دیده‌ایرکه ١٦٥٨
از ترس خدا بگرید و رحمت کند دیده‌ای را که در راه خدا بیدارماند.

رَحِمَ اللهُ مَنْ حَفِظَ لِسانَهُ

خدا رحمت کندآنکسراکه ١٦٥٩
زبان خود را حفظ کند وروزگار

وَعَرَفَ زَمانَهُ وَاسْتَقامَتْ طَرِيقَتُهُ.	خود را بشناسد و روش او راست باشد.
١٦٦٠ رَحِمَ اللهُ والِداً أَعانَ وَلَدَهُ عَلىٰ بِرِّهِ.	خدا رحمت کند پدری راکه فرزند خودراکمك کند تابا پدر نیکی تواند کرد.
١٦٦١ رَدُّ جَوابِ الْكِتابِ حَقٌّ كَرَدِّ السَّلامِ.	جواب نامه نیز مانند جواب سلام لازمست.
١٦٦٢ رُدُّوا السَّلامَ وَغُضُّوا الْبَصَرَ وَأَحْسِنُوا الْكَلامَ.	سلام را جواب بدهید و از محارم چشم بپوشید و سخن نیاك گوئید.
١٦٦٣ رُدُّوا الْمِخْيَطَ وَالْخِياطَ مَنْ غَلَّ مِخْيَطاً أَوْ خِياطاً كُلِّفَ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَنْ يَجِيءَ بِهِ وَلَيْسَ بِجاءٍ.	باقی مانده نخ و پارچه را پس بدهید، هر که در پارچه و نخ خیانت کند روز قیامت بدو گویند نظیر آنرا بیاورد واو نتواند آورد.
١٦٦٤ رِضَا الرَّبِّ فِي رِضَا الْوالِدِ وَسُخْطُ الرَّبِّ فِي سُخْطِ الْوالِدِ.	خشنودی خدا در خشنودی پدر است و آزردگی خدادر آزردگی پدراست.

رِضَا الرَّبِّ فِي رِضَا الْوَالِدَيْنِ وَ سُخْطُهُ فِي سُخْطِهِمَا.

١٦٦٥ خشنودی خدا درخشنودی پدر و مادر است و دلگیری وی در دل گیری آنها است.

رَغِمَ أَنْفُهُ، ثُمَّ رَغِمَ أَنْفُهُ، ثُمَّ رَغِمَ أَنْفُهُ مَنْ أَدْرَكَ أَبَوَيْهِ عِنْدَهُ الْكِبَرُ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَيْهِمَا ثُمَّ لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ.

١٦٦٦ خاك بر سرش، خاك بر سرش خاك بر سرش كه پدرومادرش یکی یا هر دو پیش او به پیری رسند واو بهشتی نشود.

رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاثَةٍ: عَنِ الْمَجْنُونِ الْمَغْلُوبِ عَلَى عَقْلِهِ حَتَّى يَبْرَءَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ.

١٦٦٧ قلم ازسه كس برداشته اند مجنونی که اختیار عقل خود را ندارد تا شفا یابد و خفته تا بیدار شود و طفل تا بالغ شود.

رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَاءُ وَ النِّسْيَانُ وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ.

١٦٦٨ خطا و فراموشی و اضطراررا بر امت من نمی گیرند.

رَكْعَتَانِ بِسِوَاكٍ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً بِغَيْرِ سِوَاكٍ وَ دَعْوَةٌ فِي السِّرِّ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ

١٦٦٩ دو ركعت نماز بامسواك بهتراز هفتاد ركعت بدون مسواك است و يك دعای نهان بهتر از هفتاد دعای

دَعْوَةٌ فِي الْعَلانِيَةِ وَصَدَقَةٌ فِي السِّرِّ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ صَدَقَةً فِي الْعَلانِيَةِ .	آشکار است و یکصدقه نهان بهتر از هفتاد صدقه آشکار است.
١٦٧٠ رَكْعَتانِ مِنَ الْمُتَأَهِّلِ خَيْرٌ مِنِ اثْنَتَيْنِ وَ ثَمانِينَ رَكْعَةً مِنَ الْعَزَبِ .	دو رکعت نماز کسی که زن دارد بهتر از هشتاد و دو رکعت نماز عزب است.
١٦٧١ رَكْعَتانِ مِنَ الْمُتَزَوِّجِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً مِنَ الْأَعْزَبِ .	دو رکعت نماز شخص زن دار بهتر از هفتاد رکعت نماز عزب است.
١٦٧٢ رَكْعَتانِ مِنْ رَجُلٍ وَرِعٍ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ رَكْعَةٍ مِنْ مُخَلِّطٍ .	دو رکعت نماز شخص پرهیزکار بهتر از هزار رکعت لاابالی است.
١٦٧٣ رَكْعَتانِ مِنْ عالِمٍ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً مِنْ غَيْرِ عالِمٍ .	دو رکعت نماز دانشمند بهتر از هفتاد رکعت غیر دانشمند است.
١٦٧٤ رَكْعَةٌ مِنْ عالِمٍ بِاللهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ رَكْعَةٍ مِنْ مُتَجاهِلٍ بِاللهِ .	دو رکعت نماز کسی که متوجه خدا باشد بهتر از هزار رکعت کسی است که از خدا غافل باشد.

رَمْياً بَني إِسْمٰعيلَ فَإِنَّ أَباكُمْ كانَ رامِياً . — فرزندان اسمعیل تیر اندازی کنید که پدرتان تیرانداز بود. ١٦٧٥

رِهانُ الْخَيْلِ طِلْقٌ. — شرط بندی روی اسب مباح است . ١٦٧٦

رَواحُ الْجُمُعَةِ واجِبٌ عَلىٰ كُلِّ مُحْتَلِمٍ . — آمدن بنماز جمعه بر هر بالغی واجب است.

رَوِّحُوا الْقُلُوبَ ساعَةً بِساعَةٍ. — دلهارا ساعت بساعت استراحت دهید. ١٦٧٧

رِيحُ الْجَنَّةِ يُوجَدُ مِنْ مَسيرَةِ خَمْسِمائَةِ عامٍ وَلا يَجِدُها مَنْ طَلَبَ الدُّنْيا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ . — بوی بهشترا از پانصدسال راه توان یافت ولی هر که دنیا را به عمل آخرت جوید از آن بی‌نصیب ماند. ١٦٧٨

أَلرّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمٰنُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ . إِرْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمْكُمْ مَنْ فِي السَّماءِ . — خداوند رحیمانرا رحم میکند باآنها که، درزمین‌اندرحم‌کنید تا آن که در آسمانست به شما رحم کند. ١٦٧٩

أَلرّاشي وَالْمُرْتَشي فِي النّارِ . — رشوه دهنده و گیرنده در آتشند. ١٦٨٠

١٦٨١ أَلرُّؤْيا ثَلاثَةٌ : فَبُشْرى مِنَ اللهِ وَحَديثُ النَّفْسِ وَ تَخْويفٌ مِنَ الشَّيْطانِ فَإذا رَأى أَحَدُكُمْ رُؤْيا تُعْجِبُهُ فَلْيَقُصَّها إنْ شاءَ وَإنْ رَأى شَيْئاً يَكْرَهُهُ فَلا يَقُصَّهُ عَلى أَحَدٍ وَلْيَقُمْ يُصَلّي.

رؤيا سه قسمت ، مژده خدا و حديث نفس است وتهديد شيطان وقتی يكی از شما خواب خوبی ديد اگر خواهد برای كسان نقل كند و اگر خواب بدی ديد برای هيچكس نقل نكند برخيزد و نماز گزارد.

١٦٨٢ أَلرُّؤْيا ثَلاثَةٌ: مِنْها تَهاويلُ مِنَ الشَّيْطانِ لِيَحْزُنَ ابْنَ آدَمَ وَمِنْها ما يَهِمُّ بِهِ الرَّجُلُ في يَقْظَتِهِ فَيَراهُ في مَنامِهِ وَ مِنْها جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعينَ جُزْءٌ مِنَ النُّبُوَّةِ .

رؤيا سه قسم ست: يكقسم تهديد شيطانست كه خواهد بوسيله آن آدميزادرا غمگين كندوقسم‌ديگر آرزوهاست كه شخص دربيداری كند وبخواب ببيند و قسم ديگر يكجـزء از چهل و شش جزء پيغمبری است .

١٦٨٣ أَلرِّبا ثَلاثَةٌ وَ سَبْعُونَ باباً أَيْسَرُها مِثْلُ أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ وَإنَّ أَرْبَى الرِّبا عِرْضُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ .

ربا هفتاد و سه قسم است و آسانتر ازهمه چنانست كه كسی با مادر خود زنا كند وبدتر از همه رباها تجاوز بآبروی‌مسلمان است.

أَلرِّبا وَإِنْ كَثُرَ فَإِنَّ عاقِبَتَهُ تَصيرُ إِلى قُلٍّ.

۱۶۸۴ ربا اگرچه بسیار باشد سرانجام آن به کمی است.

أَلرِّجالُ أَرْبَعَةٌ سَخِيٌّ وَكَريمٌ وَبَخيلٌ وَلَئيمٌ، فَالسَّخِيُّ الَّذي يَأْكُلُ وَيُعْطي وَالْكَريمُ الَّذي لا يَأْكُلُ وَيُعْطي وَالْبَخيلُ الَّذي يَأْكُلُ وَلا يُعْطي وَاللَّئيمُ الَّذي لا يَأْكُلُ وَلا يُعْطي.

۱۶۸۵ مردان چهار قسمند بخشنده وجوانمرد وبخیل و فرومایه، بخشنده آنستکه بخورد و بخوراند جوانمرد آنستکه نخورد و بخوراند، بخیل آنست که بخورد و نخوراند و فرومایه آنست که نه بخورد و نه بخوراند.

أَلرَّجُلُ الصّالِحُ يَأْتي بِالْخَبَرِ الصّالِحِ وَالرَّجُلُ السُّوءُ يَأْتي بِالْخَبَرِ السّوءِ.

۱۶۸۶ مرد خوب خبر خوب آرد و مرد بد خبر بد می‌آرد.

أَلرَّجُلُ عَلى دينِ خَليلِهِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخالُّ.

۱۶۸۷ مرد بر دین یار خویشتن است بنگرید باکی دوستی میکنید.

أَلرَّجُلُ في ظِلِّ صَدَقَتِهِ حَتّى يُقْضى بَيْنَ النّاسِ.

۱۶۸۸ مرد درسایه صدقه خود بیاساید تامیان مردم قضاوت کنند.

١٦٨٩ أَلرَّحْمَةُ عِنْدَ اللهِ مِائَةُ جُزْءٍ فَقَسَّمَ بَيْنَ الْخَلائِقِ جُزْءً وَ أَخَّرَ تِسْعاً وَ تِسْعِينَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ.

رحمت خدا صد جزء است یك جزء را در میان خلق تقسیم کرده و نود و نه را برای روز رستاخیز نگهداشته است.

١٦٩٠ أَلرَّحِمُ شِجْنَةٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ فَمَنْ وَصَلَها وَصَلَهُ اللهُ وَ مَنْ قَطَعَها قَطَعَهُ اللهُ .

خویشاوندی رشته‌ای از طرف خداوند است هر که آنرا پیوند دهد خدا او را پیونددهد وهر که آنرا ببرد خدااورا ببرد.

١٦٩١ أَلرَّحِمُ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ يَقُولُ: مَنْ وَصَلَنِي وَصَلَهُ اللهُ وَ مَنْ قَطَعَنِي قَطَعَهُ اللهُ .

خویشاوندی بعرش آویخته است و گوید هر که مرا پیونددهد خدا او را پیوند دهد و هر که مرا ببرد خدا اورا ببرد.

١٦٩٢ أَلرِّزْقُ أَشَدُّ طَلَباً لِلْعَبْدِ مِنْ أَجَلِهِ .

روزی بیشتر ازمرك درجستجوی بنده است.

١٦٩٣ أَلرِّزْقُ إِلىٰ بَيْتٍ فِيهِ سَخاءٌ أَسْرَعُ مِنَ الشَّفْرَةِ إِلىٰ سَنامِ الْبَعِيرِ.

روزی بخانه‌ای که بخشش در آن هست از کارد بکوهان و شتر نزدیکتر است .

١٦٩٤ أَلرَّضاعُ يُغَيِّرُ الطِّباعَ .

رضاع طبایع را تغییر می دهد

أَلرَّعْدُ مَلَكٌ مِنْ مَلائِكَةِ اللهِ مُوَكَّلٌ بِالسَّحابِ مَعَهُ مَخارِيقُ مِنْ نارٍ يَسُوقُ بِهَا السَّحابَ حَيْثُ شاءَ اللهُ.	رعد فرشته‌ای از فرشتگان خداست که موکل ابرهاست و تازیانه هائی از آتش همراه دارد که ابر ها را هر جا خدا خواهد میراند.	١٦٩٥
أَلرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيا تُكَثِّرُ الْهَمَّ وَالْحَزَنَ وَالْبِطانَةُ تُقْسِي الْقَلْبَ.	علاقه بدنیا غم و اندوه را زیاد می کند و شکم پرستی دل را سخت میکند.	١٦٩٥
أَلرِّفْقُ بِهِ الزِّيادَةُ وَ الْبَرَكَةُ وَمَنْ يُحْرَمِ الرِّفْقَ يُحْرَمِ الْخَيْرَ.	مدارا قرین فزونی و برکت است و هر که از مدارا بی‌بهره باشد از خوبی بی‌بهره است.	١٦٩٧
أَلرِّفْقُ رَأْسُ الْحِكْمَةِ.	مدارا اساس حکمت است.	
أَلرِّفْقُ يُمْنٌ وَ الْخُرْقُ شُؤْمٌ وَإِذا أَرادَ اللهُ بِأَهْلِ بَيْتٍ خَيْراً أَدْخَلَ عَلَيْهِمْ بابَ الرِّفْقِ فَإِنَّ الرِّفْقَ لَمْ يَكُنْ فِي شَيْءٍ إِلَّا زانَهُ وَإِنَّ الْخُرْقَ لَمْ يَكُنْ فِي شَيْءٍ إِلَّا شانَهُ.	ملایمت مایهٔ میمنت است و خشونت مایه شئامت و همین که خداوند برای اهل خانه‌ای نیکی خواهد آنها را باملایمت قرین کند زیرا ملایمت درهرچه باشد آن را زینت دهد و خشونت در هرچه باشد آنرا خوار کند	١٦٩٨
أَلرَّمْيُ خَيْرُ ما لَهَوْتُمْ بِهِ.	تیراندازی بهترین تفریحهای شماست	١٦٩٩

١٧٠٠ زارَ رَجُلٌ أخاً لَهُ في قَرْيَةٍ فَأرْصَدَاللهُ لَهُ مَلَكاً عَلى مَدْرَجَتِهِ فَقالَ: أيْنَ تُريدُ؟ قالَ: أخاً لي في هٰذِهِ الْقَرْيَةِ، فَقالَ: هَلْ لَهُ عَلَيْكَ مِنْ نِعْمَةٍ تَرُبُّها؟ قالَ: لا إلاّ أنّي أُحِبُّهُ في اللهِ، قالَ: فَإنّي رَسُولُ اللهِ إلَيْكَ إنَّ اللهَ أحَبَّكَ كَما أحْبَبْتَهُ.

مردی بدیدن برادردینی خود بدهکده‌ای رفت، خداوند ملکی در گذرگاه او گماشت و بدو گفت کجا میروی جواب داد: برادری دراین دهکده دارم. گفت آیا نعمتی بنزد تو دارد که میخواهی آنرا افزون کنی جواب دادنه، او را برای خدادوست دارم، گفت من فرستادهٔ خداهستم همانطور که او رادوست داری خدا ترادوست دارد.

١٧٠١ زُرِ الْقُبُورَ تَذْكُرْ بِها الْآخِرَةَ وَاغْسِلِ الْمَوْتیٰ فَإنَّ مُعالَجَةَ جَسَدٍ خاوٍ مَوْعِظَةٌ بَليغَةٌ وَ صَلِّ عَلَى الْجَنائِزِ لَعَلَّ ذٰلِكَ يَحْزُنُكَ فَإنَّ الْحَزينَ في ظِلِّ اللهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَتَعَرَّضُ لِكُلِّ خَيْرٍ.

بزیارت قبرها برو تا آخرت را بیاد آری و مردگانرا غسل بده زیرا زیرورو کردن جسد بیحرکت موعظه‌ای کامل است برمردگان نماز گزار شاید بدینوسیله غمگین شوی زیرا شخص غمگین روز رستاخیز در سایه خدا در معرض همه نیکیهاست.

زُرْغِبًّا تَزْدَدْ حُبًّا. | بزیارت کسان کمتر رو تا محبوب‌تر باشی. ۱۷۰۲

زَلَّةُ الْعالِمِ مَضْرُوبٌ بِهَا الطَّبْلُ وَ زَلَّةُ الْجاهِلِ يُخْفِيهَا الْجَهْلُ. | لغزش دانشمند بزودی مشهور مشود ولغزش نادان را جهل مستور دارد. ۱۷۰۳

زِنَا الْعَيْنَيْنِ النَّظَرُ. | زنای چشمـــان نگاه نارواست. ۱۷۰۴

زِنَا اللِّسانِ الْكَلامُ. | زنای زبان سخن بیجاست.

زَوِّجُوا الْأَكْفاءَ وَ تَزَوَّجُوا الْأَكْفاءَ، وَاخْتارُوا لِنُطَفِكُمْ | باشخاص همشأن زن بدهید و از اشخاص همشأن زن بگیرند و محل نطفه‌های خود رابدقت انتخاب کنید. ۱۷۰۵

زَوَّدَكَ اللهُ التَّقْوى وَغَفَرَ ذَنْبَكَ وَيَسَّرَ لَكَ الْخَيْرَ حَيْثُما كُنْتَ. | خداوند پرهیزکاری را توشه راه تو سازد و گناهت را ببخشد و هر جاهستی خوبی رابرای تو آسان کند. ۱۷۰۶

زُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّها تُذَكِّرُكُمُ الْآخِرَةَ. | بزیارت قبرها روید که آخرت را بیادشمامی آورد. ۱۷۰۷

۱۷۰۸ أَلزّاني بِحَليلَةِ جارِه لا يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَلا يُزَكِّيهِ وَيَقُولُ لَهُ : ادْخُلِ النّارَ مَعَ الدّاخِلينَ .

آنكه با زن همسايه خود زنا كند روز قيامت خدا باو ننگرد و اورا پاك نكند و بدو گويد با جهنميان بجهنم برو.

۱۷۰۹ أَلزَّبانِيَةُ إِلىٰ فَسَقَةِ حَمَلَةِ الْقُرْآنِ أَسْرَعُ مِنْهُمْ إِلىٰ عَبَدَةِ الْأَوْثانِ فَيَقُولُونَ: يُبْدَءُ بِنا قَبْلَ عَبَدَةِ الْأَوْثانِ؟ فَيُقالُ لَهُمْ : لَيْسَ مَنْ يَعْلَمُ كَمَنْ لا يَعْلَمُ.

مأمورين عذاب فاسقان قرآن خوان را زودتر از بت پرستان به جهنم در آرند آنها گويند آيا ما را پيش از بت پرستان ميبريد بدانها جواب دهند آنكه داند مانند آنكه نداند نيست .

۱۷۱۰ أَلزَّكوٰةُ قَنْطَرَةُ الْإِسْلامِ.

زكات پل اسلام است.

۱۷۱۱ أَلزِّنا يُورِثُ الْفَقْرَ.

زنا مايهٔ فقر است.

۱۷۱۲ أَلزَّهادَةُ فِي الدُّنْيا لَيْسَتْ بِتَحْريمِ الْحَلالِ وَلا إِضاعَةِ الْمالِ وَلٰكِنِ الزَّهادَةُ فِي الدُّنْيا أَنْ لا تَكُونَ بِما في يَدَيْكَ أَوْثَقَ مِنْكَ بِما في يَدِ اللهِ وَأَنْ تَكُونَ

از جهان گذشتگی اين نيست كه حلال را برخود حرام كنی يا مال خود تلف نمائی از جهان گذشتگی اينستكه بدانچه در كف تو است بيشتر از آنچه در دست خداست اعتماد نداشته باشی و

فِي ثَوابِ الْمُصيبَةِ إذا أَنْتَ أُصِبْتَ بِها أَرْغَبَ مِنْكَ فيها لَوْ أَنَّها أُبْقِيَتْ لَكَ.

هنگامی که مصیبتی بتو رخ داد بپاداش آن بیشتر از رخ ندادن مصیبت علاقمند باشی.

١٧١٣ أَلزُّهْدُ فِي الدُّنْيا يُريحُ الْقَلْبَ وَ الْبَدَنَ وَ الرَّغْبَةُ فيها تُكْثِرُ الْهَمَّ وَ الْحَزَنَ وَ الْبِطانَةُ تُقْسِي الْقَلْبَ.

گذشتن از جهان تن و جان را آسایش دهد. و دلبستگی بجهان غم و اندوه را افزون کند و شکم پرستی دل را سخت کند.

١٧١٤ أَلزُّهْدُ فِي الدُّنْيا يُريحُ الْقَلْبَ وَ الْبَدَنَ. وَ الرَّغْبَةُ فيها تُتْعِبُ الْقَلْبَ وَ الْبَدَنَ.

گذشتن از جهان تن و جانرا بیاساید و علاقه بجهان تن و جانرا خسته کند.

گفتار محمد از گفتار آسمانی فروتر

و از گفتار انسانی فراتر است

نهج الفصاحة

مجموعهٔ کلمات قصار حضرت رسول ص

با ترجمهٔ فارسی

بانضمام فهرست موضوعی

جلد دوم

از: س - ی

مترجم و فراهم آورنده

ابوالقاسم پاینده

سَأَلْتُ اللهَ أَنْ يَجْعَلَ حِسابَ أُمَّتي إِلَيَّ لِئَلاَّ تَفْتَضِحَ عِنْدَ الأُمَمِ ، فَأَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ: يا مُحَمَّدُ بَلْ أَنا أُحاسِبُهُمْ فَإِنْ كانَ مِنْهُمْ زَلَّةٌ سَتَرْتُها عَنْكَ لِئَلاَّ تَفْتَضِحَ عِنْدَكَ.

از خدا خواستم که حساب امت ۱۷۱۵
مرا بمن واگذارد تا پیش امتهای دیگر رسوا نشود، پس خدای عزوجل بمن وحی کرد ای محمد نه، بلکه من حسابشان را میرسم و اگر گناهی از آنها سرزده از تو پوشیده می‌دارم که پیش تو نیز رسوا نشود.

سَئَلْتُ جِبْرِيلَ : هَلْ تَرى رَبَّكَ ؟ قالَ : إِنَّ بَيْني وَبَيْنَهُ سَبْعينَ حِجاباً مِنْ نُورٍ لَوْ رَأَيْتُ أَدْناها لَاحْتَرَقْتُ .

از جبریل پرسیدم آیا پروردـ ۱۷۱۶
گارت را می‌بینی؟ گفت میان من و او هفتاد پرده از نور است که اگر نزدیکترین پرده را بنگرم خواهم سوخت.

سَأُحَدِّثُكُمْ بِأُمُورِ النّاسِ وَأَخْلاقِهِمْ : أَلرَّجُلُ يَكُونُ سَريعَ الْغَضَبِ سَريعَ الْفَيْءِ فَلا لَهُ وَلا عَلَيْهِ كَفافاً وَالرَّجُلُ يَكُونُ بَعيدَ الْغَضَبِ سَريعَ الْفَيْءِ فَذاكَ لَهُ وَلا عَلَيْهِ

درباره کارهای مردم واخلاق ۱۷۱۷
شان باشما سخن خواهم گفت مردی که زود خشم گیرد وزود آرام شود. نه بد است نه خوب سربسر. ومردی که دیرخشمگین شود و زود آرام گیرد خوبست نه بد .

وَ الرَّجُلُ يَقْتَضِي الَّـذي لَهُ وَ يَقْضِي الَّذي عَلَيْهِ فَذاكَ لا لَهُ وَلا عَلَيْهِ. وَالرَّجُلُ يَقْتَضِي الَّذي لَهُ وَ يَمْطُلُ النّاسَ الَّذي عَلَيْهِ فَذاكَ عَلَيْهِ وَلا لَهُ.

و مردی که حق‌خود طلب‌کند و دین خود بپردازد نه بد است نه خوب. و مردی که حق‌خود طلب کند و پرداخت حقی را که مردم به‌عهده‌او دارند عقب‌اندازد بد است نه خوب.

۱۷۱۸ سافِرُوا مَعَ ذَوِي الْجُدُودِ وَ ذَوِي الْمَيْسَرَةِ.

با مردم خوش اقبال مرفه سفر کنید.

۱۷۱۹ ساعاتُ الْأَذى فِي الدُّنْيا يُذْهِبْنَ ساعاتِ الْأَذى فِي الْآخِرَةِ.

ساعتهای آزار ایندنیا ساعت های آزار آخرت‌را نابودمیکند.

۱۷۲۰ ساعاتُ الْأَمْراضِ يُذْهِبْنَ ساعاتِ الْخَطايا.

ساعت‌های مرض ساعت‌های گناه رانابود می‌کند.

۱۷۲۱ ساعَتانِ تُفْتَحُ فيهِما أَبْوابُ السَّماءِ وَ قَلَّما تُرَدُّ عَلى داعٍ دَعْوَتُهُ: حُضُورُ الصَّلاةِ وَالصَّفُّ في سَبيلِ اللهِ.

دووقت است که‌درهای آسمان در اثنای آن گشوده می‌شود و کمترممکنست دعای‌دعاکننده‌ای ردشود: هنگام نماز وصف‌آرائی درراه خدا.

سابُّ الْمَوْتى كَالْمُشْرِفِ عَلَى الْهَلَكَةِ. | بدگوی مردگان چون آنکس است که درمعرض هلاك است. | ۱۷۲۲

سارِعُوا في طَلَبِ الْعِلْمِ فَالْحَديثُ مِنْ صادِقٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنيا وَ ما عَلَيْها مِنْ ذَهَبٍ وَ فِضَّةٍ. | بطلب علم بشتابید که از راست گوئی حدیث گفتن از دنیا و همه طلاها و نقره آن بهتر است. | ۱۷۲۳

ساعَةٌ مِنْ عالِمٍ مُتَّكِيٌّ عَلى فِراشِهِ يَنْظُرُ في عِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ عِبادَةِ الْعابِدِ سَبْعينَ عاماً. | یکساعت وقت دانشوری که بربستر خویش تکیه زده در علم خویش می‌نگرد از هفتاد سال عبادت عابد نیکوتر است. | ۱۷۲۴

سافِرُوا تَصِحُّوا وَ تَغْنَمُوا. | سفر کنید تا تندرست شوید و غنیمت یابید. | ۱۷۲۵

سافِرُوا تَصِحُّوا وَ تُرْزَقُوا. | سفر کنید تا تندرست شوید و روزی یابید. | ۱۷۲۶

ساقِي الْقَوْمِ آخِرُهُمْ شُرْباً. | سقایت گر قوم پس از همه نوشد. | ۱۷۲۷

ساوُوا بَيْنَ أَوْلادِكُمْ في | در کار بخشش میان فرزندان | ۱۷۲۸

الْعَطِيَّةِ فَلَوْ كُنْتُ مُفَضِّلاً أَحَداً لَفَضَّلْتُ النِّساءَ.

خویش مساوات را رعایت کنید. من اگر کسی را برتری دادمی زنان را برتری دادمی.

۱۷۲۹ سِبابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَ قِتالُهُ كُفْرٌ وَ حُرْمَةُ مالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ.

بدگوئی مسلمان گناه است و جنك او کفر است و حرمت مال وی چون حرمت خون اوست.

۱۷۳۰ سَبْعٌ يَجْري لِلْعَبْدِ أَجْرُهُنَّ وَ هُوَ في قَبْرِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ: مَنْ عَلَّمَ عِلْماً، أَوْ أَجْرى نَهْراً، أَوْ حَفَرَ بِئْراً، أَوْ غَرَسَ نَخْلاً، أَوْ بَنى مَسْجِداً، أَوْ وَرَّثَ مُصْحَفاً، أَوْ تَرَكَ وَلَداً يَسْتَغْفِرُ لَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ.

هفت چیزاست که پاداش آن برای بنده در قبر او و پس از مرگش دوام دارد کسی که علمی تعلیم دهد، یا نهری بجریان آورد یا چاهی حفر کند یا نخلی بکارد یا مسجدی بسازد یا مصحفی به ارث گذارد یا فرزندی به جانهد که پس از مرگش برای او آمرزش خواهد .

۱۷۳۱ سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللهُ تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلاّ ظِلُّهُ: رَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ بِالْمَساجِدِ،

هفت کسند که خدا در روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست به سایه عرش خود میبردشان. مردی که دل او بمسجدها علاقه دارد و

وَرَجُلٌ دَعَتهُ امْرَأَةٌ ذاتُ مَنْصِبٍ فَقالَ: إِنّي أَخافُ اللهَ، وَرَجُلانِ تَحابّا فِي اللهِ، وَرَجُلٌ غَضَّ عَيْنَهُ عَنْ مَحارِمِ اللهِ، وَعَيْنٌ حَرَسَتْ في سَبيلِ اللهِ، وَعَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ.

مردی که زن صاحب‌مقامی از او کام خواهد و گوید از خدا بیم دارم و مردانی که در راه خدا دوستی کنند و مردی که از محارم خدا چشم باز دارد و چشمی که در راه خدا نگهبانی کند و چشمی که از ترس خدا بگرید.

۱۷۳۲ سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللهُ في ظِلِّهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلّا ظِلُّهُ: إِمامٌ عادِلٌ وَشابٌّ نَشَأَ في عِبادَةِ اللهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ بِالْمَسْجِدِ إِذا خَرَجَ مِنْهُ حَتّى يَعُودَ إِلَيْهِ، وَرَجُلانِ تَحابّا فِي اللهِ فَاجْتَمَعا عَلى ذٰلِكَ وَافْتَرَقا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللهَ خالِياً فَفاضَتْ عَيْناهُ، وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذاتُ مَنْصِبٍ وَجَمالٍ فَقالَ: إِنّي أَخافُ اللهَ رَبَّ الْعالَمينَ،

هفت کسند که خداوند در روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست، بسایه خویششان میبرد پیشوای عدالتگر و جوانی که‌در کار عبادت بزرك شود و مردی که وقتی از مسجد برون شود دلش بدان پیوسته تا بدان جاباز گردد و مردانی که در راه خدا دوستی کنند و بر آن فراهم آیند و بر آن جدا شوند و مردی که بخلوت‌خدا رایاد کند وچشمانش اشکریز شود و مردی که زنی صاحب مقام و جمال از او کام خواهد و گوید من از خدا

وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخفاها حَتّىٰ لا تَعْلَمُ شِمالُهُ ما تُنْفِقُ يَمينُهُ .

پروردگار جهانیان بیم دارم و مردی که صدقه‌ای دهد و آنرا نهان دارد که دست‌چپش نداند دست راستش چه‌انفاق میکند.

۱۷۳۳ سَبَقَ دِرْهَمٌ مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ رَجُلٌ لَهُ دِرْهَمانِ أَخَذَ أَحَدَهُما فَتَصَدَّقَ بِهِ ، وَرَجُلٌ لَهُ مالٌ كَثيرٌ فَأَخَذَ مِنْ عَرَضِهِ مِائَةَ أَلْفٍ فَتَصَدَّقَ بِها .

یکدرهم از صد هزار درهم پیشی گیرد مردی که دو درهم دارد یکی را بر گیرد وصدقه‌دهد و مردی که مال فراوان دارد واز آنمیان صد هزار بر گیرد وصدقه کند

۱۷۳٤ سَتَكُونُ فِتَنٌ يُصْبِحُ الرَّجُلُ فيها مُؤْمِناً وَيُمْسي كافِراً إِلاّ مَنْ أَحْياهُ اللهُ بِالْعِلْمِ .

فتنه‌ها خواهد بود که دراثنای آن مرد بصبح مؤمن باشد وبشب کافر شود مگر آنکه خدایش‌به علم زنده دارد.

۱۷۳۵ سِتُّ خِصالٍ مِنَ الْخَيْرِ: جِهادُ أَعْداءِ اللهِ بِالسَّيْفِ ، وَالصَّوْمُ في يَوْمِ الصَّيْفِ ، وَحُسْنُ الصَّبْرِ عِنْدَ الْمُصيبَةِ، وَتَرْكُ الْمِراءِ ، وَالْإِنْفاقُ فِي الْخِفاءِ، وَالْمَحاباةُ فِي اللهِ .

شش صفت نیکست پیکار با دشمنان‌خدا بوسیله شمشیرو‌روزه در روز تابستان و نیکصبری به هنگام‌مصیبت‌وترك مجادله‌وانفاق درنهان ودوستی درراه خدا.

سِتَّةُ أَشْيَاءَ تُحْبِطُ الْأَعْمَالَ: أَلْإِشْتِغَالُ بِعُيُوبِ الْخَلْقِ، وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ، وَحُبُّ الدُّنْيَا، وَ قِلَّةُ الْحَيَاءِ، وَطُولُ الْأَمَلِ، وَظَالِمٌ لَا يَنْتَهِي.

۱۷۳۶ شش چیز است که اعمال خوب را نابود میکند، اشتغال به عیب خلایق، سنگدلی و دنیا پرستی و بی‌شرمی و درازی آرزو وستم گری که بس نکند.

سَتَكُونُ عَلَيْكُمْ أَئِمَّةٌ يَمْلِكُونَ أَرْزَاقَكُمْ يُحَدِّثُونَكُمْ فَيَكْذِبُونَكُمْ وَ يَعْمَلُونَ فَيُسِيئُونَ الْعَمَلَ لَا يَرْضَوْنَ فِيكُمْ حَتَّى تُحَسِّنُوا قَبِيحَهُمْ وَ تُصَدِّقُوا كِذْبَهُمْ فَأَعْطُوهُمُ الْحَقَّ مَا رَضُوا بِهِ فَإِذَا تَجَاوَزُوا فَمَنْ قُتِلَ عَلَى ذَلِكَ فَهُوَ شَهِيدٌ.

۱۷۳۷ پیشوایانی بر شما منصوب خواهند شد که روزیهای شما بخورند و با شما سخن کنند و دروغ گویند و عمل کنند و بد کنند از شما راضی نشوند تا کار زشت شان را نیکو شمارید و دروغشان را راست بحساب آرید، اگر بحق رضا دادند مطابق آن با ایشان رفتار کنید و اگر از حق تجاوز کردند هر که در اینراه کشته شود شهید است.

سَخَافَةٌ بِالْمَرْءِ أَنْ يَسْتَخْدِمَ ضَيْفَهُ.

۱۷۳۸ سبک عقلی مرد آنستکه مهمان خویش را بخدمت گیرد.

١٧٣٩ سَدِّدُوا وَ قارِبُوا.

بصلاح آئيد و تقرب جوئيد.

١٧٤٠ سَلُوا اللهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإنَّ اللهَ يُحِبُّ أنْ يُسْأَلَ، وَأفْضَلُ الْعِبادَةِ انْتِظارُ الفَرَجِ.

خدا را از فضل او طلب كنيد كه خدا دوست دارد كه از او بخواهند بهترين عبادتها انتظار گشايش است.

١٧٤١ سَلُوا اللهَ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى الشِّسْعَ فَإنَّ اللهَ إنْ لَمْ يُيَسِّرْهُ لَمْ يَتَيَسَّرْ.

همه چيز حتى بند صندل را از خدا بخواهيد كه اگر خدا آنرا ميسور نكند ميسر نخواهد شد.

١٧٤٢ سَلُوا اللهَ الْعَفْوَ وَ الْعافِيَةَ فَإنَّ أحَداً لَمْ يُعْطَ بَعْدَ الْيَقِينِ خَيْراً مِنَ الْعافِيَةِ.

از خدا بخشش و عافيت طلب كنيد كه پس از ايمان، هيچكس را چيزى بهتر از عافيت نداده‌اند.

١٧٤٣ سَلُوا اللهَ عِلْماً نافِعاً وَتَعَوَّذُوا بِاللهِ مِنْ عِلْمٍ لا يَنْفَعُ.

از خدا علمى سودمند بخواهيد و از علمى كه سود ندهد بخدا پناه بريد

١٧٤٤ سَلُوا أهْلَ الشَّرَفِ عَنِ الْعِلْمِ فَإنْ كانَ عِنْدَهُمْ عِلْمٌ فَاكْتُبُوهُ فَإنَّهُمْ لا يَكْذِبُونَ.

شريفان را از علم بپرسيد اگر علمى نزد ايشان بود بنويسيد كه آنها دروغ نمى گويند.

سَلْ رَبَّكَ الْعافِيَةَ وَ الْمُعافاةَ فِي الدُّنيا وَ الْآخِرَةِ فَإذا أُعطِيتَ العافِيَةَ فِي الدُّنيا وَ أُعطِيتَها فِي الآخِرَةِ فَقَدْ أَفْلَحْتَ.

1745 از پروردگار خویش عافیت و معاف بودن دنیا و آخرت بخواه که اگر ترا در دنیا عافیت دهند و در آخرت نیز دهند رستگار شده‌ای.

سَلامَةُ الرَّجُلِ مِنَ الْفِتْنَةِ أَنْ يَلْزَمَ بَيْتَهُ.

1746 مرد که در خانهٔ خویش بماند از فتنه سالم ماند.

سُوءُ الْخُلْقِ شُؤْمٌ وَ شِرارُكُمْ أَسْوَءُكُمْ خُلْقاً.

1747 بدخوئی شوم است و بدترین شما بدخوترین شماست.

سُوءُ الْخُلْقِ شُؤْمٌ وَ طاعَةُ النِّساءِ نَدامَةٌ وَ حُسْنُ الْمَلَكَةِ نَماءٌ.

1748 بدخوئی شوم است و اطاعت زنان پشیمانی است و نیك سیرتی مایهٔ رشد.

سُوءُ الْخُلْقِ يُفْسِدُ الْعَمَلَ كَما يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ.

1749 بدخوئی عمل را بفساد آرد چنانکه سرکه عسلرا فاسد کند.

سُوءُ الْمُجالَسَةِ شُحٌّ وَ فُحْشٌ

1750 بدصحبتی بخل است و ناسزا

وَ سُوءُ خُلْقٍ.

گوئی و بدخوئی.

۱۷۵۱ سَوْداءُ وَلُودٌ خَيْرٌ مِنْ حَسْناءَ لاٰ تَلِدُ وَإِنّي مُكاثِرٌ بِكُمُ الأُمَمَ.

زن سیاه که‌فرزند بسیار آرد بهتر اززن خوبروئی استکه‌فرزند نیارد که من بفزونی‌شما برامتهای دیگر تفاخر میکنم.

۱۷۵۲ سَيَأْتِي عَلَى النّاسِ زَمانٌ يُخَيَّرُ فِيهِ الرَّجُلُ بَيْنَ الْعَجْزِ وَ الْفُجُورِ ، فَمَنْ أَدْرَكَ ذٰلِكَ الزَّمانَ فَلْيَخْتَرِ الْعَجْزَ عَلَى الْفُجُورِ.

روزگاری بمردم رخ نماید که مردمیان بیعرضگی‌ونادرستی مخیرشود هر که در آن روزگار باشد باید بیعرضگی‌رابر نادرستی ترجیح دهد.

۱۷۵۳ سَيِّدُ الْقَوْمِ خادِمُهُمْ وساقِيهِمْ آخِرُهُمْ شَراباً.

آقای کسان خدمتگزارشان است و سقایتگر کسان پس از همه نوشد.

۱۷۵۴ سَيُشَدَّدُ هٰذَا الدِّينُ بِرِجالٍ لَيْسَ لَهُمْ عِنْدَ اللهِ خَلاقٌ وَ سَيَكُونُ في آخِرِ الزَّمانِ خَسْفٌ وَ قَذْفٌ وَ مَسْخٌ إِذا

این دین بمردانی که پیش‌خدا بهره‌ای‌ندارند نیرو خواهد گرفت در آخر زمان خسف و قذف و مسخی خواهد بود، هنگامی که که رامشگران و آرایشگران

ظَهَرَتِ الْمَعازِفُ وَالْقَيْناتُ وَاسْتُحِلَّتِ الْخَمْرُ.

پدید شوند و شراب حلال بشمار آید.

سَيَأْتِي عَلى أُمَّتِي زَمانٌ يَكْثُرُ فِيهِ الْفُقَراءُ وَيَقِلُّ الْفُقَهاءُ وَيُقْبَضُ الْعِلْمُ وَيَكْثُرُ الْهَرَجُ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ زَمانٌ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ رِجالٌ مِنْ أُمَّتِي لا يُجاوِزُ تَراقِيَهُمْ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ زَمانٌ يُجادِلُ الْمُشْرِكُ بِاللهِ الْمُؤْمِنَ فِي مِثْلِ ما يَقُولُ.

١٧٥٥ برامت من زمانی بیاید که فقیران فراوان شوند و فقیهان کم شوند و علم بر گرفته شود و آشوب فزونی گیرد آنگاه از پس آن زمانی بیاید که مردانی از امت من قرآن خوانند که از گلویشان بالا تر نرود آنگاه از پس آن زمانی بیاید که مشرك بخدا با مؤمن مجادله کند و سخنانی نظیر او گوید.

اَلسّابِقُ وَالْمُقْتَصِدُ يَدْخُلانِ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسابٍ وَالظّالِمُ لِنَفْسِهِ يُحاسَبُ حِساباً يَسِيراً ثُمَّ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ.

١٧٥٦ پیشرو و میانه رو بی حساب بهشت روند و ستمگر خویش را محاسبه‌ای سبك کنند آنگاه به بهشت رود.

اَلسّاعِي عَلَى الْأَرْمَلَةِ وَ

١٧٥٧ آنکه در کار بیوه و یتیم

الْمِسْكِينِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللهِ أَوِ الْقَائِمِ اللَّيْلِ الصَّائِمِ النَّهَارِ.

بكوشد چون مجاهد راه خدا يا نمازگزار شب يا روزه‌دار روز است.

١٧٥٨ أَلسَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ، وَالْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللهِ بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ، وَالْجَاهِلُ السَّخِيُّ أَحَبُّ إِلَى اللهِ مِنْ عَالِمٍ بَخِيلٍ.

سخاوتمند بخدا نزديك و بمردم نزديك و ببهشت نزديك و از جهنم دور است و بخيل از خدا دور و از مردم دور و از بهشت دور و به جهنم نزديكست نادان سخاوتمند نزد خدا از عالم بخيل محبوبتر است.

١٧٥٩ أَلسَّخَاءُ خُلُقُ اللهِ الْأَعْظَمِ.

١٧٦٠ أَلسَّخَاءُ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ أَغْصَانُهَا مُتَدَلِّيَاتٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ أَخَذَ بِغُصْنٍ مِنْهَا قَادَهُ ذٰلِكَ الْغُصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْبُخْلُ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ

سخاوت درختى از درختهاى بهشت است كه شاخهاى آن در دنيا آويخته است هر كه شاخى از آن بگيرد همان شاخ وى را سوى بهشت كشاند و بخل درختى از درختهاى جهنم است كه شاخهاى

النّارِ أَغْصانُها مُتَدَلِّياتٌ في الدُّنيا فَمَنْ أَخَذَ بِغُصْنٍ مِنْها قادَهُ ذٰلِكَ الْغُصْنُ إِلَى النّارِ .

آن دردنیا آویخته‌است و هرکه شاخی از آن بگیرد همان شاخ وی را سوی جهنم کشاند.

١٧٦١ أَلسَّخِيُّ إِنَّما يَجُودُ بِحُسْنِ الظَّنِّ بِاللهِ وَالْبَخِيلُ إِنَّما يَبْخَلُ بِسُوءِ الظَّنِّ بِاللهِ .

سخاوتمند بسبب خوشگمانی بخدا سخاوت میکندوبخیل بعلت بدگمانی بخدا بخل میورزد.

١٧٦٢ أَلسَّخِيُّ الْجَهُولُ أَحَبُّ إِلَى اللهِ مِنَ الْعالِمِ الْبَخِيلِ .

سخاوتمند نادان نزد خدا از دانشمند بخیل محبوبتر است.

١٧٦٣ أَلسِّرُّ أَفْضَلُ مِنَ الْعَلانِيَةِ وَالْعَلانِيَةُ أَفْضَلُ لِمَنْ أَرادَ الْاِقْتِداءَ .

عمل نهان بهتر از عمل عیان است اما عمل عیان برای آنکه خواهد سرمشق کسان شود بهتر است.

١٧٦٤ أَلسَّعادَةُ كُلُّ السَّعادَةِ طُولُ الْعُمْرِ في طاعَةِ اللهِ .

سعادت کامل عمر دراز در اطاعت خداست .

١٧٦٥ أَلسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ في بَطْنِ أُمِّهِ وَالشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ في بَطْنِ أُمِّهِ.

خوشبخت کسی است که در شکم مادرش خوشبخت شده و بدبخت کسی است که درشکم مادرش بدبخت شده‌است .

١٧٦٦ أَلسَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذابِ.

سفر پاره‌ای از عذاب است.

١٧٦٧ أَلسَّكِينَةُ مَغْنَمٌ وَ تَرْكُها مَغْرَمٌ.

آرامش غنیمتی است و ترك آن خسارتی است.

١٧٦٨ أَلسُّكُوتُ خَيْرٌ مِنْ إِمْلاءِ الشَّرِّ.

خاموش بودن از القای شر بهتر است.

١٧٦٩ سُكُوتُ اللِّسانِ سَلامَةُ الْإِنْسانِ.

خاموشی زبان مایه سلامت انسان است.

١٧٧٠ أَلسُّلْطانُ الْعادِلُ ظِلُّ اللّهِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ أَكْرَمَهُ أَكْرَمَهُ اللّهُ وَمَنْ أَهانَهُ أَهانَهُ اللّهُ.

سلطان عادل سایه خدا بر روی زمین است هر که وی را گرامی دارد خدایش گرامی دارد و هر که وی را خوار کند خدایش خوار کند.

١٧٧١ أَلسُّلْطانُ الْعادِلُ ظِلُّ اللّهِ فِي الْأَرْضِ فَإِذا دَخَلَ أَحَدُكُمْ بَلَداً لَيْسَ بِهِ سُلْطانٌ عادِلٌ فَلا يُقِيمَنَّ بِهِ.

سلطان عادل سایه خدا بر روی زمین است اگر یکی از شما بشهری در آید که سلطان عادل در آن نیست در آنجا اقامت نکند.

١٧٧٢ أَلسُّلْطانُ الْعادِلُ الْمُتَواضِعُ

سلطان عادل متواضع سایه

ظِلُّ اللهِ وَرُمْحُهُ فِي الأَرْضِ يُرْفَعُ لَهُ عَمَلُ سَبْعِينَ صِدِّيقاً.

خدا و نیزه او بر روی زمین است و برای او عمل هفتاد صدیق را بالا می‌برند.

۱۷۷۳ السُّلْطانُ الْعادِلُ ظِلُّ اللهِ فِي الْأَرْضِ يَأْوِي إِلَيْهِ الضَّعِيفُ وَبِهِ يَنْتَصِرُ الْمَظْلُومُ.

سلطان عادل سایه خدا بر روی زمین است که ناتوان بدان پناه می‌برد و مظلوم از او یاری می جوید.

۱۷۷۴ السَّلامُ قَبْلَ السُّؤالِ فَمَنْ بَدَأَكُمْ بِالسُّؤالِ قَبْلَ السَّلامِ فَلا تُجِيبُوهُ.

سلام مقدم بر سؤال است هر که پیش از سلام، بسؤال آغاز کرد جوابش مدهید.

۱۷۷۵ السَّلامُ تَطَوُّعٌ وَالرَّدُّ فَرِيضَةٌ.

سلام بدلخواه است و جواب آن واجب است.

۱۷۷۶ السَّلامُ إِسْمٌ مِنْ أَسْماءِ اللهِ وَضَعَهُ اللهُ فِي الأَرْضِ فَأَفْشُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ الْمُسْلِمَ إِذا مَرَّ بِقَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ فَرَدُّوا عَلَيْهِ كانَ لَهُ عَلَيْهِمْ فَضْلُ دَرَجَةٍ بِتَذْكِيرِهِ إِيّاهُمُ السَّلامَ فَإِنْ

سلام نامی از نامهای خداستکه آنرا درزمین نهاده است سلام را میان خودتان فاش کنید زیرا مرد مسلمان وقتی به قومی گذر کند و بر آنها سلام کند و جوابش دهند، وی‌را بر آنها فزونی مرتبت است که سلام را بیادشان آورده است واگر جوابش ندهند

لَمْ يَرُدُّوا عَلَيْهِ رَدَّ عَلَيْهِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُمْ وَأَطْيَبُ.

کسی که از آنها بهتر و پاکیزه تر است جوابش دهد.

۱۷۷۷ أَلسَّلامُ تَحِيَّةٌ لِمِلَّتِنا وَ أَمانٌ لِذِمَّتِنا.

سلام درود ملت ما و حافظ ذمه ماست.

۱۷۷۸ أَلسَّمْتُ الْحَسَنُ وَ التُّؤَدَةُ وَ الْإِقْتِصادُ جُزْءٌ مِنْ أَرْبَعَةٍ وَ عِشْرِينَ جُزْءً مِنَ النُّبُوَّةِ.

نام نیك و ملایمت و اعتدال یك جزء از بیست و چهار جزء پیغمبری است.

۱۷۷۹ أَلسَّمْتُ الْحَسَنُ جُزْءٌ مِنْ خَمْسَةٍ وَ سَبْعِينَ جُزْءً مِنَ النُّبُوَّةِ.

نام نیك یکجزء از هفتادوپنج جزء پیغمبری است.

۱۷۸۰ أَلسَّمْعُ وَ الطّاعَةُ حَقٌّ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِيما أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ ما لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ فَإِذا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلا سَمْعَ عَلَيْهِ وَ لا طاعَةَ.

شنیدن واطاعت کردن برمرد مسلمان در آنچه دوست دارد یا مکروه دارد مادام که بگناه فرمانش ندهند شایسته است، اگر بگناهی فرمانش دادند شنیدن و اطاعت کردن آن روانیست.

۱۷۸۱ أَلسَّماحُ رِباحٌ وَ الْعُسْرُ شُؤْمٌ.

سهل انکاری مایه سودا است و سختگیری شوم است.

أَلسِّوَاكُ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَ الْوُضُوءُ نِصْفُ الْإِيمَانِ.

مسواك كردن يكنيمه ايمان است، ووضو گرفتن يكنيمه ايمان است. ١٧٨٢

أَلسِّوَاكُ يَزِيدُ الرَّجُلَ فَصَاحَةً.

مسواك كردن فصاحت مرد را افزون ميكند. ١٧٨٣

أَلسِّوَاكُ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ وَ مَجْلَاةٌ لِلْبَصَرِ.

مسواك كردن موجب پاكى دهان ورضايت پروردگار وروشنى چشم است. ١٧٨٤

أَلسِّوَاكُ سُنَّةٌ فَاسْتَاكُوا أَيَّ وَقْتٍ شِئْتُمْ.

مسواك كردن سنت است هر وقت خواستيد مسواك كنيد. ١٧٨٥

أَلسِّوَاكُ مِنَ الْفِطْرَةِ.

مسواك كردن اقتضاى فطرت است. ١٧٨٦

أَلسُّيُوفُ مَفَاتِيحُ الْجَنَّةِ.

شمشيرها كليدهاى بهشتست. ١٧٨٧

۱۷۸۸ شابٌ سَخِيٌّ حَسَنُ الْخُلْقِ أَحَبُّ إِلَى اللهِ مِنْ شَيْخٍ بَخِيلٍ عابِدٍ سَيِّءِ الْخُلْقِ.

جوان سخاوتمند نيك خو در نزد خدا از پير بخيل عابد بد خو محبوبتر است.

۱۷۸۹ شاهِدُ الزُّورِ لا تَزُولُ قَدَماهُ حَتَّى يُوجِبَ اللهُ لَهُ النّارَ.

شاهد دروغ قدم بر ندارد تا جهنم بر او واجب شود.

۱۷۹۰ شارِبُ الْخَمْرِ كَعابِدِ وَثَنٍ.

شراب خوار مانند بت پرست است.

۱۷۹۱ الشَّبابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ.

جوانی شعبه‌ای از دیوانگی است.

۱۷۹۲ أَلشَّبابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ وَ النِّساءُ حِبالَةُ الشَّيْطانِ.

جوانی شعبه‌ای از دیوانگی است و زنان دام شیطانند.

۱۷۹۳ شَتّانَ ما بَيْنَ عَمَلَيْنِ عَمَلٍ تَذْهَبُ لِذَّتُهُ وَ تَبْقَى تَبِعَتُهُ وَ

میان دو عمل بسیار فرق است عملی که لذت آن برود و عواقب آن بماند و عملی که زحمت آن

عَمَلٍ تَذْهَبُ مَؤُنَتُهُ وَ تَبْقَى أَجْرُهُ. — برود و پاداش آن بماند.

۱۷۹۴ أَلشَّحِيحُ لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ. — بخیل ببهشت درنیاید.

۱۷۹۵ أَلشَّدِيدُ مَنْ غَلَبَ نَفْسَهُ. — نیرومند آنست که برخویشتن مسلط شود.

۱۷۹۶ شَرُّ النَّاسِ مَنْ يُبْغِضُ النَّاسَ وَ يُبْغِضُونَهُ. — بدترین مردم آنکس است که مردم را دشمن دارد و او را دشمن دارند.

۱۷۹۷ شَرُّ النَّاسِ مَنْ أَكْرَمَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ شَرِّهِ. — بدترین مردم آنکس است که مردم از بیم شرش گرامیش دارند.

۱۷۹۸ شَرُّ النَّاسِ مَنْ إِتَّهَمَ اللهَ فِي قَضَائِهِ. — بدترین مردم آنکس است که خدا را درقضایش متهم کند.

۱۷۹۹ شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَ شَرٌّ مِنْهُ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ. — بدترین مردم آنکس است که آخرت خویش بدنیا فروشد و بد تر از او کسی است که آخرت خویش بدنیای دیگری فروشد.

١٨٠٠	شَرُّ النَّاسِ مَنْ أَكَلَ وَحْدَهُ وَمَنَعَ رِفْدَهُ وَجَلَدَ عَبْدَهُ وَشَرٌّ مِنْهُ مَنْ لا يُقِيلُ عَثْرَةً وَلا يَقْبَلُ مَعْذِرَةً وَشَرٌّ مِنْهُ مَنْ لا يُرْجَى خَيْرُهُ وَلا يُؤْمَنُ شَرُّهُ.	بدترین مردم آنکس است که تنها غذا خورد ورسیده خویش‌را بی نصیب کند و بنده خویش را بزند و بد تر از او کسی است که خطائی را نبخشد و عذری‌نپذیرد و بد تر از او کسی است که بخیرش امید نیست واز شرش‌امان نیست.
١٨٠١	شِرارُ أُمَّتِي مَنْ يَلِي الْقَضاءَ إِنِ اشْتَبَهَ عَلَيْهِ لَمْ يُشاوِرْ وَإِنْ أَصابَ بَطِرَ وَإِنْ غَضِبَ عَنُفَ وَكاتِبُ السُّوءِ كَالْعامِلِ بِهِ.	بد ترین امت من کسی است که عهده‌دار قضا شود اگر بتردیدافتد مشورت نکند واگر بصواب رود گردن فرازد واگرخشمگین شود خشونت کندوهر که بدی رانویسد مانند کسی است که بدان عمل می کند.
١٨٠٢	شِرارُ النّاسِ شِرارُ الْعُلَماءِ.	بدترین مردم علمای بدند.
١٨٠٣	شَرُّ ما فِي الرَّجُلِ شُحٌّ هالِعٌ وَجُبْنٌ خالِعٌ.	بدترین صفت مردبخل‌مفرط است وترس شدید.
١٨٠٤	شِرارُ أُمَّتِي الثَّرْثارُونَ	بدان امت من پر گویان پر چانه

الْمُتَشَدِّقُونَ الْمُتَفَيْهِقُونَ وَ خِيارُ أُمَّتي أَحاسِنُهُمْ أَخلاقاً . — پرمدعايند ونيكان امت من آنهايند كه نيكخوترند .

۱۸۰۵ شِرارُكُمْ عُزّابُكُمْ وَ أَراذِلُ مَوْتاكُمْ عُزّابُكُمْ . — بدترين شما عزبانند واراذل مردگانتان عزبانند .

۱۸۰۶ شَرُّ الْبُلْدانِ أَسْواقُها . — بدترين جاى شهرها بازارهاست ،

۱۸۰۷ شَرُّ الطَّعامِ طَعامُ الْوَليمَةِ يُمْنَعُها مَنْ يَأْتيها وَ يُدْعى إِلَيْها مَنْ يَأْباها . — بدترين غذاها غذاى وليمه است كه هر كه بخواهد ندهندش وهر كه نخواهد بخوانندش.

۱۸۰۸ شَرُّ الطَّعامِ طَعامُ الْوَليمَةِ يُدْعى إِلَيْهِ الشَّبْعانُ وَ يُحْبَسُ عَنْهُ الْجائِعُ . — بدترين غذاها غذاى وليمه است كه سير را بدان خوانند و گرسنه را از آن بازدارند .

۱۸۰۹ شَرُّ الْمَجالِسِ الْأَسْواقُ وَ الطُّرُقُ . — بدترين نشستنگاهها بازارها و راههاست .

۱۸۱۰ شَرُّ الْأُمُورِ مُحْدَثاتُها وَ شَرُّ الْعَمى عَمَى الْقَلْبِ وَ شَرُّ — بدترين چيزها مبتدعات آنست و بدترين كورى ها كورى قلب است و بدترين توبه ها هنگامى

	الْمَعْذِرَةِ حِينَ يَحْضُرُ الْمَوْتُ وَ شَرُّ النَّدامَةِ يَوْمَ الْقِيمَةِ وَ شَرُّ الْمَأكَلِ أَكْلُ مالِ الْيَتيمِ وَ شَرُّ الْمَكاسِبِ كَسْبُ الرِّباء.	است که مرك در آید و بدترین پشیمانی هاروزقیامت است و بدترین خوردنها خوردن مال یتیم است و بدترین کسب‌ها کسب ربا است.
۱۸۱۱	شَرُّ النّاسِ الَّذي يُسْألُ بِاللهِ ثُمَّ لا يُعْطي.	بد ترین مردم آنکس است که بنام خدا از او بخواهند و ندهد.
۱۸۱۲	شَرُّ النّاسِ الْمُضَيِّقُ عَلى أَهْلِهِ.	بدترین مردم آنکس است که براهل خانه خودسخت گیرد.
۱۸۱۳	شَرُّ النّاسِ مَنْزِلَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ مَنْ يُخافُ لِسانُهُ أَوْ يُخافُ شَرُّهُ.	روز قیامت موقعیت آنکس از همه مردم بدتر است که اززبانش ترسند یا ازشرش بیم کنند.
۱۸۱۴	شَفاعَتي لِأَهْلِ الْكَبائِرِ مِنْ أُمَّتي.	شفاعت من خاص اهل کبائر از امت من است.
۱۸۱۵	شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيامُهُ بِاللَّيْلِ وَ عِزُّهُ اسْتِغْناؤُهُ عَنِ النّاسِ.	شرف مؤمن درشب زنده‌داری اوست و عزت وی در بی‌نیازی از مردم است.

أَلشّاهِدُ يَرى ما لا يَرى ٱلغائِبُ .

۱۸۱۶ حاضر چیزها بیند که غایب نبیند .

أَلشِّتاءُ رَبِيعُ ٱلْمُؤْمِنِ .

۱۸۱۷ زمستان بهار مؤمن است .

أَلشِّرْكُ ٱلخَفِيُّ أَنْ يَعمَلَ ٱلرَّجُلُ لِمَكانِ ٱلرَّجُلِ .

۱۸۱۸ شرك نهان آنستکه مرد برای حضور مرد دیگری عملی کند .

أَلشِّرْكُ أَخفى في أُمَّتي مِنْ دَبيبِ ٱلنَّمْلِ عَلَى ٱلصَّفا فِي ٱللَّيْلَةِ ٱلظَّلْماءِ وَأَدْناهُ أَنْ تُحِبَّ عَلى شَيْءٍ مِنَ ٱلجَوْرِ أَوْ تُبْغِضَ عَلى شَيْءٍ مِنَ ٱلعَدْلِ وَهَلِ ٱلدِّينُ إِلّا ٱلحُبُّ فِي ٱللهِ وَٱلْبُغْضُ فِي ٱللهِ ؟ قالَ ٱللهُ تَعالى : قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ ٱللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ ٱللهُ .

۱۸۱۹ شرك در امت من از گذر کردن مور بر کوه صفا در شب تاریك نهانتر است و نزدیکتر از همه آنست که چیزی از ستم را دوست داری یا چیزی از عدل را دشمن داری مگر دین جز دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست ؟ خدای والا گوید : بگو اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا دوستتان دارد .

أَلشَّعْرُ ٱلحَسَنُ أَحَدُ ٱلجَمالَيْنِ يَكْسُوهُ ٱللهُ ٱلمَرْءَ ٱلمُسْلِمَ .

۱۸۲۰ موی نیکو یکی از دو زیبائیست که خدا بمرد مسلمان دهد .

١٨٢١ أَلشِّعْرُ بِمَنْزِلَةِ ٱلْكَلاٰمِ فَحَسَنُهُ حَسَنُ ٱلْكَلاٰمِ وَ قَبِيحُهُ قَبِيحُ ٱلْكَلاٰمِ.

شعر چون سخن است شعر نيك سخن نيك است وشعر بدسخن بد است .

١٨٢٢ أَلشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ

بد بخت آنست كه درشكم مادرش بدبخت شده است.

١٨٢٣ أَلشَّقِيُّ كُلُّ الشَّقِيِّ مَنْ أَدْرَكَتْهُ السَّاعَةُ حَيّاً .

بد بخت كامل آنست كه رستاخيز بدو رسد وزنده باشد.

١٨٢٤ أَلشَّهْوَةُ ٱلْخَفِيَّةُ وَالرِّيَاءُ شِرْكٌ

جاه طلبى و ريا شرك است .

١٨٢٥ أَلشَّيْخُ شَابٌّ فِي حُبِّ ٱثْنَتَيْنِ فِي حُبِّ طُولِ ٱلْحَيَاةِ وَ كَثْرَةِ ٱلْمَالِ .

پير در محبت دو چيز جوان است محبت زندگى درازوفراوانى مال .

١٨٢٦ أَلشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ .

پير در ميان كسان خود چون پيمبر در امت خويش است .

١٨٢٧ أَلشَّيْخُ يَضْعُفُ جِسْمُهُ وَ قَلْبُهُ شَابٌّ عَلَى حُبِّ ٱثْنَتَيْنِ طُولِ

تن پير ناتوان مى‌شود و دل وى برمحبت دوچيز جوان است :

أَلْحَيَاةِ وَحُبُّ الْمَالِ.

عمردراز ومحبت مال .

١٨٢٨ أَلشَّيْطَانُ يَهُمُّ بِالْوَاحِدِ وَالْإِثْنَيْنِ فَإِذَا كَانُوا ثَلَاثَةً لَمْ يَهُمَّ بِهِمْ.

شيطان بيك تن ودو تن بپردازد وچون سه تن شدند قصد ايشان نكند .

۱۸۲۹ صاحِبُ الدَّيْنِ مَغْلُولٌ فِي قَبْرِهِ لاٰ يَفُكُّهُ إِلّا قَضاءُ دَيْنِهِ.

قرضدار در قبر خويش در غل است وجز پرداخت قرض وى غل اورا باز نميكند.

۱۸۳۰ صاحِبُ الشَّيْءِ أَحَقُّ بِالشَّيْءِ أَنْ يَحْمِلَهُ إِلّا أَنْ يَكُونَ ضَعِيفاً يَعْجِزُ عَنْهُ فَيُعِينُهُ عَلَيْهِ أَخُوهُ الْمُسْلِمُ.

صاحب‌چيز بجمل آن شايسته‌تر است مگر آنكه ناتوان باشد و از آن فروماند وبرادر مسلمانش برحمل آن كمكش كند.

۱۸۳۱ صاحِبُ الْعِلْمِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحُوتُ فِي الْبَحْرِ.

همه چيز حتى ماهى دريا براى دانشمند آمرزش ميخواهد.

۱۸۳۲ صدق الله فصدقه.

خداراستگوست با اوراست باش

۱۸۳۳ صَدَقَةُ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ وَ تَمْنَعُ مِيتَةَ السُّوءِ وَ يَذْهَبُ اللهُ تَعالَى بِهَا الْفَخْرَ وَ

صدقه مرد مسلمان عمر را فزونى دهد و از مرك بد جلوگيرى كند و خداى والا بوسيله آن تفاخر و تكبر را

أَلْكِبْرِ . ببرد .

صَدَقَةُ السِّرِّ تُطْفِىءُ غَضَبَ الرَّبِّ . — صدقه نهان خشم پروردگار را خاموش می‌کند — ۱۸۳۴

صِغارُكُمْ دَعامِيصُ الْجَنَّةِ يَتَلَقّي أَحَدُهُمْ أَباهُ فَيَأْخُذُ بِثَوْبِهِ فَلاٰ يَنْتَهِي حَتّىٰ يُدْخِلَهُ اللّٰهُ وَ إِيّاهُ الْجَنَّةَ . — کوچولوهای شما زالوهای بهشتند یکیشان پدر خویش را به‌بیند ولباسش رابگیردورها نکند تا خدا پدرش را با او ببهشت درآورد . — ۱۸۳۵

صِفَةُ الْعاقِلِ أَنْ يَحْلُمَ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْهِ وَيَتَجاوَزَ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ يَتَواضَعَ لِمَنْ هُوَ دُونَهُ وَ يُسابِقَ مَنْ فَوْقَهُ فِي طَلَبِ الْبِرِّ وَ إِذا أَرادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ تَدَبَّرَ فَإِنْ كانَ خَيْراً تَكَلَّمَ فَغَنِمَ وَ إِنْ كانَ شَرّاً سَكَتَ فَسَلِمَ . — عاقل آنست که با سبکسر بردباری کندوازستمگر درگذرد وبا زیردستان تواضع کند واز زبردستان درراه‌نیکی سبقت‌جوید وچون‌خواهد سخن کند بیندیشد اگر نیک باشد بگوید و بهره برد و اگر بد باشد سکوت کند و سالم ماند . — ۱۸۳۶

صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَأَعْطِ مَنْ — با آنکه از تو بریده پیوند — ۱۸۳۷

حَرَمَكَ وَاعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ. | گیر و آنکه تو را محروم کرده عطایش ده و از آنکه با تو ستم کرده درگذر.

۱۸۳۸ صِلَةُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ وَ تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ. | پیوند خویشان عمر را فزونی دهد و از مرگ بد جلوگیری کند.

۱۸۳۹ صِلَةُ الرَّحِمِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ حُسْنُ الْجِوَارِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَ يَزِدْنَ فِي الْأَعْمَارِ. | پیوند خویشان و نیکخوئی و خوش همسایگی شهرها را آباد کند و عمرها را فزونی دهد.

۱۸۴۰ صِلَةُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ وَ صَدَقَةُ السِّرِّ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ. | پیوند خویشان عمر را فزونی دهد. و صدقه نهان خشم پروردگار را خاموش کند.

۱۸۴۱ صِلَةُ الْقَرَابَةِ مَثْرَاةٌ فِي الْمَالِ مَحَبَّةٌ فِي الْأَهْلِ مَنْسَأَةٌ فِي الْأَجَلِ. | پیوند خویشاوندی مایه فراوانی مال و محبت کسان و تأخیر اجل است.

۱۸۴۲ صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَ أَحْسِنْ إِلَىٰ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ وَ قُلِ الْحَقَّ وَ لَوْ عَلَىٰ نَفْسِكَ. | با هر که از تو ببرد پیوند گیر و با آنکه با تو بدی کرده نکوئی کن و حق را بگو و گرچه برضرر خودت باشد.

صِلُوا قَرابَاتِكُمْ وَلا تُجاوِرُوهُمْ فَإِنَّ الْجِوارَ يُورِثُ بَيْنَكُمُ الضَّغائِنَ .

۱۸۴۳ با خویشان دوستی کنید و همسایه‌ایشان مشوید که همسایگی میان شما کینه‌ها پدیدآرد .

صَلِّ صَلاةَ مُوَدِّعٍ كَأَنَّكَ تَراهُ فَإِنْ كُنْتَ لا تَراهُ فَإِنَّهُ يَراكَ ، وَايْأَسْ مِمّا في أَيْدي النّاسِ تَعِشْ غَنِيًّا وَإِيّاكَ وَما يُعْتَذَرُ مِنْهُ .

۱۸۴۴ نماز را با ترس گزار گوئی خدا را می‌بینی اگر تو اورا نمی بینی او ترا می‌بیند و از آنچه‌در دست مردم است نومید باش تا بی نیاز زندگی کنی و از آنچه عذر آن باید خواست پرهیز.

صَلُّوا عَلى أَطْفالِكُمْ فَإِنَّهُمْ مِنْ أَفْراطِكُمْ .

۱۸۴۵ بر کودکان خویش درود فرستید که آنها پیشاهنگان شمایند.

صَلوٰةُ الْقاعِدِ عَلَى النِّصْفِ مِنْ صَلوٰةِ الْقائِمِ .

۱۸۴۶ نمازنشسته یکنیمه نمازایستاده است.

صَلاةُ الرَّجُلِ تَطَوُّعًا حَيْثُ لا يَراهُ النّاسُ تَعْدِلُ صَلاتَهُ عَلى أَعْيُنِ النّاسِ خَمْسًا وَعِشْرِينَ .

۱۸۴۷ نماز مرد که بدلخواه درجائی که مردم او را نبینند کند برابر بیست وپنج نمازاست که در دیده مردم کند.

صَلاةُ الْمَرْأَةِ وَحْدَها تَفْضُلُ

۱۸۴۸ نماز زن تنها بیست وپنج باراز

	عَلى صَلاتِها في الْجَمْعِ بِخَمْسٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً.	نماز جماعت او بهتراست.
۱۸۴۹	صَلاةٌ بِسِواكٍ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ صَلاةً بِغَيْرِ سِواكٍ.	نمازی مسواك زده بهتر از هفتاد نماز مسواك نزده.
۱۸۵۰	صَلاحُ أَوَّلِ هٰذِهِ الْأُمَّةِ بِالزُّهْدِ وَالْيَقِينِ وَيَهْلِكُ آخِرُها بِالْبُخْلِ وَالْأَمَلِ.	صلاح متقدمان این امت بزهد و ایمان است و متأخرانش ببخل و آرزوی دراز هلاك می‌شوند.
۱۸۵۱	صُمْتُ الصّائِمِ تَسْبِيحٌ وَنَوْمُهُ عِبادَةٌ وَدُعاؤُهُ مُسْتَجابٌ وَعَمَلُهُ مُضاعَفٌ.	سکوت صائم تسبیح گفتن است و خواب وی عبادت است و دعای وی مستجاب است و عمل او دو برابر است.
۱۸۵۲	صَنائِعُ الْمَعْرُوفِ تَقِي مَصارِعَ السُّوءِ، وَالصَّدَقَةُ خَفِيًّا تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ وَصِلَةُ الرَّحِمِ زِيادَةٌ فِي الْعُمْرِ وَكُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ، وَأَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الدُّنْيا هُمْ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ في	اعمال نیك از سقوطهای بدجلوگیری میکند وصدقه نهانی خشم پروردگار را خاموش میکند و پیوستگی با خویشان عمر را افزون می‌کند و هر کار نیکی صدقه‌ای است ونکوکاران دنیا نکوکاران

الْآخِرَةِ وَأَهْلُ الْمُنْكَرِ فِي الدُّنْيا هُمْ أَهْلُ الْمُنْكَرِ فِي الْآخِرَةِ وَأَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ.

آخرتند و بدکاران دنیا بدکاران آخرتند ونخستین کس که ببهشت میرود نکوکارانند.

۱۸۵۳ صِنْفانِ مِنَ النّاسِ إِذا صَلُحا صَلُحَ النّاسُ وَ إِذا فَسَدا فَسَدَ النّاسُ الْعُلَماءُ وَالْأُمَراءُ.

دو گروه ازمردمند که اگر صالح بودند مردم بصلاح آیند و اگر فاسدبودندبفساد گرایند دانشوران و زمامداران.

۱۸۵۴ صُومُوا تَصِحُّوا.

روزه دارید تا تندرست شوید.

۱۸۵۵ أَلصّائِمُ فِي عِبادَةٍ مِنْ حِينَ يُصْبِحُ إِلى أَنْ يُمْسِيَ ما لَمْ يَغْتَبْ فَإِذَا اغْتابَ خَرَقَ صَوْمَهُ.

روزه‌دار از آنهنگام که صبح میکند تا بشب دررود مادام که غیبت نکنددرعبادت‌است‌وهمین که غیبت کرد روزه او پاره شود.

۱۸۵۶ أَلصّائِمُ لا تُرَدُّ دَعْوَتُهُ.

دعای روزه‌دار رد نمیشود.

۱۸۵۷ أَلصُّبْحَةُ تَمْنَعُ الرِّزْقَ.

خواب‌صبحگاهان مانع روزی است.

۱۸۵۸ أَلصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولى.

صبرحقیقی هنگام صدمه نخستین‌است

۱۸۵۹ أَلصَّبْرُ نِصْفُ الْإِيمانِ وَالْيَقِينُ

صبر یکنیمه ایمان است و یقین

الإيمانُ كلُّه.

همه ایمانست.

١٨٦٠ أَلصّبرُ رِضا.

صبر مایه خشنودی است.

١٨٦١ أَلصّبرُ وَالإِحتِسابُ أَفضَلُ مِن عِتقِ الرِّقابِ وَيُدخِلُ اللهُ صاحِبَهُنَّ الجَنَّةَ بِغَيرِ حِسابٍ.

صبر و سکون از آزاد کردن بندگان بهتر است و خدا صاحب آنرا بدون حساب ببهشت می برد.

١٨٦٢ أَلصّبرُ مِنَ الإِيمانِ بِمَنزِلَةِ الرَّأسِ مِنَ الجَسَدِ.

صبر نسبت بایمان چون سر نسبت بتن است.

١٨٦٣ أَلصِّحَّةُ وَالفَراغُ نِعمَتانِ مَكفُورَتانِ.

صحت و فراغت دو نعمت است که کفران آن کنند.

١٨٦٤ أَلصِّدقُ طُمَأنِينَةٌ وَالكِذبُ رِيبَةٌ.

راستی مایه آرامش است و دروغ مایه تشویش.

١٨٦٥ أَلصَّدَقَةُ تُطفِئُ الخَطِيئَةَ كَما يُطفِئُ الماءُ النّارَ.

صدقه گناه را خاموش می کند چنانکه آب آتش را خاموش میکند.

١٨٦٦ أَلصَّدَقَةُ عَلَى القَرابَةِ صَدَقَةٌ وَصِلَةٌ.

صدقه بخویشاوندان هم صدقه است هم پیوستگی خویشاوندان.

أَلصَّدَقَةُ تَمْنَعُ مِيتَةَ السُّوءِ.

صدقه مانع مرگ بد میشود. ۱۸٦۷

أَلصَّدَقَةُ تَسُدُّ سَبْعِينَ بَاباً مِنَ السُّوءِ.

صدقه هفتاد در بدی‌را مسدود کند ۱۸٦۸

أَلصَّدَقَةُ عَلى وَجْهِهَا وَاصْطِنَاعُ الْمَعْرُوفِ وَ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَ صِلَةُ الرَّحِمِ تُحَوِّلُ الشَّقَاءَ سَعَادَةً وَ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ وَتَقِي مَصَارِعَ السُّوءِ.

صدقه‌به موقع‌ونیکوکاری‌ونیکی باپدر ومادرو‌پیوستگی‌خویشاوند بدبختی را بخوشبختی مبدل کند وعمر را افزایش دهد واز مرگ های بد جلوگیری کند. ۱۸٦۹

أَلصَّدَقَةُ عَلَى الْمِسْكِينِ صَدَقَةٌ وَهِيَ عَلى ذِي الرَّحِمِ إِثْنَتَانِ صَدَقَةٌ وَصِلَةُ الرَّحِمِ.

صدقه دادن به مستمند فقط‌صدقه است و صدقه دادن بخویشاوند دو چیز است صدقه وپیوند خویشاوند. ۱۸۷۰

الصَّدَقَاتُ بِالْغَدَوَاتِ يُذْهِبْنَ بِالْعَاهَاتِ.

صدقه صبحگاه‌مرض‌هارا میبرد. ۱۸۷۱

الصُّرَعَةُ كُلُّ الصُّرَعَةِ الَّذِي يَغْضَبُ فَيَشْتَدُّ غَضَبُهُ وَ يَحْمَرُّ

کمال دلیری آنست که کسی خشمگین شود و خشمش سخت شود و چهره‌اش سرخ شود و ۱۸۷۲

وَجْهُهُ وَيَقْشَعِرُّ شَعْرُهُ فَيَصْرَعُ غَضَبُهُ. مویش بلرزد وبرخشم خود خیره شود.

۱۸۷۳ أَلصُّلْحُ جائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمينَ إلاّ صُلْحاً أَحَلَّ حَراماً أوْ حَرَّمَ حَلالاً. هر صلحی میان مسلمانان رواست مگر صلحی که حرامی را حلال یا حلالی راحرام کند.

۱۸۷۴ أَلصَّلوةُ نُورُ الْمُؤْمِنِ. نماز نور مؤمن است.

۱۸۷۵ أَلصَّلوةُ عَمُودُ الدِّينِ. نماز ستون دین است.

۱۸۷۶ أَلصَّلوةُ مِيزانٌ فَمَنْ أَوْفى إسْتَوْفى. **نماز چون ترازوست هر که کامل کند پاداش کامل یابد.**

۱۸۷۷ أَلصَّلوةُ تُسَوِّدُ وَجْهَ الشَّيْطانِ وَالصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ وَالتَّحابُ فِي اللهِ يَقْطَعُ دابِرَهُ فَإذا فَعَلْتُمْ ذلِكَ تَباعَدَ مِنْكُمْ كَمَطْلَعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِها. نماز چهره شیطانرا سیاه کند و صدقه دادن پشت اورا بشکند و دوستی در راه خدا ریشه اورا بکند ووقتی چنین کردیدازشما بفاصله شرق وغرب دوری کند.

۱۸۷۸ أَلصَّلوةُ قُرْبانُ كُلِّ تَقِيٍّ. نماز قربانی پرهیزگارانست.

۱۸۷۹ أَلصَّمْتُ حُكْمٌ وَ قَليلٌ فاعِلُهُ.
خاموشی خردمندی است و خاموشی گزینان کمند.

۱۸۸۰ أَلصَّمْتُ أَرْفَعُ الْعِبادَةِ.
خاموشی والاترین عبادت هاست.

۱۸۸۱ أَلصَّمْتُ زَيْنٌ لِلْعالِمِ وَ سَتْرٌ لِلْجاهِلِ.
خاموشی زینت دانا و پرده نادانست.

۱۸۸۲ أَلصَّمْتُ سَيِّدُ الْأَخْلاقِ وَ مَنْ مَزَحَ أُسْتُخِفَّ بِهِ.
خاموشی سرور اخلاق است و هر که مزاح کند سبکش گیرند.

۱۸۸۳ أَلصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنْ عَذابِ اللهِ.
روزه سپر عذاب خداست.

۱۸۸۴ أَلصَّوْمُ فِي الشِّتاءِ الْغَنيمَةُ الْبارِدَةُ.
در زمستان روزه داشتن بهره خنک بردنست.

۱۸۸۵ أَلصِّيامُ نِصْفُ الصَّبْرِ.
روزه یکنیمه صبر است.

۱۸۸۶ أَلصِّيامُ جُنَّةٌ ما لَمْ يَخْرِقْها بِكَذِبٍ أَوْ غيبَةٍ.
روزه سپری است مادام که آنرا بدروغ یا غیبت ندرد.

۱۸۸۷ أَلصِّيامُ جُنَّةٌ مِنَ النّارِ فَمَنْ أَصْبَحَ صائِماً فَلا يَجْهَلْ يَوْمَئِذٍ
روزه سپر آتش است و هر که روزه گرفت آنروز سبکسری نکند.

وَإِنْ اُمرؤٌ جُهِلَ عَلَيْهِ فَلاَ يَشْتِمْهُ وَلاَ يَسُبَّهُ وَلْيَقُلْ إِنِّي صائِمٌ.

و اگر کسی با او جهالت کرد بدو ناسزا و بد نگوید، و بگوید من روزه دارم.

۱۸۸۸ أَلصِّيامُ نِصْفُ الصَّبْرِ وَعَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ زَكاةٌ وَزَكاةُ الْجَسَدِ الصِّيامُ.

روزه‌داری یکنیمه صبوری است، هرچیزی زکاتی دارد و زکات تن روزه داشتن است.

ضالّةُ الْمُؤْمِنُ الْعِلْمُ كُلَّما قَيَّدَ حَديثاً طَلَبَ إِلَيْهِ آخَرُ.

1889 گم شده مؤمن علم است هر دم حدیثی فرا گیرد حدیثی دیگر مطلوب او شود.

ضَحِكَ رَبّنا مِنَ قُنُوطِ عِبادِهِ

1890 پروردگار ما از نومیدی‌بندگان خویش عجب دارد

ضَعِي فِي يَدِ الْمِسْكِينِ وَلَوْ ظِلْفاً مُحْرَقاً.

1891 چیزی بدست مستمند بگذار و گرچه سم‌سوخته باشد.

أَلضَّحِكُ ضِحْكانِ ضِحْكٌ يُحِبُّهُ اللهُ وَضِحْكٌ يَمْقُتُهُ اللهُ فَأَمّا الضِّحْكُ الَّذِي يُحِبُّهُ اللهُ فَالرَّجُلُ يَكْشِرُ فِي وَجْهِ أَخِيهِ شَوْقاً إِلَى رُؤْيَتِهِ، وَأَمّا الضِّحْكُ الَّذِي يَمْقُتُهُ اللهُ تَعالَى فَالرَّجُلُ يَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ الْجَفاءِ وَالْباطِلَ لِيَضْحَكَ أَوْ يُضْحِكَ يَهْوِي بِها

1892 خنده دو قسم است خنده‌ایست که خدا آنرا دوست دارد و خنده‌ایست که خدا آنرا دشمن دارد، اما خنده‌ای که خدا آنرا دوست دارد، آنست که مرد به روی برادر خویش ازشوق دیدار وی لبخند زند اما خنده‌ای که که خدای والا آنرا دشمن دارد آنست که مردسخن خشن‌وناروا گوید که بخندد یابخندند وبسبب

فِي جَهَنَّمَ سَبْعِينَ خَرِيفاً. | آن هفتاد پائیز درجهنم سرنگون رود.

١٨٩٣ أَلضِّيافَةُ ثَلاثَةُ أَيّامٍ فَما زادَ فَهُوَ صَدَقَةٌ وَعَلَى الضَّيْفِ أَنْ يَتَحَوَّلَ بَعْدَ ثَلاثَةِ أَيّامٍ. | مهمانی سه روز است و هرچه بیشتر شد صدقه است و مهمان باید پس ازسه روز تغییر جادهد.

١٨٩٤ أَلضَّيْفُ يَأْتِي بِرِزْقِهِ وَيَرْتَحِلُ بِذُنُوبِ الْقَوْمِ، يُمَحِّصُ عَنْهُمْ ذُنُوبَهُمْ. | مهمان روزی خویش بیارد گناهان کسان ببرد وگناهان آنهارا پاك کند.

طاعَةُ اللهِ طاعَةُ الوالِدِ وَمَعْصِيَةُ اللهِ مَعْصِيَةُ الوالِدِ.

1895 اطاعت پدر اطاعت خداست و نافرمانی پدر نافرمانی خداست.

طالِبُ الْعِلْمِ تَبْسُطُ لَهُ الْمَلائِكَةُ أَجْنِحَتَها رِضاً بِما يَطْلُبُ.

1896 فرشتگان بالهای خویش برای طالب علم بگسترانند. که از آنچه وی می جوید رضایت دارند.

طالِبُ الْعِلْمِ بَيْنَ الْجُهّالِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْواتِ.

1897 جویای علم میان جاهلان چون زنده میان مردگانست.

طالِبُ الْعِلْمِ لِلّهِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللهِ مِنَ الْمُجاهِدِ في سَبيلِ اللهِ.

1898 هرکه علم برای رضای خدا جوید نزد خدا از مجاهد فی سبیل الله بهتر است.

طالِبُ الْعِلْمِ طالِبُ الرَّحْمَةِ طالِبُ الْعِلْمِ رُكْنُ الْإِسْلامِ

1899 جویای علم جویای رحمت است، جویای علم رکن اسلام است و

وَ يُعْطى أَجْرَهُ مَعَ النَّبِيِّينَ.

پاداش او را با پیمبران دهند.

۱۹۰۰ طَعامُ السَّخِيِّ دَواءٌ وَ طَعامُ الشَّحِيحِ داءٌ.

غذای سخاوت مند دوا وغذای بخیل درد است.

۱۹۰۱ طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ أَنَّ طالِبَ الْعِلْمِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحِيتانِ فِي الْبَحْرِ.

جستن علم بر هر مسلمانی واجب است و همه‌چیز، حتی ماهیان دریا برای جویای علم آمرزش میطلبند

۱۹۰۲ طَلَبُ الْعِلْمِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللهِ مِنَ الصَّلاةِ وَ الصِّيامِ وَ الْحَجِّ وَالْجِهادِ فِي سَبِيلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ.

جستن علم نزد خدا از نماز و روزه و حج و جهاد در راه خدا عزوجل بهتر است.

۱۹۰۳ طَلَبُ الْعِلْمِ ساعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيامِ لَيْلَةٍ وَ طَلَبُ الْعِلْمِ يَوْماً خَيْرٌ مِنْ صِيامِ ثَلاثَةِ أَشْهُرٍ.

ساعتی علم جستن بهتر از نماز گزاری یك شب است و روزی علم جستن بهتر از سه ماه روزه‌داری است.

۱۹۰۴ طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ واضِعُ الْعِلْمِ

جستن علم بر هر مسلمانی واجب است و آنکه علم را پیش نااهلان

عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ كَمُقَلِّدِ الْخَنازِيرِ الْجَوْهَرَ وَاللُّؤْلُؤَ وَالذَّهَبَ.

نهد چنانست كه گوهر ومرواريد و طلا به گرازان آويزد.

۱۹۰۵ طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ.

جستن علم بر هر مرد مسلمان و هر زن مسلمان واجبست.

۱۹۰۶ طَهُورُ الطَّعامِ يَزِيدُ فِي الطَّعامِ وَالدِّينِ وَالرِّزْقِ

پاكيزگى غذا،غذا ودين وروزى را فزون ميكند.

۱۹۰۷ طُوبى لِلْمُخْلِصِينَ أُولئِكَ مَصابِيحُ الْهُدى تَنْجَلِي بِهِمْ كُلُّ فِتْنَةٍ ظَلْماءَ.

خوشا مخلصان آنان چراغ هاى هدايتند وبپرتو آنها هرفتنه تاريك روشن شود.

۱۹۰۸ طُوبى لِلسّابِقِينَ إِلى ظِلِّ اللهِ الَّذِينَ إِذا أُعْطُوا الْحَقَّ قَبِلُوهُ وَالَّذِينَ يَحْكُمُونَ لِلنّاسِ بِحُكْمِهِمْ لِأَنْفُسِهِمْ.

خوشا آنانكه زودتر از همه بسايه خدا روند آنها كه وقتى با حق روبروشوند آنرا بپذيرند كسانى كه براى مردم همان حكم كنند كه براى خويش كنند.

۱۹۰۹ طُوبى لِمَنْ أَسْلَمَ وَكانَ عَيْشُهُ كَفافاً.

خوشا آنكه مسلمانست ومعيشت كفاف دارد.

۱۹۱۰ طُوبٰى لِمَنْ تَرَكَ الْجَهْلَ وَ أَتَى الْفَضْلَ وَ عَمِلَ بِالْعَدْلِ.

خوشا آنکه سبکسری نکند و فزونی را ببخشد و بعدالت عمل کند.

۱۹۱۱ طُوبٰى لِمَنْ تَوَاضَعَ فِي غَيْرِ مَنْقَصَةٍ وَ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ فِي غَيْرِ مَسْكَنَةٍ وَ أَنْفَقَ مِنْ مَالٍ جَمَعَهُ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةٍ وَ خَالَطَ أَهْلَ الْفِقْهِ وَ الْحِكْمَةِ وَ رَحِمَ أَهْلَ الذُّلِّ وَ الْمَسْكَنَةِ، طُوبٰى لِمَنْ ذَلَّ نَفْسُهُ وَ طَابَ كَسْبُهُ وَ حَسُنَتْ سَرِيرَتُهُ وَ كَرُمَتْ عَلَانِيَتُهُ وَ عَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ، طُوبٰى لِمَنْ عَمِلَ بِعِلْمِهِ وَ أَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ وَ أَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ.

خوشا آنکه بدون منقصت تواضع کند و بدون مسکنت خویشتن را خوار دارد و از مالی که بدون معصیت فراهم آورده انفاق کند و با اهل دانش و خرد بیامیزد و بر اهل ذلت و مسکنت رحمت آرد. خوشا آنکه خویشتن را خوار دارد و کسب وی پاکیزه باشد و باطنش نیکو باشد و ظاهرش گرامی باشد و شر خویش را از مردم دور کند. خوشا آنکه بعلم خویش عمل کند و فزونی مال خویش انفاق کند و فزونی گفتار خویش نگه دارد.

۱۹۱۲ طُوبٰى لِمَنْ رَزَقَهُ اللّٰهُ الْكَفَافَ ثُمَّ صَبَرَ عَلَيْهِ.

خوشا آنکه خدا روزی او بحد کفاف داده باشد و بر آن صبر کند.

طُوبى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النّاسِ. — ۱۹۱۳ خوشا آنکه عیوبش او را از عیوب مردم مشغول دارد.

طُوبى لِمَنْ طالَ عُمْرُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ فَحَسُنَ مُنْقَلَبُهُ إِذْ رَضِيَ عَنْهُ رَبُّهُ وَ وَيْلٌ لِمَنْ طالَ عُمْرُهُ وَ ساءَ عَمَلُهُ فَساءَ مُنْقَلَبُهُ إِذْ سَخِطَ عَلَيْهِ رَبُّهُ. — ۱۹۱۴ خوشا آنکه عمرش دراز شود و عملش نکو باشد و عاقبتش نیك شود زیرا خدایش از او راضی است و وای بر آنکه عمرش دراز شود و عملش بد باشد و عاقبتش بد شود زیرا خدایش از او خشمگین است.

طُوبى لِمَنْ هُدِيَ لِلْإِسْلامِ وَ كانَ عَيْشُهُ كَفافاً وَ قَنِعَ بِهِ. — ۱۹۱۵ خوشا آنکه باسلام هدایت شود ومعیشت او بحد کفاف باشد و قناعت کند.

طُوبى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النّاسِ وَ أَنْفَقَ مِنْ مالٍ إِكْتَسَبَهُ مِنْ غَيْرِ مَعْصِيَةٍ وَ خالَطَ أَهْلَ الْفِقْهِ وَ الْحِكْمَةِ وَ جانَبَ أَهْلَ الذُّلِّ وَ الْمَعْصِيَةِ. — ۱۹۱۶ خوشا آنکه عیوبش او را از عیوب مردم مشغول دارد و از مالی که بدون معصیت بدست آورده انفاق کند و با اهل دانش وجود بیامیزد و از اهل ذلت و معصیت دوری کند.

طُوبى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ وَ — ۱۹۱۷ خوشا آنکه در پیش خویش خوار

حَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مالِهِ وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ وَوَسِعَتْهُ السُّنَّةُ وَلَمْ يَعْدُها إِلَى الْبِدْعَةِ.

است وخوی او نیکست و فزونی مال خویش ببخشد وفزونی گفتار خویش نگه‌دارد وپیروسنت باشد وازسنت ببدعت نرود.

١٩١٨ طُوبَى لِمَنْ مَلَكَ لِسانَهُ وَبَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ.

خوشا آنکه اختیارزبان‌خویش دارد وبرگناه خویش بگرید.

١٩١٩ طَيِّبُوا أَفْواهَكُمْ بِالسِّواكِ.

دهانهای خویشرا به‌مسواك پاکیزه کنید.

١٩٢٠ الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ بِمَنْزِلَةِ الصَّائِمِ الصَّابِرِ.

غذاخور شکرگزار چون‌روزه دار صبور است.

١٩٢١ الطَّمَعُ يُذْهِبُ الْحِكْمَةَ مِنْ قُلُوبِ الْعُلَماءِ.

طمع حکمت از دل دانشوران ببرد.

١٩٢٢ الطَّبِيبُ اللّهُ وَلَعَلَّكَ تَرْفُقُ بِأَشْياءَ تَخْرُقُ بِها غَيْرَكَ.

طبیب حقیقی خداست شایدچیزهائی برای تو مناسب است که برای غیرتو نا مناسب است.

اَلظُّلْمُ ظُلُماتٌ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

ستم‌مایه تاریکی روزقیامتست. ١٩٢٣

اَلظُّلْمُ ثَلاثَةٌ: فَظُلْمٌ لا يَغْفِرُهُ اللهُ وَظُلْمٌ يَغْفِرُهُ وَظُلْمٌ لا يَتْرُكُهُ، فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذي لا يَغْفِرُهُ اللهُ فَالشِّرْكُ قالَ اللهُ: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ»، وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذي يَغْفِرُهُ اللهُ فَظُلْمُ الْعِبادِ أَنْفُسَهُمْ فيما بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذي لا يَتْرُكُهُ اللهُ فَظُلْمُ الْعِبادِ بَعْضِهِمْ بَعْضاً.

ظلم سه قسم است، ظلمی هست که خدایش نمیآمرزد و ظلمی هست که می آمرزدش و ظلمی هست که از آن نمیگذرد اما ظلمی که خدا نمیآمرزد شرکست خدا گوید: «حقاً که شرك ظلمی بزرك است» و اما ظلمی که خدا میامرزد ستم بندگان بخودشان میان خود و پروردگارشان است اما ظلمی که خدا از آن نمیگذرد ظلم بندگان بیکدیگر است. ١٩٢٤

اَلظَّلَمَةُ وَأَعْوانُهُمْ فِي النّارِ.

ستمگران و یارانشان درجهنمند. ١٩٢٥

١٩٢٦ عائِدُ الْمَرِيضِ يَمْشي في طَرِيقِ الجَنّةِ حَتّى يَرْجِعَ .

کسی که بیماری را عیادت کند تاوقتی که باز گردد درراه بهشت قدم میزند .

١٩٢٧ عائدُ المَريضِ يَخُوضُ في الرَّحْمَةِ فإذا جَلَسَ عِنْدَهُ غَمَرَتْهُ الرَّحْمَةُ وَمِنْ تَمامِ عِيادَةِ المَريضِ أنْ يَضَعَ أحَدُكُم يَدَهُ عَلى وَجْهِهِ أوْ عَلى يَدِهِ فَيَسْأَلَهُ كَيْفَ هُوَ ؟ وَتَمامُ تَحِيّتِكُمْ بَيْنَكُمُ المُصافَحَةُ .

کسیکه بیماریرا عیادت کنددررحمت فرومیرود وچون نزد بیمار بنشیند رحمت او را فرو گیرد و کمال عیادت بیمار اینست که یکی از شمادست برچهره یادست او نهد واز او برسدحالش چطوراست و کمال درود گفتن شما میان خودتان دست دادنست .

١٩٢٨ عاقِبُوا أرِقّاءَكُمْ عَلى قَدْرِ عُقُولِهِمْ .

بندگان خویش را به اندازه عقولشان عقوبت کنید.

١٩٢٩ عالِمٌ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ ألْفِ عابِدٍ .

دانشمندی که از علم او سود برنداز هزار عابد بهتراست.

عامّةُ أهلِ النّارِ النِّساء.

۱۹۳۰ قسمت اعظم جهنميان زنانند.

عَجِبْتُ لِغافِلٍ وَلاٰ يُغْفَلُ عَنْهُ عَجِبْتُ لِمُؤَمِّلِ دُنْيا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ وَعَجِبْتُ لِضاحِكٍ مِلأَ فَمِهِ وَلاٰ يَدْري أَرَضِيَ اللّهُ عَنْهُ أَمْ أَسْخَطَهُ.

۱۹۳۱ عجب دارم از غافلی که از او غافل نشوند و عجب دارم از آرزومند دنیا که مرك در طلب اوست و عجب دارم از آنکه ازته دل بخندد و نداند که آیا خدا از او خشنود است یا خشمگین.

عَجَباً لأَمْرِ الْمُؤْمِنِ، إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ لَهُ خَيْرٌ وَلَيْسَ ذٰلِكَ لأَحَدٍ إلاّ لِلْمُؤْمِنِ إِنْ أَصابَتْهُ سَرّاءُ شَكَرَ وَكانَ خَيْراً لَهُ وَإِنْ أَصابَتْهُ ضَرّاءُ صَبَرَ فَكانَ خَيْراً لَهُ.

۱۹۳۲ کار مؤمن عجیب است که کار او همه برایش نیکست وهیچکس جز مؤمن چنین نیست اگر سختی بدو رسد شکر کند و برای او نیك باشد واگر مرضی بدو رسد صبر کند وبرای او نیك باشد.

عَجِبْتُ لِلْمُسْلِمِ إِذا أَصابَتْهُ مُصيبَةٌ إِحْتَسَبَ وَصَبَرَ وَإِذا أَصابَهُ خَيْرٌ حَمِدَاللّهَ وَشَكَرَ.

۱۹۳۳ از مسلمان عجب دارم که وقتی مصیبتی بدو رسد صبر ورزد وچون خیری بدو رسد ستایش و شکر خدا کند.

١٩٣٤ عَجَباً لِلْمُؤْمِنِ فَوَاللهِ لاَ يَقْضِي اللهُ لِلْمُؤْمِنِ قَضَاءً إلاّ كَانَ خَيْراً لَهُ.

کار مؤمن عجیب است بخدا که خدا قضائی برای مؤمن مقرر ندارد مگر مایه خیر او باشد.

١٩٣٥ عُدْ مَنْ لاَ يَعُودُكَ وَاهْدِ لِمَنْ لاَ يَهْدِي لَكَ.

از آنکه ترا عیادت نمی‌کند عیادت کن و بآنکس که هدیه بتو نمیدهد هدیه بده.

١٩٣٦ عَدْلُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ.

یکساعت عدالت از یکسال عبادت بهتر است.

١٩٣٧ عِدَةُ الْمُؤْمِنِ كَأَخْذٍ بِالْيَدِ.

وعده مؤمن چون تسلیم کردن است.

١٩٣٨ عِدَةُ الْمُؤْمِنِ دَيْنٌ، وَعِدَةُ الْمُؤْمِنِ كَأَخْذٍ بِالْيَدِ.

وعده مؤمن دین است و وعده مؤمن چون تسلیم کردنست.

١٩٣٩ عَذَابُ هٰذِهِ الْأُمَّةِ جُعِلَ بِأَيْدِيهَا فِي دُنْيَاهَا.

عذاب این امت را بدست خودشان در دنیایشان نهاده‌اند.

١٩٤٠ عَرَامَةُ الصَّبِيِّ فِي صِغَرِهِ زِيَادَةٌ فِي عَقْلِهِ فِي كِبَرِهِ.

سرکشی طفل در دوران کودکی مایه فزونی عقل او در بزرگی است.

عَزِيزٌ عَلَى اللهِ أَنْ يَأْخُذَ كَرِيمَتَي عَبْدٍ مُسْلِمٍ ثُمَّ يُدْخِلُهُ النَّارَ .

١٩٤١ برخدا گرانست که دو دختر بنده مسلمانرا بگیرد آنگاه او را به جهنم برد.

عِشْ ما شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَحْبِبْ ما أَحْبَبْتَ فَإِنَّكَ مُفارِقُهُ وَاعْمَلْ ماشِئْتَ فَإِنَّكَ مَجْزِيٌّ بِهِ .

١٩٤٢ هرچه‌خواهی بمان که‌خواهی مرد، هرکه را خواهی دوست بدار که از او جدا خواهی شد وهرچه خواهی بکن که‌سزای آن را خواهی دید.

عِظَمُ الأَجْرِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَإِذا أَحَبَّ اللهُ قَوْماً إِبْتَلاهُمْ.

١٩٤٣ مصیبت را پاداش بزرگ دهند و چون خدا گروهی را دوست دارد مبتلایشان کند.

عَفْوُ اللهِ أَكْبَرُ مِنْ ذُنُوبِكَ.

١٩٤٤ عفو خدا از گناهان توبزرگ تراست.

عِفُّوا تَعِفُّ نِساؤُكُمْ وَبَرُّوا آباءَكُمْ تَبَرَّكُمْ أَبْناؤُكُمْ وَمَنِ اعْتَذَرَ إِلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ مِنْ شَيْءٍ بَلَغَهُ عَنْهُ فَلَمْ يَقْبَلْ عُذْرَهُ لَمْ يَرِدْ عَلَيَّ الْحَوْضَ .

١٩٤٥ عفت ورزید تا زنانتان عفیف شوند و باپدرانتان نیکی کنیدتا فرزندانتان باشما نیکی کنندوهر که ازبرادرمسلمان‌خویش درباره رنجشی که از اودارد عذربخواهد وعذرش نپذیرد برسرحوض بنزد من نیاید .

١٩٤٦ عَفُّوا عَنْ نِساءِ النّاسِ تَعِفُّ نِساؤُكُمْ وَبَرُّوا آباءَكُمْ تَبرُّكُمْ أَبْناؤُكُمْ وَمَنْ أَتاهُ أَخُوهُ مُتَنَصِّلاً فَلْيَقْبَلْ ذٰلِكَ مُحِقًّا كانَ أَوْ مُبْطِلاً ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَرِدْ عَلَيَّ الْحَوْضَ.

نسبت بزنان مردم عفت کنید تا زنانتان عفیف بمانند با پدران خویش نیکی کنید تا فرزندانتان با شما نیکی کنند هرکس برادرش بعذرخواهی پیش وی آید باید عذروی را حق باشد یا باطل بپذیرد واگر نپذیرد برسر حوض بنزد من نیاید.

١٩٤٧ عَلامَةُ حُبِّ اللهِ تَعالىٰ حُبُّ ذِكْرِ اللهِ وَعَلامَةُ بُغْضِ اللهِ بُغْضُ ذِكْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ.

نشان محبت خدا علاقه به ذکر خداست و نشان دشمنی خدا بیعلاقگی بذکر خدای عزوجل است.

١٩٤٨ عِلْمٌ لا يَنْفَعُ كَكَنْزٍ لا يُنْفَقُ مِنْهُ وَعَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ زَكوٰةٌ وَزَكوٰةُ الْجَسَدِ الصِّيامُ

علمیکه سود ندهد چون گنجی است که از آن خرج نکنند و هر چیزی زکاتی دارد و زکات تن روزه داشتن است.

١٩٤٩ عَلَيْكُمْ مِنَ الْأَعْمالِ بِما تُطيقُونَ فَإِنَّ اللهَ لا يَمَلُّ حَتّىٰ تَمَلُّوا.

عبادت باندازه توانائی خود کنید که خدا ملول نشود تا وقتی که شما ملول شوید.

١٩٥٠ عَلَى الْيَدِ ما أَخَذَتْ حَتّىٰ تُؤَدِّيَهُ.

هرکسی آنچه را گرفته بعهده دارد تا آنرا ادا کند.

١٩٥١ عَلى كُلِّ مُسْلِمٍ صَدَقَةٌ فَإنْ لَمْ يَجِدْ فَيَعْمَلُ بِيَدِهِ فَيَنْفَعُ نَفْسَهُ وَ يَتَصَدَّقُ ، فَإنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَيُعِينُ ذَا الْحاجَةِ فَإنْ لَمْ يَفْعَلْ فَيَأْمُرُ بِالْخَيرِ ، فَإنْ لَمْ يَفْعَلْ فَيُمْسِكُ عَنِ الشَّرِّ فَإنَّهُ لَهُ صَدَقَةٌ .

هرمسلمانی بایدصدقه‌ای بدهد واگر نیابد بدست خود کار کند وخود منتفع شود وصدقه نیزدهد واگرنتواند حاجتمند را کمك کند واگر نکند به نیکی وادار کند واگر نکند ازبدی باز دارد که همین صدقهٔ اوست.

١٩٥٢ عَلامَ يَقْتُلُ أَحَدُكُمْ أخاهُ ؟ إذا رَأى أحَدُكُمْ مِنْ أخيهِ ما يُعْجِبُهُ فَلْيَدْعُ لَهُ بِالْبَرَكَةِ.

چرا برادر خود را میکشید؟ وقتی یکیتان از برادر خویش چیزی دیدکه جالب نظر بود برای اوبرکت بخواهد .

١٩٥٣ عِلْمٌ لا يُقالُ بِهِ كَكَنْزٍ لا يُنْفَقُ مِنْهُ .

علمی که‌ظاهر نکنندچون گنجی است که ازآن خرج نکنند.

١٩٥٤ عَلِّمُوا أبْناءَكُمُ السِّباحَةَ وَالرَّمْيَ وَالمَرْأةَ المِغْزَلَ .

فرزندان خویش را شنا و تیر اندازی آموزید وزنانرا نخ‌رشتن.

١٩٥٥ عَلِّمُوا أبْناءَكُمُ السِّباحَةَ وَ

فرزندان خودرا شناوتیراندازی

الرِّمَايَةُ وَ نِعْمَ لَهْوُ الْمُؤْمِنَةِ فِي بَيْتِهَا الْمِغْزَلُ وَإِذَا دَعَاكَ أَبَوَاكَ فَأَجِبْ أُمَّكَ .

آموزید و چرخ نخ ریسی برای زن مؤمن درخانه‌اش چه‌سر گرمی خوبیست، وقتی پدر ومادرت ترا خواندند اجابت مادر کن.

١٩٥٦ عَلِّمُوا بَنِيكُمُ الرَّمْيَ فَإِنَّهُ نِكَايَةُ الْعَدُوِّ .

فرزندان خویش را تیر اندازی آموزید که سرشکستگی دشمن است.

١٩٥٧ عَلِّمُوا وَ يَسِّرُوا ، وَلاَ تُعَسِّرُوا وَ بَشِّرُوا وَلاَ تُنَفِّرُوا وَ إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْكُتْ.

تعلیم دهید وسهل گیرید وسخت مگیرید گشاده روئی کنید و خشونت مکنید و چون یکی از شما خشمگین شود خاموش‌ماند.

١٩٥٨ عَلِّمُوا وَلاَ تُعَنِّفُوا فَإِنَّ الْمُعَلِّمَ خَيْرٌ مِنَ الْمُعَنِّفِ .

تعلیم دهید و خشونت مکنید که آموزگار بهتر از خشونتگر است.

١٩٥٩ عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ إِيَّاكَ وَ الطَّمَعَ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ .

از آنچه دردست مردم است نومید باش، از طمع بپرهیز که فقر مهیا است.

١٩٦٠ عَلَيْكَ بِالْبِرِّ فَإِنَّ صَاحِبَ

بنیکی کوش که نیکوکاردوست

اَلْبِرُّ يُعْجِبُهُ أَنْ يَكُونَ النَّاسُ بِخَيْرٍ وَ فِي خِصْبٍ.

دارد مردم‌در خیر وفراوانی‌باشند.

۱۹۶۱ عَلَيْكَ بِالْعِلْمِ فَإِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَ الْحِلْمَ وَزِيرُهُ وَ الْعَقْلَ دَلِيلُهُ وَ الْعَمَلَ قَيِّمُهُ وَ الرِّفْقَ أَبُوهُ وَ اللِّينَ أَخُوهُ وَ الصَّبْرَ أَمِيرُ جُنُودِهِ.

علم جوئید که علم یار مؤمن است، و بردباری وزیر اوست و عقل دلیل اوست وعمل سرپرست اوست و ملایمت پدر اوست و مدارا برادر اوست و صبر امیر سپاهیان اوست.

۱۹۶۲ عَلَيْكَ بِالسُّجُودِ فَإِنَّكَ لَا تَسْجُدُ لِلَّهِ سَجْدَةً إِلَّا رَفَعَكَ اللَّهُ بِهَا دَرَجَةً وَ حَطَّ عَنْكَ بِهَا خَطِيئَةً.

از سجده غافل مشو که هر سجده‌ای برای‌خدا کنی خداوند یکدرجه ترا بالابرد وگناهی از تو محو کند.

۱۹۶۳ عَلَيْكَ بِأَوَّلِ السَّوْمِ فَإِنَّ الرِّبْحَ مَعَ السَّمَاحِ.

در معامله نخستین عرضه رابپذیر که سود با تساهل قرینست.

عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا جِمَاعُ كُلِّ خَيْرٍ.

از ترس خدا غافل مباش که سرچشمه نیکیهاست

١٩٦٥ عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا اسْتَطَعْتَ وَاذْكُرِ اللهَ عِنْدَ كُلِّ حَجَرٍ وَشَجَرٍ، وَإِذَا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَأَحْدِثْ عِنْدَهَا تَوْبَةً: أَلسِّرُّ بِالسِّرِّ وَالْعَلَانِيَةُ بِالْعَلَانِيَةِ.

از ترس خدا غافل مباش و خدا را نزد هرسنك ودرخت باد كن و اگر بدى كردى بهنگام آن توبه‌اى كن نهان بنهان و آشكار به آشكار.

١٩٦٦ عَلَيْكَ بِحُسْنِ الْخُلْقِ، فَإِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ خُلْقاً أَحْسَنُهُمْ دِيناً.

نيكخوئى كن كه از مردم هر كه نكوخوى‌تر دينش نكوتر.

١٩٦٧ عَلَيْكَ بِحُسْنِ الْخُلْقِ وَطُولِ الصَّمْتِ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا تَجَمَّلَ الْخَلَائِقُ بِمِثْلِهِمَا.

نيكخوئى كن وخموشى طولانى گزين، قسم بخدائى كه جان من بدست اوست خلايق زينتى مانند آن ندارند.

١٩٦٨ عَلَيْكَ بِحُسْنِ الْكَلَامِ وَبَذْلِ الطَّعَامِ.

سخن نيك گوى وغذا بكسان ده

١٩٦٩ عَلَيْكَ بِالرِّفْقِ وَإِيَّاكَ وَالْعُنْفِ وَالْفُحْشِ.

ملايمت كن واز خشونت و نا سزا بپرهيز.

۱۹۷۰ عَلَيْكُمْ بِالتَّواضُعِ فَإِنَّ التَّواضُعَ فِي الْقَلْبِ وَلا يُؤذِيَنَّ مُسْلِمٌ مُسْلِماً.

تواضع کنید که تواضع در دل است ومسلمان نباید مسلمانرا آزار کند.

۱۹۷۱ عَلَيْكُمْ بِالْحُزْنِ فَإِنَّهُ مِصْباحُ الْقَلْبِ أَجِيعُوا أَنْفُسَكُمْ وَاظْمِئُوها.

باغم خو کنید که چراغ دل است خویشتن را گرسنه وتشنه دارید.

۱۹۷۲ عَلَيْكُمْ بِالرَّمْيِ فَإِنَّهُ مِنْ خَيْرِ سَعْيِكُمْ.

تیراندازی کنید که از بهترین کوششهای شماست.

۱۹۷۳ عَلَيْكُمْ بِالزَّبِيبِ فَإِنَّهُ يَكْشِفُ الْمِرَّةَ وَيَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ وَيَشُدُّ الْعَصَبَ وَيَذْهَبُ بِالْعَياءِ وَيُحْسِنُ الْخُلْقَ وَيُطِيبُ النَّفْسَ وَيَذْهَبُ بِالْهَمِّ.

مویز خورید که صفرا را غلیظ کند و بلغم را ببرد وعصب‌را قوی کند و کند ذهنی را ببرد و خلق را نیکو کند و جانرا پاک دارد وغم را ببرد.

۱۹۷۴ عَلَيْكُمْ بِالسِّواكِ فَإِنَّهُ مَطْيَبَةٌ لِلْفَمِ مَرْضاةٌ لِلرَّبِّ.

مسواک کنید که‌مایه‌پاکیزگی دهان ورضای خداست.

۱۹۷۵ عَلَيْكُمْ بِالسِّواكِ فَنِعْمَ الشَّيْءُ

مسواک کنید که‌مسواک خوب

السِّوَاكُ يَشُدُّ اللِّثَةَ وَ يَذْهَبُ بِالْبَخَرِ وَيُصْلِحُ الْمَعِدَةَ وَيَزِيدُ فِي دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ وَ يُرْضِي الرَّبَّ وَ يُسْخِطُ الشَّيْطَانَ .

چیزیست لثه را محکم کندو بوی دهان ببرد و معده را بصلاح آرد ودرجات بهشت بیفزاید و پروردگار را خشنود کند وشیطانرا بخشم آرد .

۱۹۷۶ عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ فَإِنَّهُ مَعَ الْبِرِّ وَهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْكَذِبَ فَإِنَّهُ مَعَ الْفُجُورِ وَ هُمَا فِي النَّارِ وَ سَلُوا اللهَ الْيَقِينَ وَ الْمُعَافَاةَ فَإِنَّهُ لَمْ يُؤْتَ أَحَدٌ بَعْدَ الْيَقِينِ خَيْراً مِنَ الْمُعَافَاةِ وَلَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَبَاغَضُوا وَ لَا تُقَاطِعُوا وَكُونُوا عِبَادَ اللهِ إِخْوَاناً كَمَا أَمَرَكُمُ اللهُ .

راستی پیشه کنید که راستی قرین نیکیست و هر دو در بهشتند از دروغ بپرهیزید که دروغ بابد کاریست و هردو در جهنمند. از خدا یقین وعافیت بخواهید که هیچکس را بعداز یقین، بهتر از عافیت نداده‌اند، حسادت نورزید ودشمنی نکنید پیوند مبرید بندگان خدا، چنانکه خدا فرمان داده برادران باشید.

۱۹۷۷ عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ ، فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَ إِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَصْدُقُ وَ يَتَحَرَّي الصِّدْقَ حَتَّى

راستی پیشه کنید که راستی بسوی نیکی راهبر میشودونیکی بسوی جنت راهبر میشود ومرد پیوسته راست گوید وراستی جوید تا نزد خدا راستی پیشه بقلم رود

يُكْتَبَ عِنْدَاللهِ صِدِّيقاً وَ إِيَّاكُمْ وَ الْكِذْبَ فَإِنَّ الْكِذْبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَ إِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ وَ مَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَكْذِبُ وَ يَتَحَرِّي الْكِذْبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَاللهِ كَذَّاباً.

وازدرغگوئی بپرهیزید که‌دروغ بسوی بدکاری وبدکاری‌بسوی جهنم میکشاند و مرد پیوسته دروغ گوید ودروغ جوید تا نزد خدا دروغ پیشه بقلم رود.

۱۹۷۸ عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ فَإِنَّهُ بَابٌ مِنَ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْكِذْبَ فَإِنَّهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ.

راستی پیشه کنید که راستی دری از درهای بهشت است و از دروغگوئی بپرهیزید که دروغ‌از درهای جهنمست.

۱۹۷۹ عَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ، فَاتَّخِذُوهُ إِمَاماً وَقَائِداً فَإِنَّهُ كَلَامُ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي هُوَ مِنْهُ وَ إِلَيْهِ يَعُودُ، فَآمِنُوا بِمُتَشَابِهِهِ وَاعْتَبِرُوا بِأَمْثَالِهِ.

باقرآن مانوس شوید و آنرا پیشوا ورهبر خویش گیرید که قرآن گفتار خدای جهانیانست که ازاوست وبسوی او باز میرود بمتشابه‌آن‌ایمان داشته باشید و از مثل‌های آن عبرت گیرید.

۱۹۸۰ عَلَيْكُمْ بِالْقَنَاعَةِ فَإِنَّ الْقَنَاعَةَ

بقناعت خو کنید زیرا قناعت

مالٌ لا يَنْفَدُ .

مالی است که تمام شدنی نیست.

۱۹۸۱ عَلَيْكُمْ بِاصْطِناعِ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهُ يَمْنَعُ مَصارِعَ السُّوءِ ، وَ عَلَيْكُمْ بِصَدَقَةِ السِّرِّ فَإِنَّها تُطْفِي غَضَبَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ .

اعمال نیك انجام دهید که از سقوطهای بد جلوگیری میکندو صدقه نهان دهید که خشم خدا عزوجل را خاموش میکند.

۱۹۸۲ عَلَيْكُمْ بِقِلَّةِ الْكَلامِ وَ لا يَسْتَهْوِيَنَّكُمُ الشَّيْطانُ .

سخن کمتر گوئید و شیطان مجذوبتان نکند .

۱۹۸۳ عَلَيْكُمْ مِنَ الْأَعْمالِ بِما تُطِيقُونَ فَإِنَّ اللهَ لا يَمَلُّ حَتّى تَمَلُّوا .

عبادت بقدر طاقت خود کنید که خدا ملول نشود تا شما ملول شوید.

۱۹۸۴ عِلْمٌ لا يَنْفَعُ كَكَنْزٍ لا يُنْفَقُ مِنْهُ .

علمی که سود ندهد گنجی است که از آن انفاق نکنند.

۱۹۸۵ عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمّا فِي أَيْدِي النّاسِ .

از آنچه‌دردست مردمست‌نومید باش

۱۹۸۶ عَلَيْكَ بِالرِّفْقِ فَإِنَّ الرِّفْقَ

مدارا کن که مدارا در چیزی

لَمْ يَكُنَ فِي شَيْءٍ قَطُّ إِلّا زانَهُ وَلا نُزِعَ مِنْ شَيْءٍ قَطُّ إِلّاشانَهُ .

باشد آنرا زینت دهد ودر هرچه نباشد آنراخوار کند .

۱۹۸۷ عَمَلُ البِرِّ كُلُّهُ نِصْفُ العِبادَةِ وَالدُّعاءُ نِصْفٌ فَإِذا أَرادَاللهُ تَعالىٰ بِعَبْدٍ خَيْراً انْتَحىٰ قَلْبَهُ لِلدُّعاءِ .

همه اعمال‌خیریك نیمه‌عبادتست و دعا نیمه‌دیگر وچون‌خدا برای بنده‌ای خیرخواهد قلب اورا بدعا متمایل کند.

۱۹۸۸ عَمَلُ الجَنَّةِ الصِّـدْقُ وَ إِذا صَدَقَ الْعَبْدُ بَرَّ وَ إِذا بَرَّ أَمِنَ وَ إِذا أَمِنَ دَخَلَ الجَنَّـةَ ، وَ عَمَـلُ النّـارِ الْكِذْبُ وَ إِذا كَذِبَ الْعَبْدُ فَجَرَ وَإِذا فَجَرَ كَفَرَ وَ إِذا كَـفَرَ دَخَلَ النّارَ.

عمل‌بهشت‌راست گوئی‌است‌وچون بنده‌راست گوید نیکی کند و چون نیکی کند ایمن شود وچون ایمن شود ببهشت‌در آید وعمل‌جهنم‌دروغ است وچون بنده دروغ گوید بد کار شود وچون‌بدکار شودبکفر گراید وچون بکفر گرایدبجهنم رود .

۱۹۸۹ عَمَى القَلْبِ الضَّلالَةُ بَعْدَ الْهُدىٰ

کوری دل گمراهی پس از هدایتست.

۱۹۹۰ عِنْدَاللهِ خَزائِنُ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ

خزینه های خیر و شر در

مَفاتِيحُها الرِّجالُ، فَطُوبىٰ لِمَنْ جَعَلَهُ اللهُ مِفْتاحاً لِلْخَيْرِ مِغْلاقاً لِلشَّرِّ، وَ وَيْلٌ لِمَنْ جَعَلَهُ اللهُ مِفْتاحاً لِلشَّرِّ مِغْلاقاً لِلْخَيْرِ.

نزد خداست و کلیدهای آن مردانند خوشا آنکه خدایش کلید خیر و کلون شر کرده و وای بر آنکه خدایش کلید شر و کلون خیر کرده است.

۱۹۹۱ عَهْدُ اللهِ تَعالىٰ أَحَقُّ ما أُدِّيَ.

پیمان خدا شایسته وفاست.

۱۹۹۲ عُودُوا الْمَرْضىٰ، وَ مُرُوهُمْ فَلْيَدْعُوا لَكُمْ فَإِنَّ دَعْوَةَ الْمَرِيضِ مُسْتَجابَةٌ وَ ذَنْبُهُ مَغْفُورٌ.

بیمارانرا عیادت کنید و بگوئیدشان که برای شما دعا کنند که دعای بیمار مستجاب و گناه او آمرزیده است.

۱۹۹۳ عُودُوا الْمَرِيضَ وَاتَّبِعُوا الْجَنائِزَ تُذَكِّرْكُمُ الْآخِرَةَ.

بیماررا عیادت کنید وجنازه‌را مشایعت کنید که آخرت را بیاد شما آرد.

۱۹۹۴ عَوِّدُوا قُلُوبَكُمُ التَّرَقُّبَ وَ أَكْثِرُوا التَّفَكُّرَ.

دلهای خویش‌را بمراقبت عادت دهید و اندیشه بسیار کنید.

۱۹۹۵ عَوْنُ الْعَبْدِ أَخاهُ يَوْماً خَيْرٌ مِنْ إِعْتِكافِهِ شَهْراً.

کمك یك روزه که کسی به برادر خود کند بهتر از اعتکاف یك ماهه است.

عَيْنانِ لاَ يَمَسُّهُمَا النّارُ أَبَداً : عَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ وَ عَيْنٌ باتَتْ تَحْرُسُ في سَبيلِ اللهِ .

۱۹۹٦ دو چشم است که هرگز آتش بدان نرسد. چشمی که از ترس خدا گریسته وچشمی که شب‌را بحراست در راه خدا بسر برده .

أَلْعالِمُ أَمينُ اللهِ في الْأَرْضِ.

۱۹۹۷ دانشمند امین خدادرزمین است

أَلْعالِمُ وَ الْمُتَعَلِّمُ شَرِيكانِ في الْخَيْرِ وَ سايِرُ النّاسِ لاَ خَيْرَ فيهِمْ .

۱۹۹۸ عالم و متعلم در خیر شریکند و سایر مردم خیری نـدارند.

أَلْعـالِمُ إِذا أَرادَ بِعِلْمِه وَجْهَ اللهِ تَعـالىٰ هابَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ إِذا أَرادَ أَنْ يُكْثِرَ بِهِ الْكُنُوزَ هابَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ .

۱۹۹۹ عالم اگر از علم خویش رضای خدا خواهد همه چیز ازاوبترسد واگرخواهد بوسیله آن گنجها بیندوزد ازهمه‌چیزبترسد .

أَلْعائِدُ في هِبَتِه كَالْكَلْبِ يَعُودُ في قَيْئِه.

۲۰۰۰ آنکه بخشیده خویش‌بس گیرد چون سگ‌است که قی کرده‌خویش بخورد.

أَلْعِبادُ عِبادُ اللهِ ، وَ الْبِلادُ

۲۰۰۱ بندگان بندگان خدایندودیار

بِلادُ اللهِ فَمَنْ أَحيا مِنْ مَواتِ الْأَرْضِ شَيْئاً فَهُوَ لَهُ :

دیار خداست وهرکه چیزی از موات زمین را احیا کند متعلق باوست

۲۰۰۲ أَلْعالِمُ وَ الْعِلْمُ فِي الْجَنَّةِ فَإِذا لَمْ يَعْمَلِ الْعالِمُ بِما يَعْلَمُ كانَ الْعِلْمُ وَ الْعَمَلُ فِي الْجَنَّةِ وَ كانَ الْعالِمُ فِي النّارِ .

عالم و علم در بهشتند اگر عالم بعلم خویش عمل نکند علم وعمل در بهشتند وعالم درجهنم.

۲۰۰۳ أَلْعَبْدُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ .

هر کسی همسنگ چیزی است که دوست دارد .

۲۰۰۴ أَلْعَبْدُ الْمُطيعُ لِوالِدَيْهِ وَ لِرَبِّهِ فِي أَعْلَى عِلِّيّينَ .

کسی که مطیع پدر و مادر و پروردگار خویش باشد دراعلای بهشت است.

۲۰۰۵ أَلْعِدَةُ دَيْنٌ ، وَيْلٌ لِمَنْ وَعَدَ ثُمَّ أَخْلَفَ! وَيْلٌ لِمَنْ وَعَدَ ثُمَّ أَخْلَفَ! وَيْلٌ لِمَنْ وَعَدَ ثُمَّ أَخْلَفَ.

وعده دادن چون دین بگردن گرفتن است، وای بر آنکه وعده دهد و تخلف کند، وای بر آنکه وعده دهد وتخلف کند، وای بر آنکه وعده دهد و تخلف کند.

۲۰۰۶ أَلْعَدْلُ حَسَنٌ وَ لٰكِنْ فِي

عدالت نیکست ولی اززمام-

الْأُمَراءِ أَحْسَنُ، اَلسَّخاءُ حَسَنٌ وَلكِنْ فِي الْأَغْنِياءِ أَحْسَنُ، أَلْوَرَعُ حَسَنٌ وَلكِنْ فِي الْعُلَماءِ أَحْسَنُ، أَلصَّبْرُ حَسَنٌ وَلكِنْ فِي الْفُقَراءِ أَحْسَنُ، أَلتَّوْبَةُ حَسَنٌ وَلكِنْ فِي الشَّبابِ أَحْسَنُ، أَلْحَياءُ حَسَنٌ وَلكِنْ فِي النِّساءِ أَحْسَنُ.

داران نیکوتراست، سخاوت نیك است ولی از اغنیا نیکوتر است، تقوی نیکست ولی‌از علمانیکوتر است صبر نیکست ولی از فقرا نیکوتر است، توبه نیکست ولی از جوانان نیکوتر است‌شرم نیك است ولی اززنان نیکو تر است.

۲۰۰۷ أَلْعُرْفُ يَنْقَطِعُ فِيما بَيْنَ النّاسِ وَلا يَنْقَطِعُ فِيما بَيْنَ اللهِ وَبَيْنَ مَنْ فَعَلَهُ.

نیکوئی میان مردم فراموش می شود امامیان خدا و عامل نیکی فراموش نمیشود.

۲۰۰۸ أَلْعَفافُ زينَةُ النِّساءِ.

عفت زینت زنانست.

۲۰۰۹ أَلْعَفْوُ أَحَقُّ ما عُمِلَ بِهِ.

عفو شایسته ترین کاریست که کنند.

۲۰۱۰ أَلْعَقْلُ فِي أَمْرِ الدُّنْيا مَضَرَّةٌ وَالْعَقْلُ فِي أَمْرِ الدّينِ مَسَرَّةٌ.

عقل در کار دنیا مایه ضرراست ودرکار دین مایه‌سرور.

٢٠١١ أَلْعَقْلُ آلِفٌ مَأْلُوفٌ.

عقل الفت گیر است و الفت پذیر.

٢٠١٢ أَلْعُلَماءُ ثَلاثَةٌ: رَجُلٌ عاشَ بِهِ النّاسُ وَ عاشَ بِعِلْمِهِ، وَ رَجُلٌ عاشَ بِهِ النّاسُ وَ أَهْلَكَ نَفْسَهُ، وَ رَجُلٌ عاشَ بِعِلْمِهِ وَ لَمْ يَعِشْ بِهِ غَيْرُهُ.

دانشوران سه قسمند مردی که مردم از او سود برند و او نیز از علم خود سود برد و مردی که مردم از او سود برند و خود را هلاك کند. و مردی که از علم خود سودبرد و دیگری ازاوسود نبرد.

٢٠١٣ أَلْعُلَماءُ أُمَناءُ اللهِ عَلى خَلْقِهِ.

دانشوران امینان خدا بر خلق اویند.

٢٠١٤ أَلْعُلَماءُ مَصابِيحُ الْأَرْضِ وَ خُلَفاءُ الْأَنْبِياءِ وَ وَرَثَتي وَ وَرَثَةُ الْأَنْبِياءِ.

دانش وران چراغهای زمین و جانشین پیغمبران ووارثان من ووارث پیغمبرانند.

٢٠١٥ أَلْعُلَماءُ قادَةٌ وَ الْمُتَّقُونَ سادَةٌ وَ مُجالَسَتُهُمْ زِيادَةٌ.

دانش‌وران‌پیشوایانند و پرهیزکاران سرورانند و مصاحبتشان مایه فزونی است.

٢٠١٦ أَلْعِلْمُ أَفْضَلُ مِنَ الْعِبادَةِ وَ مِلاكُ الدّينِ الْوَرَعُ.

علم از عبادت بهتر است واساس دین ترس خداست.

أَلْعِلْمُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ وَخَيْرُ الْأَعْمالِ أَوْسَطُها.

۲۰۱۷ علم ازعبادت افضلست وبهترین عملها عملی است که معتدل تر است .

أَلْعِلْمُ ثَلاثَةٌ: كِتابٌ ناطِقٌ وَسُنَّةٌ ماضِيَةٌ وَ«لا أَدْرِي».

۲۰۱۸ علم سه چیز است کتاب گویاو سنت متبع و «نمیدانم» .

أَلْعِلْمُ حَياةُ الْإِسْلامِ وَعِمادُ الْإِيمانِ وَمَنْ عَلِمَ عِلْماً أَتَمَّ اللهُ لَهُ أَجْرَهُ وَمَنْ تَعَلَّمَ فَعَمِلَ عَلَّمَهُ اللهُ ما لَمْ يَعْلَمْ.

۲۰۱۹ علم حیات‌اسلام وستون‌ایمانست و هر که علمی بیاموزدخداپاداش اورا کامل کندوهر که تعلیم گیرد وعمل کندخدا آنچه نمی‌داندباو تعلیم دهد.

أَلْعِلْمُ خَزائِنُ وَمِفْتاحُها السُّؤالُ فَسَلُوا يَرْحَمُكُمُ اللهُ فَإِنَّهُ يُوجَرُ فِيهِ أَرْبَعَةٌ: أَلسّائِلُ وَالْمُعَلِّمُ وَالْمُسْتَمِعُ وَالْمُحِبُّ لَهُمْ.

۲۰۲۰ علم گنجینه‌هاست و کلید آن پرسش است بپرسید تا خدا بر شما رحمت آرد که خدا درکار علم چهار کس را پاداش می‌دهد پرسنده و آموزگار و شنونده و کسیکه دوستدار ایشانست.

أَلْعِلْمُ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْحِلْمُ وَزِيرُهُ وَالْعَقْلُ دَلِيلُهُ وَالْعَمَلُ قائِدُهُ وَالرِّفْقُ والِدُهُ وَالْبِرُّ

۲۰۲۱ علم دوست مؤمن و برد باری وزیراو وعقل‌رهبراو وعمل‌سردار او و ملایمت پدر او ونیکی‌برادر

أَخُوهُ وَالصَّبْرُ أَمِيرُ جُنُودِهِ.

او وصبر امیر سپاه اوست.

۲۰۲۲ أَلْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْعَمَلِ وَمِلاكُ الدِّينِ الْوَرَعُ وَالْعالِمُ مَنْ يَعْمَلُ.

علم از عبادت بهتر است و اساس دین ترس خداست و عالم حقیقی آنستکه عمل کند.

۲۰۲۳ أَلْعِلْمُ عِلْمانِ: فَعِلْمٌ فِي الْقَلْبِ فَذٰلِكَ الْعِلْمُ النّافِعُ، وَعِلْمٌ عَلَى اللِّسانِ فَذٰلِكَ حُجَّةُ اللّٰهِ عَلَى ابْنِ آدَمَ.

علم دو علم است علمی که در قلب است و علم نافع همین است و علمی است که بر زبانست و او حجت خدا برفرزند آدمست.

۲۰۲٤ أَلْعِلْمُ مِيراثِي وَمِيراثُ الْأَنْبِياءِ مِنْ قَبْلِي.

علم میراث من و میراث پیغمبران پیش از منست.

۲۰۲٥ أَلْعِلْمُ وَالْمالُ يَسْتُرانِ كُلَّ عَيْبٍ وَالْجَهْلُ وَالْفَقْرُ يَكْشِفانِ كُلَّ عَيْبٍ.

علم و مال هر عیبی را بپوشانند و جهل و فقر هر عیبی را نمایان کنند.

۲۰۲٦ أَلْعِلْمُ لا يَحِلُّ مَنْعُهُ.

منع علم روا نیست

۲۰۲۷ أَلْعَيْنُ حَقٌّ وَلَوْ كانَ شَيْءٌ سابَقَ الْقَدَرَ سَبَقَتْهُ الْعَيْنُ.

چشم بد حق است اگر چیزی از تقدیر پیشی میگرفت چشم بد بودی.

أَلْعَيْنُ حَقٌّ يَحْضُرُهَا الشَّيْطَانُ وَحَسَدُ ابْنِ آدَمَ.

چشم بد حق است شيطان و ۲۰۲۸
حسد بنى آدم آنرا پديد ميآورد.

أَلْعَيْنَانِ تَزْنِيَانِ وَالْيَدَانِ تَزْنِيَانِ وَالرِّجْلَانِ تَزْنِيَانِ وَالْفَرْجُ يَزْنِي.

چشمان زنا ميكنند و دستان ۲۰۲۹
زنا ميكنند و پاها زنا ميكنند و
عورت نيز زنا ميكنند.

۲۰۳۰ غَرِيبَتانِ كَلِمَةُ حِكْمَةٍ مِنْ سَفِيهٍ فَاقْبَلُوها وَ كَلِمَةُ سَيِّئَةٍ مِنْ حَكِيمٍ فَاغْفِرُوها.

دو چیز عجیب است : سخن حکمت آمیز از سفیه، آنرا بپذیرید وسخن بد از خردمند، آنرا ببخشید.

۲۰۳۱ غَسْلُ الإِناءِ وَطَهارَةُ الْفِناءِ يُورِثانِ الْغِنىٰ.

شستن ظرفها وپاکیزگی حیاط مایهٔ غناست.

۲۰۳۲ غَشِيَتْكُمْ سَكْرَتانِ: سَكْرَةُ حُبِّ الْعَيْشِ وَحُبِّ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذٰلِكَ لا تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَلا تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

دومستی شمارا خواهد گرفت مستی عیشدوستی و علاقه بنادانی درآنهنگام امر بمعروف ونهی از منکر نکنند.

۲۰۳۳ غَطِّ فَخِذَكَ فَإِنَّ فَخِذَ الرَّجُلِ عَوْرَةٌ.

ران خویش بپوش که ران مرد عورت است.

۲۰۳۴ غَفَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لِرَجُلٍ

مردی که شاخهٔ تیغی از راه

أماطَ غُصْنَ شَوْكٍ عَنِ الطَّريقِ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَما تَأَخَّرَ.

بردارد خدا گناهان کهنه وتازه اورا بیامرزد.

۲۰۳۵ غُفِرَ لِامْرَأَةٍ مُومِسَةٍ مَرَّتْ بِكَلْبٍ عَلى رَأْسِ رَكِيٍّ يَلْهَثُ كادَ يَقْتُلُهُ الْعَطَشُ فَنَزَعَتْ خُفَّها فَأَوْثَقَتْهُ بِخِمارِها فَنَزَعَتْ لَهُ مِنَ الْماءِ فَغُفِرَ لَها بِذٰلِكَ.

زن روسبی‌ای آمرزیده شد که برسگی گذشت که برلب چاهی از تشنگی نزدیك بمرك بود، کفش خویش بکند و بسر پوش خویش بست و برای سك آب برآورد، برای همین آمرزیده شد.

۲۰۳۶ غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَلا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ.

موی سپیدرا رنك کنید وچون یهودان مشوید.

۲۰۳۷ أَلْغُدُوُّ وَالرَّواحُ في تَعْليمِ الْعِلْمِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللهِ مِنَ الْجِهادِ.

صبح و شب در کار تعلیم علم بسر بردن نزد خدا از جهاد بهتر است.

۲۰۳۸ أَلْغُرَباءُ فِي الدُّنْيا أَرْبَعَةٌ: قُرْآنٌ في جَوْفِ ظالِمٍ، وَمَسْجِدٌ في نادي قَوْمٍ لا يُصَلّى فيهِ، وَمُصْحَفٌ في بَيْتٍ لا يُقْرَأُ فيهِ، وَرَجُلٌ صالِحٌ مَعَ قَوْمِ سُوءٍ.

غریبان جهان چهارند: قرآن درخاطر ستمگر، و مسجدی در ناحیه گروهی که در آن نماز نکنند، و مصحفی در خانه‌ای که نخوانند، ومرد پارسا بامردم بد.

٢٠٣٩ أَلْغَضَبُ مِنَ الشَّيْطانِ وَالشَّيْطانُ خُلِقَ مِنَ النّارِ وَ الْماءُ يُطْفِي النّارَ فَإذا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَغْتَسِلْ .

خشم از شيطان است و شيطان از آتش است و آب آتش را خاموش ميكند ، وقتى يكيتان خشمگين شود غسل كند .

٢٠٤٠ أَلْغِلُّ وَالْحَسَدُ يَأْكُلانِ الْحَسَناتِ كَما تَأْكُلُ النّارُ الْحَطَبَ .

كينه و حسد اعمال خوب را ميخورد چنانكه آتش هيزم را ميخورد .

٢٠٤١ أَلْغِناءُ يُنْبِتُ النِّفاقَ فِي الْقَلْبِ كَما يُنْبِتُ الْماءُ الزَّرْعَ.

تغنى نفاق را در قلب ميروياند چنانكه آب زراعت را .

٢٠٤٢ أَلْغِنَى الْيَأْسُ عَمّا في أَيْدِي النّاسِ وَمَنْ مَشى مِنْكُمْ إلىٰ طَمَعٍ فَلْيَمْشِ رُوَيْداً .

كمال بى‌نيازى آنست كه از آنچه در دست مردم است نوميد باشى و هر كس از شما براه طمعى ميرود آهسته رود .

٢٠٤٣ أَلْغَنَمُ بَرَكَةٌ.

گوسفند مايهٔ بركت است.

الغيبة ذكرك أخاك بما يكره. — غیبت آنست که برادر خودرا بچیزی که دوست ندارد یادکنی. ۲۰۴۴

الغيرة من الإيمان والمذاء من النفاق. — غیرتمندی از ایمانست و بی بند وباری از نفاق. ۲۰۴۵

٢٠٤٦ فاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ وَفاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ .

عامل خير ازخير بهتر و عامل شر از شر بد تر است .

٢٠٤٧ فَرَغَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلى كُلِّ عَبْدٍ مِنْ أَجَلِهِ وَرِزْقِهِ وَمَضْجَعِهِ وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ .

خدای عزوجل مرگ‌وروزی وآرامگاه و بدبختی ونیکبختی هربنده‌ای را ازپیش معین کرده است .

٢٠٤٨ فَرَغَ إِلَى ابْنِ آدَمَ مِنْ أَرْبَعٍ أَلْخَلْقُ وَالخُلْقُ وَالرِّزْقُ وَالأَجَلُ.

چهارچیز آدمیزاد : صورت وسیرت وروزی‌ومرگ وی‌ازپیش معین‌است .

٢٠٤٩ فَرَغَ اللهُ لِكُلِّ عَبْدٍ مِنْ عَمَلِهِ وَأَجَلِهِ وَمَضْجَعِهِ وَرِزْقِهِ لا يَتَعَدّاهُنَّ أَبَداً .

خدا عمل و اجل وآرامگاه وروزی هربنده‌ای را ازپیش‌معین کرده‌وهرگزاز‌آن‌تجاوزنخواهد کرد .

٢٠٥٠ فَضْلُ الشّابِّ العابِدِ الَّذي يَعْبُدُ في صِباهُ عَلَى الشَّيْخِ الَّذي

فضیلت جوان عابدکه ازآغاز جوانی‌عبادت کند بر پیری که وقتی

يَعْبُدُ بَعْدَ ما كَبُرَتْ سِنُّهُ كَفَضْلِ الْمُرْسَلِينَ عَلىٰ سائِرِ النّاسِ .

سن بسيار يافت عبادت كند چون فضيلت پيغمبران بر ساير مردمست.

٢٠٥١ فَضْلُ الْعِلْمِ أَفْضَلُ مِنْ فَضْلِ الْعِبادَةِ .

فضيلت علم بيشتر از فضيلت عبادت است .

٢٠٥٢ فَضْلُ الْعالِمِ عَلَى الْعابِدِ كَفَضْلِي عَلىٰ أُمَّتِي .

فضيلت عالم بر عابد چون فضيلت منست بر امتم .

٢٠٥٣ فَضْلُ الْعالِمِ عَلَى الْعابِدِ كَفَضْلِي عَلىٰ أَدْناكُمْ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَمَلائِكَتَهُ وَأَهْلَ السَّمٰواتِ وَالأَرَضِينَ حَتَّى النَّمْلَةَ فِي جُحْرِها وَحَتَّى الْحُوتِ لَيُصَلُّونَ عَلىٰ مُعَلِّمِ النّاسِ الْخَيْرَ .

فضيلت عالم بر عابد چون فضيلت من بر پست‌ترين شماست ، خداى عز وجل و فرشتگان او و اهل آسمانها و زمين ها حتى مورچه در سوراخ و حتى ماهى كسى را كه نيكى بمردم آموزد دعا ميكنند .

٢٠٥٤ فَضْلُ الْعالِمِ عَلَى الْعابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلىٰ سائِرِ الْكَواكِبِ .

فضيلت عالم بر عابد چون فضيلت ماه دو هفته بر ساير ستارگانست.

٢٠٥٥ فَضْلُ العالِمِ عَلَى العابِدِ سَبْعِينَ دَرَجَةً ما بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَما بَيْنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ .

فضیلت عالم بر عابد هفتاد درجه‌است که فاصله هردو درجه چون فاصلهٔ زمین و آسمانست .

٢٠٥٦ فَضْلُ الْعالِمِ عَلى غَيْرِهِ كَفَضْلِ النَّبِيِّ عَلى أُمَّتِهِ .

فضیلت عالم بر غیر عالم چون فضیلت پیغمبر برامت اوست .

٢٠٥٧ فُضُوحُ الدُّنْيا أَهْوَنُ مِنْ فُضُوحِ الْآخِرَةِ .

رسوائی دنیا آسانتر از رسوائی آخرت است .

٢٠٥٨ فَقِيهٌ واحِدٌ أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطانِ مِنْ أَلْفِ عابِدٍ .

تحمل یك‌فقیه برای شیطان‌از هزار عابدسخت تراست .

٢٠٥٩ فِكْرَةُ ساعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبادَةِ سِتِّينَ سَنَةً .

ساعتی اندیشیدن . بهتر از شصت سال عبادت کردنست .

٢٠٦٠ فِي الْجَنَّةِ ما لا عَيْنٌ رَأَتْ وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلا خَطَرَ عَلى قَلْبِ بَشَرٍ .

در بهشت چیزها هست که نه چشمی دیده ونه گوشی شنیده ونه برخاطر کسی گذشته .

٢٠٦١ فِي السِّواكِ ثَمانِيَةُ خِصالٍ :

در مسواك‌کردن هشت فائده

يُطيبُ الفَمَ، وَ يَشُدُّ اللِّثَةَ، وَ يَجلو البَصَرَ، وَ يَذهَبُ البَلغَمَ، وَ يُفرِحُ المَلائِكَةَ، وَ يُرضِي الرَّبَّ، وَ يَزيدُ فِي الحَسَناتِ، وَ يُصِحُّ المَعِدَةَ.

هست: دهان را پاکیزه کند، و لثه‌را محکم کند، وچشم‌را روشن کند، و بلغم ببرد، و فرشتگان را خوشحال کند، وپروردگار را خشنود کند، و اعمال خوب را بیفزاید، و معده را بصلاح آرد.

۲۰۶۲ أَلفاجِرُ الرّاجي لِرَحمَةِ اللهِ تَعالىٰ أَقرَبُ مِنها مِنَ العابِدِ المُقنِطِ.

بد کاری که برحمت خدای والا امید دارد از عابد مأیوس، بخدا نزدیکتر است.

۲۰۶۳ أَلفَقرُ أَمانَةٌ فَمَن كَتَمَهُ كانَ عِبادَةً.

فقر امانتی است وهرکه آنرا پوشیده دارد عبادتی باشد.

۲۰۶٤ أَلفَقرُ شَينٌ عِندَ النّاسِ وَزَينٌ عِندَ اللهِ يَومَ القِيامَةِ.

فقر پیش مردم زبونی است و روز قیامت پیش خدا زینتست.

✿✿✿

٢٠٦٥ قارِبُوا وَسَدِّدُوا فَفي كُلِّ ما يُصابُ بِهِ الْمُسْلِمُ كَفّارَةٌ حَتّى النَّكْبَةِ يُنْكَبُها وَالشَّوْكَةِ يُشاكُها.

دوستی کنید و بصلاح آئید مسلمان هرچه بیند کفاره اوست حتی مصیبتی که بدو رسد وخاری که درپایش خلد.

٢٠٦٦ قاضِيانِ فِي النّارِ وَقاضٍ فِي الْجَنَّةِ: قاضٍ عَرَفَ الْحَقَّ فَقَضى بِهِ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ، وَقاضٍ عَرَفَ الْحَقَّ فَجارَ مُتَعَمِّداً أَوْ قَضى بِغَيْرِ عِلْمٍ فَهُما فِي النّارِ.

دو قاضی درجهنمند وقاضی‌ای در بهشتست: قاضی‌ای که حق را بشناسد و بدان حکم کند در بهشتست، و قاضی ای که حق را بشناسد و دانسته منحرف شود، یا ندانسته قضاوت کند هر دو در جهنم اند.

٢٠٦٧ قالَ اللهُ تَعالى: مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضائي وَلَمْ يَصْبِرْ عَلى بَلائي فَلْيَلْتَمِسْ رَبّاً سِواي.

خدای والا فرماید: هرکه بقضای من رضاندهد وبربلای من صبر نکند خدائی جز من جوید.

قالَ اللهُ تَعالىٰ : إذا هَمَّ عَبْدي بِحَسَنَةٍ وَ لَمْ يَعْمَلْها كَتَبْتُها لَهُ حَسَنَةً فَإنْ عَمِلَها كَتَبْتُها لَهُ عَشْرَ حَسَناتٍ إلىٰ سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ وَ إذا هَمَّ بِسَيِّئَةٍ وَ لَمْ يَعْمَلْها لَمْ أكْتُبْها عَلَيْهِ فَإنْ عَمِلَها كَتَبْتُها عَلَيْهِ سَيِّئَةً واحِدَةً .

۲۰۶۸ خدای والا فرماید : وقتی بنده من کار نیکی اراده کند و نکند آنرا یك کار نیك برای وی ثبت کنم و اگر بکند ده کار نیك تا هفتصد برابر ثبت کنم و وقتی کار بدی اراده کند و نکند بر عهدهٔ او ثبت نکنم و اگر بکند یك کار بد بر عهدهٔ او ثبت کنم .

قالَ اللهُ تَعالىٰ ، يُؤْذيني ابْنُ آدَمَ يَسُبُّ الدَّهْرَ وَ أنَا الدَّهْرُ بِيَدِي الأمْرُ اُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ .

۲۰۶۹ خدای والا فرماید فرزند آدم مرا آزار میکند که بروزگار ناسزا میگوید ، روزگار منم و کار ها بدست منست و شب وروز را تغییر میدهم .

قالَ اللهُ تَعالىٰ : وَمَنْ أظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ خَلْقاً كَخَلْقي ؟ فَلْيَخْلُقوا حَبَّةً أوْ لِيَخْلُقوا ذَرَّةً أوْ لِيَخْلُقوا شَعيرَةً .

۲۰۷۰ خدای والا فرماید ستمگر تر از آنکه خواهد مخلوقی چون مخلوق من بسازد کیست ؟ اگر توانند دانه ای بسازند یا مورچه‌ای یا دانه جوی بسازند.

٢٠٧١ قالَ اللهُ تَعالىٰ : إذا تَقرَّبَ إلَيَّ الْعَبْدُ شِبْراً تَقَرَّبْتُ إلَيْهِ ذِراعاً وَإذا تَقرَّبَ إلَيَّ ذِراعاً تَقَرَّبْتُ مِنْهُ باعاً وَإذا أتاني مَشياً أتَيْتُهُ هَرْوَلَةً .

خدای والا فرماید وقتی بنده یکوجب بمن نزدیك شود ذراعی بدو نزدیك شوم وچون ذراعی بمن نزدیك شود بیش از دو ذراع باو نزدیك شوم واگر ملایم بسوی من آید بشتاب بسوی او شوم .

٢٠٧٢ قالَ اللهُ تَعالىٰ : أنَا أغْنَى الشُّرَكاءِ عَنِ الشِّرْكِ وَمَنْ عَمِلَ عَمَلاً أشْرَكَ فيهِ مَعي غَيْري تَرَكْتُهُ وَشِرْكَهُ .

خدای والا فرماید من ازهمهٔ شریکان از شریك بی نیاز ترم و وهر که غیرمرا بامن در عبادت خود شریك کند وی راباشر کش رها کنم .

٢٠٧٣ قالَ اللهُ تَعالىٰ : ألْكِبْرِياءُ رِدائي فَمَنْ نازَعَني رِدائي قَصَمْتُهُ .

خدای والا فرماید کبریا ردای من است وهر که مدعی ردای من شود درهمش شکنم .

٢٠٧٤ قالَ اللهُ تَعالىٰ: أحَبُّ ما تَعَبَّدُني بِه عَبْدي النُّصْحُ لي.

خدای والا فرماید محبوبترین عبادتی که بنده برای من تواند کرد خلوص است .

٢٠٧٥ قالَ اللهُ تَعالىٰ : إذا وَجَّهْتُ إلىٰ عَبْدٍ مِنْ عَبيدي مُصيبَةً

خدای والافرماید وقتی مصیبت تن یا فرزند یا مال ، متوجه یکی

فِي بَدَنِه أَوْفِي وَلَدِهِ أَوْ فِي مالِهِ فَاسْتَقْبَلَهُ بِصَبْرٍ جَمِيلٍ اسْتَحْيَيْتُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَنْ أَنصَبَ لَهُ مِيزاناً أَوْ أَنشُرَ لَهُ دِيواناً .	از بندگان خویش کنم واو باصبر نیکو مصیبت را استقبال کند روز قیامت شرم دارم که میزانی برای او نصب کنم یا دفتری برای او پهن کنم .	
قالَ اللهُ تَعالىٰ أَنا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي إِنْ ظَنَّ خَيْراً فَلَهُ وَ إِنْ ظَنَّ شَرّاً فَلَهُ .	خدای والا فرماید من با گمان بنده‌ام که بمن دارد قرینم. اگر نیکو گمان کند نیکی یابد واگر بد گمان برد بدبیند .	۲۰۷۶
قالَ اللهُ تَعالىٰ مَن عَلِمَ أَنِّي ذُو قُدْرَةٍ عَلىٰ مَغْفِرَةِ الذُّنُوبِ غَفَرْتُ لَهُ وَ لا أُبالِي ما لَمْ يُشْرِكْ لِي شَيْئاً .	خدای والا فرماید هر که یقین دارد که من قدرت آمرزش گناهان دارم بیامرزمش و مادام که چیزی را با من شریك نیارد مهم نیست.	۲۰۷۷
قالَ اللهُ تَعالىٰ أَنَا أَكْرَمُ وَ أَعْظَمُ عَفْواً مِنْ أَنْ أَسْتُرَ عَلىٰ عَبْدٍ مُسْلِمٍ فِي الدُّنْيا ثُمَّ أَفْضَحُهُ بَعْدَ إِذْ سَتَرْتُهُ وَ لا	خدای والا فرماید عفو من گرامیتر و بزرگتر از آنستکه در دنیا کار بندهٔ مسلمانی را مستور دارم آنگاه ازپس مستور داشتنش اورا رسوا کنم ، ومادام که بنده‌ام	۲۰۷۸

أَزَالُ أَغفِرُ لِعَبْدِي مَا اسْتَغْفَرَنِي — ازمن آمرزش خواهد اوراخواهم آمرزيد .

٢٠٧٩ قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَعِزَّتِي وَجَلاَلِي لاَ أَجْمَعُ لِعَبْدِي أَمْنَيْنِ وَلاَ خَوْفَيْنِ إِنْ هُوَ أَمِنَنِي فِي الدُّنيَا أَخَفْتُهُ يَوْمَ أَجْمَعُ عِبَادِي وَإِنْ هُوَ خَافَنِي فِي الدُّنيَا أَمَّنْتُهُ يَوْمَ أَجْمَعُ عِبَادِي.

خداى والافرمايد بعزت وجلالم قسم كه يك بنده را دو امنيت و دوترس با هم ندهم اگر در دنيا از من ايمن است درروزى كه بندگانم را فراهم كنم او را بترسانم و اگر در دنيا ازمن بترسد روزيكه بندگانم را فراهم كنم ايمنش كنم.

٢٠٨٠ قَالَ اللهُ تَعَالَى يَا ابْنَ آدَمَ ثَلاثَةٌ: وَاحِدَةٌ لِي وَوَاحِدَةٌ لَكَ وَوَاحِدَةٌ بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَأَمَّا الَّتِي لِي فَتَعْبُدُنِي لاَ تُشْرِكُ بِي شَيْئاً، وَأَمَّا الَّتِي لَكَ فَمَا عَمِلْتَ مِنْ عَمَلٍ جَزَيْتُكَ بِهِ فَإِنْ أَغْفِرْ فَأَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَمَّا الَّتِي بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَعَلَيْكَ

خداى والا فرمايد اى فرزند آدم سه چيز هست يكى خاص من ، يكى خاص تو، و يكى ميان من وتو. اما آنكه خاص من است آنكه مرا بپرستى و چيزى رابامن انباز نكنى اما آنچه خاص تواست هر چه عمل كنى سزاى تو دهم و اگر بيامرزم من آمرزگار رحيمم اما آنچه ميان من وتو است از

الدُّعاءَ وَالْمَسْأَلَةُ وَعَلَيَّ الْإِسْتِجابَةُ وَالْعَطاءُ .

تودعا کردن و خواستن واز مـن اجابت وعطا کـردن .

۲۰۸۱ قالَ اللهُ تَعالى مَنْ لا يَدْعُوني أَغْضِبْ عَلَيْهِ .

خدای والا فرماید هر که مـرا نخواهد براو خشمگین شوم.

۲۰۸۲ قالَ اللهُ تَعالى يا ابْنَ آدَمَ تُؤْتى كُلَّ يَوْمٍ بِرِزْقِكَ وَأَنْتَ تَحْزَنُ وَيَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عُمْرِكَ وَأَنْتَ تَفْرَحُ أَنْتَ فيما يَكْفيكَ وَتَطْلُبُ ما يُطْغيكَ لا بِقَليلٍ تَقْنَعُ وَلا مِنْ كَثيرٍ تَشْبَعُ .

خدای والا فرماید ای پسر آدم هرروز روزی تو دهند وغمگین باشی و هر روز از عمر تو کاسته شود و شادمانی کنی ، آنچه ترا کفایت کنددارى وآنچه ترا بطغیان کشاند میطلبی نه بکم قانع شوی ونه با بسیار سیر.

۲۰۸۳ قالَ داوُدُ يا زارِعَ السَّيِّئاتِ أَنْتَ تَحْصُدُ شَوْكَها .

داود فرمود ایکه بدی کاشته‌ای خارانرا درو خواهی کرد.

۲۰۸٤ قالَ داوُدُ إِدْخالُكَ يَدَكَ في فَمِ التِّنّينِ إِلى أَنْ تَبْلُغَ الْمِرْفَقَ

داود فرمود اگر دست خویش را تامرفق بـکام اژدر کنی که

فَيَقْصِمُ بِا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ تَسْأَلَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْءٌ ثُمَّ كانَ.

آنرا درهم شكند بهتر است تا از تازه‌بدوران‌رسيده چيزى بخواهى.

٢٠٨٥ قِتالُ الْمُسْلِمِ كُفْرٌ وَسِبابُهُ فُسُوقٌ وَلا تَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخاهُ فَوْقَ ثَلاثَةِ أَيّامٍ.

جنك با مسلمان كفر است و ناسزا گفتنش گناه است و روا نيست كه مسلمانى بيش‌از سه‌روز با برادر خود قهر كند.

٢٠٨٦ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَخْلَصَ قَلْبَهُ لِلْإِيمانِ وَجَعَلَ قَلْبَهُ سَلِيماً وَلِسانَهُ صادِقاً وَنَفْسَهُ مُطْمَئِنَّةً وَخَلِيقَتَهُ مُسْتَقِيمَةً وَأُذُنَهُ مُسْتَمِعَةً وَعَيْنَهُ ناظِرَةً.

هر كه ايمان قلبش خالص باشد و قلب خويش سالم و زبان خويش راستگو و جان خويش آرام وخوى‌خويش‌مستقيم وگوش‌خويش شنوا وچشم‌خويش نگران كند. رستگار شود

٢٠٨٧ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رُزِقَ لُبّاً.

هر كه‌را خرد داده‌اند رستگارى يافته است.

٢٠٨٨ قَرْضُ الشَّيْءِ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَتِهِ.

چيزى را بقرض بدهى بهتر از آنست كه بصدقه بدهى.

قَرْضُ مَرَّتَيْنِ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ مَرَّةٍ.

۲۰۸۹ دو بار قرض دادن بهتر از یکبار صدقه دادن است.

قَسَمٌ مِنَ اللهِ تَعالیٰ لا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ بَخِیلٌ.

۲۰۹۰ قسم خداست که بخیلی وارد بهشت نمی‌شود.

قُلِ اللّٰهُمَّ اجْعَلْ سَرِیرَتِي خَیْراً مِنْ عَلانِیَتِي وَاجْعَلْ عَلانِیَتِي صالِحَةً أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ صالِحِ ما تُؤْتِي النّاسَ مِنَ الْمالِ وَالْأَهْلِ وَالْوَلَدِ غَیْرَ الضّالِّ وَلَا الْمُضِلِّ.

۲۰۹۱ بگو خدایا نهان مرا از عیانم بهتر کن و عیانم را شایسته کن، خدایا از آنچه بمردم عنایت میکنی از مال و زن و فرزند از نوع شایسته آن که نه گمراه باشد و نه گمراه کن از تو میخواهم.

قُلِ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ نَفْساً مُطْمَئِنَّةً تُؤْمِنُ بِلِقائِكَ وَتَرْضیٰ بِقَضائِكَ وَتَقْنَعُ بِعَطائِكَ.

۲۰۹۲ بگو خدایا جان مطمئنی از تو میخواهم که بمعاد ایمان داشته باشد و بقضای تو رضا دهد و بعطای تو قناعت کند.

قَلْبُ الشَّیْخِ شابٌّ عَلیٰ حُبِّ اثْنَتَیْنِ: حُبِّ الْعَیْشِ وَالْمالِ.

۲۰۹۳ دل پیر بر محبت دو چیز جوان است حب حیات و مال.

۲۰۹٤ قَلْبٌ شاكِرٌ وَلِسانٌ ذاكِرٌ وَزَوْجَةٌ صالِحَةٌ تُعينُكَ عَلى أَمْرِ دُنْياكَ وَدينِكَ خَيْرُ مَا اكْتَنَزَ النّاسُ.

دلی شکرگزار وزبانی ذکرگوی وزنی پارسا که ترا در کار دنیا و دینت اعانت کند بهترین چیزی است که مردم ذخیره کنند.

۲۰۹٥ قَلْبٌ لَيْسَ فيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحِكْمَةِ كَبَيْتٍ خَرِبٍ فَتَعَلَّمُوا وَعَلِّمُوا وَتَفَقَّهُوا وَلا تَمُوتُوا جُهّالاً فَإِنَّ اللهَ لا يَعْذِرُ عَلَى الْجَهْلِ.

دلی که نشانی از خرد در آن نباشد چون خانه خراب است پس تعلیم گیرید و تعلیم دهید و فقه آموزید و بر جهل نمیرید که خدا از جهل نمیگذرد.

۲۰۹٦ قَليلُ الْفِقْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثيرِ الْعِبادَةِ وَكَفى بِالْمَرْءِ فِقْهاً إِذا عَبَدَ اللهَ وَكَفى بِالْمَرْءِ جَهْلاً إِذا أَعْجَبَ بِرَأْيِهِ وَإِنَّمَا النّاسُ رَجُلانِ مُؤْمِنٌ وَجاهِلٌ فَلا تُؤْذِ الْمُؤْمِنَ وَلا تُجاوِزِ الْجاهِلَ.

اندکی دانش بهتر از عبادت بسیار دانش مرد همین بس که خدا را پرستد و نادانی مرد همین بس که دلبسته رای خویش باشد، مردم دو گونه‌اند مؤمن و جاهل، مؤمن را میازار و بر جاهل تعدی مکن.

قَلِيلُ التَّوْفِيقِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعَقْلِ وَالْعَقْلُ فِي أَمْرِ الدُّنْيَا مَضَرَّةٌ وَالْعَقْلُ فِي أَمْرِ الدِّينِ مَسَرَّةٌ.

اندکی توفیق به از عقل بسیار، عقل در کار دنیا مایه خسارت است ودر کار دین مایه مسرف. ٢٠٩٧

قَلِيلُ الْعَمَلِ يَنْفَعُ مَعَ الْعِلْمِ وَكَثِيرُ الْعَمَلِ لَا يَنْفَعُ مَعَ الْجَهْلِ.

عمل اندك با علم سودمند افتدو عمل بسیار با جهل سود ندهد. ٢٠٩٨

قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ.

اندکی که شکر آن توان گزاشت بهتر ازبسیاری که‌تاب آن نتوانی داشت. ٢٠٩٩

قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ.

نانخور کم داشتن یکی ازطرق توانگر بودن‌است. ٢١٠٠

قُلِ الْحَقَّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا.

حق را بگو وگرچه‌تلخ باشد. ٢١٠١

قُولُوا خَيْراً تَغْنَمُوا وَاسْكُتُوا عَنْ شَرٍّ تَسْلَمُوا.

خیری گوئید تا بهره برید و از شر خاموش مانید تابسلامت‌روید. ٢١٠٢

۲۱۰۳	قِوامُ ٱلْمَرْءِ عَقْلُهُ وَلاَ دِينَ لِمَنْ لاَ عَقْلَ لَهُ.	اعتبار مرد بعقل اوست و هر که عقل ندارد دین ندارد.
۲۱۰۴	قُوا بِأَمْوالِكُمْ عَنْ أَعْراضِكُمْ.	آبرویتانرا بوسیله اموالتان حفظ کنید
۲۱۰۵	قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتابِ.	علم را بنوشتن دربند کنید.
۲۱۰۶	قَيِّدْها وَ تَوَكَّلْ.	شتر ببند وتوکل کن.
۲۱۰۷	أَلْقَبْرُ أَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنازِلِ الْآخِرَةِ.	قبر نخستین منزل از منزلهای آخرت است.
۲۱۰۸	أَلْقُرْآنُ هُوَ الدَّواءُ.	قرآن دواست.
۲۱۰۹	أَلْقُرْآنُ غِنيً لاَ فَقْرَ بَعْدَهُ وَلاَ غِنىً دُونَهُ.	قرآن غنائیست که پس از آن فقری نیست وغنائی جز آن نیست.
۲۱۱۰	أَلْقَلْبُ مَلِكٌ وَلَهُ جُنُودٌ فَإِذا صَلُحَ الْمَلِكُ صَلُحَتْ جُنُودُهُ وَ إِذا فَسَدَ الْمَلِكُ فَسَدَتْ جُنُودُهُ.	دل پادشاهی استکه سپاهیان دارد و چون شاه بصلاح آید سپاهیانش بصلاح گرایند وچون شاه فاسد شود سپاهیانش فاسد شوند.
۲۱۱۱	أَلْقِناعَةُ مالٌ لاَ يَنْفَدُ.	قناعت مالی است که تمام نمیشود.

كاتِمُ الْعِلْمِ يَلْعَنُهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ وَ الطَّيْرِ فِي السَّمَاءِ.

همه‌چیز حتی ماهی دریا و مرغ هوا نهان کننده علم را لعنت کنند. ٢١١٢

كادَ الْحَليمُ أَنْ يَكُونَ نَبِيًّا.

نزدیک بود که شخص بردبار پیمبر شود. ٢١١٣

كادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْراً.

بیم آنستکه فقر بکفر انجامد. ٢١١٤

كادَ الْحَسَدُ أَنْ يَغْلِبَ الْقَدَرَ.

بیم آنستکه چشم زخم برتقدیر غالب شود. ٢١١٥

كَأَنَّ الْحَقَّ فِيها عَلىٰ غَيْرِنا وَجَبَ وَكَأَنَّ الْمَوْتَ فِيها عَلىٰ غَيْرِنا كُتِبَ وَكَأَنَّ الَّذينَ يُشَيَّعُ مِنَ الْأَمْواتِ سَفْرٌ عَمّا قَليلٍ إِلَيْنا عائِدُونَ نَبُوءُ أَجْداثَهُمْ

گوئی در این دنیا حق بر غیر ما واجب است و گوئی در این دنیا مرگ بر غیر ما مقرر است و گوئی آن مردگان که مشایعتشان کنند مسافرانند که بزودی بسوی ما باز می گردند تنشان را در گور میکنیم و میراثشانرا میخوریم گوئی ما ٢١١٦

وَ نَأْكُلُ تُرَاثَهُمْ كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظَةٍ وَ أَمِنَّا كُلَّ جَائِحَةٍ.

بس از آنها جاودانیم هراندرزی را فراموش کرده‌ایم و از هر حادثه‌ای در امانیم.

۲۱۱۷ كَانَ رَجُلٌ يُدَايِنُ النَّاسَ فَكَانَ يَقُولُ لِفَتَاهُ إِذَا أَتَيْتَ مُعْسِراً فَتَجَاوَزْ عَنْهُ لَعَلَّ اللّٰهُ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنَّا فَلَقِيَ اللّٰهَ فَتَجَاوَزَ عَنْهُ.

مردی بود که با مردم معامله داشت و بخدمتگزار خودمیگفت چون بتنگدستی برخوردی ازاو در گذر شایدخدا ازما درگذرد سپس بپیشگاه خدا رفت وخدااز او در گذشت.

۲۱۱۸ كَانَ عَلَى الطَّرِيقِ غُصْنُ شَجَرَةٍ يُؤْذِي النَّاسَ فَأَمَاطَهَا رَجُلٌ فَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ.

شاخه درختی در راه بود که مردم را آزارمی‌دادمردی آن را دورکرد و ببهشتش بردند.

۲۱۱۹ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَاللّٰهِ الْأَكْلُ مِنْ غَيْرِ جُوعٍ وَالنَّوْمُ مِنْ غَيْرِ سَهَرٍ وَالضَّحِكُ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ

خوردن بی گرسنگی و خواب بدون خستگی وخنده بی‌شگفت نزد خدا بسختی منفور است.

۲۱۲۰ كَبُرَتْ خِيَانَةً أَنْ تُحَدِّثَ

خیانتی بزرك استکه ببرادر

أَخاكَ حَدِيثاً هُوَ لَكَ بِهِ مُصَدِّقٌ وَأَنْتَ لَهُ كاذِبٌ.

خویش سخنی گوئی که راستگویت شمارد و تو دروغگو باشی.

۲۱۲۱ كَتَبَ اللهُ تَعالى مَقادِيرَ الْخَلائِقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَعَرْشُهُ عَلَى الْماءِ.

خدای والا تقدیر خلایق را پنجاه هزار سال پیش از آنکه آسمانها وزمین را بیافریند ثبت کرد وعرش وی بر آب بود.

۲۱۲۲ كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَصِيبَهُ مِنَ الزِّنا مُدْرِكُ ذٰلِكَ لا مُحالَةَ: فَالْعَيْنانِ زِناهُمَا النَّظَرُ، وَالْأُذُنانِ زِناهُمَا الْإِسْتِماعُ، وَاللِّسانُ زِناهُ الْكَلامُ، وَالْيَدُ زِناهَا الْبَطْشُ، وَالرِّجْلُ زِناهَا الْخَطا، وَالْقَلْبُ يَهْوِي وَيَتَمَنّى وَيُصَدِّقُ ذٰلِكَ الْفَرْجُ أَوْ يُكَذِّبُهُ.

بر فرزند آدم سهم وی از زنا مقرر است که ناچار مرتکب بشود زنای چشمان نگاه است وزنای گوشها سماع است و زنای زبان سخن است و زنای دست تعدی است و زنای پاها رفتن است، قلب هوس کند و آرزو کند و عورت عمل کند یا نکند.

۲۱۲۳ كَثْرَةُ الضَّحِكِ تُمِيتُ الْقَلْبَ.

خنده بسیار دل را بمیراند.

٢١٢٤ كَرَمُ الْمَرْءِ دِينُهُ وَ مُرُوَّتُهُ عَقْلُهُ وَ حَسَبُهُ خُلْقُهُ.

کرامت مرد بدین اوست و مروت وی بعقل اوست و شرف وی باخلاق اوست.

٢١٢٥ كَرَمُ الْكِتابِ خَتْمُهُ.

اعتبار نامه بمهر است.

٢١٢٦ كَفى بِالدَّهْرِ واعِظاً وَ بِالْمَوْتِ مُفَرِّقاً.

چه آموزگاریست روزگار و چه جماعت پراکنی است مرگ.

٢١٢٧ كَفى بِالْمَرْءِ إثْماً أنْ يُضَيِّعَ مَنْ يَقُوتُ.

گناهکاری مرد همین بسکه عیال خویش را بی‌تکلیف گذارد.

٢١٢٨ كَفى بِالْمَرْءِ عِلْماً أنْ يَخْشَى اللّهَ وَ كَفى بِالْمَرْءِ جَهْلاً أنْ يُعْجَبَ بِنَفْسِهِ.

در علم مرد همین بس که از خدا ترسد و جهل مرد همین بس که مفتون خویش باشد.

٢١٢٩ كَفى بِالْمَرْءِ فِقْهاً إذا عَبَدَ اللّهَ وَ كَفى بِالْمَرْءِ جَهْلاً إذا أعْجَبَ بِرَأيِهِ.

دانش مرد همین بس که خدا را پرستد و نادانی مرد همین بسکه دلبسته رأی خویش باشد.

٢١٣٠ كَفى بِالْمَرْءِ كِذْباً أنْ يُحَدِّثَ لِكُلِّ ما سَمِعَ.

دروغگوئی مرد همین بس که هرچه بشنود بگوید.

كَفٰى بِالْمَرْءِ شَرّاً أنْ يُشارَ إلَيْهِ بِالأصابِعِ.

٢١٣١ بدی مرد همین بسکه انگشت نما باشد.

كَفٰى بِالْمَرْءِ مِنَ الْكِذْبِ أنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ ما سَمِعَ وَكَفٰى بِالْمَرْءِ مِنَ الشُّحِّ أنْ يَقُولَ آخُذُ حَقّي لا أتْرُكُ مِنْهُ شَيْئاً.

٢١٣٢ دروغگوئی مرد همین بس که هرچه بشنود بگوید و بخل مرد همین بس که گوید حق خویش را میگیرم وازچیزی نمیگذرم.

كَفٰى بِالْمَوْتِ واعِظاً وَكَفٰى بِالْيَقينِ غِنٰى.

٢١٣٣ چه پندآموزیست مرك و چه غنائیست ایمان.

كَفٰى بِالْمَوْتِ مُزَهِّداً فِي الدُّنْيا وَمُرَغِّباً فِي الْآخِرَةِ.

٢١٣٤ چه وسیله‌ای است مرك برای بی‌رغبتی بدنیا ورغبت بآخرت.

كَفٰى بِالْمَرْءِ سَعادَةً أنْ يُوثَقَ بِهِ في أمْرِ دينِهِ وَدُنْياهُ.

٢١٣٥ خوشبختی مرد همین بس که در کار دین ودنیایش براواعتماد کنند.

كَفٰى بِالْمَرْءِ إثْماً أنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ ما يَسْمَعُ.

٢١٣٦ گناه مرد همین بس که هر چه میشنود بگوید.

٢١٣٧ كَفٰى إِثْـماً أَنْ تَحْبِسَ عَمَّنْ تَمْلِكُ قُوتَهُ.

همین گناه بس که غذا از بنده خویش منع کنـی.

٢١٣٨ كَفٰى بِكَ إِثْماً أَنْ لاٰ تَزالُ مُخاصِماً.

همین گناه ترابس که پیوسته‌در حال مخاصمه باشی.

٢١٣٩ كَفٰى بِالْمَرْءِ نَصْراً أَنْ يَنْظُرَ إِلىٰ عَدُوِّهِ فِي مَعاصِي اللّٰهِ.

برای فیروزی مرد همین بس که دشمن خویش را در معاصی خدا ببیند.

٢١٤٠ كَفٰى بِالرَّجُلِ إِثْماً أَنْ يَكُونَ بَذِيّاً فاحِشاً بَخِيلاً.

گناه مرد همین بس‌که بد زبان و بدکار و بخیل باشد.

٢١٤١ كَفٰى بِالْمَرْءِ إِثْماً أَنْ يُشارَ إِلَيْهِ بِالْأَصابِـعِ إِنْ كانَ خَيْراً فَهِيَ مَزَلَّةٌ إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ تَعالىٰ وَ إِنْ كانَ شَرّاً فَهُوَ شَرٌّ.

برای مرد همین گناه بس کـه انگشت نما باشد اگر بخیر باشد لغزش است مگر آنکه خـدایش رحم کندواگر بشرباشد که‌شریست.

٢١٤٢ كَفّارَةُ الذَّنْبِ النَّدامَةُ وَ لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَأَتَى اللّٰهُ بِقَـوْمٍ يُذْنِبُونَ لِيَغْفِرَ لَهُمْ.

کفاره گناه پشیمانی است اگر شما گناه نمیکردید خدا مردمی پدید می‌آورد که گناه کنند تـا بیامرزدشان.

كَفَّارَةُ مَنِ اغْتَبْتَ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لَهُ.

کفاره کسیکه عیب وی کرده‌ای اینست که برای او آمرزش بخواهی. ۲۱۴۳

كُفَّ شَرَّكَ عَنِ النَّاسِ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ مِنْكَ عَلَى نَفْسِكَ.

شر خویش را از مردم کوتاه کن که این صدقه‌ایستکه بخویشتن می‌دهی. ۲۱۴۴

كَلامُ ابْنِ آدَمَ كُلُّهُ عَلَيْهِ لا لَهُ إِلاَّ أَمْراً بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهْياً عَنْ مُنْكَرٍ أَوْ ذِكْرَ اللهِ تَعَالَى.

گفتار فرزند آدم بضرر اوست نه بنفع او مگر امر بمعروفی یا نهی ازمنکری یاذکر خدای والا. ۲۱۴۵

كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةُ كُلِّ حَكِيمٍ.

گفتار حکمت آمیز گمشده هر خردمندیست. ۲۱۴۶

كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ.

هر کار نیکی صدقه است.

كُلُّ صَاحِبِ عِلْمٍ غَرْثَانٌ إِلَى عِلْمٍ.

هر دانشمندی گرسنه علم دیگر است. ۲۱۴۷

كُلُّ شَيْءٍ بِقَدَرٍ حَتَّى الْعَجْزِ وَالْكَيْسِ.

هر چیزی مقرر است حتی ناتوانی وهوش. ۲۱۴۸

كُلُّ بَنِي آدَمَ خَطَّاءٌ وَخَيْرُ

همه فرزندان آدم خطاکارند ۲۱۴۹

أَلْخَطّائِينَ التَّوّابِينَ . | بهترين خطاكاران توبه گرانند.

٢١٥٠ كُلُّ خِلَّةٍ يُطْبَعُ عَلَيْهَا الْمُؤْمِنُ إِلاَّ الْخِيانَةُ وَالْكِذْبُ .

مؤمن هر صفتى تواند داشت مگر خيانت ودروغ .

٢١٥١ كُلُّ ذَنْبٍ عَسَى اللهُ أَنْ يَغْفِرَهُ إِلاّ مَنْ ماتَ مُشْرِكاً أَوْ قَتَلَ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً .

هر گناهى را شايد خدا ببخشد مگر كسيكه مشرك مرده يا مؤمنى را بعمد كشته باشد.

٢١٥٢ كُلُّ ذي مالٍ أَحَقُّ بِمالِهِ يَصْنَعُ بِهِ ما يَشاءُ .

هرصاحبمالى بمال خويش شايسته تراست كه با آن هرچه خواهد كند .

٢١٥٣ كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ إِلاَّ الشَّرَّ فَإِنَّهُ يَزْدادُ فِيهِ .

هرچيزى كاسته شود بجز شر كه فزونى گيرد.

٢١٥٤ كُلُّ شَيْءٍ فَضَلَ عَنْ ظِلِّ بَيْتٍ وَجِلْفُ الْخُبْزِ وَثَوْبٌ يُوارِي عَوْرَةَ الرَّجُلِ وَالْماءُ لَمْ يَكُنْ لابْنِ آدَمَ فِيهِ حَقٌّ .

آدميزاد بيشتر ازسايه خانهاى و خشك نانى وجامهايكه عورت‌مرد بپوشاند وآب حق ندارد .

٢١٥٥ كُلُّ شَيْءٍ ساءَ الْمُؤْمِنَ فَهُوَ مُصِيبَةٌ .

هرچه مؤمن را از آن بد آيد مصيبت است.

كُلُّ عَيْنٍ زانِيَةٌ وَالْمَرْأَةُ إِذَا اسْتَعْطَرَتْ فَمَرَّتْ بِالْمَجْلِسِ فَهِيَ زانِيَةٌ.

هر چشمی زناکار است و زن وقتی خشبو شود و بر انجمنی بگذرد زناکار است. ۲۱۵۷

كُلُّ قَرْضٍ صَدَقَةٌ.

هر قرضی صدقه است. ۲۱۵۸

كُلُّ امْرِیءٍ حَسِيبُ نَفْسِهِ.

هرکس حسابگر خویشتنست. ۲۱۵۹

كُلُّ مُشْكِلٍ حَرامٌ وَلَيْسَ فِي الدِّينِ مُشْكِلٌ.

هرعمل مشکلی حرامست و در دین مشکل نیست. ۲۱۶۰

كُلُّ ما هُوَ آتٍ قَرِيبٌ.

هرچه آمد نیست نزدیک است. ۲۱۶۱

كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرامٌ: دَمُهُ وَعِرْضُهُ وَمالُهُ.

همه چیز مسلمان خون و آبرو ومال او برمسلمان حرام است. ۲۱۶۲

كُلُّكُمْ راعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ.

همه شما رعایتگرید وهمتان در باره رعیت خویش مسئولید. ۲۱۶۳

كُلُّ الذُّنُوبِ يُؤَخِّرُ اللهُ تَعالَى ما شاءَ مِنْها إِلَى يَوْمِ الْقِيامَةِ

خدای والا ، از همه گناهان هرچه را خواهد تا روز ۲۱۶۴

إِلاَّ عُقُوقَ الْوالِدَيْنِ فَإِنَّ اللهَ يُعَجِّلُهُ لِصاحِبِهِ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا قَبْلَ الْمَماتِ .

رستاخیز مؤخر دارد مگر نارضائی پدر و مادر که خدا سزای آن را در زندگی دنیا پیش از مرگ دهد.

٢١٦٥ كُلُّ الْكَذِبِ يُكْتَبُ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلاَّ ثَلاثٌ : الرَّجُلُ يَكْذِبُ فِي الْحَرْبِ فَإِنَّ الْحَرْبَ خُدْعَةٌ ، وَالرَّجُلُ يَكْذِبُ الْمَرْأَةَ فَيُرْضِيها ، وَالرَّجُلُ يَكْذِبُ بَيْنَ إِثْنَيْنِ لِيُصْلِحَ بَيْنَهُما .

همه دروغها بر فرزند آدم ثبت شود مگر سه دروغ مرد درجنگ دروغ گوید که جنگ خدعه کردن است و مرد بزن دروغ گوید که او را خشنود کند و مرد با دو کس دروغ گوید که میانشان اصلاح دهد.

٢١٦٦ كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرامٌ : مالُهُ وَعِرْضُهُ وَدَمُهُ ، حَسْبُ امْرِىءٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يُحَقِّرَ أَخاهُ الْمُسْلِمَ.

همه چیز مسلمان، از مال و آبرو و خونش بر مسلمان حرامست ، برای مرد همین شر بس که برادر مسلمان خویش را تحقیر کند.

٢١٦٧ كُلُّ أُمَّتِي مُعافى إِلاَّ الْمُجاهِرِينَ وَإِنَّ مِنَ الْجِهارِ أَنْ يَعْمَلَ

همه امت من بخشوده اند مگر تظاهر کنان (بفسق) ، از جمله تظاهر

الرَّجُلُ بِاللَّيْلِ عَمَلاً ثُمَّ يُصْبِحُ وَقَدْ سَتَرَهُ اللهُ تَعالىٰ فَيَقُولُ عَمِلْتُ الْبارِحَةَ كَذا وَكَذا وَقَدْ باتَ يَسْتُرُهُ رَبُّهُ وَيُصْبِحُ يَكْشِفُ سِتْرَ اللهِ عَنْهُ .

اینست که مرد بشب عملی کند و بصبح، با آنکه خدا عمل او را مستور داشته گوید شب گذشته چنان وچنان کردم، پروردگارش بشب مستورش داشته و بروز پرده خدا را ازخویش بر می دارد.

٢١٦٨ كُلُّ عِلْمٍ وَبالٌ يَوْمَ الْقِيامَةِ إلاّ مَنْ عَمِلَ بِهِ .

همه علمها روز قیامت وبال است مگر علمی که بدان عمل کنند.

٢١٦٩ كُلُّ بَني آدَمَ حَسُودٌ وَلا يَضُرُّ حاسِداً حَسَدُهُ ما لَمْ يَتَكَلَّمْ بِاللِّسانِ أَوْ يَعْمَلَ بِالْيَدِ.

همه فرزندان آدم حسودند و حسدحسود مادام که بزبان از آن سخن نگوید وبدست عملی نکند زیانش نمی‌زند.

٢١٧٠ كُلُّ قَرْضٍ جَرَّ ضِعْفَهُ فَهُوَ رِبا .

هر قرضی که دو برابر خویش آرد ربا است .

٢١٧١ كُلُّ مُؤذٍ فِي النّارِ .

هر آزارگری در جهنم است.

٢١٧٢ كُلُّ مَعْرُوفٍ صَنَعْتَهُ إِلىٰ غَنِيٍّ أَوْ فَقيرٍ فَهِيَ صَدَقَةٌ .

هر کارخیر که درباره ثروتمند یا فقیری کنی، صدقه است.

٢١٧٣ كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَمَا أَنْفَقَ الْمُسْلِمُ مِنْ نَفَقَةٍ عَلَى نَفْسِهِ وَأَهْلِهِ كُتِبَ لَهُ بِهَا صَدَقَةٌ وَمَا وَقَى بِهِ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ عِرْضَهُ كُتِبَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ.

هر کار نیکی صدقه است و هر چه مسلمان برخویش و کسان خویش خرج کند در قبال آن برای او صدقه‌ای نویسند وهرچه مسلمان بوسیله آن آبروی‌خویش محفوظ دارد در قبال آن برایش صدقه‌ای نویسند.

٢١٧٤ كُلُّ نَعِيمٍ زَائِلٌ إِلَّا نَعِيمَ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَكُلُّ هَمٍّ مُنْقَطِعٌ إِلَّا هَمَّ أَهْلِ النَّارِ.

هر نعمتی زایل شدنیست مگر نعمت بهشتیان و هر غمی قطع شدنیست مگرغم جهنمیان.

٢١٧٥ كُلُّ نَفْسٍ تُحْشَرُ عَلَى هَوَاهَا، فَمَنْ هَوَى الْكَفَرَةَ فَهُوَ مَعَ الْكَفَرَةِ وَلَا يَنْفَعُهُ عَمَلُهُ شَيْئاً.

هر کسی را بادلبستگیش محشور کنند، هر که بکافران دلبسته‌باشد با کافران است و عملش سودش ندهد.

٢١٧٦ كُلُّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ إِلَّا صَاحِبَ التَّوَاضُعِ.

هر که نعمتی دارد بمعرض حسداست مگر آنکه‌تواضع‌دارد.

٢١٧٧ كُلُّ نَفْسٍ مِنْ بَنِي آدَمَ

هریك از فرزندان آدم فرمان

سَيِّدٌ فَالرَّجُلُ سَيِّدُ أَهْلِهِ ، وَالْمَرْأَةُ سَيِّدَةُ بَيْتِها .

روا نیست مرد فرمانروای کسان خویش است وزن فرمانروای خانه خویش است .

۲۱۷۸ كُلَّما طالَ عُمْرُ الْمُسْلِمِ كانَ لَهُ خَيْرٌ .

عمرمسلمان هرچه درازشود خیر اوست .

۲۱۷۹ كُلُوا الزَّيْتَ وَادَّهِنُوا بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ .

زیتون خورید و با آن روغن کاری کنید که از درخت مبارک است.

۲۱۸۰ كُلُوا جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا فَإِنَّ طَعامَ الْواحِدِ يَكْفِي الْاِثْنَيْنِ وَطَعامُ الْاِثْنَيْنِ يَكْفِي الثَّلاثَةَ وَالْأَرْبَعَةَ كُلُوا جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا فَإِنَّ الْبَرَكَةَ مَعَ الْجَماعَةِ .

باهم غذا خورید و پراکنده مشوید که غذای یکی برای دوتن کافی است و غذای دو تن برای سه تن و چهار تن کافی است، باهم غذا خورید و پراکنده مشوید که برکت قرین جماعت است.

۲۱۸۱ كُلُوا وَاشْرَبُوا وَتَصَدَّقُوا وَالْبَسُوا فِي غَيْرِ إِسْرافٍ وَلا مَخِيلَةٍ .

بخورید و بنوشید وصدقه دهید و بپوشید بی‌اسراف وتکبر.

٢١٨٢ كَمَا تَكُونُوا يُوَلَّى عَلَيْكُمْ. چنانکه هستید بر شما حکومت کنند.

٢١٨٣ كَمَا لَا يُجْتَنَى مِنَ الشَّوْكِ الْعِنَبُ كَذَلِكَ لَا يَنْزِلُ الْفُجَّارُ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ فَاسْلُكُوا أَيَّ طَرِيقٍ شِئْتُمْ فَأَيَّ طَرِيقٍ سَلَكْتُمْ وَرَدْتُمْ عَلَى أَهْلِهِ. چنانکه از خار انگور نتوان چید بدکاران نیز بمقامات نکوکاران درنیایند بهر راه که خواهید روید که از هر راه روید بر اهل آن وارد میشوند

٢١٨٤ كَمْ مِنْ مُسْتَقْبِلٍ يَوْماً لَا يَسْتَكْمِلُهُ وَ مُنْتَظِرٍ غَداً لَا يَبْلُغُهُ. بسا کسا به روزی برسد که آنرا بسر نبرد و انتظار فردائی برد که بدان نرسد.

٢١٨٥ كَمْ مِنْ عَاقِلٍ وَ هُوَ حَقِيرٌ عِنْدَ النَّاسِ ذَمِيمُ الْمَنْظَرِ يَنْجُو غَداً وَ كَمْ مِنْ ظَرِيفِ اللِّسَانِ جَمِيلِ الْمَنْظَرِ عَظِيمِ الشَّأْنِ هَالِكٌ غَداً فِي الْقِيَامَةِ. بسا عاقل که پیش مردم حقیر است و منظری زشت دارد و فردا نجات یابد و بسا خوشزبان زیبا منظر بزرگ شأن که فردا در قیامت هلاك شدنیست.

٢١٨٦ كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ در دنیا چنان باش که گوئی

أَوْ عابِرُ سَبِيلٍ وَعُدَّ نَفْسَكَ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ.

غریبی یا رهگذر وخویشتن را از اهل قبور شمار .

٢١٨٧ كُنْ وَرِعاً تَكُنْ أَعْبَدَ النّاسِ وَكُنْ قَنِعاً تَكُنْ أَشْكَرَ النّاسِ وَأَحِبَّ لِلنّاسِ ما تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُؤْمِناً وَأَحْسِنْ مُجاوَرَةَ مَنْ جاوَرَكَ تَكُنْ مُسْلِماً وَأَقِلَّ الضَّحْكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضَّحْكِ تُمِيتُ الْقَلْبَ.

پرهیزکار باش تا عابد تر ازهمه باشی ، قانع باش تاشکرگزارتر ازهمه باشی، هرچه برای خویش خواهی برای مردم بخواه تامؤمن باشی وبا مجاوران خویش نیکومجاورت کن تامسلمان باشی وخنده کمتر کن که خنده بسیار دل را بمیراند.

٢١٨٨ كُونُوا فِي الدُّنْيا أَضْيافاً، وَاتَّخِذُوا الْمَساجِدَ بُيُوتاً، عَوِّدُوا قُلُوبَكُمُ الرِّقَّةَ وَأَكْثِرُوا التَّفَكُّرَ وَالْبُكاءَ وَلا تَخْتَلِفَنَّ بِكُمُ الْأَهْواءُ تَبْنُونَ ما لا تَسْكُنُونَ وَتَجْمَعُونَ ما لا تَأْكُلُونَ وَتَأْمُلُونَ ما لا تُدْرِكُونَ.

در دنیاچون میهمانان باشید و مسجدها را خانه کنید دلها را برقت عادت دهید و اندیشه‌و گریه بسیار کنید و هوسها شمارا ازراه نبرد بناها می‌سازید که در آن ساکن نمیشوید و چیزها فراهم میکنید که نمیخورید و امیدها دارید که بدان نمیرسید.

٢١٨٩ كَيْفَ يُقَدِّسُ اللهُ أُمَّةً لا يُؤْخَذُ مِنْ شَديدِهِمْ لِضَعيفِهِمْ؟

خداوند مردمی را که حق ضعیفان‌را از نیرومندشان‌نگیرند چگونه تقدیس کند.

٢١٩٠ أَلْكاسِبُ مِنْ يَدِهِ خَليلُ اللهِ.

کسی که بدست‌خویش کسب کند دوست خداست.

٢١٩١ أَلْكِبْرُ مِنْ بَطَرِ الْحَقِّ وَغَمْطِ النّاسِ.

تکبر نتیجه بی‌اعتنائی به‌حق‌و تحقیر مردم است.

٢١٩٢ أَلْكِذْبُ كُلُّهُ إِثْمٌ إِلّا ما نَفَعَ بِهِ مُسْلِمٌ.

دروغ همه‌اش گناه است مگر دروغی که مسلمانی‌را سود دهد.

٢١٩٣ أَلْكِذْبُ يُسَوِّدُ الْوَجْهَ وَالنَّميمَةُ عَذابُ الْقَبْرِ.

دروغ مایهٔ روسیاهی است و سخن‌چینی موجب عذاب قبراست.

٢١٩٤ أَلْكَرَمُ التَّقْوى، وَالشَّرَفُ التَّواضُعُ وَ الْيَقينُ الْغِنى.

کرامت بپرهیزکاری است و شرف بتواضع و بی‌نیازی بیقین.

٢١٩٥ أَلْكَلِمَةُ الْحِكْمَةُ ضالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَها فَهُوَ أَحَقُّ بِها.

سخن حکمت آمیز گمشده مؤمن است‌و هرکجا یابدش‌بدان شایسته تر است.

٢١٩٦ أَلْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ.

سخن نیکو صدقه است.

أَلْكَيِّسُ مَنْ دانَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِما بَعْدَ الْمَوْتِ وَ الْعاجِزُ مَنْ إِتَّبَعَ نَفْسَهُ هَواها وَ تَمَنّى عَلَى اللهِ الْأَماني.

۲۱۹۷ هوشيار آن است كه بر خويش مسلط است و براى پس از مرگ عمل كند و ناتوان آنست كه هوسهاى خويش را تبعيت كند و از خدا آرزوهاى بسيار دارد.

۲۱۹۸ لَلّٰهُ أَشَدُّ فَرَحاً بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ إذا وَجَدَ بَعِيرَهُ قَدْ أَضَلَّهُ بِأَرْضٍ فَلاةٍ.

خداوند از توبه بنده خويش، بيشتر از آن خرسند ميشود كه يكى از شما شترى را كه در بيابانى گم كرده است بيابد.

۲۱۹۹ لَلّٰهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنَ الْعَقِيمِ الْوالِدِ، وَ مِنَ الضّالِّ الْواجِدِ، وَ مِنَ الظَّمْآنِ الْوارِدِ.

خداوند از توبه بنده خويش بيش از عقيمى كه بزايد و گم كرده‌اى كه بيابد و تشنه‌اى بآب در آيد خرسند است.

۲۲۰۰ لَلّٰهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ التّائِبِ مِنَ الظَّمْآنِ الْوارِدِ، وَ مِنَ الْعَقِيمِ الْوالِدِ، وَ مِنَ الضّالِّ الْواجِدِ فَمَنْ تابَ إِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً أَنْسَى اللهُ حافِظَيْهِ وَ جَوارِحَهُ وَ بِقاعَ الْأَرْضِ كُلَّها خَطاياهُ وَ ذُنُوبَهُ.

خداوند از توبه توبه گذار بيشتر از تشنه‌اى كه بآب در آيد و عقيمى كه بزايد و گم كرده‌اى كه بيابد خوشحال ميشود هر كس بخدا از روى خلوص توبه برد، خداوند خطاها و گناهان وى را از ياد دو فرشته نگهبان و اعضاى وى و همهٔ نقاط زمين ببرد.

٢٢٠١ لَلّهُ أَقْدَرُ عَلَيْكَ مِنْكَ عَلَيْهِ.

قدرت‌خدا برتوازقدرت توبراو بیشتراست.

٢٢٠٢ لَأَنَا أَشَدُّ عَلَيْكُمْ خَوْفاً مِنَ النِّعَمِ مِنّي مِنَ الذُّنُوبِ أَلاٰ إِنَّ النِّعَمَ الَّتِي لاٰ تُشْكَرُ هِيَ الْحَتْفُ الْقَاضِي.

من درباره شما از نعمتها بیشتر از گناهان بیمناکم بدانید که نعمت هائی که شکر آن نگزارند هلاك قطعي است.

٢٢٠٣ لَأَنَا مِنْ فِتْنَةِ السَّرّاءِ أَخْوَفُ عَلَيْكُمْ مِنْ فِتْنَةِ الضَّرّاءِ، إِنَّكُمْ ابْتُلِيتُمْ بِفِتْنَةِ الضَّرّاءِ فَصَبَرْتُمْ وَإِنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ.

من‌درباره شما ازفتنه کشایش بیش از فتنه تنك دستی بیم دارم شما بفتنه تنگدستی مبتلا شدید وصبر کردید حقاً که دنیاشیرین و دلفریب است.

٢٢٠٤ لَأَنْ أُطْعِمَ أَخاً فِي اللهِ مُسْلِماً لُقْمَةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِدِرْهَمٍ وَلَأَنْ أُعْطِيَ أَخاً فِي اللهِ مُسْلِماً دِرْهَماً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِعَشَرَةٍ وَلَأَنْ أُعْطِيَهُ عَشَرَةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ رَقَبَةً.

این که در راه خدا لقمه‌ای ببرادر مسلمانی بخورانم نزد من محبوب تر است تا درهمی صدقه دهم و این که درراه خدادرهمی ببنده مسلمانی ببخشم نزد من محبوب تر است تا ده درهم‌صدقه کنم‌و این که ده‌درهم ببخشم‌پیش من محبوب تر است که بنده‌ای آزاد کنم.

٢٢٠٥ لَأَنْ أُعِينَ أَخِي ٱلْمُؤْمِنَ عَلَىٰ حَاجَتِهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ صِيَامِ شَهْرٍ وَٱعْتِكَافٍ فِي ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ.

اینکه برادر مؤمن خویشرا بر حاجت وی اعانت کنم پیش من از یکماه روزه و اعتکافی در مسجدالحرام محبوب‌تر است.

٢٢٠٦ لَأَنْ أَكُونَ فِي شِدَّةٍ أَتَوَقَّعُ بَعْدَهَا رَخَاءً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكُونَ فِي رَخَاءٍ أَتَوَقَّعُ بَعْدَهُ شِدَّةً.

این که در سختی باشم وازپی آن امید و آسایش داشته باشم پیش من محبوب‌تر است تا در آسایشی باشم که از پی آن منتظر سختی باشم.

٢٢٠٧ لَأَنْ تُصَلِّيَ ٱلْمَرْأَةُ فِي بَيْتِهَا خَيْرٌ لَهَا مِنْ أَنْ تُصَلِّيَ فِي حُجْرَتِهَا، وَلَأَنْ تُصَلِّيَ فِي حُجْرَتِهَا خَيْرٌ مِنْ أَنْ تُصَلِّيَ فِي ٱلدَّارِ، وَلَأَنْ تُصَلِّيَ فِي ٱلدَّارِ خَيْرٌ لَهَا مِنْ أَنْ تُصَلِّيَ فِي ٱلْمَسْجِدِ

اینکه زن در اطاق خویش نماز کند برای او بهتر است تادر ایوان خویش نماز کند و اینکه در ایوان خویش نماز کند بهتر است تا در صحن خانه نماز کندو این که در صحن خانه نماز کند برای وی بهتر است تا در مسجد نماز کند.

٢٢٠٨ لَأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ ثُمَّ يَغْدُوا إِلَى ٱلْجَبَلِ فَيَحْتَطِبَ

اینکه یکی از شما ریسمان خویش برگیرد و بکوه رودوهیزم

فَيَبِيعَ فَيَأْكُلَ وَ يَتَصَدَّقَ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النّاسَ .

فراهم آرد و بفروشد و بخورد و صدقه کند برای وی بهتر است که از مردم بخواهد .

۲۲۰۹ لَأَنْ يُؤَدِّبَ رَجُلٌ وَلَدَهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِصاعٍ.

اینکه مردی فرزند خویشرا ادب کند برای وی بهتر است از پیمانه‌ای صدقه کند.

۲۲۱۰ لَأَنْ يَتَصَدَّقَ الْمَرْءُ فِي حَياتِهِ بِدِرْهَمٍ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِمِائَةٍ عِنْدَ مَوْتِهِ.

اینکه‌مردی درزندگی‌خویش درهمی صدقه کند برای وی بهتر است تاصد درهم هنگام مرگش صدقه کند.

۲۲۱۱ لَأَنْ يَجْعَلَ أَحَدُكُمْ فِي فِيهِ تُراباً خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَجْعَلَ فِي فِيهِ ما حَرَّمَ اللهُ.

اینکه یکی از شما خاکی‌در دهان خویش نهد برای وی بهتر است تا چیزی را که خدا حرام کرده در دهان خود نهد.

۲۲۱۲ لَأَنْ يَزْنِيَ الرَّجُلُ بِعَشَرَةِ نِسْوَةٍ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَزْنِيَ بِامْرَأَةِ جارِهِ ، وَلَأَنْ يَسْرِقَ الرَّجُلُ مِنْ عَشَرَةِ أَبْياتٍ أَيْسَرُ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْرِقَ مِنْ بَيْتِ جارِهِ.

اینکه مردباده‌زن‌زنا کندگناه آن کمتر است تا با زن همسایه خویش زنا کند و این که مرد از ده خانه‌دزدی کند برای‌وی آسان است تا از خانه همسایه خویش بدزدد.

۲۲۱۳	لَأَنْ يَطْعَنَ فِي رَأْسِ أَحَدِكُمْ بِمِخْيَطٍ مِنْ حَدِيدٍ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمَسَّ إِمْرَأَةً لَا تَحِلُّ لَهُ .	اینکه با سوزن آهنین بسر یکی از شما زنند برای وی بهتر است تابزنی که بروی حلال نیست دست بزند.
۲۲۱۴	لَأَنْ يَلْبَسَ أَحَدُكُمْ ثَوْباً مِنْ رِقَاعٍ شَتَّى خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ غَيْرِهِ مَا لَيْسَ عِنْدَهُ	اینکه یکی ازشما جامه ای از وصله های مختلف پوشد برای وی بهتراست که آنچه ندارد از دیگری بگیرد .
۲۲۱۵	لَأَنْ يَمْتَلِيَ جَوْفُ رَجُلٍ قَيْحاً خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلِيَ شِعْراً .	این که اندرون مردی ازچرك پر شود برای وی بهتر است تا از شعر پر شود.
۲۲۱۶	لَأَنْ يَهْدِيَ اللهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلاً خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ .	اینکه خدا بدست تومردی را هدایت کند برای تو از همه چیز هائی که خورشیدبر آن تو طلوع و غروب میکند بهتراست.
۲۲۱۷	لَيُرَدُّنَّ الْحُقُوقَ إِلَى أَهْلِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُقَادُ لِلشَّاةِ الْجَلْحَاءِ مِنَ الشَّاةِ الْقَرْنَاءِ تَنْطِحُهَا .	روز قیامت حقوق کسان را بازپس دهند تا آنجا که از بز شاخدار که بزبیشاخ را شاخ زده تقاص کنند .
۲۲۱۸	لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَوُنَّ	بنیکی را دارید و از بدی باز

عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُسَلِّطَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ شِرارَكُمْ فَيَدْعُو خِيارُكُمْ فَلاٰ يُسْتَجابُ لَهُمْ.

دارید وگرنه خدا بداتانرا بر شما مسلط کند و نیکاتتان دعا کنند و استجابتشان نکنند.

لَتَرْكَبُنَّ سُنَنَ مَنْ كانَ قَبْلَكُمْ شِبْراً بِشِبْرٍ وَذِراعاً بِذِراعٍ حَتّىٰ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمْ وَحَتّىٰ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ جامَعَ إِمْرَأَتَهُ بِالطَّرِيقِ لَفَعَلْتُمُوهُ

روش کسانی را که پیش از شما بوده‌اند وجب بوجب‌وذراع بذراع تقلید خواهید کردتاآنجا که اگر یکی از ایشان بسوراخ سوسماری در آمده در خواهید شد و تا آنجا که اگر یکیشان درراه با همسر خود جفت شده خواهید کرد. ۲۲۱۹

لَتَمْلأَنَّ الْأَرْضَ جَوْراً وَظُلْماً فَإِذا مُلِئَتْ يَبْعَثُ اللّٰهُ رَجُلاً مِنّي اسْمُهُ إِسْمي وَإِسْمُ أَبِيهِ إِسْمُ أَبِي فَيَمْلَؤُها عَدْلاً وَقِسْطاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً

زمین از جور و ظلم پرمیشود و چون پر شد خدا مردی را که اسم وی اسم منست و اسم پدرش اسم پدر منست برانگیزد تاآنرا از عدل و انصاف پرکند چنانکه از جوروظلم پر شده‌است. ۲۲۲۰

لَتَمْلأَنَّ الْأَرْضَ ظُلْماً وَعُدْواناً ثُمَّ لَيَخْرُجَنَّ رَجُلٌ مِنْ

زمین از جور و تعدی پر می شود آنکاه مردی از خاندان من بیرون آید تا آنرا ازانصاف و ۲۲۲۱

أَهْلِ بَيْتِي حَتَّى يَمْلأَها قِسْطاً وَعَدْلاً كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَعُدْواناً

عدل پر کند چنانکه از ظلم و تعدی پر شده است.

٢٢٢٢ لَتَنْتَقِضَنَّ عُرَا الإسْلامِ عُرْوَةً عُرْوَةً فَكُلَّما انْتَقَضَتْ عُرْوَةٌ تَشَبَّثَ النّاسُ بِالَّتِي تَلِيها فَأَوَّلُهُنَّ نَقْضاً الْحُكْمُ وَآخِرُهُنَّ الصَّلاةُ

دستاویز های اسلام یکایك شکسته میشود وچون دستاویزی شکسته شد مردم بدستاویز بعدی چنك می زنند، نخستین دستاویزی که شکسته می شود حکومت حق است و آخر آن نماز است.

٢٢٢٣ لَزَوالُ الدُّنيا أَهْوَنُ عَلَى اللهِ مِنْ قَتْلِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ

سقوط دنیا نزد خدا آسان تر از قتل یك مرد مسلمان است.

٢٢٢٤ لِسانُ الْقاضِي بَيْنَ طَرِيقَيْنِ إِمّا إِلَى جَنَّةٍ وَإِمّا إِلَى نارٍ.

زبان قاضی میان دوراه است یا بسوی بهشت یا بسوی جهنم.

٢٢٢٥ لَسْتُ أَخافُ عَلَى أُمَّتِي غَوْغاءَ تَقْتُلُهُمْ وَلا عَدُوّاً يَجْتاحُهُمْ وَلٰكِنِّي أَخافُ عَلَى أُمَّتِي أَئِمَّةً مُضِلِّينَ إِنْ أَطاعُوهُمْ فَتَنُوهُمْ وَإِنْ عَصَوْهُمْ قَتَلُوهُمْ.

من بر امت خویش از انبوه هائیکه بکشندشان یادشمنانیکه پامالشان کنند بیم ندارم بلکه از پیشوایان گمره کار بر امت خویش بیمناکم که اگر اطاعت شان کنند مفتون شوند واگر عصیانشان کنند مقتول شوند.

لَسَفَرَةٌ فِي سَبِيلِ اللهِ خَيْرٌ مِنْ خَمْسِينَ حَجَّةٍ .

۲۲۲۶ سفری در راه خدا از پنجاه حج بهتر است.

لَعَثْرَةٌ فِي كَسْبِ حَلَالٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللهِ مِنْ ضَرْبٍ بِسَيْفٍ حَوْلاً كَامِلاً .

۲۲۲۷ افتادنی درراه کسب حلال نزد، خدا از یک‌سال شمشیر زدن بهتر است.

لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الرَّاشِي وَالْمُرْتَشِي

۲۲۲۸ لعنت خدا بر رشوه ده ورشوه گیر باد.

لَعَنَ اللهُ الْخَمْرَ وَشَارِبَهَا وَسَاقِيَهَا وَبَايِعَهَا وَمُبْتَاعَهَا وَعَاصِرَهَا وَحَامِلَهَا وَالْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ وَآكِلَ ثَمَنِهَا.

۲۲۲۹ خدا شراب و نوشنده وساقی و فروشنده و خریدار و فشار دهنده و حامل و گیرنده وخورنده‌قیمت آنرا لعنت کند.

لَعَنَ اللهُ الرَّاشِي وَالْمُرْتَشِي وَالَّذِي يَمْشِي بَيْنَهُمَا .

۲۲۳۰ خدا رشوه‌ده ورشوه گیر را با آنکه‌میان آنها واسطه‌میشود لعنت کند.

لَعَنَ اللهُ الرِّبَا وَآكِلَهُ وَكَاتِبَهُ وَشَاهِدَهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ .

۲۲۳۱ خدا رباوربا خوار را بانویسنده وشاهدمعامله ربا اگر واقفند لعنت کند .

لَعَنَ اللهُ الرَّجُلَ يَلْبَسُ لِبْسَةَ

۲۲۳۲ خدا مردی را که چون زن

الْمَرْأَةِ وَ الْمَرْأَةَ يَلْبَسُ لِبْسَةَ الرَّجُلِ.

لباس پوشد وزنی را که چون مرد لباس پوشد لعنت کند.

۲۲۳۳ لَعَنَ اللهُ الرَّجُلَةَ مِنَ النِّساءِ.

خدا زنان مردنما را لعنت کند.

۲۲۳۴ لَعَنَ اللهُ الْمُتَشَبِّهاتِ مِنَ النِّساءِ بِالرِّجالِ وَ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجالِ بِالنِّساءِ.

خدا زنان مرد نما و مردان زن نما را لعنت کند.

۲۲۳۵ لَعَنَ اللهُ الْمُحَلِّلَ وَالْمُحَلَّلَ لَهُ.

خدا محلل را با کسی که برای وی محلل شوند لعنت کند.

۲۲۳۶ لَعَنَ اللهُ الْمُخَنَّثِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ الْمُتَرَجِّلاتِ مِنَ النِّساءِ.

خدا مردان مخنث و زنان مرد نما را لعنت کند.

۲۲۳۷ لَعَنَ اللهُ الْمُسَوِّفاتِ الَّتي يَدْعُوها زَوْجُها إِلى فِراشِهِ فَتَقُولُ: «سَوْفَ» حَتّى تَغْلِبَهُ عَيْناهُ.

خدا مماطله گر را لعنت کند یعنی زنی که شوهرش ببسترش خواند و گوید: «کمی بعد» تا خوابش ببرد.

۲۲۳۸ لَعَنَ اللهُ آكِلَ الرِّبا وَمُؤْكِلَهُ وَكاتِبَهُ وَمانِعَ الصَّدَقَةِ.

خدا رباخوار و رباده و نویسنده معامله ربا و مانع صدقه را لعنت کند.

۲۲۳۹ لَعَنَ اللهُ ثَلاثَةً : آكِلُ زادِهِ وَحْدَهُ، وَراكِبُ الفَلاةِ وَحْدَهُ، وَالنّائِمُ في بَيْتٍ وَحْدَهُ.

خدا سه کس را لعنت کند آنکه توشه خویش تنها خورد و آنکه تنها بیابان سپرد و آنکه در خانه‌ای تنها خوابد.

۲۲۴۰ لَعَنَ اللهُ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الوالِدَةِ وَوَلَدِها وَبَيْنَ الأَخِ وَأَخيهِ.

خدا کسی را میان مادر و فرزند و میان دو برادر فرقت افکند لعنت کند.

۲۲۴۱ لَعَنَ اللهُ مَنْ لَعَنَ والِدَيْهِ.

هرکه پدر و مادر خویش را لعن کند خدایش لعنت کند.

۲۲۴۲ لَعَنَ اللهُ مَنْ يَسِمُ فِي الوَجْهِ.

هرکه بر چهره علامت نهد خدایش لعنت کند.

۲۲۴۳ لُعِنَ عَبْدُ الدّينارِ وَلُعِنَ عَبْدُ الدِّرْهَمِ.

بنده دینار ملعون باد و بنده درهم ملعون باد.

۲۲۴۴ لَغَدْوَةٌ في سَبيلِ اللهِ أَوْ رَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنيا وَما فيها وَلَقابُ قَوْسِ أَحَدِكُمْ أَوْ مَوْضِعُ قَدَمِهِ فِي الجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنيا وَما فيها وَلَوْ اطَّلَعَتْ إِمْرَأَةٌ مِنْ

صبحدم رفتنی در راه خدا یا شبانگاه رفتنی از دنیا و هرچه در آنست بهتر، اندازه کمان یکیتان یا جای قدم او در بهشت از دنیا و هرچه در آن هست بهتر، اگر زنی از اهل بهشت بزمین نمایان

نِساءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَى الْأَرْضِ لَمَلَأَتْ ما بَيْنَهُما رِيحاً وَ لَأَضاءَتْ ما بَيْنَهُما وَ لَنَصيفُها عَلى رَأْسِها خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيا وَما فيها.

شود ميان زمين و آسمانرا ازبوى خوش پر كند و روشن كند، سر پوش وى كه بسر دارد از دنيا و هرچه در آنست بهتر است.

٢٢٤٥ لَقَدْ أُمِرْتُ أَنْ أَتَجَوَّزَ فِي الْقَوْلِ فَإِنَّ الْجَوازَ فِي الْقَوْلِ هُوَ خَيْرٌ.

فرمان يافتم كه در سخن مجاز گويم كه مجاز در گفتار نيك است.

٢٢٤٦ لَقَدْ أُوذِيتُ فِي اللهِ وَما يُؤذي أَحَدٌ وَأُخِفْتُ فِي اللهِ وَما يُخافُ أَحَدٌ، وَلَقَدْ أَتَتْ عَلَيَّ ثَلاثُونَ مِنْ بَيْنِ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ وَما لِي وَ لِبِلالٍ طَعامٌ إِلَّا شَيْءٌ يُواريهِ إِبْطُ بِلالٍ.

هنگامى در راه خدا اذيت ديدم كه هيچكس اذيت نمى‌ديد و هنگامى در راه خدا بيم ناك بودم كه هيچكس بيم ناك نبود بسى روز و شب بر من گذشت كه‌من وبلال جز چيزى كه‌زيربغل بلال نهان ميشد غذائى نداشتيم.

٢٢٤٧ لَقَدْ بارَكَ اللهُ لِرَجُلٍ في حاجَةٍ أَكْثَرَ الدُّعاءَ فيها أُعْطِيَها أَوْ مُنِعَها.

خدا حاجتى را كه مرد در باره آن بسيار دعا كند روابشود يا نشود، مبارك كرده است.

لَقَدْ رَأَيْتُ رَجُلاً يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ فِي شَجَرَةٍ قَطَعَها مِنْ ظَهْرِ الطَّرِيقِ كانَتْ تُؤْذِي النّاسَ.

مردی‌را دیدم که در بهشت‌در ٢٢٤٨
درختی همیگشت که مزاحم راه کسان بود و آنرا کنده بود.

لَقَلْبُ ابْنِ آدَمَ أَسْرَعُ تَقَلُّباً مِنَ الْقِدْرِ إِذَا اسْتَجْمَعَتْ غَلْياناً

دل فرزندآدم از دیگی که ٢٢٤٩
سخت جوشان باشد تغییر پذیر تر است.

لَقِيامُ الرَّجُلِ فِي الصَّفِّ فِي سَبِيلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ساعَةً أَفْضَلُ مِنْ عِبادَةِ سِتِّينَ سَنَةً.

یکساعت ایستادن مردبصف‌درراه ٢٢٥٠
خدا از شصت سال عبادت بهتر است.

لَقِيدُ سَوْطِ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِمّا بَيْنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ

اندازه تازیانه‌یکی‌تان‌در بهشت ٢٢٥١
بهتر از آن چیزهاست که میان آسمان و زمین است.

لِكُلِّ داءٍ دَواءٌ فَإِذا أُصِيبَ دَواءُ الدّاءِ بَرِئَ بِإِذْنِ اللهِ تَعالى.

هر دردی دوائی دارد و چون ١٢٥٢
دوای درد بجا افتد باذن خدای والا به شود.

لِكُلِّ داءٍ دَواءٌ وَدَواءُ الذُّنُوبِ الاِسْتِغْفارُ.

هر دردی را دوائیست و دوای ٢٢٥٣
گناهان آمرزش‌خواستن‌است.

٢٢٥٤ لِكُلِّ ذَنبٍ تَوْبَةٌ إلاّ سُوءُ الْخُلْقِ.

هر گناهی را توبه‌ای هست مگر بدخوئی.

٢٢٥٥ لِكُلِّ شَيْءٍ آفَةٌ تُفْسِدُهُ وَ آفَةُ هٰذَا الدِّينِ وُلاةُ السُّوءِ.

هر چیزی آفتی دارد که مایه فساد آن میشود و آفت این دین زمامداران بدند.

٢٢٥٦ لِكُلِّ شَيْءٍ حِلْيَةٌ وَ حِلْيَةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنِ.

هر چیزی زینتی دارد و زینت قرآن صوت خوش است.

٢٢٥٧ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكاةٌ وَ زَكاةُ الْجَسَدِ الصَّوْمُ.

هرچیزی‌را زکاتی‌هست وزکات تن روزه داشتن است.

٢٢٥٨ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكاةٌ وَ زَكاةُ الدّارِ بَيْتُ الضِّيافَةِ.

هرچیزی‌را زکاتی‌هست‌وزکات خانه اطاق مهمانخانه است.

٢٢٥٩ لِكُلِّ شَيْءٍ طَرِيقٌ وَ طَرِيقُ الْجَنَّةِ الْعِلْمُ.

هر چیزی راهی دارد و راه بهشت دانش است.

٢٢٦٠ لِكُلِّ شَيْءٍ عِمادٌ وَ عِمادُ هٰذَا الدِّينِ الْفِقْهُ.

هر چیزی را ستونی هست و ستون این دین دانائی است.

لِكُلِّ شَيْءٍ مِفْتاحٌ وَ مِفْتاحُ السَّمٰواتِ قَوْلُ «لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ»

۲۲٦۱ هر چیزی را کلیدی هست و کلید آسمانها گفتار «لا اله الا الله» است.

لِكُلِّ شَيْءٍ مِفْتاحٌ وَ مِفْتاحُ الْجَنَّةِ حُبُّ الْمَساكِينِ وَالْفُقَراءِ

۲۲٦۲ هرچیزی را کلیدی هست و کلید بهشت دوستی مستمندان وفقیران است.

لِكُلِّ عَبْدٍ صِيتٌ: فَإِذا كانَ صالِحاً وُضِعَ فِي الْأَرْضِ وَ إِنْ كانَ سَيِّئاً وُضِعَ فِي الْأَرْضِ.

۲۲٦۳ هر بنده‌ای شهرتی دارد اگر نیك باشد در زمین رود واگر بد باشد در زمین رود.

لِكُلِّ غادِرٍ لِواءٌ يَوْمَ الْقِيامَةِ يُعْرَفُ بِهِ.

۲۲٦٤ هر خیانتکاری روز قیامت پرچمی دارد که بدان شناخته شود.

لِلتَّوْبَةِ بابٌ بِالْمَغْرِبِ مَسيرَهُ سَبْعِينَ عاماً لا يَزالُ كَذٰلِكَ حَتَّى يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِها.

۲۲٦٥ توبه دری بمغرب دارد که وسعت آن هفتاد سال راه است وهمچنان باز است تا بعضی آیات پرورد گارت بیاید، طلوع خورشید از طرف مغرب.

لِلْجارِ حَقٌّ.

۲۲٦٦ همسایه حقی دارد.

لِلرَّحِمِ لِسانٌ عِنْدَ الْمِيزانِ

۲۲٦۷ خویشاوندی روز حساب زبانی

تَقُولُ : يا رَبِّ مَنْ قَطَعَني فَاقْطَعْهُ وَمَنْ وَصَلَني فَصِلْهُ .

دارد و گوید خدایا هر که مرا برید او را ببر و هر که مرا بپیوست او را پیونده.

٢٢٦٨ لِلسّائِلِ حَقٌّ وَ إِنْ جاءَ عَلىٰ فَرَسٍ .

خواهنده حقی دارد اگرچه سوار است بیاید.

٢٢٦٩ لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلاثُ عَلامات : يَتَمَلَّقُ إِذا حَضَرَ وَ يَغْتابُ إِذا غابَ وَيَشْمَتُ بِالْمُصيبَةِ .

متکلف را سه نشانست در حضور تملق گوید و در غیاب غیبت کند و مصیبت را شماتت کند.

٢٢٧٠ لِلْمَرْأَةِ سِتْرانِ : أَلْقَبْرُ وَ الزَّواجُ .

زن دو پرده دارد قبر و زناشوئی.

٢٢٧١ لِلْمُرائي ثَلاثُ عَلامات : يَنْشُطُ إِذا كانَ عِنْدَ النّاسِ وَ يَكْسَلُ إِذا كانَ وَحْدَهُ وَ يُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ في جَميعِ أُمُورِهِ

ریاکار سه نشان دارد وقتی پیش مردم باشد نشیط است و وقتی تنها باشد ملول است و دوست دارد در همه کارش ستایش شود.

٢٢٧٢ لِلْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ خَمْسٌ : يُسَلِّمُ عَلَيْهِ إِذا لَقِيَهُ وَ يُجيبُهُ إِذا دَعاهُ وَ يَعُودُهُ إِذا مَرِضَ

مسلمان بر مسلمان پنج حق دارد وقتی ببیندش باو سلام کند و وقتی بخواندش بپذیرد و وقتی بیمار شد عیادتش کند و وقتی بمیرد

وَ يَتْبَعُ جَنازَتَهُ إِذا ماتَ وَ يُحِبُّ لَهُ ما يُحِبُّ لِنَفْسِهِ.

جنازه‌اش را تشییع کند و هرچه برای خویش بخواهد برای او بخواهد.

٢٢٧٣ لِلْمَمْلُوكِ طَعامُهُ وَ كِسْوَتُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَلا يُكَلَّفُ مِنَ الْعَمَلِ إِلاّ ما يُطِيقُ.

مملوك حق طعام وغذای شایسته دارد وکاری که تاب آن ندارد بعهده او نگذارند.

٢٢٧٤ لِلْمَمْلُوكِ عَلى سَيِّدِهِ ثَلاثُ خِصالٍ : لا يُعَجِّلُهُ عَنْ صَلاتِهِ وَلا يُقِيمُهُ عَنْ طَعامِهِ وَيُشْبِعُهُ كُلَّ الْإِشْباعِ.

مملوك بر آقای خود سه حق دارد در ادای نماز شتاب زده‌اش نکند و از غذا برش نخیزاند و کاملا سیرش کند.

٢٢٧٥ لِلْمُؤْمِنِ أَرْبَعَةُ أَعْداءٍ: مُؤْمِنٌ يَحْسُدُهُ وَ مُنافِقٌ يَبْغَضُهُ وَ شَيْطانٌ يُضِلُّهُ وَكافِرٌ يُقاتِلُهُ.

مؤمن چهار دشمن دارد،مؤمنی که براو حسد برد و منافقی که دشمنش داردوشیطانیکه گمراهش کند و کافری که با او پیکار کند.

٢٢٧٦ لِلْمُنافِقِ ثَلاثُ عَلاماتٍ : إِذا حَدَّثَ كَذَبَ، وَ إِذا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ خانَ.

منافق سه نشاندارد وقتی سخن کند دروغ گوید و چون وعده دهد تخلف کند و چون امینش شمارند خیانت کند.

٢٢٧٧ لِلنّارِ بابٌ لا يَدْخُلُ مِنْهُ

جهنم‌را دری هست که‌جز آنکه

إلاّ مَنْ شفى غَيْظَهُ بِسَخَطِ اللهِ تعالىٰ.

غیظ خویش‌را به نارضائی خدای والا فرونشانده از آن وارد نمیشود.

۲۲۷۸ لَمْ تؤتَوا بَعْدَ كَلِمَةِ الإخْلاص مِثْلَ العافِيَةِ فاسْئَلوا اللهَ العافِيَةَ

شمارا پس از کلمهٔ اخلاص چیزی مثل عافیت نداده‌اند از خدا عافیت طلبید.

۲۲۷۹ لَمْ يَبْعَثِ اللهُ تَعالىٰ نَبِيّاً إلّا بِلُغَةِ قَوْمِهِ.

خدا هیچ پیغمبری‌را جز به زبان قومش نفرستاد.

۲۲۸۰ لَمْ يَبْقَ مِنَ النُّبُوَّةِ إلاّ المُبَشِّراتِ: ألرُّؤيَا الصّالِحَة.

از پیغمبری جز بشارت رسانها نمانده یعنی رؤیای نیک.

۲۲۸۱ لَمْ يَكْذِبْ مَنْ نَمىٰ بَيْنَ اثْنَيْنِ لِيُصْلِحَ.

هرکس میان دوتن سخنی گوید که اصلاحشان دهد دروغ نگفته

۲۲۸۲ لَمْ يَلْقَ ابنُ آدَمَ شَيْئاً قَطُّ مُنْذُ خَلَقَهُ اللهُ أشَدَّ عَلَيْهِ مِنَ المَوْتِ ثُمَّ إنَّ المَوْتَ لأهْوَنُ مِمّا بَعْدَهُ.

فرزند آدم از آنهنگام که خدایش آفریده چیزی سخت‌تر از مرگ ندیده و باز مرگ از مابعد مرگ آسان تر است.

۲۲۸۳ لَمّا صَوَّرَ اللهُ تَعالىٰ آدَمَ في الجَنَّةِ تَرَكَهُ ماشاءَ اللهُ أنْ

چون خدای والا در بهشت آدم را آفرید وی‌را تا مدتیکه خواست

يَتْرُكَــهُ ، فَجَعَلَ إِبْلِيسُ يَطِيفُ بِهِ يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَلَمَّا رَآهُ أَجْوَفَ عَرَفَ أَنَّـهُ خَلْقٌ لَا يَتَمالَكُ .

واگذاشت وابلیس براو گشتن و نگریستن گرفت وچون دید که میان تهی است بدانست که این مخلوق خویشتن‌دار نیست .

۲۲۸۴ لَمَّا عُرِجَ لي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ مَرَرْتُ بِقَوْمٍ لَهُمْ أَظْفارٌ مِنْ نُحاسٍ يَخْمِشُونَ وُجُوهَهُمْ وَ صُدُورَهُمْ فَقُلْتُ : مَنْ هٰؤُلَاءِ يا جِبْـرِيلُ ؟ قالَ : هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ لُحُومَ النَّاسِ وَيَقَعُونَ في أَعْراضِهِمْ .

وقتی پروردگارم عزوجل مرا بالا برد بقومی گذشتم که ناخن های مسین داشتند و صورت‌وسینه خویش میخراشیدند گفتم ای جبرئیل اینها کیانند گفت‌اینان آنکسانند که گوشت مردم می خورندو ازعرضشان‌سخن کنند .

۲۲۸۵ لَمَّا نَشَأْتُ بُغِّضَتْ إِلَيَّ الْأَوْثانُ وَ بُغِّضَ إِلَيَّ الشِّعْـرُ وَ لَمْ أَهِمَّ بِشَيْءٍ كانَ الْجاهِلِيَّةُ تَفْعَلُهُ إِلَّا مَرَّتَيْنِ فَعَصَمَنِي اللهُ مِنْهُما ثُمَّ لَمْ أَعُدْ .

وقتی بزرگشدم بتانرا منفور داشتم و از شعرمتنفر بودم‌وچیزی از آنچه مردم جاهلیت میکردند نخواستم جز دو بار که خدا مرا ازآن‌مصون داشت‌ودیگرنخواستم

۲۲۸۶ لَمُعالَجَةُ مَلَكُ الْمَوْتِ أَشَدُّ مِنْ أَلْفِ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ.

جان گرفتن فرشته مرگ از هزار ضربت شمشیر سخت‌تر است.

۲۲۸۷ لَنْ تَزُولَ قَدَمُ شاهِدِ الزُّورِ حَتّىٰ يُوجِبَ اللّٰهُ لَهُ النّارَ.

شاهد دروغ از جا نرود تا خداوند جهنم را براو واجب کند.

۲۲۸۸ لَنْ يَبْتَلِيَ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنَ الشِّرْكِ وَلَنْ يَبْتَلِيَ بِشَيْءٍ بَعْدَ الشِّرْكِ أَشَدُّ مِنْ ذِهابِ بَصَرِهِ وَ لَنْ يَبْتَلِيَ عَبْدٌ بِذِهابِ بَصَرِهِ فَيَصْبِرُ إِلّا غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ.

بنده را بلیه‌ای سختتر از شرک نیست و پس از شرک بلیه‌ای بدتر از کوری نیست و هر بنده‌ای که بکوری مبتلا شود و صبوری ورزد خدایش بیامرزد.

۲۲۸۹ لَنْ يَبْرَحَ هٰذا الدِّينُ قائِماً يُقاتِلُ عَلَيْهِ عِصابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ حَتّىٰ تَقُومَ السّاعَةُ.

این دین پیوسته استوار است و گروهی از مسلمانان بر آن پیکار کنند تا قیامت در آید.

۲۲۹۰ لَنْ يَجْمَعَ اللّٰهُ تَعالىٰ عَلىٰ هٰذِهِ الْأُمَّةِ سَيْفَيْنِ: سَيْفاً مِنْها وَ سَيْفاً مِنْ عَدُوِّها.

خداوند شمشیر باهم بر این امت ننهد شمشیری از خودشان و شمشیری از دشمن.

لَنْ يَزالُ الْعَبْدُ في فُسْحَةٍ مِنْ دينِهِ ما لَمْ يَشْرَبِ الخَمْرَ وَ إذا شَرِبَها خَرَقَ اللهُ عَنْهُ سِتْرَهُ وَكانَ الشَّيْطانُ وَلِيَّهُ وَسَمْعَهُ وَبَصَرَهُ يَسُوقُهُ إلىٰ كُلِّ شَرٍّ وَيَصْرِفُهُ عَنْ كُلِّ خَيْرٍ.

بنده تا شراب ننوشد عرصه دین براو گشاده باشد و چون بنوشد پرده خدااز او بدرد وشیطان یار و گوش وچشم اوشود واو را بسوی بدیها براند و از نیکیها منصرف کند. ۲۲۹۱

لَنْ يَشْبَعَ الْمُؤْمِنُ مِنْ خَيْرٍ يَسْمَعُهُ حَتّىٰ يَكُونَ مُنْتَهاهُ الجَنَّةَ.

مؤمن از استماع خیر سیری نگیرد تا سرانجامش بهشت شود. ۲۲۹۲

لَنْ يَغْلِبَ عُسْرٌ يُسْرَيْنِ «إنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً، وَ إنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً».

یك سختی با دو گشایش بر نیاید که با هر سختی دو گشایش است که با هرسختی دو گشایش است. ۲۲۹۳

لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلُّوا أمْرَهُمْ إمْرَأةً.

گروهی که زمام کارخویش بزنی سپارند هرگز رستگار نشوند. ۲۲۹٤

لَنْ يَنْفَعَ حَذَرٌ عَنْ قَدَرٍ

احتیاط با تقدیر سود ندهد. ۲۲۹۵

وَلَـكِنَّ الدُّعاءَ يَنْفَعُ مِمّا نَزَلَ وَمِمّا لَمْ يَنْزِلْ .

اما دعا در قبال بلائیکه آمده و نیامده سودمند است.

٢٢٩٦ لَنْ يَهْلِكَ امْرُؤٌ بَعْدَ مَشْوَرَةٍ

هیچکس از پس مشورت هلاك نشود.

٢٢٩٧ لَنْ يَهْلِكَ النّاسُ حَتّىٰ يُعْذِرُوا مِنْ أَنْفُسِهِمْ.

مردم هلاك نمیشوندتا حجت برایشان تمام شود .

٢٢٩٨ لَوْ أَنَّ الْعِبادَ لَمْ يُذْنِبُوا لَخَلَقَ اللهُ خَلْقاً يُذْنِبُونَ ثُمَّ يَغْفِرُ لَهُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ .

اگر بندگان گناه نمیکردند خدا خلقی میافرید که گناه کنند تا بیامرزدشان که او آمرزگار و رحیم است .

٢٢٩٩ لَوْ أَنَّ الْماءَ الَّذي يَكُونُ مِنْهُ الْوَلَدُ أَهْرَقْتَهُ عَلىٰ صَخْرَةٍ لَأَخْرَجَ اللهُ تَعالىٰ مِنْها وَلَداً وَلَيَخْلُقَنَّ اللهُ تَعالىٰ نَفْساً هُوَ خالِقُها .

اگر آبی‌را که باید فرزند شود بر سنگی بریزی خدای والا فرزندی از آن بیرون‌خواهد آورد خدا کسی‌را که باید‌خلق کند خلق میکند.

٢٣٠٠ لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ هَرَبَ مِنْ رِزْقِهِ كَما يَهْرَبُ مِنَ الْمَوْتِ

اگر آدمیزاد ازروزی‌خویش بگریزدچنانکه‌ازمرگ‌میگریزد

لَأَدْرَكَهُ رِزْقُهُ كَمَا يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ .	روزيش بدو رسد چنانكه مرك ميرسد.	
لَوْأَنَّ أَحَدَكُمْ يَعْمَلُ فِي صَخْرَةٍ صَمَّاءَ لَيْسَ لَهَا بَابٌ وَلَا كُوَّةٌ لَخَرَجَ عَمَلُهُ لِلنَّاسِ كَائِنًا مَاكَانَ	اگر يكيتان در دل سنك سخت كاری كند كه نه در داشته باشد و نه روزن كار وی هر چه باشد ميان مردم شايع شود.	۲۳۰۱
لَوْ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ نِسَاءِ الْجَنَّةِ أَشْرَفَتْ إِلَى الْأَرْضِ لَمَلَأَتِ الْأَرْضَ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ وَ لَأَذْهَبَتْ ضُوءَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ	اگر زنی از زنان بهشت بر زمين نمودار شود زمين را از بوی مشك پر كند و نور خورشيد و ماه ببرد.	۲۳۰۲
لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَشْرَكُوا فِي دَمِ مُؤْمِنٍ لَكَبَّهُمُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي النَّارِ .	اگر مردم آسمان و زمين در مذمت مؤمنی شركت كنند خدای عزوجل در آتش واژگونشان كند.	۲۳۰۳
لَوْ أَنَّ دَلْوًا مِنْ غِسَاقٍ يُهْرَاقُ فِي الدُّنْيَا لَأَنْتَنَ أَهْلَ الدُّنْيَا.	اگر دلوی از آشاميدنی جهنم را در دنيا بريزند اهل دنيا را متعفن كند.	۲۳۰۴
لَوْ أَنَّ رَجُلًا فِي حُجْرِهِ دَرَاهِمَ	اگر كسی درهم و دينار	۲۳۰۵

يُقسِمُها وَ آخَرَ يَذْكُرُ اللهَ كانَ الذاكِرُ لِلّهِ أفْضَلُ.

باشد که تقسیم کند ودیگری خدا را یاد کند یاد خدا بهتراست.

۲۳۰۶ لَوْ أنَّ رَجُلاً يَجُرُّ عَلى وَجْهِهِ مِنْ يَوْمِ وُلِدَ إلى يَوْمِ يَمُوتُ هَرَماً في مَرْضاةِ اللهِ تَعالى لَحَقَّرَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

اگر کسی از روزی که زاده تا روزی که پیر بمیرد بجلب رضای خدا بر چهره خویش بغلطد در قیامت عمل خویش را حقیر خواهد شمرد.

۲۳۰۷ لَوْ أنَّ شَرَرَةً مِنْ شَرَرِ جَهَنَّمَ بِالْمَشْرِقِ لَوَجَدَ حَرَّها مَنْ بِالْمَغْرِبِ

اگر شعله‌ای از شعله‌های جهنم بمشرق باشد آنکه در مغربست گرمای آنرا احساس کند.

۲۳۰۸ لَوْ أنَّ قَطْرَةً مِنَ الزَّقُّومِ قُطِرَتْ فِي الدُّنْيا لَأفْسَدَتْ عَلى أهْلِ الدُّنْيا مَعايِشَهُمْ فَكَيْفَ بِمَنْ تَكُونُ طَعامُهُ؟

اگر قطره‌ای از زقوم جهنم را در دنیا بچکانند زندگی را بر مردم دنیا تباه خواهد کرد پس آنکه خوراکش زقوم است چه خواهد کرد.

۲۳۰۹ لَوْ أنَّ مَقْمَعاً مِنْ حَديدِ جَهَنَّمَ وُضِعَ فِي الْأرْضِ فَاجْتَمَعَ لَهُ الثَّقَلانِ ما أقَلُّوهُ مِنَ الْأرْضِ

اگر گرزی از آهن جهنم را در زمین نهند و همه جهانیان جمع شوند آنرا از زمین بر ندارند

وَلَوْ ضُرِبَ الْجَبَلُ بِمِقْمَعٍ مِنْ حَدِيدٍ كَمَا يُضْرَبُ أَهْلُ النَّارِ لَتَفَتَّتَ وَعَادَ غُبَاراً.

و اگر کوه را با گرزی از آهن بزنند چنانکه اهل جهنم را میزنند، ریز ریز شود و غبار گردد.

لَوْ أَنَّكُمْ تَوَكَّلُونَ عَلَى اللهِ تَعَالَى حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ، تَغْدُو خِمَاصاً وَ تَرُوحُ بِطَاناً.

۲۳۱۰ اگر شما چنانکه شایسته توکل کردنست بخدا توکل داشتید، روزی شمارا نیز چون روزی مرغان میرساند که بصبح گرسنه‌اند و بشب سیر.

لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَيْنِ مِنْ ذَهَبٍ لَابْتَغَى إِلَيْهِمَا وَادِياً ثَالِثاً وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ وَ يَتُوبُ اللهُ عَلَى مَنْ تَابَ.

۲۳۱۱ آدمیزاد اگر دو دره از طلا داشته باشد، بعلاوه آن دره سوم طلب کند شکم آدمیزادرا جز خاک پر نکند و هر که توبه کند خدا توبه اورا بپذیرد.

لَوْ آمَنَ بِي عَشَرَةٌ مِنَ الْيَهُودِ لَآمَنَ بِي الْيَهُودُ.

۲۳۱۲ اگر ده تن از یهودان بمن ایمان آورده بودند همه یهودان بمن ایمان می آوردند.

لَوْ أَخْطَأْتُمْ حَتَّى تَبْلُغَ

۲۳۱۳ اگر آنقدر خطا کنید که خطاهایتان

خَطاياكُمُ السَّماءَ ثُمَّ تُبْتُمْ لَتابَ اللهُ عَلَيْكُمْ .

بآسمان برسد و سپس توبه کنید خدا توبه شما را میپذیرد.

٢٣١٤ لَوْ أَذِنَ اللهُ تَعالىٰ فِي التِّجارَةِ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ لَاتَّجَرُوا فِي الْبَزِّ وَالْعِطْرِ .

اگر خدا باهل بهشت اجازه تجارت داده بود تجارت پارچه و عطر میکردنـد.

٢٣١٥ لَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ كُراعٌ لَقَبِلْتُ وَلَوْ دُعِيتُ إِلَيْهِ لَأَجَبْتُ .

اگر شانه گوسفندی بمن هدیه دهند می‌پذیرم و اگر دعوتم کنند اجابت میکـنم .

٢٣١٦ لَوْ بَغىٰ جَبَلٌ عَلىٰ جَبَلٍ لَدَكَّ اللهُ الْباغِيَ مِنْهُما .

اگر کوهی بکوهی تجاوز کند خدا کوه متجاوز را درهم کوبد .

٢٣١٧ لَوْ تَعْلَمُ الْبَهائِمُ مِنَ الْمَوْتِ ما يَعْلَمُ ابْنُ آدَمَ ما أَكَلْتُمْ مِنْها سَمِيناً .

اگر حیوانات نیز چون آدمیزاد ازمرگ خبر داشتند گوشت چاقی نمیخوردید.

٢٣١٨ لَوْ تَعْلَمُ الْمَرْأَةُ حَقَّ الزَّوْجِ لَمْ تَقْعُدْ ما حَضَرَ غَـداؤُهُ وَ عَشاؤُهُ حَتّىٰ يَفْرُغَ مِنْهُ .

اگر زن حق شوهر بداند هنگام ناهار و شام او ننشیند تا فراغ یابد .

لَوْ تَعْلَمُونَ قَدْرَ رَحْمَةِ اللهِ لَاتَّكَلْتُمْ عَلَيْهَا .

۲۳۱۹ اگر ازوسعت رحمت خدا خبر داشتید بر آن اعتماد میکردید .

لَوْ تَعْلَمُونَ ما أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيراً .

۲۳۲۰ اگر آنچه من دانسته‌ام بدانید خنده کم و گریه بسیار میکنید.

لَوْ تَعْلَمُونَ ما أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيراً وَ لا ساغَ لَكُمُ الطَّعامُ وَلَا الشَّرابُ.

۲۳۲۱ اگر آنچه‌من دانسته‌ام‌بدانید خنده کم و گریه بسیار میکنید وغذا و نوشیدنی بر شما گوارا نخواهد بود.

لَوْ تَعْلَمُونَ ما أَعْلَمُ لَبَكَيْتُمْ كَثِيراً وَ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَ لَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعُداتِ تَجْأَرُونَ إِلَى اللهِ تَعالى لا تَدْرُونَ تَنْجُونَ أَوْ لا تَنْجُونَ .

۲۳۲۲ اگر آنچه من‌دانسته‌ام‌بدانید گریه بسیار و خنده کم میکنید و بر بلندیها رفته تضرع بپیشگاه خدا میبرید وبیمناك خواهیدبود که آیا نجات خواهید یافت‌یانه .

لَوْ تَعْلَمُونَ ما أَعْلَمُ لَبَكَيْتُمْ كَثِيراً وَ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً : يَظْهَرُ النِّفاقُ وَ تُرْتَفَعُ الْأَمانَةُ وَ تُقْبَضُ الرَّحْمَةُ وَيُتَّهَمُ الْأَمِينُ

۲۳۲۳ اگر آنچه من می‌دانستم به دانستید بسیار می گریستید و کمتر خنده می کردید،نفاق آشکار شود و امانت بر خیزد و رحمت چیده شود امین را متهم کنند و خیانت

وَ يُؤْتَمَنُ غَيْرُ الْأَمِينِ يُحِيطُ بِكُمُ الْفِتَنُ كَأَمْثَالِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ

گر را امین شمارند وفتنه‌ها چون شب تاریك شمارا فراگیرد.

٢٣٢٤ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا اُدُّخِرَ لَكُمْ مَا حَزِنْتُمْ عَلَى مَا زُوِيَ عَنْكُمْ

(ای‌فقیران) اگر بدانید چه چیزها برای شما ذخیره شده بر آنچه ندارید غم نخواهید خورد.

٢٣٢٥ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا لَكُمْ عِنْدَ اللهِ لَأَحْبَبْتُمْ أَنْ تَزْدَادُوا فَاقَةً وَ حَاجَةً.

(ای‌فقیران) اگر بدانید پیش خدا چه‌ها دارید دوست خواهید داشت فقر و حاجت شما بیشتر شود.

٢٣٢٦ لَوْ تَعْلَمُونَ مِنَ الدُّنْيَا مَا أَعْلَمُ لَاسْتَرَاحَتْ أَنْفُسُكُمْ مِنْهَا.

اگر ازدنیا آنچه من میدانم بدانستید جانتان ازغم آن آسوده میشد.

٢٣٢٧ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا فِي الْمَسْأَلَةِ مَا مَشَى أَحَدٌ إِلَى أَحَدٍ يَسْأَلُهُ شَيْئاً.

اگرمی‌دانستید در سؤال چه‌چیزها هست هیچکس سوی دیگری نمیرفت که از او چیزی بخواهد.

٢٣٢٨ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَنْتُمْ لَاقُونَ بَعْدَ الْمَوْتِ مَا أَكَلْتُمْ طَعَاماً عَلَى شَهْوَةٍ أَبَداً وَلَا شَرِبْتُمْ

اگر میدانستید از پس مرگ چه‌خواهیدديد هرگز غذائی با اشتها نمی‌خوردید و هرگز نوشیدنی‌ای

شَراباً عَلى شَهوَةٍ أَبَداً وَلا دَخَلتُم بَيتاً تَستَظِلُّونَ بِهِ وَلَمَرَرتُم إِلَى الصُّعُداتِ تَكدَحُونَ صُدُورَكُم وَتَبكُونَ عَلى أَنفُسِكُم.

برغبت نمی آشامیدید و بخانه‌ای در نمیشدید که‌در سایه آن آرام گیرید و بر بلندی ها رفته سینه خویش میخراشیدید و بحال خویش گویان بودید.

۲۳۲۹ لَو جاءَ العُسرُ فَدَخَلَ هذَا الجُحرَ لَجاءَ اليُسرُ فَدَخَلَ عَلَيهِ فَأَخرَجَهُ.

اگر سختی بیاید و وارد این سوراخ شود، گشایش بیایدووارد آن شود و سختی را بیرون کند.

۲۳۳۰ لَو خِفتُمُ اللهَ تَعالى حَقَّ خِيفَتِهِ لَعَلِمتُمُ العِلمَ الَّذي لا جَهلَ مَعَهُ، وَلَو عَرَفتُمُ اللهَ تَعالى حَقَّ مَعرِفَتِهِ لَزالَت لِدُعائِكُمُ الجِبالُ.

اگر از خدا چنانچه شایسته ترسیدن از اوست ترس داشتید علمی که بجهل آمیخته نیست نصیبتان میشد و اگر خدا را چنانکه شایسته شناختن اوست میشناختید بدعای شما کوهها جابجا میشد.

۲۳۳۱ لَو رَأَيتَ الأَجَلَ وَمَسيرَهُ أَبغَضتَ الأَمَلَ وَسُرُورَهُ.

اگر اجل ورفتار آنرا به بینی امید و مسرت آنرا دشمن خواهی داشت.

۲۳۳۲ لَو قيلَ لِأَهلِ النّارِ إِنَّكُم

اگر به جهنمیان گویند که

مَا يَكُونَ فِي النَّارِ عَدَدَ كُلِّ حِصاةٍ فِي الدُّنيا لَفَرِحُوا بِهَا وَلَوْ قِيلَ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ إِنَّكُمْ مَا كِثُونَ عَدَدَ كُلِّ حِصَاةٍ لَحَزِنُوا وَلٰكِنْ جَعَلَ لَهُمُ الْأَبَدَ

شماره ریگهای دنیا در جهنم خواهید ماند خوش حال شوند و اگر ببهشتیان گویند که بشماره ریگها خواهید ماند غمگین‌شوند ولي آنها را جاودانی کرده‌اند .

٢٣٣٣ لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ بِالثُّرَيَّا لَتَنَاوَلَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسَ .

اگر ایمان‌در ثریا بود مردانی از فارس بدان می‌رسیدند.

٢٣٣٤ لَوْ كَانَ الْحَيَاءُ رَجُلاً لَكَانَ رَجُلاً صَالِحاً .

اگر حیا مردی بودی مرد شایسته‌ای بودی.

٢٣٣٥ لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَزِنُ عِنْدَ اللهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى كَافِراً شَرْبَةَ مَاءٍ .

اگر دنیا نزد خدا بقدر بال پشه‌ای ارزش داشت شربت آبی بکافری نمی‌نوشانید.

٢٣٣٦ لَوْ كَانَ الصَّبْرُ رَجُلاً لَكَانَ رَجُلاً كَرِيماً .

اگر صبر مردی بودی ، مرد بزرگواری بودی.

٢٣٣٧ لَوْ كَانَ الْعُجْبُ رَجُلاً كَانَ رَجُلَ سُوءٍ .

اگر خودپسندی مردی بودی مرد بدی بودی.

لَوْ كانَ ٱلْعُسْرُ فِي جُحْرٍ لَدَخَلَ عَلَيْهِ ٱلْيُسْرُ حَتّىٰ يُخْرِجَهُ.

۲۳۳۸ اگر سختی به سوراخی باشد گشایش بر آن در آید و بیرونش کند.

لَوْ كانَ ٱلْعِلْمُ مُعَلَّقاً بِالثُّرَيّا لَتَناوَلَهُ قَوْمٌ مِنْ أَبْناءِ فارِسَ.

۲۳۳۹ اگر علم به ثریا آویخته بود گروهی از فرزندان فارس بدان می‌رسیدند.

لَوْ كانَ ٱلْفُحْشُ خَلْقاً لَكانَ شَرَّ خَلْقِ اللهِ.

۲۳۴۰ اگر بد و ناسزا مخلوقی بودی بدترین مخلوق خدا بودی.

لَوْ كانَ ٱلْمُؤْمِنُ فِي جُحْرِ فارَةٍ لَقَيَّضَ اللهُ لَهُ مَنْ يُؤْذِيهِ.

۲۳۴۱ اگر مؤمن در سوراخ موشی باشد خداوند یکی را سوی او فرستد که آزارش کند.

لَوْ كانَ سُوءُ ٱلْخُلْقِ رَجُلاً يَمْشِي فِي النّاسِ لَكانَ رَجُلَ سُوءٍ وَأَنَّ اللهَ تَعالىٰ لَمْ يَخْلُقْنِي فَحّاشاً.

۲۳۴۲ اگر بدخوئی مردی بودی که میان مردم راه رفتی، مرد بدی بودی و خدا مرا ناسزاگو نیافرید.

لَوْ كانَ شَيْءٌ سابَقَ ٱلْقَدَرَ لَسَبَقَتْهُ ٱلْعَيْنُ.

۲۳۴۳ اگر چیزی از تقدیر سبقت توانستی گرفت چشم بد سبقت گرفتی.

لَوْ كانَ لِابْنِ آدَمَ وادٍ مِنْ مالٍ لَابْتَغىٰ إِلَيْهِ ثانِياً وَلَوْ

۲۳۴۴ اگر آدمیزاد دره‌ای از مال داشت بعلاوه آن دره دیگر می

كانَ لَهُ وادِيانِ لَابْتَغى لَهُما ثالِثاً وَلا يَمْلأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إلاّ التُّرابُ وَيَتُوبُ اللهُ عَلى مَنْ تابَ .

خواست و اگر دو دره می‌داشت با آندره سوم می خواست شکم فرزند آدم را جز خاک‌سیر نمی کند و خدا توبهٔ هر که راخواهد بپذیرد.

٢٣٤٥ لَوْ كانَ لِابْنِ آدَمَ وادٍ مِنْ نَخْلٍ لَتَمَنّى مِثْلَهُ ثُمَّ تَمَنّى مِثْلَهُ حَتّى يَتَمَنّى أَوْدِيَةً وَلا يَمْلأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إلاّ التُّرابُ .

اگر فرزند آدم دره‌ای از نخل می‌داشت مثل آنرا آرزومی کرد و باز مثل او را آرزو میکرد تا وادی ها آرزو کند شکم فرزند آدم را جز خاک سیر نمی کند.

٢٣٤٦ لَوْ كانَ لي مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَباً لَسَرَّني أَنْ لا يَمُرَّ عَلَيَّ ثَلاثٌ وَعِنْدي مِنْهُ شَيْءٌ إلاّ شَيْءٌ أَرْصُدُهُ لِدَيْنٍ .

اگر باندازه کوه احد طلا داشتم دوست داشتم پس ازسه روز چیزی از آن بنزد من نباشد مگر چیزی که برای‌قرضی ذخیره کرده باشم.

٢٣٤٧ لَوْ كانَتِ الدُّنيا تَعْدِلُ عِنْدَ اللهِ جَناحَ بَعُوضَةٍ ما سَقى كافِراً مِنْها شَرْبَةَ ماءٍ .

اگردنیا نزد خدا بابال‌پشه‌ای برابر بود، شربت آبی از آن به کافری نمی‌نوشانید.

٢٣٤٨ لَوْ كُنْتُ آمِراً أَحَداً أَنْ

اگر بکسی دستور میدادم

يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا .

کسی‌را سجده کند بزن دستور میدادم شوهرش را سجده کند .

۲۳۴۹ لَوْ كُنْتُ آمِراً أَحَداً أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ النِّسَاءَ أَنْ يَسْجُدْنَ لِأَزْوَاجِهِنَّ لِمَا جَعَلَ اللهُ لَهُمْ عَلَيْهِنَّ مِنَ الْحَقِّ

اگر بکسی دستور میدادم کسی را سجده کند بزنان دستور میدادم شوهران خویش را سجده کنند ازبس که خدا برای شوهران حق بگردن زنان نهاده است.

۲۳۵۰ لَوْ لَمْ تُذْنِبْ لَجَاءَ اللهُ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ فَيَغْفِرَ لَهُمْ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

اگر تو گناه نمیکردی خدا قومی را می آورد که گناه کنند و بیامرزدشان و ببهشتشان در آرد.

۲۳۵۱ لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَخَشِيتُ عَلَيْكُمْ بِأَشَدَّ مِنْ ذَلِكَ الْعُجْبَ الْعُجْبَ

اگر گناه نمیکردید ازچیزی بدتر از آن بر شما بیم ناک بودم خودپسندی، خود پسندی،

۲۳۵۲ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَهُ اللهُ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِي اسْمُهُ إِسْمِي وَإِسْمُ أَبِيهِ اسْمَ أَبِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ

اگر از دنیا جز روزی نماند خدا آنرا دراز کند تا در اثنای آن مردی از خاندان مرا بر انگیزد نام وی موافق نام من و نام پدرش نام پدرمن باشد وزمین را که ازظلم و جور پرشده است از

عَدْلاً كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً . انصاف وعدالت پر کند .

۲۳۵۳ لَوْ نَظَرْتُمْ إلَى الْأَجَلِ وَ مَسِيرِهِ لَأَبْغَضْتُمُ الْأَمَلَ وَ غُرُورَهُ . اگر مرگ و رفتار او را بنگرید امید ومسرت آنرا دشمن خواهید داشت.

۲۳۵۴ لَوْ نُهِيَ النَّاسُ عَنْ فَتِّ الْبَعْرَةِ لَفَتُّوا وَقالُوا ما نُهِينا عَنْهُ إلاَّ وَفِيهِ شَيْءٌ . اگر مردم را از شکستن پشکل شتر منع کنند آنرا بشکنند و گویند ما را از این کار منع نکرده‌اند مگر که در آن چیزی هست.

۲۳۵۵ لَوْ يَعْلَمِ النَّاسُ مِنَ الْوَحْدَةِ ما أَعْلَمُ ما سارَ راكِبٌ بِلَيْلٍ وَحْدَهُ . اگرمردم از تنهائی آنچه من دانسته‌ام بدانند هرگز سواری هنگام شب بتنهائی راه نخواهد سپرد .

۲۳۵۶ لَوْ يَعْلَمِ الْمُؤْمِنُ ما عِنْدَاللهِ مِنَ الْعُقُوبَةِ ما طَمِعَ فِي الْجَنَّةِ أَحَدٌ وَلَوْ يَعْلَمِ الْكافِرُ ما عِنْدَ اللهِ مِنَ الرَّحْمَةِ ما قَنَطَ مِنَ الْجَنَّةِ أَحَدٌ . اگر مؤمن عقوبتی را که نزد خدا هست بداند هیچکس در بهشت طمع نبندد و اگر کافر رحمتی را که نزد خدا هست بداند هیچکس از بهشت چشم امید نبندد .

لَوْلاَ أَنْ أَشُقَّ عَلىٰ أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسِّواكِ عِنْدَ كُلِّ صَلوٰةٍ.

۲۳۵۷ اگر نه مایه رنج امت خود میشدم دستورشان میدادم که هنگام هر نماز مسواک کنند.

لَوْلاَ الْمَرْأَةُ لَدَخَلَ الرَّجُلُ الْجَنَّةَ.

۲۳۵۸ اگر زن نبود مرد ببهشت میرفت.

لَوْلاَ أَنْ أَشُقَّ عَلىٰ أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ أَنْ يَسْتاكُوا بِالْأَسْحارِ

۲۳۵۹ اگر نه مایه رنج امت خویش میشدم دستورشان می‌دادم که سحرگاهان مسواک کنند.

لَوْلاَ أَنَّ السُّؤّالَ يَكْذِبُونَ ما قُدِّسَ مَنْ رَدَّهُمْ.

۲۳۶۰ اگر دروغگوئی گدایان نبود، هر که نومیدشان میکرد، تقدیس نمیشد.

لَوْلاَ النِّساءُ يُعْبَدُ اللهُ حَقَّ عِبادَتِهِ.

۲۳۶۱ اگر زنان نبودند خدا چنانکه شایسته پرستش اوست پرستیده میشد.

لَوْلاَ الْأَمَلُ ما أَرْضَعَتْ أُمٌّ وَلَداً وَلاَ غَرَسَ غارِسٌ شَجَراً.

۲۳۶۲ اگر امید نبود مادری فرزندی نمیزاد و کسی درختی نمینشاند.

لَيَأْتِيَنَّ عَلَى الْقاضِي الْعادِلِ يَوْمَ الْقِيامَةِ ساعَةٌ يَتَمَنّىٰ أَنَّهُ لَمْ يَقْضِ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي تَمْرَةٍ قَطُّ.

۲۳۶۳ روز قیامت بر قاضی عادل ساعتی بگذرد که آرزو کند هرگز میان دو تن درباره خرمائی قضاوت نکرده بود.

۲۳۶۴ لَيَأتِيَنَّ عَلَى النّاسِ زَمانٌ لا يُبالِي المَرْءُ بِما أَخَذَ المالَ أَمِنْ حَلالٍ أَمْ مِنْ حَرامٍ.

روزگاری بمردم رسد که مرد اهمیت ندهد که مال چگونه به دست آرد، از حلال یا از حرام.

۲۳۶۵ لَيَأتِيَنَّ عَلَى النّاسِ زَمانٌ لا يَبْقَى مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلّا أَكَلَ الرِّبا فَإِنْ لَمْ يَأْكُلْهُ أَصابَهُ مِنْ غُبارِهِ

روزگاری بمردم رسد که یکی نماند مگر آنکه ربا خورد و اگر نخورد غبار آن بوی رسد.

۲۳۶۶ لَيَأتِيَنَّ عَلَى النّاسِ زَمانٌ يُكَذَّبُ فِيهِ الصّادِقُ وَ يُصَدَّقُ فِيهِ الكاذِبُ وَ يُخَوَّنُ فِيهِ الأَمِينُ وَ يُؤْتَمَنُ الخَؤُونُ وَ يَشْهَدُ المَرْءُ وَ لَمْ يُسْتَشْهَدْ وَ يَحْلِفُ وَ إِنْ لَمْ يُسْتَحْلَفْ وَ يَكُونُ أَسْعَدَ النّاسِ بِالدُّنيا لُكَعُ بْنُ لُكَعٍ لا يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ.

زمانی برمردم رسد که راستگو را تکذیب کنند و دروغگو را تصدیق کنند و امین را خائن شمرند و خائن را مؤتمن بندارند و مرد بی آنکه شهادت از او خواهند شهادت دهد و بی آنکه قسم از او خواهند قسم خورد و خوشبخت ترین مردم فرومایه‌پسر فرومایه باشد که‌بخدا و پیغمبرش ایمان ندارد.

۲۳۶۷ لَيَأْخُذَنَّ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ

اینکه یکیتان ریسمان خویش

فَيَحْتَطِبُ بِهَا عَلَى ظَهْرِهِ أَهْوَنُ عَلَيْهِ مِنْ أَنْ يَأْتِيَ رَجُلاً أَعْطَاهُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَيَسْأَلُهُ أَعْطَاهُ أَوْ مَنَعَهُ.

برگیرد و با آن به پشت خویش هیزم کشد آسان تر است تا پیش مردی رود که خدایش از فضل خویش چیزی داده واز وی سؤال کند بدهد یا ندهد.

لِيَأْخُذِ الْعَبْدُ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ وَ مِنْ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَ مِنَ الشَّبِيبَةِ قَبْلَ الْكِبَرِ وَمِنَ الْحَيٰوةِ قَبْلَ الْمَمَاتِ فَمَا بَعْدَ الدُّنْيَا مِنْ دَارٍ إِلاَّ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ.

۲۳۶۸ مرد باید از خویش برای خویش و از دنیای خویش برای آخرت خویش و از جوانی قبل از پیری واز زندگی قبل از مرگ برگیرد که پس از دنیا خانه‌ای جز بهشت و جهنم نیست.

لِيُبْشِرْ فُقَرَاءُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْفَرَاغِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَبْلَ الْأَغْنِيَاءِ بِمِقْدَارِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ هٰؤُلَاءِ فِي الْجَنَّةِ يُنَعَّمُونَ وَ هٰؤُلَاءِ يُحَاسَبُونَ.

۲۳۶۹ مؤمنان فقیر را بشارت که روز قیامت به‌اندازه پانصد سال زودتر از اغنیا فارغ شوند، آنان در بهشت متنعمند و اینان حساب پس می دهند.

لِيَتَّقِ أَحَدُكُمْ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ.

۲۳۷۰ هر کس باید چهره خویش را از آتش جهنم مصون دارد و گر چه بیک نیمه خرما باشد.

٢٣٧١ لِيَرُدَّكَ عَنِ النّاسِ ما تَعرِفُ مِنْ نَفسِكَ وَاخْزُنْ لِسانَكَ إلاّ مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّكَ بِذلِكَ تَغلِبُ الشَّيطانَ.

آنچه از خویش می‌دانی ترا از (معایب) مردم باز دارد، زبان خویشرا نگه‌دار مگر از خیر که بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.

٢٣٧٢ لِيَستَحْيي أَحَدُكُمْ مِنْ مَلَكَيْهِ الَّذَيْنِ مَعَهُ كَما يَستَحْيي مِنْ رَجُلَيْنِ صالِحَيْنِ مِنْ جيرانِهِ وَهُما مَعَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ.

شخص باید ازدوفرشته‌خویش که با او هستند شرم کندچنانکه از دو مرد پارسا از همسایگان خود شرم می کند که فرشتگان شب و روز با او هستند.

٢٣٧٣ لَيسَ الأَعمى مَنْ يَعمى بَصَرُهُ إِنَّما الأَعمى مَنْ تَعمى بَصيرَتُهُ.

کور آن نیست که چشم‌او کور است بلکه کور آنست که بصیرتش کور است.

٢٣٧٤ لَيسَ الإِيمانُ بِالتَّمَنّي وَلكِنْ هُوَ ما وُقِرَ في القَلْبِ وَصَدَّقَهُ العَمَلُ.

ایمان داشتن به آرزو کردن نیست بلکه ایمان آنست که در قلب جای دارد و عمل آن را تصدیق کند.

٢٣٧٥ لَيسَ البِرُّ في حُسْنِ اللِّباسِ وَالزِّيِّ وَلكِنَّ البِرَّ السَّكينَةُ وَالوَقارُ.

نیکی بخوبی لباس وظاهر نیست بلکه نیکی آرامش وقار است.

لَيْسَ الْبَيانُ كَثْرَةَ الْكَلامِ وَلكِنَّ الْخَوْضَ فيما يُحِبُّ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَلَيْسَ الْعِيُّ عَنِ اللِّسانِ وَلكِنْ قِلَّةُ الْمَعْرِفَةِ بِالْحَقِّ

۲۳۷۶ بیان خوب بفراوانی گفتار نیست بلکه به بحث از آنچیزها است که خدا و پیغمبرش دوست دارد، لکنت بزبان نیست بلکه‌از قلت معرفت حقست.

لَيْسَ الْجِهادُ أَنْ يَضْرِبَ الرَّجُلُ بِسَيْفِهِ في سَبيلِ اللّٰهِ تَعالىٰ، إِنَّمَا الْجِهادُ مَنْ عالَ والِدَيْهِ وَوَلَدَهُ فَهُوَ في جِهادٍ وَمَنْ عالَ نَفْسَهُ فَكَفَّها عَنِ النّاسِ فَهُوَ في جِهادٍ.

۲۳۷۷ جهاد آن نیست که مرد در راه خدای والا شمشیر زند،بلکه‌جهاد آن می‌کند که بار زندگی پدر و مادر و فرزند می‌برد، هرکه‌بار زندگی خویش می‌برد که از مردم بی‌نیاز شود جهاد می‌کند.

لَيْسَ الْخَبَرُ كَالْمُعايَنَةِ، إِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ أَخْبَرَ مُوسىٰ بِما صَنَعَ قَوْمُهُ فِي الْعِجْلِ فَلَمْ يُلْقِ الْأَلْواحَ، فَلَمّا عايَنَ ما صَنَعُوا أَلْقَى الْأَلْواحَ فَانْكَسَرَتْ.

۲۳۷۸ خبر چون معاینه نیست خدای والا بموسی رفتار قومشرا درباره گوساله‌خبرداد و الواح‌را نیفکند و چون رفتارشان عیان‌دید الواح را بیفکند و بشکست.

لَيْسَ الْخُلْفُ أَنْ يَعِدَ الرَّجُلُ وَفي نِيَّتِهِ أَنْ يَفِيَ وَلكِنَّ

۲۳۷۹ خلف وعده آن نیست که مرد وعده دهد و در دل دارد وفا کند

۲۳۸۰	اَلْخُلْفُ أَنْ يَعِدَ الرَّجُلُ وَ فِي نِيَّتِهِ أَنْ لاَ يَفِي.	بلکه خلف آنست که مرد وعده کند و در دل دارد که وفا نکند.
۲۳۸۱	لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعَةِ إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ.	نیرومندی بکشتی گرفتن نیست نیرومند آنکس است که هنگام خشم خویشتن دار است.
۲۳۸۲	لَيْسَ الْغِنَى عَنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ وَلَكِنَّ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ.	بی‌نیازی بفراوانی مال نیست بی نیازی حقیقی بی‌نیازی ضمیر است.
۲۳۸۳	لَيْسَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي لاَ يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ.	هرکه همسایه‌اش از شرش در امان نیست مؤمن نیست.
۲۳۸۴	لَيْسَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي يَشْبَعُ وَجَارُهُ جَائِعٌ إِلَى جَنْبِهِ.	هرکه سیر باشد وهمسایه‌اش پهلوی وی گرسنه باشد مؤمن نیست.
۲۳۸۵	لَيْسَ الْمُؤْمِنُ بِالطَّعَّانِ وَ لاَ اللَّعَّانِ وَلاَ الْفَاحِشِ وَلاَ الْبَذِيءِ	مؤمن طعنه زن ولعنتگر و بد گو و بد زبان نیست.
۲۳۸۶	لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي يَطُوفُ عَلَى النَّاسِ فَيَرُدُّهُ اللُّقْمَةُ وَ اللُّقْمَتَانِ وَالتَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ	مستمند آن نیست که میان مردم رود و یك لقمه یا دو لقمه و یك خرما یا دو خرما بدو

وَلَكِنَّ الْمِسْكِينَ الَّذِي لَا يَجِدُ غِنًى يُغْنِيهِ وَلَا يُعْطِي لَهُ فَيَتَصَدَّقَ عَلَيْهِ وَلَا يَقُومُ فَيَسْأَلُ

رسد بلکه مستمند آنست که چیزی ندارد و بدو توجه نکنند که صدقه‌اش دهند و برای سؤال نخیزد.

لَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْمَدْحُ مِنَ اللهِ وَلَا أَحَدٌ أَكْثَرُ مَعَاذِيرَ مِنَ اللهِ.

۲۳۸۷ هیچکس ستایش را بیش ازخدا دوست ندارد و هیچ کس بیش از خداعذر نپذیرد.

لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي يَعُولُ ثَلَاثَ بَنَاتٍ أَوْ ثَلَاثَ أَخَوَاتٍ فَيُحْسِنُ إِلَيْهِنَّ إِلَّا كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ.

۲۳۸۸ هیچ کس از امت من نیست که سه دختر یا سه خواهر را تکفل کند و با آنها نیکی کند مگر که آنها حجاب وی ازجهنم باشند.

لَيْسَ أَحَدٌ مِنْكُمْ بِأَكْسَبَ مِنْ أَحَدٍ قَدْ كَتَبَ اللهُ الْمُصِيبَةَ وَالْأَجَلَ وَقَسَمَ الْمَعِيشَةَ وَالْعَمَلَ

۲۳۸۹ هیچ کس از دیگری بکسب تواناتر نیست که خدا مصیبت و مرگ را رقم زده و معیشت و کار را تقسیم کرده است.

لَيْسَ أَسْرَعُ عُقُوبَةً مِنْ بَغْيٍ

۲۳۹۰ عقوبتی از عقوبت ظلم سریعتر نیست.

لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ مُسْتَكْمِلِ

۲۳۹۱ هر که بلا رانعمت و فراوانی را

الْإِيمانِ مَنْ لَمْ يَعُدِ الْبَلاءَ نِعْمَةً وَالرَّخاءَ مُصِيبَةً . | مصيبت نداند ایمان وی کامل نیست .

۲۳۹۲ لَيْسَ بِحَكِيمٍ مَنْ لَمْ يُعاشِرْ بِالْمَعْرُوفِ مَنْ لا بُدَّ لَهُ مِنْ مُعاشَرَتِهِ حَتّى يَجْعَلَ اللهُ لَهُ مِنْ ذٰلِكَ مَخْرَجاً . | هر کس با آنکه از معاشرت وی ناچار است بنیکی معاشرت نکند تا خدا فرجی برای او پیش آرد خردمند نیست.

۲۳۹۳ لَيْسَ بِخَيْرِكُمْ مَنْ تَرَكَ دُنْياهُ لِآخِرَتِهِ وَلا آخِرَتَهُ لِلدُّنْيا حَتّى يُصِيبَ مِنْهُما جَمِيعاً فَإِنَّ الدُّنْيا بَلاغٌ إِلَى الْآخِرَةِ وَلا تَكُونُوا كَلّاً عَلَى النّاسِ. | بهترین شما آن نیست که دنیای خویش را برای آخرت خود وا گذارد و نه آخرت خویش را برای دنیا وا گذارد تا از هر دو بهره گیرد که دنیا وسیله رسیدن به آخرت است و سربار مردم نباشید.

۲۳۹۴ لَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ. | پس از مرگ عذرپذیری نیست.

۲۳۹۵ لَيْسَ بِكَذّابٍ مَنْ أَصْلَحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَقالَ خَيْراً أَوْ نَمى خَيْراً . | هر که میان دو تن اصلاح دهد و خیری گوید یا خیری نسبت دهد دروغگو نیست.

۲۳۹۶ لَيْسَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَالشِّرْكِ إِلاَّ | میان بنده و شرک جز ترک نماز

تَرْكُ الصَّلاةِ فَإذا تَرَكَها فَقَدْ أشْرَكَ.

فاصله نیست و چون نماز راترك كند مشرك است.

لَيْسَ شَيْءٌ أثْقَلَ في الْميزانِ مِنَ الْخُلْقِ الْحَسَنِ.

۲۳۹۷ در میزان اعمال، چیزی سنگین تر ازخوی نیك نیست.

لَيْسَ شَيْءٌ أُطيعَ اللهُ فيهِ أعْجَلُ ثَواباً مِنْ صِلَةِ الرَّحِمِ وَلَيْسَ شَيْءٌ أعْجَلُ عِقاباً مِنَ الْبَغْيِ وَ قَطيعَةِ الرَّحِمِ وَالْيَمينُ الْفاجِرَةُ تَدَعُ الدِّيارَ بَلاقِعَ.

۲۳۹۸ پاداش هیچ کاری که بوسیله آن اطاعت‌خدا کند سریعتراز پیوند خویشان نیست و عقاب هیچکاری سریعتر از ظلم و بریدن‌خویشان نیست و قسم‌نادرست‌دیارراویران می‌نهد.

لَيْسَ شَيْءٌ أكْرَمَ عَلَى اللهِ تَعالىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِ.

۲۳۹۹ هیچ چیز نزد خدای‌والا گرامی تر از مؤمن نیست.

لَيْسَ شَيْءٌ أكْرَمَ عِنْدَاللهِ مِنَ الدُّعاءِ.

۲۴۰۰ هیچ چیز نزد خدا گرامی تر از دعا نیست.

لَيْسَ شَيْءٌ خَيْراً مِنْ ألْفِ مِثْلِهِ إلاَّ الإنْسانُ.

۲۴۰۱ جز انسان هیچ‌چیز بهترازهزار مثل خود نیست.

٢٤٠٢ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْجَسَدِ إلاّ وَهُوَ يَشْكُو ذَرَبَ اللِّسانِ.

هیچ عضوی نیست مگر از آزار زبان شکایت دارد.

٢٤٠٣ لَيْسَ عَدُوُّكَ الَّذي إنْ قَتَلْتَهُ كانَ لَكَ نُوراً وَإنْ قَتَلَكَ دَخَلْتَ الْجَنَّةَ وَلكِنْ أعْدى عَدُوٍّ لَكَ وَلَدُكَ الَّذي خَرَجَ مِنْ صُلْبِكَ ثُمَّ أعْدى عَدُوٍّ لَكَ مالُكَ الَّذي مَلَكَتْ يَمينُكَ.

دشمن تو آن نیست که اگر او را بکشی نور تو خواهد شد و اگر ترا بکشد ببهشت میروی. بلکه بدترین دشمن تو فرزند تو است که از صلب تو در آمده و باز بدترین دشمن تو مال‌تو است که مالك آن شده‌ای.

٢٤٠٤ لَيْسَ في الْجَنَّةِ شَيْءٌ مِمّا في الدُّنْيا إلاّ الأسْماءُ.

در بهشت از آنچه در دنیا هست چیزی نیست، مگر بنام.

٢٤٠٥ لَيْسَ لِأحَدٍ عَلى أحَدٍ فَضْلٌ إلاّ بِالدّينِ أوْ عَمَلٍ صالِحٍ.

هیچ کس بر دیگری برتری ندارد مگر بوسیله دین یا عمل شایسته.

٢٤٠٦ لَيْسَ لِلدّينِ رُوّادٌ إلاّ الْقَضاءُ وَالْوَفاءُ وَالْحَمْدُ.

دین طلایه‌دار ندار مگر وظیفه شناسی ووفا و حمد.

٢٤٠٧ لَيْسَ لِلْمَرْأةِ أنْ تَنْتَهِكَ

زن حق ندارد چیزی از مال

شَيْئاً مِنْ مالِها إلاّ بِإذْنِ زَوْجِها . | خود را بی‌اجازه شوهرش ببخشد .

لَيْسَ لِفاسِقٍ غَيْبَةٌ . | غیبت فاسق ناروا نیست. | ۲۴۰۸

لَيْسَ لَكَ مِنْ مالِكَ إلاّ ما أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ أَوْ لَبِسْتَ فَأَبْلَيْتَ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضَيْتَ | از مال خویش بهره نداری جز آنکه بخوری وتمام کنی یا بپوشی وکهنه کنی یا صدقه کنی واداکنی . | ۲۴۰۹

لَيْسَ مِنْ أَخْلاقِ الْمُؤْمِنِ التَّمَلُّقُ وَلاَ الْحَسَدُ إلاّ في طَلَبِ الْعِلْمِ . | تملق و حسد بر مؤمن روا نیست مگر درطلب علم. | ۲۴۱۰

لَيْسَ مِنَ الْمُرُوَّةِ الرِّبْحُ عَلَى الإخْوانِ . | ازبرادران سود بردن با جوان مردی سازکار نیست. | ۲۴۱۱

لَيْسَ مِنْ خُلْقِ الْمُؤْمِنِ الْمَلَقُ | تملق از اخلاق مؤمن نیست. | ۲۴۱۲

لَيْسَ مِنّا مَنْ تَشَبَّهَ بِغَيْرِنا . | هرکه بغیر ما مانند شود از ما نیست. | ۲۴۱۳

لَيْسَ مِنّا مَنْ غَشَّ مُسْلِماً أَوْ ضَرَّهُ أَوْ ماكَرَهُ . | هرکه با مسلمانی تقلب کندیا باو ضرر رساند یا با وی حیله کند از ما نیست. | ۲۴۱۴

٢٤١٥ لَيْسَ مِنّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ.

هر كه قرآن به آهنك نخواند از ما نيست.

٢٤١٦ لَيْسَ مِنّا مَنْ لَمْ يُوَقِّرِ الْكَبيرَ وَ يَرْحَمِ الصَّغيرَ وَ يَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ.

هر كه بزرگتر را محترم ندارد و به كوچكتر رحم نكند و به نيكى وا ندارد و از بدى باز ندارد از ما نيست.

٢٤١٧ لَيْسَ مِنّا مَنْ وَسَّعَ اللهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَتَرَ عَلى عِيالِهِ.

هركس خدا بدو گشايش دهد و باز بر عيال خود سخت گيرد از ما نيست.

٢٤١٨ لَيْسَ مِنّي إلاّ عالِمٌ أوْ مُتَعَلِّمٌ.

هيچ كس از من نيست بجز دانشمند يا دانش آموز.

٢٤١٩ لَيَغْشَيَنَّ أُمَّتي مِن بَعْدي فِتَنٌ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، يُصْبِحُ الرَّجُلُ فيها مُؤْمِناً وَ يُمْسي كافِراً، يَبيعُ أَقْوامٌ دينَهُمْ بِعَرَضٍ مِنَ الدُّنْيا قَليلٍ.

پس از من امتم را فتنه ها خواهد گرفت چون پاره‌هاى شب تاريك كه در اثناى آن مرد به صبح مؤمن است و بشب كافر شود و كسانى دينشان را بمال نا چيز دنيا فروشند.

٢٤٢٠ لِيَكْفِ الرَّجُلَ مِنْكُمْ كَزادِ الرّاكِبِ.

هر يك از شما باندازه توشه مسافرى اكتفا كند.

لِيَكُنْ بَلاغَ أَحَدِكُمْ مِنَ الدُّنيا زادُ الرّاكِبِ.

۲٤۲۱ بهره‌هر کدامتان از این‌دنیاچون توشه مسافر باشد.

لِيَنْصُرِ الرَّجُلُ أَخاهُ ظالِماً أَوْ مَظْلوماً إنْ كانَ ظالِماً فَيَنْهيهِ فَإنَّهُ لَهُ نُصْرَةٌ وَإنْ كانَ مَظْلوماً فَيَنْصُرُهُ.

۲٤۲۲ مرد باید برادر خویش رایاری کند چه ستمگر باشد چه ستم دیده اگر ستمگر باشد اورا باز دارد که این بمنزله یاری کردن اوست واگرستمدیده باشدیاریش کند.

أَللِّباسُ يُظْهِرُ الغِنَى وَالدُّهْنُ يُذْهِبُ البُؤْسَ وَالإحْسانُ إلَى المَمْلوكِ يَكْبِتُ اللهُ بِهِ العَدُوَّ.

۲٤۲۳ لباس غنا را نمایان می‌کند و روغن خشبو فقر را می‌بردونیکی باممملوک‌مایه سرشکستگی‌دشمن شود.

أَللَّهْوُ فِي ثَلاثٍ : تَأْديبِ فَرَسِكَ ، وَرَمْيِكَ بِقَوْسِكَ وَمُلاعَبَتِكَ أَهْلَكَ.

۲٤۲٤ بازی در سه چیز رواست اسبت را تربیت کنی وبا کمان خودتیر اندازی کنی و با همسر خویش ملاعبه کنی.

لَيُّ الواجِدِ يُحِلُّ عِرْضَهُ وَعُقوبَتَهُ.

۲٤۲۵ سختگیری مرد دارا آبروی وی رابازیچه و عقوبت وی رآسان‌می کند.

٢٤٢٦ لاٰ أجرَ إلّا عَنْ حِسْبَةٍ وَلا عَمَلَ إلاّ بِنِيّةٍ.

پاداش در مقابل خلوص است و عمل به نيت وابسته است.

٢٤٢٧ لاٰ أشْتَري شَيْئاً لَيْسَ عِنْدي ثَمَنُهُ.

چيزى كه قيمت آن را ندارم نمى‌خرم.

٢٤٢٨ لاٰ إيمانَ لِمَنْ لاٰ أمانَةَ لَهُ.

هر كه امانت نداردايمان‌ندارد.

٢٤٢٩ لاٰ إيمانَ لِمَنْ لاٰ أمانَةَ لَهُ وَلاٰ دينَ لِمَنْ لا عَهْدَ لَهُ.

هر كه امانت ندارد ايمان‌ندارد و هر كه پيمان نگه ندارد دين ندارد.

٢٤٣٠ لا بَأسَ بِالْغِنىٰ لِمَنِ اتّقىٰ وَالصِّحَةُ لِمَنِ اتّقىٰ خَيْرٌ مِنَ الْغِنىٰ وَطيبُ النَّفْسِ مِنَ النَّعيمِ.

هركه پرهيزگارى كند اگر ثروتمند باشد باك نيست و براى پرهيزگار صحت از ثروت بهتراست‌وآسايش ضمير ازجمله نعمتهاست.

٢٤٣١ لاٰ تَخْرِقَنَّ عَلىٰ أحَدٍ سِتْراً.

پرده هيچ كس رامدر.

٢٤٣٢ لاٰ تُخيفُوا أنْفُسَكُمْ بِالدّينِ.

خويشتن را از دين مترسانيد.

٢٤٣٣ لاٰ تَدَعَنَّ حَقّاً لِغَدٍ فَإنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ ما فيهِ.

كارى را براى فردا مگذار كه هر روزى تكاليف خويش رادارد.

لاٰ تَذهَبُ حَبِيبَتا عَبْدٍ فَيَصْبِرُ وَ يَحْتَسِبَ إلّا دَخَلَ الْجَنَّةَ .

۲٤۳٤ بنده‌ای که دوچشم خویش از دست بدهد و صبر کند وبرضای خدا قانع شود ببهشت می‌رود.

لاٰ تُؤْذُوا مُسْلِماً بِشَتْمِ كافِرٍ.

به وسیله بدگفتن به کسافری، مسلمانی را آزار نکنید.

لاٰ تَأَلَّوْا عَلَى اللهِ فَإِنَّهُ مَنْ تَأَلّىٰ عَلَى اللهِ أَكْذَبَهُ اللهُ .

۲٤۳٥ بخدا سوگند نخورید که‌هرکه بخدا سوگند خورد خـدا او را تکذیب کند.

لاٰ تُباغِضُوا وَ لاٰ تُـدابِرُوا وَ لا تُنافِسُوا وَ كُونُوا عِبادَ اللهِ إِخواناً.

۲٤۳٦ دشمنی نکنید،ازهم‌روی‌مگردانید همچشمی مکنید بندگان خدا برادران‌باشید.

لا تَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ .

آرزوی مرگ مکنید.

لاٰ تُجارِ أَخـاكَ ولا تُشارِهِ وَ لاتُمارِهِ .

۲٤۳۷ با برادر خویش مماطله مکن،با او دشمنی مکن،و حیله گری‌مکن .

لاٰ تَجْتَمِعُ خَصْلَتانِ فِي مُؤْمِنٍ: أَلْبُخْلُ وَالْكِذْبُ .

۲٤۳۸ دو صفت در مؤمن فراهم نشود بخل ودروغ.

لاٰ تَجْلِسُوا بَيْنَ رَجُلَيْنِ إِلّا بِإِذْنِهِما .

۲٤۳۹ میان دوکس جز باجازه آنها منشینید.

٢٤٤٠ لاَ تَجْنِي عَلَى الْمَرْءِ إِلاّ يَدُهُ.

مرد جز از دست خویش بدی نمی بیند.

٢٤٤١ لاَ تَجُوزُ شَهادَةُ بَدَوِيٍّ عَلىٰ صاحِبِ قَرْيَةٍ.

شهادت بادیه نشین بر ده نشین روا نیست.

٢٤٤٢ لاتَحاسَدُوا وَلا تَناجَشُوا وَلا تَباغَضُوا وَلا تَدابَرُوا وَكُونُوا عِبادَاللهِ إِخْواناً وَلا تَكُونُوا عَيّابِينَ وَلا مَدّاحِينَ وَلا طَعّانِينَ.

حسد نورزید و در معامله بالا دست هم نزنید، دشمنی نکنید، راه خلاف مپوئید، بندگان خدا! برادران باشید عیبجو و مدحگو و طعنه زن مباشید.

٢٤٤٣ لا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئاً وَلا تُواعِدْ عَلىٰ أَخِيكَ مَوْعِداً فَتُخْلِفَهُ.

هیچ کار نیکی را حقیر مشمار با برادر خود خلف وعده مکن.

٢٤٤٤ لاَ تَحْلِفْ بِاللهِ كاذِباً وَلا صادِقاً مِنْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ وَلا تَجْعَلِ اللهَ عُرْضَةً لِيَمِينِكَ فَإِنَّ اللهَ لا يَرْحَمُ وَلا يَرْعىٰ مَنْ حَلَفَ بِاسْمِهِ كاذِباً.

بی جهت بخدا راست یادروغ قسم مخور و خدا را وسیله قسم خویش مکن که خدا کسی را که بنام وی بدروغ قسم خورد رحمت و رعایت نمی کند.

لا تَسُبُّوا الدَّهرَ فإنَّ اللهَ هُوَ الدَّهرُ.

۲۴۴۵ روزگار را دشنام مدهید که خدا همو روزگار است.

لا تَسُبُّوا الشَّيْطانَ وَ تَعَوَّذُوا بِاللهِ مِنْ شَرِّهِ.

۲۴۴۶ شیطان را دشنام مگوئید و از شر وی بخدا پناه برید.

لا تَسْتَبْطِؤُا الرِّزقَ فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ عَبْدٌ لِيَمُوتَ حَتّىٰ يَبْلُغَهُ آخِرُ رِزقٍ هُوَ لَهُ، فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ: أَخْذِ الحَلالِ وَ تَرْكِ الحَرامِ.

۲۴۴۷ مپندارید که روزی تان دیر می رسد که هیچ بنده‌ای **نمیرد تا** آخرین بهره روزی او برسد، از خدا بترسید و در طلب ملایمت کنید (ملایمت در طلب) گرفتن حلال و رها کردن حرام است.

لا تَرُدُّوا السّائِلَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ.

۲۴۴۸ چیزی به سائل بدهید و **گرچه نصف** خرما باشد.

لا تُرْضِيَنَّ أَحَداً بِسُخْطِ اللهِ وَلا تَحْمَدَنَّ أَحَداً عَلىٰ فَضْلِ اللهِ وَلا تَذُمَّنَّ أَحَداً عَلىٰ ما لَمْ يُؤْتِكَ اللهُ فَإِنَّ رِزْقَ اللهِ لا يَسُوقُهُ إِلَيْكَ حِرْصُ حَرِيصٍ وَلا تَرُدُّهُ عَنْكَ كَراهَةُ كارِهٍ.

۲۴۴۹ رضایت هیچ کس را باخشمگین کردن خدا مجوی و هیچ کس را بواسطه تفضلی که خدا کرده ستایش مگوی و هیچکس را برای آنچه خدا بتو نداده مذمت مکن که روزی خدا را حرص حریص سوی تو نمی کشاند و ناارضایت ناارضائی آن را از تو دور نمی کند

٢٤٥٠ لا تُرَوِّعوا الْمُسْلِمَ فَإِنَّ رَوْعَةَ الْمُسْلِمِ ظُلْمٌ عَظِيمٌ.

مسلمان رامترسانیدکه‌ترسانیدن مسلمان ستمی بزرك است.

٢٤٥١ لا تَزالُ الْمَسْئَلَةُ بِأَحَدِكُمْ حَتّىٰ يَلْقَى اللهَ وَما في وَجْهِهِ مُزْعَةُ لَحْمٍ.

هرکه پیوسته به سؤال کوشد به پیشگاه خدا رود وقطعه گوشتی در چهره او نباشد.

٢٤٥٢ لا تَزالُ طائِفَةٌ مِنْ أُمَّتي عَلَى الْحَقِّ ظاهِرِينَ حَتّىٰ يَأْتِيَ أَمْرُ اللهِ.

پیوسته گروهی از امت من بر حق استوار باشند تا فرمان خدا بیاید.

٢٤٥٣ لا تَزالُ نَفْسُ الرَّجُلِ مُعَلَّقَةً بِدَيْنِهِ حَتّىٰ يُقْضي عَنْهُ.

جان مرد (پس از مرك) پیوسته بقرض وی آویخته‌است‌تاقرض‌وی ادا شود.

٢٤٥٤ لا تَزَوَّجَنَّ عَجُوزاً وَلا عاقِراً فَإِنّي مُكاثِرٌ بِكُمُ الْاُمَمَ.

با زن پیر و نازا ازدواج مکنید که از فزونی شما برامتهای دیگر تفاخرمی کنم.

٢٤٥٥ لا تَسْأَلِ النّاسَ شَيْئاً وَلا سَوْطَكَ إِنْ سَقَطَ مِنْكَ حَتّىٰ تَنْزِلَ إِلَيْهِ فَتَأْخُذَهُ.

از مردم چیزی مخواه، اگر تازیانه‌ات افتاد، فرود آی و آن را بردار.

لا تَسُبُّوا الْأَمْواتَ فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلىٰ ما قَدَّمُوا.
مردگان رادشنام مدهيدكه آنها باعمالى كه از پيش فرستاده‌اند رسيده‌اند . ٢٤٥٦

لا تَسُبُّوا الأَمْواتَ فَتُوذُوا الأَحياءَ .
مردگان را دشنام مدهيد كه زندگان آزرده شوند . ٢٤٥٧

لا تَشْرَبُوا الْخَمْرَ فَإِنَّها مِفْتاحُ كُلِّ شَرٍّ.
شراب منوشيد كه كليد همه‌بدى هاست. ٢٤٥٨

لا تَشْغَلُوا قُلُوبَكُمْ بِذِكْرِ الدُّنيا .
دلهاى خويش را بذكردنيامشغول مداريد. ٢٤٥٩

لا تُصاحِبْ إِلاّ مُؤْمِناً وَلا يَأْكُلْ طَعامَكَ إِلاّ تَقِيٌّ
جز با مؤمن مصاحبت مكن و غذاى ترا جز پرهيزگار نخورد. ٢٤٦٠

لَا تَصْحَبَنَّ أَحداً لا يَرىٰ لَكَ كَمِثْلِ ما تَرىٰ لَهُ.
با كسى كه‌تراهمسنگ‌خودنداند مصاحبت مكن. ٢٤٦١

لَا تَصْلَحُ الصَّنيعَةُ إِلاّ عِنْدَ ذي حَسَبٍ أَوْ دينٍ .
نكوئى جزپيش شريف ودينداد بثمر نمى‌رسد. ٢٤٦٢

لا تَضْرِبُوا إِماءَكُمْ عَلىٰ
كنيزان خويش را براى‌شكستن ٢٤٦٣

كَسْرِ إِنائِكُم فَإِنَّ لَها أَجلاً كَآجالِ النّاسِ .

ظرفهايتان مزنيد كه‌ظرفها رانيز مثل مردمـان اجل‌هاست.

٢٤٦٤ لا تَضَعُوا الْحِكْمَةَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِها فَتَظْلِمُوها وَ لا تَمْنَعُوها أَهْلَها فَتَظْلِمُوهُمْ .

حكمت بنا اهل مسپاريد كه بدان ستم ميكنيد واز اهلش باز نداريد كه به‌آنها ستم ميكنيد.

٢٤٦٥ لا تُطْعِمُوا الْمَساكِينَ مِمّا لا تَأْكُلُونَ .

آنچه خودتان نميخوريد به مستمندان مخورانيد .

٢٤٦٦ لا تُطَلِّقُوا النِّساءَ إِلاّ مِنْ رِيبَةٍ فَإِنَّ اللهَ لا يُحِبُّ الذَّوّاقِينَ وَ لا الذَّوّاقاتِ .

زنان را جز در نتيجه بدگمانى طلاق مدهيد كه خدا مردان بسيارزن گير و زنان‌بسيارشوهر گير را دوست ندارد.

٢٤٦٧ لا تُظْهِرِ الشَّماتَةَ لِأَخِيكَ فَيُعافِيهِ اللهُ وَ يَبْتَلِيكَ .

برادر خويش راشماتت مكن‌كه خدا اورا معاف دارد و ترا مبتلا كند.

٢٤٦٨ لا تُعْجَبُوا بِعَمَلِ عامِلٍ حَتّى تَنْظُرُوا بِمَ يُخْتَمُ لَهُ .

از كار هيچكس شگفتى‌مكنيد تا بنگريد عاقبت آن چه‌مى‌شود .

٢٤٦٩ لا يُعْجِبْكُمْ إِسْلامُ رَجُلٍ حَتّى تَعْلَمُوا كُنْهَ عَقْلِهِ .

مسلمانى مردى شما را بشگفت نيارد تا كنه عقل وى بدانيد .

لاٰ تَغْتـابُوا اْلمُسْلِمـِينَ وَلاٰ تَتَبَّعُوا عَوْراتِهِمْ .	غیبت مسلمانان مکنید و در جستجوی عیوب آنها نباشید .	۲۴۷۰
لاٰ تَغْضَبْ فَإِنَّ اْلغَضَبَ مَفْسَدَةٌ	خشمگین مشو که خشم مایه فساد است.	۲۴۷۱
لاٰ تَقُومُ السّـاعَةُ إِلاّ عَلىٰ شِرارِ النّاسِ .	قیامت بپا نشود مگر بر اشرار خلق.	۲۴۷۲
لاٰ تَقُومُ السّاعَةُ حَتّىٰ تَقِـلَّ الرِّجالُ وَ تَكْثُرَ النِّساءُ .	قیامت بپا نشود تا وقتی مردان کم و زنان بسیار شوند.	۲۴۷۳
لاٰ تَقُومُ السّاعَةُ حَتّىٰ تَكُونَ اْلوَلَدُ غَيْظـاً وَ تَفِيضُ اللِّئامُ فَيْضـاً وَتَغِيضُ اْلكِرامُ غَيْضاً وَ يَجْتَرِيَ الصَّغِيرُ عَلَى اْلكَبِيرِ وَ اللَّئِيمُ عَلَى اْلكَرِيمِ .	قیامت به پا نشود تا وقتی فرزند مایه خشم شود و لئیمان فراوان شوند و کریمان کمیاب گردندو کوچك بر بزرك جسارت ورزدو لئیم بر کریم جری شـود.	۲۴۷۴
لاٰ تَقُومُ السّاعَةُ حَتّىٰ يَكُونَ الزُّهْدُ وَاْلوَرَعُ تَصَنُّعـاً .	قیامت بپا نشود تا وقتی که زهد و تقوی ساختگی بـاشد.	۲۴۷۵
لاٰ تَقُومُ السّاعَةُ حَتّىٰ يَكُونَ	قیامت بپانشودتاخوشبختترین	۲۴۷۶

٢٤٧٧ أَسْعَدُ النّاسِ فِي الدُّنيا لُكَعُ ابْنُ لُكَعٍ.

مردم جهان فرومایه پسر فرومایه باشد.

٢٤٧٨ لا تَقُومُ السّاعَةُ حَتّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ الرَّجُلِ فَيَقُولُ يا لَيْتَني مَكانَهُ.

قیامت به پا نشود تا مرد بقبر دیگری بگذردو گوید کاش بجای او بودم.

٢٤٧٩ لا تُكْثِرِ الضِّحْكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضِّحْكِ تُميتُ الْقَلْبَ.

خنده بسیار مکن که خنده بسیار دل را بمیراند.

٢٤٨٠ لا تُكْثِرْ هَمَّكَ ما قُدِّرَ يَكُنْ وَما تُرْزَقْ يَأْتِكَ.

غم بسیار مخور که آنچه مقدر است می شود و آنچه روزیت کرده‌اند بتو می‌رسد.

٢٤٨١ لا تُكْرِهُوا الْبَناتَ فَإِنَّهُنَّ الْمُونِساتُ.

دختران را مکروه مدارید که آنها مایه انسند.

٢٤٨٢ لا تُكَلِّفُوا لِلضَّيْفِ.

برای مهمان تکلف مکنید.

٢٤٨٣ لا تَكُنْ مِمَّنْ يَشُدُّ عَلَى النّاسِ وَ يُخَفِّفُ عَلى نَفْسِهِ.

از آنکسان مباش که برمردم سخت وباخویش آسان گیرند.

٢٤٨٤ لا تَكُونُ زاهِداً حَتّى تَكُونَ مُتَواضِعاً.

تا متواضع نباشی زاهد نباشی.

لا تُمارِ أخاكَ وَ لا تُمازِحْهُ وَ لا تَعِدْهُ فَتُخلِفَهُ.

با برادر خويش حيله مكن و با او مزاح مكن و با او خلف وعده مكن. ٢٤٨٥

لا تَمزَحْ فَيَذهَبَ بَهاؤُكَ وَ لا تَكْذِبْ فَيَذهَبَ نُورُكَ.

مزاح مكن كه رونقت ببرد و دروغ مگو كه روشنيت برود. ٢٤٨٦

لا تَمسَحْ يَدَكَ بِثَوبِ مَنْ لا تَكسُوهُ.

دست خويش بجامه كسى كه او را نمى‌پوشانى خشك مكن. ٢٤٨٧

لا تَمنَعَنَّ أحَدَكُمْ مَهابَةُ النّاسِ أنْ يَقُومَ بِالحَقِّ إذا عَلِمَهُ.

ترس مردم شما را از رعايت حقى كه ميدانيد باز ندارد. ٢٤٨٨

لا تُميتُوا القُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعامِ وَ الشَّرابِ فَإنَّ القَلْبَ يَمُوتُ كَالزَّرْعِ إذا كَثُرَ عَلَيْهِ الماءُ.

دلهاى خويش را بكثرت خوردن و نوشيدن نمى‌رانيد كه دل چون زراعت است وقتى آب آن زياد شد خواهد مرد. ٢٤٨٩

لا تُنزَعُ الرَّحمَةُ إلّا مِنْ شَقِيٍّ.

رحم را نگيرند مگر از بدبخت. ٢٤٩٠

لا حَليمَ إلّا ذُو عَثْرَةٍ وَ لا حَكيمَ إلّا ذُو تَجرِبَةٍ.

آنكه لغزش نكرده بردبار نيست آنكه تجربه نيندوخته خردمند نيست. ٢٤٩١

۲۴۹۲ لا خَيرَ لَكَ في صُحْبَةِ مَنْ لا يَرى لَكَ ما يَرى لِنَفْسِهِ.

درمصاحبت کسی که ترا همسنگ خود نداند خیری نیست.

۲۴۹۳ لا خَيرَ في صُحْبَةِ مَنْ لا يَرى لَكَ مِنَ الْحَقِّ مِثْلَ ما تَرى لَهُ.

درمصاحبت کسی که حقی برای اوقائلی ونظیر آنرا برای‌توقائل نیست خیری‌نیست.

۲۴۹۴ لا خَيرَ في مالٍ لا يُرْزَأُ مِنْهُ وَجَسَدٍ لا يُنالُ مِنْهُ.

در مالی که آفت بدان ترسد وتنی که مصیبت نه‌بیند خیری نیست.

۲۴۹۵ لا خَيرَ فيمَنْ لا يُضيفُ.

آنکه مهمان نپذیرد خیری در او نیست.

۲۴۹۶ لا دينَ إلّا بِمُرُوَّةٍ.

دین‌جزبجوانمردی‌قوام‌نمی گیرد.

۲۴۹۷ لا دينَ لِمَنْ لا عَهْدَ لَهُ.

هر که پیمان نگاه ندارد دین ندارد.

۲۴۹۸ لا سَهْلَ إلّا ما جَعَلْتَ سَهْلاً.

هرچه‌آسان گیری‌آسان گذرد

۲۴۹۹ لا شَيْءَ أَحَقُّ بِالسِّجْنِ مِنَ اللِّسانِ.

هیچ چیز بزندان شدن شایسته تر از زبان نیست.

۲۵۰۰ لا شَيْءَ أَغْيَرُ مِنَ اللهِ.

هیچکس‌غیرتمندتر ازخدانیست.

۲۵۰۱ لا صَدَقَةَ وَذُو رَحِمٍ مُحْتاجٌ.

اگر خویشاوندی محتاج هست صدقه دادن روا نیست.

لا طاعَةَ لِأَحَدٍ في مَعْصِيَةِ اللهِ إِنَّمَا الطّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ.

۲۵۰۲ اطاعت هیچکس در معصیت خدا روا نیست اطاعت فقط در کار نیك است.

لا طاعَةَ لِمَخْلُوقٍ في مَعْصِيَةِ الْخالِقِ .

۲۵۰۳ اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست.

لا عَقْلَ كَالتَّدْبِيرِ وَلا وَرَعَ كَالْكَفِّ وَلا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلْقِ .

۲۵۰۴ عقلی مانند تدبیر نیست و تقوائی چون خویشتن‌داری نیست و شرفی چون نیکخوئی نیست.

لا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلا مالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ وَلا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ وَلا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلْقِ وَلا عِبادَةَ مِثْلُ التَّفَكُّرِ .

۲۵۰۵ فقری سخت‌تر از نادانی نیست و مالی سودمندتر از خرد نیست تنهائی‌ای موحش‌تر از خودپسندی نیست و شرفی چون نیکخوئی نیست و عبادتی چون تفکر نیست .

لا مُظاهَرَةَ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشاوَرَةِ وَلا إِيمانَ كَالْحَياءِ .

۲۵۰۶ تعاونی بهتر از مشورت نیست و ایمانی چون حیا نیست.

لا فاقَةَ لِعَبْدٍ يَقْرَءُ الْقُرآنَ وَلا غِنى لَهُ بَعْدَهُ .

۲۵۰۷ بنده‌ای که قرآن خواند فقیر نشود و او را بالاتر از قرآن بی‌نیازی‌ای نیست .

۲۵۰۸ لاَ كَبِيرَةَ مَعَ اسْتِغْفارٍ وَ لا صَغِيرَةَ مَعَ إِصْرارٍ.

بااستغفار هیچ گناهی کبیره نیست و بااصرارهیچ گناهی‌صغیره نیست.

۲۵۰۹ لاَ نَدِمَ مَنْ إِسْتَشارَ وَلاَ إِفْتَقَرَ مَنْ إِقْتَصَدَ.

هرکه مشورت کند پشیمان نشود و هرکه میانه‌روی کند فقیر نگردد.

۲۵۱۰ لاَ نَعْلَمُ شَيْئاً خَيراً مِنْ أَلْفٍ مِثْلِهِ إِلاَّ الرَّجُلُ الْمُؤْمِنُ.

بجز مرد مؤمن چیزی را نمی شناسیم که از هزارمثل‌خویش‌بهتر باشد.

۲۵۱۱ لاَ هَمَّ إِلاّ هَمُّ الدَّيْنِ وَ لاَ وَجَعَ إِلاّ وَجَعُ الْعَيْنِ.

غمی چون غم قرض‌نیست‌ودردی چون درد چشم نیست.

۲۵۱۲ لا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ

پس ازفتح (مکه) هجرت‌نیست

۲۵۱۳ لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ ما يُحِبُّ لِنَفْسِهِ.

هیچکس از شما مؤمن‌نباشد تا هرچه برای خویش می خواهد برای‌برادر خویش‌بخواهد.

۲۵۱۴ لاَيُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتّى يُحِبَّ لِنَفْسِهِ مِنَ الْخَيرِ ما يُحِبُّ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ.

بنده‌ای‌مؤمن نباشدتاهرچیزی برای خویش می‌خواهد برای برادرمسلمان‌خویش بخواهد.

۲۵۱۵ لا يَبْغي عَلَى النّاسِ إِلاّ وَلَدُ بَغِيٍّ وَإِلاّ مَنْ فيهِ عِرْقٌ مِنْهُ.

بر مردم ستم نکند جز فرزند زناکار یا کسی که رگی از زنا کار دارد.

لا يَبْلُغُ الْعَبْدُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتّى يَدَعَ ما لا بَأْسَ بِهِ حَذَراً لِما بِهِ الْبَأْسُ.

۲۰۱۶ بنده بمقام پرهیزکاری نرسد تا از آنچه مباح است از بیم آنچه مباح نیست، صرفنظر کند.

لا يَبْلُغُ الْعَبْدُ حَقِيقَةَ الْإِيمانِ حَتّى يَخْزُنَ مِنْ لِسانِهِ.

۲۰۱۷ بنده بحقیقت ایمان نرسد تا زبان خویش نگهدارد.

لا يَبْلُغُ الْعَبْدُ حَقِيقَةَ الْإِيمانِ حَتّى يَعْلَمَ أَنَّ ما أَصابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ وَما أَخْطَأَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ.

۲۰۱۸ بنده بحقیقت ایمان نرسد تا بداند که آنچه بدو رسیده نمیشد نرسد و آنچه بدو نرسیده نمیشد برسد.

لا يَتَجالَسُ قَوْمٌ إِلاّ بِالْأَمانَةِ

۲۰۱۹ هیچ گروهی جز به اعتماد متبادل مجالست نتوانند کرد.

لا يَتَكَلَّفَنَّ أَحَدٌ لِضَيْفِهِ ما لا يَقْدِرُ.

۲۰۲۰ هیچکس نباید آنچه را قدرت ندارد بتکلف برای مهمان فراهم کند

لا يَتَمَنّي أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ أَمّا مُحْسِناً فَلَعَلَّهُ يَزْدادُ وَ أَمّا مُسِيئاً فَلَعَلَّهُ يَسْتَعْتِبُ.

۲۰۲۱ هیچ یك از شما آرزوی مرگ نکند اگر نکوکار است شاید نیکی فزون کند و اگر بد کار است شاید راه رضا سپرد.

٢٥٢٢ لا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ لِضُرٍّ نَزَلَ بِهِ .

هیچکس نباید ازمشقتی که بدو رسیده آرزوی مرگ کند .

٢٥٢٣ لا يَجْلِسُ الرَّجُلُ بَيْنَ الرَّجُلِ وَابْنِهِ فِي الْمَجْلِسِ .

مرد نبایددر مجلس میان دیگری و فرزندش بنشیند.

٢٥٢٤ لا يَحْتَكِرُ إِلاّ خاطِئٌ .

جز خطاکار احتکار نمی کند.

٢٥٢٥ لا يَحِلُّ الصَّدَقَةُ لِغَنِيٍّ وَلا لِذي مِرَّةٍ قَوِيٍّ .

صدقه گرفتن بر غنی روا نیست و نیز برای آنکه طبعی نیرومنددارد .

٢٥٢٦ لا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يُرَوِّعَ مُسْلِماً .

روا نیست که مسلمانی مسلمان دیگررا بترساند.

٢٥٢٧ لا يَحْمِلَنَّكُمْ إِسْتِبْطاءُ أَمْرٍ عَلى إِسْتِعْجالِهِ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لا يَعْجَلُ بِعَجَلَةِ أَحَدٍ .

تصور تأخیر کاری وادارتان نکند که آن را بشتاب خواهید که خدای عزوجل ازعجله کسی عجله نمی کنـد.

٢٥٢٨ لا يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ فَإِنَّ ثالِثَهُمَا الشَّيْطانُ .

مردنباید بازن بخلوت نشیند که سومی شان شیطان است.

٢٥٢٩ لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلاّ رَحِيمٌ .

هر که رحم ندارد ببهشت نرود

لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ خِبٌّ وَ لا بَخيلٌ . حیله‌گر وبخیل ببهشت‌نمی‌روند. ۲۵۳۰

لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ سَيِّىءُ الْمَلَكَةِ بدخوی‌ببهشت نمیرود. ۲۵۳۱

لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَبْدٌ لا يَأْمَنُ جارُهُ بَوائِقَهُ . بنده‌ای که همسایه از شرش در امان نباشد ببهشت نمی رود. ۲۵۳۲

لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قاطِعُ رَحِمٍ . هر که پیوند خویشان ببرد ببهشت نرود. ۲۵۳۳

لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتاتٌ . دروغ زن ببهشت نمی‌رود. ۲۵۳۴

لا يَرْحَمُ اللهُ مَنْ لا يَرْحَمُ النّاسَ . خدا بکسی که بمردم‌رحم‌نکند رحم نمی کند. ۲۵۳۵

لا يَرُدُّ الرَّجُلُ هَدِيَّةَ أَخيهِ فَإِنْ وَجَدَ فَلْيُكافِئْهُ . هیچکس نباید هدیه برادرش را ردکند اگرتوانست‌عوض آن دهد. ۲۵۳۶

لا يَرُدُّ الْقَضاءَ إِلاَّ الدُّعاءُ وَلا يَزيدُ في الْعُمْرِ إِلاَّ الْبِرُّ . قضا جز بدعا دفع نشود وچیزی جز نیکوکاری عمررا افزون‌نکند. ۲۵۳۷

لا يَزالُ الْعَبْدُ في صَلوٰةٍ مَا انْتَظَرَ الصَّلوٰةَ . بنده مادام که منتظر نماز است در حال نماز است. ۲۵۳۸

٢٥٣٩ لاَ يَزالُ ألمَسْرُوقُ مِـنْهُ فِي تُهْمَةٍ مَنْ هُوَ بَرِيءٌ مِنْهُ حَتّى يَكُونَ أعْظَمَ جُرْماً مِنَ السّارِقِ

دزد زده آنقدر کسانی را که از دزدی بی‌خبرند تهمت می‌زند که گناه او از دزد بیشتر می‌شود.

٢٥٤٠ لاَ يَزْدادُ الأَمْرُ إلاّ شِـدَّةً وَلاَ الدُّنيا إلاّ إدْباراً وَلاَ النّاسُ إلاّ شُحّاً.

درکارها جز سختی نمیافزایدو دنیاجز به ادبار نمی‌گرایدومردم پیوسته بخیلتر می‌شوند.

٢٥٤١ لاَ يَسْتُرُ عَبْدٌ عَبْداً فِي الدُّنْيا إلاّ سَتَرَهُ اللهُ يَوْمَ ألقِيٰمَةِ.

هر بنده‌ای که در دنیا برای دیگری راز پوشی کند، روز قیامت خدا رازپوش وی شود.

٢٥٤٢ لاَ يَسْتَقِيمُ إيمانُ عَبْدٍ حَتّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتّىٰ يَسْتَقِيمَ لِسانُهُ.

ایمان بنده به استقامت نیاید تا قلب وی به استقامت گرایدوقلب وی به استقامت نگراید تازبان وی به استقامت آید.

٢٥٤٣ لاَ يَسْتَكْمِلُ أحَدُكُمْ حَقِيقَةَ الإيمانِ حَتّىٰ يَخْزُنَ لِسانَهُ.

هیچکس از شما حقیقت ایمان را کامل نکند مگر آنکه زبان خویش نگهدارد.

٢٥٤٤ لاَ يَسْتَكْمِلُ ألعَبْدُ الإيمانَ حَتّىٰ يَكُونَ فِيهِ ثَلاثُ خِصالٍ ألإنْفاقُ مِنَ الإقْتارِ وَ

تا سه صفت در بنده‌ای نباشد ایمان وی کامل نشود صدقه‌دادن در تنك دستي و انصاف دادن به

الْإِنْصافُ مِنْ نَفْسِهِ وَ بَذْلُ السَّلامِ.
ضرر خويش وسلام بسيار كردن.

لا يَشْبَعُ الْمُؤْمِنُ دُونَ جارِهِ
مؤمن نبايد بدون همسايه خود سير شود. ۲۵۴۵

لا يَشْبَعُ عالِمٌ مِنْ عِلْمِهِ حَتّى يَكُونَ مُنْتَهاهُ الْجَنَّةَ.
عالم از علم خويش سير نگردد تا سر انجام ببهشت رسد. ۲۵۴۶

لا يَشْكُرُ اللهَ مَنْ لا يَشْكُرُ النّاسَ.
هر كه شكر مردم ندارد شكر خدا نگزارد. ۲۵۴۷

لا يَصْلَحُ الْمَلَقُ إِلاّ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْإِمامِ الْعادِلِ لا تَصْلَحُ الصَّنيعَةُ إِلاّ عِنْدَ ذي حَسَبٍ أَوْ دينٍ.
تملق گفتن جز از پدر و مادر و پيشواى عادل روا نباشد ونكوئى جز پيش شرافتمند وديندار بثمر نرسد. ۲۵۴۸

لا يُغْني حَذَرٌ عَنْ قَدَرٍ.
احتياط چاره تقدير نمى‌كند. ۲۵۴۹

لا يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ.
مؤمن بكمين خون كس نريزد. ۲۵۵۰

لا يُفْلِحُ قَوْمٌ تَمْلِكُهُمْ إِمْرَأَةٌ
گروهى كه زمامدارشان زن است رستگارى نه‌بينند. ۲۵۵۱

٢٥٥٢ لا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ . — مؤمن از یك سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود.

٢٥٥٣ لا يُقْبَلُ إِيمانٌ بِلا عَمَلٍ وَلا عَمَلٌ بِلا إِيمانٍ . — ایمان بی‌عمل و عمل بی ایمان پذیرفته نیست.

٢٥٥٤ لا يَمُوتَنَّ أَحَدٌ إِلاّ وَ هُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللهِ . — هر که می‌میرد باید بخداوند خوش گمان باشد.

٢٥٥٥ لا يَنْبَغي لِذِي الْوَجْهَيْنِ أَنْ يَكُونَ أَمِيناً عِنْدَاللهِ . — دو رو نزد خدا مورد اعتماد نیست.

٢٥٥٦ لا يَنْبَغي لِلصِّدِّيقِ أَنْ يَكُونَ لَعّاناً . — سزاوار نیست که مرد راستی پیشه لعنت کر باشد.

٢٥٥٧ لا يَنْبَغي لِمُؤْمِنٍ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ . — شایسته مؤمن نیست که خویشتن را خوار کند .

٢٥٥٨ لا يَهْلِكُ النّاسُ حَتّى يُعْذِرُوا مِنْ أَنْفُسِهِمْ . — مردم هلاك نمی‌شوند مگر وقتی که حجت برایشان تمام شود .

لا يَهْوَى الضّالَّ إِلاّ ضالٌّ. — گمراه را بجز گمراه دوست ندارد.

ماوَقَى بِهِ الْمَرْءُ عِرْضَهُ كُتِبَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ .

٢٥٦٠ بعوض چیزی که انسان آبروی خویش بدان محفوظ دارد برای اوصدقه‌ای نویسند .

ما كانَتْ فَرْحَةٌ إِلاّ تَبِعَتْها تَرْحَةٌ .

٢٥٦١ مسرتی نیست که کدورتی بـه دنبال‌نداشته بـاشد.

ما مَثَلِي وَ مَثَلُ الدُّنْيا إِلاّ كَراكِبٍ قالَ فِي ظِلِّ شَجَرَةٍ في يَوْمٍ حارٍّ ثُمَّ راحَ وَتَرَكَها

٢٥٦٢ حکایت من ودنیا چون سواری استکه روز گرمی درسایه‌درختی بخوابد آنگاه‌برود وآنرابگذارد

ما مِنْ عَبْدٍ يَسْتَرْعِيهِ اللهُ رَعِيَّةً ثُمَّ يَمُوتُ يَوْمَ يَمُوتُ غاشّاً لِرَعِيَّتِهِ إِلاّ حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ .

٢٥٦٣ هر بنده‌ایکه خدا رعیتی را به رعایت اوسپارد ونمیرد و با رعیت خویش فریبکاری کرده‌باشد خدا بهشترا براو حرام‌کند.

ما مِنْ جُرْعَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللهِ مِنْ جُرْعَةِ غَيْظٍ كَظَمَها رَجُلٌ

٢٥٦٤ هیچ جرعه‌ای نزدخدا ازجرعه خشمی که مردی فروبرد یا جرعه

أَوْ جُرْعَةَ صَبْرٍ عَلى مُصِيبَةٍ وَما مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللهِ مِنْ قَطْرَةِ دَمْعٍ أُهْرِيقَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ وَقَطْرَةِ دَمٍ أُهْرِيقَتْ فِي سَبِيلِ اللهِ.

صبری که برمصیبت نوشد محبوب تر نیست وهیچ قطره‌ای نزد خدا ازقطره اشکی که ازترس خدا ریخته شود یاقطره خونی که در راه خدا ریخته شود محبوبتر نیست

٢٥٦٥ ما ذِئْبانِ ضارِيانِ فِي زَرِيبَةِ غَنَمٍ بِأَسْرَعَ فِيها مِنْ حُبِّ الشَّرَفِ وَالْمالِ فِي دِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ.

دو گرگ گرسنه در آغل برای گوسفندان خطرناکتر از حب جاه ومال برای دین مرد مسلمان نیست

٢٥٦٦ ما طَلَعَتْ شَمْسٌ قَطُّ إِلاّ بِجَنْبَيْها مَلَكانِ يَقُولانِ أَللّهُمَّ عَجِّلْ لِمُنْفِقٍ خَلَفاً وَعَجِّلْ لِمُمْسِكٍ تَلَفاً.

هربار که خورشید طلوع می‌کند دوفرشته از دو سوی آن گویند خدایا انفاق گر را زودتر عوض‌ده وبخیل را زودتر آفتی ده.

٢٥٦٧ ما يَنْتَظِرُ أَحَدُكُمْ مِنَ الدُّنْيا إِلاّ غِنىً مُطْغِياً أَوْ فَقْراً مُنْسِياً أَوْ مَرَضاً مُفْسِداً أَوْ هَرَماً

ازدنیا چه انتظار دارید، جز غنائی که طغیان آرد یافقری که نسیان آرد یامرضی که فساد آرد یاپیری‌ای کەزبونی آرد یامرگی،

مُفْنِداً أَوْ مَوتاً مُجْهِزاً .	که به‌سرعت ازپا درآرد.	
ما أَسْتَرْذَلَ اللهُ عَبْداً إِلا حَظَّ عَنْهُ الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ .	خدا بنده‌ای را پست نشمارد مگرآنکه علم وادب راازاوفرو گذارد.	۲٥٦۸
ما أَكْرَمَ شابٌّ شَيْخاً لِسِنِّهِ إِلا قَيَّضَ اللهُ عِنْدَ سِنِّهِ مَنْ يُكْرِمُهُ .	هرجوانی که پیری را برای سنش گرامی دارد خداهنگام‌پیری وی یکی‌رابیارد که وی‌را گرامی دارد .	۲٥٦۹
ما شَقِيَ عَبْدٌ قَطُّ بِمَشْوَرَةٍ وَما سَعَدَ بِاسْتِغْناءِ بِرَأْيٍ .	هیچکس‌ازمشورت بدبخت‌نشد واز خودرایی خوشبخت نشد.	۲٥۷۰
ما أَصَرَّ مَنْ إِسْتَغْفَرَ وَلَوْ عادَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً .	هرکه استغفار کندبر گناه‌اصرار نکرده واگرچه دریك روزهفتاد بار بگناه بازگردد.	۲٥۷۱
ما تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجالِ مِنَ النِّساءِ .	پس ازمن برای‌مردان فتنه‌ای زیان انگیز تر از زنان نخواهد بود .	۲٥۷۲
ما مَلَأَ آدَمِي وِعاءً شَرّاً مِنْ بَطْنٍ .	انسان ظرفی بدترازشکم‌پر نکند.	۲٥۷۳
ما مِنْ أَحَدٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللهِ	هیچکس‌نزدخداازپیشوائی که	۲٥۷٤

مِنْ إمامٍ إنْ قالَ صَدَقَ وَإنْ حَكَمَ عَدَلَ.

چون گويد راست گويد و چون حكم كند عدالت كند برتر نيست.

۲۵۷۵ ما مِنْ حَلالٍ أبْغَضُ إلَى اللهِ مِنَ الطَّلاقِ.

هيچ حلالى نزد خدا مبغوضتر از طلاق نيست.

۲۵۷۶ ما مِنْ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أعْظَمُ أجْراً مِنْ وَزِيرٍ صالِحٍ مَعَ إمامٍ يُطِيعُهُ وَيَأْمُرُهُ بِذاتِ اللهِ.

پاداش هيچ يك از مسلمانان از وزير شايسته‌اى كه با پيشوائى باشد و اورا اطاعت كند و بفرمان خدا وادارد بزرگتر نيست.

۲۵۷۷ ما عُبِدَ اللهُ بِشَيْءٍ أفْضَلَ مِنْ فِقْهٍ فِي الدِّينِ.

هيچ عبادتى بهتر از دانا شدن در كار دين نيست.

۲۵۷۸ مَا الدُّنيا فِي الْآخِرَةِ إلاّ كَما يَجْعَلُ أحَدُكُمْ إصْبَعَهُ السَّبّابَةَ فِي الْيَمِّ فَلْيَنْظُرْ بِمَ يَرْجِعُ.

دنيا نسبت بآخرت چنانست كه يكى تان انگشت بزرك خويش را به دريا نهد بنگرد از دريا چه برميدارد.

۲۵۷۹ ما تَقَرَّبَ الْعَبْدُ إلَى اللهِ بِشَيْءٍ أفْضَلَ مِنْ سُجُودٍ خَفِيٍّ.

هيچكس بچيزى بهتر از سجده نهان بخدا تقرب نمى‌جويد.

ما مِنْ شَيْءٍ أُطِيعَ اللّٰهُ فِيهِ بِأَعْجَلَ ثَوابًا مِنْ صِلَةِ الرَّحِمِ وَما مِنْ عَمَلٍ يُعْصَى اللّٰهُ فِيهِ بِأَعْجَلَ عُقُوبَةً مِنْ بَغْيٍ.

۲۵۸۰ هیچ اطاعتی را که برای خدا کرده باشندزودتراز پیوندخویشان ثواب ندهند و هیچ معصیتی را زودتراز ستمگری عقاب نکنند.

ما قَلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِمّا كَثُرَ وَأَلْهَى.

۲۵۸۱ اندکی که کفایت کند بهتر از بسیاری که مایه بطالت شود.

ما نَحَلَ والِدٌ وَلَدَهُ أَفْضَلَ مِنْ أَدَبٍ حَسَنٍ.

۲۵۸۲ هیچ پدری مالی بهتر ازادب نیك بفرزند خود نداده است.

ما مِنْ عَمَلٍ أَفْضَلُ مِنْ إِشْباعِ كَبِدٍ جائِعٍ.

۲۵۸۳ هیچکاری بهتر ازسیر کردن شکم گرسنه نیست.

ما خالَطَتِ الصَّدَقَةُ مالاً إِلّا أَهْلَكَتْهُ.

۲۵۸٤ صدقه بمالی نیامیزد مگر آنرا نابود کند.

ما مِنْ مُؤْمِنٍ إِلّا وَلَهُ ذَنْبٌ يُصِيبُهُ الْفَيْنَةَ بَعْدَ الْفَيْنَةِ لا يُفارِقُهُ حَتّى يُفارِقَ الدُّنْيا.

۲۵۸۵ هیچ مؤمنی نیست مگر گناهی دارد که گاه بگاه آنرا مرتکب شود واز آن دوری نکند تا از دنیا برود.

٢٥٨٦	ما كانَ الرِّفقُ في شيءٍ قطُّ إلّا زانَهُ وَما كانَ الخَرقُ في شيءٍ قطُّ إلّا شانَهُ.	مدارا درهرچه باشدآنرازينت دهد وخشونت درهرچه باشدآن را خوار كند.
٢٥٨٧	ما سَتَرَ اللهُ على عبدٍ في الدُّنيا ذَنباً فَيُعَيِّرُهُ بِهِ يَومَ القِيمَةِ.	وقتی خدا دردنيا گناه بنده ای را بپوشانيددرآخرت وی رابدان سرزنش نخواهد كرد.
٢٥٨٨	ما صَلَّتِ امرَأَةٌ صَلوةً أَحَبَّ إلَى اللهِ مِن صَلوتِها في أشَدِّ بَيتِها ظُلمَةً.	نمازی كه زن در تاريكترين گوشه خانه خود كند ازهمه نماز های او نزد خدا محبوبتر است.
٢٥٨٩	ما خابَ مَن إستَخارَ وَلا نَدِمَ مَن إستَشارَ وَلا آمَنَ بِالقُرآنِ مَن إستَحَلَّ مَحارِمَهُ.	هر كه‌ازخداخيرجويدنوميد نشود وهركه مشورت كند نادم نگردد وهركه محارم‌قرآنراحلال‌شمارد بقرآن ايمان ندارد.
٢٥٩٠	ما يُصيبُ المُؤمِنَ وَصَبٌ وَلا نَصَبٌ وَلا سَقَمٌ وَلا أذًى وَلا حَزَنٌ إلّا كَفَّرَ اللهُ بِهِ مِن خَطاياهُ.	رنج وسختی و مرض وآزاری و غمی بمؤمن نرسد مگر خدا درقبال آن ازگناهان وی محو كند.

ما أعزّ اللهُ بجهلٍ قطّ ولا أذلّ اللهُ بحلمٍ قطّ.

۲۵۹۱ خدا کسیرا به‌نادانی عزیز ندارد و کسی را ببردباری ذلیل نکند.

ما نقص مالٌ من صدقةٍ ولا عفى رجلٌ عن مظلمةٍ إلاّ زاده اللهُ بها عزّاً.

۲۵۹۲ هیچ مالی از صدقه کاهش نگیرد و هیچکس از مظلمه‌ای نگذرد مگر خدا در قبال آن عزت وی بیفزاید.

ما رُزق العبدُ رزقاً أوسع عليه من الصبر.

۲۵۹۳ هیچکس را روزی‌ای وسیعتر از صبر نداده‌اند.

ما أنزل اللهُ من داءٍ إلاّ أنزل له شفاء.

۲۵۹۴ خدا مرضی نفرستاده جز آنکه شفائی برای آن فرستاده است.

ما استرعى اللهُ عبداً رعيّةً فلم يحطها بنصحه إلاّ حرّم اللهُ عليه الجنّة.

۲۵۹۵ وقتی خدا رعیتی را برعایت کسی سپارد و او بلوازم خیرخواهی رعیت قیام نکند خدا بهشت را بر او حرام کند.

ما حسّن اللهُ خَلق عبدٍ وخُلقه إلاّ استحيا أن يُطعم لحمه النار.

۲۵۹۶ وقتی خدا صورت و سیرت بنده‌ای را نیکو کند شرم دارد که گوشت وی را خوراك آتش کند.

٢٥٩٧ ما أَحسَنَ عَبدٌ الصَّدَقةَ إلّا أحسَنَ اللهُ الخلافَةَ على تَركَتِه

وقتی بنده‌ای صدقه نیکو دهد خدا سرانجام ترکه‌اورانیکو کند.

٢٥٩٨ ما فَتَحَ رَجُلٌ على نَفسِهِ بابَ مَسئَلَةٍ إلّا فَتَحَ اللهُ عَلَيهِ بابَ فَقرٍ.

هیچکس دری از سؤال بروی خود نگشاید مگر خدا دری از فقر بروی او بگشاید.

٢٥٩٩ ما رَأيتُ مِثلَ النّارِ نامَ هارِبُها ولا مِثلَ الجَنَّةِ نامَ طالِبُها.

چون جهنم چیزی ندیدم که گریزنده آن خفته باشد ونه‌چون بهشت که طالب آن خفته باشد.

٢٦٠٠ ما زانَ اللهُ عَبداً بزينَةٍ أفضَلَ مِن عِفافٍ في دينِهِ وفَرجِهِ.

خدا ببنده خویش زینتی بهتر از عفت دردین و عورتش نداده است.

٢٦٠١ ما عالَ مَنِ اقتَصَدَ.

هرکه میانه‌روی کند فقیر نشود.

ما الّذي يُعطي مِن سَعَةٍ بأعظَمَ أجراً مِنَ الّذي يَقبَلُ إذا كانَ مُحتاجاً.

پاداش کسیکه درحال گشایش بخشش کند از آنکه بخشش را میپذیرد بیشتر نیست، بشرط آنکه محتاج باشد.

٢٦٠٢ مَا المَوتُ فيما بَعدَهُ إلّا كَنَطحَةِ عَنزٍ.

مرك نسبت بمابعد آن چون شاخ زدن بز است.

٢٦٠٣ ما أتى اللهُ عالِماً عِلماً إلاّ أخذَ عَلَيْهِ الْمِيثاقَ أنْ لا يَكْتِمَهُ .

خدا بعالمی علم نداده مگر آنکه از او پیمان گرفته که علم خویش را نهان ندارد.

٢٦٠٤ مَا اجْتَمَعَ الرَّجاءُ وَ الْخَوْفُ في قَلْبِ مُؤْمِنٍ إلاّ أعْطاهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الرَّجاءَ وَ آمَنَهُ الْخَوْفَ

امید وترس دردل مؤمن مجتمع نشود جز آنکه خدا عزوجل امید بدو عطاکند وازبیم ایمنش سازد.

٢٦٠٥ ما أحَبَّ عَبْدٌ عَبْداً لِلّهِ إلاّ أكْرَمَهُ رَبُّهُ .

وقتی بنده‌ای بنده دیگررا برای خدا دوست دارد پروردگارش او را گرامی کند.

٢٦٠٦ ما اُحِبُّ أنَّ اُحُداً تَحَوَّلَ لي ذَهَباً يَمْكُثُ عِنْدي مِنْهُ دِينارٌ فَوْقَ ثَلاثٍ إلاّ دِينارٌ أرْصِدُهُ لِدَيْنٍ .

دوست ندارم که کوه احد برای من مبدل بطلا شود و دیناری از آن بیش از سه روز نزد من بماند مگر دیناری که برای قرض ذخیره نگه دارم.

٢٦٠٧ ما أحَدٌ أكْثَرَ مِنَ الرِّبا إلاّ كانَ عاقِبَةُ أمْرِهِ إلىٰ قِلَّةٍ .

هر که ربا فراوان خورد سرانجام او بفقر انجامد.

٢٦٠٨ ما أحْسَنَ الْقَصْدَ في الْغِنىٰ ، ما أحْسَنَ الْقَصْدَ في الْفَقْرِ وَأحْسَنَ الْقَصْدُ في الْعِبادَةِ .

چه نیکست اعتدال هنگام بی نیازی، چه نیکست اعتدال هنگام نداری وچه نیکست اعتدال در عبادت.

٢٦٠٩ مَا أَحَلَّ اللهُ شَيْئاً أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلاقِ .

خدا چیزی را حلال نکرده که نزد وی از طلاق دشمن‌تر باشد.

٢٦١٠ ما أَخافُ عَلَى أُمَّتِي إِلاَّ ضَعْفَ الْيَقِينِ .

برامت خویش بیم ندارم مگر از ضعف ایمان.

٢٦١١ ما أَخافُ عَلَى أُمَّتِي فِتْنَةً أَخْوَفُ عَلَيْها مِنَ النِّساءِ وَالْخَمْرِ

ازهیچ فتنه‌ای که خطرناکتر از زن وشراب باشد برامت‌خویش بیم ندارم .

٢٦١٢ ما أَخْشى عَلَيْكُمُ الْفَقْرَ وَلٰكِنِّي أَخْشىٰ عَلَيْكُمُ التَّكاثُرَ وَما أَخْشى عَلَيْكُمُ الْخَطاءَ ، وَلٰكِنِّي أَخْشى عَلَيْكُمُ التَّعَمُّدَ .

از فقر برشما بیمناك نیستم بلکه بیم دارم به کثرت اموال تفاخر کنید، از خطا برشما بیمناك نیستم بلکه ازتعمد بیم دارم.

٢٦١٣ ما أَسْتَرْذَلَ اللهُ عَبْداً إِلاَّ حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ وَالأَدَبَ .

خدا بنده‌ای را پست نشمارد مگر علم وادب را ازاو بازدارد .

٢٦١٤ ما أَخَذَتِ الدُّنْيا مِنَ الآخِرَةِ إِلاَّ كَما أَخَذَ الْمِخْيَطُ غُرِسَ فِي الْبَحْرِ مِنْ مائِهِ .

دنیا از آخرت آنقدر گرفته که سوزنی که دردریا فرو کنند از آب آن گیرد .

۲۶۱۵ ما اسْتَفادَ الْمُؤْمِنُ بَعْدَ تَقْوَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ خَيْراً لَهُ مِنْ زَوْجَةٍ صالِحَةٍ إنْ أَمَرَها أَطاعَتْهُ وَإنْ نَظَرَ إلَيْها سَرَّتْهُ وَإنْ أَقْسَمَ عَلَيْها أَبَرَّتْهُ وَإنْ غابَ عَنْها نَصَحَتْهُ في نَفْسِها وَمالِهِ.

مؤمن پس از پرهیزکاری خدای عزوجل چیزی بهتر از زن پارسائی که فرمانش دهد اطاعت کند و اگر بدو نگرد مسرورش کند و اگر درباره او قسم خورد قسمش را رعایت کند و اگر از او غایب شود مال وی و عفت خویش حفظ کند، چیزی بهتر از این نیابد.

۲۶۱۶ ما أَسَرَّ عَبْدٌ سَرِيرَةً إلّا أَلْبَسَهُ اللهُ رِداءَها إنْ خَيْراً فَخَيْرٌ وَإنْ شَرّاً فَشَرٌّ.

هر نیتی که بنده بدل گیرد خدا نشان آنرا براو نمودار کند، اگر نیک باشد نیک واگر بد با شد بد.

۲۶۱۷ ما أَطْعَمْتَ زَوْجَتَكَ فَهُوَ لَكَ صَدَقَةٌ، وَما أَطْعَمْتَ وَلَدَكَ فَهُوَ لَكَ صَدَقَةٌ، وَما أَطْعَمْتَ خادِمَكَ فَهُوَ لَكَ صَدَقَةٌ، وَما أَطْعَمْتَ نَفْسَكَ فَهُوَ لَكَ صَدَقَةٌ.

هرچه بهمسر خویش بخورانی صدقه کرده‌ای و هرچه بفرزند خویش بخورانی صدقه کرده‌ای و هرچه بخدمتکار خویش بخورانی صدقه کرده‌ای، هرچه بخویش خورانی صدقه کرده‌ای.

۲۶۱۸ ما أُعْطِيَ أَهْلُ بَيْتٍ الرِّفْقَ إلّا نَفَعَهُمْ.

مدارا نصیب هیچ خاندانی نشود مگر سودشان دهد.

۲۶۱۹ مَا اكْتَسَبَ مُكْتَسِبٌ مِثْلَ فَضْلِ عِلْمٍ يَهْدِي صاحِبَهُ إلى هُدىً أوْ يَرُدُّهُ عَنْ رَدًى وَلا اسْتَقامَ دِينُهُ حَتّى يَسْتَقِيمَ عَقْلُهُ

هیچ کس چیزی چون مایه علمی که صاحب خویشرا بهدایت رساند یا از خطری برهاند به‌دست نخواهد آورد و دین شخص استقامت نیابد تا عقل وی استقامت یابد.

۲۶۲۰ ما أكَلَ أحَدٌ طَعاماً قَطُّ خَيْراً مِنْ أنْ يَأكُلَ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ وَإنَّ نَبِيَّ اللهِ داوُدَ كانَ يَأكُلُ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ.

هیچ کس غذائی بهتر از آنچه از عمل خویش خورد ، نخواهد خورد داود پیغمبر نان از عمل خویش میخورد.

۲۶۲۱ ما أنْتَ مُحَدِّثٌ قَوْماً حَدِيثاً لا تَبْلُغُهُ عُقُولُهُمْ إلّا كانَ عَلى بَعْضِهِمْ فِتْنَةً.

وقتی با قومی سخنی گوئی که عقولشان بدان نرسد برای بعضیشان مایه فتنه خواهد بود.

۲۶۲۲ ما أنْعَمَ اللهُ عَلى عَبْدٍ نِعْمَةً فَحَمِدَ اللهَ عَلَيْها إلّا كانَ ذلِكَ الْحَمْدُ أفْضَلَ مِنْ تِلْكَ النِّعْمَةِ وَإنْ عَظُمَتْ.

وقتی خدا بنده‌ای را نعمتی دهد و خدا را بر آن ستایش کند این ستایش از آن نعمت، هر قدر بزرگ باشد بهتر است.

۲۶۲۳ ما أنْكَرَ قَلْبُكَ فَدَعْهُ.

هرچه را قلبت نمیپذیرد وا گذار

٢٦٢٤ ما أَهْدَى الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ لِأَخِيهِ هَدِيَّةً أَفْضَلَ مِنْ كَلِمَةِ حِكْمَةٍ يَزِيدُهُ اللهُ بِها هُدًى أَوْ يَرُدُّهُ بِها عَنْ رَدًى.

مرد مسلمان ببرادر خويش هديه‌ای بهتر از سخن حکمت آميزی که خدا بوسيله آن هدايت وی افزون کند يا خطری از وی بگرداند نتواند داد.

٢٦٢٥ ما بَرَّ أَباهُ مَنْ شَدَّ إِلَيْهِ الطَّرْفَ بِالْغَضَبِ.

هر که نگاه خشمگين سوی پدر خويش افکند از فضيلت نيکی با وی بی‌نصيب است.

٢٦٢٦ ما أُوذِيَ أَحَدٌ ما أُوذِيتُ فِي اللهِ.

هيچ کس آنقدر که من در راه خدا اذيت ديدم اذيت نکشيد.

٢٦٢٧ ما تَجالَسَ قَوْمٌ مَجْلِساً فَلَمْ يَنْصُتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ إِلَّا نُزِعَ مِنْ ذٰلِكَ الْمَجْلِسِ الْبَرَكَةُ.

هر گروهی که مجالست کنند و بيك ديگر گوش فرا ندارند برکت از مجلسشان برخيزد.

٢٦٢٨ ما تَجَرَّعَ عَبْدٌ جُرْعَةً أَفْضَلُ عِنْدَ اللهِ مِنْ جُرْعَةِ غَيْظٍ كَظَمَها إِبْتِغاءَ وَجْهِ اللهِ.

هيچکس جرعه‌ای ننوشد که نزد خدا از جرعه خشمی که برای رضای خدا فربرد بهتر باشد.

٢٦٢٩ ما تَرَكَ عَبْدٌ لِلّٰهِ أَمْراً لا

هر که چيزی را برای خدا

٢٦٣٠ يَتْرُكُهُ إلاّ لِلّهِ إلاّ عَوَّضَهُ اللهُ مِنْهُ ما هُوَ خَيْرٌ لَهُ مِنْهُ في دِينِهِ وَدُنْياهُ.

ترك آن بكند. كه جز براي خدا ترك آن نكند خدا بعوض آن چيزي كه براي دين ودنياي وي بهتر باشد بدو بدهد.

٢٦٣١ ما تَشْهَدُ المَلائِكَةُ مِنْ لَهْوِكُمْ إلاّ الرِّهانَ وَالنِّضالَ.

فرشتگان از بازيهاى شماجز در اسب دوانى وكشتى حضور نمييابند.

٢٦٣٢ ما تَصَدَّقَ النّاسُ بِصَدَقَةٍ أفْضَلَ مِنْ عِلْمٍ يُنْشَرُ.

هيچ صدقه‌اى كه مردم دهند ازعلمى كه منتشرشود بهتر نيست.

٢٦٣٣ ماجاءَني جَبْرَئيلُ قَطُّ إلاّ أمَرَني بِالسِّواكِ حَتّى لَقَدْ خَشيتُ أنْ أُحْفِيَ مُقَدَّمَ فَمي.

هروقت جبرئيل پيش من آمد مرا بمسواك كردن فرمان داد تا آنجا كه ترسيدم جلو دهان خود را ببرم.

٢٦٣٤ ما جَلَسَ قَوْمٌ يَذْكُرُونَ اللهَ تَعالى فَيَقُومُونَ حَتّى يُقالَ لَهُمْ قُومُوا قَدْ غَفَرَ اللهُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَبُدِّلَ سَيِّئاتِكُمْ حَسَناتٍ.

گروهى كه با هم بذكرخدا بنشينند، از جا بر نخيزند مگر بايشان بگويند برخيزيد كه خداى تان آمرزيد و اعمال بدتان را باعمال خوب مبدل كرد.

ما جُمِعَ شَيْءٌ إِلىٰ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ عِلْمٍ إِلىٰ حِلْمٍ.

چیزی با چیز دیگر فراهم نیامده که از دانش و برد باری بهتر باشد. ۲٦۳۵

ما خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْتِهِ يَطْلُبُ عِلْماً إِلَّا سَهَّلَ اللهُ لَهُ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ.

هر کس از خانه خویش به جستجوی علمی برون شود خدا برای وی راهی بسوی بهشت بگشاید. ۲٦۳٦

ما خَفَّفْتَ عَنْ خادِمِكَ مِنْ عَمَلِهِ فَهُوَ أَجْرٌ لَكَ فِي مَوازِينِكَ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

هرچه از کار خدمتگزار خویش سبک کنی پاداشی است که روز قیامت در میزان عمل‌تو نهند. ۲٦۳۷

ما خَلَقَ اللهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ خَلَقَ لَهُ ما يَغْلِبُهُ وَخَلَقَ رَحْمَتَهُ تَغْلِبُ غَضَبَهُ.

خداوند هرچه آفریده چیزی دیگری برای غلبه بر آن آفریده و رحمت خویش را برای‌غلبه بر غضبش آفریده. ۲٦۳۸

ما رَفَعَ قَوْمٌ أَكُفَّهُمْ إِلَى اللهِ تَعالىٰ يَسْأَلُونَهُ شَيْئاً إِلَّا كانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ يَضَعَ فِي أَيْدِيهِمُ الَّذِي سَأَلُوا.

هیچ گروهی دستان خویش باستدعای چیزی سوی خدا بر ندارند مگر آنکه خدا عهده‌دار است مسؤلشان را بکفشان نهد. ۲٦۳۹

٢٦٤٠ مازالَ جِبْرِيلُ يُوصِينِي بِالْجارِ حَتّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُ.

جبريل درباره همسایه آنقدر سفارش میکرد که پنداشتم همسایه ارث خواهد برد.

٢٦٤١ مازانَ اللهُ الْعِبادَ بِزِينَةٍ أَفْضَلَ مِنْ زَهادَةٍ فِي الدُّنْيا وَ عِفافٍ فِي بَطْنِهِ وَ فَرْجِهِ.

خدا ببندگان خویش آرایشی بهتر از بی‌رغبتی به‌دنیا وعفت‌شکم و عورت نداده.

٢٦٤٢ ما زُوِيَتِ الدُّنْيا عَنْ أَحَدٍ إِلّا كانَتْ خَيْراً لَهُ.

دنیا رااز کسی نگیرندمگر که خیر وی در آنست.

٢٦٤٣ ماساءَ عَمَلُ قَوْمٍ قَطُّ إِلّا زَخْرَفُوا مَساجِدَهُمْ.

چون عمل گروهی بد شود مساجد خویش را زینت کنند.

٢٦٤٤ ما سَلَّطَ اللهُ الْقَحْطَ عَلى قَوْمٍ إِلّا بِتَمَرُّدِهِمْ عَلَى اللهِ.

خدا قحطرا برگروهی مسلط نکندمگر برای‌نافرمانی که‌ازخدا کرده‌اند.

٢٦٤٥ ما شَبَّهْتُ خُرُوجَ الْمُؤْمِنِ مِنَ الدُّنْيا إِلّا مِثْلَ خُرُوجِ الصَّبِيِّ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ مِنْ ذٰلِكَ الْغَمِّ وَ الظُّلْمَةِ إِلى رَوْحِ الدُّنْيا.

برون شدن‌مؤمن‌را از دنیابه برون شدن کودك از شکم مادر از آن محنت و ظلمت بر راحت دنیا تشبیه میکنم.

ما صَدَقَةٌ أَفْضَلُ مِنْ ذِكْرِ اللهِ تَعالىٰ.

٢٦٤٦ صدقه‌ای بهتر از یاد کردن خدای والا نیست.

ما ضاقَ مَجْلِسٌ بِمُتَحابَّيْنِ.

٢٦٤٧ هیچ نشیمن گاهی برای دو دوست تنك نیست.

ما ضَلَّ قَوْمٌ بَعْدَ هُدىً كانُوا عَلَيْهِ إِلّا أُوتُوا الْجَدَلَ.

٢٦٤٨ هیچ قومی پس از هدایت بضلال نیفتاد مگر آنکه بجدل خو گرفت.

ما عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللهِ عَلىٰ عَبْدٍ إِلّا اشْتَدَّتْ عَلَيْهِ مَؤُونَةُ النّاسِ فَمَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ تِلْكَ الْمَؤُونَةَ لِلنّاسِ فَقَدْ عَرَّضَ تِلْكَ النِّعْمَةَ لِلزَّوالِ.

٢٦٤٩ وقتی نعمت خدا بر بنده‌ای بزرك شود حاجت مردم بر او بیشتر شود و هر که این حاجات را تحمل نکند نعمت خویش را بمعرض زوال آورده است.

ما عَلِمَ اللهُ مِنْ عَبْدٍ نَدامَةً عَلىٰ ذَنْبٍ إِلّا غَفَرَ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَسْتَغْفِرَهُ.

٢٦٥٠ چون خدا پشیمانی بنده را از گناهی بداند پیش از آنکه آمرزش بخواهد وی را بیامرزد.

ما عَمِلَ ابْنُ آدَمَ شَيْئاً أَفْضَلَ

٢٦٥١ بنده آدم کاری بهتر از نماز و

مِنَ الصَّلاةِ وَ صَلاحِ ذاتِ الْبَيْنِ وَخُلقٍ حَسَنٍ.

آشتي ميان كسان و نيكخوئى نميكند.

٢٦٥٢ ما فَتَحَ رَجُلٌ بابَ عَطِيَّةٍ بِصَدَقَةٍ أَوْ صِلَةٍ إِلاّ زادَهُ اللهُ تَعالىٰ بِها كَثْرَةً، وَ ما فَتَحَ رَجُلٌ بابَ مَسْئَلَةٍ يُريدُ بِها كَثْرَةً إِلاّ زادَهُ اللهُ تَعالىٰ بِها قِلَّةً.

هر كه با صدقه‌اى يا صله‌اى در بخششى گشايد خداى والا بسبب آن مال وى بيفزايد و هر كه در سؤالى بگشايد و ازاين راه فزونى جويد خداى والا وى را نقصان فزايد.

٢٦٥٣ ما كانَ الْفُحْشُ فى شَيْءٍ قَطُّ إِلاّ شانَهُ وَلا كانَ الْحَياءُ فى شَيْءٍ قَطُّ إِلاّ زانَهُ.

بدى و بدزبانى در هرچه باشد آن را خوار كند و حيا در هرچه باشد آن را زينت دهد.

٢٦٥٤ ما كانَ الرِّفْقُ فى شَيْءٍ إِلّا زانَهُ وَلا نُزِعَ مِنْ شَيْءٍ إِلّا شانَهُ.

مدارا درهرچه باشد آن را زينت دهد واز هرچه دور شود آنرا خوار كند.

٢٦٥٥ ما كَرِهْتَ أَنْ تُواجِهَ بِهِ أَخاكَ فَهُوَ غيبَةٌ.

هرچيزى كه دوست ندارى رو بروى برادر خويش كنى غيبتست.

ما كَرِهتَ أنْ يَراهُ النّاسُ
مِنكَ فَـلا تَفْعَلْهُ بِنَفْسِكَ إذا
خَلَوْتَ .

هر کاری که دوست نداری مردم ۲۶۵۶
از تو ببینند وقتی بخلوت شدی به
تنهائی مکن.

مالي وَ لِلدُّنيا ، ما أنَا وَالدُّنيا
إلّا كَراكِبٍ اسْتَظَلَّ تَحْتَ
شَجَرَةٍ ثُمَّ راحَ وَ تَرَكَها.

مرا با دنیا چه کار من در دنیا ۲۶۵۷
چون مسافری هستم که در سایه
درختی نشست و برفت و آن‌را او را
گذاشت.

ما مَحِقَ الإسْـــلامَ مَحْقَ
الشُّحِّ شَيْءٌ.

هیچ چیز مسلمانیرا چون بخل ۲۶۵۸
پایمال نمیکند.

ما مِنَ القُلُوبِ قَلْبٌ إلّا وَلَهُ
سَحابَةٌ كَسَحابَةِ القَمَرِ بَيْنَما
القَمَرُ يُضيءُ أوْ عَلَتْهُ سَحابَةٌ
فَأظْلَمَ أوْ تَجَلَّتْ .

هر دلی پاره ابری چون پاره ۲۶۵۹
ابرماه دارد هنگامیکه ماه نور
پاشی کند پارهٔ ابری آنرا بپوشاند
و تاریك شود یاباز روشن شود.

ما مِنْ آدَمِيٍّ إلّا وَفي رَأسِهِ
حِكْمَةٌ بِيَدِ مَلَكٍ فَإذا تَواضَعَ
قيلَ لِلمَلَكِ إرْفَعْ حِكْمَتَهُ وَ

هر انسانی در سر خویش حکمتی ۲۶۶۰
دارد که به دست فرشته‌ایست وقتی
تواضع کند فرشته را گویند حکمت
اورا برآر و چون تکبر کند به

إذا تَكَبَّرَ قِيلَ لِلمَلَكِ ضَعْ حِكْمَتَهُ. — فرشته گويند حكمت اورافروبر.

٢٦٦١ ما مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ إلّا نَدِمَ إنْ كانَ مُحْسِناً نَدِمَ أَنْ لا يَكُونَ أزْدادَ وَإنْ كانَ مُسِيئاً نَدِمَ أنْ لا يَكُونَ نَزَعَ.

هر كه بميرد پشيمان‌ميشود،اگر نيكوكار بوده پشيمان است كه چرا بيشتر نكرده و اگر بدكار بود پشيمانست كه چرابس‌نكرده.

٢٦٦٢ ما مِنْ أَحَدٍ يُحْدِثُ فِي هٰذِهِ الْأُمَّةِ حَدَثاً لَمْ يَكُنْ فَيَمُوتُ حَتّى يُصِيبَهُ ذٰلِكَ.

هر كس در اين امت بدعتى بد بدارد نميرد تاسزاى آن‌بدورسد.

٢٦٦٣ ما مِنْ إمامٍ يَعْفُو عِنْدَ الْغَضَبِ إلّا عَفَى اللّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

هرپيشوائيكه‌هنگام خشم‌ببخشد خدا روز قيامت اورا ببخشد.

٢٦٦٤ ما مِنْ أَحَدٍ يَلْبَسُ ثَوْباً لِيُباهِيَ بِهِ فَيَنْظُرَ النّاسُ إلَيْهِ إلّا لَمْ يَنْظُرِ اللّهُ إلَيْهِ حَتّى يَنْزِعَهُ.

هر كه جامه‌اى پوشد كه بدان مباهات كند و مردم بدو نگرند خدا بدو ننگرد تا آن لباس را بكند.

٢٦٦٥ ما مِنْ إمْرِىءٍ يُحْيِي أَرْضاً

هر كه زمينى را احيا كند كه

فَيَشْرَبَ مِنْها كَبِدٌ حَرّى إلّا كَتَبَ اللهُ لَهُ بِها أجراً.

٢٦٦٦ تشنه‌ای از آن آب نوشد خدا در قبال آن پاداشی برای وی ثبت کند.

ما مِنْ أميرِ عَشَرَةٍ إلّا وَهُوَ يُؤتى بِهِ يَوْمَ القِيٰمَةِ مَغْلولاً حَتّى يَفُكَّهُ العَدْلُ أوْ يُوبِقَهُ الجَوْرُ.

٢٦٦٧ هر که زمام دار ده تن باشد روز قیامت در غل بیارندش تا عدالت غل او باز کند یا ستم هلاکش کند.

ما مِنْ جُرْعَةٍ أحَبُّ إلَى اللهِ تَعالىٰ مِنْ جُرْعَةِ غَيْظٍ يَكْظِمُها عَبْدٌ، ما كَظَمَها عَبْدٌ إلّا مَلأَ اللهُ تَعالىٰ جَوْفَهُ إيماناً.

٢٦٦٨ هیچ جرعه‌ای نزد خدا از جرعه خشمی که بنده‌ای فرو برد محبوب‌تر نیست. هر بنده‌ای جرعه خشم فرو برد خدا ضمیر او را از ایمان پر کند.

ما مِنْ خارِجٍ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ في طَلَبِ العِلْمِ إلّا وَضَعَتْ لَهُ المَلائِكَةُ أجْنِحَتَها رِضاً بِما يَصْنَعُ حَتّى يَرْجِعَ.

٢٦٦٩ هر که از خانه خویش بطلب دانش بیرون شود فرشتگان بسبب رضایتی که از رفتار او دارند بالهای خویش برای وی بگسترند تا باز گردد.

ما مِنْ دابَّةٍ طائِرٍ وَلا غَيْرِهِ

٢٦٧٠ هر حیوان پرنده یا غیر آن بناحق

يُقْتَلُ بِغَيرِ حَقٍ إلا ٱسْتَخاصِمُهُ يَوْمَ ٱلقِيٰمَةِ .

کشته شود روز قیامت با قاتل خویش مخاصمه کند.

۲۶۷۱ ما مِنْ ذَنْبٍ أَجدَرُ أَنْ يُعَجِّلَ ٱللّٰهُ تَعالىٰ لِصاحِبِهِ ٱلعُقُوبَةَ فِي الدُّنيا مَعَ ما يَدَّخِرُهُ لَهُ فِي ٱلآخِرَةِ مِنْ قَطيعَةِ ٱلرَّحِمِ وَ ٱلخِيانَةِ وَٱلكِذْبِ وَإنَّ أَعْجَلَ الطّاعَةِ ثَواباً لَصِلَةُ ٱلرَّحِمِ حَتّى إنَّ أَهْلَ ٱلبَيْتِ لِيَكُونُوا فَجَرَةً فَتَنْمُوا أَمْوالُهُمْ وَيَكْثُرُ عَدَدُهُمْ إذا تَواصَلُوا .

گنـاهی چـون گسستن از خویشاوند وخیانت ودروغ نیست که خداوندبغیرازعقوبت آخرت، دراین‌دنیانیز مرتکب آنرا کیفر دهد. ثواب پیوند با خویشاوند زودتراز همه اعمال خوب میرسد. تا آنجا که خاندانی بدکارند اما اگرپیوسته‌شوندامو الشان‌فزونی گیرد وعددشان بیش‌شود .

۲۶۷۲ ما مِنْ ذَنْبٍ إلاّ وَلَهُ عِنْدَ ٱللّٰهِ تَوْبَةٌ إلاّ سُوءُ ٱلخُلْقِ فَإنَّهُ لا يَتُوبُ مِنْ ذَنْبٍ إلاّ رَجَعَ إلىٰ ما هُوَ شَرٌّ مِنْهُ .

هر گناهی نزد خدا توبه ای دارد مگر بدخوئی که بدخوی‌از گناهی باز نگردد مگر ببدتر از آن رو کند.

ما مِنْ ذي غِنًى إلاّ سَيَوَدُّ يَوْمَ القِيامَةِ لَوْ كانَ إنّما أُوتِيَ مِنَ الدُّنيا قُوتاً.

٢٦٧٣ هر ثروتمندی روز قیامت آرزو کند که در دنیا فقط قوت خویش می‌داشت.

ما مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْساً إلاّ كَتَبَ اللهُ لَهُ مِنَ الأجْرِ قَدْرَ ما يَخْرُجُ مِنْ ثَمَرِ ذلِكَ الغَرْسِ.

٢٦٧٤ هرکه درختی بنشاند خدا به اندازه میوه‌ایکه از آن درخت برون میشود پاداش برای وی ثبت کند.

ما مِنْ رَجُلٍ يَتَعاظَمُ في نَفْسِهِ وَيَخْتالُ في مِشْيَتِهِ إلاّ لَقِيَ اللهَ تَعالى وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبانُ.

٢٦٧٥ هر که در دیده خویش بزرگ نماید و در راه‌رفتن گردن‌افرازد به پیشگاه خدای والا رود و خدا بر او خشمگین باشد.

ما مِنْ رَجُلٍ يَنْظُرُ إلى وَجْهِ والِدَيْهِ نَظَرَ رَحْمَةٍ إلاّ كَتَبَ اللهُ لَهُ بِها حَجَّةً مَقْبُولَةً مَبْرُورَةً

٢٦٧٦ هر که ازروی مهربانی بصورت پدر ومادر خویش نظر کند خدا بپاداش آن برای وی حج مقبول نیکوئی رقم زند.

ما مِنْ ساعَةٍ تَمُرُّ بِابْنِ آدَمَ لَمْ يَذْكُرِ اللهَ فيها إلاّ حَسِرَ عَلَيْها يَوْمَ القِيامَةِ.

٢٦٧٧ ساعتی بی‌ذکر خدای بر آدمیزاد نگذرد مگر روز قیامت بر آن حسرت خورد.

٢٦٧٨ ما مِنْ شَيْءٍ فِي الْمِيزانِ أَثْقَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلْقِ .

درميزان اعمال چيزی سنگين‌تر ازنيكخوئی نيست .

٢٦٧٩ ما مِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللهِ تَعالَى مِنْ شابٍ تائِبٍ وَما مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضُ إِلَى اللهِ تَعالَى مِنْ شَيْخٍ مُقِيمٍ عَلَى مَعاصِيهِ .

هيچكس پيش خدای والا محبوبتر ازجوان توبه گر نيست وهيچكس پيش خدای والا چون پيری كه بگناهان خويش مشغول باشد مبغوض نيست .

٢٦٨٠ ما مِنْ صَباحٍ يَصْبَحُهُ الْعِبادُ إِلَّا صارِخٌ يَصْرُخُ يا أَيُّهَا النّاسُ لِدُوا لِلتُّرابِ وَاجْمَعُوا لِلْفَناءِ وَابْنُوا لِلْخَرابِ .

هرصبحدم كه بربندگان درآيد بانگزنی بانگ زند :
ای مردم برای خاك توليد كنيدو برای نابودی فراهم آريد و برای ويرانی بنا كنيد .

٢٦٨١ ما مِنْ صَدَقَةٍ أَفْضَلُ مِنْ قَوْلٍ .

صدقه‌ای بهتر از گفتار نيك نيست .

٢٦٨٢ ما مِنْ صَدَقَةٍ أَحَبُّ إِلَى اللهِ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ .

نزد خدا صدقه‌ای محبوبتر از گفتار حق نيست.

٢٦٨٣ ما مِنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ يَدْعُو لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ إِلَّا قالَ

هر بنده مسلمانيكه در غياب برادر خويش برای او دعا كند

أَلْمَلَكُ وَ لَكَ بِمِثْلِهِ	فرشته گوید برای تو نیز نظیر آن باد.	
ما مِنْ عَبْدٍ يَبِيعُ تالِداً إلاّ سَلَّطَ اللهُ عَلَيْهِ تالِفاً.	هر بنده که چیز فاسد فروشد خدا تلف کننده‌ایرا بر او مسلط کند.	٢٦٨٤
ما مِنْ عَبْدٍ كانَتْ لَهُ نِيَّةٌ في أداءِ دَيْنِهِ إلاّ كانَ لَهُ مِنَ اللهِ عَوْنٌ.	هر بنده که‌نیت ادای دین‌خویش داشته باشد، از جانب خدا تایید شود.	٢٦٨٥
ما مِنْ عَبْدٍ إبْتَلى بِبَلِيَّةٍ في الدُّنيا إلّا بِذَنبٍ وَاللهُ أكْرَمُ وَ أعْظَمُ عَفْواً مِنْ أنْ يَسْأَلَهُ عَنْ ذٰلِكَ الذَّنبِ يَوْمَ الْقِيامَةِ.	هیچکس در دنیا ببلیه‌ای مبتلا نشود مگر درقبال گناهی که کرده و خدا کریمتر وبزرگتراز آنست که روز قیامت اورا از آن گناه باز خواست کند.	٢٦٨٦
ما مِنْ عَبْدٍ يَظْلِمُ رَجُلاً مَظْلَمَةً في الدُّنيا لا يَقُصُّهُ مِنْ نَفْسِهِ إلّا قَصَّهُ اللهُ تَعالىٰ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ.	هرکس در دنیابه دیگری‌ظلمی کند که شخصاً تلافی آن نکند خدای والا در روز قیامت تلافی آن از وی بگیرد.	٢٦٨٧
ما مِنْ عَبْدٍ إلّا وَلَهُ صِيتٌ في السَّماءِ فَإنْ كانَ صِيتُهُ في السَّماءِ	هر بنده‌ای در آسمان شهرتی دارد اگر شهرت وی در آسمان	٢٦٨٨

حَسَنًا وُضِعَ فِي الأَرْضِ وَ إِنْ كانَ صِيتُهُ فِي السَّماءِ سَيِّئًا وُضِعَ فِي الْأَرْضِ .

نیك باشد در زمین نهند و اگر شهرت وی در آسمان بدباشددر زمین نهند.

٢٦٨٩ ما مِنْ عَبْدٍ اسْتَحْيا مِنَ الْحَلالِ إِلَّا إِبْتَلاهُ اللّٰهُ بِالْحَرامِ .

هر که ازحلال شرم کند خدا ویرا بحرام مبتلا کند.

٢٦٩٠ ما مِنْ قاضٍ مِنْ قُضاةِ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا وَمَعَهُ مَلَكانِ يُسَدِّدانِهِ إِلَى الْحَقِّ ما لَمْ يُرِدْ غَيْرَهُ فَإِنْ أَرادَ غَيْرَهُ وَجارَ مُتَعَمِّدًا تَبَرَّأَ مِنْهُ الْمَلَكانِ وَوَكَلاهُ إِلى نَفْسِهِ.

هریك از قضات مسلمانان دو فرشته موکل دارد که ویرا مادام که جز حق نخواهد بر آن‌استوار کند و اگر غیرحق اراده کند و بعمد منحرف شود فرشتگان ازاو بری شوند و کار ویرابخودش‌وا گذارند.

٢٦٩١ ما مِنْ قَلْبٍ إِلَّا وَهُوَ مُعَلَّقٌ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصابِعِ الرَّحْمٰنِ إِنْ شاءَ أَقامَهُ وَإِنْ شاءَ أَزاغَهُ ، وَالْمِيزانُ بِيَدِ الرَّحْمٰنِ يَرْفَعُ أَقْوامًا وَيَخْفِضُ آخَرِينَ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ .

هردلی به دوانگشت ازانگشتان قدرت خدای رحمان آویخته اگر خواهد آنرا ثابت دارد و اگر خواهدآنرابگرداند ومیزان کارها به دست خداست که تا روز قیامت گروهی رابالا بردو گروهی دیگر را پائین برد.

مَا مِنْ قَوْمٍ يُعْمَلُ فِيهِمْ الْمَعَاصِي هُمْ أَعَزُّ وَأَكْثَرُ مِمَّنْ يَعْمَلُهُ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرُوهُ إِلَّا عَمَّهُمُ اللهُ تَعَالَىٰ مِنْهُ بِعِقَابٍ .

٢٦٩٢ هر گروهی که در میانشان گناه کنند و ایشان از گنهکاران قوی‌تر و بیشتر باشند و جلوگیری نکنند، خدای والا از جانب خویش همه را عقوبت کند.

مَا مِنْ قَوْمٍ يَظْهَرُ فِيهِمُ الرِّبَا إِلَّا أُخِذُوا بِالسَّنَةِ وَمَا مِنْ قَوْمٍ يَظْهَرُ فِيهِمُ الرِّشَا إِلَّا أُخِذُوا بِالرُّعْبِ .

٢٦٩٣ هر گروهی که ربا میانشان رواج گیرد بقحط مبتلا شوند و هر گروهی رشوه میانشان رواج گیرد بترس دچار شوند.

مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَمُوتُ لَهُ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْثَ إِلَّا تَلَقَّوْهُ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ دَخَلَ .

٢٦٩٤ هر مسلمانی که سه فرزندوی قبل از آنکه بعقل رسند بمیرند بر هشت در بهشت باو برخورد کنند که از هر کدام خواهد در آید.

مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَنْظُرُ إِلَى امْرَأَةٍ أَوَّلَ رَمْقَةٍ ثُمَّ يَغُضُّ بَصَرَهُ إِلَّا أَحْدَثَ اللهُ تَعَالَىٰ لَهُ عِبَادَةً يَجِدُ حَلَاوَتَهَا فِي قَلْبِهِ .

٢٦٩٥ هر مسلمانی که یکبار به زنی بنگرد آنگاه چشم از او باز دارد خدای والا یش باعبادتی انس دهد که لذت آنرا در قلب خویش احساس کند.

٢٦٩٦ ما مِنْ مُسْلِمٍ تُدْرِكُ لَهُ ابْنَتانِ فَيُحْسِنُ إِلَيْهِما ما صَحِبَتاهُ إِلاّ أَدْخَلَتاهُ الْجَنَّةَ .

هر مسلمانی كه دو دختر وی ببلوغ رسند، و تا در خانه ويند با آنهانيكی كند بهشتی ميشود .

٢٦٩٧ ما مَلاءَ آدَمِيٌّ وِعاءً شَرّاً مِنْ بَطْنِهِ يَجِبُ ابْنُ آدَمَ أُكَلاتٍ يُقِمْنَ صُلْبَهُ .

آدمی ظرفی بدتر از شكم پر نميكند برای آدميزاد همين قدر غذا كه بنيه او را نگه دارد كافيست.

٢٦٩٨ ما نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مالٍ وَما زادَ اللهُ عَبْداً يَعْفُو إِلاّ عِزّاً وَما تَواضَعَ أَحَدٌ لِلّهِ إِلاّ رَفَعَهُ اللهُ .

مال از صدقه كاهش نگيرد و بنده‌ای كه عفو كند خدايش جز عزت نيفزايد و هر كه برای خدا تواضع كند خدايش رفعت دهد.

٢٦٩٩ ما يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَشْتَدَّ إِلىٰ أَخيهِ بِنَظْرَةٍ تُؤْذيهِ .

روا نيست كه مؤمنی ببرادر خويش بتندی نظر كند كه مايه آزار او شود.

٢٧٠٠ ما كَرِهْتَهُ لِنَفْسِكَ فَاكْرَهْهُ لِغَيْرِكَ وَما أَحْبَبْتَهُ لِنَفْسِكَ فَأَحِبَّهُ لِأَخيكَ .

هر چه بخود نميپسندی بغير خود مپسند و آنچه برای خود دوست داری برای برادرت دوست‌دار.

مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ.	هر که حدخویش بداند هلاك نشود.	۲۷۰۱
مَا أَمْلَقَ تَاجِرٌ صَدُوقٌ.	تاجر راست گو فقیر نشود.	۲۷۰۲
مَا نَقَصَ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ.	مال از صدقه دادن نقصان نمی پذیرد.	۲۷۰۳
مَا قَلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَأَلْهَى.	اندکی که کفایت کند از بسیاری که بطالت آرد بهتر است.	۲۷۰۴
مَا عَالَ امْرُؤٌ اقْتَصَدَ.	هر که میانه روی کند فقیر نشود.	۲۷۰۵
مَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبْعَانَ وَجَارُهُ جَائِعٌ إِلَى جَنْبِهِ وَهُوَ يَعْلَمُ بِهِ.	هر که سیر بخوابد وهمسایه او بپهلویش گرسنه باشد و او بداند بمن ایمان ندارد.	۲۷۰۶
مَا يُكِبُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ.	حاصل زبان مردمان مایه هلاکشان میشود.	۲۷۰۷
مَا خَلَقَ اللهُ فِي الْأَرْضِ شَيْئاً أَقَلَّ مِنَ الْعَقْلِ وَإِنَّ الْعَقْلَ فِي الْأَرْضِ أَقَلُّ مِنَ	خدا در زمین چیزی کمتر از عقل نیافریده که عقل درزمین	۲۷۰۸

الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ.

از گوگرد سرخ کمتر است.

۲۷۰۹ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ مَثَلُ السُّنْبُلَةِ يُحَرِّكُهَا الرِّيحُ فَتَقُومُ مَرَّةً وَ تَقَعُ أُخْرَى وَ مَثَلُ الْكَافِرِ كَمَثَلِ الْأَرْزَةِ لَا تَزَالُ قَائِمَةً حَتَّى تَنْقَعِرَ.

حکایت مؤمن چون خوشه است که باد آنرا تکان دهد نوبتی بایستد و نوبت دیگر بیفتد و حکایت کافر چون درخت صنوبر است که پیوسته بپا باشد تا از ریشه برآید.

۲۷۱۰ مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ مَثَلُ الدَّارِيِّ إِنْ لَمْ يُحْذِكَ مِنْ عِطْرِهِ عَلِقَكَ مِنْ رِيحِهِ وَمَثَلُ الْجَلِيسِ السُّوءِ مَثَلُ صَاحِبِ الْكِيرِ إِنْ لَمْ يُحْرِقْكَ مِنْ شَرَارِ نَارِهِ عَلِقَكَ مِنْ نَتْنِهِ.

حکایت هم نشین خوب مثل عطار است که اگر عطر خویش بتو ندهد بوی خوش آن در تو آویزد وحکایت هم نشین بدمثل آهنگر است اگر شرار آتش آن ترا نسوزد بوی بد آن در تو آویزد.

۲۷۱۱ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.

حکایت خاندان من چون کشتی نوح است هر که در آن نشست برست وهر که از آن باز ماند غرقه شد.

مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوادِّهِمْ وَ تَراحُمِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى بَعْضُهُمْ تَداعَى سائِرُهُمْ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى. — حکایت مؤمنان در دوستی و مهربانیشان چون اعضای تن است وقتی یکیشان رنجور شود دیگران بمراقبت و رعایت او هم داستان شوند. ۲۷۱۲

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْمُنْخُلَةِ لا تَأْكُلُ إِلّا طَيِّباً وَ لا تَضَعُ إِلّا طَيِّباً — حکایت مؤمن چون غربال است جز پاکیزه نخورد و جز پاکیزه ندهد. ۲۷۱۳

مَثَلُ الْقَلْبِ مِثْلُ رِيشَةٍ بِأَرْضٍ تُقَلِّبُها الرِّياحُ. — حکایت دل چون رشته‌ای است در سرزمینی که بادها آنرا زیرو رو کنند. ۲۷۱۴

مَثَلُ الْمَرْأَةِ كَالضِّلْعِ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تُقِيمَهُ كَسَرْتَهُ وَ إِنْ إِسْتَمْتَعْتَ بِهِ اسْتَمْتَعْتَ بِهِ وَ فِيهِ أَوَدٌ. — حکایت زن چون دنده است اگر بخواهی راستش کنی خواهد شکست و اگر از آن بهره گیری با وجود کجیش بهره توانی گرفت. ۲۷۱۵

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْقَوِيِّ مِثْلُ النَّخْلَةِ وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ كَخامَةِ الزَّرْعِ. — حکایت مؤمن نیرومند چون نخل است و حکایت مؤمن ناتوان چون ساقه کشت. ۲۷۱۶

٢٧١٧ مَثَلُ الْمُنافِقِ كَمَثَلِ الشّاةِ العائِرَةِ بَينَ الغَنَمَينِ.

حكایت منافق چون بز حیران میان دو گله است.

٢٧١٨ مَثَلُ أُمَّتي مِثلُ المَطَرِ لا يُدرى أَوَّلُهُ خَيرٌ أَمْ آخِرُهُ.

حکایت امت من چون باران است که ندانند اول آن بهتر است. یا آخرش.

٢٧١٩ مَثَلُ المُؤْمِنِ وَالإيمانِ كَمِثلِ الفَرَسِ يَجُولُ في أَخِيَتِهِ ثُمَّ يَرجِعُ في أَخِيَتِهِ.

حکایت مؤمن و ایمان چون اسب است که اطراف اخیه خویش جولان کند آنگاه باخیه خویش باز گردد.

٢٧٢٠ مَثَلُ القُرآنِ مِثلُ الإبِلِ المُعَقَّلَةِ إِنْ عَقَلَها صاحِبُها أَمسَكَها وَإِنْ تَرَكَها ذَهَبَت.

حکایت قرآن چون شتر بسته است که صاحبش اگر ببندش محفوظ ماند و اگر ولش کند از دست برود.

٢٧٢١ مَثَلُ الرّافِلَةِ في الزّينَةِ مِنْ غَيرِ أَهلِها كَمِثلِ ظُلمَةِ يَومِ القِيامَةِ لا نُورَ لَها.

حکایت زنی که در زینت خویش برون خانه، دامن کشان رود چون ظلمتی است در روز قیامت که نور ندارد.

٢٧٢٢ مَثَلُ العالِمِ الَّذي يُعَلِّمُ النّاسَ الخَيرَ وَيَنسي نَفسَهُ كَمِثلِ

حکایت دانشمندی که مردم را تعلیم دهد و خویشتن را فراموش

السِّراجِ يُضيءُ لِلنَّاسِ وَيُحْرِقُ نَفْسَهُ.

کند چون چراغ است که مردم را روشن کند و خویش را بسوزاند.

مَثَلُ الَّذي يَتَعَلَّمُ الْعِلْمَ ثُمَّ لا يُحَدِّثُ بِهِ كَمَثَلِ الَّذي يَكْنِزُ الْكَنْزَ فَلا يُنْفِقُ مِنْهُ.

۲۷۲۳ حکایت کسی که علم آموزد و از آنسخن نکند چون کسی است که گنجی نهد و از آن خرج نکند.

مَثَلُ الَّذي يَتَعَلَّمُ الْعِلْمَ في صِغَرِهِ كَالنَّقْشِ عَلَى الْحَجَرِ وَمَثَلُ الَّذي يَتَعَلَّمُ الْعِلْمَ في كِبَرِهِ كَالَّذي يَكْتُبُ عَلَى الْماءِ.

۲۷۲٤ حکایت کسی که در کوچکی علم آموزد چون نقش بر سنگست حکایت کسی که در بزرگی علم آموزد چون کسی است که بر آب نویسد.

مَثَلُ الَّذي يُعَلِّمُ النَّاسَ الْخَيْرَ وَيَنْسي نَفْسَهُ مَثَلُ الْفَتيلَةِ تُضيءُ لِلنَّاسِ وَتُحْرِقُ نَفْسَها

۲۷۲٥ حکایت آنکه چیز به مردم آموزد وخویشتن را فراموش کند چون فتیله است که مردم را روشنی دهد و خویش را بسوزاند.

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْعَطّارِ إِنْ جالَسْتَهُ نَفَعَكَ وَإِنْ ماشَيْتَهُ نَفَعَكَ وَإِنْ شارَكْتَهُ نَفَعَكَ.

۲۷۲٦ حکایت مؤمن چون عطار است اگر با او نشینی سودت دهد اگر با او روی سودت دهد و اگر با او شرکت کنی سودت دهد.

٢٧٢٧ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ مِثْلُ النَّخْلَةِ، مَاأَخَذْتَ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ نَفَعَكَ

حکایت مؤمن چون نخل است هرچه از آن گیری سودت دهد.

٢٧٢٨ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمِثْلِ خَامَةِ الزَّرْعِ، مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَتْهَا فَإِذَا سَكَنَتْ إِعْتَدَلَتْ وَكَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ يُكْفَاهُ بِالْبَلَاءِ وَمَثَلُ الْفَاجِرِ كَالْأُرْزَةِ صَمَّاءَ مُعْتَدِلَةً حَتَّى يَقْصِمَهَا اللهُ تَعَالَى إِذَا شَاءَ.

حکایت مؤمن چون ساق کشت است از هر سو که باد وزد آنرا منحنی کند وچون باد ساکت شود راست شود مؤمن نیز چنین است که به بلیه منحنی شود و حکایت بدکار چون درخت صنوبر است استوار وبرجا و تاوقتیکه خدای والا اگر خواهد درهمش شکند.

٢٧٢٩ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ مِثْلُ سَبِيكَةِ الذَّهَبِ إِنْ نُفِخَتْ عَلَيْهَا إِحْمَرَّتْ وَإِنْ وُزِنَتْ لَمْ تَنْقُصْ.

حکایت مؤمن چون شمس طلا است اگر برآن بدمند تا سرخ شود و وزنش کنند کمتر نشده است.

٢٧٣٠ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَالْبَيْتِ الْخَرِبِ فِي الظَّاهِرِ فَإِذَا دَخَلْتَهُ وَجَدْتَهُ مُونِقًا وَمَثَلُ الْفَاجِرِ كَمِثْلِ

حکایت مؤمن چون خانه‌ای است به ظاهر خراب که چون وارد آن شوی ببینی پاکیزه است و حکایت بدکار چون قبر مرتفع

أَلْقَبْرُ الْمُشَرَّفُ الْمُجَصَّصُ يُعْجِبُ مَنْ رَآهُ وَجَوْفُهُ مُنْتِنٌ نَتِناً.

گچ کاری است بیننده را بشگفت آرد و باطن آن ازعفونت پراست.

مَثَلُ الْمَرْأَةِ الصَّالِحَةِ فِي النِّساءِ كَمَثَلِ الْغُرابِ الْأَعْصَمِ الَّذِي إِحْدَى رِجْلَيْهِ بَيْضاء.

۲۷۳۱ حکایت زن پارسا درمیان زنان چونکلاغ نشاندار است که یکپای آن سفید باشد.

مَثَلُ هذِهِ الدُّنْيا مَثَلُ ثَوْبٍ شُقَّ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ فَبَقِيَ مُتَعَلِّقاً بِخَيْطٍ فِي آخِرِهِ فَيُوشِكُ ذٰلِكَ الْخَيْطُ أَنْ يَنْقَطِعَ.

۲۷۳۲ حکایت این دنیا چون جامه ایست که از اول تا آخر دریده و به نخی از آخر آویخته باشد و نزدیك باشد که آن نخ ببرد.

مَثَلِي وَمَثَلُكُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ أَوْقَدَ ناراً فَجَعَلَ الْفَراشَ وَالْجَنادِبَ يَقَعْنَ فِيها وَهُوَ يَذُبُّهُنَّ عَنْها وَأَنَا آخُذُ بِحُجَزِكُمْ عَنِ النَّارِ وَأَنْتُمْ تَفَلَّتُونَ مِنْ يَدِي.

۲۷۳۳ حکایت من و شما چون مردی استکه آتشی بیفروخت و پروانه ها و ملخها بنا کردند در آن بیفتند وی آنهارا از آتش نگه میداشت من کمربندهای شما را گرفته‌ام که شما در آتش نیفتید و شما از دست من در میروید.

۲۷۳٤ مَثَلُ الْأَخَوَيْنِ مِثْلُ الْيَدَيْنِ تَغْسِلُ إِحداهُمَا الْأُخْرىٰ.

حكایت دو برادر چون دودست است که یکی دیگری را بشوید.

۲۷۳۵ مُداراةُ النّاسِ نِصْفُ الْإِيْمانِ وَالرِّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَيْشِ.

مدارا کردن با مردم یك نیمه ایمانست و ملایمت با آنها یک نیمه خوش زیستن است.

۲۷۳٦ مُداراةُ النّاسِ صَدَقَةٌ.

مدارا کردن بامردم صدقه است.

۲۷۳۷ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوهُ وَانْهَوا عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِنْ لَمْ تَجْتَنِبُوهُ كُلَّهُ.

امر بمعروف کنید و گرچه خودتان نکنید و نهی از منکر کنید گرچه از همه آن اجتناب نکنید.

۲۷۳۸ مَسْأَلَةُ الْغَنِيِّ شَيْنٌ فِي وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

سؤال کردن بی‌نیاز روز قیامت عیبی بچهره اوست.

۲۷۳۹ مَكارِمُ الْأَخْلاقِ مِنْ أَعْمالِ الْجَنَّةِ.

اخلاق خوب از اعمال بهشتست.

۲۷٤۰ مَكارِمُ الْأَخْلاقِ عَشَرَةٌ يَكُونُ فِي الرَّجُلِ وَلا تَكُونُ فِي إبْنِهِ، وَيَكُونُ فِي الْإِبْنِ وَلا تَكُونُ فِي الْأَبِ، وَ

اخلاق خوب ده چیز است که در مرد هست و در پسرش نیست در پسرش هست و در پدرش نیست.

يَكُونُ فِي الْعَبْدِ وَلاَ تَكُونُ فِي سَيِّدِهِ يَقْسِمُهَا اللّٰهُ لِمَنْ أَرادَ بِهِ السَّعادَةَ : صِدْقُ الْحَدِيثِ ، وَصِدْقُ الْبَأْسِ ، وَإِعْطاءُ السّائِلِ ، وَالْمُكافاةُ بِالصَّنائِعِ ، وَحِفْظُ الْأَمانَةِ ، وَصِلَةُ الرَّحِمِ ، وَالتَّذَمُّمُ لِلْجارِ ، وَالتَّذَمُّمُ لِلصّاحِبِ ، وَإِقْراءُ الضَّيْفِ وَرَأْسُهُنَّ الْحَياءُ .

در بنده هست ودر آقای او نیست . خدا هرکه را سعادتمند خواهد، قسمت او کند: راستی گفتار، پای مردی درجنگ، عطای سائل، نیکی درعوض نیکی، حفظ امانت، پیوند خویشان، حمایت همسایه، حمایت دوست ، مهمانداری، وسر سلسله آن حیاست.

۲۷۴۱ مِلاَكُ الْأَمْرِ خَواتِمُهُ .

اعتبار کار بسر انجام آنست.

۲۷۴۲ مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النّاسِ .

هرکس همه بار خویش به دوش مردم افکند ملعونست.

۲۷۴۳ مَلْعُونٌ مَنْ ضارَّ مُؤْمِناً أَوْ مَكَرَ بِهِ .

هرکه بمؤمنی زیان رساند یابا او حیله کند ملعونست.

۲۷۴۴ مَلْعُونٌ مَنْ سَبَّ أَباهُ ، مَلْعُونٌ مَنْ سَبَّ أُمَّهُ .

هرکه پدر خویش ناسزا گوید ملعونست وهر که بمادر خویش ناسزا گوید ملعونست.

۲۷۴۵ مَسْئَلَةُ الْغَنِيِّ نارٌ .

سؤال کردن بی‌نیاز جهنمست.

۲۷۴۶ مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ .

مماطلهٔ ثروتمند ظلم است .

۲۷۴۷ مِلاكُ الدِّينِ الْوَرَعُ.

اعتبار دین بتقوی است.

۲۷۴۸ مَنْهُومانِ لا يَشْبَعانِ: طالِبُ الْعِلْمِ و طالِبُ الْمالِ .

دو گرسنه‌اند که سیری نپذیرند طالب علم وطالب مال .

۲۷۴۹ مَنْ أَذْنَبَ ذَنْباً فَسَتَرَهُ اللهُ عَلَيْهِ وعَفى عَنْهُ في الدُّنيا فَاللهُ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَعُودَ في شَيْءٍ قَدْ عَفا عَنْهُ .

هر که گناهی کند و خدا در دنیا گناه وی‌را بپوشد وببخشد، خدا کریمتراز آنست که در بخشیدهٔ خود بازنگردد.

۲۷۵۰ مَنْ إِبْتَلي مِنْ هٰذِهِ الْبَناتِ بِشَيْءٍ فَأَحْسَنَ إِلَيْهِنَّ كُنَّ لَهُ سَتْراً مِنَ النّارِ .

هر کس ببلیه دختر داری مبتلا شود و با آنها نیکوکاری کند ، پردهٔ وی از آتش جهنم شوند .

۲۷۵۱ مَنْ كَثُرَ كَلامُهُ كَثُرَ سَقَطُهُ وَ مَنْ كَثُرَ سَقَطُهُ كَثُرَ ذُنُوبُهُ و مَنْ كَثُرَ

هر که گفتارش بسیار باشد خطایش بسیار گردد و هر که خطایش بسیار باشد گناهانش بسیار شود و هر که گناهانش بسیار

ذُنُوبُهُ كانَتِ النّارُ أوْلى بِهِ. — باشد جهنم برای او شایسته تر است.

۲۷۵۲ مَنْ كانَ ذَا الْلِسانَيْنِ فِي الدُّنْيا جُعِلَ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ لِسانانِ مِنَ النّارِ. — هر که در دنیا دو زبان باشد برای وی روز قیامت دو زبان از آتش نهند.

۲۷۵۳ مَنْ أوْلى مَعْرُوفاً فَلَمْ يَجِدْ جَزاءً إلاَّ الثَّناءَ فَقَدْ شَكَرَهُ وَمَنْ كَتَمَهُ فَقَدْ كَفَرَهُ. — هر که نیکی‌ای بیند و پاداشی جز ستایش نتواند شکر آن گزاشته است و هر که آنرا پنهان دارد کفران آن کرده است.

۲۷۵۴ مَنْ قَدَّرَ رَزَقَهُ اللهُ وَمَنْ بَذَّرَ حَرَمَهُ اللهُ. — هر که اندازه نگه‌دارد خدایش روزی دهد و هر که اسراف کند خدایش محروم دارد.

۲۷۵۵ مَنِ اقْتَرَبَ أبْوابَ السَّلاطِينِ افْتَتَنَ. — هر که بدربار پادشاهان نزدیک شود بفتنه افتد.

۲۷۵۶ مَنْ نَفَّسَ مِنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ الدُّنْيا نَفَّسَ اللهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ يَوْمِ — هر که غمی از غمهای دنیا را از مؤمنی بردارد خدا غمی ازغمهای روز قیامت ازاو بردارد و هر که

الْقِيامَةِ ، وَمَنْ يَسَّرَ عَلىٰ مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنيا وَالْآخِرَةِ ، وَمَنْ سَتَرَ عَلىٰ مُسْلِمٍ سَتَرَ اللّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنيا وَالْآخِرَةِ .

بر تنگدستی آسان گیرد خدا در دنیا و آخرت بر او آسانگیرد وهر که رازپوش مسلمانی شود خدا در دنیا و آخرت راز پوش وی شود .

٢٧٥٧ مَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْعُذْرَ مِنْ مُتَنَصِّلٍ صادِقاً كانَ أَوْ كاذِباً لَمْ يَنَلْ شَفاعَتِي.

هر که عذر معتذری را راست باشد یا دروغ نپذیرد از شفاعت من بهره‌ور نشود.

٢٧٥٨ مَنْ تَفاقَرَ إِفْتَقَرَ

هر که فقیری کند، فقیر شود.

٢٧٥٩ مِنْ سَعادَةِ الْمَرْءِ حُسْنُ الْخُلْقِ

نیکخوئی از سعادت مرد است.

٢٧٦٠ مِنْ أَعْظَمِ الْخَطايا اَللِّسانُ الْكَذُوبُ .

زبان‌دروغزن‌از گناهان‌بزرگست

٢٧٦١ مِنْ سَعادَةِ الْمَرْءِ أَلْمَسْكَنُ وَالْجارُ الصّالِحُ وَالْمَرْكَبُ الْهَنِيءُ .

مسکن و همسایه خوب‌ومرکب رام از سعادت مرد است.

۲۷۶۲ مَنْ عامَلَ النّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِمَّنْ كَمُلَتْ مُرُوَّتُهُ وَ ظَهَرَتْ عَدالَتُهُ وَ وَجَبَتْ أُخُوَّتُهُ وَ حَرُمَتْ غَيْبَتُهُ.

هر که زمامدار مردم شود وستمشان نکند و با آنها سخن کند و دروغشان نگوید ووعده شان دهد و تخلف نکند وی از جمله کسانست که مروتش به کمال رسیده و عدالتش نمایان گشته و برادری باوی واجب و غیبتش حرامست.

۲۷۶۳ مَنْ قَتَلَ عُصْفُوراً عَبَثاً جاءَ يَوْمَ الْقِيمَةِ وَلَهُ صُراخٌ عِنْدَ الْعَرْشِ يَقُولُ رَبِّ سَلْ هذا فِيمَ قَتَلَني في غَيرِ مَنْفَعَةٍ.

هر که گنجشکی را بیهوده بکشد روز قیامت بیاید و نزد عرش فریاد زند و گوید پروردگارا از این بپرس برای چه مرا بی‌فائده کشت.

۲۷۶۴ مَنْ سَتَرَ عَلى أَخيهِ سَتَرَهُ اللهُ فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ.

هر که پرده پوش برادر خویش شود خدا در دنیا و آخرت پرده‌پوشی وی کند.

۲۷۶۵ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَرَعٌ يَصُدُّهُ عَنْ مَعْصِيَةِ اللهِ إِذا خَلا لَمْ يَعْبَأِ اللهُ بِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ.

هر که تقوائی ندارد که بخلوت اورا از معصیت خدا باز دارد ، خدا باعمال وی اعتنا نکند

۲۷۶۶ مَنْ نَصَرَ أَخاهُ بِظَهْرِ الْغَيْبِ نَصَرَهُ اللهُ فِي الدُّنيا وَالآخِرَةِ

هر که برادر خویشرا به‌حفظ‌الغیب یاری کند خدایش دردنیاو آخرت یاری کند.

۲۷۶۷ مَنْ مَشَى إِلَى طَعامٍ لَمْ يُدْعَ إِلَيْهِ فَقَدْ دَخَلَ سارِقاً وَخَرَجَ مُغِيراً.

هر که بی دعوت به طعامی رود دزد درون رود وننگین بدر آید.

۲۷۶۸ مَنْ إشْتاقَ إِلَى الْجَنَّةِ سارَعَ إِلَى الْخَيْراتِ، وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النّارِ لَهِيَ عَنِ الشَّهَواتِ، وَمَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ لَهِيَ عَنِ اللَّذاتِ، وَمَنْ زَهِدَ فِي الدُّنيا هانَتْ عَلَيْهِ الْمُصِيباتُ.

هر که‌مشتاق بهشت‌باشد به‌اعمال خیر شتابدو هر که‌ازجهنم‌ترسداز خواستنیهادر گذردوهر که‌انتظار مرك دارد از لذتهاچشم بپوشد و هر که به دنیا بی رغبت باشد مصیبتها براو آسانشود.

۲۷۶۹ مَنْ فارَقَ الْجَماعَةَ شِبْراً خَلَعَ اللهُ رِبْقَةَ الإسْلامِ مِنْ عُنُقِهِ.

هر که يك وجب‌از جماعت دور شود خدا طوق‌مسلمانی ازگردن وی بردارد.

۲۷۷۰ مَنْ أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً فَلَمْ يَشْكُرْها فَدَعا عَلَيْهِ اسْتُجِيبَ لَهُ.

هر که نعمتی ببنده‌ای دهد که شکروی‌نگزارد واورانفرین کند نفرینش پذیرفته شود.

۲۷۷۱ مَنْ وَلّیٰ عَلیٰ عَشَرَةٍ کانَ لَهُ عَقْلُ أَرْبَعینَ وَ مَنْ وَلّیٰ أَرْبَعینَ کانَ لَهُ عَقْلُ أَرْبَعْمِائَةٍ.

هر که زمامدار ده تن شود عقل چهل تن دارد و هر که زمامدار چهل تن شود عقل چهارصد تن دارد.

۲۷۷۲ مَنْ هَجَرَ أَخاهُ فَوْقَ ثَلاثٍ فَماتَ دَخَلَ النّارَ.

هر که بیش از سه روز از برادر خویش قهر کند و بمیرد به‌جهنم رود.

۲۷۷۳ مَنْ تَأَنّیٰ أَدْرَكَ ما تَمَنّیٰ.

هر که صبوری کند به‌آرزوی خویش برسد.

۲۷۷٤ مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَلْیُکْرِمْ جارَهُ.

هر که بخدا و آخرت ایمان دارد باید همسایه‌خویش را گرامی دارد.

۲۷۷۵ مَنْ حَکَمَ بَیْنَ اثْنَیْنِ تَحاکَما إِلَیْهِ فَلَمْ یَقْضِ بَیْنَهُما بِالْحَقِّ فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللهِ.

هر که میان دو کس که داوری بدو برند، داوری کند و بحق میانشان قضاوت نکند لعنت خدا بر او باد.

۲۷۷٦ مَنْ تَعَوَّدَ کَثْرَةَ الطَّعامِ وَ الشَّرابِ قَسا قَلْبُهُ.

هر که به‌پرخوری عادت کند دلش سخت شود.

۲۷۷۷ مَنْ أَکَلَ وَذُو عَیْنَیْنِ یَنْظُرُ

هر که غذا خورد و دیگری بدو

إِلَيْهِ وَلَمْ يُواسِهِ ابْتَلى بَلاءً لا دَواءَ لَهُ .

نگرد و چیزی بدو ندهد ببلائی مبتلا شود که دوا نداشته باشد.

۲۷۷۸ مَنْ كَظَمَ غَيْظاً وَهُوَ قادِرٌ عَلى أَنْ يُنْفِذَهُ مَلَأَهُ اللهُ أَمْناً وَإِيماناً .

هرکس خشمی را که تواند آشکار کند فرو برد خدا وی‌را از امنیت و ایمان سرشار کند.

۲۷۷۹ مَنْ قَلَّ طَعْمُهُ صَحَّ بَدَنُهُ وَمَنْ كَثُرَ طَعْمُهُ سَقِمَ بَدَنُهُ وَقَسا قَلْبُهُ .

هرکس کم خورد سالم‌ماند و هر که بسیار خورد تنش بیمار و دلش سخت گردد.

۲۷۸۰ مَنْ غالَبَ اللهَ غَلَبَهُ وَمَنْ خادَعَ اللهَ خَدَعَهُ .

هرکه با خدا زورآزمائی کند خدا براو غالب شود و هرکه با خدافریبکاری کند خدا سزای فریبش دهد.

۲۷۸۱ مَنْ نَظَرَ إِلى أَخِيهِ نَظَرَ مَوَدَّةٍ لَمْ يَكُنْ في قَلْبِهِ إِحْنَةٌ لَمْ يَطْرِفْ حَتّى يَغْفِرَ اللهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ

هرکه بچشم مهربانی ببرادر خویش نظری کند که کینه دردل وی نباشد از آن پیش که دیده بر گیرد خداوند همه گناهان گذشته وی را آمرزیده باشد.

۲۷۸۲ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيا بِعَمَلِ

هرکه عمل اخرت کندودنیا

الْآخِرَةِ فَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ.

طلبد از آخرت بهره‌ای ندارد.

مَنْ إِلْتَمَسَ رِضَى اللّٰهِ بِسَخَطِ النَّاسِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ وَ أَرْضَى عَنْهُ النَّاسَ وَمَنْ إِلْتَمَسَ رِضَى النَّاسِ بِسَخَطِ اللّٰهِ سَخَطَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ أَسْخَطَ عَلَيْهِ النَّاسَ.

۲۷۸۳ هر که رضای خدا بخشم مردم جوید خدا از او خشنود شود و مردم‌را از او خشنود کند وهر که رضای مردم بخشم خدا جوید خدا بر او خشمگین شود ومردم را باوی خشمگین کند.

مَنْ طَلَبَ مَحَامِدَ النَّاسِ بِمَعَاصِي اللّٰهِ عَادَ حَامِدُهُ مِنَ النَّاسِ ذَامّاً.

۲۷۸٤ هر که ستایش مردم را به نافرمانی خداجوید ستایشگرانش مذمتگر شوند.

مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ وَالِدَةٍ وَوَلَدِهَا فَرَّقَ اللّٰهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَحِبَّتِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ.

۲۷۸٥ هر که میان مادر و فرزندی تفرقه اندازد خدا روز قیامت میان او و دوستانش جدائی افکند.

مَنْ أَهَانَ صَاحِبَ بِدْعَةٍ آمَنَهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ.

۲۷۸٦ هر که بدعتگزاري را اهانت کند خدا روز وحشت بزرك اورا ایمن دارد.

٢٧٨٧ مَنْ كانَتْ لَهُ سَرِيرَةٌ صالِحَةٌ أَوْ سَيِّئَةٌ نَشَرَ اللهُ عَلَيْهِ مِنْها رِداءً يُعْرَفُ بِهِ.

هر که سیرتی نیک یا بد داشته باشد خداوند نشانی از آن بروی اندازد که بدان بشناسندش که بدان شناخته شود.

٢٧٨٨ مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِراً وَ وَضَعَ عَنْهُ أَظَلَّهُ اللهُ تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلّا ظِلُّهُ.

هر که تنگدستی را مهلت دهد و بار او سبك کند خداوند روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست، وی را بسایه عرش خویش در آورد.

٢٧٨٩ مَنْ عَمَّرَهُ اللهُ سِتِّينَ سَنَةً فَقَدْ أَعْذَرَ إِلَيْهِ فِي الْعُمْرِ

هر که خدا شصت سال عمر بدو دهد از جهت عمر حجت بر او تمام کرده است.

٢٧٩٠ مَنْ لَعِبَ بِالنَّرْدَشِيرِ فَهُوَ كَمَنْ غَمَسَ يَدَهُ فِي لَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ دَمِهِ.

هر که نردبازی کند چنانست که دست خویش در گوشت و خون خوك فرو برده باشد.

٢٧٩١ مَنْ كانَ وَصْلَةً لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ إِلىٰ ذِي سُلْطانٍ فِي مَنْهَجِ بِرٍّ أَوْ تَيْسِيرِ عُسْرٍ أَعانَهُ اللهُ عَلىٰ إِجازَةِ الصِّراطِ يَوْمَ تَدْحَضُ فِيهِ الْأَقْدامُ.

هر کس پیش صاحبقدرتی برای برادر مسلمان خویش در موضوع خیری یا در گشودن مشکلی وسیله خیر شود روزی که قدمها بلغزد خداوی را بر عبور از صراط اعانت کند.

مَنْ عَزّى مُصاباً فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ.

۲۷۹۲ هر که مصیبت‌زده‌ای را تسلیت گوید مانند پاداش او دارد

مَنِ اسْتَعاذَكُمْ بِاللهِ فَأَعيذُوهُ وَمَنْ سَئَلَكُمْ بِاللهِ فَأَعْطُوهُ وَمَنْ دَعاكُمْ فَأَجيبُوهُ وَمَنْ أَتى إِلَيْكُمْ مَعْرُوفاً فَكافِئُوهُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُ فَادْعُوا لَهُ حَتّى تَعْلَمُوا أَنَّكُمْ قَدْ كافَأْتُمُوهُ

۲۷۹۳ هر که به نام خدا بشما پناه آرد پناهش دهید و هر که به نام خدا از شما سؤال کند چیزی باو بدهید و هر که شمارا دعوت کند بپذیرید و هر که باشما نیکی کرده تلافی کنید و اگر نتوانید برایش دعا کنید تا مطمئن شوید که تلافی آن کرده‌اید.

مَنْ يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيْراً يُفَقِّهْهُ فِي الدّينِ.

۲۷۹۴ هر که خدا برای او نیکی خواهد، وی را در کار دین دانا کند.

مَنْ بَنى مَسْجِداً وَلَوْ مِثْلَ مَفْحَصِ قَطاةٍ بَنَى اللهُ لَهُ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ.

۲۷۹۵ هر که مسجدی بسازد گرچه باندازه جائی باشد که شترمرغ درآن تخم مینهد خدا در بهشت برای اوخانه‌ای بسازد.

مَنِ انْقَطَعَ إِلَى اللهِ كَفاهُ اللهُ كُلَّ مَؤُنَةٍ وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ وَمَنِ انْقَطَعَ إِلى

۲۷۹۶ هر که خاص خدا شود خدا همه حاجات او را کفایت کند و ازجائیکه انتظار ندارد روزیش دهد وهر که خاص دنیا شود خدا

	الدُّنيا وَكَلَهُ اللهُ إِلَيْها .	او را به دنيا واگذارد.
٢٧٩٧	مَنْ يَصْبِرُ عَلى الرَّزِيَّةِ يُعَوِّضُهُ اللهُ وَمَنْ يَكْظِمْ غَيْظَهُ يَأْجِرْهُ اللهُ .	هركه بر مصيبت صبر كند خدايش عوض دهد و هر كه خشم خويش بخورد خدايش پاداش دهد.
٢٧٩٨	مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَغْنَى النّاسِ فَلْيَكُنْ بِما في يَدِ اللهِ أَوْثَقُ مِنْهُ بِما في يَدِهِ .	هركه دوست دارداز همه‌مردم بی‌نیازتر باشداعتمادوی بآنچه نزد خدااست از آنچه بدست‌خویش داردبیشتر باشد.
٢٧٩٩	مَنْ تَواضَعَ لِلّهِ رَفَعَهُ اللهُ وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللهُ وَمَنْ يَتَأَلَّ عَلَى اللهِ يُكَذِّبْهُ اللهُ .	هركه برای خدا فروتنی كند خدايش بردارد و هركه گردن افرازد خدايش پست كند وهركه بخدا قسم دروغ خورد خدايش تكذيب كند.
٢٨٠٠	مَنْ أَذْنَبَ في الدُّنيا فَعُوقِبَ بِهِ فَاللهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُثَنِّيَ عُقُوبَتَهُ عَلى عَبْدِهِ .	هركه در دنيا گناهی كند و عقوبت آن ببيند خدا عادل تر از آنستكه عقوبت خويشرا بر بنده تكرار كند.
٢٨٠١	مَنْ أَهانَ سُلْطانَ اللهِ أَهانَهُ	هركه قدرت خدا را خوار

اللهُ وَمَنْ أَكْرَمَ سُلْطانَ اللهِ أَكْرَمَهُ اللهِ .

کند خدایش خوار کند وهرکه قدرت خدا را گرامی دارد . خدایش گرامی دارد .

۲۸۰۲ مَنْ أَلْقَى جَلْبابَ الْحَياءِ فَلا غَيْبَةَ لَهُ .

هرکه پرده حیا بدرد غیبتش روا ست .

۲۸۰۳ مَنْ أَصْبَحَ مُعافىً في بَدَنِهِ آمِناً في سِرْبِهِ عِنْدَهُ قُوتُ يَوْمِهِ فَكَأَنَّما حُيِّزَتْ لَهُ الدُّنْيا بِحَذافيرِها .

هرکه تنش سالم است و در جماعت خویش ایمن است وقوت روز خویش دارد جهان سراسر مال اوست.

۲۸۰۴ مَنْ تَأَنَّى أَصابَ أَوْ كادَ وَمَنْ عَجِلَ أَخْطَأَ أَوْ كادَ .

هرکه تامل کند بصواب رود یا تواند رفت و هرکه شتاب ورزد بخطا رود یا تواند رفت.

۲۸۰۵ مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَساءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ .

هرکه از اعمال خویش خرسند و از اعمال بد خویش دلتنك شود مؤمن است.

۲۸۰۶ مَنْ نُوقِشَ الْحِسابَ عُذِّبَ .

هرکه بحساب درآید عذاب بیند.

۲۸۰۷ مَنْ ساءَتْهُ خَطيئَتُهُ غُفِرَ لَهُ وَإِنْ لَمْ يَسْتَغْفِرْ .

هرکه گناهش او را دلتنك کند آمرزیده شود وگرچه آمرزش نخواهد.

۲۸۰۸ مَنْ جُعِلَ قاضِیاً فَقَدْ ذُبِحَ بِغَیْرِ سِکّینٍ.

هرکه بقضاوت منصوب شود چنانست که بیکارد سرش بریده‌اند.

۲۸۰۹ مَنْ یَغْفِرْ یَغْفِرِ اللّٰهُ لَهُ وَ مَنْ یَعْفُ یَعْفُ اللّٰهُ عَنْهُ.

هرکه بیامرزد خدایش بیامرزد و هرکه ببخشد خدایش ببخشد.

۲۸۱۰ مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ خَیْراً کانَ أَوْ شَرّاً کانَ کَمَنْ عَمِلَهُ.

هرکه عمل گروهی راخوب یابد دوست دارد چنانستکه آنرا انجام داده‌است.

۲۸۱۱ مَنْ یَزْرَعْ خَیْراً یَحْصُدْ رَغْبَةً وَ مَنْ یَزْرَعْ شَرّاً یَحْصُدْهُ.

هرکه خیری بکارد سودبرد و هرکه شری بکارد آنرابدرود.

۲۸۱۲ مَنْ اِسْتَطاعَ مِنْکُمْ أَنْ تَکُونَ لَهُ خَبِیئَةٌ مِنْ عَمَلٍ صالِحٍ فَلْیَفْعَلْ.

هرکه ازشما تواندذخیره‌نهانی از عمل شایسته‌داشته‌باشد بایدچنین کند.

۲۸۱۳ مَنْ کَثُرَتْ صَلوتُهُ بِاللَّیْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهارِ.

هرکه بشب نماز بسیار کند بروز چهره‌اش نیکوشود.

۲۸۱۴ مَنْ کَذَبَ عَلَیَّ مُتَعَمِّداً فَلْیَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ.

هرکه بعمد برمن دروغ‌بندد جایش ازآتش پرشود.

مَنْ خافَ أَدْلَجَ وَمَنْ أَدْلَجَ بَلَغَ الْمَنْزِلَ .	هرکه بیم ناك باشد همه شب راه سپرد و هرکه همه‌شب راه سپرد بمنزل رسد .	۲۸۱۵
مَنْ هَمَّ بِـذَنْبٍ ثُمَّ تَرَكَهُ كانَتْ لَهُ حَسَنَةً .	هرکه گناهی اراده کند آنگاه از آن درگذرد ترك گناه عمل نیك وی بحساب آید .	۲۸۱۶
مَنْ صَمَتَ نَجا .	هرکه خاموش ماند نجات یابد.	
مَنْ حَلَفَ عَلىٰ يَمِينٍ فَرَأىٰ مِنْها خَيراً فَلْيُكَفِّرْ عَنْ يَمِينِهِ ثُمَّ لِيَفْعَلِ الَّذي هُوَ خَيرٌ .	هرکه بکاری قسم خورد و بهتر از آن پیش آید کفاره‌قسم خویش دهد و کاری که بهتر است انجام دهد.	۲۸۱۷
مَنْ إِنْتَهَرَ صاحِبَ بِدْعَةٍ مَلأَ اللّٰهُ قَلْبَهُ أَمْناً وَإِيماناً .	هرکه بدعتگزاری را توبیخ کند خدا قلب وی‌را ازامان و ایمان پر کند .	۲۸۱۸
مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوىٰ النّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلىٰ اللّٰهِ .	هرکه دوستدارد از همه مردم نیرومندتر باشد باید بخدا توکل کند .	۲۸۱۹
مَنْ قُتِـلَ دُونَ مالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ .	هرکه ضمن دفاع ازمال خویش کشته شودشهیداست.	۲۸۲۰

۲۸۲۱ مَنْ سَمَّعَ النّاسَ بِعِلْمِهِ سَمَّعَ اللّٰهُ بِهِ مَسامِعَ خَلْقِهِ يَوْمَ الْقِيمَةِ وَحَقَّرَهُ وَصَغَّرَهُ.

هر كه از شهرت علم خويش گوش مردم‌را پر كند روز قيامت خدا از فضيحت وى گوش مردم پر كند وحقير و ناچيزش كند.

۲۸۲۲ مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلوتُهُ عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْكَرِ لَمْ يَزْدَدْ بِها مِنَ اللّٰهِ إِلّا بُعْداً.

هر كه نمازش از ناسزا و بدى بازش ندارد به نماز از خدا دور تر شود.

۲۸۲۳ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيراً وَلْيَصْمِتْ.

هر كه بخدا و آخرت ايمان دارد ياخيرى گويد وياخاموش ماند.

۲۸۲۴ مَنْ فَطَّرَ صائِماً كانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ.

هر كه روزه‌دارى راافطار دهد نظير پاداش وى‌دارد.

۲۸۲۵ مَنْ حاوَلَ أَمْراً بِمَعْصِيَةِ اللّٰهِ كانَ أَفْوَتُ لِما رَجا وَأَقْرَبُ لِمَجيءِ ما اتَّقى.

هر كه خواهد كارى‌را بوسيله نا فرمانى خداانجام‌دهدامیدش‌نومید شودوچیزى كه‌از آن‌بیم‌داردزودتر بدورسد.

۲۸۲۶ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْكُنَ بُحْبُوحَةَ الْجَنَّةِ فَلْيَلْزَمِ الْجَماعَةَ.

هر كه دوستدارد دردل بهشت سكونت گیردهم آهنك جماعة باشد

مَنْ أَوْلَى مَعْرُوفاً فَلْيُكَافِ بِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيَذْكُرْهُ فَإِنْ ذَكَرَهُ فَقَدْ شَكَرَهُ.

۲۸۲۷ هر که نیکی بیند آنرا تلافی کند و اگر نتواند آنرا یاد کند که اگر یاد کند شکر آن گزاشته است.

مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ.

۲۸۲۸ هر که بگروهی تشبه جوید از آنهاست.

مَنْ طَلَبَ عِلْماً فَأَدْرَكَهُ لَهُ كِفْلانِ مِنَ الْأَجْرِ وَمَنْ طَلَبَ عِلْماً وَلَمْ يُدْرِكْهُ كُتِبَ لَهُ كِفْلٌ مِنَ الْأَجْرِ.

۲۸۲۹ هر که علمی جوید و بیابد برای او دو بهره پاداش نویسند و هر که علمی بجوید و نیابد برای او یك بهره پاداش نویسند.

مَنْ أُدِيلَتْ إِلَيْهِ نِعْمَةٌ فَلْيَشْكُرْهَا.

۲۸۳۰ هر که نعمتی یابد باید شکر آن بگزارد.

مَنْ مَاتَ عَلَى خَيْرِ عَمَلِهِ فَارْجُوا لَهُ خَيْراً وَمَنْ مَاتَ عَلَى شَرِّ عَمَلِهِ فَخَافُوا عَلَيْهِ وَلا تَيْأَسُوا.

۲۸۳۱ هر که بر خیری که انجام داده بمیرد برای وی امیدوار باشید.
و هر که بر شری که عمل کرده بمیرد براو بیمناك باشید و نومید مشوید

۲۸۳۲ مَنْ شابَ شَيْبَةً في الإسْلامِ كانَتْ لَهُ نُوراً يَوْمَ القِيمَةِ.

هر که مویش در اسلام سفیدشود بر روز قیامت نوروی خواهدبود

۲۸۳۳ مَنْ غَشَّنا فَلَيْسَ مِنّا.

هر که باما نادرستی کند ازما نیست

۲۸۳٤ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْلِمَ فَلْيَلْزِمِ الصَّمْتَ.

هر که دوستدارد بسلامت ماند خاموشی گزیند.

۲۸۳۵ مَنْ أَحْسَنَ صَلوتَهُ حِينَ يَراهُ النّاسُ ثُمَّ أَساءَها حِينَ يَخْلُو فَتِلْكَ إِسْتِهانَةٌ إِسْتَهانَ بِها رَبَّهُ.

هر که درحضور مردم نمازخویش نیکو کندوچون بخلوت رود آن رابد گزارد این اهانتی استکه بپرورد کار خویش میکند.

۲۸۳٦ مَنْ أَخْلَصَ لِلّهِ أَرْبَعِينَ صَباحاً ظَهَرَتْ يَنابِيعُ الحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلى لِسانِهِ.

هر که چهل صبحگاه خاص خدا شود چشمه‌های حکمت از قلب وی برزبانش جاری شود.

۲۸۳۷ مَنْ آثَرَ مُحَبَّةَ اللهِ عَلى مُحَبَّةِ النّاسِ كَفاهُ اللهُ مُؤنَةَ النّاسِ.

هر که محبت خدا را بر محبت مردم ترجیح دهد خدا گرفتاری مردم‌را ازاو کفایت کند.

۲۸۳۸ مَنْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الرِّفْقِ

هر کهرا ازملایمت نصیبی دادند نصیب

فَقَدْ أُعْطِيَ حَظُّهُ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيا وَالآخِرَةِ. | وی را از خیر دنیا و آخرت داده‌اند.

مَنْ كَذَبَ بِالشَّفاعَةِ لَمْ يَنَلْها يَوْمَ الْقِيمَةِ. | هر که شفاعت را دروغ شمارد روز قیامت از آن بی نصیب ماند. ۲۸۳۹

مَنْ سَأَلَ عَنْ ظَهْرِ غِنًى فَصُداعٌ فِي الرَّأْسِ وَداءٌ فِي الْبَطْنِ. | هر که با وجود بی‌نیازی سؤال کند رنجی بسرش و دردی در شکمش افتد. ۲۸۴۰

مَنْ تَبِعَ الصَّيْدَ غَفَلَهُ. | هر که بدنبال شکار رود آن را بدام آرد. ۲۸۴۱

مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ. | هر که عملش پسش آرد نسبش پیشش نبرد. ۲۸۴۲

مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنا هذا ما لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ. | هر که در کار ما بدعتی پدید آرد مردود باشد. ۲۸۴۳

مَنْ كانَ آمِراً بِمَعْرُوفٍ فَلْيَكُنْ أَمْرُهُ ذلِكَ بِمَعْرُوفٍ. | هر که بنیکی وادار کند همین وادار کردنش نیز بنیکی باشد. ۲۸۴۴

٢٨٤٥ مَنْ سَئَلَ النّاسَ أمْوالَهُمْ تَكَثُّراً فَإنَّما هِيَ جَمْرٌ فَلْيَسْتَقِلَّ أوْ لِيَسْتَكْثِرْ.

هر كه براى فزون طلبى چيزى ازمال مردم بخواهد آتشست كم بر گيرد يا زياد.

٢٨٤٦ مَنْ نَظَرَ في كِتابِ أخيهِ بِغَيْرِ إذْنِهِ فَكَأنَّما يَنْظُرُ فِي النّارِ

هر كه بى‌اجازه برادرش در نامه او نگرد گوئى در جهنم نگريسته است .

٢٨٤٧ مَنْ مَشى مِنْكُمْ إلى طَمَعٍ فَلْيَمْشِ رُوَيْداً .

هر كه ازشما بدنبال طمعى ميرود آهسته رود.

٢٨٤٨ مَنْ أصْبَحَ لا يَنْوي ظُلْمَ أحَدٍ غُفِرَ لَهُ ما جَنى .

هر كه صبح كند وقصد ستم كسى نداشته باشد گناهانش بخشيده شود .

٢٨٤٩ مُداراةُ النّاسِ صَدَقَةٌ .

با مردم مدارا كردن صدقه دادن است .

٢٨٥٠ مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ فَكَتَمَهُ اُلْجِمَ بِلِجامٍ مِنْ نارٍ .

هر كه ازعلمى بپرسندش ومكتوم دارد لگامى از آتش براو زنند .

٢٨٥١ مَنْ نَزَلَ عَلى قَوْمٍ فَلا يَصُومَنْ تَطَوُّعاً إلاّ بِإذْنِهِمْ.

هر كه مهمان قومى شود بى‌اجازه آنها روزه دلخواه نگيرد.

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللّٰهَ .

۲۸۵۲ هر که دوست دارد گرامی‌تر از همه مردم باشد از خدا بترسد .

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَجِدَ طَعْمَ الْإِيمَانِ فَلْيُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلّٰهِ تَعَالَىٰ .

۲۸۵۳ هر که دوست دارد حلاوت ایمان بچشد کسی را فقط برای خدا دوست دارد.

مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللّٰهِ أَحَبَّ اللّٰهُ لِقَائَهُ وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللّٰهِ كَرِهَ اللّٰهُ لِقَائَهُ .

۲۸۵٤ هر که دیدار خدا را دوست دارد خدا دیدار وی را دوست دارد و هر که دیدار خدارا ناخوش دارد خدا نیز دیدار وی‌را ناخوش دارد .

مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً .

۲۸۵۵ هر که از جماعت ببرد به رسم جاهلیت بمیرد.

مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ .

۲۸۵٦ **کسی که فضول نباشد اسلامش نکو باشد .**

مَنْ حَفِظَ مَا بَيْنَ لِحْيَيْهِ وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ .

۲۸۵۷ **هر که دهان و عورت خویش نگه دارد بهشتی شود .**

مَنْ كَفَّ لِسَانَهُ عَنْ أَعْرَاضِ

۲۸۵۸ هر که زبان خویش از آبروی

النّاسِ أقالَهُ اللهُ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

مردم نگاه دارد روز قیامت خدا گناهان وی ببخشد.

٢٨٥٩ مَنْ رُزِقَ مِنْ شَيْءٍ فَلْيَلْزَمْهُ

هر که چیزی نصیبش کرده‌اند درحفظ آن بکوشد.

٢٨٦٠ مَنْ أقالَ نادِماً بَيْعَهُ أقالَهُ اللهُ تَعالى عَثْرَتَهُ.

هر که معامله پشیمانی را اقاله کند خدا از گناهانش بگذرد.

٢٨٦١ مَنْ كانَ في حاجَةِ أخيهِ كانَ اللهُ في حاجَتِهِ.

هر که از پی حاجت برادرخویش باشد خدا ازپی حاجت وی باشد.

٢٨٦٢ مَنْ دَعى عَلى مَنْ ظَلَمَهُ فَقَدْ أنْتَصِرَ.

هر که بر ظالم خویش نفرین کند یاری شود.

٢٨٦٣ مَنْ يَشْتَهِ كَرامَةَ الآخِرَةِ يَدَعْ زينَةَ الدُّنْيا.

هر که حرمت آخرت خواهد زینت دنیارها کند.

٢٨٦٤ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ تَكَفَّلَ اللهُ بِرِزْقِهِ.

هر که علم جوید خدا عهده دار روزی او شود.

٢٨٦٥ مَنْ جادَلَ في خُصُومَةٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَمْ يَزَلْ في سَخَطِ اللهِ حَتّى يَنْزِعَ.

هر که در مناقشه‌ای بدون علم مجادله کند در خشم خدا باشد تا دست بردارد.

مَنْ حَمَلَ سَلْعَتَهُ فَقَدْ بَرِئَ مِنَ الْكِبْرِ.

هر که کالای خویش بر دارد از تکبر بری شود. ٢٨٦٦

مَنْ خافَ اللهَ خَوَّفَ اللهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ.

هر که ازخداترسدخداهمه‌چیزرا از او بترساند. ٢٨٦٧

مَنْ أتاهُ اللهُ خَيراً فَلْيُرَ عَلَيْهِ.

هر که خدایش نعمتی دهد باید اثر نعمت براونمایان شود. ٢٨٦٨

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْقَليلَ لَمْ يَشْكُرِ الْكَثيرَ.

هر که سپاس کم نگزاردسپاس بسیار نیز ندارد. ٣٨٦٩

مَنْ قُتِلَ دُونَ دينِهِ فَهُوَ شَهيدٌ

هر که ضمن دفاع ازدین خود کشته شود شهید شده‌است. ٢٨٧٠

مَنْ ماتَ غَريباً ماتَ شَهيداً

هر که بغربت بمیرد شهید مرده است. ٢٨٧١

مَنْ صامَ الْأَبَدَ فَلا صامَ وَلا أفْطَرَ.

هر که روزه پیوسته داردنه‌روزه داشته ونه افطار کرده. ٢٨٧٢

مَنْ مَشى مَعَ ظالِمٍ فَقَدْ أجْرَمَ

هر که با ظالمی راه رود گناه کرده‌است. ٢٨٧٣

۲۸۷۴ مَنْ رَفِقَ بِاُمَّتِي رَفِقَ اللهُ بِهِ

هر که با امت من ملایمت کند خدا با وی ملایمت کند.

۲۸۷۵ مَنْ يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيراً يُصِبْ مِنْهُ

خدا برای هر که نکوئی خواهد مبتلایش کند.

۲۸۷۶ مَنْ أصابَ مالاً مِنْ مَهاوِشَ أذْهَبَهُ اللهُ في نَهابِرَ.

هر که مال از حرام بدست آرد در حوادث سخت ازدست بدهد.

۲۸۷۷ مَنْ لَمْ يَنفَعْهُ عِلْمُهُ يَضُرُّهُ جَهْلُهُ.

هر که علمش سودش ندهد جهلش زیانش رساند.

۲۸۷۸ مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنْ خَيرٍ فَلْيَنْتَهِزْهُ فَإنَّهُ لا يَدْري مَتى يُغْلَقُ عَنْهُ.

هر که دری از خیر بر او گشودند فرصت غنیمت شمارد که نداند چه وقت بسته خواهد شد.

۲۸۷۹ مَنْ أسْلَمَ عَلى يَدَيْهِ رَجُلٌ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ.

هر که یکی بدست وی اسلام آرد بهشت بر او واجب شود.

۲۸۸۰ مَنْ أوْلى رَجُلاً مِنْ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَعْرُوفاً في الدُّنيا فَلَمْ يَقْدِرْ

هر که با یکی از خاندان عبدالمطلب در دنیا نیکی کند و او نتواند تلافی آن

أَنْ يُكافِئَهُ كافأتُهُ عَنـــهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ . | آن كند من درروز قيامت تلافى آن خواهم كرد.

۲۸۸۱ مِنْ كُنُوزِ الْبِرِّ كِتْمانُ الْمَصــائِبِ و الْأَمْراضِ و الصَّدَقَةِ . | از گنجينه‌هاى نيكى نهان‌داشتن مصيبتها و مرضها و صدقه است.

۲۸۸۲ مَنْ رَأى عَوْرَةً فَسَتَرَها كانَ كَمَنْ أَحْيامَوءُودَةً مِنْ قَبْرِها | هر كه عورتى را به‌بيند و مستور دارد چنــانستكه دخترزنده‌بگور كرده‌اى را ازقبر زنده بر آرد.

۲۸۸۳ مَنْ يَسَّرَ عَلى مُعْسِرٍ يَسَّــرَ اللهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنيا و الْآخِرَةِ | هر كه به تنگدستى گشايش دهد خدا در دنيا و آخرت‌باو گشايش دهد.

۲۸۸٤ مَنْ إعْتَزَّ بِالْعَبِيدِ أَذَلَّهُ اللهُ . | هر كه بوسيله مملوكان‌عزت‌جويد خدايش ذليل كند.

۲۸۸۵ مَنْ لا يَرْحَمْ لا يُرْحَمْ و مَنْ لا يَغْفِرْ لا يُغْفَرْ لَهُ . | هر كه رحم نكند رحمش‌نكنند و هر كه نيامرزد او را نيامرزند.

۲۸۸٦ مَنْ لا يَسْتَحْيِي مِنَ النّـاسِ لا يَسْتَحْيِي مِنَ اللهِ . | هر كه از مردم شرم‌ندارداز خدا شرم نكند.

۲۸۸۷ مَنْ یَتَزَوَّدْ فِي الدُّنیا یَنفَعهُ فِي الْآخِرَةِ.

هر که از دنیا توشه برگیرد در آخرت سودش دهد.

۲۸۸۸ مَنْ یَتَکَفَّلُ لِي أنْ لاٰ یَسأَلَ النّاسَ شَیْئاً وأتَکَفَّلُ لَهُ بِالْجَنَّةِ

کیست که تعهد کند از مردم چیزی نخواهد و من برای او بهشت را تعهد کنم.

۲۸۸۹ مَنْ یُرِدِاللهُ بِهِ خَیراً یُفَقِّههُ فِي الدِّینِ و یُلْهِمْهُ رُشدَهُ.

خدا برای هر که نیکی خواهد وی را در کار دین دانا کند و راه رشاد را باو الهام کند.

۲۸۹۰ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً یُجْزَ بِهِ فِي الدُّنیا.

هر که عمل بد کند در دنیا سزای آن بیند.

۲۸۹۱ مُناوَلَةُ الْمِسکینِ تَقي مَیْتَةَ السُّوءِ.

عطا به مستمندان از مرگ بد جلوگیری میکند

۲۸۹۲ مَهْنَةُ إحْداکُنَّ في بَیْتِها تُدْرِكُ جِهادَ الْمُجاهِدینَ إنْشاءَ اللهُ.

(ای زنان) هریك از شما با اشتغال در خانه خویش اگر خدا خواهد ثواب مجاهدان خواهد یافت.

۲۸۹۳ مَنْ نَظَرَ إلیٰ مُسْلِمٍ نَظْرَةً

هر که بمسلمانی نظری تند کند

يُخيفُهُ بِها مِنْ غَيرِ حَقٍّ أخافَهُ اللهُ يَومَ القِيامَةِ.

كه بناحق اورا بترساند روز قيامت خدا اورا بترساند.

۲۸۹٤ مَنْ نَفَّسَ عَنْ غَريمِهِ أوْ مَحى عَنْهُ كانَ في ظِلِّ العَرْشِ يَومَ القِيامَةِ.

هر كه بقرضدار خويش مهلت دهد يا قرض اورا قلم گيرد روز قيامت در سايه عرش باشد.

۲۸۹۵ مَنْ هَجَرَ أخاهُ سَنَةً فَهُوَ كَسَفْكِ دَمِهِ.

هر كه يك سال از برادر خويش قهر كند چنانستكه خون وى را ريخته است.

۲۸۹٦ مَنْ وَقاهُ اللهُ شَرَّ ما بَيْنَ لِحْيَيْهِ وَشَرَّ ما بَيْنَ رِجْلَيْهِ دَخَلَ الجَنَّةَ.

هر كه خدايش از شر دهان وعورت نگاه دارد بهشتى است.

۲۸۹۷ مَنْ وَقَّرَ صاحِبَ بِدْعَةٍ فَقَدْ أعانَ عَلى هَدْمِ الإسْلامِ.

هر كه بدعتگزارى را محترم دارد بويرانى اسلام كمك كرده است.

۲۸۹۸ مَنْ وَلِيَ شَيْئاً مِنْ أُمُورِ المُسْلِمينَ لَمْ يَنْظُرِ اللهُ في حاجَتِهِ حَتّى يَنْظُرَ في حَوائِجِهِمْ.

هر كه چيزى از امور مسلمانان را بعهده گيرد خدا در حاجت وى ننگرد تا وى در حوائج مسلمانان بنگرد.

۲۸۹۹ مَنْ لاٰ يَرْحَمِ النّاسَ لاٰ يَرْحَمْهُ اللّٰهُ .

هر که بمردم رحم نکندخدا باو رحم نخواهد کرد .

۲۹۰۰ مَنْ لاٰ يَرْحَمْ مَنْ فِي الأَرْضِ لاٰ يَرْحَمْهُ مَنْ فِي السَّماءِ .

هر که بمردم زمین رحم نکند خدای آسمان باو رحم نکند.

۲۹۰۱ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلا يُرَوِّعَنَّ مُسْلِماً .

هر که بخدا وروزجزا مؤمن است مسلمانی‌را نترساند .

۲۹۰۲ مَنْ كَتَمَ شَهادَةً إذا دُعِيَ إلَيْها كانَ كَمَنْ شَهِدَ بِالزُّورِ .

هر که‌شهادتی‌را که‌ازاوخواسته‌اند نهان دارد چنانست که شهادت دروغ داده باشد .

۲۹۰۳ مَنْ كَتَمَ عِلْماً عَنْ أهْلِهِ أُلْجِمَ يَوْمَ الْقِيامَةِ لِجاماً مِنْ نارٍ .

هر که علمی رااز اهل آن‌نهان دارد روز قیامت لگامی از آتش براو زنند.

۲۹۰۴ مَنْ كَرُمَ أصْلُهُ وَطابَ مَوْلِدُهُ حَسُنَ مَحْضَرُهُ .

هر که اصلش گرامی ومولدش پاکیزه باشد محضرش نیکست .

۲۹ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضاءِ اللّٰهِ وَلَمْ

هر که بقضای خدا رضا نیست

يُؤْمِنْ بِقَدَرِ اللهِ فَلْيَلْتَمِسْ إِلٰهاً غَيرَ اللهِ .

وبتقدير خداايمان ندارد خدائی غیر خدای یکتا بجوید.

مَنْ مـاتَ عَلىٰ شَيْءٍ بَعَثَهُ اللهُ عَلَيْهِ .

۲۹۰۶ هرکه بحالی بمیرد خداوی را بهمان حال بر انگیزد.

مَنْ قَضَى لِأَخيهِ الْمُسْلِمِ حاجَةً كانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ حَجَّ وَاعْتَمَرَ .

۲۹۰۷ هرکه حاجت برادر مسلمان خویش برآرد چنانستکه حج کرده وعمره گذاشته باشد.

مَنْ قَضَى لِأَخيهِ الْمُسْلِمِ حاجَةً كانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ خَدَمَ اللهَ عُمْرَهُ .

۲۹۰۸ هرکه حاجت برادر مسلمان خویش را برآرد چنانستکه همه عمر خویش را خدمت خدا کرده باشد .

مَنْ قَطَعَ رَحِماً أَوْ حَلَفَ عَلىٰ يَمينٍ فاجِرَةٍ رَأَىٰ وَبالَهُ قَبْلَ أَنْ يَموتَ .

۲۹۰۹ هرکه از خویشاوند ببردیاقسم دروغ خورد پیش‌از آنکه بمیرد وبال آن ببیند.

مَنْ كانَ حالِفاً فَلا يَحْلِفْ إِلّا بِاللهِ .

هرکه قسم بایدش خورد جز بخدا قسم نخورد.

۲۹۱۱ مَن كانَ سَهلاً هَيِّناً لَيِّناً حَرَّمَهُ اللهُ عَلَى النّارِ.

هر که آسانگیر و نرم وملایم باشد خدا اورا بجهنم حرام کند.

۲۹۱۲ مَنْ كانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ فَهَمَّ بِقَضائِهِ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ مِنَ اللهِ حارِسٌ.

هر که قرضی داشته باشدوقصد پرداخت آن کندپیوسته‌نگهبانی ازجانب خدا براو گماشته باشد.

۲۹۱۳ مَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ صالِحٌ تَحَنَّنَ اللهُ عَلَيْهِ.

هر که قلبی خوب داشته باشد خدا بوی مشتاقست.

۲۹۱۴ مَنْ كانَ لَهُ وَجْهانِ فِي الدُّنْيا كانَ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ لِسانانِ مِنْ نارٍ.

هر که دردنیا دورو باشدروز قیامت دو زبان از آتش دارد.

۲۹۱۵ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُحْسِنْ إِلىٰ جارِهِ وَ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ وَ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْراً أَوْ لِيَسْكُتْ.

هر که بخدا وروز جزا ایمان دارد باهمسایه خویش نکوئی کند هر که بخدا وروز جزاایمان دارد مهمان خویش را گرامی دارد هر که بخدا وروزجزاایمان دارد سخن بخیر گویدیاخاموش ماند.

مَنْ قادَ أعْمى أرْبعينَ خطوَةً غُفِرَ لَهُ ما تَقدّمَ مِنْ ذَنْبِهِ.

۲۹۱۶ هر که کوری را چهل قدم بکشد گناهان گذشته اش آمرزیده شود.

مَنْ قَبّلَ بينَ عيْنَيْ أمّه كانَ لَهُ سَتْراً مِنَ النّارِ.

۲۹۱۷ هر که پیشانی مادر خویش را ببوسد از آتش جهنم مصون شود.

مَنْ قَتَلَ عُصْفُوراً بِغَيرِ حَق سَأَلَهُ اللهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

۲۹۱۸ هر که گنجشکی را بناحق بکشد خدا روز قیامت از وی بازخواست کند.

مَنْ عفا عِنْدَ الْقُدْرَةِ عَفَا اللهُ عَنْهُ يَوْمَ الْعُسْرَةِ.

هر که هنگام قدرت ببخشد خدا در روز سختی او را ببخشد.

مَنْ عَلّمَ عِلْماً فَلَهُ أجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهِ لا يَنْقُصُ مِنْ أجْرِ الْعامِلِ.

۲۹۱۹ هر که علمی یاد دهد، پاداش کسی که بدان عمل میکند از اوست و پاداش عامل کاسته نشود.

مَنْ عَيّرَ أخاهُ بِذَنْبٍ لَمْ يَمُتْ حَتّى يَعْمَلَهُ.

۲۹۲۰ هر که برادر خویش را بگناهی سرزنش کند نمیرد تا مرتکب آن شود.

مَنْ غَرَسَ غَرْساً لَمْ يَأْكُلْ مِنْهُ آدَمِيٌّ وَلا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللهِ إلاّ كانَ لَهُ صَدَقَةً.

۲۹۲۱ هر که درختی بکارد هر بار که انسانی یا یکی از مخلوق خدا از آن بخورد برای وی صدقه‌ای محسوب شود.

۲۹۲۲ مَنْ غَشَّنا فَلَيْسَ مِنّا، أَلْمَكْرُ وَ ٱلْخِداعُ فِي النّارِ.

هر که باما نادرستی کند از ما نیست مکروخدعه درجهنمست.

۲۹۲۳ مَنْ طَلَبَ ٱلْعِلْمَ كانَ كَفّارَةً لِما مَضَى.

هرکه علم‌جوید کفاره گناهان گذشته وی باشد.

۲۹۲۴ مَنْ طَلَبَ ٱلْعِلْمَ لِيُجارِيَ بِهِ ٱلْعُلَماءَ أَوْ لِيُمارِيَ بِهِ السُّفَهاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النّاسِ إِلَيْهِ أَدْخَلَهُ اللهُ النّارَ.

هرکه علم‌جوید که بوسیله‌آن با دانشوران همچشمی کند یا با سفیهان مجادله کند یاتوجه‌عامه را بسوی خود جلب کندخدایش بجهنم برد.

۲۹۲۵ مَنْ عالَ ثَلاثَ بَناتٍ فَأَدَّبَهُنَّ وَزَوَّجَهُنَّ وَأَحْسَنَ إِلَيْهِنَّ فَلَهُ ٱلْجَنَّةُ.

هرکه سه دختر داشته باشد و تربیتشان کند و شوهرشان‌دهدو با آنها نیکوئی کند پاداش او بهشتست.

۲۹۲۶ مَنْ عَدَّ غَداً مِنْ أَجَلِهِ فَقَدْ أَساءَ صُحْبَةَ ٱلْمَوْتِ.

هرکه فردا را از عمر خویش شمارد مرگ را خوب نشناخته است.

۲۹۲۷ مَنْ حَضَرَ مَعْصِيَةً فَكَرِهَها فَكَأَنَّما غابَ عَنْها وَمَنْ غابَ

هرکس ناظرمعصیتی باشد و آنرامنفوردارد چنانست که غایب بوده‌وهر کس‌ازمعصیتی که‌درغیاب

عَنها فَرَضِيَها فَكَأنَّهُ حَضَرَها	او كرده‌اند خشنود باشدچنانست که ناظر آن‌بوده‌است؛	
مَنْ حَلَفَ بِغَيرِاللهِ فَقَدْأشْرَكَ.	هر كه بغير خدا قسم خورد مشركست.	۲۹۲۸
مَنْ خَبَّبَ زَوْجَةَ امْرِءٍ أوْ مَمْلُوكَهُ فَلَيْسَ مِنّا .	هر كه همسر كسى يامملوك‌او را فريب دهد از مانيست.	۲۹۲۹
مَنْ دَعا إلىٰ هُدًى كانَ لَهُ مِنَ الأجْرِ مِثْلَ اُجورِ مَنْ تَبِعَهُ لاٰ يَنْقُصُ ذٰلِكَ مِنْ اُجورِهِمْ شَيْئاً وَمَنْ دَعا إلىٰ ضَلالَةٍ كانَ عَلَيْهِ مِنَ الإثْمِ مِثْلَ آثامِ مَنْ تَبِعَهُ لاٰ يَنْقُصُ ذٰلِكَ مِنْ آثامِهِمْ شَيْئاً .	هر كه به هدايتى دعوت كند پاداش وى‌چون‌پاداش‌همه كسانى است كه پيروى آن كنند و از پاداش آنها چيزى نميكاهد وهر كه بضلالتى دعوت‌كند گناه وى‌مثل گناهان همه كسانيست كه پيروى آن كنندواز گناه آنها چيزى نميكاهد .	۲۹۳۰
مَنْ باعَ داراً ثُمَّ لَمْ يَجْعَلْ ثَمَنَها فى مِثْلِها لَمْ يُبارَكْ لَهُ فيها.	هر كه خانه‌اى‌فروشدو باقيمت آن‌خانه ديگر نخردبر كت‌نيابد.	۲۹۳۱
مَنْ باعَ عَيْباً لَمْ يُبَيِّنْهُ لَمْ يَزَلْ	هر كه چيز معيوبى فروشد و	۲۹۳۲

فِي مَقْتِ اللهِ وَلَمْ تَزَلِ المَلائِكَةُ تَلْعَنُهُ . | نگوید پیوسته در دشمنی خدا باشد و فرشتگان پیوسته او را لعنت کنند.

۲۹۳۳ مَنْ باعَ عَقْرَ دارٍ مِنْ غَيرِ ضَرُورَةٍ سَلَّطَ اللهُ عَلى ثَمَنِها تالِفاً يَتْلِفُهُ. | هر که بدون ضرورت خانه ای را بفروشد خدا تلف کننده‌ای را بگمارد که قیمت آنرا تلف کند.

۲۹۳۴ مَنْ بَدأَ بِالْكَلامِ قَبْلَ السَّلامِ فَلا تُجِيبُوهُ . | هر که پیش از اسلام سخن آغازد جوابش مدهید .

۲۹۳۵ مَنْ تَرَكَ الرَّمْيَ بَعْدَ ما عَلِمَهُ فَإِنَّها نِعْمَةٌ كَفَرَها . | هر که تیر اندازی را تعلیم گرفته باشد و ترك کند نعمتی را کفران کرده‌است.

۲۹۳۶ مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ نِصْفَ الإِيمانِ فَلْيَتَّقِ اللهَ فِي النِّصْفِ الْباقِي. | هر که زن بگیرد یك نیمه ایمان خویش را کامل کرده از خدا در باره نیم دیگر بترسد .

۲۹۳۷ مَنْ تَمَنّى عَلى أُمَّتِي الغَلاءَ لَيْلَةً واحِدَةً أَحْبَطَ اللهُ عَمَلَهُ أَرْبَعِينَ سَنَةً | هر که برای امت من یکشب آرزوی گرانی کند خدا چهل سال عبادت اورا باطل کند .

مَنْ أَفْتىٰ بِغَيرِ عِلمٍ كانَ إِثْمُهُ عَلىٰ مَنْ أَفْتاهُ وَمَنْ أَشارَ عَلىٰ أَخيهِ بِأَمرٍ يَعْلَمُ أَنَّ الرُّشْدَ في غَيرِهِ فَقَدْ خانَهُ.

۲۹۳۸ هر که بدون علم فتوی دهد گناه حاصل از آن را بگردن دارد و هر که ببرادر خویش کاری سفارش کند و داند که مصلحت در غیر آنست بوی خیانت کرده است.

مَنِ اقْتَصَدَ أَغناهُ اللهُ، وَمَنْ بَذَّرَ أَفقَرَهُ اللهُ، وَمَنْ تَواضَعَ رَفَعَهُ اللهُ، وَمَنْ تَجَبَّرَ قَصَمَهُ اللهُ

۲۹۳۹ هر که میانه‌روی کند خدا بی نیازش کند و هر که اسراف کند خدا فقیرش کند و هر که فروتنی کند خدایش بردارد و هر که بزرگی فروشد خدایش درهم شکند.

مَنْ أَكْرَمَ إِمْرَءً مُسْلِماً فَإِنَّما يُكْرِمُ اللهَ تَعالىٰ.

۲۹۴۰ هر که مسلمانی را گرامی دارد خدای والا را گرامی داشته است.

مَنْ أَكْثَرَ مِنَ الإِسْتِغْفارِ جَعَلَ اللهُ لَهُ مِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجاً وَمِنْ كُلِّ ضيقٍ مَخْرَجاً وَرَزَقَهُ مِنْ حَيثُ لا يَحْتَسِبُ.

۲۹۴۱ هر که استغفار کند خدا برای او از هر غمی گشایش و از هر تنگنائی مفری پدید آرد. و او را از جائیکه انتظار ندارد روزی دهد.

مَنْ أَكَلَ بِالْعِلْمِ طَمَسَ اللهُ

۲۹۴۲ هر که بوسیله علم نان خورد خدا

عَلىٰ وَجْهِهِ وَرَدَّهُ عَلىٰ عَقِبِهِ وَكانَتِ النّارُ أَوْلىٰ بِهِ .

چهره‌اورا دگرگون کند و کارش را واژگون کند و جهنم سزاوار او باشد .

٢٩٤٣ مَنْ أَنظَرَ مُعْسِراً إِلىٰ مَيْسَرَتِهِ أَنظَرَهُ اللّٰهُ بِذَنبِهِ إِلىٰ تَوْبَتِهِ .

هر که تنگدستی را مهلت‌دهد تا گشایش یابد خدا گناهش را مهلت دهد تا توبه کند.

٢٩٤٤ مَنْ أَطْعَمَ مَرِيضاً شَهْوَتَهُ أَطْعَمَهُ اللّٰهُ مِنْ ثِمارِ الْجَنَّةِ .

هر که غذای دلخواه مریضی را به او بخوراند خدا ازمیوه‌های‌بهشت باو بخوراند.

٢٩٤٥ مَنْ أَعانَ ظالِماً سَلَّطَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ

هر که ستمگری را اعانت کند خدایش براو مسلط کند.

٢٩٤٦ مَنْ أَعانَ عَلىٰ خُصُومَةٍ بِظُلْمٍ لَمْ يَزَلْ في سَخَطِ اللّٰهِ حَتّىٰ يَنْزِعَ

هر که بوسیله ستمی بر خصومتی کمك کندپیوسته مورد خشم‌خدا باشد تادست بردارد.

٢٩٤٧ مَنْ أَعانَ ظالِماً لِيُدْحِضَ بِباطِلِهِ حَقّاً فَقَدْ بَرِئَتْ مِنْهُ ذِمَّةُ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ

هر که ستمگری رااعانت کند که بوسیله باطل‌خویش حقی‌راپایمال کند، از حمایت خدا و پیغمبر برون باشد ،

٢٩٤٨ مَنْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الرِّفْقِ

هر که را از ملایمت‌بهره‌داده‌اند

فَقَدْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَنْ حُرِمَ حَظَّهُ مِنَ الرِّفْقِ فَقَدْ حُرِمَ حَظَّهُ مِنَ الْخَيْرِ.

از نیکی بهره‌اش داده‌اند وهر که را از ملایمت محروم کرده اند از نیکی بی‌نصیبش کرده‌اند.

۲۹۴۹ مَنِ اغْتِيبَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُسْلِمُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ وَهُوَ يَسْتَطِيعُ نَصْرَهُ أَذَلَّهُ اللَّهُ تَعالَى فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ.

هر که برادر مسلمانش را در حضور او غیبت کنند وتواند یاریش کند یاری وی نکند خدا اورا در دنیا و آخرت خوار کند.

۲۹۵۰ مَنْ أُصِيبَ بِمُصِيبَةٍ فِي مالِهِ أَوْ جَسَدِهِ وَكَتَمَها وَلَمْ يَشْكُها إِلَى النّاسِ كانَ حَقّاً عَلَى اللَّهِ أَنْ يَغْفِرَ لَهُ.

هر که در مال یا تن خویش بلیه‌ای داشته باشد وپنهان کند و شکایت آن بمردم نبرد بر خدا واجب است که بیامرزدش.

۲۹۵۱ مَنْ أَطْعَمَ مُسْلِماً جائِعاً أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثِمارِ الْجَنَّةِ.

هر که مسلمان گرسنه‌ای را غذا دهد خدا از میوه‌های بهشت باو بخوراند.

۲۹۵۲ مَنِ اشْتَرَى سَرِقَةً وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّها سَرِقَةٌ فَقَدْ شَرِكَ فِي عارِها وَإِثْمِها.

هر که مال دزدی را بخرد وبداند که دزدیست در ننك و گناه آن شریکست.

٢٩٥٣ مَنْ أصابَ حَدًّا فَعُجِّلَ عُقُوبَتُهُ فِي الدُّنْيا فَاللهُ أعْدَلُ مِنْ أنْ يَثْنِيَ عَلىٰ عَبْدِهِ الْعُقُوبَةَ فِي الْآخِرَةِ، وَمَنْ أصابَ حَدًّا فَسَتَرَهُ اللهُ عَلَيْهِ فَاللهُ أكْرَمُ مِنْ أنْ يَعُودَ فِي شَيْءٍ قَدْ عَفا عَنْهُ.

هر كه گناهى كند و در دنيا عقوبت آن ببيند خدا عادل‌تر از آنستكه بار ديگر بنده خويش را درآخرت عقوبت كند،وهر كه گناهى كند وخدا آن‌را بپوشاند خداكريمتر از آنستكه،به‌بخشيده خود باز گردد.

٢٩٥٤ مَنْ أصْبَحَ وَهَمُّهُ التَّقْوىٰ ثُمَّ أصابَ فِيما بَيْنَ ذٰلِكَ ذَنْباً غَفَرَ اللهُ لَهُ.

هر كه‌روز آغازدوسرپرهيزكارى داشته باشد ودر اين‌اثنا گناهى كند خدا وى را بيامرزد.

٢٩٥٥ مَنْ أصْبَحَ وَهَمُّهُ غَيْرُ اللهِ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ فِي شَيْءٍ وَمَنْ أصْبَحَ لا يَهْتَمُّ بِالْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ.

هر كه روز آغازد وتوجه او بغير خدا باشد باخدا كارى ندارد. وهر كه‌روزآغازد وبكارمسلمانان توجهى نداشته باشدمسلمان‌نيست

٢٩٥٦ مَنْ أصْبَحَ مُطيعاً لِلّٰهِ فِي والِدَيْهِ أصْبَحَ لَهُ بابانِ مَفْتُوحانِ مِنَ الْجَنَّةِ وَإنْ كانَ واحِداً فَواحِدٌ

هر كه روز آغازد و دركار پدر و مادر خويش مطيع خدا باشد،دو در ازبهشت براو گشوده باشد و اگر يكى باشد يكى.

۲۹۵۷ مَنِ اسْتَطاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتُرَ أَخاهُ الْمُؤْمِنَ بِثَوْبِهِ فَلْيَفْعَلْ.

هرکس از شما تواند برادرمؤمن خویش رابجامه‌ای بپوشاند، بپوشاند.

۲۹۵۸ مَنِ اسْتَعَفَّ أَعَفَّهُ اللهُ وَمَنِ اسْتَغْنَى أَغْناهُ اللهُ.

هرکه عفت جوید خدایش عفت دهد وهرکه‌غنا طلبد خدایش‌غنی کند.

۲۹۵۹ مَنْ أَذْنَبَ وَهُوَ يَضْحَكُ دَخَلَ النّارَ وَهُوَ يَبْكي.

هرکه گنه کند وخندان باشد وارد جهنم شود وگریان باشد.

۲۹۶۰ مَنْ أَرادَ أَنْ يَعْلَمَ مالَهُ عِنْدَ اللهِ فَلْيَنْظُرْ مالِلهِ عِنْدَهُ.

هرکه خواهد بداند نزدخدا چه دارد بنگرد خدا نزدوی چه‌دارد.

۲۹۶۱ مَنْ أَرادَ أَنْ تُسْتَجابَ دَعْوَتُهُ وَأَنْ تُكْشَفَ كُرْبَتُهُ فَلْيُفَرِّجْ عَنْ مُعْسِرٍ.

هرکه خواهد دعوتش مستجاب شود وغمش ازپیش برخیزدتنگ دستی راگشایش دهد.

۲۹۶۲ مَنْ أَرادَ أَمْراً فَشاوَرَ فيهِ امْرَءاً مُسْلِماً وَفَّقَهُ اللهُ لِأَرْشَدِ أُمُورِهِ.

هرکه‌اراده‌کاری کندوبامردمسلمانی درباره آن مشورت کند خدایش بمعقولترین کارها توفیق دهد.

٢٩٦٣ مَنْ أَرْضَىٰ والِدَيْهِ فَقَدْ أَرْضَى اللهَ و مَنْ أَسْخَطَ والِدَيْهِ فَقَدْ أَسْخَطَ اللهَ .

هر که پدرومادرخویش راخشنود کند خدارا خشنود کرده وهرکه پدر و مادر خویش را خشمگین کندخدارا خشمگین کرده‌است .

٢٩٦٤ مَنِ ازْدادَ عِلْماً وَلَمْ تَزْدَدْ فِي الدُّنْيا زُهْداً لَمْ يَزْدَدْ مِنَ اللهِ إِلاّ بُعْداً .

هر که علمش فزون‌شودوبی‌رغبتی وی بدنیافزون نشود دوریش از خدا بیشترشود.

٢٩٦٥ مَنِ اسْتَطاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَقِيَ دِينَهُ و عِرْضَهُ بِمالِهِ فَلْيَفْعَلْ .

هر که از شماتواند دین وآبرد را بمال خود حفظ کند،حفظ کند

٢٩٦٦ مَنِ اسْتَطاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَنْفَعَ أَخاهُ فَلْيَنْفَعْهُ .

هر که از شما تواند ببرادر خویش نفع برساند، برساند.

٢٩٦٧ مَنْ أَخطَأَ خَطِيئَةً أَوْأَذْنَبَ ذَنْباً ثُمَّ نَدِمَ فَهُوَ كَفّارَتُهُ .

هر که خطائی کند یا گناهی ازاو سرزند آنگاه پشیمان‌شود پشیمانی کفاره اوست.

٢٩٦٨ مَنْ إِدّانَ دَيْناً يَنْوِي قَضاءَهُ أَدّاهُ اللهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ .

هر که دینی بعهده داردکه‌نیت پرداخت آن دارد ، خدا روز قیامت قرض وی‌را ادا کند.

٢٩٦٩ مَنْ أَذَلَّ نَفْسَهُ فِي طاعَةِ اللهِ فَهُوَأَعَزُّ مِمَّنْ تَعَزَّزَ بِمَعْصِيَةِ اللهِ

هر که خویشتن رادراطاعت خدا خوار کند ازکسی که به معصیت خدا عزت جسته باشد عزیزتراست .

مَنْ أَذَلَّ عِنْدَهُ مُؤْمِنٌ فَلَمْ يَنْصُرْهُ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَنْ يَنْصُرَهُ أَذَلَّهُ اللهُ عَلَى رُؤُسِ الْأَشْهَادِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

۲۹۷۰ هر که مؤمنی را پیش او خوار کنند و تواند یاری او کند و نکند روز قیامت خدا پیش همگان خوارش کند.

مَنْ أَذْنَبَ ذَنْباً فَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبّاً إِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ وَإِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ كَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ يَغْفِرَ لَهُ.

۲۹۷۱ هر که گناهی کند و داند که پروردگاری دارد که اگر خواهد گناه وی بیامرزد و اگر خواهد عذابش کند بر خدا واجب است که بیامرزدش.

مَنْ أَذْنَبَ ذَنْباً فَعَلِمَ أَنَّ اللهَ قَدْ إِطَّلَعَ عَلَيْهِ غَفَرَ لَهُ وَإِنْ لَمْ يَسْتَغْفِرْ.

۲۹۷۲ هر که گناهی کند و داند که خدا ناظر وی بوده، خدا بیامرزدش و گرچه آمرزش نخواهد.

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ وَأَنْ يُنْسَاءَ لَهُ فِي أَجَلِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ.

۲۹۷۳ هر که دوست دارد که روزی وی گشاده کنند و زندگیش طولانی شود با خویشاوند پیوند گیرد.

مَنْ إِحْتَجَبَ عَنِ النَّاسِ لَمْ يَحْجُبْ عَنِ النَّارِ.

۲۹۷۴ هر که در بمردم ببندد از جهنم مصون نماند.

۲۹۷۵ مَنْ إِحْتَكَرَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ طَعامَهُمْ ضَرَبَهُ اللهُ بِالْجُذامِ.

هر كه خوراك مسلمانان را احتكار كند خدا بخوره مبتلايش كند.

۲۹۷۶ مَنْ أَحْسَنَ فِيما بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللهِ كَفاهُ اللهُ ما بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النّاسِ وَمَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللهُ عَلانِيَتَهُ.

هر كه رابطه خويش را با خدا نيك كند خدا رابطه وى با مردم نيك كند و كسيكه باطن خويش به صلاح آرد خدا ظاهر وى بصلاح آرد.

۲۹۷۷ مَنْ أَحْسَنَ الرَّمْيَ ثُمَّ تَرَكَهُ فَقَدْ تَرَكَ نِعْمَةً مِنَ النِّعَمِ.

هر كه تير اندازى بداند و آن را ترك كند يكى از نعمتها را ترك كرده است.

۲۹۷۸ مَنْ أَخافَ مُؤْمِناً كانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ لا يُؤْمِنَهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ

هر كه مؤمنى را بترساند برخدا واجب است روز قيامت ايمنش نكند.

۲۹۷۹ مَنْ أَخَذَ أَمْوالَ النّاسِ يُرِيدُ أَداءَها أَدَّى اللهُ عَنْهُ وَ مَنْ أَخَذَها يُرِيدُ إِتْلافَها أَتْلَفَهُ اللهُ.

هر كه مال مردم بگيرد و اراده پرداخت آن داشته باشد خدا پرداخت آن كند و هر كه بگيرد و اراده تلف كردن داشته خدا آن را تلف كند.

۲۹۸۰ مَنِ اتَّقَى اللهَ كَلَّ لِسانُهُ وَ لَمْ يَشْفِ غَيْظَهُ.

هر كه از خدا بترسد زبانش كند شود و خشم خويش آشكار نكند.

مَنْ إتَّقى اللهَ وَقاهُ كُلُّ شَيْءٍ

۲۹۸۱ هر كه ازخدا بترسد خدا او را از همه‌چیز محفوظ دارد.

مَنْ أجْرَى اللهُ عَلى يَدَيْهِ فَرَجاً لِمُسْلِمٍ فَرَّجَ اللهُ عَنْهُ كُرَبَ الدُّنيا و الآخِرَةِ .

۲۹۸۲ هر كه خدا بدست وی گشایشی برای مسلمانی پدید آرد خدا محنت دنیا و آخرت از او بردارد.

مَنْ أحَبَّ لِلّهِ وأبْغَضَ لِلّهِ وأعْطى لِلّهِ ومَنَعَ لِلّهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الإيمانَ .

۲۹۸۳ هر كه برای خدا دوست دارد و برای خدا دشمن دارد و برای خدا عطا كند و برای خدا منع كند به كمال ایمان رسیده است.

مَنْ أحَبَّ شَيْئاً أكْثَرَ مِنْ ذِكْرِهِ .

۲۹۸٤ هر كه چیزی را دوست دارد یاد آن بسیار كند.

مَنْ أحَبَّ دُنْياهُ أضَرَّ بِآخِرَتِه ومَنْ أحَبَّ آخِرَتَهُ أضَرَّ بِدُنْياهُ فآثِرُوا ما يَبْقى عَلى ما يَفْنى .

۲۹۸۵ هر كه دنیا را دوست دارد آخرت خود را زیان زند و هر كه آخرت را دوست دارد بدنیای خویش زیان زند، پس آنچه را باقیست بر آنچه فانیست ترجیح دهید.

مَنْ أحَبَّ قَوماً حَشَرَهُ اللهُ في زُمْرَتِهِمْ .

۲۹۸٦ هر كه گروهی را دوست دارد خدا وی را با آنها محشور كند.

۲۹۸۷ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَجِدَ طَعْمَ الْإِيمَانِ فَلْيُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلّٰهِ.

هر که دوست دارد لذت ایمان بچشد کسی رادوست دارد که او را جز برای خدا دوست ندارد.

۲۹۸۸ مَنِ ابْتُلِيَ بِالْقَضَاءِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْدِلْ بَيْنَهُمْ فِي لَحْظِهِ وَإِشَارَتِهِ وَمَجْلِسِهِ.

هر که بقضاوت میان مسلمانان مبتلا شود میان آنها در نظر و اشاره و مجلس خویش برابری نهد.

۲۹۸۶ مَنِ ابْتُلِيَ بِالْقَضَاءِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يَرْفَعْ صَوْتَهُ عَلَى أَحَدِ الْخَصْمَيْنِ إِلَّا يَرْفَعْ عَلَى الْآخَرِ.

هر که بقضاوت میان مسلمانان مبتلاشود صدای‌خویش بریکی‌از مدعیان بلند نکند مگر اینکه‌بر دیگری نیز بلندکند.

۲۹۹۰ مَنْ إِبْتُلِيَ فَصَبَرَ وَأُعْطِيَ فَشَكَرَ، وَظُلِمَ فَغَفَرَ وَظَلَمَ فَاسْتَغْفَرَ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ.

هر که مبتلا شود.وصبر کند و عطایش دهند وشکر کند و ظلم بیند وببخشد و ظلم‌کندوآمرزش طلبد آنان در امانند و آنها هدایت‌یافتگانند .

۲۹۹۱ مَنْ أَتَى عَرَّافًا أَوْ كَاهِنًا

هر که پیش غیبگویاکاهن رود

فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ.

و گفته اورا تصدیق کند بدین محمد کافر شده است.

۲۹۹۲ مَنْ أَتَى إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا فَكَافِئُوهُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَادْعُوا لَهُ.

هر که با شما نکوئی کرد عوضش دهید و اگر نتوانید برای او دعا کنید.

۲۹۹۳ مَنْ أَتَاهُ أَخُوهُ مُتَنَصِّلًا فَلْيَقْبَلْ ذٰلِكَ مِنْهُ مُحِقًّا أَوْ مُبْطِلًا فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَرِدْ عَلَيَّ الْحَوْضَ.

هر که برادرش بعذرخواهی پیش وی آید باید عذر وی را درست باشد یا نادرست بپذیرد و اگر نپذیرد بر من بحوض درنیاید.

۲۹۹۴ مَنْ إِتَّقَى اللّٰهَ أَهَابَ اللّٰهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَتَّقِ اللّٰهَ أَهَابَهُ اللّٰهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ.

هر که از خدا بترسد خدا همه چیز را ازو بترساند وهر که ازخدا نترسد خدا وی را از همه چیز بترساند.

۲۹۹۵ مَنْ رَمَى مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ.

هر که مؤمنی را بکفر نسبت دهد چنانستکه او را کشته باشد.

۲۹۹۶ مَنْ رَوَّعَ مُؤْمِنًا لَمْ يُؤَمِّنِ اللّٰهُ رَوْعَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ سَعَى

هر که مؤمن را بترساند خدا روز قیامت ترس اورا با منیت

بِمُؤْمِنٍ أقامَه اللّٰهُ مَقـامَ ذُلٍّ وَ خِزْيٍ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

بدل نکند و هر که از مؤمنی بدگوئی کند خدا روز قیامت او خوار وزبونش کند.

۹۹۷ مَنْ زَرَعَ زَرْعاً فَأَكَلَ مِنْهُ طَيْرٌ كانَ لَهُ صَدَقَةٌ.

هر که کشتی کند وپرنده‌ای از آن بخورد برای وی صدقه ای محسوب شود.

۲۹۹۸ مَنْ زَنٰي خَرَجَ مِنْهُ الْإيمانُ فَإنْ تابَ تابَ اللّٰهُ عَلَيْهِ.

هر که زنا کند ایمانش برود و اگـر توبه کند خدا توبه‌او بپذیرد.

۲۹۹۹ مَنْ زَنٰى أوْ شَرِبَ الْخَمْرَ نَزَعَ اللّٰهُ مِنْهُ الْإيمانَ كَما يَخْلَعُ الْإنْسانُ الْقَمِيصَ مِنْ رَأْسِهِ.

هر که زنا کند یا شراب بنوشد خدا ایمان ازاو بکند همچنانکه انسان پیراهن ازسر خویش بیرون میکند.

۳۰۰۰ مَنْ زَنٰى زُنِىَ بِهِ.

هر که زنا کند با کسان وی زنا کنند.

۳۰۰۱ مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيـا عَلَّمَهُ اللّٰهُ بِلا تَعَلُّمٍ وَ جَعَلَهُ بَصِيراً.

هر که ازدنیا بگذرد خدایش بدون تعلم علم آموزد وبصیرت دهد.

۳۰۰۲ مَنْ ساءَ خُلْقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ وَ مَنْ كَثُرَ هَمُّهُ سَقَمَ بَـدَنُهُ

هر که خویش‌بد باشد خویشتن را معذب داردوهر که غمش‌بسیار

وَمَنْ لاٰمَى الرِّجٰالَ ذَهَبَتْ كَرٰامَتُهُ وَسَقَطَتْ مُرُوَّتُهُ.

شود تنش رنجور گردد و هرکه با مردم‌منازعه کند کرامتش‌برود و جوانمردیش نابود شود.

٣٠٠٣ مَنْ سَأَلَ مِنْ غَيْرِ فَقْرٍ فَكَأَنَّمٰا يَأْكُلُ الْخَمْرَ.

هرکه فقیر نباشد و سؤال کند گوئی شراب خورده‌است.

٣٠٠٤ مَنْ دَفَعَ غَضَبَهُ دَفَعَ اللّٰهُ عَنْهُ عَذٰابَهُ وَمَنْ حَفِظَ لِسٰانَهُ سَتَرَاللّٰهُ عَوْرَتَهُ.

هرکه‌غضب خویش‌بازداردخدا عذاب خویش ازوی بازدارد وهر که زبان خویش نگه دارد خدا عیب وی بپوشاند.

٣٠٠٥ مَنْ دَفَنَ ثَلاٰثَةً مِنَ الْوَلَدِ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ النّٰارَ.

هرکه سه اولاد بخاك بسپارد خدا آتش جهنم را بر او حرام کند.

٣٠٠٦ مَنْ دَلَّ عَلىٰ خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فٰاعِلِهِ.

هرکه بـه نیکی راهبر شود پاداش‌نکوکاردارد.

٣٠٠٧ مَنْ ذَبَّ عَنْ عِرْضِ أَخِيهِ بِالْغَيْبَةِ كٰانَ حَقًّا عَلَى اللّٰهِ أَنْ يَقِيَهُ مِنَ النّٰارِ.

هر کـه در غیاب برادرش از آبروی وی دفاع کند بر خدا واجب است کـه او را از جهنم مصون دارد.

٣٠٠٨ مَنْ ذَكَرَ إِمْرأً بِما لَيْسَ فِيهِ لِيُعِيبَه حَبَسَهُ اللهُ فِي نارِ جَهَنَّمَ حَتّى يَأْتِيَ بِنَفاذِ ما قالَ.

هر كه بعيب جوئى كسى را بصفتى كه در او نيست ياد كند خدا او را در آتش جهنم محبوس دارد تا گفته خويش را مجـرى دارد.

٣٠٠٩ مَنْ ذَكَرَ رَجُلاً بِما فِيهِ فَقَدْ إغْتابَهُ.

هر كه مردى را بصفتيكه در او هست ياد كند غيبت وى كرده است.

٣٠١٠ مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَراً فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسانِهِ فَإنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِه وَذٰلِكَ أَضْعَفُ الإيمانِ.

هر كس از شما ناشايسته‌اى ببيند بدست خويش مانع آن شود و اگر نتواند بزبان و اگر نتواند بدل مانع شود كه حداقل ايمان همين است.

٣٠١١ مَنْ رَأَى بِاللهِ بِغَيْرِ اللهِ فَقَدْ بَرِيءَ مِنَ اللهِ.

هر كه بكار خدا براى غير خـدا ريا كند از خدا بيزارى جسته اسـت.

٣٠١٢ مَنْ رَبّى صَغيراً حَتّى يَقُولَ: لا إِلٰهَ إلاَّ اللهُ لَمْ يُحاسِبْهُ اللهُ.

هر كه طفلى را تربيت كند تا لااله الا الله گويد خدا از او حساب نخواهد.

٣٠١٣ مَنْ رَحِمَ وَلَوْ ذَبِيحَةَ عُصفُورٍ رَحِمَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ.

هر كه رحم كند و گرچه نسبت درباره سر بريدن بچه گنجشكى باشد خدا در روز قيامت او را رحم كند.

مَنْ رَدَّ عَنْ عِرْضِ أخيهِ رَدَّ اللّٰهُ عَنْ وَجْهِهِ النّارَ .

هر كه از آبروى برادر خويش دفاع كند خدا آتش‌را از چهره وى بازدارد. ۳۰۱۴

مَنْ رُزِقَ تُقًى فَقَدْ رُزِقَ خيرَ الدُّنيا و الآخِرَةِ .

هر كه را تقوى داده‌اند خير دنيا و آخرت داده‌اند . ۳۰۱۵

مَنْ رَزَقَهُ اللّٰهُ امْرَأةً صالِحَةً فَقَدْ أعانَهُ عَلىٰ شَطْرِ دينِهِ فَلْيَتَّقِ اللّٰهَ فِي الشَّطْرِ الْباقي .

هر كه را خدا زنى پارسا داده وى را بر نصف دين خويش يارى كرده و بايد در باره نصف ديگر آن ازخدا بترسد. ۳۰۱۶

مَنْ رَضِيَ مِنَ اللّٰهِ بِالْيَسيرِ فِي الرِّزْقِ رَضِيَ اللّٰهُ مِنْهُ بِالْقَليلِ مِنَ الْعَمَلِ .

هر كه‌ازخدابروزى‌اندك‌راضى‌شود خدا از او بعمل‌اندك‌راضى‌شود. ۳۰۱۷

مَنْ رَفَعَ حَجَراً عَنِ الطَّريقِ كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ .

هر كه سنگى از راه برداردعمل نيكى براى وى‌ثبت كند. ۳۰۱۸

مَنْ زَنىٰ بِأمَةٍ لَمْ يَرَهـا تَزْني جَلَدَهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بِسَوْطٍ مِنْ نارٍ .

هر كه با كنيزيكه زناكارى وى نديده زنا كند روز قيامت خدا وى را بتازيانه آتشين تازيانه‌زند ۳۰۱۹

۳۰۲۰ مَنْ سَتَرَ أَخاهُ الْمُسْلِمَ فِي الدُّنيا فَلَمْ يَفْضَحْهُ سَتَرَهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ .

هر که دردنیا رازبرادر مسلمان خویش بپوشد و اورا رسوا نکند خدا روزقیامت راز وی بپوشاند.

۳۰۲۱ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ .

هر که دوست دارد ازهمه‌مردم نیرومندترباشد بخداتوکل کند.

۳۰۲۲ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْلِمَ فَلْيَلْزِمِ الصَّمْتَ .

هرکه دوست دارد سالم ماند خاموشی گزیند.

۳۰۲۳ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَجِيبَ اللّٰهُ لَهُ عِنْدَ الشَّدائِدِ وَالْكَرْبِ فَلْيُكْثِرِ الدُّعاءَ فِي الرَّخاءِ .

هرکه دوست دارد خدا هنگام سختی ومصیبت دعای وی اجابت کند هنگام گشایش دعا بسیار کند.

۳۰۲٤ مَنْ سَعى بِالنّاسِ فَهُوَ بِغَيْرِ رُشْدِهِ أَوْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهُ .

هرکه بد مردم گوید از عقل به دوراست یاخللی دراوهست.

۳۰۲۵ مَنْ سَكَنَ الْبادِيَةَ جَفا .

هرکه در صحرا سکونت گیرد خشن شود .

۳۰۲٦ مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْماً سَهَّلَ اللّٰهُ لَهُ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ .

هرکه بجستجوی علم راهی سپرد خدا برای وی راهی سوی بهشت بگشاید.

مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ أُتِيَ عَطْشَانَ يَوْمَ الْقِيمَةِ.

۳۰۲۷ هرکه شراب نوشد روز قیامت تشنه بیارندش.

مَنْ شَرِبَ خَمْراً خَرَجَ نُورُ الْإِيمَانِ مِنْ جَوْفِهِ.

۳۰۲۸ هرکه شراب نوشد نور ایمان از ضمیرش برود.

مَنْ شَهِدَ شَهَادَةً يُسْتَبَاحُ بِهَا مَالُ امْرِيءٍ مُسْلِمٍ أَوْ يُسْفَكُ بِهَا دَمٌ فَقَدْ أَوْجَبَ النَّارَ.

۳۰۲۹ هرکه‌شهادتی دهد که بسبب آن مال مرد مسلمانی را بخورند یا خونی بریزند مستحق جهنمست.

مَنْ ضَارَّ ضَارَّ اللهُ بِهِ وَمَنْ شَاقَّ شَاقَّ اللهُ عَلَيْهِ.

۳۰۳۰ هرکه زیان بکسان رساند خدا زیانش رساند وهرکه سختگیری کند خدا باوی سخت گیرد.

مَنْ ضَرَبَ مَمْلُوكَهُ ظَالِماً أُقِيدَ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

۳۰۳۱ هرکه مملوك خویشرا بستم‌بزند روز قیامت ازاو تقاص کنند.

مَنْ ضَرَبَ بِسَوْطٍ ظُلْماً أُقْتُصَّ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

۳۰۳۲ هرکه بستم‌تازیانه‌زندروزقیامت ازاو تقاص کنند.

مَنْ ضَمَّ يَتِيماً لَهُ أَوْ لِغَيْرِهِ حَتَّى يُغْنِيَهُ اللهُ عَنْهُ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ.

۳۰۳۳ هرکه یتیم‌خویش‌یا یتیم‌دیگری را نگه دارد تاخدایش‌ازرعایت‌او بی‌نیاز کند بهشت براوواجبست

٣٠٣٤ مَنْ كَرامَةِ الْمُؤْمِنِ عَلَى اللهِ تَعالى نَقاءُ ثَوْبِهِ وَرِضاهُ بِالْيَسيرِ.

ازلوازم حرمت مؤمن نزد خدا است که جامه‌اش پاکیزه باشد و باندك خشنود گردد.

٣٠٣٥ مِنْ مُوجِباتِ الْمَغْفِرَةِ إِطْعامُ الْمُسْلِمِ السَّغْبانِ.

غذا دادن مسلمان گرسنه‌از موجبات آمرزیده‌شدن‌است.

٣٠٣٦ مَنْ أَذَى الْمُسْلِمِينَ في طُرُقِهِمْ وَجَبَتْ عَلَيْهِ لَعْنَتُهُمْ.

هرکه مسلمانان رادرراههایشان آزار کندلعنت وی برایشان‌واجب است.

٣٠٣٧ مَنْ أَذى مُسْلِماً فَقَدْ أَذاني وَمَنْ أَذاني فَقَدْ أَذَى اللهَ

هرکه مسلمانی را آزار کندمرا آزارکرده و هرکه مرا آزار کند خدارا آزارکرده است.

٣٠٣٨ مَنْ آوى ضالَّةً فَهُوَ ضالٌّ ما لَمْ يُعَرِّفْها.

هرکه گمشده‌ای‌راجا دهدمادام که وجود آنرا اعلام نکند گم راه است.

٣٠٣٩ مَنِ ابْتاعَ طَعاماً فَلا يَبِعْهُ حَتّى يَسْتَوْفيهِ.

هرکه غذا میفروشد نفروشد یا کامل بفروشد.

٣٠٤٠ مِنْ أَفْضَلِ الْعَمَلِ إِدْخالُ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ تَقْضي

از بهترین عملها خوشحال کردن مؤمن‌است‌یعنی‌دین‌وی‌راادا کنی،

عَنْهُ دَيْناً ، تَقضي لَهُ حـاجَةً ، تُنفّسُ لَهُ كُرْبَةً .

حاجتی از او برآوری یا محنتی از او برطرف کنی.

مِنْ تَمامِ التَّحِيّةِ الْأَخذُ بِالْيَدِ

۳۰۴۱ کمال درود گفتن دست گرفتن است.

مِنْ حُسْنِ عِبادَةِ الْمَرْءِ حُسْنُ ظَنِّه .

۳۰۴۲ ارجمله عبادت نکوی مرد خوش گمان بودن او بخداست.

مِنْ سَعادَةِ الْمَرْءِ حُسْنُ الْخُلْقِ وَ مِنْ شَقاوَتِهِ سُوءُ الْخُلْقِ .

۳۰۴۳ نیکخوئی نیکبختی مرد است و بدخوئی بدبختی است.

مِنْ سَعادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَشْبَهَ أَباهُ

۳۰۴۴ ازلوازم نیکبختی مرد آنست که مانند پدر خویش باشد.

مِنْ شُكْرِ النِّعْمَةِ إِفْشاؤُها .

۳۰۴۵ از لوازم شکر نعمت داشتن نمودار کردن آنست.

مِنْ فِقْهِ الرَّجُلِ رِفْقُهُ في مَعِيشَتِهِ .

۳۰۴۶ مدارا در معاش از دانش مرد است.

مِنْ فِقْهِ الرَّجُلِ أَنْ يُصْلِحَ مَعِيشَتَهُ وَ لَيْسَ مِنْ حُبِّ الدُّنيا طَلَبُ ما يُصْلِحُكَ .

۳۰۴۷ اصلاح معیشت از دانش مرد است وجستجوی چیزیکه معاش تورا بصلاح آرد دنیاپرستی نیسست.

۳۰۴۸ مَنْ إِنْقَطَعَ رَجاؤُهُ مِمّا فاتَ إِسْتَراحَ بَدَنُهُ وَمَنْ رَضِيَ بِما قَسَمَهُ اللهُ قَرَّتْ عَيْنُهُ.

هر که از نابود شده امید ببرد راحت شود و هر که بقسمت خدا راضی شود آسوده گردد.

۳۰۴۹ مَنْ خافَ النّاسُ لِسانَهُ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النّارِ.

هر که از زبانش بترسند از اهل جهنمست.

۳۰۵۰ مَنْ لَمْ تَنْتَفِعْ بِدِينِهِ وَلا دُنْياهُ فَلا خَيْرَ لَكَ فِي مُجالَسَتِهِ وَمَنْ لَمْ يُوجِبْ لَكَ فَلا تُوجِبْ لَهُ وَلا كَرامَةَ.

هر که از دین یا دنیای او سودی نبری در مجالست او خیری نیست.

۳۰۵۱ مَنْ أَحْسَنَ فِيما بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللهِ كَفاهُ اللهُ ما بَيْنَهُ وَبَيْنَ النّاسِ وَمَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللهُ عَلانِيَتَهُ وَمَنْ عَمِلَ لِآخِرَتِهِ كَفاهُ اللهُ دُنْياهُ.

هر که روابط خویش با خدا نیکو دارد خدا روابط او را با مردم به صلاح آرد و هر که پنهان خویش اصلاح کند خدا عیان او را بصلاح آرد و هر که برای آخرت خویش کار کند خدا دنیای وی را کفایت کند.

۳۰۵۲ مَنْ تَنْفَعُهُ يَنْفَعُكَ وَمَنْ لا يُعِدُّ الصَّبْرَ لِنَوائِبِ الدَّهْرِ يَعْجَزُ

هر که را سود دهی سودت دهد و هر که در حوادث دنیا صبوری نکند

وَمَنْ قَرَضَ النّاسَ قَرَضُوهُ وَمَنْ تَرَكَهُمْ لَمْ يَتْرُكُوهُ

عاجز ماند هرکه بد مردم گوید بدش گویند و هرکه آنها را رهاکند رهایش نکنند.

۳۰۵۳ مَنْ أَرادَ السَّلامَةَ فَلْيَحْفَظْ ما يَجْرِي بِهِ لِسانُهُ وَلْيَحْرُسْ ما أَنْطَوى عَلَيْهِ جَنانُهُ وَلْيُحْسِنْ عَمَلَهُ وَلْيُقَصِّرْ أَمَلَهُ.

هرکه سلامت خواهد مراقب گفتار خویش باشد واز آنچه‌در دل دارد چیزی بزبان نیارد عمل نیك كند و آرزو کوتاه دارد.

۳۰۵٤ مَنْ تَواضَعَ لِلّهِ رَفَعَهُ اللّهُ وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللّهُ.

هرکه برای خدا فروتنی کند خدایش رفعت دهد وهرکه‌تکبر کند خدا اورا پست کند.

۳۰۵۵ مَنْ أَذاعَ فاحِشَةً كانَ كَمُبْتَدِيها وَمَنْ عَيَّرَ مُؤْمِناً بِشَيْءٍ لَمْ يَمُتْ حَتّى يَرْكَبَهُ.

هرکه عمل بدی را شایع کند چون‌عامل آنست وهرکه‌مؤمنی را بکاری‌عیب کندنمیردتامرتکب آن شود.

۳۰۵٦ مَنِ اسْتَوْلى عَلَيْهِ الضَّجَرُ رَحَلَتْ عَنْهُ الرّاحَةُ.

هرکه ملالت بر او چیره شود راحت ازاو دور شود.

۳۰۵۷ مَنْ حُرِمَ الرِّفْقَ فَقَدْ حُرِمَ الْخَيْرَ كُلَّهُ.

هرکه از مدارابی‌نصیب‌باشداز همه خوبیهابی‌نصیب مانده است.

٣٠٥٨ مَنْ عَمِلَ عَلى غَيرِ عِلْمٍ كانَ ما يُفْسِدُ أَكْثَرُ مِمّا يُصْلِحُ.

هر که بی‌علم عمل کند بیش از آنچه اصلاح میکند افساد خواهد کرد.

٣٠٥٩ مَنْ رُزِقَ حُسْنَ صُورَةٍ وَ حُسْنَ خُلْقٍ وَ زَوجَةً صالِحَةً وَسَخاءً فَقَدْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنْ خَيرِ الدُّنيا وَالآخِرَةِ.

هر که را صورت نیک و سیرت نیك و جفت پارسا و سخاوتی دادند بهره او را از خیر دنیا و آخرت داده‌اند.

٣٠٦٠ مَنْ يَزْرَعْ خَيراً يَحْصِدْ رَغْبَةً وَمَنْ يَزْرَعْ شَرّاً يَحْصِدْ نَدامَةً

هر که نیکی کارد سود برد و هر که بدی کارد بشیمانی درود.

٣٠٦١ مَنْ لا أَدَبَ لَهُ لا عَقْلَ لَهُ.

هر که ادب ندارد عقل ندارد

٣٠٦٢ مَن طَلَبَ شَيْئاً وَجَدَّ وَجَدَ.

هر که چیزی بجوید و بکوشد بیابد.

٣٠٦٣ مَنْ لا يَرْحَمُ لا يُرْحَمُ.

هر که رحم نکند رحمش نکنند

٣٠٦٤ مَنْ أَرادَ اللهُ بِهِ خَيراً رَزَقَهُ اللهُ خَليلاً صالِحاً.

هر که خدا خیر او خواهد دوستی شایسته نصیب وی کند.

٣٠٦٥ مَنْ يُدِمْ قَرْعَ الْبابِ يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لَهُ.

هر که بکوفتن در ادامه دهد براو بگشایند.

٣٠٦٦ مَلْعُونٌ ذُو الْوَجْهَيْنِ مَلْعُونٌ ذُو اللِّسانَيْنِ .

دو رو ملعون است دو زبان ملعون است .

٣٠٦٧ مِنَ الْبِرِّ أَنْ تَصِلَ صَدِيقَ أَبِيكَ

از جمله نکوئی اینست که با دوست پدر خویش دوستی کنی

٣٠٦٨ مِنَ الصَّدَقَةِ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَى النّاسِ وَأَنْتَ طَلِقُ الْوَجْهِ .

از جمله صدقه اینست که بمردم سلام کنی و گشاده روباشی.

٣٠٦٩ مِنَ الصَّدَقَةِ أَنْ يَتَعَلَّمَ الرَّجُلُ الْعِلْمَ فَيَعْمَلَ بِهِ وَيُعَلِّمَهُ .

ازجمله صدقه اینست که مردعلم آموزدوبدان عمل کند وتعلیم دهد .

٣٠٧٠ مِنَ الْمُرُوَّةِ أَنْ يَنْصِتَ الْأَخُ لِأَخِيهِ إِذا حَدَّثَهُ وَمِنْ حُسْنِ الْمُماشاةِ أَنْ يَقِفَ الْأَخُ لِأَخِيهِ إِذا انْقَطَعَ شِسْعُ نَعْلِهِ .

ازلوازم جوانمردی اینست که برادر بگفتار برادرخویش وقتی بااو سخن میکند، گوش فرادارد و از نیك رفتاری اینست که برادر بابرادر خویش وقتی بندکفش وی بریده (ورفتن نتواند) توقف کند.

٣٠٧١ مِنْ أَسْوَءِ النّاسِ مَنْ أَذْهَبَ آخِرَتَهُ بِدُنْيا غَيْرِهِ .

ازجمله بدترین مردم کسیست که آخرت خویش را بدنیای دیگری تلف کند .

٣٠٧٢ مِنْ أَشْراطِ السّاعَةِ الْفُحْشُ

از علایم قیامت بد گوئی و بد

	وَالتَّفَحُّشُ وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَتَخوِينُ الْأَمِينِ وَإِيتِمانُ الخائِنِ.	کاری و بریدن خویشان و خائن شمردن امین و امین پنداشتن خائن است.
٣٠٧٣	مِنْ أَفضَلِ الشَّفاعَةِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي النِّكاحِ.	ازجمله بهترین وساطت وساطت میان دو کس در کار زناشوئی است
٣٠٧٤	مَوْتُ الْغَرِيبِ شَهادَةٌ.	مرگ غریب، شهادت است.
٣٠٧٥	مَوْضِعُ الصَّلوٰةِ مِنَ الدِّينِ كَمَوْضِعِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ.	مقام نماز نسبت بدین چون مقام سر نسبت بتن است.
٣٠٧٦	أَلْمُجاهِدُ مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ فِي طاعَةِ اللهِ.	مجاهد آنست که در کار اطاعت خدا با ضمیر خویش جهاد کند.
٣٠٧٧	أَلْمَرْءُ عَلىٰ دِينِ خَلِيلِهِ.	مرد برروش دوست خویشتن است.
٣٠٧٨	أَلْمَرْءُ كَثِيرٌ بِأَخِيهِ.	مرد ببرادر خویش نیرو میگیرد.
٣٠٧٩	أَلْمُسْتَبانِ ما قالا فَهُوَ عَلىٰ البادِي ما لَمْ يَعْتَدِ الْمَظْلُومُ.	گناه دو ناسزا گو بر کسی است که آغاز کرد بشرط آنکه مظلوم تجاوز نکند.

أَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسانِهِ وَيَدِهِ.

مسلمان کسی است که مسلمان ازدست وزبانش درامان باشد. ۳۰۸۰

أَلْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لا يَظْلِمُهُ وَلا يُسْلِمُهُ.

مسلمان برادر مسلمانست بدو ستمش نکند وتسلیمش نکند. ۳۰۸۱

أَلْمُسْلِمُونَ يَدٌ واحِدَةٌ عَلىٰ مَنْ سِواهُمْ.

مسلمانان برضد غیر مسلمانان همسخنند. ۳۰۸۲

أَلْمَسْجِدُ بَيْتُ كُلِّ تَقِيٍّ.

مسجدخـانه هر پرهیزکاراست ۳۰۸۳

أَلْمِعْدَةُ بَيْتُ الدّاءِ وَالْحِمْيَةُ رَأْسُ كُلِّ دَواءٍ.

معده خانه مرض است و پرهیز سرآمد دواهـاست. ۳۰۸۴

أَلْمُؤْمِنُ مَنْ أَمِنَهُ النّاسُ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوالِهِمْ وَدِمائِهِمْ.

مؤمن آنست که مردم اورا برجان ومال وخون خویش امین شمرند: شمـرند. ۳۰۸۵

أَلْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضاً.

مؤمن نسبت بمؤمن چون بناست که قسمتی از آن قسمت دیگر را محکم کند. ۳۰۸۶

أَلْمُؤْمِنُ غِرٌّ كَرِيمٌ وَالْفاجِرُ خِبٌّ لَئِيمٌ.

مؤمن شریف وکریـم اسـت و فاجر فریبکارو فرومایه است. ۳۰۸۷

۳۰۸۸ أَلْمُؤْمِنُ يَوْمَ الْقِيمَةِ فِي ظِلِّ صَدَقَتِهِ .

مؤمن روزقیامت در سایه صدقه خویش است.

۳۰۸۹ أَلْمُؤْمِنُ كَيِّسٌ فَطِنٌ حَذِرٌ .

مؤمن هوشیار ودقیق ومحتاط است.

۳۰۹۰ أَلْمُؤْمِنُ يَسِيرُ الْمَؤُنَةِ .

مؤمن کم حاجتست.

أَلْمُؤَذِّنُونَ أَطْوَلُ النَّاسِ أَعْنَاقًا يَوْمَ الْقِيمَةِ .

موذنان روز قیامت ازهمه مردم گردن فرازترند.

۳۰۹۱ أَلْمَوْتُ كَفَّارَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ .

مرك برای هرفرد مسلمان وهر زن مسلمانی کفاره گناهانست.

۳۰۹۲ أَلْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ .

مهاجر آنست که از هر چه خدا نهی کرده دوری کند.

۳۰۹۳ أَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَلَهُ مَا اكْتَسَبَ.

مرد درصف دوستان خویش است ونتیجه اعمالش بدومیرسد.

۳۰۹٤ أَلْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ فَإِنْ شَاءَ أَشَارَ وَإِنْ شَاءَ سَكَتَ فَإِنْ أَشَارَ فَلْيُشِرْ بِمَا لَوْ نَزَلَ بِهِ فَعَلَهُ

کسی که باوی مشورت کنند امانتدار است اگر خواهد رأی دهد واگر خواهد خاموش ماند واگر داد همان گوید که اگر خود او بودمیکر

أَلْمُشاوَرَةُ حِصنٌ مِنَ النَّدامَةِ وَأَمْنٌ مِنَ الْمَلامَةِ.

۳۰۹۵ مشورت حصار ندامت است و ایمنی ازملامت.

أَلْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لا يَدَعُ نَصِيحَتَهُ عَلى كُلِّ حالٍ.

۳۰۹۶ مومن برادر مؤمنست وبه هر حال ازخیرخواهی اوچشم نپوشد.

أَلْمُؤْمِنُ هَيِّنٌ لَيِّنٌ حَتّى تَخالُهُ مِنَ اللِّينِ أَحْمَقَ.

۳۰۹۷ مؤمن نرمخو و ملایمست تا آنجا که از نرمخوئی احمقش پنداری.

أَلْمُؤْمِنُ مَنْفَعَةٌ إِنْ ما شَيْتَهُ نَفَعَكَ وَإِنْ شاوَرْتَهُ نَفَعَكَ وَإِنْ شارَكْتَهُ نَفَعَكَ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ مَنْفَعَةٌ.

۳۰۹۸ مؤمن مایه‌سوداست اگرهمراهش شوی سودت دهد و اگر با وی مشورت کنی سودت دهد و اگر شریکش شوی سودت دهد وهمه کار وی مایه سوداست.

أَلْمُؤْمِنُونَ هَيِّنُونَ لَيِّنُونَ كَالْجَمَلِ الْأَلِفِ إِنْ قِيدَ إِنْقادَ وَإِذا أُنِيخَ عَلى صَخْرَةٍ إِسْتَناخَ.

۳۰۹۹ مومنان نرمخو وملایمند چون شتر دست آموز که اگربکشندش برود و اگر بر سنگی به خوابانندش بخوابد.

أَلْمُتَعَبِّدُ بِغَيْرِ فِقْهٍ كَالْحِمارِ فِي الطّاحُونِ

۳۱۰۰ کسی که بی‌دانش عبادت کند چون الاغ آسیاست.

٣١٠١ أَلْمَرَضُ سَوْطُ اللهِ فِي الْأَرْضِ يُؤَدِّبُ بِهِ عِبادَهُ.

بیماری تازیانه خدا در زمین است که بوسیله آن بندگان خویش را ادب میکند.

٣١٠٢ أَلْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ يَحُوطُهُ مِنْ وَرائِهِ.

مؤمن آئینه مؤمنست مؤمن برادر مؤمنست ازپشت سرمراقب اوست.

٣١٠٣ أَلْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيانِ الْمَرْصُوصِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضاً.

مؤمن نسبت بمؤمن چون بنای محکم است که اجزای آن یکدیگر را استحکام بخشد.

٣١٠٤ أَلْمُؤْمِنُ يَأْلَفُ وَلا خَيْرَ فِيمَنْ لا يَأْلَفُ وَلا يُؤْلَفُ.

مؤمن الفت گیرد وهرکه الفت نگیرد والفت نیارد خیری دراو نیست.

٣١٠٥ أَلْمُؤْمِنُ يُغارُ وَاللهُ أَشَدُّ غَيْراً.

مؤمن غیرت میبرد و غیرت خدا شدیدتر است.

٣١٠٦ أَلْمُؤْمِنُ مِنْ أَهْلِ الْإِيمانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ يَأْلَمُ الْمُؤْمِنُ لِأَهْلِ الْإِيمانِ كَما يَأْلَمُ الْجَسَدُ لِما فِي الرَّأْسِ.

مؤمن نسبت باهل ایمان چون سر نسبت بتن است مؤمن از رنج مؤمنان رنجورشود چنانکه تن از رنج سر رنجور گردد.

٣١٠٧ أَلْمُؤْمِنُ بِخَيْرٍ عَلى كُلِّ حالٍ،

مومن همیشه خوبست جانش

يَنْزِعُ نَفْسَهُ مِنْ بَيْنِ جَنْبَيْهِ وَهُوَ يَحْمَدُ اللهَ.

از تن میرود و خدا را ستایش می کند.

اَلْمُؤْمِنُ الَّذي يُخالِطُ النّاسَ وَيَصْبِرُ عَلى أَذاهُمْ أَفْضَلُ مِنَ الْمُؤْمِنِ الَّذي لا يُخالِطُ النّاسَ وَلا يَصْبِرُ عَلى أَذاهُمْ.

مؤمنی که بامردم آمیزش کند و بر آزارشان صبر کند از مؤمنی که بامردم آمیزش نکند و بر آزارشان صبر نکند بهتراست. ٣١٠٨

اَلْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللهِ مِنْ بَعْضِ مَلائِكَتِهِ.

مؤمن نزد خدا از بعض فرشتگان او عزیزتر است. ٣١٠٩

اَلْمُسْتَشارُ مُؤْتَمَنٌ إِنْ شاءَ أَشارَ وَإِنْ شاءَ لَمْ يُشِرْ.

کسی که با او مشورت کنند امانت دار است اگر خواهد رأی دهد و اگر نخواهد ندهد. ٣١١٠

اَلْمُسْلِمُ مِرْآةُ الْمُسْلِمِ فَإِذا رَأى بِهِ شَيْئاً فَلْيَأْخُذْهُ.

مسلمان آئینه مسلمانست وقتی چیزی دراو دید بگیرد. ٣١١١

اَلْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ لا فَضْلَ لِأَحَدٍ عَلى أَحَدٍ إِلّا بِالتَّقْوى.

مسلمانان برادرانند هیچکس بر دیگری جز به پرهیزکاری برتری ندارد. ٣١١٢

اَلْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ ما

مسلمانان باید بشرایط خویش که ٣١١٣

وافَقَ الحَقَّ مِنْ ذٰلِكَ . | مطابق حق باشد وفا کند .

٣١١٤ أَلْمَصائِبُ وَالْأَمْراضُ وَالْأَحْزانُ فِي الدُّنْيا جَزاءٌ . | بلیه وبیماری وغم کیفر دنیاست .

٣١١٥ أَلْمَعْرُوفُ بابٌ مِنْ أَبْوابِ الْجَنَّةِ وَهُوَ يَدْفَعُ مَصارِعَ السُّوءِ . | نیکی دری از درهای بهشتست و از مرگ بدجلوگیری میکند. کند.

٣١١٦ أَلْمَطْلُ طَرَفٌ مِنَ الظُّلْمِ . | تأخیر پرداخت دین، شمه ای ازظلم است .

٣١١٧ أَلْمُقِيمُ عَلَى الزِّنا كَعابِدِ وَثَنٍ . | آنکه برزنا اصرار ورزد چون بت پرست است.

٣١١٨ أَلْمَكْرُ وَالْخَدِيعَةُ وَالْخِيانَةُ فِي النّارِ . | مکروفریب وخیانت درجهنمست

٣١١٩ أَلْمُنافِقُ يَمْلِكُ عَيْنَيْهِ يَبْكِي كَما يَشاءُ . | منافق بردیدگان خویش مسلط است چنانکه بخواهد گریه می کند .

٣١٢٠ أَلْمَيِّتُ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِما يُناحُ عَلَيْهِ . | میت در قبر از ناله و فریادی که برمرك او کنندمعذب میشود.

٣١٢١ نجاةُ أوّلِ هذهِ الأُمّةِ بِالْيَقينِ وَالزُّهْدِ وَيَهْلِكُ آخِرُها بِالْبُخْلِ وَالْأَمَلِ.

متقدمان این امت بیقین و زهد نجات یابند و متأخرانش به بخل و آرزو هلاك شوند.

٣١٢٢ نَحِّ الْأَذى عَنْ طَريقِ الْمُسْلِمينَ

آزار از راه مسلمانان دور کن.

٣١٢٣ نِصْفُ ما يُحْفَرُ لِأُمَّتي مِنَ الْقُبُورِ مِنَ الْعَيْنِ وَالْمِعْدَةِ.

یك نیمه قبرها که برای امت من حفر می‌شود از چشم بد و پرخوری است.

٣١٢٤ نَصَرَ اللهُ امْرَأً سَمِعَ مِنّا شَيْئاً فَبَلَّغَهُ كَما سَمِعَهُ.

خدا مردی را که چیزی از ما بشنود و هما نطور که شنیده بدیگران برساند، یاری کند.

٣١٢٥ نَصَرَ اللهُ امْرَأً سَمِعَ مِنّا حَديثاً فَحَفِظَهُ حَتّى يُبَلِّغَهُ غَيْرَهُ فَرُبَّ حامِلِ فِقْهٍ إِلى ما هُوَ

خدا مردیرا که سخنی ازمابشنود وبخاطر سپاردتابدیگری برساند یاری کند بسا کس که دانائی بداناتر

أَفْقَهُ مِنْهُ وَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ لَيْسَ بِفَقِيهٍ. | ازخود برد وبسا كس كه حامل دانائيست ودانا نيست .

٣١٢٦ نِعْمَ الشَّيْءُ الْهَدِيَّةُ أَمامَ الْحاجَةِ | چه نيكوست هديه بهنگام حاجت.

٣١٢٧ نِعْمَ الْعَطِيَّةُ كَلِمَةُ حَقٍّ تَسْمَعُها ثُمَّ تَحْمِلُها إِلىٰ أَخٍ لَكَ مُسْلِمٍ | چه نيكو عطائيست سخن حقى كه بشنوى وببرادر مؤمن خويش برسانى .

٣١٢٨ نِعْمَ سَلاحُ الْمُؤْمِنِ الصَّبْرُ وَ الدُّعاءُ . | چه نيكو سلاحى است صبر ودعا براى مؤمن .

٣١٢٩ نِعْمَتانِ مَغْبُونٌ فِيهِما كَثِيرٌ مِنَ النّاسِ : الصِّحَّةُ وَ الْفَراغُ . | دو نعمتست كه بسيارى مردم در آن مغبونند صحت وفراغت.

٣١٣٠ نِعْمَ الْمالُ الصّالِحُ لِلرَّجُلِ الصّالِحِ . | چه نيكست مال شايسته براى مرد شايسته.

٣١٣١ نِعْمَ صَوْمَعَةُ الْمُسْلِمِ بَيْتُهُ . | خانه مسلمان براى او چه نيكو صومعه ايست

٣١٣٢ نِعْمَ الْهَدِيَّةُ الْكَلِمَةُ مِنْ كَلامِ الْحِكْمَةِ . | چه نيكو هديه ايست يك كلمه گفتار حكمت آموز

٣١٣٣ نِعْمَ الْإِدامُ الْخَلُّ . | چه نيكو نان خورشى است سركه

نِعْمَ الشَّفِيعُ الْقُرْآنُ لِصاحِبِهِ يَوْمَ الْقِيمَةِ .

٣١٣٤ چه‌نیکوشفیعی‌است‌قرآن در روز قیامت برای کسی که قرآن خوانده باشد .

نِعْمَ الْمالُ النَّخْلُ الرّاسِخاتُ فِي الْوَحَلِ .

٣١٣٥ چه نیکو مالیست نخل که‌درگل محکمست.

نِعْمَ الْعَوْنُ عَلى تَقْوَى اللهِ الْمالُ

٣١٣٦ مال برای پرهیزکاری خدا چه نیکو یاوریست.

نَفَقَةُ الرَّجُلِ عَلى أَهْلِهِ صَدَقَةٌ

٣١٣٧ خرجی که مرد برای کسان خود کند صدقه‌است.

نَوْمُ الْعالِمِ أَفْضَلُ مِنْ عِبادَةِ الْعابِدِ .

٣١٣٨ خواب دانشمند از عبادت عابد بهتر است.

نَوْمُ الصّائِمِ عِبادَةٌ وَصُمْتُهُ تَسْبِيحٌ وَعَمَلُهُ مُضاعَفٌ وَدُعاؤُهُ مُسْتَجابٌ وَذَنْبُهُ مَغْفُورٌ .

٣١٣٩ خواب روزه دار عبادت است و سکوت‌وی تسبیح است وعملش مضاعفست و دعایش مستجابست وگناهش آمرزیده.

نَوْمٌ عَلى عِلْمٍ خَيْرٌ مِنْ صَلاةٍ عَلى جَهْلٍ .

٣١٤٠ خواب باعلم بهتر از نمازباجهل است .

۳۱۴۱ نَوِّرُوا بِالْفَجْرِ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِلأَجْرِ.

صبحدمان چراغ روشن کنیدکه پاداش شما بیشتر شود.

۳۱۴۲ نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ عَمَلُ الْمُنافِقِ خَيْرٌ مِنْ نِيَّتِهِ وَ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى نِيَّتِهِ فَإِذا عَمِلَ الْمُؤْمِنُ عَمَلاً ثارَ في قَلْبِهِ نُورٌ.

نیت مومن از عمل او بهتر است وعمل منافق از نیت او بهتر است و هرکدام برنیت خود کار می کنند و چون مومن عملی کنددر قلب وی نوری روشن‌شود.

۳۱۴۳ أَلنّاجِشُ آكِلُ رِبًا مَلْعُونٌ.

بازار گرم‌کن رباخوار ملعونی است.

۳۱۴۴ أَلنّاسُ وُلْدُ آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرابٍ.

مردم فرزند آدمند وآدم‌ازخاك است.

۳۱۴۵ أَلنّاسُ رَجُلانِ عالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَلا خَيْرَ فِيما سِواهُما.

مردم (قابل اعتنا) دو کسند عالم وعلم آموز و در غیر آن‌هاخیری نیست.

۳۱۴۶ أَلنّاسُ مَعادِنُ وَالْعِرْقُ دَسّاسٌ وَأَدَبُ السُّوءِ كَعِرْقِ السُّوءِ.

مردم چون معدن‌ها گونه گونند ونژاد درکسان‌نافذاست وتربیت بدچون نژاد است.

۳۱۴۷ أَلنَّاكِحُ فِي قَوْمِهِ كَالْمُعْشِبِ فِي دارِهِ.

آنکه از خاندان خویش زن گیرد چنانست که در خانه خویش علف چیند.

۳۱۴۸ نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ أَبْلَغُ مِنْ عَمَلِهِ.

نیت مومن از عمل وی شایسته‌تر است.

۳۱۴۹ أَلنَّاسُ كَأَسْنانِ الْمُشْطِ.

مردم چون دندانه‌های شانه‌اند.

۳۱۵۰ أَلنَّاسُ كُلُّهُمْ عِيالُ اللهِ فَأَحَبُّهُمْ إِلَيْهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِيالِهِ.

مردم همگی کسان خدایند و محبوبتر از همه پیش خدا کسی است که برای کسان او سودمندتر باشد

۳۱۵۱ أَلنَّاسُ أَشْبَهُ بِزَمانِهِمْ.

مردم بروزگار خویش مانند.

۳۱۵۲ أَلنَّاسُ مَعادِنُ كَمَعادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.

مردم معدن‌هایند چون معدن طلا و نقره.

۳۱۵۳ أَلنِّساءُ حِبالَةُ الشَّيْطانِ.

زنان دامهای شیطانند.

۳۱۵۴ أَلنَّاسُ كَالْإِبِلِ تَرَى الْمِائَةَ لا تَرَى فِيهِ راحِلَةً.

مردم چون شترانند صد شتر بینی و یك باربردار در آن نمیان نه بینی.

۳۱۵۵ أَلنّاسُ يَعْمَلُونَ الْخَيراتِ وَإِنَّما يُعْطَوْنَ أُجورَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ.

مردم کارهای نیك کنند اما روز قیامت پاداششانرا بقدر عقولشان میدهند.

۳۱۵۶ أَلنَّصْرُ مَعَ الصَّبْرِ وَالْفَرَجُ مَعَ الْكَرْبِ وَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً.

فیروزی قرین صبراست و گشایش قرین رنج است و همراه هرسختی گشایشی هست.

۳۱۵۷ أَلنَّدَمُ تَوْبَةٌ وَالتّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لا ذَنْبَ لَهُ.

پشیمان شدن چون توبه کردن است و هر که از گناه توبه کند چنانست که گناه نداشته.

۳۱۵۸ أَلنَّظَرُ إِلَى الْخُضْرَةِ يَزيدُ فِي الْبَصَرِ.

بسبزه نگریستن بینائی رافزون میکند.

۳۱۵۹ أَلنَّظْرَةُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهامِ إِبْليسَ.

نگاه بد تیری زهر آگین از تیرهای شیطانست.

۳۱۶۰ أَلنَّظَرُ إِلَى الْمَرْأَةِ الْحَسْناءِ وَالْخُضْرَةِ يَزيدانِ فِي الْبَصَرِ.

دیدن زن خوبروی و سبزه بینائی را فزون میکند.

۳۱۶۱ أَلنَّظافَةُ مِنَ الْإِيمانِ.

پاکیزگی از ایمانست.

أَلنِّياحَةُ مِنْ عَمَلِ الْجاهِلِيَّةِ. نوحه گری از عمل جاهلیت است. ۲۱۶۲

أَلنِّيةُ الْحَسَنَةُ تُدْخِلُ صاحِبَهَا الْجَنَّةَ. نیت خوب صاحب خویش را به بهشت می‌برد. ۲۱۶۳

❁❁❁
❁

٣١٦٤ هَدِيَّةُ اللهِ إلى الْمُؤْمِنِ السّائِلُ عَلىٰ بابِهِ.

گدا هدیه خداست که بردر مؤمن آید.

٣١٦٥ هَلْ تُنْصَرُونَ إلاّ بِضُعَفائِكُمْ بِدَعَوَتِهِمْ وأحلامِهِمْ.

شما را بدعاوعقل ضعیفانتان یاری میکنند.

٣١٦٦ هَلْ مِنْ أحَدٍ يَمْشي عَلَى الْماءِ إلاّ ابْتَلَتْ قَدَماهُ؟ كَذٰلِكَ صاحِبُ الدُّنْيا لا يَسْلِمُ مِنَ الذُّنُوبِ.

مگر کسی هست که بر آب رود و پاهایش تر نشود؟ همچنین دنیادار از گناه مصون نخواهد ماند.

٣١٦٧ هَلَكَتِ الرِّجالُ حينُ أطاعَتِ النِّساءَ.

مردان که اطاعت زنان کنند بهلاکت افتند.

٣١٦٨ هُنَّ أغلَبُ، يَعْني النِّساءَ.

آنها، یعنی زنان، چیره‌تراند.

أَلْهَدِيَّةُ تَعْوِرُ عَيْنَ الْحَكيمِ.

هدیه چشم خردمندرا ببندد.

أَلْهَدِيَّةُ تَذْهَبُ بِالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْقَلْبِ .	هدیه گوش و چشم و دل را از کار بیندازد.	۳۱۶۹
أَلْهَدِيَّةُ رِزْقٌ مِنَ اللهِ فَمَنْ أُهْدِيَ إِلَيْهِ شَيْءٌ فَلْيَقْبَلْهُ .	هدیه روزی خداست هر که چیزی بدو هدیه دادند بپذیرد.	۳۱۷۰
أَلْهَوَى مَغْفُورٌ لِصَاحِبِهِ مَا لَمْ يَعْمَلْ بِهِ أَوْ يَتَكَلَّمْ .	پندار بد اگر بکردار و گفتار نیاید بخشوده است.	۳۱۷۱
أَلْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ .	غم یک نیمه پیری است.	۳۱۷۲

۳۱۷۳ وَاضِعُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ كَمُقَلِّدِ الْخَنَازِيرِ الْجَوْهَرَ وَ اللُّؤْلُؤَ وَالذَّهَبَ.

آنکه علم بنا اهل سپارد چنانست که گوهر و مروارید و طلا بخوگان آویزد.

۳۱۷۴ وَاللهِ مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ إِصْبَعَهُ هٰذِهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَنْظُرْ بِمَ يَرْجِعُ

بخدا قسم دنیا نسبت به آخرت چنانست که یکیتان انگشت خویش به دریا نهد، بنگرد چه میآورد؟

۳۱۷۵ وَاللهِ لَأَنْ تَهْدِيَ بِهُدَاكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ.

بخدا قسم اینکه مردی را هدایت کنی ازداشتن شتران سرخ مو بهتراست.

۳۱۷۶ وَاللهِ لَا تَجِدُونَ بَعْدِي أَعْدَلَ عَلَيْكُمْ مِنِّي.

بخدا قسم پس ازمن، کسی را نخواهیدیافت که درباره شما عادلتر ازمن باشد.

۳۱۷۷ وَاكِلْ ضَيْفَكَ فَإِنَّ الضَّيْفَ يَسْتَحْيِي أَنْ يَأْكُلَ وَحْدَهُ.

همراه مهمان خویش غذا خورد زیرا مهمان شرم دارد که تنها غذا خورد.

وَالشّاةَ إِنْ رَحِمْتَها يَرْحَمْكَ اللهُ — حتی به بز اگر رحم کنی خدا بتو رحم کند. ۲۱۷۸

وَأيُّ داءٍ أدْوى مِنَ الْبُخْلِ. — وچه مرضی از بخل بدتراست.

وَأْيُ الْمُؤْمِنِ حَقٌّ واجِبٌ. — وعده مؤمن حقی است (که ادای آن) واجب است. ۲۱۷۹

وَجَبَتْ مَحَبَّةُ اللهِ عَلى مَنْ غَضِبَ فَحَلُمَ. — کسی که خشم آرد و بردباری کند، بصف محبان خداست. ۲۱۸۰

وُزِنَ حِبْرُ الْعُلَماءِ بِدَمِ الشُّهَداءِ فَرَجَحَ. — مرکب دانشورانرا با خون شهیدان همسنگ کردند ولی سنگین تر بود. ۲۱۸۱

وَصِلُوا الَّذي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ قَرابَةٌ بِكَثْرَةِ ذِكْرِكُمْ إيّاهُ. — باقارب خویش بوسیله مکرر یاد کردنشان پیوستگی کن. ۲۱۸۲

وَصَبُ الْمُؤْمِنِ كَفّارَةُ الْخَطايا. — بیماری مؤمن کفاره گناهان است. ۲۱۸۳

وَقِّرُوا مَنْ تَعَلَّمُونَ مِنْهُ الْعِلْمَ وَوَقِّرُوا مَنْ تُعَلِّمُونَهُ الْعِلْمَ. — کسی را که علم از او می آموزید محترم دارید و کسی را که علم بدو می آموزید محترم دارید. ۲۱۸۴

٣١٨٥ وَلَدُ الرَّجُلِ مِنْ كَسْبِهِ، مِنْ أَطْيَبِ كَسْبِهِ فَكُلُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ

فرزند مرد از جمله کسب او است، از نکوترین کسب او است، از اموال فرزندانتان بخورید.

٣١٨٦ وَلَدُ الزِّنَا شَرُّ الثَّلاثَةِ إِذا عَمِلَ بِعَمَلِ أَبَوَيْهِ .

زنازاده اگر زنا کند از پدر و مادر خویش بدتر است.

٣١٨٧ وَيْلٌ لِلأَغْنِياءِ مِنَ الْفُقَراءِ .

وای بر ثروتمندان از فقیران!

٣١٨٨ وَيْلٌ لِلْعالِمِ مِنَ الْجاهِلِ ، وَ وَيْلٌ لِلْجاهِلِ مِنَ الْعالِمِ

وای بر عالم از جاهل! ووای بر جاهل از عالم!

٣١٨٩ وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ فَيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ ، وَيْلٌ لَهُ ، وَيْلٌ لَهُ .

وای بر آنکه سخن کند ودروغ گوید که کسان از آن بخندند وای براو! وای بر او!

٣١٩٠ وَيْلٌ لِلنِّساءِ مِنَ الأَحْمَرَيْنِ : الذَّهَبِ وَالْمُعَصْفَرِ .

وای بر زنان از دو چیز رنگین طلا وجامه زیبا.

٣١٩١ وَيْلٌ لِأُمَّتِي مِنْ عُلَماءِ السُّوءِ

وای بر امت من از علمای بد.

وَيْلٌ لِمَنِ اسْتَطَالَ عَلَى مُسْلِمٍ فَانْتَقَصَ حَقَّهُ.	وای بر آنکه به مؤمنی تطاول کند وحق اورا بکاهد.	۳۱۹۲
وَيْلٌ لِمَنْ لاٰ يَعْلَمُ وَ وَيْلٌ لِمَنْ عَلِمَ ثُمَّ لاٰ يَعْمَلُ.	وای بر آنکه نداندووای بر آنکه بداند وعمل نکند.	۳۱۹۳
أَلْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ وَ الْجَلِيسُ الصَّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْوَحْدَةِ، وَ إِمْلاٰءُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ السُّكُوتِ وَالسُّكُوتُ خَيْرٌ مِنْ إِمْلاٰءِ الشَّرِّ.	تنهائی از همنشین بد بهتر و همنشین شایسته از تنهائی بهتر نکو گفتن از سکوت بهتر وسکوت از بدگفتن بهتر.	۳۱۹۴
أَلْوَرِعُ الَّذِي يَقِفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ.	پرهیزکار کسی است که کار شبهه ناك نکند.	۳۱۹۵
أَلْوُدُّ يُتَوَارَثُ وَ الْبُغْضُ يُتَوَارَثُ	دوستی را بارث میبرند ودشمنی را بارث میبرند.	۳۱۹۶
أَلْوَرِعُ سَيِّدُ الْعَمَلُ.	پرهیزکاری سر آمد اعمالست.	۳۱۹۷
أَلْوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعَامِ يَنْفِي	وضو پیش از غذا فقر را ببرد و	۳۱۹۸

اَلْفَقْرُ وَ بَعْدَهُ يَنْفِي اللَّمَمَ وَ يُصَحِّحُ الْبَصَرَ.

بعد از غذا وسواس را زایل کند و چشم را نیرو دهد.

۳۱۹۹ اَلْوُضُوءُ شَطْرُ الْاِيمانِ وَ السِّواكُ شَطْرُ الْوُضُوءِ.

وضو نصف ایمان است و مسواك کردن نصف وضو است.

۳۲۰۰ اَلْوَلَدُ ثَمَرَةُ الْقَلْبِ وَ اَنَّهُ مَجْبَنَةٌ مَبْخَلَةٌ مَحْزَنَةٌ

فرزند میوه دل است و مایهٔ ترس و بخل وغم است.

۳۲۰۱ اَلْوَلَدُ مِنْ رَيْحانِ الْجَنَّةِ.

فرزند از ریحان بهشت است.

۳۲۰۲ اَلْوَيْلُ لِمَنْ تَرَكَ عِيالَهُ بِخَيْرٍ وَ قَدِمَ عَلى رَبِّهِ بِشَرٍّ.

وای بر آنکه خیر برای عیال خود نهد و با شر بنزد خدا رود.

❀❀❀
❀

٣٢٠٣ يا عَجَباً كُلَّ الْعَجَبِ لِلْمُصَدِّقِ بِدارِ الْخُلُودِ وَهُوَ يَسْعى لِدارِ الْغُرُورِ.

سخت در عجبم از آنکه خانه جاوید را باور دارد و برای خانه غرور بکوشد.

٣٢٠٤ يا مَعْشَرَ التُّجّارِ إِنَّ اللهَ باعِثُكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فُجّاراً إِلّا مَنْ صَدَقَ وَأَدَّى الْأَمانَةَ.

ایگروه بازرگانان خدا روز رستاخیز بدکار محشورتان میکند مگر آنکه راست گوید و امانت نگه دارد.

٣٢٠٥ يَأْتي عَلَى النّاسِ زَمانٌ الصّابِرُ مِنْهُمْ عَلى دِينِهِ كَالْقابِضِ عَلَى الْجَمْرِ.

روزگاری بر مردم بیاید که هر که خواهد دین خود نگهدارد چنان باشد که آتش بدست گرفته باشد.

٣٢٠٦ يَأْتي عَلَى النّاسِ زَمانٌ أَلْمُؤْمِنُ فيهِ أَذَلُّ مِنْ شاتِهِ.

روزگاری بر مردم بیاید که مؤمن از بزش خوارتر باشد.

٣٢٠٧ يُبْعَثُ النّاسُ يَوْمَ الْقِيمَةِ عَلى نِيّاتِهِمْ.

روز رستاخیز مردم را بکیفیت نیت‌هایشان برانگیزید.

۳۲۰۸ يَبْصُرُ أَحَدُكُمُ الْقَذى فِي عَيْنِ أَخِيهِ وَ يَدَعُ الْجِذْعَ فِي عَيْنِهِ

يكيتان خس را درخشم برادرش بيند و تنه‌درخت‌رادرچشم‌خويش نديده گيرد.

۳۲۰۹ يُبْعَثُ شاهِدُ الزُّورِ يَوْمَ الْقِيمَةِ مُدْلِعاً لِسانَهُ.

شاهد دروغ روز قيامت آويخته زبان مبعوث ميشود.

۳۲۱۰ يَتْبَعُ الْمَيِّتَ ثَلاثَةٌ فَيَرْجِعُ إِثْنانِ وَ يَبْقى واحِدٌ : يَتْبَعُهُ أَهْلُهُ وَمالُهُ وَعَمَلُهُ ، فَيَرْجِعُ أَهْلُهُ وَمالُهُ وَ يَبْقى عَمَلُهُ.

سه چيزبدنبال ميت روند دو تا بازگردند و يكى بماند. اهل ومال‌وعمل وى بدنبال روند اهل‌و مالش بازگردند وعملش بماند.

۳۲۱۱ يَدُاللهِ عَلَى الْجَماعَةِ.

دست خدا همراه جماعتست.

۳۲۱۲ يَذْهَبُ الصّالِحُونَ أَسْلافاً أَلْأَوَّلُ فَالْأَوَّلُ حَتّى لا يَبْقى إِلّا حُثالَةٌ كَحُثالَةِ التَّمْرِ وَالشَّعِيرِ لا يُبالِي اللهُ بِهِمْ.

شايستكان طبقه بطبقه روند تاجزبوستى چون پوست خرما و جو نماند كه خدا به‌آنها اعتنا نكند.

۳۲۱۳ يَسِّرُوا وَلا تُعَسِّرُوا.

سهل گيريد وسخت مگيريد.

۳۲۱۴ يُطْبَعُ الْمُؤْمِنُ عَلى كُلِّ

مؤمن هرخوئى تواند داشت

خَلْقٍ لَيْسَ الْخِيانَةَ وَالْكِذْبَ. — مگر خیانت ودروغ گوئی.

يُعْجِبُ رَبُّكَ مِنَ الشّابِّ لَيْسَتْ لَهُ صَبْوَةٌ. — پروردگار تو جوانی را که جوانی نکند دوست دارد. ۳۲۱۵

يُمْنُ الْخَيْلِ في شُقْرِها. — برکت اسب دررنك کهراست. ۳۲۱۶

يُحِبُّ اللّهُ الْعامِلَ إِذا عَمِلَ أَنْ يُحْسِنَ. — خدا دوست دارد که وقتی کسی کاری میکند کامل کند. ۳۲۱۷

يَدُورُ الْمَعْرُوفُ عَلى يَدِ مِأَةِ رَجُلٍ آخِرُهُمْ فيهِ كَأَوَّلِهِمْ. — نیکی بدست صدمرد میرود که پاداش آخریشان مانند اولیست. ۳۲۱۸

يَمينُكَ عَلى ما يُصَدِّقُكَ عَلَيْهِ صاحِبُكَ. — سوگند درباره چیزی توانی خورد که مصاحب تو تصدیق آن کند. ۳۲۱۹

يَنْبَغي أَنْ يَكُونَ لِلْمُؤْمِنِ ثَمانِيَةُ خِصالٍ: وَقارٌ عِنْدَ الْهَزائِزِ وَصَبْرٌ عِنْدَ الْبَلاءِ وَشُكْرٌ عِنْدَ الرَّخاءِ وَقُنُوعٌ بِما رَزَقَهُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ، لا يَظْلِمُ الْأَعْداءَ وَلا يَتَحامَلُ عَلَى الْأَصْدِقاءِ — مؤمن باید هشت صفت داشته باشد وقار درحوادث سخت وصبر به هنگام بلیه و شکر به هنگام گشایش وقناعت به روزی‌ای که خدای والا داده‌است بدشمنان ستم نکند ومزاحم دوستان نشود، تنش برنج ۳۲۲۰

بَدَنُهُ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي راحَةٍ.

باشد ومردم ازاو درآسایش باشند.

۳۲۲۱ يَهْرَمُ إبْنُ آدَمَ وَ يَبْقَى مَعَهُ اثْنَتانِ أَلْحِرْصُ وَ الْأَمَلُ.

فرزند آدم پیر میشود ودوچیز باوی میماند حرص و آرزو.

۳۲۲۲ يُوزَنُ يَوْمَ الْقِيامَةِ مِدادُ الْعُلَماءِ وَ دَمُ الشُّهَداءِ فَيُرَجَّحُ مِدادُ الْعُلَماءِ عَلىٰ دَمِ الشُّهَداءِ.

روزقیامت مرکب دانشوران وخون شهیدان راهمسنك كنند و مرکب دانشوران برخون شهیدان مرجح شود.

۳۲۲۳

۳۲۲۴ يَهْرَمُ ابْنُ آدَمَ وَ يَشُبُّ مِنْهُ اثْنَتانِ الْحِرْصُ عَلَى الْمالِ وَالْحِرْصُ عَلَى الْعُمْرِ.

فرزند آدم پیرمیشود ودوچیز ازاو جوان می‌شود حرص مال و حرص عمر.

۳۲۲۵ أَلْيَدُ الْعُلْيا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلىٰ وَأَبْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ.

دست دهنده از دست بگیرکه بهتر است وصدقه راازنانخوران خویش آغازکن.

۳۲۲۶ أَلْيَمِينُ الْكاذِبَةُ مُنْفِقَةٌ لِلسِّلْعَةِ مُمْحِقَةٌ لِلْكَسْبِ.

قسم دروغ کالا را تلف کند و کسب را ازمیان ببرد.

۳۲۲۷ أَلْيَمِينُ عَلىٰ نِيَّةِ الْمُسْتَحْلِفِ.

قسم مربوط به نیت قسم خور است.

ضمیمهٔ اول

خطبه‌های حضرت رسول

از خطبه‌های پیمبر عده بسیار کمی را در متون سیرت و حدیث آورده اند . گویا بیشتر خطبه های مفصل از طرف محدثان و راویان تقطیع شده و قسمتهای آن ببابهای مختلف رفته و در نتیجه شماره خطبه‌های موجود تقلیل یافته . قرائن مکرر بدست داریم که بسیاری کلمات کوتاه و روایتهای مختصر ، جزئی ازخطبه مفصل بوده اما چون در خطبه های پیمبر فقرات کلام از یکدیگر استقلال داشته و هر یك مربوط بموضوع دیگر بوده کار تقطیع کنان آسان شده و خطبه هارا چون عقد گهر که رشته آن گسیخته بپراکندگی افکنده اند . برای نمونه این خطبه را که تقطیع شده اما وحدت آن نیز محفوظ مانده به بینید که تقریباً همه عبارات و فقرات آن را در کتابهای حدیث وهم در مجموعه ما میتوان یافت .

مالي أرى حُبَّ الدُّنيا قَدْ غَلَبَ عَلى كَثيرٍ مِنَ النّاسِ حَتّى كَأَنَّ الْمَوْتَ فِي هٰذِهِ الدُّنيا عَلى غَيْرِهِمْ كُتِبَ وَ كَأَنَّ الْحَقَّ فِي هٰذِهِ الدُّنيا عَلى غَيْرِهِمْ	چرا می بینیم محبت دنیا بر بسیاری از مردم غالب آمده که گوئی دراینجهان مرگ برغیرایشان مقررشده و گوئی دراینجهان حق بر غیر ایشان واجب آمده ، چرا اخلاف از سرنوشت اسلاف پند

وَجَبَ، أمّا يَتَّعِظُ آخِرُهُمْ
بِأوَّلِهِمْ لَقَدْ جَهِلوا وَنَسُوا كُلَّ
مَوْعِظَةٍ في كِتابِ اللهِ وَأمِنُوا
شَرَّ كُلِّ عاقِبَةِ سُوءٍ. طُوبىٰ
لِمَنْ شَغَلَهُ خَوْفُ اللهِ عَنْ خَوْفِ
النّاسِ، طُوبىٰ لِمَنْ طابَ كَسْبُهُ
وَصَلُحَتْ سَرِيرَتُهُ وَحَسُنَتْ
عَلانِيَتُهُ وَاسْتَقامَتْ خَلِيقَتُهُ،
طُوبىٰ لِمَنْ أنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ
مالِهِ وَأمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ
طُوبىٰ لِمَنْ تَواضَعَ لِلّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ
وَزَهِدَ فيما أُحِلَّ لَهُ مِنْ غَيْرِ
رَغْبَةٍ عَنْ سُنَّتِي وَاتَّبَعَ الْأخْيارَ
مِنْ عِتْرَتِي مِنْ بَعْدِي وَخالَطَ
أهْلَ الْفِقْهِ وَالْحِكْمَةِ وَرَحِمَ
أهْلَ الْمَسْكَنَةِ، طُوبىٰ لِمَنْ
اكْتَسَبَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مالاً

نگیرند. هر بندی را که در کتاب
خدا هست فراموش کرده و ندانسته
اند و از شر هر عاقبت بد ایمن
مانده‌اند، خوشا آنکه ترس خدا
از ترس مردم مشغولش داشته،
خوشا آنکه کسبش پاکیزه و باطنش
نیك و ظاهرش خوب و خویش
استوار است. خوشا آنکه فزونی
مال خویش بدهد و فزونی گفتار
خویش نگهدارد. خوشا آنکه
برای خدا که یاد وی عزیز باد
فروتنی کند و در آنچه بر وی حلال
است بی انحراف از سنت من،
زهد ورزد و از پس من نیکان
خاندان مرا پیروی کند و با اهل
دانش و خرد آمیزش کند و بر
مسکینان رحمت آرد. خوشا آن
مؤمن که مالی نه از معصیت فراهم

مِنْ غَيرِ مَعْصِيَةٍ وَأنْفَقَهُ فِي غَيرِ مَعْصِيَةٍ وَجادَ بِهِ عَلى أهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَجانَبَ أهْلَ الْخُيَلاءِ وَالتَّفاخُرِ وَالرَّغْبَةِ فِي الدُّنْيا طُوبى لِمَنْ حَسُنَ مَعَ النّاسِ خُلْقُهُ وَبَذَلَ لَهُمْ مَعُونَتَهُ وَعَدَلَ عَنْهُمْ شَرَّهُ (١).

آرد ودرغیر معصیت‌خرج کند واز آن بر اهل مسکنت ببخشد و از متکبران‌فخروروش ودنیادوستان دوری کند. خوشا آنکه خوی وی با مردم نکو باشد و کمك خویش‌بذل ایشان کند وشرخویش از آنها بردارد.

این خطبه قدیمترین خطبه پیمبراست‌که در نخستین روز دعوت ایراد کرد، معمولا همیشه سخن را بحمد و ثنای خدا افتتاح میفرمود و راویان برای اختصار عبارات حمد را از اول بعضی خطبه ها مختصر کرده و بجای آن عبارت «حمد الله و أثنى عليه» آورده‌اند.

... إنَّ الرّائِدَ لا يَكْذِبُ أهْلَهُ وَاللهِ لَوْ كَذَبْتُ النّاسَ جَميعاً ما كَذَبْتُكُمْ وَلَوْ غَرَرْتُ النّاسَ جَميعاً ما غَرَرْتُكُمْ وَاللهِ الَّذي لا إلهَ إلا هُوَ إنّي لَرَسُولُ اللهِ إلَيْكُمْ خاصَّةً وَإلَى النّاسِ

... پیشتاز بکسان خود دروغ نمیگوید، بخدا اگرباهمه مردم دروغ گویم با شما دروغ نگویم و اگر همه مردم را فریب دهم شمارا فریب ندهم، بآن خدا که خدائی جز او نیست، من فرستاده‌خدایم بسوی‌شما خصوصاً

١ـ اعیان الشیعة جزء دوم

كافَّةً ، وَاللهِ لَتَمُوتُنَّ كَما تَنامُونَ وَلَتُبْعَثُنَّ كَما تَسْتَيْقِظُونَ وَلَتُحاسَبُنَّ بِما تَعْمَلُونَ وَلَتُجْزَوُنَّ بِالْإِحْسانِ إِحْساناً وَ بِالسُّوءِ سُوءاً وَ أَنَّها لَجَنَّةٌ أَبَداً أَوْ لَنارٌ أَبَداً .(٢)

وسوی مردم عموماً بخدا چنانکه بخواب میروید خواهید مرد و چنانکه بیدار میشوید برانگیخته خواهید شد و از اعمال خویش حساب پس میدهید ودرقبال نیکی سزای نیکتان میدهند ودرقبال بدی سزای بدتان میدهند که بهشت جاوید وجهنم جاوید است .

این خطبه را در نخستین روزهای اقامت مدینه ایراد فرمود :

أَمّا بَعْدُ أَيُّهَا النّاسُ فَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاللهِ لَيُصْعَقَنَّ أَحَدُكُمْ ثُمَّ لَيَدَعَنَّ غَنَمَهُ لَيْسَ لَها راعٍ ثُمَّ لَيَقُولَنَّ لَهُ رَبُّهُ وَ لَيْسَ لَهُ تَرْجُمانٌ وَلا حاجِبٌ يَحْجُبُهُ دُونَهُ أَلَمْ يَأْتِكَ رَسُولِي فَبَلَّغَكَ وَ آتَيْتُكَ مالاً وَأَفْضَلْتُ عَلَيْكَ فَما قَدَّمْتَ لِنَفْسِكَ ؟ فَلَيَنْظُرَنَّ يَميناً وَ شِمالاً فَلا يَرى شَيْئاً

اما بعد ای مردم برای خویش کاری کنید ، بخدا یکیتان بمیرد و گوسفندان خویش بی چوپان گذارد آنگاه خدایش بی‌ترجمان و دربانی که حاجب وی شود گوید مگر پیمبر من نیامد و بتو ابلاغ نکرد مالی بتودادم وفزونی بخشودم ، برای خویش‌چه کردی؟ آنگاه براست و چپ نکرد وچیزی نه بیند ، سپس بجلو خود

٢ـ انسان العیون

ثُمَّ فَلْيَنْظُرَنَّ قُدَّامَهُ فَلاَ يَرى غَيرَ جَهَنَّمَ ، فَمَنِ اسْتَطاعَ أَنْ يَقي وَجْهَهُ مِنَ النّارِ وَلَوْ بِشِقٍّ مِنْ تَمْرَةٍ فَلْيَفْعَلْ وَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ فَإِنَّ بِها تُجْزَى الْحَسَنَةُ عَشْرَ أَمْثالِها إِلى سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَعَلى رَسُولِ اللهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ . (۳)

نگرد و جز جهنم نه بیند هر که تواند چهره خویش از آتش ولو به نیمه خرمائی مصون دارد چنین کند و هر که نیابد بگفتاری نیك که بوسیله آن نیکی را ده برابر یا هفتصد برابر پاداش دهند ، درود و رحمت و برکات خدا بر شما و پیمبر خدا باد .

نخستین بار که در مدینه بنماز جمعه ایستاد از پس نماز این خطبه را ادا فرمود :

أَلْحَمْدُ لِلّهِ أَحْمَدُهُ وَأَسْتَعِينُهُ وَأَسْتَغْفِرُهُ وَأَسْتَهْدِيهِ أُؤْمِنُ بِهِ وَلاَ أَكْفُرُهُ وَأُعادي مَنْ يَكْفُرُهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ

ستایش خاص خداست ، ستایش او میکنم و از او اعانت میجویم و آمرزش میخواهم و هدایت میطلبم ، بدو ایمان دارم و انکار او نمیکنم و با هر که انکار وی کند دشمنی میکنم وشهادت‌میدهم

۳ــ سیرة ابن هشام

مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ
بِالْهُدَى وَالنُّورِ وَالْمَوْعِظَةِ
عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَقِلَّةٍ مِنَ
الْعِلْمِ وَضَلالَةٍ مِنَ النَّاسِ وَ
انْقِطاعٍ مِنَ الزَّمانِ وَدُنُوٍّ مِنَ
السَّاعَةِ وَقُرْبٍ مِنَ الْأَجَلِ مَنْ
يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَشَدَ
وَمَنْ يَعْصِهِما فَقَدْ غَوَى وَفَرَّطَ
وَضَلَّ ضَلالاً بَعِيداً. وَأُوصِيكُمْ
بِتَقْوَى اللهِ فَإِنَّهُ خَيْرُ ما أَوْصَى
بِهِ الْمُسْلِمُ الْمُسْلِمَ أَنْ يَحُضَّهُ
عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنْ يَأْمُرَهُ
بِتَقْوَى اللهِ، فَاحْذَرُوا ما
حَذَّرَكُمُ اللهُ مِنْ نَفْسِهِ وَلا
أَفْضَلَ مِنْ ذلِكَ نَصِيحَةً وَلا
أَفْضَلَ مِنْ ذلِكَ ذِكْرَى وَإِنَّهُ
تَقْوَى لِمَنْ عَمِلَ بِهِ عَلَى وَجَلٍ

که خدائی جز خدای یکتا نیست
که تنها و بی‌شریك است وشهادت
میدهم که محمد بنده و پیمبر اوست
که وی را با هدایت و نور و پند
هنگام فترت پیمبران و کمیابی
علم و ضلالت مردم و پایان یافتن
زمان ونزدیکی رستاخیز و قرب
اجل فرستاد هر که اطاعت خدا
و پیغمبر کند هدایت یافته وهر که
عصیان ایشان کند گمراه شده و
تقصیر کرده وبضلالی سخت افتاده،
شما را بپرهیز کاری خدا سفارش
میکنم که نکوترین اندرزی که
مسلمان بمسلمان دهد اینست که
وی را بکار آخرت ترغیب کند و
بپرهیز کاری خدا فرمان دهد، از
آنچه خدایتان بیم داده بترسید
که اندرزی بهتر از این نیست و
تذکاری بهتر از این نیست که این
مایه پرهیز کسی استکه با بیم و
ترس بدان عمل کند ویاوری نکو

وَمَخافَةٍ وَعَوْنُ صِدْقٍ عَلىٰ
ما تَبْتَغُونَ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ ،
وَمَنْ يُصْلِحِ الَّذي بَيْنَهُ وَبَيْنَ
اللهِ مِنْ أَمْرِ السِّرِّ وَالْعَلانِيَةِ لا
يَنْوي بِذٰلِكَ إِلّا وَجْهَ اللهِ
يَكُنْ لَهُ ذِكْراً في عاجِلِ أَمْرِهِ
وَذُخْراً فيما بَعْدَ الْمَوْتِ حينَ
يَفْتَقِرُ الْمَرْءُ إِلىٰ ما قَدَّمَ وَما
كانَ مِنْ سِوىٰ ذٰلِكَ يَوَدُّ لَوْ
أَنَّ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ أَمَداً بَعيداً
وَيُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَاللهُ
رَؤُفٌ بِالْعِبادِ ، وَالَّذي صَدَّقَ
قَوْلَهُ وَأَنْجَزَ وَعْدَهُ لا خُلْفَ
لِذٰلِكَ فَإِنَّهُ يَقُولُ تَعالىٰ (ما يُبَدَّلُ
الْقَوْلُ لَدَيَّ وَما أَنَا بِظَلّامٍ لِلْعَبيدِ)
وَاتَّقُوا اللهَ في عاجِلِ أَمْرِكُمْ وَ
آجِلِهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلانِيَةِ فَإِنَّهُ

برای آن چیزهاست که از کار آخرت میخواهید ، هر که روابط نهان وآشکار خویش با خدا بصلاح آرد واز آن جز رضای خدا نخواهد برای وی در دنیا نام نیک خواهد بود وپس ازمرگ آن دم که انسان باعمال خویش نیاز دارد ، ذخیره خواهدبود وهرچه جز این باشد دوست دارد که میان وی و آن فاصله‌ای بسیار باشد .

خداوند شمارا از خویش میترساند که خدا به بندگان خود مهربان است ، قسم بآنکه گفتار خویش راست کرد و وعده خویش انجام داد که خلاف در این نیست که خدای والا گوید : « گفتار نزد من تغییر نپذیرد و من ستمگر بندگان نیستم . » در کار حاضر و دور ونهان وعیان از خدا بترسید که هرکه ازخدا بترسد گناهان

(مَنْ يَتَّقِ اللهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعَظِّمْ لَهُ أَجْراً) (وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً) وَإِنَّ تَقْوَى اللهِ تُوَقِّي مَقْتَهُ وَتُوَقِّي عُقُوبَتَهُ وَتُوَقِّي سُخْطَهُ وَإِنَّ تَقْوَى اللهِ تُبَيِّضُ الْوَجْهَ وَتُرْضِي الرَّبَّ وَتَرْفَعُ الدَّرَجَةَ . خُذُوا بِحَظِّكُمْ وَلاَ تُفَرِّطُوا فِي جَنْبِ اللهِ قَدْ عَلَّمَكُمُ اللهُ كِتَابَهُ وَنَهَجَ لَكُمْ سَبِيلَهُ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلِيَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ فَأَحْسِنُوا كَمَا أَحْسَنَ اللهُ إِلَيْكُمْ وَعَادُوا أَعْدَاءَهُ وَجَاهِدُوا فِي اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ ، هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَسَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ ،

وی را محو کند و پاداش او بزرگ دهد و هر که از خدا بترسد کامیابی بزرگ یافته است، ترس خدا از دشمنی و عقوبت و خشم وی مصون میدارد، ترس خدا چهره را سپید و خدا را خشنود و مرتبت را بلند میکند، بهرهٔ خویش برگیرید و در قبال خدا تقصیر مکنید، خدا کتاب خویش بشما تعلیم داد و راه خویش بر شما روشن کرد تا کسانی را که راستگویند معلوم دارد و دروغگویان را معلوم دارد پس چنانکه خدا با شما نکوئی کرده نکوئی کنید و با دشمنان وی دشمنی کنید، و در راه خدا چنانکه شایسته جهاد کردنست، جهاد کنید که او شما را برگزید و مسلمانتان نامید تا هر که هلاک شد بدلیل هلاک شود و هر که حیات یافت بدلیل حیات یابد که نیروئی جز بتأیید خدا

فَأَكْثِرُوا ذِكْرَ اللهِ ، وَاعْمَلُوا لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللهِ يَكْفِهِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ ذٰلِكَ بِأَنَّ اللهَ يَقْضِي عَلَى النَّاسِ وَلَا يَقْضُونَ عَلَيْهِ وَيَمْلِكُ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ ، اللهُ أَكْبَرُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ (٤)

نیست ، پس یاد خدا بسیار کنید و برای پس ازمرك کار کنید که هر که روابط خویش با خدا بصلاح آرد خدا مناسبات وی را بامردم کفایت کند که خدا برمردم قضا میراند و مردم بر خدا قضا نمیرانند او اختیاردار مردم است ومردم اختیاردار او نیستند ، خدا بزرك است و نیروئی جز بتأیید خدای والای بزرك نیست .

و پیش از جنك احد این خطبه‌را ادا فرمود و چنانکه‌می‌بینید بعضی فقرات تقطیع شده آن در مجموعه بتبعیت ازمتون حدیث ضمن کلمات قصار آمده .

... أَيُّهَا النَّاسُ أُوصِيكُمْ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ اللهُ فِي كِتَابِهِ مِنَ الْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ وَ التَّنَاهِي عَنْ مَحَارِمِهِ فَإِنَّ جِهَادَ الْعَدُوِّ شَدِيدٌ شَدِيدٌ كَرِيهٌ قَلِيلٌ مَنْ يَصْبِرُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ عَزَمَ عَلَى رُشْدِهِ .

... ای مردم ! شما را به آن چیزها که خدایم درکتاب خویش بدان سفارش فرمود . از عمل بطاعت او و خود داری از محارم وی ، سفارش میکنم که پیکار دشمن سخت است ، سخت و مکروه وکسی که بر آن صبوری کند کم است مگر آنکه بر رشاد

٤ــ البداية والنهاية

إِنَّ اللهَ مَعَ مَنْ أَطاعَهُ وَ إِنَّ
الشَّيْطانَ مَعَ مَنْ عَصاهُ فَاسْتَفْتِحُوا
أَعْمالَكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى الْجِهادِ
وَ الْتَمِسُوا بِذٰلِكَ ما وَعَدَكُمُ
اللهُ وَ عَلَيْكُمْ بِالَّذي أَمَرَكُمْ بِهِ
فَإِنّي حَريصٌ عَلى رُشْدِكُمْ.
إِنَّ الْإِخْتِلافَ وَ التَّنازُعَ وَ
التَّثْبيطَ مِنْ أَمْرِ الْعَجْزِ وَ الضَّعْفِ
وَ هُوَ مِمّا لا يُحِبُّهُ اللهُ وَ لا يُعْطي
عَلَيْهِ النَّصْرَ وَ الظَّفَرَ. أَيُّهَا النّاسُ
إِنَّهُ قُذِفَ في قَلْبي أَنَّ مَنْ كانَ
عَلى حَرامٍ فَرَغِبَ عَنْهُ ابْتِغاءَ ما
عِنْدَ اللهِ غَفَرَ اللهُ لَهُ ذَنْبَهُ وَ مَنْ
صَلّى عَلى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَ مَلائِكَتُهُ عَشْراً، وَ مَنْ أَحْسَنَ
مِنْ مُسْلِمٍ أَوْ كافِرٍ وَقَعَ أَجْرُهُ
عَلَى اللهِ في عاجِلِ دُنْياهُ أَوْ في

استوار است خدا قرین
مطیعان خویش است و شیطان
قرین عاصیان اوست در کارهای
خویش با صبوری در پیکار، ظفر
جوئید و بدینوسیله چیز هائی را
که خدا بشما وعده داده طلب
کنید هرچه را خدا فرمان داده
انجام دهید که من بهدایت شما
سخت علاقه‌دارم، اختلاف و نزاع
و دو دلی از ناتوانی وزبونی‌است
که خدا آنرا دوست ندارد وبدان
فیروزی و ظفر نمی بخشد، ای
مردم در قلب من نهاده اند که هر
که بر کار حرامی باشد و بامید
آنچه نزد خداست از آن چشم
بپوشد خدا گناهش را ببخشد
وهرکه بر محمد صلوات گوید خدا
وملائکه ده صلوات بر او گویند،
هرکس از مؤمن و کافر نکوئی
کند پاداش وی دردنیای حاضر یا

آجِلِ آخِرَتِهِ، وَمَنْ كانَ يُؤْمِنُ
بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَعَلَيْهِ الْجُمُعَةَ
يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلاّ صَبِيّاً أَوْ إِمْرَأَةً
أَوْ مَرِيضاً أَوْ عَبْداً مَمْلُوكاً وَ
مَنِ اسْتَغْنى عَنْها إِسْتَغْنَى اللهُ عَنْهُ
وَاللهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ. ما أَعْلَمُ مِنْ
عَمَلٍ يُقَرِّبُكُمْ إِلَى اللهِ إِلاّ وَقَدْ
أَمَرْتُكُمْ بِهِ، وَلا أَعْلَمُ مِنْ عَمَلٍ
يُقَرِّبُكُمْ إِلَى النّارِ إِلاّ وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ
عَنْهُ وَإِنَّهُ قَدْ نَفَثَ الرُّوحُ الْأَمِينُ
فِي رَوْعِي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ
حَتّى تَسْتَوْفِيَ أَقْصى رِزْقِها لا
يَنْقُصُ مِنْهُ شَيْءٌ وَإِنْ أَبْطَأَ عَنْها
فَاتَّقُوا اللهَ رَبَّكُمْ وَأَجْمِلُوا فِي
طَلَبِ الرِّزْقِ وَلا يَحْمِلَنَّكُمْ
إِسْتِبْطاءُهُ عَلى أَنْ تَطْلُبُوهُ بِمَعْصِيَةِ
رَبِّكُمْ، إِنَّ اللهَ قَدْ بَيَّنَ لَكُمْ

در آخرت موجل بعهده خداست.
هر که بخدا وروز جزا ایمان دارد
مواظب جمعه باشد، مواظب روز
جمعه باشد، مگر طفلی یا زنی
یا بیماری یا بنده مملوکی و هر
که از جمعه بی نیازی کند خدا
ازاو بی نیازی کند که خدا بی نیاز
وستوده است، من عملی که
شما را بخدا نزدیك کند ندانسته‌ام
مگر شما را بدان فرمان داده ام
وعملی را که شما را بجهنم نزدیك
کند ندانسته‌ام مگر شما را از آن
منع کرده ام، روح امین در قلب
من دمید که هیچکس نمیرد مگر
حد اکثر روزی خویش خورده
باشد و چیزی از آن کم نباشد
و گرچه کند بدو رسد پس از
خدا بترسید و در طلب روزی
تأنی کنید و دیر آمدن روزی
وادارتان نکند که آنرا بمعصیت
پروردگار خویش طلبید. خدا
حلال وحرام را برای شما بیان
کرده جز اینکه میان آن

الحَلالَ والحَرامَ غيرَ أنَّ بَيْنَهُما شُبَهاً لَمْ يَعْلَمْها كَثيرٌ مِنَ النّاس إلاّ مَنْ عُصِمَ فَمَنْ تَرَكَها حَفِظَ عِرْضَهُ ودينَهُ ومَنْ وَقَعَ فيها كانَ كَالرّاعي إلى جَنْبِ الحِمىٰ أوْشَكَ أنْ يَقَعَ فيهِ ولَيْسَ مَلِكٌ إلاّ ولَهُ حِمىً، ألا وإنَّ حِمَى اللهِ مَحارِمُهُ وَالمُؤْمِنُ مِنَ المُؤْمِنينَ كَالرَّأسِ مِنَ الجَسَدِ إذا اشْتَكىٰ تَداعىٰ إلَيْهِ سائِرُ جَسَدِهِ وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ (٥).	شبهه هاست که بسیاری از مردم ندانند. مگر آنکه مصونش داشته اند، هر که شبهه ها را بگذارد آبرو و دین خویش محفوظ داشته وهر که در آن افتد چنانست که نزدیك قرق گوسفند چراند و بیم آن باشد که در آن افتد، هر پادشاهی قرقی دارد، بدانید که قرق خدا محرمات اوست. مؤمن نسبت بمؤمنان چون سر نسبت به تن است وقتی رنجور شود اعضای تنش همدیگر را بیاری اوخوانند وسلام برشما باد.
... أيُّها النّاسُ تُوبُوا إلىٰ رَبِّكُمْ قَبْلَ أنْ تَمُوتُوا وَبادِرُوا الأعْمالَ الصّالِحَةَ قَبْلَ أنْ تُشْغَلُوا وَصِلُوا الَّذي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ	ای مردم! پیش ازآنکه بمیرید بسوی پروردگارتان باز آئید و پیش ازآنکه فراغ نیابید باعمال نیك مبادرت جوئید ومیان خودتان را با پروردگارتان به بسیار یاد

٥ـ ابن ابی الحدید

رَبِّكُمْ بِكَثْرَةِ ذِكْرِكُمْ لَهُ
وَكَثْرَةِ الصَّدَقَةِ فِي السِّرِّ
وَالْعَلَانِيَةِ تُرْزَقُوا وَتُؤْجَرُوا
وَتُنْصَرُوا وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ
عَزَّوَجَلَّ قَدْ إِفْتَرَضَ عَلَيْكُمُ
الْجُمُعَةَ فِي مَقَامِي هٰذَا فِي عَامِي
هٰذَا فِي شَهْرِي هٰذَا إِلَىٰ يَوْمِ
الْقِيَامَةِ فَمَنْ تَرَكَهَا وَلَهُ إِمَامٌ
فَلَا جَمَعَ اللّٰهُ لَهُ شَمْلَهُ وَلَا
بَارَكَ لَهُ فِي أَمْرِهِ أَلَا وَلَا حَجَّ
لَهُ أَلَا وَلَا صَوْمَ لَهُ أَلَا وَلَا
صَدَقَةَ لَهُ أَلَا وَلَا يَؤُمُّ أَعْرَابِيٌّ
مُهَاجِراً أَلَا وَلَا يَؤُمُّ فَاجِرٌ
مُؤْمِناً إِلَّا أَنْ يَقْهَرَهُ سُلْطَانٌ
يَخَافُ سَيْفَهُ أَوْ سَوْطَهُ (٦)

کردن وی و بسیار صدقه دادن نهان و آشکار پیوند دهید تا روزی یابید وپاداش برید وفیروز شوید ، بدانید که خدای عزیز جلیل حضور جمعه را در این مقام من در این سال ودراین ماه تا روز قیامت برشما واجب کرد هرکه امامی داشته باشد وجمعه را ترک کند خدا پراکندگیش را فراهم نیارد و کارش را مبارک نکند ، بدانید که حج او مقبول نیست ، بدانیدکه روزه اومقبول نیست ، بدانیدکه صدقة اومقبول نیست ، بدانید که بادیه نشین امام مهاجر نشود ، بدانید که فاجر امام مؤمن نشود مگر آنکه قدرتی که ازشمشیر یا تازیانه اش ترسد ، ویرا مجبور کند .

٦ـ اعجاز القرآن

... إِنَّ ٱلْحَمْدَ لِلّٰهِ أَحْمَدُهُ
وَأَسْتَعِينُهُ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ
شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ
أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَلاَ مُضِلَّ
لَهُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلاَ هَادِيَ
لَهُ وَاشْهَدُ أَنْ لاَ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ
وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ إِنَّ أَحْسَنَ
ٱلْحَدِيثِ كِتَابُ اللّٰهِ قَدْ أَفْلَحَ
مَنْ زَيَّنَهُ فِي قَلْبِهِ وَأَدْخَلَهُ
فِي ٱلْإِسْلاَمِ بَعْدَ ٱلْكُفْرِ
وَاخْتَارَهُ عَلَىٰ مَا سِوَاهُ مِنْ
أَحَادِيثِ ٱلنَّاسِ إِنَّهُ أَصْدَقُ
ٱلْحَدِيثِ وَأَبْلَغُهُ أَحِبُّوا مَنْ
أَحَبَّ اللّٰهَ وَأَحِبُّوا اللّٰهَ مِنْ
كُلِّ قُلُوبِكُمْ وَلاَ تَمَلُّوا كَلاَمَ
اللّٰهِ وَذِكْرَهُ وَلاَ تَقْسُوا عَلَيْهِ

ستایش خاص خداست ، ستایش
او میکنم و یاری از او میجویم ،
ازشر ضمیر و بدیهای عمل خویش
بخدا پناه میبریم ، هر که را خدا
هدایت کند کسی گمراهش نکند
وهر که را خدا گمراه کند رهبری
نیابد ، شهادت میدهم که خدائی
جز خدای یکتا نیست، که تنهاست
وشریك ندارد ، بهترین گفتارها
کتاب خداست و هر که آنرا در
قلب خویش بیاراید و وی را از
کفر باسلام آورده باشد و آنرا
ازگفتارهای مردم برگزیند رستگار
شود که قرآن راست‌ترین و بلیغ
ترین گفتارهاست ، هر که خدا را
دوست دارد وی را دوست بدارید
وخدا را از همه قلب خویش
دوست بدارید و از گفتار خدا و
یادکردن خدا ملول نشوید و
دلهای خویش را درقبال آن سخت

قُلُوبَكُمْ أُعْبُدُوا اللهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً إِتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَتَحابُّوا بِرُوحِ اللهِ بَيْنَكُمْ وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ (٧)

مكنيد، خدا را بپرستيد وچيزى را با او شريك مكنيد، از خدا چنانكه شايسته ترسيدن اوست بترسيد وبرحمت خدا بايكديگر دوستى كنيد وسلام و رحمت خدا برشما باد.

وروز فتح مكه بردر كعبه ايستاد و چنين فرمود:

لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ صَدَقَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزابَ وَحْدَهُ أَلا كُلُّ مَأْثُرَةٍ أَوْ دَمٍ أَوْ مالٍ مُدَّعىٰ فَهُوَ تَحْتَ قَدَمَيَّ هاتَيْنِ إِلاَّ سَدانَةَ الْبَيْتِ وَسِقايَةَ الْحاجِّ أَلا وَقَتْلُ الْخَطَا مِثْلُ الْعَمْدِ بِالسَّوْطِ وَالْعَصا، فِيهِمَا الدِّيَةُ مُغَلَّظَةً مِنْها أَرْبَعُونَ خَلِفَةً في بُطُونِها

خدائى جزخداى يكتا نيست كه تنهاست وشريك ندارد وعده خويش راست كرد و بنده خويش فيروزى كرد و احزاب را بتنهائى هزيمت كرد، بدانيدكه هر امتياز يا خون يا مال مورد ادعا زيراين دو قدم من است مگر پرده دارى خانه وسقايت حاج، بدانيد كه قتل خطا با تازيانه و عصا مثل عمد است و ديه كامل براى آن هست ازجمله چهل شتر آبستن كه بچها در شكمهايشان باشد،

٧ـ اعجاز القرآن

أَوْلادُها ، يا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ إِنَّ
اللهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَخْوَةَ
الجاهِلِيَّةِ وَ تَعَظُّمَها بِالْآباءِ ،
أَلنّاسُ مِنْ آدَمَ وَ آدَمُ خُلِقَ
مِنْ تُرابٍ ، يا أَيُّهَا النّاسُ إِنّا
خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى وَ
جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ
لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَاللهِ
أَتْقاكُمْ ، يا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ ما
تَرَوْنَ إِنّي فاعِلٌ بِكُمْ ؟ قالُوا :
أَخٌ كَرِيمٌ وَ ابْنُ أَخٍ كَرِيمٍ .
قالَ اذْهَبُوا فَأَنْتُمُ الطُّلَقاءُ(٨)

ای گروه قریش ؛ خدا نخوت جاهلیت و بزرگی کردن بپدران را از شما ببرد ، مردم از نسل آدمند و آدم را از خاك آفریده‌اند، ای مردم ما شما را از مرد و زن آفریدیم و دسته ها و قبیله ها کردیم تا همدیگر را بشناسید که گرامیترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست ، ای گروه قریش ؛ بنظرتان درباره شما چه خواهم کرد ؟ گفتند : برادری بزرگوار و برادرزاده‌ای بزرگواری گفت: بروید که شما آزادشدگانید.

در یکی از سفرهای مکه در منی در همانجا که اکنون مسجد خیف است چنین فرمود :

... نَضَّرَ اللهُ عَبْداً سَمِعَ مَقالَتي
فَوَعاها ثُمَّ أَدّاها إِلى مَنْ لَمْ

... بنده‌ای که گفتارمرا بشنود و بفهمد وبآنکه نشنیده بگوید خدایش

---

٨ ـ تاریخ طبری.

يَسْمَعْها فَرُبَّ حامِلِ فِقْهٍ لا فِقْهَ
لَهُ وَرُبَّ حامِلِ فِقْهٍ إِلىٰ مَنْ
هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ثَلاثٌ لا يُغَلُّ
عَلَيْهِنَّ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ إِخْلاصُ
الْعَمَلِ لِلّٰهِ وَالنَّصِيحَةُ لِأُولِي
الْأَمْرِ وَلُزُومُ الْجَماعَةِ، إِنَّ
دَعْوَتَهُمْ يَكُونُ مِنْ وَرائِهِ وَ
مَنْ كانَ هَمُّهُ الْآخِرَةُ جَمَعَ اللّٰهُ
شَمْلَهُ وَجَعَلَ غِناهُ فِي قَلْبِهِ وَ
أَتَتْهُ الدُّنْيا وَهِيَ راغِمَةٌ وَمَنْ
كانَ هَمُّهُ الدُّنْيا فَرَّقَ اللّٰهُ أَمْرَهُ
وَجَعَلَ فَقْرَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَلَمْ
يَأْتِهِ مِنَ الدُّنْيا إِلَّا ما كُتِبَ
لَهُ(۹).

سرسبز دارد که بسا حامل علم که
علم ندارد وبسا کسان که علم
سوی عالمتر از خویش برد، سه
چیز است که قلب مؤمن بدان
خیانت نورزد، اخلاص عمل برای
خدا خیر خواهی کار داران،
وهمدلی باجماعت که دعای ایشان
پشت سر وی خواهد بود.
هر که همه غم آخرت دارد
خدا پراکندگی وی بفراهمی
آرد و دنیا خواه ناخواه سوی
وی آید و هر که همه غم دنیا
دارد خدا کار وی پراکنده کند
و فقر وی را مقابل دیدگانش نهد
و از دنیا جز آنچه مقررش
داشته‌اند بدو نرسد.

۹ـ اعجاز القرآن

و در سفر تبوك همینکه بمقصد رسید در جمع یاران این خطبه را ادا فرمود وچنانکه میبینید تقریباً همه فقرات آن مستقل‌است وغالباً تقطیع شده در متون حدیث وهم در مجموعه ما هست.

... أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَصْدَقَ
الْحَدِيثِ كِتَابُ اللهِ وأَوْثَقَ
الْعُرَى كَلِمَةُ التَّقْوَى وَخَيْرَ الْمِلَلِ
مِلَّةُ إِبْرَاهِيمَ وَخَيْرَ السُّنَنِ سُنَّةُ
مُحَمَّدٍ وأَشْرَفَ الْحَدِيثِ ذِكْرُ
اللهِ وأَحْسَنَ الْقَصَصِ الْقُرْآنُ
وَخَيْرَ الأُمُورِ عَزَائِمُهَا وَشَرَّ
الأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا وأَحْسَنَ
الْهُدَى هُدَى الأَنْبِيَاءِ وأَشْرَفَ
الْقَتْلِ قَتْلُ الشُّهَدَاءِ وأَعْمَى
الْعَمَى الضَّلاَلَةُ بَعْدَ الْهُدَى وَخَيْرَ
الأَعْمَالِ مَا نَفَعَ وَخَيْرَ الْهُدَى
مَا اتُّبِعَ وَشَرَّ الْعَمَى عَمَى
الْقَلْبِ وَالْيَدَ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ

... ای مردم راستترین گفتارها
کتاب خداست و بهترین دستاویز
ها کلمه‌تقوی است وبهترین‌ملت
ها ملت ابراهیم است و بهترین
سنت‌ها سنت محمد است و شریف
ترین سخنان ، یاد کردن‌خداست
وبهترین حکایت‌ها قرآن است
و بهترین کارها کارهای استوار
است و بدترین کارها ، کارهای
نوپدید است وبهترین هدایت ها
هدایت پیغمبرانست و بهترین
کشته شدنها کشته شدن شهیدان
است و سخت‌ترین کوری‌ها ضلالت
از پس هدایت است و بهترین کار
ها آنست که سود دهد و بهترین
هدایت آنست که پیرو آن شوند
و بدترین کوری ها کور دلی

الْيَدِ السُّفْلَى وَمَا قَلَّ وَكَفَى
خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَأَلْهَى، وَشَرُّ
الْمَعْذِرَةِ حِينَ يَحْضُرُ الْمَوْتُ وَ
شَرُّ النَّدَامَةِ نَدَامَةُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
وَمِنْ أَعْظَمِ خَطَايَا اللِّسَانِ الْكَذِبُ
وَخَيْرُ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ وَخَيْرُ
الزَّادِ التَّقْوَى وَرَأْسُ الْحِكْمَةِ
مَخَافَةُ اللهِ وَخَيْرُ مَا أُلْقِيَ فِي
الْقَلْبِ الْيَقِينُ وَالْمُسْكِرُ مِنَ
النَّارِ وَالْخَمْرُ جِمَاعُ الْإِثْمِ وَ
النِّسَاءُ حِبَالَاتُ إِبْلِيسَ وَ
الشَّبَابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ
وَشَرُّ الْمَكَاسِبِ الرِّبَا وَشَرُّ
الْمَآكِلِ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَ
السَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ وَالشَّقِيُّ
مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَإِنَّمَا
يَصِيرُ أَحَدُكُمْ إِلَى مَوْضِعِ

است و دست دهنده از گیرنده
بهتر است و کمی که کفایت کند
از بسیاری که غفلت آرد بهتر
است ، بدترین عذرها هنگامیست
که مرگ در آید و بدترین پشیمانی
ها پشیمانی قیامتست و از بزرگ
ترین گناهان زبان دروغ گفتن
است و بهترین بی نیازی ها بی
نیازی جان است و بهترین توشه
ها پرهیزکاری است و سرحکمت
ترس خداست و بهترین چیزی که
در دل نهاده‌اند یقین است ومستی
از جهنمست و شراب مجموعه
بدیهاست و زنان دامهای شیطانند
و جوانی شعبه‌ای از جنون است و
بدترین کسبها رباست و بدترین
خوردنها خوردن مال یتیم است ،
خوشبخت آنست که از سرگذشت
غیر خود پند گیرد و بدبخت آنست
که در شکم مادر بدبخت شده
است ، هریك از شما بچهار ذراع
جا میرود ، اعتبار کار بخاتمه آن

أَرْبَعَةِ أَذْرُعٍ وَمِلاكُ الْعَمَلِ
خَواتِيمُهُ وَكُلُّ ما هُوَ آتٍ
قَرِيبٌ وَسِبابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ
وَقِتالُهُ كُفْرٌ وَأَكْلُ لَحْمِهِ
مَعْصِيَةٌ وَحُرْمَةُ مالِهِ كَحُرْمَةِ
دَمِهِ وَمَنْ يَسْتَغْفِرِ اللهَ يَغْفِرُ
لَهُ وَمَنْ يَعْفُ يَعْفُ اللهُ عَنْهُ
وَمَنْ يَصْبِرْ عَلَى الرَّزِيَّةِ يُعَوِّضْهُ
اللهُ(١٠)

است و هرچه آمدنیست نزدیک است ، و ناسزاگفتن مؤمن فسق کردنست و پیکار با وی کافر شدنست و خوردن گوشت وی گناهست و حرمت مال او چون حرمت خون ویست و هر که از خدا آمرزش خواهد خدایش بیامرزد وهرکه ببخشد خدایش ببخشد و هر که برمصیبت صبر کند خدایش عوض دهد.

ودرحج وداع درمیان جمع مسلمانان اینخطبه راکه مفصلترین خطبه وی بود ادا فرمود :

أَلْحَمْدُ لِلّهِ وَنَسْتَعِينُهُ وَ
نَسْتَغْفِرُهُ وَنَتُوبُ إِلَيْهِ وَنَعُوذُ
بِاللّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنا وَمِنْ
سَيِّئاتِ أَعْمالِنا ، مَنْ يَهْدِ اللّهُ
فَلا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلا

ستایش خاص خداست یاری از او میجوئیم و آمرزش از او می خواهیم و بسوی او باز میگردیم و از شر ضمیر و اعمال بد خویش بخدا پناه میبریم هر که را خدا هدایت کند کسش گمراه نکندو

١ـ اعیان الشیعة

هادِي لَهُ وأَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلٰهَ
إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ
وأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ
رَسُولُهُ ، أُوصِيكُمْ عِبادَ اللهِ
بِتَقْوَى اللهِ وأَحُثُّكُمْ عَلىٰ
طاعَتِهِ و أَسْتَفْتِحُ بِالَّذِي هُوَ
خَيْرٌ، أَمّا بَعْدُ أَيُّهَا النّاسُ اسْمَعُوا
مِنّي أُبَيِّنُ لَكُمْ فَإِنّي لاٰ أَدْرِي
لَعَلّي لاٰ أَلْقاكُمْ بَعْدَ عامي هٰذا
في مَوْقِفي هٰذا ، أَيُّهَا النّاسُ
إِنَّ دِماءَكُمْ و أَمْوالَكُمْ حَرامٌ
عَلَيْكُمْ إِلىٰ أَنْ تَلْقَوْا رَبَّكُمْ
كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هٰذا في شَهْرِكُمْ
هٰذا في بَلَدِكُمْ هٰذا ، أَلاٰ هَلْ
بَلَّغْتُ ، أَللّٰهُمَّ اشْهَدْ ! فَمَنْ
كانَتْ عِنْدَهُ أَمانَةٌ فَلْيُؤَدِّها

هر که را گمراه کند رهبری نیابد
شهادت میدهم که خدائی جز
خدای یکتا نیست که تنهاست و
شریك ندارد و شهادت میدهم که
محمد بنده و پیغمبر اوست ، بندگان
خدا ! شما را بپرهیزکاری خدا
سفارش میکنم و بطاعت وی ترغیب
میکنم و بدانچه نیکوست آغاز
میکنم.

اما بعد ای مردم! ازمن بشنوید
تا برای شما بیان کنم زیرا نمیدانم
شاید پس از این سال هرگز شما
را در چنین مکانی نه بینم ، ای
مردم خونها و مالهای شما تا هنگامی
که خدا را ملاقات کنید مانند این
روزتان ، در این ماهتان در این
شهرتان بر شما حرام است! آیا
ابلاغ کردم ! خدایا گواه باش !
هر کس امانتی نزد اوهست بصاحب

إِلىٰ مَنِ ائْتَمَنَهُ عَلَيْها وَإِنَّ رِبَا الْجاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ وَإِنَّ أَوَّلَ رِباً أَبْدَءُ بِهِ رِبا عَمِّي الْعَبّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَإِنَّ دِماءَ الْجاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ وَإِنَّ أَوَّلَ دَمٍ نَبْدَءُ بِهِ دَمُ عامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَرْثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَإِنَّ مَآثِرَ الْجاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ غَيْرَ السَّدانَةِ وَالسِّقايَةِ وَالْعَمْدُ قَوَدٌ وَشِبْهُ الْعَمْدِ ما قُتِلَ بِالْعَصا وَالْحَجَرِ وَفِيهِ مِائَةُ بَعِيرٍ فَمَنْ زادَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجاهِلِيَّةِ.

أَيُّهَا النّاسُ إِنَّ الشَّيْطانَ يَئِسَ أَنْ يُعْبَدَ فِي أَرْضِكُمْ هٰذِهِ وَلٰكِنَّهُ قَدْ رَضِيَ أَنْ يُطاعَ فِيما سِوىٰ ذٰلِكَ مِمّا تَحْقِرُونَ مِنْ أَعْمالِكُمْ

امانت پس دهد، ربای جاهلیت ملغی است ونخستین ربائی که به الغای آن میکنیم ربای عمویم عباس پسر عبدالمطلب است وخون های جاهلیت ملغی است ونخستین خونی که الغای آن می کنیم خون عامر پسر ربیعه پسر حرث پسر عبدالمطلب است ، امتیازات جاهلیت ملغی است بجز پرده داری و سقایت ، قتل عمد را قصاص باید و هرچه با عصا و سنك کشته شود مانند عمد است و یکصد شتر دیه باید و هر که بیشتر کند از اهل جاهلیت است

ای مردم ! شیطان از اینکه در سرزمین شما پرستیده شود نومید شده ولی راضی است که در غیر این از اعمالی که حقیر میشمارید

أَيُّهَا النّاسُ إِنَّمَا النَّسيءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عاماً لِيُواطِئُوا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللهُ وَ إِنَّ الزَّمانَ اسْتَدارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللهُ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ وَ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً في كِتابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ ، مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلاثَةٌ مُتَوالِياتٌ وَ واحِدٌ فَرْدٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحَجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ وَ رَجَبُ الَّذي بَيْنَ جُمادي وَ شَعْبانَ أَلا هَلْ بَلَّغْتُ ؟ أَللّٰهُمَّ اشْهَدْ !

اطاعت او کنید، ای مردم! تأخیر ماه حرام افراط در کفر است و آنها که کافرند بدان گمراه میشوند یکسال آنرا حلال میکنند و یك سال حرام میکنند تا شماره محرمات خدا را مطابق کنند ، زمان به هیئت خویش آن روز که خدا آسمانها و زمین را آفرید دور زده و شماره ماهها نزد خدا در مکتوب خدا روزی که آسمانها و زمین را آفرید دوازده ماهست که از آنجمله چهار ماه حرام است سه ماه پیاپی و یکی منفرد ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و رجب که میان جمادی و شعبان است ، ای گروه آیا ابلاغ کردم! خدایا گواه باش.

أَيُّهَا النّاسُ إِنَّ لِنِسائِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقّاً وَلَكُمْ عَلَيْهِنَّ حَقٌّ

ای مردم زنانتان بر شما حقی دارند و شما نیز بر آنها حقی

لَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَلاّ يُوطِئْنَ فُرُشَكُمْ
غَيْرَكُمْ وَلا يُدْخِلْنَ أَحَداً
تُكْرِهُونَهُ بُيُوتَكُمْ إِلاّ بِإِذْنِكُمْ
وَلا يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ فَإِنْ فَعَلْنَ
فَإِنَّ اللهَ أَذِنَ لَكُمْ أَنْ تَعْضُلُوهُنَّ
وَتَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَ
تَضْرِبُوهُنَّ ضَرْباً غَيْرَ مُبَرِّحٍ
فَإِنْ انْتَهَيْنَ وَأَطَعْنَكُمْ فَعَلَيْكُمْ
رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ
وَإِنَّمَا النِّساءُ عِنْدَكُمْ عَوانٌ
لا يَمْلِكْنَ لِأَنْفُسِهِنَّ شَيْئاً
أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمانَةِ اللهِ
وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ
اللهِ فَاتَّقُوا اللهَ فِي النِّساءِ
وَاسْتَوْصُوا بِهِنَّ خَيْراً ، أَلا
بَلَّغْتُ ، اَللّهُمَّ اشْهَدْ !
أَيُّهَا النّاسُ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ

دارید. حقّ شما بر زنهایتان اینست که غیر شما را به بسترتان ننشانند و کسی را که از او کراهت دارید بی‌اجازه شما بخانهایتان نیارند و کار زشت نکنند و اگر کردند خدا بشما اجازه داده که آزار شان کنید و درخوابگاهها از آن ها دوری جوئید و به اعتدال کتک شان بزنید اگر بس کردند و باطاعت آمدند روزی و پوشش ایشان به شایستگی بعهده شماست که زنان نزد شما اسیرند و در کار خویش اختیاری ندارند ، آنها را به امانت خدا گرفته‌اید و بکلمه خدا حلالشان کرده‌اید ، درباره زنان از خدا بترسید و با آنها نیك رفتاری کنید ، ای گروه ! آیا ابلاغ کردم ، خدایا گواه باش.

ای مردم ! مؤمنان برادرانند و برای هیچکس مال برادرش جز

إِخْوَةٌ وَلاَ يَحِلُّ لِامْرِیءٍ مالُ أَخِيهِ إِلاّ عَنْ طِيبِ نَفْسٍ مِنْهُ، أَلاَ هَلْ بَلَّغْتُ؟ أَللّهُمَّ اشْهَدْ. فَلاَ تَرْجِعُنَّ بَعْدِي كُفّاراً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقابَ بَعْضٍ فَإِنّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ ما إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتابَ اللّهِ (۱۱)، أَلاَ هَلْ بَلَّغْتُ؟ أَللّهُمَّ اشْهَدْ!

أَيُّهَا النّاسُ إِنَّ رَبَّكُمْ واحِدٌ وَإِنَّ أَباكُمْ واحِدٌ كُلُّكُمْ لِآدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرابٍ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاكُمْ وَلَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلى عَجَمِيٍّ فَضْلٌ إِلاّ بِالتَّقْوى، أَلاَ هَلْ بَلَّغْتُ؟ أَللّهُمَّ اشْهَدْ. قالُوا

برضای وی حلال نیست ای گروه آیا ابلاغ کردم؛ خدایا گواه باش پس بعد از من بکفر باز مگردید که گردن یکدیگر بزنید که من در میان شما چیزی را ـ گذاشتم که اگر آنرا بگیرید هرگز گمراه نشوید، کتاب خدا، ای گروه آیا ابلاغ کردم؛ خدایا گواه باش؛ ای مردم! پروردگار شما یکی است، پدرتان نیز یکی است، همه فرزند آدمید و آدم از خاکست و گرامیترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است وعربی برعجمی جز به پرهیزکاری برتری ندارد ای گروه؛ آیا ابلاغ کردم خدایا گواه باش، گفتند:

۱۱ ـ دررو ایات خاصه بعد از کتاب الله کلمهٔ «وعترتی» هست

نَعَمْ ! قالَ فَلْيَبْلُغِ الشّاهِدُ الْغائِبَ .

بله گفت پس حاضر بغایب ابلاغ کند.

أَيُّهَا النّاسُ إِنَّ اللهَ قَدْ قَسَّمَ لِكُلِّ وارِثٍ نَصيبَهُ مِنَ الْميراثِ ولا يَجُوزُ لِوارِثٍ وَصِيَّةٌ في أَكْثَرَ مِنَ الثُّلْثِ وَ الْوَلَدُ لِلْفِراشِ وَلِلْعاهِرِ الْحَجَرُ، مَنْ ادَّعىٰ إِلى غَيرِ أَبيهِ أَوْ تَوَلّى غَيرَ مَوالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَ الْمَلائِكَةِ والنّاسِ أَجْمَعِينَ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ وَالسَّلامُ عَلَيكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ (١٢)

ای مردم خدا برای هر وارثی سهم وی را از میراث قسمت کرده و وصیت بیش از ثلث درحق وارث نافذ نیست و طفل از بستر است و نصیب زناکار سنگست وهرکه بغیر پدرش خوانده شود یا بغیر موالی خویش بستگی جوید لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم براو باد و عوض و همسنگی از او نگیرند و سلام و رحمت خدا بر شما باد.

١٢ـ البيان والتبيين .

ودر مرض موت آن روزها که ازجهان و جهانیان رسته و رو بخدا کرده بود یك روز که شدت تب سبك شد به مسجد رفت واین خطبه را ادا کردکه در حقیقت آخرین سخنانی بود که در مجمع عام فرمود واز آن پس ببستر رفت‌ودیگربرنخاست تا بمرجع خویش پیوست

... أما بَعْدُ أيُّهـا النّاسُ

فإنّي أحْمَدُ إلَيْهِ الّذي لا إلٰهَ إلاّ هُو وإنَّهُ قَدْدَنا مِنّي خُفُوقٌ مِنْ بَيْنِ أظْهُرِكُمْ فَمَنْ كُنْتُ جَلَدْتُ لَهُ ظَهْراً فَهٰذا ظَهْري فَلْيَسْتَقِدْ مِنْهُ ومَنْ كُنْتُ شَتَمْتُ لَهُ عِرْضاً فَهٰذا عِرْضي فَلْيَسْتَقِدْ مِنْهُ ومَنْ أخَذْتُ لَهُ مالاً فَهٰذا مالي فَلْيَأْخُذْ مِنْهُ ولا يَخْشَ الشَّحْناءَ مِنْ قِبَلي فَإنّها لَيْسَتْ مِنْ شَأْني ألا وإنّ أحَبَّكُمْ إلَيَّ مَنْ أخَذَ مِنّي حَقّاً

اما بعد ای مردم من خدائی را که خدائی جزاو نیست ستایش می کنم. غیبت من از میان شما نزدیك شده و هر که بپشتش تازیانه زده‌ام اینك پشت من از آن قصاص گیرد و هرکس بعرض او ناسزا گفته‌ام اینك عرض من از آن تلافی کند و هرکس مالی ازاو گرفته‌ام اینك مال من ؛ از آن بگیرد واز دشمنی من بیم نکند که دشمنی شأن من نیست ای گروه! محبوب ترین شما پیش من کسی است که اگر حقی دارد از من بگیرد یامرا

إِنْ كانَ لَهُ أوْحَلَّلني فَلَقَيْتُ رَبِّي وأنَا طِيْبُ النَّفْسِ وَقَدْ أرىٰ أنَّ هذا غَيرُ مُغْنٍ عَنِّي حَتّى أُقومُ فيكمْ مِراراً.

حلال کند که پروردگارخویش‌را با خاطر آسوده دیدار کنم بنظرم این کافی نیست تا بارها میان شما بایستم.

***

ضمیمہ دوم

تمثیلاتِ حضرت رسولؐ

پیغمبر خاتم در آن سخنان که نه بقصد تشریع بلکه بقصد ترویج فضیلت و محو تاریکیها و دفع پلیدی‌ها داشت ، غالباً سخن بتمثیل میکرد که طبع انسان حق را در غالب مثل بهتر میپذیرد ، قرآن نیز امثال فراوان دارد.

إِنَّ اللّٰهَ لا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلاً ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها

وَلَقَدْ صَرَّفْنا لِلنّاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ .

تمثیلات پیغمبر سبکی بدیع داشت و از صمیم زندگی عرب مایه میگرفت ، امثال انجیل را دیده‌اید که همه از تاکستان و مزدوران باغ و کشت و زمین سخن میکند که در فلسطین باغ و موستان و زراعت بود، امثال محمد ﷺ بیشتر از صحرا و دشمن و راه و دریا سخن میکند که:

ما أَرْسَلْنا مِنْ نَبِيٍّ إِلاَّ بِلِسانِ قَوْمِهِ .

که زبان قوم تنها کلمات و عبارات‌شان نیست ، ذوق و تفکر و سلیقه خاصشان نیز هست.

به پندار من تمثلات نبوی ، در خوراینست که کتابی مستقل از آن پرداخته آید که از تفکر در این امثال افقهای تازه بروی جان می‌گشاید و افکار تازه میزاید ، و برای تکمیل این مجموعه شمه‌ای از آنرا در اینجا میآوریم که در هریك بسیار نکته‌های لطیف هست . به بینید در این تمثیل ، راز هم بستگی اجتماعی را چه خوب بیان میکند که همیشه بلیه اشرار باخیار نیز میرسد.

... مَثَلُ الْقائِمِ في حُدُودِ اللهِ وَالْواقِعِ فيها كَمَثَلِ قَوْمٍ إِسْتَهَمُّوا عَلىٰ سَفينَةٍ فَأَصابَ بَعْضُهُمْ أَعْلاها وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَها فَكانَ الَّذينَ في أَسْفَلِها إِذَا اسْتَقَوا مِنَ الْماءِ مَرُّوا عَلىٰ مَنْ فَوْقَهُمْ فَقالُوا لَوْ أَنّا خَرَقْنا في نَصيبِنا خَرْقاً وَلَمْ نُؤذِ مَنْ فَوْقَنا فَإِنْ هُمْ تَرَكُوهُمْ وَما أَرادُوا هَلَكُوا جَميعاً وَإِنْ أَخَذُوا عَلىٰ أَيْديهِمْ نَجَوا جَميعاً (١)

حکایت کسیکه در حدود خدا بایستد و آنکه‌در حدودخدا افتد مانند گروهی‌است که بر کشتی‌ای قرعه زدند و قسمت بالای کشتی ببعضی‌افتاد و پائین آن ببعض دیگر افتاد آن ها که در پائین کشتی بودند وقتی آب‌میخواستند بر آنکسان که بالای سرشان بودند میگذشتند و باخود گفتند اگر در قسمت خود سوراخی کنیم و آن‌ها را که در بالای سر ما هستند اذیت نکنیم، اگر بالا سریها آنها را با قصدشان وا- گذارند همگی هلاك شوند و اگر دستشان بگیرند همگی نجات یابند.

وهم در این مثل قصه نفود جهال را برر غم عقلا در زندگی جماعت در عبارتی کوتاه بخوانید :

إِنَّ رَجُلاً كانَ فيمَنْ كانَ قَبْلَكُمْ إِسْتَضافَ قَوْماً فَأَضافُوهُ

مردی در میان پیشینیان شما بود که از قومی میزبانی خواست و او را مهمان کردند و

١ـ صحیح بخاری

وَلَهُمْ كَلْبَةٌ تَنْبَحُ فَقالَتِ الْكَلْبَةُ لاٰ أَنْبَحُ ضَيْفَ أَهْلِي اللَّيْلَةَ فَبَلَغَ ذٰلِكَ نَبِيّاً لَهُمْ أَوْ قيلاً لَهُمْ فَقالَ مَثَلُ هٰذِهِ مِثْلُ أُمَّةٍ تَكُونُ بَعْدَكُمْ يَقْهَرُ سُفَهاؤُها حُكَماءَها (۲)

سگی داشتند که پارس میکرد، سگ گفت امشب برای مهمان کسانم پارس نمیکنم (تا سرگردان شود) واین خبر به پیغمبرشان یا پادشاهشان رسید و گفت. حکایت این مانند امتیست که پس از شما خواهد بود که سفیهانشان برعقلایشان چیره شوند

و تمثیل مردم فرومایه که بطبع خویش ازخرمن نیك جزخوشه بد نمیبرند چنین میکند.

مَثَلُ الَّذِي يَسْمَعُ الْحِكْمَةَ وَلاٰ يَحْمِلُ إِلاّٰ شَرَّها كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى راعِياً فَقالَ أَجِزْنِي شاةً مِنْ غَنَمِكَ فَقالَ انْطَلِقْ فَخُذْ بِأُذُنِ شاةٍ مِنْها فَذَهَبَ يَأْخُذُ بِأُذُنِ كَلْبِ الْغَنَمِ (۳)

حکایت آنکس که حکمت را بشنود اما جز بدترین آن را فرا نگیرد چون مردیست که پیش چوبانی آمد و گفت بزی از گله خود بمن اجازه بده گفت برو و گوش بزی را بگیر و او برود و گوش سگ گله را بگیرد.

۲ـ مسند احمد

۳ـ اعلام المؤمنين

وتمثیل بخشنده وبخیل را به بینید که ضمیر دوانسان‌را چه‌خوب عیان میکند. روانشناسی جدید با همه غرور و ادعا ازین نکوتر چه خواهد گفت.

مَثَلُ الْمُنْفِقِ وَالْبَخِیلِ مِثْلُ رَجُلَیْنِ عَلَیْهِمَا جُنَّتَانِ مِنْ حَدِیدٍ مِنْ لَدُنْ ثَدْیَیْهِمَا إِلَىٰ تَرَاقِیهِمَا فَإِذَا أَرَادَ الْمُنْفِقُ أَنْ یُنْفِقَ سَبَغَتْ عَلَیْهِ حَتَّىٰ یَعْفُوَ أَثَرَهُ وَإِذَا أَرَادَ الْبَخِیلُ أَنْ یُنْفِقَ قَلَصَتْ وَلَزِمَتْ کُلُّ حَلْقَةٍ مَوْضِعَهَا فَهُوَ یُوَسِّعُهَا وَلَا یَتَّسِعُ (٤)

حکایت انفاقگر و بخیل‌چون دومرداست که دو زره‌آهن بتن دارند ازپستان‌تا گلویشان وچون انفاقگرخواهد انفاق کندزره‌اش گشاده شود تا اثر آن محو شود و چون بخیل خواهد انفاق کند زره او بهم فشرده شود وهرحلقه بجای خودباشد واو همی‌بگشاده کردن آن کوشد اما گشاده‌نشود

و تمثیل خویش و آن ناحق شناسیها که از قوم خویش میدید که وقتی ببرکت وی برفاه دنیا رسیده بودند از سیر در مراحل کمال بی‌نیازی میکردند چنین میکند:

إِنَّمَا مَثَلِی وَمَثَلُکُمْ وَمَثَلُ الدُّنْیَا کَمَثَلِ قَوْمٍ سَلَکُوا مَفَازَةً غَبْرَاءَ وَلَا یَدْرُونَ

حکایت‌من و شما و دنیامانند گروهی‌است که دربیابانی‌خشك راه میسپردند و ندانستند آنچه از بیابان سپرده‌اند بیشتر است یا

٤ـ بخاری

مَا قَطَعُوا مِنْهَا أَكْثَرُ أَوْ مَا بَقِيَ
مِنْهَا فَحَسِرَتْ ظُهُورُهُمْ وَ نَفِدَ
زَادُهُمْ وَ سَقَطُوا بَيْنَ ظَهْرِي
الْمَفَازَةِ فَأَيْقَنُوا بِالْهَلَكَةِ فَبَيْنَمَا
هُمْ كَذَلِكَ إِذْ خَرَجَ عَلَيْهِمْ
رَجُلٌ فِي حُلَّةٍ يَقْطُرُ رَأْسُهُ فَقَالُوا
إِنَّ هَذَا لَحَدِيثُ عَهْدٍ بِرِيفٍ
فَانْتَهَى إِلَيْهِمْ فَقَالَ: يَا هَؤُلَاءِ
مَا شَأْنُكُمْ فَقَالُوا مَا تَرَى كَيْفَ
حَسِرَتْ ظُهُورُنَا وَ نَفِدَتْ
أَزْوَادُنَا بَيْنَ ظَهْرِي هَذِهِ الْمَفَازَةِ
وَ لَا نَدْرِي مَا قَطَعْنَا مِنْهَا أَكْثَرُ
أَمْ مَا بَقِيَ ؟ فَقَالَ مَا تَجْعَلُونَ لِي
إِنْ أَوْرَدْتُكُمْ مَاءً رَوَاءً وَ
رِيَاضاً خُضْراً قَالُوا حُكْمُكَ قَالَ
تُعْطُونِي مَوَاثِيقَكُمْ أَلَّا تَعْصُونِي
فَفَعَلُوا فَمَالَ بِهِمْ فَأَوْرَدَهُمْ مَاءً

آنچه باقیمانده است و مرکبهای
شان وامانده شد و توشه ایشان
تمام شد در میان بیابان از پا در
افتادند و بهلاك یقین کردند. در
این حال بودند که مردی حله
پوشیده که از سرش آب میچکید
سوی ایشان آمد گفتند این از
آبادی میآید وقتی نزد ایشان رسید
گفت ای کسان حال شما چیست؟
گفتند چنانکه میبینی مرکبهای
مان وامانده شده و توشه ما در
دل این بیابان تمام شده و ندانیم
آنچه سپرده‌ایم بیشتر است یا آنچه
مانده است گفت اگر شما را به آب
گوارا و باغهای سبز برسانم به من
چه خواهید داد گفتند هر چه خواهی
گفت با من عهد کنید که عصیان من
نکنید پس عهد کردند و آنها را براه
بردو به آب گوارا و باغهای سبز

رَوَاءً وَرِيَاضاً خَضِراً فَمَكَثَ يَسِيراً ثُمَّ قَالَ هَلُمُّوا إِلَىٰ رِيَاضٍ أَعْشَبَ مِنْ رِيَاضِكُمْ هٰذِهِ وَمَاءٍ أَرْوَىٰ مِنْ مَائِكُمْ هٰذَا فَعَصَاهُ جُلُّ الْقَوْمِ وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَلَسْتُمْ قَدْ جَعَلْتُمْ لِهٰذَا الرَّجُلِ مَوَاثِيقَكُمْ أَنْ لَا تَعْصُوهُ فَقَدْ صَدَقَكُمْ فِي أَوَّلِ حَدِيثِهِ فَآخِرُ حَدِيثِهِ مِثْلُ أَوَّلِهِ فَرَاحَ وَرَاحُوا مَعَهُ فَأَوْرَدَهُمْ رِيَاضاً خَضِراً وَمَاءً رَوَاءً وَأَتَى الْآخَرِينَ الْعَدُوُّ مِنْ لَيْلَتِهِمْ فَأَصْبَحُوا مَا بَيْنَ قَتِيلٍ وَأَسِيرٍ (۵)

رسانید و دمی توقف کرد آنگاه گفت بیائید تا سوی باغهای انبوه تر از این باغها و آبی گواراتر از این آب برویم واکثر قوم عصیان وی کردند و گروهی از آن ها گفتند مگر شما با این مرد عهد نکردید که عصیان او نکنید که آغاز گفتار خویش باشما راست گفت و آخر گفتارش مثل اولست پس برفت و با وی رفتند و بباغ های سبز و آب گواراشان برد و شبانگاه دشمن بر دیگران در آمد و همگی مقتول یا اسیر شدند

۵ـ ترمذی

و هم این تمثیل چیزی نزدیک به همان مضمون است ونشان می دهد که آن جان‌منور از لجاجت آنها که گوش استماع حق نداشته‌اند چگونه برنج بوده‌است:

إِنَّ مَثَلِي وَ مَثَلَ ما بَعَثَنِي اللّٰهُ كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمَهُ فَقالَ يا قَوْمُ إِنِّي رَأَيْتُ الْجَيْشَ بِعَيْنِي وَ أَنَا النَّذِيرُ الْعُرْيانُ فَالنَّجاءَ فَأَطاعَهُ طائِفَةٌ مِنْهُمْ فَأَدْلَجُوا عَلَى مَهَلِهِمْ فَنَجَوْا وَ كَذَّبَتْهُ طائِفَةٌ فَأَصْبَحُوا مَكانَهُمْ فَصَبَّحَهُمُ الْجَيْشُ فَأَهْلَكَهُمْ وَ كَذٰلِكَ مَثَلُ مَنْ أَطاعَنِي وَ اتَّبَعَ ما جِئْتُ بِهِ وَ مَثَلُ مَنْ عَصانِي وَ كَذَّبَ بِما جِئْتُ بِهِ مِنَ الْحَقِّ (٦)

حکایت من و آنچه خدایم بدان مبعوث کرده مانند مردیست که سوی قوم خود آمد گفت ای قوم من سپاه را دیده‌ام ومن بیم آورنده برهنه‌ام، خودرا برهانید! پس گروهی از آنها وی را اطاعت کردند و باقی شب را بملایمت راه پیمودند و نجات یافتند و گروهی دیگر وی را دروغگو شمردند و بجای خود ماندند و صبحگاهان سپاه بدیشان رسید ونابودشان کرد حکایت کسی که مرا اطاعت کند و آنچه را آورده‌ام پیروی کند و حکایت کسی که عصیان من کند واین حق را که آورده‌ام تکذیب کند چنین است.

---

٦ ـ مسند احمد

و تمثیل آدمیزاد نگون بخت که در گردونه قضا از گهواره تا گور میدود و از حاصل کشمکش حیات جز عمل نیك ندارد چنین میکند:

إِنِّي ضَرَبْتُ لِلدُّنْيا مَثَلاً
وَلِابْنِ آدَمَ عِنْدَ الْمَوْتِ مَثَلُهُ
مِثْلُ رَجُلٍ لَهُ ثَلٰثَةُ أَخِلاَّءَ فَلَمَّا
احضَرَهُ الْمَوْتُ قالَ لِأَحَدِهِمْ
إِنَّكَ كُنْتَ لِي خَلِيلاً وَكُنْتَ
أَبَرَّ الثَّلاثَةِ عِنْدِي وَقَدْ نَزَلَ بِي
مِنْ أَمْرِ اللهِ ما تَرىٰ فَماذا عِنْدَكَ
فَيَقُولُ وَماذا عِنْدِي؟ وَهٰذا
أَمْرُ اللهِ قَدْ غَلَبَنِي وَلاَ أَسْتَطِيعُ
أَنْ أُنَفِّسَ كُرْبَتَكَ وَلاَ أُفَرِّجَ
غَمَّكَ وَلاَ أُؤَخِّرَ ساعَتَكَ وَلٰكِنْ
ها أَنَاذا بَيْنَ يَدَيْكَ فَخُذْنِي زاداً
تَذْهَبْ بِهِ مَعَكَ فَإِنَّهُ يَنْفَعُكَ
ثُمَّ دَعَا الثّانِي فَقالَ إِنَّكَ كُنْتَ

من درباره دنیا و فرزند آدم
هنکام مرك مثلی میزنم مثال آن چون
مردیست که سه دوست دارد وچون
مرگش دررسد به یکیشان گوید تو
دوست من بودی و از میان سه
دوست نزد من نکوتر بودی فرمان
خدا چنانکه میبینی بمن رسیده چکار
میکنی گوید چکار توانم کرد
اینفرمان خداست که برمن غالبست و
نتوانم محنت از تو بردارم و غم تو
بگشایم و ساعت تو مؤخر کنم
ولی اینك من پیش توام مرا زادخویش
کن که همراه خود ببری که تورا
سود دهد آنگاه دومی را بخواند
و گفت تو دوست من بودی و از
میان سه دوست نزد من نکوتر بودی و
فرمان خدا چنانکه میبینی بمن رسیده

لِي خَلِيلاً وَكُنْتَ أَبَرَّ الثَّلاثَةِ
عِنْدِي وَقَدْ نَزَلَ بِي مِنْ أَمْرِ
اللهِ ما تَرَى فَمَاذا عِنْدَكَ فَيَقُولُ
وَما ذا عِنْدِي وَهٰذا أَمْرُ اللهِ
غَلَبَنِي وَلا أَسْتَطِيعُ أَنْ أُنَفِّسَ
كُرْبَتَكَ وَلا أُفَرِّجَ غَمَّكَ وَلا
أُؤَخِّرَ ساعَتَكَ وَلٰكِنْ سَأَقُومُ
عَلَيْكَ فِي مَرَضِكَ فَإِذا مِتَّ
أَنْقَيْتُ غُسْلَكَ وَجَدَّدْتُ
كِسْوَتَكَ وَسَتَرْتُ جَسَدَكَ
وَعَوْرَتَكَ ثُمَّ دَعَا الثّالِثَ فَقالَ
قَدْ نَزَلَ بِي مِنْ أَمْرِ اللهِ ما تَرَى
وَكُنْتَ أَهْوَنَ الثَّلاثَةِ عَلَيَّ وَ
كُنْتُ لَكَ مُضَيِّعاً وَفِيكَ زاهِداً
فَما عِنْدَكَ ؟ قالَ عِنْدِي أَنِّي
قَرِينُكَ وَحَلِيفُكَ فِي الدُّنْيا
وَالآخِرَةِ أَدْخُلُ مَعَكَ قَبْرَكَ

چه کار میکنی گوید چه کار توانم کرد این فرمان خداست که برمن غالبست و نتوانم محنت از تو بر دارم و غم تو بگشایم ونه ساعت تو مؤخر دارم ولی بهنگام مرض به خدمت تو قیام میکنم وچون بمیری غسل تو پاکیزه کنم و پوشش تو تازه کنم و جسد وعورت تو به پوشانم آنگاه سومی را بخواند گفت فرمان خدا چنانکه میبینی بمن در آمده وتو از میان سه دوست پیش من خوارتر بودی ترا مهمل گذاشتم وبتو رغبت نداشتم اکنون چه کار میکنی ، گویدمن در دنیا و آخرت بسته و همدم توام ، هنگامی که به قبر در آئی باتو در آیم وچون از قبر برون

حِينَ تَدْخُلُهُ وَأَخْرُجُ مِنْهُ حِينَ تَخْرُجُ مِنْهُ وَلا أُفارِقُكَ أَبَداً هٰذا مالُهُ وَأَهْلُهُ وَعَمَلُهُ (۷)

شوی برون شوم، و هرگز از تو جدا نشوم ، این مال و کسان و عمل اوست.

و نقل از پیمبر سلف بتمثیل شرك و حضور قلب نماز گزار و فضیلت روزه‌دار و برکت صدقه و یمن ذکر خدا گوید :

إِنَّ اللهَ سُبْحانَهُ أَمَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيّا بِخَمْسِ كَلِماتٍ لِيَعْمَلَ بِها وَيَأْمُرَ بَنِي إِسْرائِيلَ أَنْ يَعْمَلُوا بِها فَجَمَعَ النّاسَ في بَيْتِ الْمُقَدَّسِ فَامْتَلاءَ الْمَسْجِدُ وَقَعَدُوا عَلَى الشُّرَفِ فَقالَ إِنَّ اللهَ أَمَرَني بِخَمْسِ كَلِماتٍ أَوَّلُهُنَّ أَنْ تَعْبُدُوا اللهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَإِنَّ مَثَلَ مَنْ أَشْرَكَ بِاللهِ كَمَثَلِ رَجُلٍ اشْتَرىٰ عَبْداً مِنْ خالِصِ مالِهِ بِذَهَبٍ

خدا سبحانه یحیی پسر زکریا را به‌پنج کلمه دستور داد که بدان عمل کند و بنی اسرائیل رادستور دهد که بدان عمل کنند ، پس او مردم را در بیت المقدس فراهم کرد و مسجد پر شد و برغرفه‌ها نشستند و گفت خدا مرا به پنج کلمه دستور داده اول آنکه خدا را بپرستید و چیزی را با او انباز نکنید ، حکایت کسی که بخدا شرك آورد مانند مردی است که

- اعلام الدین

أَوْ وَرِقٍ فَقَالَ هٰذِهِ دَارِي وَ
هٰذَا عَمَلِي فَاعْمَلْ وَ أَدِّ إِلَيَّ
فَكَانَ يَعْمَلُ وَ يُؤَدِّي إِلَىٰ غَيْرِ
سَيِّدِهِ فَأَيُّكُمْ يَرْضَىٰ أَنْ يَكُونَ
عَبْدُهُ كَذَٰلِكَ وَ إِنَّ اللهَ
أَمَرَكُمْ بِالصَّلَوٰةِ فَإِذَا صَلَّيْتُمْ
فَلَا تَلْتَفِتُوا فَإِنَّ اللهَ يَنْصِبُ
وَجْهَهُ لِوَجْهِ عَبْدِهِ فِي صَلَاتِهِ
مَا لَمْ يَلْتَفِتْ وَأَمَرَكُمْ بِالصِّيَامِ
فَإِنَّ مَثَلَ ذٰلِكَ كَمَثَلِ رَجُلٍ
فِي عِصَابَةٍ مَعَهُ صُرَّةٌ فِيهَا
مِسْكٌ وَ كُلُّهُمْ يُعْجِبُهُ رِيحُهَا
وَ إِنَّ رِيحَ الصَّائِمِ أَطْيَبُ
عِنْدَ اللهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ وَ
أَمَرَكُمْ بِالصَّدَقَةِ فَإِنَّ مَثَلَ
ذٰلِكَ كَمَثَلِ رَجُلٍ أَسَرَهُ الْعَدُوُّ

ازخالص مال خویش بطلایانقره
بنده‌ای بخرد و گوید اینخانه‌من
است و این کار من‌است‌کار کن
و بمن بپرداز پس او کار کند
وبغیر آقای خود دهد کدامیك
از شما رضایت میدهد که بنده‌او
چنین باشد و خدا شما را بنماز
فرمان داده و چون نماز میکنید
بچپ و راست ننگرید که خدا
هنگام نماز رو ببنده خود میکند
بشرط آنکه بچپ وراست‌ننگرد
و شما را بروزه فرمان داده و
حکایت آن چون مردیست در
گروهی که باوی کیسه‌ای هست
که‌در آن مشکست‌وهمه‌ازبوی آن
درشگفتند که‌بوی‌روزه‌دار نزدخدا
از بوی مشك خوبتر است و شما
را بصدقه‌دادن‌فرمان داده‌وحکایت
آن چون‌مردیست که دشمن‌اورا

فَأَوْثَقُوا يَدَيْهِ إِلَىٰ عُنُقِهِ وَ
قَدَّمُوهُ لِيَضْرِبُوا عُنُقَهُ فَقَالَ
أَنَا أَفْتَدِي مِنْكُمْ بِكُلِّ قَلِيلٍ
وَ كَثِيرٍ فَفَدَىٰ نَفْسَهُ مِنْهُمْ وَ
أَمَرَكُمْ أَنْ تَذْكُرُوا اللهَ فَإِنَّ
مَثَلَ ذٰلِكَ كَمَثَلِ رَجُلٍ
خَرَجَ الْعَدُوُّ فِي أَثَرِهِ سِرَاعاً
حَتَّىٰ إِذَا أَتَىٰ عَلَىٰ حِصْنٍ حَصِينٍ
فَأَحْرَزَ نَفْسَهُ مِنْهُمْ كَذَالِكَ
الْعَبْدُ لَا يُحْرِزُ نَفْسَهُ مِنَ
الشَّيْطَانِ إِلَّا بِذِكْرِ اللهِ (٨)

اسیر کرده و دستهایش بگردن بسته و وی را آورده‌اند که گردن زنند و گوید من هرچه کم و بیش دارم بفدای خودمی دهم و خویش را بفدا از ایشان برهاند و خدا دستورتان داده که وی را یادکنید و حکایت آن چون مردیست که‌دشمنی ازدنبال وی بشتاب میرود تابقلعه محکمی رسد وخویشتن‌را ازایشان به‌حرز کند هم چنین بنده‌خویشتن راجز بیاد خدا ازشیطان به‌حرز نکند:

و تمثیل ختم پیمبری که از معجزات‌شك‌ناپذیراست‌چنین‌می‌کند

مَثَلِي وَ مَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي
كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَىٰ دَاراً
فَأَكْمَلَهَا وَأَحْسَنَهَا إِلَّا مَوْضِعَ

حکایت من و پیمبران پیش از من چون مردیست که خانه‌ای ساخت و آن را کامل کرد و نیک بیاراست مگر جای خشتی

---

٨ ـ ترمذی

لِبْنَةٍ فَجَعَلَ النّاسُ يَدْخُلُونَها وَ يَتَعَجَّبُونَ مِنْها وَ يَقُولُونَ لَوْلا مَوْضِعَ تِلْكَ اللَّبِنَةَ فَكُنْتَ أنا مَوْضِعَ تِلْكَ اللَّبِنَةَ(٩).

و مردم بدان در آمده بشگفت میشدند و می گفتند اگر جای این خشت ناقص نبود من جای آن خشتم.

و هم در تمثیل هدایت وقابلیت کسان گوید :

مَثَلِي وَ مَثَلُ ما بَعَثَنِيَ اللهُ بِهِ مِنَ الْهُدٰى وَ الْعِلْمِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَصابَ أَرْضاً فَكانَ مِنْها طائِفَةٌ قَبِلَتِ الْماءَ فَأَنْبَتَتِ الْكَلاءَ وَ الْعُشْبَ الْكَثِيرَ وَكانَ مِنْها أَجادِبُ أَمْسَكَتِ الْماءَ فَنَفَعَ اللهُ بِهَا النّاسَ فَشَرِبُوا وَ زَرَعُوا وَ سَقَوْا وَ أَصابَ طائِفَةً أُخْرىٰ مِنْها إِنَّما هِيَ

حکایت من و آن هدایت که خدایم بدان مبعوث کرده مانند بارانی است که بسرزمینی بارید قسمتی از آنرا آب بگیرد و قارچ وعلف بسیار برویاند و قسمتی از آن بی‌حاصل باشد وآب نگه دارد و مردم از آن سود برند و بنوشند و زراعت کنند و بنوشانند و بر قسمتی از آن ببارد که سست است وآب نگه

۱۰ ـ مسلم

فِيعانٌ لا تُمسِكُ ماءً وَلا تُنبِتُ كَلاءً فَذٰلِكَ مَثَلُ مَن فَقِهَ في دِينِ اللهِ وَ نَفَعَهُ ما بَعَثَني اللهُ بِهِ فَعَلِمَ وَعَلَّمَ وَمَثَلُ مَن لَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللهِ الَّذي اُرسِلتُ بِهِ (١١).

ندارد وکما برنیارد این حکایت کسی است که در دین خدادانش اندوخت و آنچه خدایم مرا بدان مبعوث کرده ویرا سودمند افتاد ، بدانست و تعلیم داد و حکایت کسی که هدایت خدا را که مرا با آن فرستاده انـد نه بذیرفت.

و بتمثیل آن حـالت تزلزل که قلوب را در اجتناب از معاصی هست گوید:

إنَّ اللهَ ضَرَبَ مَثَلاً صِراطاً مُستَقيماً عَلى كَنَفَيِ الصِّراطِ سُورانِ لَهُما أبوابٌ مُفَتَّحَةٌ وَعَلى الأبوابِ سُتورٌ مُرخاةٌ وَعَلى بابِ الصِّراطِ داعٍ يَقولُ يا أيُّهَا النّاسُ ادْخُلوا الصِّراطَ جَميعاً وَلا تَعرِجُوا وَداعٍ يَدعُو مِن فَوقِ الصِّراطِ فَإذا

خدا مثلی می‌زند راهی است که بر دو طرف راه‌دوقلعه‌هست که درهای گشاده دارد و بردرها برده های افتاده و بر دروازه راه دعوت گری گوید ایمردم همه به راه در آئید و منحرف‌مشوید و دعوت گری از بالای راه دعوت همی کند و چون (عابر) خواهد

۱۱- بخاری

أَرادَ أَنْ يَفْتَحَ شَيْئاً مِنْ تِلْكَ الْأَبْوابِ قالَ وَيْحَكَ لا تَفْتَحهُ فَالصِّراطُ الإِسْلامُ وَالسُّورانِ حُدُودُ اللهِ وَالأَبْوابُ الْمُفَتَّحَةُ مَحارِمُ اللهِ فَلا يَقَعُ أَحَدٌ في حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللهِ حَتّىٰ يَكْشِفَ السِّتْرَ وَالدّاعي عَلىٰ رَأْسِ الصِّراطِ كِتابُ اللهِ وَالدّاعي مِنْ فَوْقِ الصِّراطِ واعِظُ اللهِ في قَلْبِ كُلِّ مُسْلِمٍ (١٢)

چیزی از آن درها بگشاید گوید وای بر تو مگشای، راه، اسلام است و دو قلعه حدود خداست و در های گشوده محرمات خداست و کسی در حدی از حدود خدا نیفتد مگر پرده بر دارد. دعوت گری که بر سر راه است کتاب خداست و دعوت گر بالای راه اندرز گوی خداست که در دل هر مسلمانی هست.

و در تمثیل نماز و آن اثر که دعا در محو خطاها دارد گوید:

أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ نَهَراً بِبابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ مِنْهُ خَمْسَ مَرّاتٍ هَلْ يَبْقىٰ مِنْ دَرَنِهِ مِنْ

بمن بگوئید اگر جوئی بر در یکی از شما باشد که هر روز پنج بار در آن شستشو کند، آیا از چرك او چیزی بماند؟ گفتند

---

١٢ ـ مسند أحمد

شَيْءٌ؟ قالُوا لا قالَ فَذٰلِكَ مَثَلُ الصَّلَوٰتِ الْخَمْسِ يَمْحُو اللّٰهُ بِهِنَّ الْخَطايا(١٣).

نه، گفت این حکایت نمازهای پنجگانه است که خدا خطاها را بدان محو می کند.

و هم در باره مؤمنان و منکران از گفتار جبریل مثلی می‌فرمود

ضَرَبَ جَبْرَئِيلُ لِي وَلِأُمَّتِي مَثَلَ مَلِكٍ اتَّخَذَ داراً ثُمَّ ابْتَنىٰ فِيها بَيْتاً ثُمَّ جَعَلَ مائِدَةً ثُمَّ بَعَثَ رَسُولاً يَدْعُو النّاسَ إِلىٰ طَعامِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَجابَ الرَّسُولَ وَمِنْهُمْ مَنْ تَرَكَهُ فَاللّٰهُ هُوَ الْمَلِكُ وَالرَّسُولُ مُحَمَّدٌ الدّاعِي وَالدّارُ الْإِسْلامُ وَالْبَيْتُ الْجَنَّةُ، فَمَنْ أَجابَهُ دَخَلَ الْإِسْلامَ وَمَنْ دَخَلَ الْإِسْلامَ دَخَلَ دارَ الْمَلِكِ وَأَكَلَ مِنْها وَمَنْ لَمْ يُجِبْهُ لَمْ يَدْخُلْ دارَهُ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنْها (١٤).

جبریل درباره من و امتم مثال بپادشاهی می‌زند که خانه ای بگرفت و اطاقی در آن بساخت آنگاه سفره‌ای نهاد و پیمبری فرستاد که مردم را بطعام وی دعوت کنید بعضشان دعوت پیمبر را پذیرفتند و بعضیشان وی را رها کردند، خدا همان پادشاه است و پیمبر محمد دعوت گر است وخانه، اسلام است و اطاق بهشت است، هر که دعوت محمد اجابت کند داخل به اسلام شود و هر که داخل اسلام شود بخانه پادشاه درآید و از آن بخورد و هر که اجابت وی نکند بخانه شاه در نیاید واز آن نخورد.

١٣- مسلم
١٤- اعلام الموقعين

ودر بارهٔ مایه اساسی همه اعمال یعنی نیت خوب که پاداش بدان میدهند سخنی گفته که بدیعتر از آن چیزی نیست :

إنَّ أوَّلَ النّاسِ يُقْضى عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ رَجُلٌ إسْتُشْهِدَ فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَها قالَ فَما عَمِلْتَ فِيها قالَ قاتَلْتُ فيكَ حَتّى اسْتُشْهِدْتُ قالَ كَذَبْتَ وَلٰكِنَّكَ قاتَلْتَ لِأَنْ يُقالَ جَريءٌ فَقَدْ قيلَ ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلى وَجْهِهِ حَتّى أُلْقِيَ فِي النّارِ وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَلَّمَهُ وَقَرَأَ الْقُرْآنَ فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَها قالَ فَما عَمِلْتَ فِيها قالَ تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ قالَ كَذَبْتَ وَلٰكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ لِيُقالَ عالِمٌ وَقَرَأْتَ

نخستین کس از مردم که روز قیامت در باره وی داوری کنند مردی باشد که بشهادت رسیده و بیارندش و خدا نعمتهای خویش بدو برشمارد و همه را بشناسد و گوید در قبال آن چه کردی گوید درراه تو پیکار کردم تا شهید شدم گوید دروغ گفتی بلکه پیکار کردی که بگویند مرد دلیریست وگفتند آنگاه دستور دهند تا وی را برو بکشانند تا بجهنم افکنند ومردی که علم آموخته وتعلیم داده و قرآن خوانده بیارندش و خدا نعمتهای خویش بدو بر شمارد و همه را بشناسد وگوید درقبال آن چه کردی گوید علم آموختم وتعلیم دادم و قرآن برضای تو خواندم گوید دروغ گفتی بلکه علم

الْقُرْآنَ لِيُقالَ هُوَ قارِئٌ فَقَدْ
فَقَدْ قِيلَ ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَيُسْحَبُ
عَلى وَجْهِهِ حَتّى أُلْقِيَ فِي النّارِ
وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَأَعْطاهُ
مِنْ أَصْنافِ الْمالِ كُلِّهِ فَأُتِيَ بِهِ
فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَها فَقالَ ما
عَمِلْتَ فِيها قالَ ما تَرَكْتُ مِنْ
سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيها
إِلّا أَنْفَقْتُ فِيها لَكَ قالَ
كَذَبْتَ وَلٰكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيُقالَ
هُوَ جَوادٌ فَقَدْ قِيلَ ثُمَّ أُمِرَ بِهِ
فَيُسْحَبُ عَلى وَجْهِهِ ثُمَّ أُلْقِيَ
فِي النّارِ (١٥).

آموختی که گویند دانشور است و قرآن خواندی که گویند قاری قرآن است و گفتند. پس دستور دهند واورا برو بکشانند تا بجهنم افکنند و مردی که خدا وی را گشایشی داده و از همه گونه مال بدو بخشیده وی را بیارند و نعمتهای خویش بدو بر شمارد و همه را بشناسد و گوید درقبال آن چه کرده‌ای گوید: هیچ‌راهی که دوست داشتی در آن انفاق شود نگذاشتم مگر برضای تو در آن انفاق کردم گوید دروغ میگوئی چنین کردی که گویند بخشنده است و گفتند. آنگاه دستوردهند ووی را بروی بکشانند تا بجهنم افکنند.

---

۱۵ ـ مسلم

وهم این حکایت تمثیل مانند از مردم سلف که ضمن آن ادب وعفت و امانت سه رکن عظیم تعادل اجتماعی را که اگر استقرار مییافت دنیای ما رشك بهشت بود بچه خوب بیان میکند :

بَيْنَما ثَلاثَةُ نَفَرٍ يَمْشُونَ أَخَذَهُمُ الْمَطَرُ فَأَوَوْا إِلىٰ غارٍ في جَبَلٍ فَانْحَطَّتْ عَلىٰ فَمِ غارِهِمْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ فَانْطَبَقَتْ عَلَيْهِمْ فَقالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ أُنْظُرُوا أَعْمالاً عَمِلْتُمُوها صالِحَةً لِلّهِ فَادْعُوا اللّهَ بِها لَعَلَّهُ يُفَرِّجُها عَنْكُمْ ، قالَ أَحَدُهُمْ أَللّهُمَّ إِنَّهُ كانَ لي والِدانِ شَيْخانِ كَبِيرانِ وَلي صِبْيَةٌ صِغارٌ كُنْتُ أَرْعىٰ عَلَيْهِمْ فَإِذا رُحْتُ عَلَيْهِمْ حَلَبْتُ فَبَدَأْتُ بِوالِدَيَّ أَسْقيهِما قَبْلَ بَنِيَّ وَإِنِّي أَسْتَأْخَرْتُ ذاتَ يَوْمٍ فَلَمْ آتِ حَتّى أَمْسَيْتُ فَوَجَدْتُهُما

هنگامی که سه‌تن راه میسپردند بارانشان گرفت و بغار کوهی پناه بردند و سنگی از کوه بر دهانه غارشان افتاد و غار را ببست بهمدیگر گفتند اعمال شایسته ای را که برای خدا کرده اید بنظر آرید و خدا را بدان بخوانید شاید فرجی دهد . یکیشان گفت خدایا من پدرومادری پیر فرتوت داشتم با فرزندان صغیر و برای آنها چوپانی میکردم و چون نزد ایشان میشدم شیر میدوشیدم و بپدر و مادرم پیش از فرزندانم مینوشانیدم ، روزی دیر کردم و وقتی آمدم شب شده بود و دیدمشان که خفته‌اند ومثل‌معمول

نائمين فحلبت كما كنت أحلب
فقمت عند رؤوسهما أكره أن
أوقظهما حتى طلع الفجر فإن
كنت تعلم أني فعلته ابتغاء
وجهك فأفرج لنا فرجة نرى
منها السماء ففرج الله فرأوا السماء
وقال الآخر اللهم إنها كانت
لي بنت عم أحببتها كأشد ما
يحب الرجال النساء فطلبت
منها فأبت حتى آتيها بمائة
دينار فبغيت حتى جمعتها
فلما وقعت بين رجليها قالت
يا عبدالله اتق الله ولا تفتح
الخاتم إلا بحقه فقمت فإن
كنت تعلم أني فعلته إبتغاء
وجهك فافرج عنا فرجة
ففرج و قال الثالث اللهم إني

شیر دوشیدم وبر سرشان ایستادم
که نمیخواستم بیدارشان کنم تا
صبح دمید اگر میدانی که من
اینکار برضای تو کرده ام روزنی
برای ما بگشای که آسمان از آن
دیده شود ، خدا روزنی گشود و
آسمانرا بدیدند. دیگری گفت
خدایا من دختر عمی داشتم که
وی را بکمال محبتی که مردان به
زنان دارند دوست داشتم و از او
کام خواستم و ابا کرد تاصددینار
برای وی بیارم . بجستم تا فراهم
کردم وچون لحظه دقیق بیامد گفت
ای بنده خدا از خدا بترس مهر راجز
بحق مگشای پس برخاستم، اگر
میدانی که اینکار برضای تو کردم
روزنی بر ما بگشای ، روزنی
گشوده شد . سومی گفت خدایا

اسْتَأْجَرْتُ أَجِيراً بِفَرَقِ أُرْزٍ فَلَمَّا قَضَى عَمَلَهُ قَالَ أعْطِنِي حَقِّي فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ فَرَغِبَ عَنْهُ فَلَمْ أَزَلْ أَزْرَعُهُ حَتَّى جَمَعْتُ مِنْهُ بَقَراً وَرُعَاتِهَا فَجَاءَنِي فَقَالَ اتَّقِ اللهَ فَقُلْتُ اذْهَبْ إِلَى تِلْكَ الْبَقَرَةِ وَرُعَاتِهَا فَخُذْ فَقَالَ اتَّقِ اللهَ وَلا تَسْتَهْزِىءْ بِي فَقُلْتُ إِنِّي لا أَسْتَهْزِىءُ بِكَ فَخُذْ فَأَخَذَهُ فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ إِنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ إِبْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرِجْ مَا بَقِيَ فَفَرَّجَ اللهُ فَخَرَجُوا يَمْشُونَ (١٦).	من مزدوری بیك كیل شلتوك گرفتم و چون كار خویش انجام داد گفت حق مرا بده ، خواستم بدهم برفت و شلتوك را بكاشتم تا از آن گله گاوی با چوپانان آن فراهم كردم ، پس او بیامد و گفت ازخدا بترس ، گفتم برو این گله گاو را با چوپانان آن بگیر گفت از خدا بترس ومرا مسخره مكن ، گفتم من مسخره نمیكنم بگیر ، پس بگرفت . اگر میدانی كه اینكار برضای تو كرده‌ام بقیه روزن بگشای ، خدا گشود و بیرون شدند و برفتند .

١٦- نسائي

شمه‌ای از نظریات دانشمندان کشور

درباره ترجمه آقای ابوالقاسم پاینده از قرآن مجید

درمدت چند ماهی که از انتشار چاپ اول ترجمه زیبا و سلیس آقای پاینده گذشته گروهی از معروفترین دانشمندان و نویسندگان کشور دربارهٔ آن تقریظ نوشته‌اند که ما از هریك از آنها جمله‌ای در اینجا نقل میکنیم :

آقای عبدالرحمن فرامرزی مدیر دانشمند کیهان که نظر ایشان در بارهٔ مسائل مربوط به زبان و ادبیات عرب حجت است در مجله روشنفکر چنین مینویسد : « البته ترجمه قرآن بیك زبان دیگر بطوریکه هم لفظ وهم معنی را حفظ کند بطوریکه عبارات از روانی و شیرینی نیفتد قوه قریحه و قدرت قلمی میخواهد که خود بنزدیکی اعجازرسیده باشد ومن بحقیقت میگویم که قلم ابوالقاسم پاینده اینکار را کرده است » .

و آیت‌الله کمره‌ای مؤلف کتاب قبلهٔ اسلام وچندکتاب دیگر که از اقطاب علوم مذهبی است در روزنامه ندای حق چنین مینویسد .

« حقا کمال دقت وتوفیق مترجم در کشف معضلات بوجه احسن و تعبیر از دقایق معانی بکلمات مناسب فارسی در غالب عبارات بلیغ و خوش آهنگ ومفهم مقصود مایه اعجاب من شد » .

وعلامهٔ شیخ عبدالحسین ابن‌الدین مدرس مدرسهٔ عالی‌سپهسالار در مجله مهر ایران مینویسد : « بنظر من ترجمهٔ آقای پاینده ازلحاظ صحت ودقت تعبیر از معانی وانطباق با متن وزیبائی بیان فارسی ممتاز است وترجمه کاملی نظیر آن‌که جامع جمیع این جهات باشد تاکنون ندیده ام » .

آقای دکتر رضا زاده شفق استاد دانشگاه تهران و استاد علوم اسلامی در دانشگاههای بزرك امریکا در روزنامه کیهان مینویسد : « برای کسی که ترجمه قرآن پاینده را با نظم و دقتی که در چنین مواردی شرط پی بردن برموز انشا است مطالعه کند عیان خواهد شد که وی در پیدا کردن لغات وترکیبات فارسی بطوریکه زیبنده آیات بینات باشد وسحر بیان قرآن‌را بسبك فارسی درآورد چه رنجها برده وبا چه طرزمعجزآسائی کامیاب شده و بچه خوبی در جمله های مفید وموجز معانی علوی را ادا نموده است » .

وآقای دانا سرشت مترجم کتاب علم النفس شفای بو علی سینا در روزنامهٔ طلوع مینویسد : « ترجمهٔ قرآن آقای پاینده بقدری‌خوب ودقیق وشیرین و با امانت انجام شده که مدتی طول میکشد تا کسی تصور مقابله آنرا درسر بپروراند وتازه توفیق یافتن او مایه تردید است ومن اطمینان دارم که خدای قرآن درقبال این خدمت برجسته پاداش شایسته بمترجم خواهد داد وشاید هم داده است . واقعا برای اهل هنر چه پاداشی شایسته‌تر ازتوفیق ایجاد يك کار هنری است که مورد قبول اهل نظر واقع شود وبر پیشانی قرون بدرخشد » .

وآقای دکتر زرین‌کوب دانشیار دانشگاه تهران در مجله سخن

مینویسد : « درواقع مزیت عمده این ترجمه سادگی و روانی وشیرینی آن است که مترجم بطور معجزه آسائی توفیق یافته همه جا معانی را بفارسی درست ورسا بیان کند واین امری است که بسیاری ازمترجمان سلف بدان دست نیافته اند » .

وآقای مدرسی چهار دهی معلم دانشگاه تهران و مؤلف کتاب فلاسفهٔ اسلام در مجله دنیای جدید مینویسد : « شاهکار این نویسنده متبحر بسیار مقتدر که نام وی را در تاریخ ادب فارسی جاوید خواهد ساخت ترجمه قرآن است که بدون‌شبهه بایدآنرا درصف برجسته‌ترین آثار دوران تحول نثر فارسی بشمارآورد . شما تا چیزی ازاین ترجمه را نخوانید نمیتوانید تصور کنید که مترجم در تعبیر کلمات قرآن پایه دقت وقدرت سخن را تا کجا کشانیده است سیاق فارسی چنان قوی است که شیوه معروفترین استادان نثر فارسی را بیاد میآورد » .

وعلامهٔ حائری درروزنامه اراده آذربایجان مینویسد : « مترجم درترجمه‌قرآن کمال‌اقتدار خودرادرزبان‌فارسی و عربی‌و صنعت ترجمه نشان داده و در این مرحله توفیقی عظیم یافته وکلمات قرآن را چنان درقالب کلمات فارسی ریخته‌که بنظر من ترجمه ایشان از مفاخر زبان فارسی بشمار میرود و همه صفات یك ترجمهٔ استادانه را در ترجمه جدید قرآن میتوان یافت زیرا از جهت مطابقت اصل بحد اکثر دقت ممکن رسیده واز جهت سلاست و قوت یك نمونهٔ ترجمه دقیق و امین وعالی است وتوفیقی‌که در این باب نصیب مترجم شده در بعضی موارد شگفت انگیز است » .

وعلامهٔ امینی مؤلف الغدیر کـه بحق بایـد آنرا دائرة المعارف

مذهب شیعه نام داد در نامهٔ بعنوان مترجم چنین مینویسد: «آنچه سرمایه خیر دنیا و آخرت شماست این صحایف است و بس. زحمتی که باید برای آن ارزشی فوق العاده قائل شد وتقدیروستایش کرد وافتخار نمود این قدم برجسته ایست که در راه ترجمهٔ قرآن عظیم برداشته اید و الحق خوب ازعهده برآمده اید، آفرین بر آن خامهٔ شیوا و بیان رسا و شیرین».

و آقای ابوالفضل لسانی دانشمند معروف در مجله ارمغان چنین مینویسد: «نحوه ترجمهٔ آقای پاینده که درنهایت فصاحت انجام شده ودر عین حال مفهوم خاص وعام است بخوبی میرساند که آقای پاینده چه زحمات طاقت فرسا برای این مقصود مقدس متقبل شده و بخوبی از عهده خدمتی بزرك وجاودانی برآمده است».

«وقتی اهمیت خدمت آقای پاینده روشن میشود که انسان ترجمهٔ چند آیه ازقرآنهای دیگررا که با زیرنویس فارسی طبع شده با ترجمهٔ آقای پاینده تطبیق نماید آنوقت میزان دقت و هنری را که در صنعت ترجمه بکار برده اند درك میکند ودر بعضی موارد حقاً این دقت وهنر مایهٔ شگفت میشود».

و آقای سید محمد باقر حجازی نویسنده معروف وصاحب مطالعات دقیق درمسائل مذهبی در روزنامه وظیفه مینویسد: «بنظر ما آقای پاینده با تسلطی که در زبان عربی وفارسی دارد از عهده انجام این مهم برآمده و معانی قرآن را چنان در قالب الفاظ فارسی ریخته که بهتر و شیواتر از آنرا بزحمت میتوان تصورکرد، شما وقتی ترجمهٔ جدید قرآن را میخوانید آثار تشویش و اغلاق کلمات و سستی کلام را که

در ترجمه های معمولی قرآن هست در آن نمی بینید. کلمات رسا وکلام گویاست ومطابقت ترجمه باکلمات اصل بحد اکثر دقت ممکن رعایت شده و این دقت در بعضی موارد بحدیست که بهتر مترجم آفرین میگوئید».

وآقای صدر بلاغی دانشمند و خطیب معروف ومؤلف دو کتاب «برهان قرآن» و «قصص قرآن» دراین باب مینویسد: «خوانندگان گرامی ضمن مطالعه این اثر نفیس از سر انصاف اذعان خواهند کرد که مترجم درکار خویش زحمت طاقت فرسائی تحمل کرده ودر ترجمهٔ قرآن توفیق یافته وترجمهٔ ایشان از نقایص ترجمه‌های معمولی برکنار است ومتن فارسی آن روان وشیرین ومفهوم است».

کانون طبع ونشر قرآن که از طرف گروهی از علاقمندان بنشر وترویج کتاب آسمانی تشکیل یافته افتخار دارد که چاپ دوم این اثر نفیس را با کاغذ بهتر و حاشیهٔ طلائی و صحافی مرغوبتر در دسترس دوستداران حقایق قرآنی قرار میدهد، طالبین این هدیهٔ گرانبها میتوانند نسخه آنرا از کانون طبع و نشر قرآن یاکتابفروشی اسلامیة یاسازمان پخش کتاب وهمه کتابفروشی های معتبر تهیه فرمایند.

کانون طبع ونشر قرآن

فهرست موضوعات

فهرست موضوعات

آ

الف

پ

ت

توحید : ۱۰۹۵
توجه به‌غیرخدا : ۲۹۵۵
توشه : ۱۰۸-۹۵۴-۱۳۱۶-۱۴۷۶-۱۵۵۸-۲۲۳۹-۲۳۰۶ -
۲۳۶۸-۲۸۸۷
توفیق : ۲۰۹۷
توکل : ۳۵۹-۱۲۲۵-۱۴۶۲-۲۱۰۶-۲۳۱۰-۲۸۱۹-۳۰۲۱
تهمت : ۹۷۵-۱۴۶۱-۲۵۳۹-۳۰۰۸
تیراندازی : ۸۲-۲۶۷-۳۳۳-۷۵۸-۱۳۹۴-۱۶۷۵-۱۶۹۹ -
۱۹۵۴-۱۹۵۵-۱۹۵۶-۱۹۷۲-۲۴۲۴-۲۹۳۵-۲۹۷۷

ث

ثروت : ۳۷۲-۴۱۹-۵۷۵-۷۵۷-۸۸۶-۱۰۷۳-۱۴۰۹-۱۶۲۷-
۱۶۵۳-۲۴۳۰-۲۶۱۲-۲۶۷۳-۲۷۰۴
ثروتمند : ۲۶۲-۷۳۹-۲۹۵-۱۲۵۱

ج

جادوگر : ۱۲۷۸-۱۳۵۱
جاه‌طلبی : ۱۸۲۴-۲۵۶۵
جانبازی : ۱۲۶۶
جاهل : ۳۷۵-۷۹۶-۱۳۱۹-۲۰۹۶-۳۱۴۰-۳۱۴۵-۳۱۹۳
جدل : ۲۶۴۸-۲۸۶۵-
جذام : ۵۲
جماع : ۱۹۵
جماعت : ۵۶-۶۳۸-۱۲۰۲-۱۲۲۴-۱۳۲۳-۲۷۶۹-۲۸۲۶ -
۲۸۵۵-۲۹۷۴-۳۲۱۱
جمال : ۱۳۲۴

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ز

س

ش

ص

۲۱۷۳-۲۱۸۱-۲۲۱۰-۲۲۳۸-۲۴۰۹-۲۵۰۱-۲۵۲۵-۲۵۴۴-۲۵۸۴
۲۵۹۲-۲۵۹۷-۲۶۱۷-۲۶۵۲-۲۶۹۸-۲۷۰۳ - ۲۸۸۱ - ۳۰۸۸ -
۳۲۲۵

صرفه‌جوئی : ۱۲۰۹

صغیر : ۱۵۱۵-۲۴۱۶

صلاح : ۱۷۳۹

صلح : ۱۸۷۳

صله‌رحم : ۶۰۰-۶۱۴-۶۹۶-۸۵۸-۱۲۲۰-۱۴۹۹-۱۸۳۷ -
۱۸۳۸-۱۸۳۹-۱۸۴۰-۱۸۴۱-۱۸۴۲-۱۸۵۲-۱۸۶۹-۲۲۶۷-۲۶۵۲-
۳۱۸۲

صورت : ۱۲۳-۱۲۴-۱۲۹۸-۱۳۷۸-۲۱۸۵-۲۲۴۲-۲۰۵۹

ض

ضعیف : ۴۵۷-۷۱۸-۲۱۸۹

ط

طالب‌شیئی : ۲۸۴۱-۳۰۶۲-۳۰۶۵

طایفه : ۱۵۱۹

طبیب : ۱۹۲۲

طفل : ۱۰۳۷-۱۶۶۷-۱۹۴۰-۳۰۱۲

طلب‌وطلبکار : ۸۵-۲۱۷-۳۲۵-۸۵۶-۱۶۵۵

طلا : ۱۰۴-۱۳۶۵

طلاق : ۱۶-۷۳۸-۱۱۴۶-۱۱۴۷-۱۲۵۴-۱۲۶۳ - ۲۴۴۶ -
۲۵۷۵-۲۶۰۹

طمع : ۶۴۷-۹۹۳-۱۹۵۹

طماع : ۴۲۱-۱۴۶۷-۱۹۲۱-۱۹۸۵-۲۰۴۲-۲۸۴۷

ظ

ظاهر و ظاهر سازی : ۱۱۹۱-۲۲۶۹

ظروف : ۸۱۰-۲۰۳۱-۲۴۶۳

ظن (خوب و بد) : ۷۷۱-۲۰۱۶

ظهور امام : ۲۲۲۰-۲۲۲۱

ع

عابد : ۱۱۵-۱۶۴۷-۲۱۸۷

عادل : ۳۴۰

عافیت (سلامتی) : ۲۱۰-۳۰۸-۱۷۴۲-۱۷۴۵ - ۱۹۷۶ -
۲۲۸۷

عاقل : ۳۵۸-۴۱۸-۵۵۲-۱۸۳۶-۲۱۸۵-۲۴۹۱

عاق والدین : ۴۳۸-۱۰۷۲-۱۲۲۱-۱۲۲۶-۱۲۲۸ - ۱۲۳۴-
۱۲۳۹-۱۲۴۱-۲۱۶۴

عالم : ۹۳-۲۲۰-۳۰۴-۳۰۵-۳۶۰-۳۷۵-۴۴۲-۵۹۰-۵۹۷-
۶۶۱-۷۶۲-۷۹۶-۸۶۰-۸۹۰-۹۲۲-۱۰۷۹-۱۰۹۷-۱۱۶۱-۱۱۸۵ -
۱۲۶۸-۱۴۶۹-۱۴۷۰-۱۶۰۳-۱۶۴۴-۱۶۴۷-۱۷۶۲-۱۸۰۲-۱۸۳۱-
۱۸۵۳-۱۹۱۱-۱۹۱۶-۱۹۲۱-۱۹۲۹-۱۹۴۸-۱۹۵۳-۱۹۹۹-۲۰۰۲-
۲۰۰۶-۲۰۵۲-۲۰۵۳-۲۰۵۴-۲۰۵۵-۲۰۵۶-۲۰۹۸-۲۱۶۸-۲۶۳۵-
۲۷۲۲-۲۷۲۵-۲۸۲۱-۲۸۷۷-۲۹۲۴-۲۹۶۴-۳۱۳۸-۳۱۴۰-۳۱۸۴
۳۱۹۱-۳۱۹۳

عالی : ۸۰۴

عبادت : ۱۱۵-۲۲۹-۳۴۹-۴۰۹-۴۵۳-۴۶۲-۷۱۷ - ۷۷۴-

عقرب : ۱۴۵۱

عقل : ۴۱۸-۴۶۵-۷۴۲-۹۵۱-۱۲۶۳-۱۵۸۱-۱۶۳۵-۱۶۳۶-
۱۶۳۷-۱۶۳۸-۱۷۳۸-۱۹۶۱-۲۰۱۰-۲۰۱۱-۲۰۸۷-۲۰۹۷-۲۱۰۳-
۲۱۲۴-۲۴۶۹-۲۵۰۴-۲۵۰۵-۲۶۱۹-۳۰۴۶-۳۱۵۵

عقوبت : ۳۷۸

علم : ۱-۵-۶۸-۱۲۶-۱۹۴-۲۳۹-۳۰۵-۳۲۴-۳۲۷-۳۶۰ -
۳۷۵-۳۷۶-۳۸۹-۴۰۱-۴۶۵-۶۵۷-۶۶۱-۷۶۱-۸۳۰-۸۶۰- ۸۷۳-
۸۹۰-۹۰۶-۹۱۶-۹۲۶-۹۳۹-۹۵۹-۱۰۱۶-۱۰۳۷-۱۰۶۱- ۱۱۶۰ -
۱۱۷۸-۱۲۷۱-۱۴۵۸-۱۴۸۲-۱۵۳۸-۱۵۸۳-۱۶۰۳-۱۷۲۳- ۱۷۲۴-
۱۷۳۰-۱۷۴۳-۱۷۴۴-۱۸۸۹-۱۸۹۶-۱۸۹۷-۱۸۹۸-۱۸۹۹- ۱۹۰۱-
۱۹۰۲-۱۹۰۳-۱۹۰۴-۱۹۰۵-۱۹۱۱-۱۹۲۹-۱۹۴۸-۱۹۵۳-۱۹۵۶-
۱۹۵۷-۱۹۶۱-۱۹۸۴-۱۹۹۹-۲۰۰۲-۲۰۱۶تا۲۰۲۶-۲۰۳۷-۲۰۵۱-
۲۰۵۲-۲۰۵۳-۲۰۵۹-۲۰۹۵-۲۰۹۶-۲۰۹۸-۲۱۰۵- ۲۱۱۲-۲۱۴۷-
۲۱۶۸-۲۲۵۹-۲۴۱۰-۲۴۱۸-۲۵۴۶-۲۵۴۸-۲۶۰۳-۲۶۱۳-۲۶۱۹-
۲۶۳۲-۲۶۳۵-۲۶۳۶-۲۷۲۳-۲۷۴۴-۲۷۴۸-۲۸۲۹-۲۸۵۰-۲۸۶۴-
۲۸۷۷-۲۹۰۳-۲۹۱۸-۲۹۱۹-۲۹۲۳-۲۹۲۴-۲۹۴۲-۳۰۲۶-۳۰۶۹-
۳۱۴-۳۱۴۵-۳۱۷۳-۳۱۸۸-۳۱۹۳

علماء : ۶۵۷-۷۶۲-۲۰۰۶-۲۰۱۲-۲۰۱۳-۲۰۱۴-۲۰۱۵

عمر : ۳۴۲-۳۶۶-۶۱۴-۶۲۴-۶۳۲-۷۵۵-۸۲۳-۸۵۵-۸۵۸
۹۱۲-۱۲۲۰-۱۳۷۱-۱۳۸۰-۱۴۷۵-۱۴۷۶-۱۵۰۳-۱۷۶۴-۱۸۳۸ -
۱۸۳۹-۱۸۴۰-۱۸۶۹-۱۹۱۴-۲۰۸۲-۲۱۷۸-۲۱۸۴-۲۵۳۷-۲۷۸۹-
۲۹۲۶

عمل : ۷۳-۱۱۱-۱۳۳-۳۶۹-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸- ۳۸۹ -
۳۹۰-۴۱۰-۴۱۱-۴۶۵-۶۲۰-۶۲۷-۶۲۸-۷۱۷-۷۱۹-۷۲۰- ۷۸۴ -
۸۷۳-۹۰۰-۹۳۷-۹۸۶-۱۱۵۶-۱۱۵۷-۱۲۰۸-۱۲۸۱-۱۴۳۹-۱۴۵۰
۱۴۷۶-۱۴۹۳-۱۴۹۴-۱۷۶۳-۱۷۹۲-۱۷۹۳-۱۸۵۲-۱۹۶۱ - ۱۹۸۱-
۱۹۸۷-۲۰۱۷-۲۰۲۱-۲۰۸۰-۲۰۹۸-۲۱۸۳-۲۱۹۷-۲۳۰۱ -۲۳۷۲-
۲۴۰۵-۲۴۲۶-۲۴۶۸-۲۵۵۳-۲۶۳۴-۲۷۶۸-۲۸۱۰-۲۸۱۲-۲۸۴۲-

ق

گ

ل

م

مادر : ۳۵۱-۵۴۶-۷۷۸-۷۷۹- ۱۲۳۱ – ۱۳۲۸ – ۱۹۵۵
۲۹۱۷

مار : ۱۴۵۱

مال : ۵۷-۱۳۶-۱۳۷-۱۸۳-۲۹۰-۳۶۵-۳۷۱-۵۷۳-۵۷۵ –
۷۱۹-۷۶۱-۸۷۰-۸۸۶-۹۰۶-۹۰۹-۹۴۲-۹۵۴-۱۲۳۵-۱۲۵۳-۱۳۴۶
۱۳۸۴-۱۴۰۹-۱۴۵۸-۱۵۵۶-۱۵۹۶-۱۵۹۷-۱۶۲۷-۱۶۵۲- ۱۶۵۳-
۱۹۵۹-۱۹۸۴-۲۰۲۵-۲۱۵۲-۲۴۰۳-۲۴۰۹-۲۴۲۰-۲۴۲۱-۲۵۶۵-
۲۵۹۲-۲۶۱۲-۲۶۱۳-۲۶۹۸-۲۷۰۴-۲۷۴۸-۲۸۲۰-۲۸۵۹-۲۸۷۶-
۲۹۵۰ -۲۹۵۲-۳۱۳۰-۳۱۳۶

مباح : ۲۵۱۶

مبطلات روزه : ۱۴۵۹

متملق : ۲۲۶۹

مجاهد : ۱۳۶۲-۳۰۷۶

مجتهد : ۴

مجادله : ۱۷۳۵-۲۸۶۵

مجنون : ۱۶۶۷

مجلس : ۱۴۹۶

محاسن: ۱۴۵۶

محبت : ۱۲۹۳-۱۳۴۶

محتکر : ۱۰۷۹

محرمات : ۶۵-۱۴۱۴-۱۷۳۱

محلل : ۲۲۳۵

مدارا : ۱۵۱-۳۵۸-۴۶۵-۶۷۷-۱۰۹۳-۱۲۸۷-۱۵۴۰-۱۶۳۵
۱۶۹۷-۱۹۶۱-۲۷۳۵-۲۷۳۶-۲۸۴۹-۳۰۴۶

مداحین : ۹۱-۹۲۱

ن

ننگ : ۶۵۰
نوآمده‌ها : ۱۸۱۰
نوحه‌گری : ۳۱۶۲
نوشیدن : ۲۴۸۹
نویسنده : ۱۸۰۱
نهی: ازمنکر : ۲۰۸-۱۰۸۳-۱۱۱۹-۱۳۳۸-۱۴۹۹-۱۶۰۲
۲۰۳۲-۲۱۴۵-۲۲۱۸-۲۳۵۴-۲۴۱۶-۲۷۳۷- ۳۰۱۰
نیت: ۳۶۹-۴۱۱-۶۸۶-۷۰۸-۷۱۹-۷۴۵-۸۰۷-۹۳۷-۱۰۸۳
۱۲۱۶-۱۲۱۷-۲۰۶۸-۲۴۲۶-۲۶۱۶-۳۱۴۲-۳۱۴۸-۳۱۶۳-۳۱۷۱
نیرومند : ۲۸-۳۰۶-۱۷۹۵-۲۸۱۹-۳۰۱۲
نیکان : ۱۳۳-۴۶۱
نیکی : ۳-۱۵۵-۱۷۹-۳۴۰-۶۱۲-۶۱۴-۶۲۴-۶۶۸-۶۸۷ -
۷۰۸-۷۱۵-۷۲۱-۷۳۱-۸۴۰-۸۵۸-۸۸۳-۹۰۰-۱۰۳۵ - ۱۱۰۵ -
۱۱۰۶-۱۱۰۷-۱۱۷۶-۱۳۰۳-۱۳۸۰-۱۵۴۹-۱۵۷۷-۱۵۹۱-۱۶۳۶-
۱۸۳۶-۱۹۵۱-۱۹۶۰-۱۹۷۷-۱۹۸۱-۲۰۰۷-۲۰۵۳-۲۰۶۸- ۲۱۷۳
۲۴۴۳-۲۴۶۲-۲۵۳۷-۲۵۴۸-۲۷۵۳-۲۷۹۳-۲۸۱۱-۲۸۲۷-۲۹۹۲
۳۰۰۶- ۳۱۱۵-۳۱۵۵-۳۱۷۵-۳۲۱۸
نیکوکاران : ۲۰۰-۶۸۷-۸۴۰-۱۱۳۸-۱۶۳۵-۱۶۳۷-۲۰۴۶
نیکوکار : ۲۹۱-۷۹۸-۱۵۴۸-۱۸۵۲-۲۰۵۳
نیکنامی : ۴۷۹-۱۴۴۵

و

واقف : ۱۲۳۲
واجبات : ۱۱۵-۸۰۲
واعظ : ۵۹۷
ورثه : ۱۲۹۶

ه

ى